دیوان غزلیات

حافظ

با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و جمله‌های
دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی

به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر
استاد دانشگاه تهران

دیوان غزلیات

مولانا شمس الدین محمد

خواجه حافظ شیرازی

با معنی واژه‌ها و شرح ابیات و ذکر وزن و بحر غزلها
و فهرست آیات و امثال و حکم و برخی
نکته‌های دستوری و اسامی متن
با تجدید نظر

بکوشش دکتر خلیل خطیب رهبر
استاد دانشگاه تهران

حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ق
[دیوان]
دیوان غزلیات مولانا شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی: با معنی واژه‌ها و شرح ابیات و ذکر وزن و بحر غزلها و فهرست آیات و امثال و حکم و برخی نکته‌های دستوری و اسامی متن/ به‌کوشش خلیل خطیب رهبر. — [ویرایش ۳]. — تهران: صفیعلیشاه، ۱۳۷۷.
سی و یکم، [۷۴۴] ص.
ISBN 964-5626-18-8:
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
عنوان دیگر: دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی.
عنوان عطف: دیوان خواجه حافظ شیرازی.
کتابنامه: ص. [۷۴۴] - ۷۴۳.

۱. شعر فارسی -- قرن ۸ق. الف. خطیب رهبر، خلیل، ۱۳۰۴ - ، مصحح. ب. عنوان. ج. عنوان: دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی. د. عنوان: دیوان خواجه حافظ شیرازی.

۸ فا ۱/۳۲ PIR5424
د ۱۹۸۵ ج ۱۳۷۷ی
۱۳۷۷ی
م۷۷-۱۰۲۴۸





نشانی دفتر: خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران
خیابان فخررازی، نبش وحید نظری، پلاک ۱۳۱
تلفن: ۶۹۶۱۵۶۴ E-mail: Safi @ Safinah.net

دیوان حافظ شیرازی

بکوشش خلیل خطیب رهبر

چاپ سی و هفتم زمستان ۸۳ - ۳۳۱۰ نسخه
بها: ۳۶۰۰ تومان
شابک: ۹۶۴-۵۶۲۶-۱۸-۸ ISBN:964-5626-18-8
چاپ مروی

فهرست

حرف «ت» ۸۱ غزل

حرف «ث» ۱ غزل

حرف «ج» ۱ غزل

حرف «ح» ۱ غزل

حرف «خ» ۱ غزل

حرف «د» ۱۴۵ غزل







حرف «ر» ۱۳ غزل

حرف «ز» ۹ غزل

حرف «س» ۵ غزل

حرف «ش» ۲۰ غزل

حرف «ع» ۳ غزل

حرف «غ» ۱ غزل

حرف «ف» ۱ غزل

حرف «ق» ۲ غزل

حرف «ک» ۳ غزل

حرف «ل» ۷ غزل

حرف «م» ۷۳ غزل



حرف «ن» ۲۴ غزل

حرف «و» ۱۱ غزل

حرف «ه» ۱۴ غزل

حرف «ی» ۶۷ غزل



بنام خداوند جان آفرین   حکیم سخن در زبان آفرین

پیشگفتار

برای آنکه دانشجویان و فارسی زبانان از آثار گذشتهٔ فرهنگ این مرز و بوم بدرستی آگاه شوند شایسته است که با آثار منظوم و منثور بزرگان ادب آشنائی یابند.

نگارنده که نزدیک بچهل سال از عمر گرامی را وقف آموزش زبان فارسی کرده است، همیشه در این آرزو بود که بقدر توان اندک خود در توضیح و تفسیر مشکلات برخی از متون ادبی کوشش نماید و آموزش را بر معلّمان و نوآموزان ادب تا اندازه‌ای آسانتر سازد؛ لازمهٔ حصول این مقصود آن بود که نخست متون معتبر را بر یکی از استادان مسلّم ادب پارسی بخواند و سنّت ادبای پیشین را که سینه بسینه نقل شده است، بشناسد و حفظ کند. این توفیق بلطف حقّ نصیب شد و در محضر استاد محمد علی ناصح رئیس دانشمند انجمن ادبی ایران بسیاری از متون نظم و نثر را در مدت سی‌وپنج سال بدرس آموخت و از خوان دانش بیدریغ استاد بهره‌ها برد، بدانگونه که زبان از سپاسگزاری ناتوان است. آنگاه برای آنکه فیض این محضر شریف فراگیرتر شود، از بیست سال پیش بفراهم آوردن گزینه‌هائی از سخن پارسی با شرح واژه‌ها و توضیح مشکلات و ذکر پاره‌ای از قواعد دستوری پرداخت و تاکنون بدین شیوه گلستان و مرزبان‌نامه و قسمتی از اشعار فرخی و رودکی را بترتیبی که کار تعلیم آن سهلتر گردد با حواشی لازم در ذیل هر صفحه بچاپ رساند که پسند خاطر همکاران افتاد.

اینک دست بکاری دشوارتر یازید و غزلیات خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی را که با جان و دل همه فارسی زبانان گیتی پیوندی ناگسستنی دارد از روی نسخهٔ دیوان مصحح علامهٔ قزوینی بی‌هیچ کم و کاست رونویس کرد و در ذیل هر غزل نخست بحر و وزن آن را با در نظر گرفتن قواعد تقطیع که شمس قیس رازی در «المعجم فی معاییر اشعار العجم» آورده است، معیّن ساخت. پس از آن بقدر وسع مختصر خود بذکر معنی کلمات و بیان ابیات دشوار پرداخت و جابجا از قواعد دستوری و برخی صنایع بدیعی نیز سخن گفت و از روح پاک خواجهٔ شیراز مدد جست.

همتم بـدرقهٔ راه کـن ای طـایر قـدس ' که درازست ره مـقصد و مـن نـو سفـرم

در برخی موارد که نسخهٔ دیوان حافظ تصحیح علامهٔ قزوینی نارسا بنظر مـیرسید، بـاز هم متن را تغییر نداد و با جامع نسخ دیوان حافظ تصحیح شادروان مسعـود فـرزاد سنجید و صورت صحیح یا مناسبتر را در حاشیه ضبط کرد و بشرح معنی آن پرداخت.

امید است این کوشش ناچیز که با نیّت خیر انجام گرفته مقبول خاطر حق‌پرستان افـتد و نگارنده را که مقصودی جز آسان ساختن کار تعلیم نداشته بدعای خیر یاد کنند و اگر سهـوی بـر قلم وی رفته باشد کریمانه یادآوری فرمایند تا بـاصلاح آن بکوشد و جـاودان خـود را رهین مـنت صاحبنظران بداند.

خلیل خطیب رهبر

تهران، شهریورماه یکهزار و سیصد و شصت و دو خورشیدی



مختصری از احوال حافظ

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفتست
آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

شمس‌الدین محمد حافظ بزرگترین غزل سرای عرفانی ایران یکی از نوابغ بزرگوار عالم انسانی است که در آغاز سدهٔ هشتم هجری در شیراز پا بعرصهٔ وجود نهاد. از آغاز زندگانی این بلبل خوش نوای بوستان ادب و عرفان آگاهیهای کمی بما رسیده است؛ تنها مأخذ معتبری که از روزگار حافظ بر جای مانده، مقدمه‌ایست بر دیوان خواجهٔ شیراز بخامهٔ توانای دوست و همدرس وی محمد گلندام که در آنجا از وسعت دایرهٔ دانش و کمال لسان الغیب سخن بمیان آورده است و اینک باختصار بخشی از آن نقل میشود... اشعار آبدارش رشک چشمهٔ حیوان و بنات افکارش غیرت حور و ولدانست، ابیات دلاویزش ناسخ سخنان سحبان و منشآت لطف آمیزش منسی احسان حسّان... کلمات فصیحش چون انفاس مسیح دل‌مرده را حیات بخشیده و رشحات اقلام خضر خاصیّتش بر سریر سخن یدبیضا نموده، گوئی هوای ربیع کسب لطافت از نسیم اخلاق او کرده و عذار گل و نسرین زیب و طراوت از شعر آبدار او گرفته و قد شمشاد و قامت دلجوی سرو آزاد اعتدال و اهتزاز از استقامت رای او پذیرفته.

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست.

... لاجرم رواحل غزلهای جهانگیرش در ادنی مدّتی با قصای ترکستان و هندوستان رسیده، و قوافل سخنهای دلپذیرش در اقلّ زمانی باطراف و اکناف عراقین و آذربایجان کشیده... اما بواسطهٔ محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کشاف و مفتاح و مطالعهٔ مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب بجمع اشتات غزلیّات نپرداخت و بتدوین و اثبات ابیات مشغول نشد، و مسوّد این ورق عفاالله عنه ما سَبَقَ در درس گاه دین پناه مولانا و سیدنا استاد البشر قوام الملّة والدّین عبدالله اعلی الله در جاته فی اعلی علّیین

بکرّات و مرّات که بمذاکره رفتی در اثناءِ محاوره گفتی (یعنی قوام الدین عبدالله) که این فرائد فوائد را همه در یک عقد می‌باید کشید و این غرر درر را در یک سلک می‌باید پیوست تا قلادهٔ جید وجود اهل زمان و تمیمهٔ وشاح عروسان دوران گردد و آن جناب (حافظ) حوالت رفع ترفیع این بنا بر ناراستی روزگار کردی و بغدر اهل عصر عذرآوردی تا در تاریخ سنهٔ اثنی و تسعین و سبعمائه (۷۹۲) ودیعت حیات بموکلان قضا و قدر سپرد و رخت و جود از دهلیز تنگ اجل بیرون برد و روح پاکش با ساکنان عالم علوی قرین شد و همخوابهٔ پاکیزه رویان حورالعین گشت...

بسال بـاء و صاد و ذال ابـجد ز روز هجـرت مـیمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد فـرید عهـد شمس الدّیـن محمد
بـخاک پـاک او چـون بـرگذشتم نگه کـردم صفـا و نـور مـرقد

و بعد از مدتی سوابق حقوق صحبت و لوازم عهود محبّت، و ترغیب عزیزان با صفا و تحریض دوستان با وفا، که صحیفهٔ حال از فروغ روی ایشان جمال گیرد و بضاعت افضال سخن بحسن تربیت ایشان کمال پذیرد حامل و باعث این فقیر شد بر تربیت این کتاب و تبویب این ابواب»

(نقل از مقدمهٔ دیوان حافظ تصحیح علاّمه محمد قزوینی)

بیگمان در نگاشتن این مقدمه محمد گلندام با همه توانائی که نشان داده است باز هم باید گفت تنها قطره‌ای از بحر کمال این ترجمان اسرار الهی را در قالب الفاظ شیوا و عبارتهای رسای خود ریخته است، از همین مختصر برمیآید که این طالب صادق در راه رسیدن بحقیقت چه رنجها برده تا بسر منزل مقصود فراز آمده است. حافظ سالیان دراز در پیشگاه استادان ادب فارسی و عربی و سرآمدان تفسیر قرآن و حکمت و کلام اسلامی بارادت حضور یافته و با آن ذهن وقّاد و قریحهٔ خداداد سرمایه‌ای گرانقدر از فضل و فضیلت اندوخته و قرآن کریم را با چهارده روایت آن از برکرده و تخلّص شاعرانه خود را بهمین مناسبت حافظ برگزیده و از کلام خدا نکته‌ها آموخته و گفته است.

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطایف حکمی با نکات قرآنی
عشقت رسد بفریاد ار خود بسان حافظ قرآن زبر بخوانی در چارده روایت

حافظ در پایان این دورهٔ دانش پژوهی دریافت که علوم ظاهری آدمی را بیقین نمیرساند و عطش حقیقت‌جوئی را فرو نمی‌نشاند و بخودشناسی که کلید خداشناسی و پی‌بردن براز هستی است توانا نمیسازد، پس بر آن شد که پردهٔ تقلید را بدرد و از شک عالمانه در دانسته‌های خود

آغاز کند و از آنان که ادّعای شناخت و داعیهٔ راهنمائی دارند مدد بجوید، مدّتی با خانقاه‌نشینان بسر برد ولی چون مطلوب خود را نزد آنان نیافت، از خانقاه روی برتافت و افتان خیزان در راه‌طلب و تحری حقیقت بصدق گام نهاد و باخود میگفت:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید		یا جان رسد بجانان یا جان زتن برآید

تا سرانجام بخشایش الهی بیاری وی آمد و خضر راهی این سالک سوخته دل را دستگیر شد و بدلالتش پرداخت و در اشاره بسعی بیحاصل خود پیش از رسیدن به پیر دلیل فرموده است:

بکوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم		که من بخویش نمودم صد اهتمام و نشد

حافظ بهمت و ارشاد پیر عارف گمشدهٔ خود را یافت و براز جهان وجود پی‌برد و دانست که هرچه در عالم باشد بحکمت آفرینندهٔ هستی در نکوترین و شایسته‌ترین صورت است و در دایرهٔ آفرینش هر چیز که هست بجا و بایسته است:

نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش		که من این مسئله بی‌چون و چرا می‌بینم

در سیر اندیشهٔ حافظ محققان را عقیده براینست که این یگانهٔ عالم عرفان و ادب مراحل کمال را اندک اندک پیموده است و غزلهای وی که آینهٔ روشن اندیشه‌های این مرد بزرگ است هریک نشان دهندهٔ حالتی از احوال وی و نمایندهٔ دوره‌ای از ادوار زندگانی او و گویای مرحله‌ای از مراحل سلوک است و چون حافظ بگرد آوردن غزلهای خود نمیپرداخت پس از درگذشت این اندیشمند بزرگ جمع‌کنندگان آثار وی ترتیب الفبائی حروف قافیه را در فراهم آوردن غزلها بکار بردند و ناچار پژوهندهٔ با انصاف سیر تحول افکار این شاعر آسمانی را با ذوق سلیم باید در میان آنها بجوید.

غزل حافظ مظهر لطیفترین اندیشه‌های عرفانیست که در کالبد کلمات روان و شیوا با حسن تألیف و مراعات اسرار فصاحت و بلاغت جلوهٔ خاص یافته است و این گویندهٔ توانا در شیوهٔ غزلسرائی عرفانی از همه معاصران و پیشینیان گوی پیشی ربوده و سبک عراقی را در غزل سرودن باوج کمال رسانده است. صنایع بدیعی بویژه تشبیه و استعاره و ایهام و مراعات نظیر در گفتار حافظ قدرت خیال‌انگیزی وی را آشکار میسازد، سایر محسنات لفظی و معنوی را نیز بر مقتضای حال بکار گرفته و چنان استادانه بصنعتگری پرداخته است که هیچگاه زنگار تکلف آینهٔ تابناک سخن وی را تیره نمیسازد و هرکس بقدر معرفت خویش از زلال سخنش سیراب میشود و براستی درست فرموده است:

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشهٔ نقاب		تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

از ویژگیهای شیوهٔ حافظ یکی آنست که بی‌پرده سخن میگوید و عقیدهٔ خود را درباب هر چیز یا هرکس بصراحت بیان میکند و از ریا و زرق و شید که شرک خفی است بیزارست و میگوید:

غلام همت آن نازنینم که کار خیر بی‌روی و ریا کرد

زهد فروشی را زشت میشمارد و رندی و وارستگی آموختن و کرم کردن را شایستهٔ مقام انسان میداند و میفرماید:

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات مکن بفسق مباهات و زهد هم مفروش

پویندگان طریق حق اندرز میدهد که از کوشش باز نمانند و هیچگاه یأس بدل راه ندهند و دستور استاد مشفق را بجان بشنوند:

سعی ناکرده در این راه بجائی نرسی مزداگر میطلبی طاعت استاد ببر

حافظ چون مدرسه و خانقاه را موصل بمطلوب نیافت، بخرابات که همان میخانهٔ معرفت است روی آورد؛ آنجا که بنیاد خودخواهی و خودبینی را ویران میکند و با تخریب ظاهر سرای باطن را آبادان میسازد و انسان حقیقت جو را از بند تقلید و خرافات و عادات میرهاند و بمقام رندی و وارستگی میرساند. خواجه شیراز از لحاظ مشرب عرفانی چنانکه از خلال گفتار او مشهود است بطریقهٔ ملامتیان تعلق خاطر دارد که در اخلاص و دوری از ریا و تظاهر و نفاق سخت کوشش میکنند و از نام و نشان و عناوین و شهرت و سلطه‌جوئی بر دیگران گریزانند و معتقدند که طریقت جز خدمت بخلق نیست و ریاضتهای دشوار را که حاصل آن ناتوانی و فرسودگی تن و روان است، درست نمی‌شمارند و سعیشان در آنست که مرکب سرکش نفس بدفرمای را رام کنند و بتسلیم وادارند.

غزل حافظ صدای سخن عشق است و جاودانی است و هرچه زمان بر آن بگذرد از لطف و حلاوت آن نمی‌کاهد، چه در این کلام سوزی نهفته و فروغ حقیقتی از آن تابنده است که دلها را بسوی خود میکشد. کلام خواجه زبان دل است، لاجرم بر دل می‌نشیند و هر صاحب ذوقی را بوجد می‌آورد، اینست که از دیرزمان فال گرفتن با دیوان حافظ در میان پارسی زبانان رسمی شده است.

تذکره نویسان نوشته‌اند که نام پدر وی بهاءالدین و مادرش از مردم کازرون بوده است و در دروازهٔ کازرون شیراز سکونت داشته‌اند. حافظ بشیراز علاقه بسیار داشت و یکبار بسفر کوتاهی تا یزد بدعوت شاه یحیی مظفری پرداخت و بار دیگر بدعوت شاه محمود دکنی بقصد سفر بهندوستان تا جزیرهٔ هرمز در خلیج فارس رفت و چون دریا را مشوش یافت، از سفر روی برتافت و بشیراز بازگشت و میگفت:

نسیم باد مصلّی و آب رکناباد		نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر

حافظ بتصریح محمد گلندام تفسیر قرآن را نیک میدانست و مطالع‌الانظار فی طوالع‌الانوار تألیف بیضاوی (در گذشته بسال ۶۸۵) و مفتاح‌العلوم سکاکی (در گذشته بسال ۶۳۶) را مطالعه میکرد و از پژوهش در دیوانهای شاعران پارسی‌گو و تازی‌گو بهره‌ها برد و بمناسبت نام برخی از سخنوران نامی را باحترام در ضمن اشعار خود آورده است و از آنجمله‌اند این بزرگان: فردوسی، سعدی، نظامی، ظهیر فاریابی، سلمان، خواجو، کمال خجندی.

برخی از علماء و فرمانروایان با حافظ معاصر بوده‌اند که نام گروهی از آنان بنقل از لغت‌نامهٔ علّامهٔ فقید دهخدا در اینجا آورده میشود:

«معاصرین خواجه از علما شیخ مجدالدین اسماعیل بن محمدبن خداداد، قاضی شیراز (متوفی ۷۶۵) قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی مؤلف مواقف (متوفی ۷۶۵)، شیخ بهاءالدین از ائمه جماعت (متوفی ۷۸۲) علامه میر سید شریف جرجانی (متوفی ۸۱۶)، قوام‌الدین عبدالله (متوفی ۷۷۲) و از عرفا شیخ امین‌الدین (متوفی ۷۴۵)، خواجه سید کمال‌الدین ابوالوفا، شیخ زین‌الدین تایبادی (متوفی ۷۹۱)، شاه نعمت‌الله ولی ماهانی (متوفی ۸۲۷) و از شعراء خواجوی کرمانی (متوفی ۷۶۳)، عبید زاکانی (متوفی ۷۷۱؟)، عماد فقیه کرمانی (متوفی ۷۷۳) سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸) کمال خجندی (متوفی پس از ۷۹۳)، بسحق شیرازی مشهور باطعمه (متوفی ۸۴۰)، از پادشاهان اینجو، جلال‌الدین مسعود شاه، شاه شیخ ابواسحق (مقتول بسال ۷۵۴) و از سلاطین آل مظفر: امیر مبارزالدین محمد (۷۱۸ ـ ۷۶۵) شاه شجاع (۷۶۰ ـ ۷۸۶)، سلطان زین‌العابدین (۷۸۶ ـ ۷۸۹)، شاه یحیی (۷۸۹ ـ ۷۵۹) شاه منصور (۷۹۰ ـ ۷۹۵) و از سلاطین آل جلایر (ایلکانی) سلطان اویس (۶۷۷ ـ ۷۵۷)، سلطان احمد (۷۸۴ ـ ۸۱۳) و از سلاطین هند، سلطان غیاث‌الدین متوفی (۷۷۵) و محمود شاه دکنی (۷۸۰ ـ ۷۹۹) و تهمتن بن تورانشاه سلطان هرمز و نیز امیر تیمور گورکانی (۷۷۱ ـ ۸۱۷)؛ از وزراء، خواجه عمادالدین محمود وزیر شاه شیخ ابواسحق و حاج قوام‌الدین حسن (متوفی ۷۵۴) وزیر شاه ابواسحق، برهان‌الدین (متوفی ۷۸۰) وزیر امیر مبارزالدین محمد، قوام‌الدین محمد صاحب عیار (مقتول بسال ۷۶۴) وزیر شاه شجاع، خواجه جلال‌الدّین تورانشاه (متوفی بسال ۷۸۷) وزیر شاه شجاع را باید نام برد.

ادوارد برون درجلد سوم تاریخ ادبیات خود آورده است:

«... و نیز تفصیلی مشروح و قابل تحسین از عصر و زمان استاد شیراز و کلیاتی راجع باشعار او در مقدمهٔ ترجمهٔ دیوان او بانگلیسی تألیف میس گر ترود لوتیان بل Miss Gertrude

Lowthian Bell تحت عنوان اشعاري از ديوان حافظ Poems from the divan of Hafiz آمده است که آنرا بايد در عداد بهترين آثار انگليسي دربارهٔ اين شاعر فارسي بشمار آورد..... مفسرين حافظ ــ عدهٔ مفسرين اشعار حافظ نه تنها بزبان فارسي بلکه ترکي و احتمالاً باردو نيز بسيار است... بهترين شرحي که بترکي نوشته‌اند و معروف‌ترين همه، سه شرح است يکي تأليف سروري، دوم تأليف شمعي و سوم تأليف سودي و اين شرح اخير را بفراواني بدست ميتوان آورد.

لطيفهٔ غيبيه تأليف مولا محمد دارابي رسالهٔ کوچکي دربارهٔ حافظ... و آن رساله مشتمل است بر ۱۲۷ صفحهٔ کوچک که بچاپ سنگي در تهران بسال ۱۳۰۴ (۱۸۸۶ م.) طبع شده است و غالباً شامل توضيحاتي از بعض اشکار مشکل ميباشد.

ترجمه‌هاي ديوان حافظ ــ طبع ديوان کامل که سودي شرح کرده است و ممکن است که با مقابلهٔ تازهٔ دقيقي با نسخ قديم کاملتر نيز بشود من حيث‌المجموع مشتمل است بر ۶۹۳ قطعه و منظومه باين ترتيب ۵۷۳ غزل ۴۲ قطعه ۶۹ رباعي ۶ مثنوي ۲ قصيده و يک مخمس، ترجمهٔ کاملي بآلماني از تمام اين ابيات بشعر بقلم رزنزويک شواتو و نيز يک ترجمهٔ کامل انگليسي بنثر از تمام آن بقلم ويلبر فورس کلارک انجام گرفته است و علاوه بر آن از بسياري غزليات مفرده و يا مجموعهٔ ترجمه‌هاي بسيار بالسنهٔ مختلفهٔ انگليسي، آلماني، لاتين، فرانسه و غيره نيز کرده‌اند... در ميان ترجمه‌هاي منظومه ديوان حافظ بانگليسي بزرگتر و ذيقيمت‌تر از همه آنست که بقلم هرمان بيکنل انجام گرفته... و در سال ۱۸۷۵ بطبع رسيده است...

آرامگاه حافظ در باغ زيبائي در شيراز واقع شده است که بحافظيه معروف است و اين مقبره را ابوالقاسم بابر (پسر ميرزا بايسنغر نوادهٔ شاهرخ بن تيمور که از سال ۸۵۴ تا ۸۶۲ در خراسان و عراق و فارس حکومت داشت) تزيين کرده و در وقتي که بسال ۸۵۶ بشيراز آمد ساختن آن مقبره را بمولانا محمد معمائي رجوع فرمود...»

(نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا باختصار)

کريم‌خان زند وکيل‌الرعايا نظر بعلاقهٔ خاصي که بخواجهٔ شيراز داشت، مزار سر حلقهٔ رندان جهان را مرمّت کرد و بفرمان وي سنگ مرمري زيبا بر گورگاه خواجه نهادند و غزل معروف او را که مطلعش اينست.

مژدهٔ وصل تو کو کز سر جان برخيزم　　طاير قدسم و از دام جهان برخيزم

بر آن سنگ نگاشتند.

آرامگاه حافظ قبلهٔ اهل دل است و از ديرگاه از اطراف و اکناف ايران و جهان صاحبدلان

بزیارت این آستان پاک میروند و بر روح قدسی خواجهٔ شیراز درود میفرستند و همت میجویند و این بیت وی را زمزمه میکنند.

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه   که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

برای کسب آگاهی کاملتر از احوال حافظ میتوان بمأخذهائی که در صفحهٔ ۱۰۶۴ جلد سوم بخش دوم تاریخ ادبیات در ایران تألیف استاد دانشمندم جناب دکتر ذبیح‌الله صفا ذکر شده است رجوع کرد.

نام بلند و آوازهٔ جهانگیر حافظ که دل بعشق زنده دارد، تا زبان فارسی در جهان باشد، پاینده میماند و چه خوش فرموده است:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق   ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

پایان



غزل ۱

الا یا ایّها السّاقی ادِرْ کأساً وناوِلها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها[۱]

ببوی نافهٔ کاخر[۲] صبا زان طرّه[۳] بگشاید
ز تابِ جعدِ[۴] مشکینش چه خون افتاد در دلها

مرا در منزلِ جانان چه امنِ عیش؟ چون هر دم
جرس[۵] فریاد میدارد که بربندید محملها

بمی سجّاده رنگین کن، گرت پیر مغان[۶] گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسمِ منزلها

شبِ تاریک و بیمِ موج و گردابی چنین هایل[۷]
کجا دانند[۸] حالِ ما سبکبارانِ[۹] ساحلها؟

همه کارم زخود کامی ببدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها؟[۱۰]

حضوری گر همی خواهی، ازو غایب مشو حافظ
متیٰ ماتَلْقَ مَنْ تَهْویٰ دَعِ الدُّنیا واَهْمِلْها[۱۱]

وزن غزل ۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ معنی بیت: هان ای ساقی، جام باده را بگردش آور و با دست خود آن را بده، چه عاشقی نخست بنظر سهل و ساده آمد لیکن در این راه دشواریها پیش آمد؛ این بیت از لحاظ علم بدیع ملمّع است و مرحوم

علامهٔ قزوینی در مجلهٔ یادگار سال اول شمارهٔ ۹ مقاله‌ای با عنوان بعضی تضمینهای حافظ دارند و دربارهٔ این بیت ملمع در پایان مقالهٔ خود چنین نتیجه گرفته‌اند «و بعلاوهٔ همهٔ اینها من احتمال بسیار قوی میدهم که دو بیت مصنوعی منسوب بیزید (یزیدبن معاویه خلیفهٔ اموی) که سودی (شارح معروف دیوان خواجه بترکی) ذکر کرده یعنی:

أَنَـا الْمَسْمُومُ مـا عِنْدِي بِـتِرْياقٍ وَلاراقِـي
اُدِرْ كَـأْسـاً وَ نـاوِلْها اَلا يـا اَيُّهَا السّاقِـي

هم از حیث وزن و هم از حیث قافیه و هم از حیث مضامین و طرز ادا و هم بالاخره از حیث استعمال بعضی از عین همان تعبیرات و کلمات از روی غزل ملمع ذیل سعدی در بدایع ساخته شده و سازندهٔ آن از همه حیث از آن غزل باصطلاح اروپائیان «ملهم» شده است. بعضی از ابیات غزل مشارالیه سعدی که کمال مشابهت با دو بیت مزبور منسوب بیزید دارد از قرار ذیل است:

بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی — بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی
اَخِـلّائِي وَاَحْبابـي ذَرُوا مِـنْ حُبِّهِ مـابِي — مَـرِيضُ الْعِشْقِ لايُبْرى وَلايَشْكُو اِلَى الرّاقِـي
قُـمِ الْمَـلّاوَ واسْقِنِي كَـأْساًاُوَدِّعْ مـافِيهِ مَسْمومـاً — اَمـا اَنْـتَ الَّذِي تَسْقِـي فَـعَيْنُ السُّمِ تِـرْياقِي
سَمِعْنَ فِـي هَتْكِيَ الشّانِـي وَلَمّايَسْتُرِ مـاشانِي — اَنَـا الْمَجْنُونُ لا اَعْبا بِـاِحْراقٍ وَاِغْراقٍ

ملاحظه شود کلمات و تعبیرات الراقی و تریاقی و اسقنی کأساو مسموماً وانا المجنون که بعضی لفظاً و بعضی معنیً عین همان الفاظ و تعبیرات دو بیت منسوب بیزید است» ۲ ــ آخر: بکسر خاء بمعنی سرانجام و عاقبت، از لحاظ دستوری در اینجا قید زمان است ۳ ــ طره: بضم اول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشانی ۴ ــ جعد: بفتح اول و سکون دوم موی پیچان و گرهگیر ــ معنی بیت: بامید نافه‌ای بویا که عاقبت باد بهاری از خم گیسوی آراسته و مشکبوی یار بگشاید، دلهای عاشقان از رنج انتظار سخت خون گشت ۵ ــ جرس: بفتح اول و دوم زنگ و درای ــ معنی بیت: در اقامتگاه یار مرا زندگانی و خوشی با ایمنی و آسودگی میسر نیست چه زنگ کاروان بانگ برمیدارد که برای کوچ کردن کجاوه‌ها را بر پشت ستوران نهید و روانه شوید که بیش درنگ جایز نیست ۶ ــ پیر مغان: پیر آتش پرستان و بکنایه مراد پیر دلیل و خضر طریق و رهبر روحانی ــ معنی بیت: اگر پیر دلیل در طی مراحل سلوک بتو فرمان دهد که سجاده (جانماز) را بخلاف ظاهر حکم شرع بمی آغشته کن، بپذیر هر چند که حکمت این دستور را ندانی، چه پیر سالک از آئین (تأدیب نفس بشیوهٔ ملامتیان) و طریقهٔ رهروی نیک آگاهست؛ عبرت نائینی در غزلی شیوا گوید:

رهروان نعل در این مرحله وارون زده‌اند — تاکه بر مقصدشان راهزنان ره نبرند

۷ ــ گردابی چنین هایل: غرقابی سخت هولناک، موصوف و هایل صفت آن و چنین قید هایل ــ هایل: هائل بمعنی ترسناک، اسم فاعل از هول، در سیاق فارسی بقاعدهٔ تسهیل همزهٔ هائل بیاء بدل شده است ۸ ــ کجا دانند: نمی‌دانند استفهام مجازاً مفید نفی، کجا قید استفهام ۹ ــ سبکباران: دل آسودگان و آسوده خاطران مجازاً ۱۰ ــ معنی بیت: کارم یکسره از خود رائی و خود کامگی برسوائی و زشت نامی منتهی شد سری که بر سر انجمنها گفته شود، پنهان نمی‌ماند؛ هلالی جغتائی گوید:

بعدازین راز هلالی نتوان ساخت نهان — که بهر خلوت ازو انجمنی ساخته‌اند

۱۱ ـ معنی بیت: اگر جمعیت خاطر و فراغ دل میجوئی، از یاد محبوب هیچگاه غافل مباش. چون کسی را که دوست میداری، دیدار کنی، دنیا و اسباب آن را فرو گذار و رها کن.

غزل ۲

صلاحِ کار کجا و منِ خراب کجا؟
ببین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا[1]؟
دلم زصومعه[2] بگرفت[3] و خرقهٔ سالوس[4]
کجاست دیرِ مغان[5] و شرابِ ناب کجا؟
چه نسبتست برندی صلاح و تقوی را
سماعِ وعظ کجا نغمهٔ رباب[6] کجا؟
ز رویِ دوست دلِ دشمنان چه دریابد
چراغِ مرده[7] کجا شمعِ آفتاب[8] کجا؟
چو کحلِ[9] بینشِ ما خاکِ آستان شماست
کجا رویم بفرما ازین جناب[10] کجا؟
مبین بسیبِ زنخدان[11] که چاه در راه هست
کجا همی روی ایدل بدین شتاب کجا؟
بشد که یاد خوشش باد روزگارِ وصال
خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب[12] کجا؟
قرار و خواب ز حافظ طمع مدار[13] ایدوست
قرار چیست، صبوری کدام و خواب کجا؟

وزن غزل ۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ معنی بیت: مصلحت طلبی و سودجوئی زاهدان ریائی از من مست خراب هستی باخته دور مینماید؛

بنگر که فرق میان این دو شیوه بسیارست ۲ ــ صومعه: بفتح اول عبادتخانه ۳ ــ بگرفت: بتنگ آمد و ملول شد، در اینجا بوجه لازم بکار رفته ۴ ــ خرقه: بکسر اول و سکون دوم جبهٔ مخصوص درویشان، دلق، پشمینهٔ زاهدان ــ سالوس: فریب و خدعه و ظاهرنمائی و ریاکاری، گاهی بصورت صفت نیز بکار میرود ــ خرقهٔ سالوس: دلق ریا، تشبیه صریح ۵ ــ دیر: بفتح اول و سکون دوم معبد و صومعه ــ مغان: بضم اول آتش پرستان جمع مغ ــ دیر مغان: بکنایه مقصود محفل عارفان و اولیای حق ۶ ــ رباب: بفتح اول نام سازی است زهی مانند طنبور ــ معنی بیت: پارسائی و پرهیزگاری زاهدان با وارستگی و قلندری نسبتی و پیوندی ندارد؛ میان شنیدن پند واعظ و نصیحتگو و گوش دادن بآواز رباب فرق بسیارست ۷ ــ مرده: کنایه از خاموش، صفت چراغ ۸ ــ شمع آفتاب: شمع خورشید، تشبیه صریح ــ معنی بیت: دل سیاه دشمن که مانند چراغ خاموش بی‌فروغ ادراک است، بجمال نورانی دوست که مانند شمع فروزان خورشید میدرخشد پی‌نمیبرد ۹ ــ کحل: بضم اول و سکون دوم سرمه ۱۰ ــ جناب: بفتح اول درگاه ۱۱ ــ زنخدان: بفتح اول و دوم و سکون سوم چانه یا ذقن ــ معنی بیت: ای دل شتابزده فریفتهٔ سیب ذقن یار مشو و بچاه زنخدان که در این راه است بنگر؛ بکنایه یعنی از آغاز عشق‌ورزی تا رسیدن بوصال باید برچاه مهلکه و مغاک خطر گذشت ۱۲ ــ عتاب: بکسر اول ملامت و سرزنش، مصدر باب مفاعله ــ معنی بیت: ایام وصال گذشت، یادش گرامی و بخیر باد، ناز و شیوهٔ معشوقانه یار چه شد، درشت خوئی و سرزنش وی کجاست که خواستار آنم ۱۳ ــ طمع مدار: امید مدار، فعل نهی.

غزل ۳

اگر آن ترکِ[۱] شیرازی بدست آرد دلِ ما را

بخالِ هندویش[۲] بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی میِ باقی[۳] که در جنّت نخواهی یافت

کنارِ آب رکنا باد[۴] و گلگشتِ مصلاّ[۵] را

فغان کاین لولیانِ[۶] شوخِ شیرین کارِ شهرآشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوانِ یغما را

زعشقِ ناتمامِ ما جمالِ یار مستغنی[۷] است

بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت رویِ زیبا را؟

من از آن حسنِ روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را[۸]

اگر[۹] دشنام فرمائی و گر نفرین، دعا گویم
جوابِ تلخ میزیبد لبِ لعلِ شکر خا را[۱۰]

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند
جوانانِ سعادتمند، پندِ پیرِ دانا را

حدیث از مطرب و می گو و رازِ دهر کمتر جو[۱۱]
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمّا را[۱۲]

غزل گفتی[۱۳] و[۱۴] در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظمِ تو افشاند فلک عقدِ ثریّا[۱۵] را

وزن غزل ۳: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ ترک: بضم اول و سکون دوم نام قوم مشهور آسیائی، در اینجا کنایه از معشوق زیباست ۲ ــ هندو: هندی، در اینجا مجازاً بمعنی مشکین و سیاه ــ معنی بیت: اگر دلبر زیبای شیرازی از ما دلجوئی کند و مهربانی نماید، دو شهر بزرگ سمرقند و بخارا را برخال مشکینش نثار میکنم ۳ ــ می باقی: بادهٔ بازمانده در شیشه ۴ ــ آب رکناباد: نهری معروف در نزدیکی شیراز که احداث آن را برکن الدولهٔ دیلمی در سال ۳۳۸ هجری نسبت داده‌اند ۵ ــ گلگشت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم تفرجگاه و جای پرگل و سبزه ــ مصلا: بضم اول و فتح دوم نمازگاه، اسم مکان از تصلیه ــ گلگشت مصلا: تفرجگاهی در شیراز ۶ ــ لولیان: کولیان جمع لولی، در اینجا مجازاً بمعنی شاهد سرودگوی و زیباروی بکار رفته است ــ معنی بیت: فریاد که این زیبایان سرودگوی، دلبر دردلبری شیرین حرکات و غوغاگر شکیب از دلها ربودند بدانگونه که ترکان در مهمانی پادشاه ترکستان دست بتاراج و یغمای اسباب خوان میزدند؛ در یکی از قبایل ترک رسم بوده است که در ضیافت پادشاه پس از تناول غذا میهمانان اجازه داشتند که اسباب زرینه و سیمینه خوان را بیغما برند، سعدی گوید:

دل سعدی و جهانی بدمی غارت کرد   همچو نوروز که برخوان ملک یغما بود

۷ ــ مستغنی: بی‌نیاز، اسم فاعل از استغناء ــ معنی بیت: حسن جانان که در کمال است، از عشق‌ورزی ناقص و توصیف نارسای ما بی‌نیازست، چنانکه چهرهٔ دلفریب را احتیاجی باسباب آرایش (آب و رنگ و خط و خال) نیست و بخود زیباست ۸ ــ زلیخا: بفتح اول و کسر دوم نام زن عزیز مصر که برجمال یوسف شیفته گشت ــ معنی بیت: چون زیبائی یوسف برخلاف دیگر صاحبان جمال هر روز در افزایش بود یقین کردم که پرهیز و خودداری زلیخا از عشق با حسن یوسف پهلو نتواند زد و رازش از پرده برون خواهد افتاد؛ چه هرچند حسن بیشتر باشد شیفتگی و بیقراری عاشق افزونترست ۹ ــ اگر: در اینجا حرف ربط برای تسویه و شرط معادل چه ۱۰ ــ شکرخا: آنکه شکر خورد، صفت مرکب فاعلی ــ معنی بیت: چه ناسزاگوئی و چه لعنت

فرستی من برای تو دعای خیر میکنم ۱۱ ــ کمتر جو: هرگز جستجوی مکن، کمتر قید تقلیل است ولی در اینجا مفید نفی مطلق است ۱۲ ــ معما: سخن پوشیده، اسم مفعول از تعمیه، مصدر باب تفعیل ۱۳ ــ و: حرف ربط بمعنی یا ۱۴ ــ در: بضم اول مروارید ۱۵ ــ عقد: بکسر اول گردن‌بند ــ ثریا: پروین ــ عقد ثریا: تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای حافظ ترانهٔ عاشقانه سرودی یا مروارید سوراخ کردی و برشته کشیدی؛ بیابشادی بخوان که فلک گردن بند پروین را بصله نثار سخن منظوم تو میکند.

غزل ۴

صبا بلطف بگو آن غزالِ رعنا[1] را
که سربکوه و بیابان تو دادهٔ ما را

شکر فروش[2] که عمرش دراز باد، چرا
تفقدی نکند طوطیِ شکرخا را؟[3]

غرورِ حسنت اجازت مگر[4] نداد، ای گل
که پرسشی نکنی عندلیبِ شیدا[5] را

بخلق و لطف توان کرد صیدِ اهلِ نظر
ببند و دام نگیرند مرغِ دانا را[6]

ندانم از چه سبب رنگِ آشنائی[7] نیست
سهی قدانِ[8] سیه چشمِ ماه سیما[9] را

چو با حبیب[10] نشینی و باده پیمائی
بیاددار محبّانِ[11] بادپیما را

جز این قدر نتوان گفت در جمالِ تو عیب
که وضعِ مهر و وفا نیست رویِ زیبا را[12]

در آسمان نه عجب گر بگفتهٔ حافظ
سرودِ زهره برقص آورد مسیحارا[13]

وزن غزل ۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم) .

۱ ــ غزال رعنا: آهوی زیبا و دلفریب، باستعاره مراد محبوب دلخواه ــ رعنا: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر بمعنی زیبا و خوشنماست، در عربی رعناء با الف ممدوده مونث ارعن است بمعنی زن گول و احمق و در فارسی همزهٔ آخر آن بتخفیف حذف میشود ۲ ــ شکرفروش: باستعاره مقصود یار نوشین لب و شکر دهان ۳ ــ طوطی شکرخا: طوطی که بدندان شکر شکند و نرم کند، موصوف و صفت فاعلی، باستعاره مقصود شاعر شیرین سخن ــ معنی بیت: دلبر نوشین لب شکر دهان که زندگانیش دراز باد، چرا از طوطی گویای خود این شاعر شیرین سخن دلجوئی نمیکند و بمهر از حال وی نمی‌پرسد ۴ ــ مگر: همانا، در اینجا قید تأکید ۵ ــ شیدا: بفتح اول و سکون دوم آشفته و شیفته صفت ــ عندلیب: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بمعنی هزار دستان ــ عندلیب شیدا باستعاره مقصود عاشق سرگشته ۶ ــ معنی بیت: دل صاحبنظران را بخوی نیک و مهربانی توان برد، چنانکه پرندهٔ زیرک را هم با کمند و تله صید نتوان کرد و بنرمی و لطف باید کوشید تا بدام افتد ۷ ــ رنگ آشنائی: روش و شیوهٔ انس والفت و دوستی ۸ ــ سهی قدان: بفتح اول و کسر دوم جمع سهی قد بمعنی یاری که قامت راست و بلند و موزون دارد، صفت جانشین موصوف ۹ ــ ماه سیما: ماه رخسار یا ماه منظر ــ سیما: بکسر اول بمعنی نشان و علامت، در این مصراع از لحاظ علم بدیع صنعت تنسیق صفات مراعات شده است ۱۰ ــ حبیب: بفتح اول و کسر دوم محبوب، صفت مشبهه از حب ۱۱ ــ محب: بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم، عاشق، اسم فاعل از احباب مصدر باب افعال از مجرد حب ــ معنی بیت: چون با محبوب همنشین شوی و باده بنوشی، از عاشقانی که در راه وصل رنج بیهوده بردند و کامی نیافتند، یادی کن ۱۲ ــ معنی بیت: تنها خرده‌ای که بر حسن و نیکوئی تو میتوان گرفت، آنست که شیوهٔ مهربانی و وفای بعهد را نمی‌شناسی ۱۳ ــ مسیحا: بفتح اول نام یالقب حضرت عیسی، کلمه ایست مأخوذ از عبری ما شیاخ Maschiach نجات دهنده (نقل باختصار از لغت‌نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: شگفت نیست که ناهید رامشگر آسمان با سرودی از سخن حافظ حضرت مسیح را در فلک چهارم بوجد و نشاط آورد و بر سماع برانگیزد.

غزل ۵

دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را
دردا که رازِ پنهان خواهد شد آشکارا[۱]

کشتی شکستگانیم[۲] ای بادِ شرطه[۳] برخیز
باشد که باز بینیم دیدارِ آشنا را

ده روزه مهرِ گردون[۴] افسانه است و افسون[۵]
نیکی بجایِ[۶] یاران فرصت شمار یارا

در حلقهٔ گل و مل[۷] خوش خواند دوش بلبل
هاتِ الصَّبوحَ هُبّوا یا ایُّها السُّکارا

ای صاحبِ کرامت، شکرانهٔ سلامت
روزی تفقّدی کن، درویشِ بینوا را

آسایشِ دو گیتی تفسیرِ این دو حرفست
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

در کویِ نیکنامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی‌پسندی، تغییر کن[۸] قضا را

آن تلخ وش[۹] که صوفی اُمّ‌الخَبائِثش[۱۰] خواند
اَشهی لَنا وَاَحلیٰ مِنْ قُبلَةِ العَذارا

هنگامِ تنگدستی در عیش کوش و مستی[۱۱]
کاین کیمیایِ هستی، قارون کند گدارا

سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد
دلبر که در کفِ او مومست سنگ خارا[۱۲]

آیینهٔ سکندر[۱۳] جامِ میست، بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوالِ ملکِ دارا

خوبانِ پارسی گو بخشندگانِ عمرند
ساقی بده بشارت رندانِ پارسارا[۱۴]

حافظ بخود نپوشید این خرقهٔ می آلود
ای شیخِ پاک دامن معذور دار مارا[۱۵]

وزن غزل ۵: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ معنی بیت: ای عارفان برای رضای خدا تدبیری کنید که زمام اختیار دل از کفم بدر میرود، دریغا که سرّنهان عشق من از پرده برون خواهد افتاد ۲ ــ کشتی شکستگانیم: در چند نسخه کشتی نشستگان آمده که بر متن ترجیح دارد نگاه کنید بصفحهٔ ۴ جامع نسخ حافظ تألیف مسعود فرزاد ۳ ــ شرطه: بضم اول و سکون دوم در سیاق فارسی بمعنی باد موافق است در عربی بمعنی شرط وانصار و... ــ معنی بیت: ای باد موافق،

مادر کشتی سواریم، وزیدن آغاز کن بامید آنکه بملاقات یار که آشنای عشق ماست نائل شویم ۴ ـ ده روزه مهر گردون: محبت کوتاه مدت فلک ۵ ـ افسون: بفتح اول و سکون دوم سحر و مکر و حیله ۶ ـ بجای: دربارهٔ، شبه حرف اضافه ۷ ـ مل: بضم اول باده ـ معنی بیت: دیشب در انجمن گل و باده هزار آوا نغمهٔ خوشی آغاز کرد. ای ساقی بیا و بادهٔ بامدادی بده و ای مستان بیدار شوید ۸ ـ تغییر کن: دگرگون ساز، فعل مرکب ـ معنی بیت: ما را بکوی حسن شهرت راه ندادند، چه قسمت ما از آغاز عشق و رسوائی بود. اگر ترا حال ما خوش نیاید، بدگرگون کردن احکام جهان هستی بپرداز ۹ ـ تلخ‌وش: تلخ‌گونه، صفت جانشین موصوف (شراب) ۱۰ ـ ام الخبائث: بضم اول و تشدید دوم مضموم و فتح خاء مادر پلیدیها، باستعاره مراد شراب ـ معنی بیت: بادهٔ تلخ گونه را که صوفی مایهٔ همه پلیدیها و تباهکاریها شمرد، نزد ما دلخواه‌تر و شیرین‌تر از بوسهٔ دوشیزگان است ۱۱ ـ قارون: نام مالدار مشهور در زمان حضرت موسی ـ معنی بیت: در وقت تهیدستی بخوشدلی و سرمستی جهد کن، چه اکسیر زندگانی عیش و مستی است که فقیر تنگدست را بدرجهٔ استغنای قارون میرساند ۱۲ ـ معنی بیت: ای عاشق، از فرمان عشق سر مپیچ، چه معشوق که در پنجهٔ او سنگ خاره چون موم نرم است، ترا از رشک چون شمع تواند گداخت ۱۳ ـ آئینه سکندر: آینه‌ای بوده است که بتدبیر ارسطو بر فراز مناره اسکندریه نصب کرده بودند تا بمراقبت حرکت کشتیها در دریا بپردازد و از حال فرنگ آگاهی دهد ـ معنی بیت: بساغر باده که آئینه اسکندری است، نیک بنگر تا حال کشور دارا را بتو بنماید؛ شاید مراد از جام می باستعاره ضمیر عارف داناست که از اوضاع جهان آگاهست ۱۴ ـ معنی بیت: زیبایان فارسی زبان جان تازه می‌بخشند. ای ساقی، بقلندران پرهیزگار مژده بده (که دل بعشق زنده دارند که از زهد خشک کاری نیاید) ۱۵ ـ معنی بیت: حافظ این دلق آغشته بمی را باختیار خودبرتن نکرد، ای شیخ پاکیزه جامهٔ پرهیزگار عذر ما را در آلوده دامنی بپذیر و بیش خرده‌مگیر.

غزل ۶

بملازمانِ سلطان[۱] که رساند این دعا را؟

که بشکرِ پادشاهی زنبظر مران گدا را

زرقیبِ[۲] دیو سیرت بخدایِ خود پناهم

مگر آن شهابِ ثاقب[۳] مددی دهد خدا را

مژهٔ سیاهت ار کرد بخونِ ما اشارت

زفریبِ او بیندیش و غلط مکن نگارا

دلِ عالمی بسوزی، چـوعذار[4] بـرفروزی
توازین چـه سود داری کـه نـمیکنی مـدارا؟

همه شب در ایـن امـیدم کـه نـسیمِ صبحگاهی
بـه پـیامِ آشنایـان بـنوازد آشنا را

چه قیامت است جـانا کـه بـعاشقان نـمودی[5]
دل و جان فـدایِ رویـت بـنما عذار مـا را

بخدا که جرعۀ[6] ده، تـو بـه حـافظِ سحـر خیز
کـه دعایِ صبحگاهی اثری کـند شما را



وزن غزل ۶: فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن (بحر رمل مثمن مخبون مکفوف)

۱ ــ سلطان: در اینجا باستعاره مراد جانان فـرمانروای مـلک دل است ــ مـعنی بـیت: بـهمراهان فرمانروای کشور دل این درخواست ما را که ابلاغ میکند که بشکرانۀ فرمان راندن بر دلها عاشق مسکین را از نظر دور مساز و عنایتی کن ۲ ــ رقیب: بفتح اول مراقب و نگهبان و موکل، دو کس که بر یک معشوق عشق ورزند، هریک دیگری را رقیب خواند ۳ ــ شهاب ثاقب: بکسر شین وقـاف، شعلۀ افـروخته، مـوصوف و صفت، این ترکیب مقتبس است از آیۀ ۱۱ سورۀ الصافات (۳۷) در باب راندن شیطانها از آسمان بمدد شهـاب ثاقب ــ معنی بیت: از رقیب و موکل اهرمن خوی کوی یار بیزدان پناه میبرم، شاید بارقۀ لطف الهی یـاری دهد و بفرمان حق وی را براند ۴ ــ عذار: بکسر اول رخسار ــ معنی بیت: چـون چهـره بـنمائی، دل جهـانیان را بشیفتگی برجمال خود میگدازی، تو از این سوختن عاشقان چه بهره میبری که نـرمی نـمیکنی ۵ ــ نـمودی: نمودار ساختی و پدید آوردی ــ معنی بیت: هول دشوار رستاخیز را با هجران خود در دلهای مهرورزان پدید آوردی، جان و دل برخی و فدای رخسار تو باد، روی نهان مکن ۶ ــ جرعه: یک آشام از آب و جز آن، آنـچه در یکدم نوشند ــ معنی بیت: ترا بیزدان سوگند میدهم که شربت وصلی یا ساغری از بادۀ حسن بـحافظ کـه از سحر خیزان است بنوشان، چه دعای این جمع در وقت سحر در حق شما باجابت نزدیکتر است.

غزل ۷

صوفی بیا که آینه صافیست جام را[1]
تا بنگری صفای می لعل فام را

رازِ درون پرده زرندانِ مست پرس
کاین حال نیست زاهدِ عالی مقام را

عنقا[2] شکارِ کس نشود دام باز چین
کانجا همیشه باد بدستست دام را

در بزمِ دور[3] یک دو قدح درکش[4] و برو
یعنی طمع مدار وصالِ دوام را

ای دل شباب[5] رفت و نچیدی گلی زعیش
پیرانه سرمکن هنری ننگ و نام[6] را

در عیشِ نقد کوش که چون آبخور[7] نماند
آدم بهشت روضهٔ دارالسّلام[8] را

ما را برآستانِ توبس حقّ خدمتست
ای خواجه، باز بین بترحّم غلام را

حافظ مریدِ جامِ میست ای صبا برو
وزبنده بندگی برسان شیخِ جام[9] را

وزن غزل ۷: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ آینه... جام را: آینهٔ جام، را در اینجا حرف اضافه است که پس از مضاف الیه آورده میشود ــ معنی بیت: ای صوفی، بشتاب تا در آینهٔ جام که روشن و باصفاست پاکی می گلگون را نیک ببینی، سیدحسین غبار گوید:

نمیارم فرق کرد از غایت لطف   که می در جام یا جام است در می

۲ ــ عنقا: بفتح اول و سکون دوم سیمرغ ــ معنی بیت: هیچکس سیمرغ را صید نتواند کرد، پس تو نیز دام مگستر که دام تو جز باد چیزی را نخواهد گرفت بکنایه یعنی هیچ حاصلی بدست نمی‌آید؛ حافظ در غزل

دیگر نیز فرماید:

برو این دام بر مرغ دگر نه   که عنقا را بلندست آشیانه

۳ ــ دور: بفتح اول گردش ــ بزم دور: مجلس باده و گردش جام ۴ ــ در کش: بنوش ۵ ــ وصال دوام: بکسر اول پیوستگی همیشگی، موصوف و صفت، دوام مانند تمام در سیاق فارسی گاه بصورت صفت بکار میرود و گاه بصورت اسم ۵ ــ شباب: بفتح اول جوانی ۶ ــ ننگ و نام: آبرو و اعتبار، اسم مرکب ــ معنی بیت: دلا جوانی گذشت و گلی از بوستان خوشدلی و عشرت نچیدی (بکنایه یعنی عشقی نورزیدی و بوصالی نرسیدی)، بهنگام پیری برای پاس آبرو هنر عشقبازی را پیشه مساز، در قابوسنامه تصحیح دکتر یوسفی در باب ۱۴ ص ۸۳ آمده است: جهد کن تا بپیری عاشق نشوی که پیر را هیچ عذری نباشد. در جامع نسخ دیوان حافظ تألیف فرزاد در صفحهٔ ۷ در مصراع دوم این بیت «بکن» بجای «مکن» دیده میشود که مناسبتر بنظر میرسد. در غزل دیگر حافظ فرماید:

کام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر   حیف اوقات که یکسر ببطالت برود

در یک رباعی منسوب بخیام نیز آمده است:

امشب ورق نفاق طی خواهم کرد   با موی سپید قصد می‌خواهم کرد

پیمانهٔ عمر من بهفتاد رسید   این دم نکنم نشاط، کی خواهم کرد؟

۷ ــ آبخور: نصیب و بهره و مشرب، اسم مرکب ۸ ــ روضهٔ دارالسلام: باغ بهشت، اضافهٔ بیانی ــ دارالسلام: سرای ایمنی و تندرستی و بی گزندی، یکی از نامهای بهشت ــ معنی بیت: تا فرصت خوشی فراهم است، مغتنم بدان و بهره گیر، چه حضرت آدم هم تا مشرب عیش او منقطع شد و قسمتش بپایان رسید، بهشت را ناگزیر ترک گفت ۹ ــ معنی بیت: حافظ هوادار ساغر باده است. ای باد بهاری، وزیدن آغاز کن و سلام و بندگی چاکر را بجام باده که در حکم پیر دلیل و راهنمای ماست، عرضه کن؛ شاید بایهام و طنز باین معنی نیز اشاره‌ای دارد که بشیخ احمد جام (۴۴۰ ــ ۵۳۶) سلام برسان و بگو که ما مرید جام باده‌ایم نه شیخ جام؛ در جامع نسخ دیوان حافظ تألیف فرزاد در یک نسخه شیخ خام بجای شیخ جام آمده بمعنی زاهد خام اندیشه و ناپخته فکر.

غزل ۸

ساقیا، برخیز و در ده[۱] جام را

خاک برسر کن غمِ ایّام را

ساغرِ می بر کفم نه، تا زبر

برکشم این دلقِ ازرق فام[۲] را

گرچه بدنامیست نزدِ عاقلان
ما نمیخواهیم ننگ و نام[3] را

باده در ده، چند ازین بادِ غرور؟
خاک بر سر نفسِ نافرجام[4] را

دودِ آهِ سینهٔ نالانِ من
سوخت این افسردگانِ خام[5] را

محرم رازِ[6] دلِ شیدایِ خود
کس نمی‌بینم زخاص و عام را

بادلارامی مرا خاطر خوشست
کز دلم یکباره برد آرام را

ننگرد دیگر[7] بسروانـدر چمن
هرکه دید آن سروِسیم‌اندام را

صبر کن حافظ بسختی روز و شب
عاقبت روزی بیابی کام[8] را

وزن غزل ۸: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مسدس محذوف)

۱ ــ در ده: همانا بده و عطا کن: پیشوند «در» بر سر فعل امر «ده» برای تأکید است ــ معنی بیت: ای ساقی، بیا ساغری باده بما بده واندوه روزگار را زیر خاک کن و بفراموشی بسپار ۲ ــ ازرق فام: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کبود رنگ، صفت ترکیبی ــ معنی بیت: جام باده را برکف دستم بنه تا بنوشم و مست شوم و این خرقهٔ کبود رنگ صوفیانه را از تن برکنم، حافظ در غزلی دیگر فرماید:

غلام همت دردی کشان یکرنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند

۳ ــ معنی بیت: اگر چه نخواستن شهرت نزد خردمندان بدنامی است؛ ما خواستار نام و جاه نیستیم و بمستی و رسوائی عشق دل خوش داریم ۴ ــ معنی بیت: می بده، تا کی باد فریب در سر داشتن و مغرور بودن، خاک بر تارک نفس بد عاقبت و فرمان ناپذیر باد ۵ ــ افسردگان خام: مرده دلان ناپخته ــ معنی بیت: دود آه جانسوز سینهٔ دردمندم در این مرده دلان خام اندیشه آتش افروخت و اثربخش افتاد ۶ ــ محرم راز: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم حرمت راز نگاهدارنده و رازدار ۷ ــ دیگر: هرگز، قید نفی؛ سعدی نیز دیگر را بهمین معنی بکار برده است: پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام دیگر دریا را ندیده بود ص ۷۳ گلستان بکوشش نگارنده ۸ ــ کام: مراد و آرزو و خواست.

غزل ۹

رونقِ عهدِ شبابست دگر[1] بستان را

میرسد مژدهٔ گل،[2] بلبلِ خوش الحان[3] را

ای صبا، گر بجوانانِ چمن[4] باز رسی

خدمتِ ما برسان سرو و گل و ریحان را

گر چنین جلوه کند مغبچهٔ[5] باده فروش

خاکروبِ درِ میخانه کنم مژگان را

ای که برمه[6] کشی از عنبرِ سارا[7] چوگان

مضطرب حال مگردان، منِ سرگردان را

ترسم[8] این قوم که بر دردکشان[9] میخندند

در سرِ کارِ خرابات[10] کنند ایمان را

یار مردانِ خدا باش که در کشتیِ نوح

هست خاکی[11] که بآبی نخرد طوفان را

برواز خانهٔ گردون بدرونان مطلب

کان سیه کاسه[12] در آخر بکشد مهمان را

هر کرا خوابگهِ آخر[13] مشتی خاکست

گوچه حاجت که بافلاک کشی ایوان را؟

ماهِ کنعانیِ من مسندِ مصر آنِ تو شد

وقتِ آنست که بدرود کنی زندان[14] را

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش، ولی

دامِ تزویر مکن چون دگران قرآن[15] را

وزن غزل ۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ دگر: باز و دوباره، قید شمار ۲ ــ مژدهٔ گل: بشارت وصال گل ۳ ــ خوش الحان: خوش آواز، صفت ترکیبی ــ الحان بفتح اول جمع لحن ۴ ــ جوانان چمن: باستعاره مراد گل و ریحان ــ معنی بیت: ای

بادبهاری، اگر بشاهدان جوان چمن، سرو و گل و ریحان بر خوردی و دیدار کردی، دعا و سلام وارادات ما را بآنان عرضه دار ۵ ــ مغبچه: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم باستعاره مراد ساقی زیبا، اسم مرکب از دو اسم، معنی لفظ بلفظ آن زادهٔ مغ؛ مغ بضم اول نام عام برای زرتشتیان بود. نگاه کنید بصفحهٔ ۴۵۰ کتاب مزدیسنا و ادب پارسی تألیف دکتر محمدمعین ــ معنی بیت: اگر شاهد زیبای میکده بدینگونه حسن نمائی و دلربائی کند، بطیب خاطر آماده‌ام که با مژه خاک در میخانه را بروبم ۶ ــ مه: مخفف ماه، باستعاره مراد رخسار زیبا ۷ ــ سارا: خالص، صفت عنبر ــ عنبر سارا باستعاره مراد زلف مشکین ۸ ــ ترسم: در اینجا بمعنی یقین دارم بکار رفته و این روش معروف است که برای مزید تأکید امر جازم را در معرض شک و تردید قرار دهند ۹ ــ دردکش: بضم اول و سکون دوم و سوم و فتح چهارم باده نوش و میگسار کهنه کار ۱۰ ــ خرابات: بفتح اول شرابخانه ــ در سرکار خرابات کنند ایمان را: ایمان خود را بسودای شرابخانه و باده گساری صرف کنند و از دست بدهند. ۱۱ ــ خاک: باستعاره مراد انسان خاکی نهاد و فروتن ــ معنی بیت: مصاحب مردان حق باش که در سفینهٔ حضرت نوح، مردی خاکی نهاد و فروتن (بکنایه یعنی نوح پیامبر) هست که طوفان جهانگیر باندازهٔ یک قطره آب در دیدهٔ همت او اعتبار ندارد و وی را هراسناک نسازد ۱۲ ــ سیه کاسه: بکنایه یعنی بخیل و سفله و گرفته، صفت ترکیبی ــ معنی بیت: از مهمان سرای فلک گام برون نه و نان و کام مجوی که این میزبان تنگ چشم بخیل سرانجام مهمان خود را نابود خواهد کرد. کمال اسمعیل گوید:

میاز دست بخوان جهان که عقل براو ندید جز دل بریان واشک پالوده

۱۳ ــ خوابگه آخر: خوابگاه بازپسین، باستعاره مقصود گور یا قبر ۱۴ ــ معنی بیت: ای یوسف کنعانی من (باستعاره مقصود جان پاک) کرسی فرمانروائی ملک مصر (باستعاره مقصود عالم معنی) تراست، هنگام آنست که زندان (باستعاره مقصود قفس تن یا زندان دنیا) را وداع کنی و عزیز یا فرمانروا در ملک معنی شوی ۱۵ ــ معنی بیت: ای حافظ، باده نوش و قلندری کن و خوشدل باش، اما قرآن کلام خدا را دام نیرنگ و ریا مکن که تزویر و فریب از هر گناهی زشت‌ترست.

غزل ۱۰

دوش از مسجد سویِ میخانه آمد پیرِ ما

چیست یارانِ طریقت بعد ازین تدبیرِ ما؟

ما مریدان روی سویِ قبله چون آریم چون؟

روی سویِ خانهٔ خمّار[1] دارد پیرِ ما

در خراباتِ طریقت ما بهم منزل شویم

کاین چنین رفتست در عهدِ ازل[2] تقدیرِ ما

عقل اگر داند که دل در بندِ زلفش چون خوشست
عاقلان دیوانه گردند از پیِ زنجیرِ[3] ما

رویِ خوبت آیتی[4] از لطف بر ما کشف کرد
زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیرِ ما

با دل سنگینت آیا هیچ درگیرد شبی؟
آهِ آتش ناک و سوزِ سینهٔ شبگیرِ[5] ما

تیرِ آهِ ما زگردون بگذرد حافظ خموش
رحم کن بر جانِ خود، پرهیز کن از تیرِ ما



وزن غزل ۱۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ خمار: بفتح اول و تشدید دوم می‌فروش ۲ ــ ازل: بفتح اول و دوم زمان بی‌آغاز و همیشگی ــ معنی سه بیت: دیشب شیخ ما از مسجد بمیکده روی آورد، هم‌مسلکان پس ازین چارهٔ ما چه باشد. (مریدی گفت): ما هواداران بجانب کعبه ازین پس روی نتوانیم آورد، چه شیخ ما بخانهٔ میفروش روی نهاد. (مرید دیگر پاسخ داد): ما همراه همسفر و با راهنمای خود روی بمیکدهٔ عرفان خواهیم آورد، چه سرنوشت ما را در روز نخست چنین رقم زده‌اند ــ مراد از روز ازل همان روزی است که خداوند پیش از خلق اجساد بارواح فرمود: آیامن پروردگار شما نیستم، گفتند بلی (نقل باختصار از لغت‌نامهٔ دهخدا)، نیز نگاه کنید بآیهٔ ۱۷۲ سورهٔ اعراف (۷) ۳ ــ معنی بیت: اگر خرد آگاه شود که دل ما در چین گیسوی یار چه حال خوشی دارد، خردمندان هم بدنبال زنجیر جنون ما دیوانگی را برمیگزینند ۴ ــ آیت: آیه یا نشانه ــ معنی بیت: چهرهٔ زیبای تو نشانه‌ای از حسن بر ما آشکار کرد و از آنگاه در سخن ما جز لطافت و نکوئی و نغزی نتوان یافت ۵ ــ سوز سینهٔ شبگیر ما: سوز شبگیر سینهٔ ما، گاه میان مضاف (سوز) و مضاف‌الیه (شبگیر) یک مضاف‌الیه یا صفت جدائی میافکند ــ معنی بیت: آیا آه آتشین و سوزش سحری سینهٔ ما در دل جفاکار و بیرحم تو اثری خواهد داشت؟ ۶ ــ تیرآه: ناوک‌آه، تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای حافظ، ناوک دود دل ما از فلک‌هم فراتر میرود، پس دم فرو بند و بر جان خود ببخشای و از تیرآه ما خود را برحذر دار؛ گاه شاعر تخلص خود را شخصیت ثانوی فرض میکند و آن را مورد خطاب قرار میدهد ولی در حقیقت مقصود شاعر در اینجا هشدار دادن یار سنگین‌دل است.

غزل ۱۱

ساقی بنورِ باده برافروز جامِ ما
مطرب بگو که کارِ جهان شد بکامِ[۱] ما

ما در پیاله عکسِ رخِ یار دیده‌ایم
ای بیخبر ز لذّتِ شربِ مدامِ[۲] ما

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریدهٔ[۳] عالم دوامِ[۴] ما

چندان بود کرشمه و نازِ سهی قدان
کاید بجلوه سروِ صنوبر خرامِ[۵] ما

ای باد اگر بگلشنِ احباب[۶] بگذری
زنهار عرضه ده برِ جانان پیامِ ما

گو نامِ ما زیاد بعمدا[۷] چه میبری؟
خود آید آنکه یاد نیاری زنامِ ما

مستی بچشمِ شاهدِ دلبندِ ما خوشست
زانرو سپرده‌اند بمستی زمامِ[۸] ما

ترسم که صرفهٔ[۹] نبرد روزِ بازخواست
نانِ حلال شیخ زآبِ حرامِ ما

حافظ زدیده دانهٔ اشکی همی فشان
باشد که مرغِ وصل[۱۰] کند قصدِ دامِ ما

دریایِ اخضرِ فلک[۱۱] و کشتیِ هلال
هستند غرقِ نعمتِ حاجی قوامِ[۱۲] ما

وزن غزل ۱۱: مفعول فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ـ معنی بیت: ای ساقی، با فروغ می ساغر ما را روشن کن و ای رامشگر این ترانه را بخوان و بساز

برزن: «کار عالم بمراد دل ما شد» ۲ ــ شرب مدام: باده گساری یا باده نوشی پیوسته، موصوف و صفت ــ معنی بیت: ای آنکه از لذت باده گساری پیوستهٔ ما آگاه نیستی، بدان که باده نوشی ما از آنست که در آینهٔ جام پرتو رخسار محبوب را مینگریم ۳ ــ جریده: بفتح اول دفتر ۴ ــ دوام: جاودانگی و پایندگی ۵ ــ سرو صنوبر خرام: سروقامتی که هنگام رفتار چون درخت صنوبر بناز باین سو و آن سو میل میکند ــ صنوبر: بفتح اول درخت کاج یا نازو ــ معنی بیت: ناز و غمزهٔ زیبایان بلند بالا تا وقتی است که یار سرو رفتار ما حسن نمائی آغاز نکرده باشد ۶ ــ احباب: بفتح اول و سکون دوم دوستان جمع حبیب ۷ ــ بعمدا: بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم بمعنی بقصد و عمداً یا از روی عمد، در سیاق فارسی قید است مرکب از به حرف اضافه + عمد (اسم) + ا (مأخوذ از «اً» نشان تنوین نصب در عربی)، سعدی فرماید:

مردم از قاتل عمدا بگریزند بجان پاکبازان بر شمشیر بعمدا آیند

نقل از لغت‌نامه

۸ ــ زمام: بکسر اول رشته و مهار ــ معنی بیت: چون مستی در دیدهٔ یار زیبا و دلخواه ما مقبول است، عنان و سررشتهٔ اختیار ما را بمستی واگذار کرده‌اند ۹ ــ صرفه: زیادتی و افزونی و فضل و سود مأخوذ از صرف عربی بمعنی فضل و افزونی ــ معنی بیت: یقین دارم که روز رستخیز و سؤال و جواب نان حلال شیخ که از وجه وقف است بر آب حرامی (شرابی) که ما مینوشیم برتری و رجحانی نخواهد داشت ۱۰ ــ مرغ وصل: پرندهٔ وصال، تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای حافظ، قطرهٔ سرشکی بریز و دانهٔ اشکی نثار کن، امید است که پرندهٔ وصال یار بسوی دام ما آید و رحمی بر حال زار ما آورد ۱۱ ــ دریای اخضر فلک: دریای سبز یا نیلگون گردون، تشبیه صریح ۱۲ ــ حاجی قوام: خواجه قوام‌الدین حسن تمغاجی وزیر محبوب و کاردان شاه شیخ ابواسحاق از آل اینجو در گذشته بسال ۷۵۴ که حافظ بوی ارادتی کامل داشت ــ معنی بیت: دریای نیلگون آسمان و زورق ماه غوطه‌ور در دریای کرم و بخشش حاجی قوام شده‌اند؛ مقصود حافظ مبالغه در احسان ورادی این وزیر کریم است.

غزل ۱۲

ای فروغ ماهِ حسن از رویِ رخشانِ شما
آبِ رویِ خوبی از چاهِ زنخدانِ[۱] شما

عزمِ دیدارِ تو دارد جانِ بر‌لب آمده[۲]
باز گردد یا برآید چیست فرمانِ شما؟

کس بدورِ نرگست[۳] طرفی نبست[۴] از عافیت
به که نفروشند مستوری بمستانِ[۵] شما

بختِ خواب‌آلود ما بیدار خواهد شد مگر[۶]

زانکه زد بر دیده آبی رویِ رخشانِ شما

با صبا همراه بفرست از رخت گلدستهٔ[۷]

بو که[۸] بوئی بشنویم از خاک بستانِ شما

عمرتان باد و مراد، ای ساقیانِ بزمِ جم

گرچه جامِ ما نشد پرمی بدورانِ شما

دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید

زینهار، ای دوستان، جان من و[۹] جانِ شما

کی دهد دست این غرض یارب که همدستان[۱۰] شوند

خاطرِ مجموعِ ما، زلفِ پریشانِ شما؟

دور دار از خاک و خون دامن چو برما بگذری

کاندرین ره کشته بسیارند قربانِ شما

میکند حافظ دعائی، بشنو، آمینی[۱۱] بگو:

«روزیِ ما باد لعلِ شکرافشانِ شما»

ای صبا با ساکنانِ شهرِ یزد از ما بگو:

کای سرِ حق ناشناسان گویِ چوگانِ[۱۲] شما

گرچه دوریم از بساطِ قرب[۱۳] همّت[۱۴] دور نیست

بندهٔ شاهِ شمائیم و ثناخوانِ شما

ای شهنشاهِ بلند اختر خدارا[۱۵] همّتی

تا ببوسم همچو اختر خاکِ ایوانِ شما

وزن غزل ۱۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ زنخدان: بفتح اول و دوم و سکون سوم ذقن یا چانه ــ چاه زنخدان: استعاره از فرورفتگی در میان چانه ــ معنی بیت: ای آنکه پرتو ماه نکوئی از فروغ مهر تابان چهرهٔ شما و رونق جمال از جلوهٔ چاه ذقن شماست ۲ ــ بر لب آمده: صفت مرکب بمعنی فاعلی، صفت جان ــ معنی بیت: جان بلب رسیدهٔ این بیدل آهنگ دیدن شما را دارد، امر شما چیست؟ جان بتن بازآید یا از تن بیرون رود و بجانان تسلیم شود ۳ ــ

نرگس: نام گل معروفی است در اینجا باستعاره مراد چشم ۴ ــ طرف: بفتح اول و سکون دوم بمعنی کرانه و ناحیه و گوشه مأخوذ از طرف عربی بفتح اول و دوم ــ طرف بستن یا طرف بربستن بکنایه یعنی سودیافتن و بهره بردن، استاد بدیع‌الزمان میفرمودند که شاید این کنایه از آنجا پدید آمده است که کشاورزان در کشتزار طرف یا گوشهٔ دامن خود را برای چیدن حاصل برکمر می‌بستند ۵ ــ مستان: چشمان مست، صفت جانشین موصوف ــ معنی بیت: در دوران فتنه‌انگیزی نرگس چشم تو کس از پرهیزگاری و سلامت‌جوئی بهره و نفعی نبرده است، پس همان بهتر که بچشمان مست شما اظهار زهد و تقوی نکنند که اثربخش نتواند بود ۶ ــ مگر: همانا، در اینجا قید تأکید ــ معنی بیت: همانا بخت خفتهٔ ما بیدار خواهد شد، چه فروغ روی شما اشک شوق از چشم ما روان کرد و زنگ خواب غفلت را ربود. ۷ ــ گلدسته: دستهٔ گل، اسم مرکب ۸ ــ بوکه: بود که، باشد که و شاید که، شبه جمله، قید بمعنی کاش ۹ ــ و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی معادله و برابری ــ معنی بیت: دل سخت نابسامان است و بی‌تابی میکند، یار را باخبر سازید، هان ای دوستان جان مرا چون جان خود بشمارید و یاری کنید ۱۰ ــ همدستان: مخفف همداستان بمعنی همراز و موافق وهم‌صحبت ــ معنی بیت: این مقصود چه زمان حاصل خواهد شد که دل آسوده بعشق ما با گیسوی آشفتهٔ شما همراز و هم‌صحبت شود؟ ۱۱ ــ آمین: ای خدا مستجاب کن و چنین باد و چنین کن، اسم فعل عربی ــ مصراع دوم این بیت مضمون دعای حافظ است ۱۲ ــ معنی مصراع: سر باطل‌پرستان ناسپاس در خم چوگان همت شما سرگشته باد، از لحاظ علم بدیع حشوملیح است ۱۳ ــ بساط قرب: دستگاه قرب کنایه از دربار پادشاه ۱۴ ــ همت: دعا و توجه باطنی و عنایت ۱۵ ــ خدا را: برای خدا یا رضای حق.

غزل ۱۳

میدمد صبح و کِلّه[۱] بست سحاب[۲]
اَلصَّبُوح اَلصَّبُوح یا اصحاب

میچکد ژاله[۳] بر رخِ لاله
اَلْمُدام اَلْمُدام یا احباب

می‌وزد از چمن نسیمِ بهشت
هان بنوشید دم بدم میِ ناب

تختِ زمرد[۴] زدست گل بچمن
راحِ چون لعلِ آتشین دریاب

در میخانه بسته‌اند، دگر[5]
اِفتَتِح یا مُفَتِّحَ اَلاَبواب

لب و دندانت را حقوقِ نمک
هست بر جان و سینه‌هایِ کباب[6]

این چنین موسمی[7] عجب باشد
که ببندند میکده بشتاب

بر رخِ ساقیِ پری پیکر
همچو حافظ بنوش بادهٔ ناب

وزن غزل ۱۳: فاعلاتن مفاعلن فعلات (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

۱ ــ کلّه: بکسر اول و تشدید ثانی پرده ۲ ــ سحاب: بفتح اول ابر ــ معنی بیت: بامداد برآمد و ابر در آسمان پرده آویخت، ای باران شراب بامدادی بیاورید و بنوشید ۳ ــ ژاله: شبنم ــ معنی بیت: شبنم بر چهرهٔ لاله فرو میریزد، ای دوستان، باده بیاورید و بنوشید ۴ ــ زمرد: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم مخفف زمرد که گوهری است سبزرنگ از احجار کریمه یا سنگهای گرانبها ــ معنی بیت: اکنون که بوتهٔ گل در میان سبزه‌زار کرسی زمردین نهاده است می لعل سرخ فام میجوی و آنرا از دست مده ۵ ــ دگر: قید زمان، در این جا بمعنی اکنون ــ معنی بیت: اکنون در میخانه را قفل برنهاده‌اند. ای گشایندهٔ درها بازگشای ۶ ــ معنی بیت: لب و دندان تو حق نمکخوارگی و ضیافت و مهمانداری برجان سوخته و سینه‌های کباب ما دارد و از ما نیک پذیرائی میکند، بکنایه مقصود اینست که ما نمک پروردهٔ خوان عشق توایم، حافظ در غزل دیگر فرماید:

ای دل ریش مرا با لب تو حق نمک
حق نگه‌دار که من میروم اللهُ مَعَک

۷ ــ این چنین موسمی: فصلی این‌گونه خوش، صفت و موصوف، مقصود موسم بهار.

غزل ۱۴

گفتم: ای سلطانِ خوبان رحم کن براین غریب[1]
گفت: در دنبالِ دل ره گم کند مسکین غریب

گفتمش: مگذر زمانی. گفت: معذورم بدار
خانه پروردی[2] چه تاب آرد غمِ چندین غریب؟

خفته بر سنجابِ شاهی[3] نازنینی را چه غم؟
گر ز خار و خاره[4] سازد بستر و بالین غریب

ای که در زنجیرِ زلفت جایِ چندین آشناست
خوش فتادآن خالِ مشکین بررخِ مشکین غریب[5]

مینماید عکسِ می در رنگِ رویِ مهوشت[6]
همچو برگِ ارغوان بر صفحهٔ نسرین غریب

بس غریب افتاده است آن مورِ خط[7] گردِ رخت
گرچه نبود در نگارستان خطِ مشکین غریب

گفتم: ای شامِ غریبان طرّهٔ شبرنگ[8] تو
در سحرگاهان حذر کن چون بنالد این غریب

گفت: حافظ، آشنایان در مقامِ حیرتند
دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب[9]

وزن غزل ۱۴: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ معنی بیت: گفتم: ای فرمانروای کشور حسن براین عاشق آوارهٔ دور از وطن بخشایش آور. پاسخ گفت: عاشق درماندهٔ آواره که بر پی دل میرود، راه سلامت و ایمنی را گم میکند و بیلاهای عشق دچار میگردد ۲ ــ خانه‌پرورد: بکنایه یعنی نازپرورده، صفت مرکب مفعولی ــ معنی بیت: بمعشوق گفتم: یک لحظه درنگ کن. پاسخ داد: عذر مرا بپذیر که نازپرورده‌ای چون من پروای اینهمه عاشق آواره را ندارد و از همه دلجوئی نتواند ۳ ــ سنجاب شاهی: بستری که از پوست نرم سنجاب ویژهٔ پادشاهان درست میکردند، موصوف و صفت نسبی ۴ ــ خاره: سنگ خارا ۵ ــ معنی بیت: ای آنکه در سلسلهٔ گیسوی تو جای دلهای عاشقان بسیارست، خال هندویت برچهرهٔ نگارین شگفت دلپذیر مینماید؛ سعدی گوید:

غریبی سخت مطبوع اوفتادست بترکستان رویش خال هندو

۶ ــ مهوش: ماه‌گونه، صفت ترکیبی از اسم (مه، ماه) + وش پسوند مشابهت ــ معنی بیت: پرتو و انعکاس باده بر ماه رخسار تو مانند گلبرگ سرخ‌فام ارغوان بر صفحهٔ سپید گل نسرین بدیع و شگفت بنظر میرسد. ۷ ــ مور خط: مور سبزهٔ عذار، تشبیه صریح ــ معنی بیت: سبزهٔ لطیف عذار تو چون صف آراستهٔ موران بر گرد چهره‌ات تازه و نو مینماید، اگر چه در نگارخانهٔ رخسار تو خط سیه‌فام شگفت نیست (از این بیت استنباط میشود که در روزگار قدیم بیشتر نقاشی سیاه‌قلم مرسوم بوده است نه رنگی) ۸ ــ شبرنگ: شبگون، صفت ترکیبی برای طره ۹ ــ معنی بیت: معشوق گفت: ای حافظ، آشنایان دیرینهٔ راه عشق هنوز در

مقام حیرتند و واصل نشده‌اند، پس بعید و شگفت نباشد که عاشقی آواره مانند تو درمانده و دلخسته بماند.

غزل ۱۵

ای شاهدِ قدسی که کشد بندِ نقابت؟
وی مرغِ بهشتی که دهد دانه و آبت[1]؟
خوابم بشد از دیده درین فکرِ جگرسوز
کاغوشِ که شد منزلِ آسایش و خوابت؟
درویش نمی‌پرسی و ترسم که نباشد
اندیشهٔ آمرزش و پروایِ ثوابت[2]
راه دلِ عشاق زد آن چشمِ خماری[3]
پیداست ازین شیوه که مستست شرابت
تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت
تا باز چه اندیشه کند رایِ صوابت[4]؟
هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی
پیداست نگارا که بلند است جنابت[5]
دور است سرِآب ازین بادیه هشدار
تا غولِ بیابان نفریبد بسرابت[6]
تا در رهِ پیری بچه آئین روی ایدل
باری بغلط صرف شد ایامِ شبابت
ای قصرِ دلفروز که منزلگهِ انسی
یارب مکناد[7] آفتِ ایامِ خرابت
حافظ نه غلامیست که از خواجه گریزد
صلحی کن و بازآ که خرابم ز عتابت[8]

وزن غزل ۱۵: مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن (بحر هزج مثمن مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: ای زیبای جهان پاک و عالم معنی که پرده از چهرهٔ تو برمیگیرد و جمال ترا میبیند و ای پرندهٔ باغ فردوس (اکنون که در سفری و دور از من) چه کسی آب و دانه بتو میرساند؟ ۲ ــ معنی بیت: از حال عاشق تهیدست خود پرسشی نمیکنی و تفقدی نمی‌نمائی، گوئی بفکر عفو الهی نیستی و علاقه بمزد و پاداش ایزدی نشان نمیدهی ۳ ــ چشم خماری: دیدهٔ خمارآلود و نیم‌مست، موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: چشمان خمارآلوده و نیم‌مست تو رهزن دلهای عاشقان شد، از این جا آشکارست که شراب نگاه تو نه تنها مستی‌آورست بلکه خود عین مستی و سکر است ۴ ــ معنی بیت: تیر جفائی که بقصد کشتن دل من رها کردی، بآماج نرسید. ندانم دگرباره نظر صائب و اندیشهٔ درست تو دربارهٔ ما چه تدبیری خواهد کرد. شاعر گوید:

بعد عمری که ز مژگان توخوردم تیری　　　آنهم از طالع برگشتهٔ من کاری نیست

۵ ــ جناب: بفتح اول درگاه و آستان ۶ ــ سراب: بفتح اول زمین شوره که از دور بآب شبیه باشد. کورآب ــ معنی بیت: تا سرچشمهٔ گوارای وصال از صحرای عشق راهی درازست، بهوش باش که دیو بیابانی بفریب ترا بسوی کورآب (سراب) نبرد ؛ شاید مقصود از غول بیابانی باستعاره رهزنان رهبرنما باشد. سعدی گوید:

یاران همه با یارو من خسته طلبکار　　　هرکس بسرآبی شدو سعدی بسرابی

۷ ــ مکناد: فعل دعائی منفی سوم‌شخص ــ معنی بیت: ای کاخ که مایهٔ شادی خاطر و اقامتگاه دلارامی، از پروردگار خواستارم که آسیب روزگار ترا ویران نکند ۸ ــ عتاب: بکسر اول خشم و ملامت ــ معنی بیت: حافظ آن بنده نیست که آستان خداوندگار خود را ترک گوید. آشتی کن و بازگرد که سرزنش و گلهٔ تو سرای هستی مرا ویران کرد. جامی گوید:

هستم غلامت از جان اما گریزپایم　　　صد بارم ار فروشی بگریزم و بیایم

غزل ۱۶

خمی که ابروی شوخ[۱] تو در کمان انداخت
بقصد جان من زار ناتوان انداخت

نبود نقش دو عالم که[۲] رنگ الفت بود
زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

بیک کرشمه که نرگس بخود فروشی کرد
فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت[۳]

شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن
که آبِ رویِ تو آتش در ارغوان انداخت

بسبزمگاهِ چمن دوش مست بگذشتم
چو از دهانِ توام غنچه در گمان انداخت

بنفشهٔ طرّهٔ مفتول[4] خود گره میزد
صبا حکایتِ زلفِ تو در میان انداخت

ز شرمِ آنکه برویِ تو نسبتش کردم
سمن بدستِ صبا خاک در دهان انداخت[5]

من از ورع[6] می و مطرب ندید می زین پیش
هوایِ مغبچگانم در این و آن انداخت

کنون بآبِ میِ لعل خرقه میشویم
نصیبهٔ ازل[7] از خود نمی‌توان انداخت

مگر گشایشِ حافظ در این خرابی بود
که بخششِ ازلش در میِ مغان انداخت[8]

جهان بکامِ من اکنون شود که دورِ زمان
مرا به بندگیِ خواجهٔ جهان[9] انداخت

وزن غزل ۱۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ شوخ: دلیر و بیباک و گستاخ ــ معنی بیت: کمان ابروی تو که در دلیری دلیر و گستاخ است، برای کشتن عاشق درمانده و از پای افتاده منحنی گشت (آنچنانکه در هنگام تیراندازی با کشیدن زه، کمان خم میشود) ۲ ــ که: حرف ربط بمعنی آنگاه که ــ معنی بیت: آنگاه که طرح عشق و محبت انداخته شد، هنوز نشانی از آفرینش این جهان و آن جهان نبود، مقصود آنکه عشق دیرینه و محبت ازلی است و چیزی نو پدید نیست ۳ ــ معنی بیت: بسبب نازوکرشمه‌ای که نرگس برای خودنمائی و حسن‌فروشی کرد، چشم فریبای تو صدگونه شور و شیفتگی در عالم پدید آورد (و گفت تا من باشم بتو کرشمه کردن نرسد) ۴ ــ مفتول: تافته و پیچان، اسم مفعول از فتل بفتح اول و سکون دوم ــ معنی دو بیت: چون گمان بردم که غنچه شباهتی بدهان تو دارد، دیشب سرمست بعشرتگه باغ گذر کردم، در آن حال که بنفشه گیسوی آراسته و پیچان خود را بهم گره میزد، باد بهاری در آن میان داستان زلف گرهگیر ترا آغاز کرد تا بنفشه را شرمنده سازد ۵ ــ معنی بیت: چون

یاسمن را از سپیدی برخسار تو مانند کردم، دهان خود را با دست باد بهاری بخاک انباشت، بکنایه یعنی ازین تشبیه پوزش خواست و استغفار کرد ۶ ــ ورع: بفتح اول و دوم پارسائی ۷ ــ نصیبهٔ ازل: قسمت ازلی ــ نصیبه بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی بهره و نصیب ــ معنی دو بیت: پیش ازین بسبب پارسائی وزهد التفات و عنایتی بشراب و رامشگر نداشتم، عشق ساقیان جوان و شاهدان زیبا مرا برین کار واداشت، اینک بآب سرخ می دلق خود را شستشو میدهم، این قسمت من از روز نخست بوده است، مولوی گوید:

زاهد بودم، ترا نه گویم کردی / آشفته و مست سو بسویم کردی

سجاده نشین باوقاری بودم / بازیچهٔ کودکان کویم کردی

۸ ــ مگر: همانا، قید تأکید ــ معنی بیت: همانا فتوح حافظ و حل مشکل او در مستی و خرابی بود که عنایت ازلی وی را بمیکدهٔ مغان رهبری کرد (مقصود از خرابی در اینجا ویران کردن بنای خودپرستی و انانیّت و مراد از می مغان بادهٔ معرفت و خودشناسی است).

۹ ــ خواجهٔ جهان: وزیر بزرگ عالم، مقصود خواجه قوام‌الدین وزیر شاه شیخ ابواسحاق است که ذکر او گذشت.



غزل ۱۷

سینه از آتشِ دل در غمِ جانانه بسوخت
آتشی بود درین خانه که کاشانه[۱] بسوخت

تنم از واسطهٔ[۲] دوریِ دلبر بگداخت
جانم از آتشِ مهرِ رخِ جانانه بسوخت

سوزِ دل بین که زبس آتشِ اشکم دلِ شمع
دوش بر من زسرِ مهر چو پروانه بسوخت[۳]

آشنائی نه غریبست که دلسوزِ منست
چون من از خویش برفتم دلِ بیگانه بسوخت[۴]

خرقهٔ زهد مرا آبِ خرابات[۵] ببرد
خانهٔ عقلِ مرا آتشِ میخانه بسوخت

چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت[۶]

ماجرا[7] کم کن و باز آ که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت
ترک افسانه بگو حافظ و می نوش دمی
که نخفتیم شب و شمع بافسانه بسوخت

وزن غزل ۱۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ کاشانه: خانهٔ کوچک، باستعاره مراد سینه، چنانکه از آتش باستعاره سوز دل و از خانه باستعاره دل مقصود است ۲ ــ از واسطه: شبه حرف اضافه بمعنی بسبب ۳ ــ معنی بیت: بر سوز دل من بچشم عنایت بنگر که دیشب از بسیاری آتش سرشک دل شمع هم چون دل پروانه بحال من سوخت ۴ ــ معنی بیت: شگفت نیست که یاری آشنا دل بر من بسوزد، چون من از خود بیخود شدم و بیقرار گشتم، دل ناآشنایان نیز برمن رحمت آورد ۵ ــ آب خرابات: آب میکده باستعاره مقصود شراب و همچنین است آتش میخانه ــ معنی بیت: سیل باده دلق زاهدانهٔ مرا ربود و برد و آتش می خانهٔ خرد مرا سوخت و ویران کرد ۶ ــ معنی بیت: دل من بسبب توبه از میگساری مانند ساغری که بشکند شکست و نومید شد و جگرم مانند لالهٔ داغدار بواسطه دورماندن از باده و میکده بر آتش غم کباب گشت ۷ ــ ماجرا: بفتح جیم بمعنی سرگذشت و قصه و داستان و داوری و گفتگو، مأخوذ از ماجری در زبان عربی که جمله‌ایست مرکب از مای موصوله و جری فعل ماضی مفرد مغایب از مصدر جریان که در سیاق فارسی بصورت اسم بکار میرود ــ معنی بیت: ای دوست، داستان جدائی و حدیث فراق را کوتاه کن و رنجش خاطر گذشته را بفراموشی بسپار و باز گرد که مردمک دیدهٔ من بشکر اصلاح ذات‌البین و رفع گله و بازگشت تو خرقه از تن برکند و در آتش افکند؛ استاد شادروان جلال‌الدین همایی در باب خرقه سوختن فرموده‌اند «خرقه سوختن در میان فقرای اهل تصوف رسمی بوده است نظیر صدقه دادن یعنی اگر بلائی رفع میشد یا خبر خوش بسیار مهمی می‌رسیده یکی از اصحاب یا شیخ خرقهٔ خود را برسم صدقه و شکر می‌سوزانده است مثل اسپند سوزی و نظائر آن. استادهمایی حدس می‌زنند که خرقه‌سوزی شاید مأخوذ بوده است از رسم قدیم قربان بآتش کردن که سابقهٔ آن به عرب پیش از اسلام میرسد و در آثار اسلامی نیز از آن سخن رفته است نقل از صفحهٔ ۳۲۱ بوستان سعدی تصحیح و توضیح دکتر یوسفی»؛ شاید در این بیت مقصود از مردمک چشم باستعاره وجود عزیز پیر باشد که در حکم مردمک دیدهٔ مریدان و اصحاب است و برسم شکرانه خرقهٔ خود را سوزانده است.

غزل ۱۸

ساقیا آمدنِ عید مبارک بادت
وان مواعید[۱] که کردی مرواد[۲] از یادت

درشگفتم که درین مدّتِ ایّامِ فراق
برگرفتی ز حریفان دل و دل میدادت[۳]

برسان بندگیِ دخترِ رز[۴] گو بدر آی
که دم و همّتِ ما کرد زبند آزادت

شادیِ مجلسیان[۵] در قدم و مقدمِ تست
جایِ غم باد مر[۶] آن دل که نخواهد شادت

شکرِ ایزد که ز تاراجِ خزان رخنه نیافت
بوستانِ سمن و سرو و گل و شمشادت

چشم بد دور[۷] کزآن تفرقه‌ات باز آورد
طالعِ نامور و دولتِ مادر زادت[۸]

حافظ از دست مده دولتِ این کشتیِ نوح[۹]
ورنه طوفانِ حوادث ببرد بنیادت

وزن غزل ۱۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ مواعید: بفتح اول جمع میعاد بمعنی وعده و نوید ۲ ــ مرواد: بفتح اول و دوم فعل دعائی منفی یعنی نرود یا مبادا برود ۳ ــ معنی بیت: عجب دارم که در این روزهای جدائی، دل از هماوردان پیکار عشق یعنی عاشقان خود بریدی و خاطرت باین کار راضی شده نظامی گوید:

بترک بیدلی گفتن دلت داد — چه دل داری که رحمت بر دلت باد

۴ ــ دختر رز: دخت تاک، باستعاره مقصود شراب ــ معنی بیت: ای ساقی، ارادت و چاکری ما را بدختر تاک، شراب عرض کن و بگو که از پردهٔ خم برون آی و ببزم خرام که نفس صدق و دعای ما ترا از زندان و بند آزادی بخشید ۵ ــ مجلسیان: اهل بزم جمع مجلسی ۶ ــ مر: بفتح اول حرفی است مفید تأکید و حصر که گاه پیش از اسم یا هرچه جانشین اسم باشد، در جمله آورده میشد ــ معنی بیت: ای دختر رز خوشی

حال اهل بزم بقدم مبارک و بازآمدن تو باز بسته است. همانا دلی که شادمانی ترا خواستار نباشد جای اندوه باد ۷ ــ چشم بد دور: دیدهٔ حسود دور و کور باد. جملهٔ دعائی ۸ ــ دولت مادرزادت: بخت نیکی که همزاد تست، موصوف و صفت مرکب بمعنی فاعلی ۹ ــ معنی بیت: ای حافظ، از سعادت و اقبال این سفینهٔ نوح غافل مباش و بدان چنگ درزن تا تندباد رویدادهای ناخوش روزگار بنیاد هستی ترا ویران نسازد؛ مراد از این سفینهٔ نوح باستعاره در این مورد کشتی باده است که در دریای غم آدمی را آسوده میدارد. حافظ در غزل دیگر فرماید:

کشتی باده بیاور که مرا بیرخ دوست گشت هر گوشهٔ چشم از غم دل دریائی ــ در ضمن سفینه بایهام بشکل جام که آن را گاهی زورق مانند میساختند نیز اشارتی دارد.

غزل ۱۹

ای نسیمِ سحر، آرامگهِ یار کجاست؟
منزلِ آن مهِ عاشق‌کشِ عیّار[۱] کجاست؟
شبِ تار است و رهِ وادیِ ایمن[۲] در پیش
آتشِ طور کجا موعدِ دیدار کجاست؟
هر که آمد بجهان نقشِ خرابی[۳] دارد
در خرابات بگوئید که هشیار کجاست؟
آنکسست اهلِ بشارت[۴] که اشارت داند
نکته‌ها هست بسی، محرمِ اسرار کجاست؟
هر سر مویِ مرا با تو هزاران کارست
ما کجائیم و ملامتگرِ بیکار کجاست؟
باز پرسید ز گیسویِ شکن در شکنش[۵]
کاین دلِ غمزده سرگشته گرفتار کجاست؟
عقل دیوانه شد آن سلسلهٔ مشکین[۶] کو
دل ز ما گوشه گرفت، ابرویِ دلدار کجاست؟

ساقی و مطرب و می جمله مهیّاست ولی
عیش بی‌یار مهنّا[7] نشود یار کجاست؟

حافظ، از بادِ خزان در چمنِ دهر مرنج
فکرِ معقول[8] بفرما گلِ بی‌خار کجاست؟

وزن غزل ۱۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ عیّار: بفتح اول و تشدید دوم چابک و چالاک ۲ ـ ایمن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم، جانب راست، سوی دست راست، صفت مشبهه از یمن بفتح اول و سکون دوم بمعنی از سوی راست آمدن؛ وادی ایمن: بیابانی که در آنجا ندای حق بموسی علیه‌السّلام رسید و چون وادی مذکور جانب دست راست موسی علیه‌السّلام واقع بود لهذا وادی ایمن گفتند و بعضی نوشته‌اند که وادی مذکور جانب راست کوه طور واقع است (نقل باختصار از لغت‌نامهٔ دهخدا)؛ این ترکیب مقتبس است از آیهٔ ۲۹ و ۳۰ سورهٔ قصص (۲۸) فَلَمّا اَتیٰها نُودِیَ مِن شاطِیءِ الوادِالاَیْمَنِ... (چون بآنجا آمد ندائی بوی از کنار وادی که در سمت راست بود رسید) ـ معنی بیت: شب تاریک فراق است و راه وادی ایمن وصال در پیش، فروغ آتش هدایت از کوه طور پدید نیست، زمان دیدار کی خواهد بود؟ ۳ ـ معنی بیت: هرچه در عالم است، دستخوش ویرانی و فناست و بقائی ندارد، همانگونه که در میکده همه مست میگردند، در خرابات گیتی نیز همه از بادهٔ مرگ مست و مدهوش خواهند شد و بسوی عدم خواهند شتافت. ۴ ـ بشارت: خبر شادی‌بخش، مژده ـ معنی بیت: بآن کس مژده بخشایش میرسد که برمز و اشاره معشوق پی برده باشد. لطیفه‌های دقیق بسیارست ولی رازداری نمیتوان یافت ۵ ـ شکن در شکن: چین برچین، خم‌اندرخم، صفت گیسو ۶ ـ سلسلهٔ مشکین: زنجیر مشکفام و مشکبوی، باستعاره مقصود زلف گرهگیر یار ـ معنی بیت: زنجیر زلف مشکفام یار کجاست تا خرد را که دیوانگی میکند، سلسله بر پای نهد. دل از ما دوری گزید، ابروی یار کجاست که دل را بجای خویش باز آرد و در پناه خود قراری بخشد ۷ ـ مهنّا: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم گوارا گردانیده و خوش، اسم مفعول از تهنیت ۸ ـ معقول: فهمیده و دانسته و پسندیدهٔ عقل، اسم مفعول از عقل بمعنی دریافتن و دانستن و خرد ـ معنی بیت: ای حافظ از آسیبی که تندباد مهرگانی بباغ و چمن میرساند آزرده خاطر مشو، درست بیندیش و بدان که هیچ گل بی نیش خار در چمن گیتی نیست، مقصود آنکه هر شادی را غمی در پی است و شهد وصال با شرنگ فراق آمیخته.

غزل ۲۰

روزه یکسو شد[1] و عید آمد[2] و دلها برخاست[3]
می ز خمخانه بجوش آمد و می باید خواست

نوبهٔ زهدفروشان گران جان[4] بگذشت

وقتِ رندی و طرب کردنِ رندان پیداست

چه ملامت بود[5] آنرا که چنین باده خورد؟

این چه عیبست بدین بیخردی وین چه خطاست؟

باده‌نوشی که درو روی و ریائی نبود

بهتر از زهدفروشی که درو روی و ریاست[6]

ما نه رندانِ ریائیم[7] و حریفانِ نفاق

آنکه او عالمِ سرّست، بدینحال گواست

فرضِ ایزد[8] بگذاریم و بکس بد نکنیم

و آنچه گویند روا نیست، نگوئیم رواست

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم؟

باده از خونِ رزانست نه از خونِ شماست

این چه عیبست کز آن عیب خلل خواهد بود؟

ور بود نیز چه شد، مردمِ بی‌عیب کجاست[9]؟

وزن غزل ۲۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ یکسو شد: بکنار رفت، فعل مرکب ۲ ــ عید: عید فطر یا گشایش روزه ۳ ــ دلها برخاست: دلها بهیجان و شوق آمد ۴ ــ گران‌جان: سخت جان و آنکه مصاحبتش بر دیگران سنگینی کند، ضد سبک روح ۵ ــ چه ملامت بود: ملامتی نباشد، استفهام مجازاً مفید نفی ــ معنی بیت: کسی که این‌گونه باده‌گساری کند، سزاوار سرزنش نیست، در این‌گونه باده‌نوشی که از خرد خام بیخود شدن و مست گشتن است، خطا و عیبی نباشد ۶ ــ ریا: بکسر اول مأخوذ از رئاء عربی مصدر باب مفاعله بمعنی خود را بنیکی بخلق نمودن ــ روی و ریا: خودنمائی و ریاکاری و ظاهرسازی؛ ترکیب عطفی ۷ ــ رندان ریا: ناپروایان و بی‌قیدان ریاکار، ترکیب اضافی معادل موصوف و صفت، یا بوجه دیگر میتوان گفت ریا اسم است ولی در اینجا بصورت صفت بکار رفته است همچنین است نفاق در ترکیب حریفان نفاق که در این مورد بمعنی منافق است ۸ ــ فرض ایزد: فرموده و واجب کردهٔ خدا مانند نماز و روزه و حج،.. ۹ ــ معنی دو بیت اخیر: اگر ما چند پیاله باده بنوشیم جای نگرانی نیست؛ چه ما خون تاک را مینوشیم نه خون شما را و زیانی بکسی نمیرسانیم. باده‌نوشی ما خطائی نیست که از آن فسادی زاید و اگر آن را برای ما نقصی بشمار آورند، باکی نیست، چه آدمیزادی بی‌عیب و کاستی، نتوان یافت.

غزل ۲۱

دل و دینم شد و دلبر بملامت برخاست[1]
گفت: با ما منشین کز تو سلامت برخاست

که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست
که نه در آخرِ صحبت بندامت برخاست[2]؟

شمع اگر زان لبِ خندان بزبان لافی زد
پیشِ عشّاقِ تو شبها بغرامت برخاست[3]

در چمن بادِ بهاری ز کنارِ گل و سرو
بهواداریِ آن عارض و قامت برخاست[4]

مست بگذشتی و از خلوتیانِ[5] ملکوت[6]
بتماشایِ تو آشوب[7] قیامت برخاست[8]

پیشِ رفتار تو پا برنگرفت از خجلت
سروِ سرکش که بناز از قد و قامت برخاست[9]

حافظ، این خرقه بینداز، مگر جان ببری
کاتش از خرقهٔ سالوس و کرامت برخاست[10]

وزن غزل ۲۱: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ معنی بیت: دین و دل من از دست رفت و دلستان بسرزنش کردنم پرداخت و گفت: هم‌صحبت ما مشو که سلامت عقل و درست اندیشی را از دست داده‌ای و عافیت از تو دور شده است ۲ ـ معنی بیت: کیست که در بزم دنیا یک نفس بعیش پردازد و در پایان همنشینی و صحبت با پشیمانی این محفل را ترک نگوید ۳ ـ معنی بیت: اگر شمع با زبانهٔ خود بگستاخی ادعا کرد که خندهٔ من بلب خندان یار شباهت دارد، بتاوان این لاف و گزاف تا بامداد در محفل هواداران تو سوخت و اشک ریخت ۴ ـ معنی بیت: نسیم بهار بعشق دیدار رخسار جانان و بالای موزون او آغوش گل و سرو را ترک کرد ۵ ـ خلوتیان: خلوت‌نشینان جمع خلوتی ۶ ـ ملکوت: بفتح اول و دوم بزرگی و چیرگی ـ خلوتیان ملکوت: ساکنان عالم معنی یا جهان غیب در اصطلاح صوفیان ، فرشتگان ۷ ـ آشوب: شور و غوغا ۸ ـ برخاست: پدید آمد ۹ ـ معنی بیت: سرو سرافراز که بناز و کرشمه قد برافراشت در پیش سرو خرامان قامت تو از شرم پای در گل ماند و گامی

پیش ننهاد ۱۰ ـ معنی بیت: ای حافظ، دلق ریائی را از تن برکش و بدور بینداز، باشد که از گرداب ریا جان بسلامت بری، چه آتش آز و طمع از خرقهٔ سالوسان ریاکار که ادعای کشف و کرامت میکنند برافروخت و زبانه کشید.

غزل ۲۲

چو بشنوی سخنِ اهلِ دل مگو که خطاست
سخن‌شناس نهٔ جانِ من خطا اینجاست

سرم بدنیی[1] و عقبی[2] فرو نمی‌آید
تبارکَ‌الله[3] ازین فتنها که در سر ماست

در اندرونِ[4] منِ خسته‌دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

دلم زپرده برون شد کجائی ای مطرب
بنال هان که ازین پرده کارِ ما بنواست[5]

مرا بکارِ جهان هرگز التفات نبود
رخِ تو در نظرِ من چنین خوشش آراست[6]

نخفته‌ام زخیالی که میپزد دلِ من
خمارِ صدشبه دارم، شرابخانه کجاست؟

چنین که صومعه آلوده شد زخونِ دلم
گرم بباده بشوئید، حق بدستِ شماست[7]

از آن بدیرِ مغانم[8] عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست

چه ساز بود که در پرده میزد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ[9] پر زهواست

ندایِ عشق تو دیشب در اندرون دادند
فضایِ سینهٔ حافظ هنوز پر زصداست[10]

وزن غزل ۲۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مقصور)

۱ ــ دنی: بضم اول و سکون دوم این جهان، ممال دنیا، گاه بضرورت حفظ وزن یا رعایت قافیه دنیا و عقبی ممال میشود ۲ ــ عقبی: بضم اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر بمعنی آن جهان، سرای پسین ۳ ــ تبارک‌الله: در عربی بمعنی پاک و منزه است خدا، اما در سیاق فارسی گاه بصورت یکی از اصوات بکار میرود برای بیان شگفتی ــ معنی بیت: من باین جهان و آن جهان توجه و اعتنائی ندارم، شگفتا از این آزمونهای سخت و محنتها که در اندیشه آنیم ۴ ــ اندرون: باطن و ضمیر ۵ ــ معنی بیت: ای رامشگر، راز دلم آشکار شد و عنان صبرم از دست رفت، آهنگی حزین آغاز کن که ازین نغمه کار من سامان خواهد یافت ۶ ــ معنی بیت: اگر جلوهٔ جمال تو در عالم پدیدار نبود و حسن تو جهان‌آرا نمیگشت، هیچگاه بجهان توجه نمیکردم و در نظرم زیبا نمی‌آمد ۷ ــ معنی بیت: بدینگونه که عبادتگاه بخون دل یا اشک من آغشته شده است، اگر لطفی نمائید و مرا بخرابات ببرید و بآب می شستشو دهید تا پاک شوم، کاری بحق و سزاوار است، حافظ در غزل دیگری فرماید:

بآب روشن می عارفی طهارت کرد — علی‌الصباح چو میخانه را زیارت کرد

۸ ــ دیر مغان: نگاه کنید بغزل ۲ شمارهٔ (۵) ــ معنی بیت: در محفل عارفان و عاشقان حق از آن مرا گرامی میدارند که آتش خاموشی ناپذیر عشق همیشه در دل ما افروخته است ۹ ــ دماغ: بکسر اول مغز سر ــ معنی بیت: چه نغمهٔ شگفتی بود که رامشگر در دستگاه نواخت که روزگار من سپری شد ولی هنوز در سرم عشق و هوای شنیدن آن نوا سخت برجاست ۱۰ ــ معنی بیت: دوشینه ترانهٔ عشق تو با آهنگ ساز مطرب در دلم طنین‌انداز شد و هنوز انعکاس آن در فراخنای سینه‌ام باقیست.

غزل ۲۳

خیالِ رویِ تو در هر طریق همره ماست
نسیمِ مویِ تو پیوند جانِ آگه[1] ماست

برغمِ[2] مدّعیانی که منعِ عشق کنند
جمالِ چهرهٔ تو حجّتِ موجّهِ ماست

ببین که سیبِ زنخدانِ تو چه میگوید
هزار یوسفِ مصری فتاده در چه ماست

اگر بزلفِ درازِ تو دستِ ما نرسد
گناهِ بختِ پریشان و دستِ کوته ماست

بحاجبِ درِ خلوت سرایِ خاص بگو
فلان ز گوشه‌نشینانِ خاکِ درگهِ ماست
بصورت از نظرِ ما اگرچه محجوبست[۳]
همیشه در نظرِ خاطرِ مرفّهِ ماست
اگر بسالی حافظ دری زند، بگشای
که سالهاست که مشتاقِ رویِ چون مهِ ماست

وزن غزل ۲۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ جان آگه: دل بیدار ۲ ــ رغم: بفتح اول و سکون دوم ناپسندی و ناخواست ــ معنی بیت: بناخواه و برخلاف میل آنان که ادعای عاشقی دارند و از مهرورزی ما را باز میدارند، زیبائی و نکوئی رخسار تو دلیل درست و روشن شیفتگی و دلباختگی ماست ۳ ــ معنی بیت: معشوق گفت: اگر چه عاشق دور و نهان از دیدهٔ ماست، ولی با این بعد منزل و جدائی همواره دل نازپرورد ما بوی عنایت دارد.

غزل ۲۴

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از منِ مست
که به پیمانه‌کشی شهره شدم روزِ الست[۱]
من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق
چار تکبیر[۲] زدم یکسره بر هرچه که هست[۳]
می بده تا دهمت آگهی از سرِّ قضا
که برویِ که شدم عاشق و از بویِ که مست[۴]
کمرِ کوه کمست از کمرِ مور اینجا
ناامید از درِ رحمت مشو ای باده‌پرست[۵]
بجز آن نرگسِ مستانه که چشمش مرساد
زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست[۶]

جان فدایِ دهنش باد که در باغ نظر
چمن‌آرایِ جهان خوشتر ازین غنچه نبست[۷]

حافظ از دولتِ عشقِ تو سلیمانی شد
یعنی از وصلِ تواش نیست بجز باد بدست[۸]

وزن غزل ۲۴: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ روز الست: روز ازل و روز نخست، ترکیب اضافی، الست بفتح اول و دوم و سکون سوم مأخوذ از الست عربی مرکب از همزهٔ استفهام و لست فعل ماضی متکلم وحده از لیس بمعنی آیا نیستم که در سیاق فارسی مؤول باسم شده و مقتبس است از آیهٔ ۱۷۲ سورهٔ اعراف (۷) و اذا اخذ ربک من بنی‌آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی (چون پروردگارت از آدمیزادگان از پشت ایشان نسلهایشان را گرفت و آنان را بر خودشان گواه گردانید که آیا پروردگار شما نیستم پاسخ دادند بلی هستی) ــ معنی بیت: عمل صالح و عبادت و آداب زاهدانه از من که میگسارم مجوی که بباده‌نوشی از میکده عشق از روز نخست یا ازل مشهور شده‌ام ۲ ــ تکبیر: الله‌اکبر گفتن، مصدر باب تفعیل ــ چهار تکبیر زدن: مجازاً بمعنی یکباره ترک گفتن چه در آئین اسلام در نماز میت بنشانه آنکه مرده دست از همه چیز شسته است چهار بار الله‌اکبر گفته میشود ۳ ــ معنی بیت: در آن نفس که از سرچشمهٔ عشق وضو گرفتم، بر هرچه در عالمست یکباره چهار تکبیر زدم و همه چیز را ترک گفتم و دل بعشق سپردم ۴ ــ معنی بیت: باده بده تا مست شوم و بی‌اختیار از راز عشق که حکم بیچون‌وچرای جهان هستی است، بتو خبر دهم تا بدانی که بر جمال چه کسی شیفته‌ام و از آرزو و شوق دیدار کدام‌کس بیخود گشتم؛ در ضمن تلمیحی دارد بسخن پیامبر گرامی درباره اویس قرنی که رسول را ندیده ایمان آورد و پیامبر اکرم دربارهٔ او فرمود انی اشم رائحة الرحمن من قبل الیمن (بوی خدای بخشنده را از سوی یمن میشنوم) ۵ ــ معنی بیت: در بردن بار گران عشق پشت استوار کوه ناتوانتر از کمر مور ناتوان است، ای مست بادهٔ محبت با همه ناتوانی از بخشایش الهی نومید مباش که در اینجا کار بعنایت است نه بطاعت؛ در ضمن تلمیحی دارد بآیهٔ ۷۲ سورهٔ احزاب (۳۳) انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً: (همانا ما بار امانت (تکلیف و طاعت) را بر اهل آسمانها و زمین و کوهها پیش داشتیم، از بردنش سرپیچیدند و از آن بیم داشتند و آدمی آن را بدوش کشید، همانا وی سخت ستمگر و بسیار نادان بود ــ مراد از انسان در این آیه جنس مردم یا انسان است که از ضعف بشریت یارای بردن بار طاعت ندارند و در تکلیف تقصیر میکنند نه پاکان و پیامبران. شاعر گوید:

غره مشو که مرکب مردان مرد را — در سنگلاخ بادیه پیها بریده‌اند
نومید هم مباش که رندان جرعه‌نوش — ناگه بیک ترانه بمنزل رسیده‌اند

۶ ــ معنی بیت: کس جز دیدهٔ مست یار که از چشم‌زخم زمان در امان باد، در زیر خرگاه سپهر نیلگون آرام

نگرفت ۷ ـ معنی بیت: جان قربان و برخی دهان یار باد که نقاش صنع در بوستان جلوهٔ حسن و دیدار زیبائی بهتر از غنچهٔ دهان محبوب صورتی ننگاشت ۸ ـ معنی بیت: حافظ ازین عشق‌ورزی بر جمال تو بسلیمان شباهتی یافت، چه جز باد چیزی در دست ندارد، بکنایه مقصود آنست که از وصال یار بی‌بهره است؛ ضمناً تلمیحی دارد بسرگذشت سلیمان که باد مسخر وی بود، سعدی گوید:

بیادگار کسی دامن نسیم صبا　　گرفته‌ایم چه حاصل که باد در چنگ است

غزل ۲۵

شکفته[۱] شد گل حمرا[۲] و گشت بلبل مست
صلایِ[۳] سرخوشی ای صوفیانِ باده‌پرست

اساسِ توبه که در محکمی چو سنگ نمود
ببین که جامِ زجاجی[۴] چه طرفه[۵] اش بشکست

بیار باده که در بارگاهِ استغنا
چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست[۶]

ازین رباطِ[۷] دو در، چون ضرورتست رحیل
رواق و طاقِ معیشت چه سربلند و چه پست

مقامِ عیش میسّر نمیشود بی‌رنج
بلی، بحکمِ بلا بسته‌اند عهد الست[۸]

بهست و نیست[۹] مرنجان ضمیر و خوش میباش
که نیستیست سرانجامِ هر کمال که هست

شکوهِ آصفی[۱۰] و اسب باد[۱۱] و منطقِ طیر[۱۲]
بباد رفت و ازو خواجه هیچ طرف نبست

ببال و پر مرو از ره که تیر پرتابی[۱۳]
هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست

زبانِ کلکِ[۱۴] تو حافظ چه شکرِ آن گوید؟
که گفتهٔ سخنت[۱۵] میبرند دست بدست

وزن غزل ۲۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)
۱ ــ شکفته شد: شکفت و باز شد، فعل مرکب ۲ ــ حمرا: بفتح اول و سکون دوم مخفف حمراء بمعنی سرخ مؤنث احمر، افعل وصفی ۳ ــ صلا: بفتح اول فریادی که برای دعوت کسی بضیافت یا کاری دیگر برآورند، ظاهراً مأخوذست از صلاة عربی بمعنی دعاء و خواندن و خواستن از خدا ــ معنی بیت: گل سرخ شکفت و هزار آوا مست شد. ای صوفیان میگسار یاران را بباده‌نوشی و مستی بخوانید ۴ ــ زجاجی: بضم اول شیشه‌ای، صفت نسبی از زجاج بمعنی آبگینه ۵ ــ طرفه: بضم اول و سکون دوم شگفت و نو و نیکو ــ معنی بیت: بنیاد توبهٔ زاهدانه که استوارتر از سنگ خارا بود، بنگر که جام شیشه‌ای باده چه شگفت آن را در هم شکست و ویران کرد ۶ ــ معنی بیت: می بده که در پیشگاه بی‌نیازی همه بندگان بچشم عنایت حق نگریسته میشوند؛ کمال اسمعیل گوید:

در ضیافتخانهٔ خوان نوالش منع نیست   در گشاده‌است‌وصلادرداده‌خوان‌انداخته

۷ ــ رباط: بکسر اول مهمان‌سرا، کاروانسرا، جای غریبان و فقیران ــ معنی بیت: از مهمان‌سرای گیتی یا سرای سپنجی که دو درآمدن و درگذشتن (بکنایه یعنی زادن و مردن) دارد از کوچ کردن گزیری نیست و در این سرا پیشخان و سقف خانهٔ زندگی خواه برافراشته و خواه کوتاه باشد یکسانست ۸ ــ عهد الست: روز الست یا روز ازل یا روز نخست، نگاه کنید بغزل ۲۴ شمارهٔ (۱) ــ معنی بیت: تا رنج نکشی بمنزلگه آرامش و آسایش نرسی، خداوند پیمان محبت را در روز نخست یا عهد الست بر محنت و آزمون دشوار عشق بنیاد نهاد که گفته‌اند: البلاءُ للولاءِ (لازمه دوستی بلاکشی است) ۹ ــ هست و نیست: کنایه از مال و منال، خواسته و دارائی، اسم مرکب ساخته شده از دو فعل با واو عطف ــ معنی بیت: در گرد آوردن مال و منال دل را آزار مده و پریشان مساز، تا توانی زندگانی را بخوشی بگذران چه عاقبت هر چیز که آنرا کامل میشماری نابودی است، سعدی گوید:

منتهای کمال نقصانست   گل بریزد بوقت سیرابی

۱۰ ــ شکوه آصفی: شأن و شوکت منسوب بآصف، موصوف و صفت ــ آصف: بفتح صاد تلفظ میشود و مقصود آصف‌بن برخیا وزیر حضرت سلیمان است ۱۱ ــ اسب باد: مرکب باد، تشبیه صریح ۱۲ ــ منطق طیر: زبان پرندگان ــ معنی بیت: شأن و شوکت آصف‌بن برخیا و عظمت سلیمان که باد بامر خدا مرکب وی بود و زبان مرغان را بتعلیم حق آموخته بود نابود شد و این دو خواجه بناگزیر آنهمه بزرگی را گذاشتند و گذشتند ۱۳ ــ تیر پرتابی: تیر پرتاب. پرتاب: نوعی تیر که بسیار دوررس است ــ معنی بیت: بنیرو و توان خود فریفته مشو که تیر پرتاب هم با همه دورپروازی اندک زمانی اوج میگیرد ولی سرانجام نگونسار بر خاک می‌افتد ۱۴ ــ کلک: بکسر اول و سکون دوم نی‌قلم ۱۵ ــ گفتهٔ سخنت: گفتاری که عبارت از سخن توست، ترکیب اضافی، اضافه مفید عطف بیان ــ معنی بیت: زبان خامهٔ تو، ای حافظ، چگونه شکر این نعمت را تواند گزارد که گفتار ترا که کلامی دلپذیرست سخن‌شناسان دست‌بدست میگردانند و بهمه‌جا میرسانند.

غزل ۲۶

زلف آشفته و خوی کرده[۱] و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی[۲] در دست

نرگسش عربده‌جوی[۳] و لبش افسوس‌کنان[۴]
نیم شب دوش ببالینِ من آمد بنشست

سر فراگوشِ من آورد و بآوازِ حزین[۵]
گفت: ایعاشقِ دیرینهٔ من خوابت هست؟

عاشقی را که چنین بادهٔ شبگیر[۶] دهند
کافرِ عشق بود، گر نشود باده‌پرست

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
که ندادند جز این تحفه بما روزِ الست[۷]

آنچه او ریخت به پیمانهٔ ما نوشیدیم
اگر از خمرِ[۸] بهشتست وگر بادهٔ مست[۹]

خندهٔ جامِ می[۱۰] و زلفِ گره‌گیرِ[۱۱] نگار
ای بسا توبه که چون توبهٔ حافظ بشکست

وزن غزل ۲۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ خوی: بواو معدوله بر وزن می، عرق آدمی و جانوران ــ خوی کرده: عرق بر چهره نشسته، از لحاظ دستوری در جمله حال است برای فاعل فعل بنشست و همچنین است وضع ترکیبهای وصفی دیگر ۲ ــ صراحی: بضم اول آوند شراب، کوزه، مأخوذ از صراحیه عربی بیاء مشدد ۳ ــ عربده‌جوی: ستیزه‌جو ۴ ــ افسوس‌کنان: بفتح اول و سکون دوم استهزاء‌کنان، جملهٔ حالیه بحذف «بود» همچنین است جملهٔ معطوف علیه یعنی با نرگس چشم خود ستیزه‌جوئی میکرد و در همان حال با لب باستهزا میپرداخت ۵ ــ آواز حزین: آوای نرم و شورانگیز، سعدی گوید:

چه خوش باشد آهنگ نرم حزین — بگوش حریفان مست صبوح

۶ ــ شبگیر: سحرگاه ــ بادهٔ شبگیر: شرابی که در سحرگاه دهند، اضافه مفید ظرفیت ــ معنی بیت: دلداده‌ای که از دست محبوب سحرگاه باده نوشد، اگر هوادار دلباختهٔ شراب نگردد وی را بمذهب عشق ناسپاس و منکر

بشمار آورند ۷ ــ روز الست: روز ازل، نگاه کنید بغزل ۲۴ شمارهٔ (۱) ــ معنی بیت: ای زاهد، ما را رها کن و بگذر و بر باده‌نوشان دیرینه عیب مگیر و سرزنش مکن، چه از روز نخست جز باده ارمغانی بما ندادند و میگساری سرنوشت ازلی ما بود ۸ ــ خمر: بفتح اول و سکون دوم بادهٔ انگوری ۹ ــ بادهٔ مست: موصوف و صفت یعنی سخت مستی‌آور یا عین مستی ــ معنی بیت: هرچه یار در ساغر ما ریخت نوشیدیم، خواه شراب طهور بهشتی بود یا باده‌ای که تنها مستی‌آور نیست بلکه خود عین مستی است ۱۰ ــ خندهٔ جام می: مقصود فروغ شراب و لرزش آن در ساغر است. استعارهٔ مکنیه ۱۱ ــ گره‌گیر: پیچان و مجعد. صفت زلف.

غزل ۲۷

در دیرِ مغان آمد یارم قدحی در دست[1]
مست از می و[2] میخواران از نرگس مستش[3] مست

در نعلِ سمند[4] او، شکلِ مهِ نو پیدا
وز قدِّ بلند او[5]، بالایِ صنوبر پست[6]

آخر بچه گویم هست از خود خبرم چون نیست
وز بهر چه گویم نیست با وی نظرم[7]، چون هست

شمع دلِ دمسازم بنشست، چو او برخاست
و افغان ز نظربازان برخاست، چو او بنشست[8]

گر غالیه[9] خوشبو شد، در گیسویِ او پیچید
ور وسمه[10] کمانکش گشت، در ابرویِ او پیوست

باز آی که باز آید عمر شدهٔ حافظ
هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست[11]

وزن غزل ۲۷: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (بحر هزج مثمن اخرب مسبغ)

۱ ــ قدحی در دست: جام بر کف. از لحاظ دستوری حال است برای یار و همچنین است مست از می ۲ ــ و: حرف ربط،واو حالیه است در اینجا ۳ ــ نرگس مست: نرگس خمارآلوده باستعاره چشم یار ۴ ــ سمند: بفتح اول و دوم و سکون سوم اسب زرده ۵ ــ وز قد بلند او: در برابر قامت رسا و موزون یار ۶ ــ پست: کوتاه ۷ ــ نظرم: چشم دلم ۸ ــ معنی بیت: همینکه یار از میان انجمن برخاست تا برود،

چراغ دلم خاموش شد و چون در محفل درآمد، مهرورزان از شوق خروش شادی برآوردند ۹ ــ غالیه: آمیزه‌ای از چند خوشبو ۱۰ ــ وسمه: بفتح اول و سکون دوم گیاهی که بدان ابرو و موی را خضاب میکردند ــ معنی بیت: اگر مشک و عنبر... بویا گشت از آنست که بر گرد چین زلف او گذشت و اگر وسمه کمان رسم کرد سبب آنست که با ابروی کمانی یار پیوستگی یافت (از کشیدن در اینجا معنی بعید آن رسم کردن مراد است) ۱۱ ــ شست: بفتح اول انگشت بزرگ باشد که انگشت زهگیر است ــ معنی بیت: برگرد که بازگشت تو زندگانی تازه‌ای بحافظ می‌بخشد، اگر چه گفته‌اند که تیری که از شست جست بکمان باز نیاید.

غزل ۲۸

بجانِ خواجه[1] و حقِّ قدیم و عهدِ درست
که مونسِ دمِ صبحم دعایِ دولت[2] تست

سرشکِ من که ز طوفانِ نوح دست ببرد
ز لوحِ سینه نیارست نقشِ مهر[3] تو شست

بکن معاملهٔ وین دل شکسته بخر
که با شکستگی ارزد بصد هزار درست[4]

زبانِ مور بآصف[5] دراز گشت و رواست
که خواجه خاتم جم[6] یاوه کرد[7] و باز نجست

دلا طمع مبر از لطفِ بی‌نهایتِ دوست
چو لافِ عشق زدی، سر بباز چابک و چست

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
که از دروغ سیه‌روی گشت صبحِ نخست[8]

شدم زدستِ تو شیدایِ کوه و دشت و هنوز
نمیکنی بترحّم نطاقِ[9] سلسله سست

مرنج حافظ و از دلبران حفاظ[10] مجوی
گناهِ باغ چه باشد چو این گیاه نرست

وزن غزل ۲۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ بجان خواجه: سوگند بجان وزیر (خواجه قوام‌الدین وزیر شاه شیخ ابواسحاق) ۲ ـ دعای دولت: دعا کردن بدولت و اقبال وزیر، اضافهٔ مصدر بمفعول ۳ ـ نقش مهر: نشان عشق، تشبیه صریح ـ معنی بیت: اشکم که از طوفان نوح سبق برد و بر آن افزونی گرفت، از پهنهٔ سینه نشان عشق ترا نتواند سترد ۴ ـ درست: بضم اول و دوم و سکون سوم صحیح و مسکوک زر مشهور باشرفی ـ معنی بیت: داد و ستدی بکن و دل از غم آسیب‌دیدهٔ مرا خریدار باش که با همه شکستگی باندازهٔ صد هزار دل ناشکسته می‌ارزد (ایهامی است در کلمه درست که دو معنی دارد)، در ضمن تلمیحی دارد بخبر نبوی انا عند المنکسرة قلوبهم: من (خدا) در دل شکسته دلانم ۵ ـ آصف: بفتح صاد وزیر سلیمان آصف‌بن برخیا ۶ ـ خاتم جم: انگشتری سلیمان؛ جم نام سلیمان علیه‌السلام و جمشید هم هست (نقل از برهان قاطع) ۷ ـ یاوه کرد: گم کرد، فعل مرکب ـ معنی بیت: ظاهراً حافظ از خواجه یعنی وزیر گله میکند، شاید مقصود از زبان مور باستعاره مقصود زبان حافظ باشد و از خاتم جم نیز باستعاره خود شاعر مراد است که وزیر از وی دلجوئی و تفقدی نکرده و وی را مهمل گذاشته است ۸ ـ صبح نخست: صبح کاذب ـ معنی بیت: راستی ورز تا سخن تو چون مهر جهانتاب درخشندگی و تأثیر داشته باشد، چه بامداد نخستین یا صبح کاذب که بدروغ ادعای روشنی داشت، از تاریکی چهره‌اش سیاه شد و رسوا گشت ۹ ـ نطاق: بکسر اول کمربند یا میان‌بند ـ نطاق سلسله: شاید مجازاً مقصود گره و قفل زنجیر جفا و هجران باشد ۱۰ ـ حفاظ: بکسر اول محافظت ولی در اینجا بمعنی شرم و آزرم و وفا بکار رفته است ـ معنی بیت: ای حافظ، آزرده خاطر مشو و از زیبایان دلستان شرم و آزرم چشم مدار، چه در بوستان دلبری نهال شرم و حفاظ نمیروید، مقصود آنکه خوبان پیمان‌شکن و جفاکارند.

غزل ۲۹

ما را زخیالِ تو چه پروایِ شرابست

خم گو سر خود گیر که خمخانه[۱] خرابست

گر خمرِ بهشتست بریزید که بیدوست

هر شربتِ عذبم[۲] که دهی عینِ[۳] عذابست

افسوس که شد دلبر و در دیدهٔ گریان

تحریرِ[۴] خیالِ خطِ او نقشِ بر آبست

بیدار شو ای دیده که ایمن[۵] نتوان بود

زین سیلِ دمادم که درین منزلِ خوابست

معشوق عیان میگذرد بر تو ولیکن
اغیار[۶]، همی بیند از آن بسته نقابست

گل بر رخِ رنگین تو تا لطفِ عرق دید
در آتشِ شوق از غمِ دل غرقِ گلابست[۷]

سبزست در[۸] و دشت بیا تا نگذاریم
دست از سرِآبی[۹] که جهان جمله سرابست

در کنجِ دماغم[۱۰] مطلب جایِ نصیحت
کاین گوشه پر از زمزمهٔ چنگ و ربابست

حافظ چه شد ار عاشق و رندست[۱۱] و نظرباز[۱۲]؟
بس طورِعجب[۱۳] لازمِ ایّام شبابست[۱۴]

وزن غزل ۲۹: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ خمخانه: بضم اول و سکون دوم میخانه ــ معنی بیت: ای دوست، خیال تو مستی افزاتر از باده است و با آن ما را ببادهٔ انگوری توجه و عنایتی نباشد. بخم بگو که دور شو و در اندیشه کار خود باش چه با وجود خیال مستی‌آور یار کسی بمیخانه روی نمی‌آورد ۲ ــ عذب: بفتح اول و سکون دوم خوشگوار و پاکیزه ۳ ــ عین: بفتح اول درست و خالص و نفس چیزی و چشمه و چشم، در اینجا بایهام معنی صرف و خالص مراد است ــ معنی بیت: اگر باده بهشتی هم باشد، بر خاک بیفشانید، چه بی‌حضور یار هر نوشیدنی خوشگوار که بمن دهید، شکنجهٔ صرف است ۴ ــ تحریر: نوشتن، مصدر باب تفعیل ــ معنی بیت: دریغا که دلستان رفت و در چشم اشک‌افشان من نگاشتن صورت خیالی او نقش بر آب کشیدن است که حاصلی ندارد ۵ ــ ایمن: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم بمعنی درامان و بی‌ترس و بیم، مماأل آمن صفت مشبهه از امن ــ معنی بیت: ای چشم خواب‌آلود از سیلاب سرشک که هر دم از منزلگاه تو روان است، غافل مشو که درامان بودنت میسر نیست ۶ ــ اغیار: بفتح اول و سکون دوم جمع غیر، در سیاق فارسی بمعنی بیگانه و ناآشنا ــ معنی بیت: یار آشکارا بر تو گذار میکند و چون آشنایان عشق را در میان نمی‌بیند، چهره در روی‌بند نهان کرده و ناشناس میرود، سعدی گوید: حق عیانست ولی طایفه‌ای بی‌بصرند ۷ ــ معنی بیت: همینکه گل لطف و پاکی خوی (عرق) را بر چهرهٔ نگارین زیبای تو دید در آتش حسد بحسرت گداخت و در عرق خود که همان گلاب باشد غرقه شد (در اینجا از گلاب‌گیری بشیوهٔ شاعرانه مضمونی لطیف انگیخته است) ۸ ــ در: بفتح اول درهٔ کوه ۹ ــ سرآب: کنار آب یا چشمه و بایهام مقصود «سرِآب روشن می» است ــ معنی بیت دره و صحرا همه سبز و خرم است. ای دوست بیا تا از کنار چشمهٔ روشن می دور نشویم که دنیا همه شوره‌زاری آب‌نماست که تشنگان را فریب میدهد ۱۰ ــ کنج دماغ: گوشهٔ خانهٔ سر، استعارهٔ مکنیه، اضافهٔ تخصیصی ۱۱ ــ رند:

بکسر اول و سکون دوم در اینجا بمعنی عشرت‌طلب ۱۲ ــ نظرباز: صفت مرکب فاعلی آنکه نگریستن بچهرهٔ نکویان شیوهٔ اوست ۱۳ ــ طور عجب: بفتح اول و سکون دوم حالت و شیوهٔ شگفت، موصوف و صفت ۱۴ ــ شباب: بفتح اول جوانی.

غزل ۳۰

زلفت هزار دل بیکی تاره[1] مو ببست
راهِ هزار چاره گر از چارسو ببست

تا عاشقان ببوی نسیمش دهند جان
بگشود نافهٔ و درِ آرزو ببست[2]

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو ببست

ساقی بچند رنگ می اندر پیاله ریخت
این نقشها نگر که چه خوش در کدو ببست[3]

یا رب چه غمزه کرد صراحی که خونِ خم
با نعره‌هایِ قلقلش اندر گلو ببست[4]

مطرب چه پرده ساخت که در پردهٔ سماع
بر اهلِ وجد[5] و حال[6] درِ های و هو ببست

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست
احرامِ[7] طوفِ کعبهٔ دل بی‌وضو ببست

وزن غزل ۳۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ تاره: تار و رشته ۲ ــ معنی بیت: گیسوی تو گره یک نافه از نافه‌های مشکین خود را باز کرد اما در آرزوی عاشق را که وصال است بربست و بیدلان را بکام نرساند تا ببوی وصل جان سپردند ۳ ــ کدو: مقصود کدوی می یا کدوی صراحی ــ معنی بیت: ساقی ازل می در جام هستی بگونه‌های مختلف ریخت و صورتهای گوناگون بکمال و جمال آفرید، نیک بنگر که از مینای آفرینش چه شکلهای بدیع و زیبا پدید آمد ۴ ــ معنی بیت: پروردگارا کوزه شراب در حق باده چه نمّامی و سخن‌چینی کرد که بکیفر این گناه صراحی با

بانگ قلقلش بخون خم گلو گیر شد یا خون خم در گلویش گرفت ۵ــ وجد: بفتح اول و سکون دوم شیفتگی و آشفتگی، در اصطلاح تصوف واردی است از سوی خداوند بر دل که موجب اندوه یا شادی شود ۶ــ حال: هر چه بمحض موهبت بر دل پاک سالک راه طریقت از جانب حق وارد شود بی تعمّد سالک و باز بظهور صفات نفس زائل میگردد، آن را حال مینامند و چون حال دائمی شد و ملکهٔ سالک گشت مقام میخوانند لاقامة السالک فیه (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه تألیف دکتر سجادی) ــ معنی بیت: رامشگر چه دستگاهی نواخت که در خلوتگاه ساز و آواز صوفیانه بر شیفتگان و اهل حال راه بانگ و خروش را بربست و همه مدهوش ترانهٔ وی شدند و خاموش ماندند ۷ــ احرام: بکسر اول و سکون دوم در حرم درآمدن: مجازاً بر دو قطعه پارچهٔ سفید که بهنگام ادای مناسک حج یکی را بر کمر ببندند و دیگری را بر دوش افکنند اطلاق میگردد ــ معنی بیت: ای حافظ هر که بلای عشق ناکشیده خواستار وصل شد مانند کسی است که وضو ناساخته و از آلایش پاک ناگشته در پیرامون کعبهٔ دل بامید پذیرش زیارت احرام پوشیده باشد، خواجه در غزل دیگر فرماید:

طهارت ارنه بخون جگر کند عاشق　　　بحکم مفتی عشقش درست نیست نماز



غزل ۳۱

آن شبِ قدری[۱] که گویند اهلِ خلوت امشبست
یارب این تأثیرِ دولت در کدامین کوکبست[۲]

تا بگیسوی تو دستِ ناسزایان کم رسد[۳]
هر دلی از حلقهٔ در ذکر یارب یاربست[۴]

کشتهٔ چاهِ زنخدان توام کز هر طرف
صد هزارش گردن جان زیر طوق غبغبست

شهسوارِ من که مه آیینه‌دارِ روی اوست
تاجِ خورشیدِ بلندش خاکِ نعلِ مرکبست[۵]

عکسِ خوی بر عارضش[۶] بین کافتابِ گرم رو
در هوایِ آن عرق تا هست هر روزش تبست

من نخواهم کرد ترکِ لعلِ یار و جامِ می
زاهدان معذور داریدم که اینم مذهبست

اندران ساعت که بر پشتِ صبا[7] بندند زین
با سلیمان چون برانم من که مورم مرکبست

آنکه ناوک[8] بر دلِ من زیرِ چشمی میزند
قوتِ جانِ حافظش در خندهٔ زیرِ لبست

آبِ حیوانش زمنقارِ بلاغت میچکد
زاغِ کلکِ من بنام[9] ایزد چه عالی مشربست

وزن غزل ۳۱: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ شب قدر: شب برات یا شب چک؛ در صفحهٔ ۵۵۸ ج ۵ تفسیر ابوالفتوح رازی تصحیح شعرانی آمده است: اما شب قدر در آن خلاف کردند که برای چه قدر خوانند. بیشترینهٔ ایشان گفتند یعنی شب تقدیر است و فصل احکام و تقدیر قضایا آنچه خواهد بود در سال از آجال و ارزاق همه در این شب کنند؛ در اینجا مراد از شب قدر شب وصال است ۲ ــ معنی بیت: امشب همان شب قدر یا برات است که باعتقاد خلوت‌نشینان و ریاضت‌پیشگان حاجت نیازمندان برآورده میشود. پروردگارا، این نیکبختی و پیروزی که رسیدن عاشق بوصال معشوق است از اثربخشی کدام اختر یا قران سعدین باشد ۳ ــ کم رسد: هرگز نرسد، در اینجا قید تقلیل کم مفید نفی مطلق است، چنانکه کم‌آزاری بمعنی بی‌آزاری بکار میرود حافظ گوید:

دلش بناله میازار و ختم کن حافظ   که رستگاری جاوید در کم‌آزاری است

۴ ــ معنی بیت: تا زلف تو در چنگ اغیار هرگز نیفتد، دلهای عاشقان از هر شکن گیسویت این دعا را پیوسته بر زبان آورند که پروردگارا، پروردگارا از دست‌درازی ناسزایان نگاه دارش ۵ ــ معنی بیت: یار من که سوار برگزیدهٔ مرکب حسن و نازست و ماه تابان منصب آینه‌داری در خدمت وی دارد، دیهیم زرین‌مهر با همه بلندی مقام غبار نعل اسب وی بشمار میآید ۶ ــ عارض: رخسار ــ معنی بیت: انعکاس و پرتو عرق را بر چهرهٔ وی بنگر که خورشید تیزپوی چندانکه در سودای دیدار خوی (عرق) بر رخسار زیبای اوست، هر روز در تب بی‌تابی میسوزد ۷ ــ پشت صبا: پشت باد برین یا باد شرقی، استعارهٔ مکنیه، اشارتی است در این بیت بآنکه باد مرکب حضرت سلیمان بود و بامر حق وی را در شرق و غرب عالم سیر میداد و پیداست آنکه مرکبش موری ناتوان باشد با سلیمان، همراهی نتواند کرد ۸ ــ ناوک: بفتح واو تیر کوچک ــ معنی بیت: کسی که پنهانی دلم را آماج تیر نگاه خود کرده است، بقای جان حافظ در تبسم اوست یعنی میتواند با خندهٔ زیر لب بحافظ عاشق خود مایهٔ زندگی بخشد ۹ ــ بنام ایزد: چشم بد دور، از اصواتست برای استعاذه و تعجب ــ معنی بیت: آب بقا یا شعر روان جاودانی از نوک زاغ سیاه خامهٔ شیوای من می‌بارد، چشم بد دور باد که در جهان معنی آبشخوری والا دارد.

غزل ۳۲

خدا چو صورتِ ابروي دلگشاي تو بست
گشادِ[1] کارِ من اندر کرشمهاي تو بست

مرا و سرو چمن را بخاک راه نشاند
زمانه تا قصبِ[2] نرگسِ قباي تو بست

زکارِ ما و دلِ غنچه صد گره بگشود
نسیمِ گل چو دل اندر پیِ هواي تو بست[3]

مرا به بند تو دورانِ چرخ راضي کرد
ولي چه سود که سر رشته در رضاي تو بست[4]

چو نافه بر دلِ مسکینِ من گره مفکن
که عهد با سرِ زلفِ گره‌گشاي تو بست[5]

تو خود وصالِ دگر[6] بودی ای نسیم وصال
خطا نگر که دل امّید در وفاي تو بست

زدستِ جور تو گفتم زشهر خواهم رفت
بخنده گفت که حافظ برو که پاي تو بست؟

وزن غزل ۳۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ گشاد: بضم اول فرج و گشایش ـ معني بیت: خداوند چون ابروی دلکش ترا نقش‌بندي کرد، فرج و گشایش مشکل مرا بناز و غمزهٔ تو وابسته کرد مقصود آنکه اشارتهاي چشم و ابروی تو موجب گشایش کار من است ۲ ـ قصب: بفتح اول و ثاني جامهٔ ابریشمي، کتان نازک نرم ـ در نسخه بدل قصب زرکش بجای قصب نرگس آمده که مناسبتر بنظر میرسد یعنی جامهٔ ابریشمین زربفت ـ زرکش: زربفت و زرتار، صفت مرکب بمعنی مفعولي ـ معني بیت: همینکه روزگار قبای زربفت حریر را بر قامت چون سرو روان تو آراست، سرو بوستاني و مرا با رفتار و خرام تو شرمنده و خاکسار کرد ۳ ـ معنی بیت: چون نسیم خوش گلزار بهواخواهي و دوستداری تو میل کرد و وزید، از کار فروبستهٔ ما عاشقان و دل غنچه صد عقده باز کرد ۴ ـ معني بیت: گردش فلک مرا باسارت در زنجیر عشق که قضای آسماني است، خشنود ساخت ولی من از این

مهرورزی کامی نخواهم یافت چه زمام کار باختیار من نیست و برضای تو وابسته است ۵ ـ معنی بیت: دل بیچارهٔ مرا مانند نافه در پیچ و تاب میفکن و خون مکن که پیمان وفاداری با سر گیسوی مشکل‌گشای تو بسته است تا پیوسته در آنجا مقیم باشد ۶ ـ وصال دگر: در جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد حیات دگر بجای وصال دگر آمده که مناسبتر بنظر میرسد ـ معنی بیت: ای بوی خوش وصل که بهمراه نسیم آمدی جانی تازه بودی، اینک اندیشهٔ ناصواب مرا ببین که دل بر وفاداری تو استوار کردم که نمی‌پائی و زود میگذری ۷ ـ که پای تو بست: استفهام مجازاً مفید نفی، یعنی پای ترا کسی نبسته است.

غزل ۳۳

خلوت گزیده را بتماشا[۱] چه حاجتست؟
چون کوی دوست هست، بصحرا چه حاجتست[۲]؟

جانا بحاجتی[۳] که ترا هست با خدا
کاخر دمی بپرس که ما را چه حاجتست؟

ای پادشاه حسن، خدا را[۴] بسوختیم
آخر سؤال کن که گدا را چه حاجتست؟

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تمنّا چه حاجتست[۵]؟

محتاج قصّه نیست، گرت قصد خون ماست
چون رخت از آن تست، بیغما چه حاجتست[۶]؟

جام جهان نماست، ضمیر منیر[۷] دوست
اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجتست؟

آن شد[۸] که بار منّت ملّاح[۹] بردمی
گوهر چو دست داد، بدریا چه حاجتست؟

ای مدّعی برو که مرا با تو کار نیست
احباب حاضرند، باعدا[۱۰] چه حاجتست؟

ای عاشقِ گدا، چو لبِ روح‌بخشِ یار
میداندت وظیفه[11]، تقاضا چه حاجتست؟
حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
با مدّعی نزاع و محاکا[12] چه حاجتست؟

وزن غزل ۳۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ تماشا: بفتح اول مأخوذ از تماشی عربی است که در سیاق فارسی بمعنی تفرج و سیر و دیدن بشوق است، فصحای زبان فارسی در برخی از مصادر عربی تغییری لفظی و گاه معنوی داده‌اند یعنی بجای تمنی و تولی و تماشی در فارسی تمنا و تولا و تماشا گویند و نویسند ۲ ــ معنی بیت: خلوت‌نشین که ذکر و ریاضت پسندیده است، بسیر و تفرج نیازی ندارد، چه مقیم کوی دوست را بگشت باغ و دشت حاجتی نیست ۳ ــ بحاجتی که: سوگند به آن نیاز که، ۴ ــ خدا را: برای رضای خدا مددی کن؛ «را» حرف اضافه است بمعنی برای، پس از این‌گونه کاربرد «را» باید فعلی را مقدر گرفت، نیز نگاه کنید بغزل ۵ بیت.(۱) ۵ ــ معنی بیت: ما نیازمندانیم و زبان درخواست نداریم، بلی در پیشگاه رادخویان دل‌آگاه نیازی بعرض حاجت نیست ۶ ــ معنی بیت: اگر تو بقصد کشتن ما آمده‌ای، حاجت بدراز کشیدن سخن نیست. چون رخت هستی و سامان زندگی ما تراست، پس دیگر نیازی نیست که تاراج فرمائی ۷ ــ منیر: بضم اول تابناک و نوررور، اسم فاعل از اناره مصدر باب افعال از مجرد نور ــ معنی بیت: دل روشن یار جام جهان‌بین است که نقش هر چیز را در خود تواند دید و از نیاز عاشقان آگاهست و بگفتن حاجتی نیست، حافظ در غزل دیگر فرماید:

هواخواه توام جانا و میدانم که میدانی   که‌هم‌نادیده‌می‌بینی‌وهم‌ننوشته‌میخوانی

۸ ــ آن شد: آن روزگار رفت و گذشت ۹ ــ ملاح: بفتح اول کشتی‌بان، صیغهٔ مبالغه از ملاحت بکسر اول ۱۰ ــ اعدا: بفتح اول و سکون دوم مخفف اعداء جمع عدو بمعنی دشمنان ۱۱ ــ وظیفه: بفتح اول مقرری و مشاهره و رزق ــ معنی بیت: ای بیدل تهیدست، از آنجا که لب جان‌بخش دوست رزق و مقرری ترا که بوسه است تشخیص داده نیازی بدرخواست کردن نیست ۱۲ ــ محاکا: بضم اول مخفف محاکاة مصدر باب مفاعله بمعنی با هم سخن گفتن، در زبان فارسی گاه تای آخر باب مفاعله حذف میشود و از این‌گونه است مدارا و محابا و مجارا ــ معنی بیت: ای حافظ، با منکران سخن از هنر بیش مگوی که هنر خود پنهان نماند و ستیزه و گفتگو با مدعی برای اثبات کمال آن نیازی نباشد.

غزل ۳۴

رواقِ[۱] منظرِ چشمِ من آشیانهٔ تست

کرم نما و فرودآ که خانه خانهٔ تست

بلطفِ خال و خط از عارفان ربودی دل

لطیفهایِ عجب[۲] زیرِ دام و دانهٔ تست

دلت بوصلِ گل ای بلبل صبا[۳] خوش باد

که در چمن همه گلبانگِ[۴] عاشقانهٔ تست

علاجِ ضعفِ دلِ ما بلب حوالت کن

که این مفرّحِ یاقوت[۵] در خزانهٔ تست

بتن مقصّرم از دولتِ ملازمتت

ولی خلاصهٔ جان خاکِ آستانهٔ تست[۶]

من آن نیم که دهم نقد دل بهر شوخی[۷]

در خزانه[۸] بمهر تو و نشانهٔ تست

تو خود[۹] چه لعبتی[۱۰] ای شهسوارِ شیرین‌کار

که توسنی[۱۱] چو فلک رامِ تازیانهٔ تست

چه جایِ من که بلغزد سپهرِ شعبده‌باز

ازین حیل که در انبانهٔ[۱۲] بهانهٔ تست

سرودِ مجلست اکنون فلک برقص آرد

که شعرِ حافظِ شیرین‌سخن ترانهٔ تست

وزن غزل ۳۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ رواق: بکسر اول پیشخانه، سقفی در پیش‌خانه، پیشگاه خانه ــ رواق منظر چشم، تشبیه صریح ــ معنی بیت: پیشخانهٔ (آستانهٔ) نظرگاه دیدهٔ من مأوای تست؛ بزرگواری کن و قدم بر چشم ما نه و درین منزل رحل اقامت افکن که این سرای تراست ۲ ــ عجب: شگفت، صفت لطیفها ــ معنی بیت: با نکوئی خال

مشکین و سبزهٔ عذار دل از شناسایان راه عشق بردی، چه نکته‌های شگفت دلبری در خم دام زلف و دانهٔ خال خود نهان ساخته‌ای ۳ ــ بلبل صبا: اضافهٔ تخصیصی، هزاردستانی که با نسیم بهاری آشنائی دارد ۴ ــ گلبانگ: بضم اول و سکون دوم آواز بلند خوش ۵ ــ مفرح یاقوت: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مکسور داروی ترکیبی که جزئی از آن یاقوت بود و شیرین و خوشمزه و نیروبخش بوده است و از این جا پیداست که در طب قدیم از جواهر و احجار کریمه مفرح و معجون میساختند ــ معنی بیت: درمان ناتوانی دل شکستهٔ ما را بلبان خود واگذار کن، چه داروی نیروبخش دل که با یاقوت لب ساخته میشود تنها در گنجینهٔ دهان تو توان یافت ۶ ــ معنی بیت: از جهت پیکر خاکی (تن) که بسبب ضعف و ناتوانی سعادت همنشینی ترا ندارد، خود را گناهکار میدانم، اما جوهر و لطیفهٔ جان پاک خویش را خاک آستان تو میشمارم ۷ ــ شوخ: زیبای دلبر و شاهد گستاخ ۸ ــ خزانه: بکسر اول باستعاره مراد گنج دل ۹ ــ خود: ضمیر مشترک برای تأکید ضمیر منفصل (تو) ۱۰ ــ لعبت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم عروسک و پیکر نگاشته، باستعاره مراد شاهد زیبای افسونگر ۱۱ ــ توسن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم سرکش، صفت جانشین موصوف (مرکب) ۱۲ ــ انبانه: بفتح اول و سکون دوم آوند یا ظرف چرمی و کیسه و توشه‌دان ــ معنی بیت: فلک نیرنگ‌ساز در برابر حیله‌ها و جادوئیهائی که در کیسهٔ عذرتراشی و بهانه‌جوئی تست نیز بلغزش می‌افتد تا چه رسد بمن بیدل.



غزل ۳۵

برو بکارِ خود، ای واعظ، این چه فریادست؟
مرا فتاد دل از ره ترا چه افتادست[1]؟

میانِ او که خدا آفریده است از هیچ
دقیقه‌ایست که هیچ آفریده نگشادست[2]

بکام تا نرساند مرا لبش چون نای
نصیحتِ همه عالم بگوشِ من بادست[3]

گدای کویِ تو از هشت خلد[4] مستغنیست
اسیرِ عشقِ تو از هر دو عالم آزادست

اگر چه مستیِ عشقم خراب کرد، ولی
اساسِ هستیِ من زان خراب‌آبادست[5]

دلا منال زبیداد و جورِ یار که یار
تـرا نصیب همین کرد و ایـن از آن دادست[۶]
برو فسانه مخوان و فسون مدم[۷] حافظ
کزین فسانه و افسون مرا بسی یادست

وزن غزل ۳۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ معنی بیت: ای نصیحتگو، بکار خود بپرداز. این بانگ و فریاد تو از چیست. دل من از راه زهد و صلاح روی بر تافت و شیوهٔ عاشقی و رسوائی برگزید، برای تو که چیزی پیش نیامده است. ۲ ـ معنی بیت: کمرگاه وی از باریکی چنانست که گوئی خداوند آن را از عدم محض آفریده است در این‌گونه آفرینش نکتهٔ باریک و مسألهٔ پیچیده‌ایست که فکر کس بحل آن نرسد، سعدی گوید:

دیدم دهنی و رفتم از هوش دیدی که بهیچ مرده بودم

۳ ـ معنی بیت: تا چون نی بر لب یار بوسه زنم و بوصل وی نرسم، خیرخواهی و اندرزگوئی همه جهانیان را در منع خویش از این کار بیهوده می‌شمارم و نمی‌پذیرم ۴ ـ خلد: بضم اول و سکون دوم بهشت ـ معنی بیت: سائل درگاه تو بهشت نیازی ندارد و جز تو از چیزی نخواهد، چه آنکه دربند عشق گرفتار باشد، از قید تعلق این جهان و آن جهان رسته است ۵ ـ معنی بیت: اگر چه سرمستی از بادهٔ عشق بنیاد خودپرستی و انانیّت مرا ویران کرد، لیکن بقای جاودانی من از این ویرانی است که بحقیقت عین آبادی و جاودانگی میباشد ۶ ـ معنی بیت: ای دل، از ستم یار شکوه مکن که دوست بلاکشی را قسمت تو کرد و این جفا و بیداد از آن معشوق عین مهر و عدل است، مولوی گوید:

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد بلعجب من عاشق این هر دو ضد

۷ ـ فسون مدم: کلمات ساحران و افسون آنان را بر زبان میآور و فرو مگوی.

غزل ۳۶

تا سرِ زلفِ تو در دستِ نسیم افتادست
دلِ سودازده[۱] از غصه دو نیم افتادست[۲]
چشمِ جادویِ تو[۳] خود عینِ سوادِ سحرست
لیکن این هست که این نسخه سقیم[۴] افتادست
در خمِ زلفِ تو آن خالِ سیه دانی چیست؟
نقطهٔ دوده که در حلقهٔ جیم افتادست[۵]

زلفِ مشکینِ تو در گلشنِ فردوسِ عذار[۶]
چیست طاوس که در باغِ نعیم[۷] افتادست

دلِ من در هوسِ رویِ تو، ای مونسِ جان
خاکِ راهیست که در دستِ نسیم افتادست[۸]

همچو گرد این تنِ خاکی نتواند برخاست
از سرِ کویِ تو زانرو که عظیم افتادست[۹]

سایهٔ قدِّ تو بر قالبم ای عیسی دم[۱۰]
عکسِ روحیست که بر عظمِ رمیم[۱۱] افتادست

آنکه جز کعبه مقامش نبد از یادِ لبت
بر درِ میکده دیدم که مقیم[۱۲] افتادست

حافظِ گمشده[۱۳] را با غمت، ای یارِ عزیز
اتحادیست که در عهدِ قدیم افتادست

وزن غزل ۳۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ سودا: بفتح اول و سکون دوم نام خلطی سیاه از اخلاط چهارگانه باعتقاد پزشکان باستان و مجازاً بمعنی عشق و جنون و خیال و آشفتگی حال ــ سودازده: صفت مرکب مفعولی بمعنی گرفتار عشق ۲ ــ دو نیم افتادست: دو پاره شده است ۳ ــ چشم جادوی تو: دیدهٔ جادوگرت؛ جادو در اینجا بصورت صفت بکار رفته است ۴ ــ سقیم: بفتح اول بیمار و خمارآلود و نادرست و ناصحیح ــ معنی بیت: دیدهٔ جادوگرت از سیاهی بدرست مسوّده یا نوشتهٔ سحر ست ولی این نکته را باید گفت که نسخهٔ چشم تو سقیم است (بایهام مقصود آنکه چشم تو خمارآلود است) ۵ ــ معنی بیت: در حلقهٔ گیسوی تو خال مشکین مانند نقطه سیاهی است که در دایرهٔ حرف جیم نهاده باشند ۶ ــ گلشن فردوس: گلزار بهشت، اضافهٔ بیانی ــ گلشن فردوس عذار: گلزار بهشت رخسار، تشبیه صریح ۷ ــ نعیم: بفتح اول و کسر دوم بهشت و نعمت و تن‌آسانی ــ باغ نعیم: اضافهٔ بیانی، بوستان بهشت ۸ ــ در دست نسیم افتادست: دستخوش نسیم شده است تا بکوی تو رسد ۹ ــ عظیم افتادست: سخت از پای افتاده است، عظیم در اینجا قید وصف است ۱۰ ــ عیسی دم: عیسوی نفس و جان‌بخش، صفت ترکیبی از دو اسم ۱۱ ــ عظم: بفتح اول و سکون دوم استخوان ــ رمیم: بفتح اول و کسر دوم پوسیده و ریخته، صفت عظم ــ معنی بیت: ای یار، عیسوی نفس جان‌بخش، سایهٔ قامت تو بر پیکر من پرتو و انعکاس روانی است که بر استخوان پوسیده تابد و آن را زنده سازد ۱۲ ــ مقیم: بضم اول پیوسته و دائم و ثابت، در اینجا قید زمان است ۱۳ ــ گمشده: سرگشته از عشق و خودی خود را فراموش

کرده ــ معنی بیت: ای دوست گرامی، حافظ سرگشته را با عشق تو یگانگی و پیوستگی دیرینه است، مقصود آنکه عشق‌ورزی قسمت ما از روز ازل بوده است.

غزل ۳۷

بیا که قصرِ امل[۱] سخت سست بنیادست[۲]
بیار باده که بنیادِ عمر بر بادست[۳]
غلامِ همّتِ آنم که زیرِ چرخِ کبود
زهر چه رنگِ تعلّق پذیرد آزادست[۴]
چگویمت که بمیخانه[۵] دوش مست و خراب
سروشِ عالمِ غیبم[۶] چه مژدها[۷] دادست
که ای بلندنظر شاهبازِ سدره‌نشین[۸]
نشیمنِ[۹] تو نه این کنجِ محنت‌آبادست[۱۰]
ترا زکنگرهٔ عرش[۱۱] میزنند صفیر[۱۲]
ندانمت که درین دامگه[۱۳] چه افتادست
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر
که این حدیث زپیرِ طریقتم یادست
غمِ جهان مخور و پند من مبر از یاد
که این لطیفهٔ عشقم[۱۴] زرهروی یادست
رضا بداده بده و زجبین[۱۵] گره بگشای
که بر من و تو درِ اختیار نگشادست
مجو درستیِ عهد از جهانِ سست نهاد
که این عجوز، عروسِ هزار دامادست[۱۶]
نشانِ عهد و وفا نیست در تبسّمِ گل
بنال بلبل بیدل که جایِ فریادست[۱۷]

حسد چه میبری؟ ای سست نظم بر حافظ
قبولِ خاطر[۱۸] و لطفِ سخن خدا دادست[۱۹]

وزن غزل ۳۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ امل: بفتح اول و دوم آرزو ـ قصر امل: تشبیه صریح ۲ ـ سست بنیاد: نااستوار پایه، صفت ترکیبی، سخت قید است برای این صفت ۳ ـ معنی بیت: ای ساقی، بشتاب که کاخ آرزو شالده و پایه‌اش بسیار نااستوار است و هر لحظه بیم ویرانی آن میرود، باده بده که اساس زندگی را بر باد نهاده‌اند و قابل اعتماد نیست (بایهام مقصود آنست که زندگی بباد و دمی یا بنفسی باز بسته است) ۴ ـ معنی بیت: بندهٔ خواست و عزم آن وارسته‌ام که در زیر فلک نیلگون از هر چه نقش تعلق پذیرد و دل را بستهٔ جلوه‌های این سرای فریب کند و از سیر کمال بازدارد، خویشتن را رها کرده است ۵ ـ میخانه: باستعاره مراد میکدهٔ معرفت و محفل صاحبدلان است ۶ ـ سروش عالم غیب: فرشته پیام‌آور جهان‌نهان یا عالم معنی ۷ ـ چه مژدها: بشارتهای بسیار نیک، چه در اینجا بصورت صفت بکار رفته ۸ ـ سدره: بکسر اول و سکون دوم یک درخت کنار، مقصود سدرةالمنتهی است؛ سدرةالمنتهی درخت کناری است در آسمان هفتم بجانب راست عرش که منتهای اعمال مردم و نهایت رسیدن علم خلق از ملائکه و غیر ایشان است (نقل از منتهی‌الارب فی لغة العرب) ـ شاهباز سدره‌نشین: بازسپید بزرگ سدره آشیان، باستعاره مقصود جان پاک آدمی ـ بلند نظر بمعنی والاهمت، صفت مقدم برای شاهباز ۹ ـ نشیمن: بکسر اول و دوم جای نشستن و آشیانه ۱۰ ـ محنت‌آباد: باستعاره مقصود دنیاست که بمحنت و رنج برپاست ۱۱ ـ کنگرهٔ عرش: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم بلندی تختگاه آسمان ۱۲ ـ صفیر: بفتح اول و کسر دوم بانگ و فریاد ۱۳ ـ دامگه: دامگاه، باستعاره مراد دنیاست که آدمی بفریب آن گرفتار میشود ۱۴ ـ لطیفهٔ عشق: سخن شیرین و دلپذیر عاشقانه ۱۵ ـ جبین: بفتح اول پیشانی ـ معنی بیت: بعطیهٔ ایزدی و رزق مقسوم خشنود باش و روی درهم مکش که در سرای اختیار مطلق بروی من و تو باز نیست و جز تسلیم و رضا چاره‌ای در برابر قضای محتوم و تغییرناپذیر الهی نداری ۱۶ ـ معنی بیت: از دنیائی که اساس آن استوار نیست، وفاداری مجوی که این پیرزن کهنسال بحیله خود را همسر هزار شوهر ساخته است، سعدی گوید

دنیا زنی است عشوه‌گر و دلستان ولی ||| با هیچ کس بسر نبرد عهد شوهری

۱۷ ـ معنی بیت: در خندهٔ گل آثار پیمان بسر بردن و وفاداری نیست، ای هزار آوای عاشق سزد که از بیوفائی گل ناله کنی ۱۸ ـ قبول خاطر: پسند یا مقبول اهل دل گشتن ۱۹ ـ خداداد: خداداده یا خدابخشیده، صفت مرکب مفعولی.

غزل ۳۸

بی‌مهرِ رخت[۱]، روزِ مرا نور نماندست
وز عمر مرا جز شبِ دیجور[۲] نماندست

هنگامِ وداعِ[۳] تو زبس گریه که کردم
دور از رخِ تو[۴]، چشمِ مرا نور نماندست

میرفت خیالِ تو زچشمِ من و میگفت
هیهات[۵] ازین گوشه که معمور[۶] نماندست

وصلِ تو اجل را زسرم دور همیداشت
از دولتِ هجرِ تو کنون دور نماندست[۷]

نزدیک شد آندم که رقیبِ تو بگوید
دور از رخت این خستهٔ رنجور نماندست[۸]

صبرست مرا چارهٔ هجران تو لیکن
چون صبر توان کرد که مقدور[۹] نماندست؟

در هجرِ تو گر چشمِ مرا آبِ روانست
گو خونِ جگر ریز که معذور نماندست[۱۰]

حافظ زغم از گریه نپرداخت بخنده
ماتم‌زده را داعیهٔ[۱۱] سور نماندست

وزن غزل ۳۸: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ مهر رخ: خورشید چهره، تشبیه صریح ۲ ــ دیجور: بفتح اول و سکون دوم سخت تاریک ۳ ــ وداع: بدرود و تودیع ۴ ــ دور از رخ تو: بلا و آسیب از جمال و رخسار تو دور باد، جمله دعائی بحذف فعل ۵ ــ هیهات: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است و برای بیان تحسر و تأسف و استبعاد بکار میرود یعنی تأسف میخورم، مأخوذ از هیهات (در عربی مثلثة الاخر و اسم فعل است) بمعنی دور است ۶ ــ معمور: آبادان، اسم مفعول از عمران و عمارت ــ معنی بیت: نقش خیال تو از دیدهٔ من دور میشد و چنین میگفت: بر این خانه تأسف میخورم که ویرانه شده است ۷ ــ معنی بیت: وصال تو مرگ را از من دور میساخت، اینک از غلبه و چیرگی فراق تو اجل بمن نزدیک شده و نهایت عمرم فرا رسیده

است ۸ ــ معنی بیت: آن لحظه فراز آمد که نگهبان و محافظ تو بگوید: رنج و بلا از جمال تو دور باد، عاشق دلخستهٔ بیمارت در گذشته است ۹ ــ مقدور: آنچه بتوان انجام داد، اسم مفعول از قدرت ۱۰ ــ معنی بیت: اگر از دیدهٔ من در فراق تو سیل سرشک جاری است، بگو اشک ریختن تنها بس نیست باید خون بگریی تا عذرت را بپذیرند ۱۱ ــ داعیه: انگیزه و سبب ــ معنی بیت: حافظ بسبب غم از گریستن بخندیدن روی نیاورد، چه سوگوار انگیزه‌ای برای شادی ندارد.

غزل ۳۹

باغِ مرا چه حاجتِ سرو و صنوبرست
شمشادِ خانه‌پرورِ ما[1] از که کمترست؟
ای نازنین پسر، تو چه مذهب گرفته‌ای[2]؟
کت خونِ ما حلال‌تر از شیرِ مادرست
چون نقشِ غم زدور ببینی، شراب خواه
تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرّرست[3]
از آستان پیرِ مغان سر چرا کشیم؟
دولت[4] در آن سرا و گشایش[5] در آن درست
یک قصّه بیش نیست غمِ عشق، وین عجب
کز هر زبان که میشنوم نامکرّرست[6]
دی وعده داد وصلم و درسر شراب داشت[7]
امروز تا چه گوید و بازش چه در سرست؟
شیراز و آبِ رکنی و این بادِ خوش‌نسیم
عیبش مکن که خالِ رخِ هفت کشورست[8]
فرقست‌ازآبِ‌خضر[9] که‌ظلمات[10] جایِ‌اوست
تا آبِ ما[11] که منبعش الله اکبر است
ما آبروی فقر و قناعت نمیبریم
با پادشه بگوی که روزی مقدّرست[12]

حافظ چه طرفه شاخِ نباتیست کلکِ تو
کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکّرست[۱۳]

وزن غزل ۳۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)
۱ ــ خانه‌پرور: خانه‌پرورده، صفت مرکب بمعنی مفعولی، شمشاد موصوف ــ شمشاد خانه‌پرور: باستعاره مقصود یار شمشاد قامت است ــ معنی بیت: بوستان خاطرمن نیازی بسرو و صنوبر ندارد، چه شمشاد نازپروردهٔ ما از هیچ بلندبالائی کوتاهتر نیست ۲ ــ چه مذهب گرفتهٔ: چه رأی در پیش گرفته‌ای و کدام آئین را پذیرفته‌ای ۳ ــ معنی بیت: همینکه نشان اندوه را از دور دیدی باده طلب کن که ما درد را شناخته‌ایم و درمان آن مسلم است که جز می نباشد ۴ ــ دولت: بخت نیک و ظفر ۵ ــ گشایش: رهائی دل از اندوه، فرج
۶ ــ معنی بیت: ماجرای مهرورزی عاشقان بر محبوب ازلی تنها یکداستانست که بهر زبان گفته میشود و هر عاشقی بر حسب کمال عشق خود از آن بگونه‌ای سخن میراند که نامکرر مینماید ۷ ــ در سر شراب داشت: مست بود ۸ ــ رخ هفت کشور: چهرهٔ هفت اقلیم جهان، استعارهٔ مکنیه ۹ ــ آب خضر: آب حیات یا چشمه بقا که در ظلمات یا تاریکیها جاری است و خضر پیامبر بدان رسید و نوشید و زندگی جاوید یافت ۱۰ ــ ظلمات: بضم اول و سکون دوم تاریکیها جمع ظلمت ۱۱ ــ آب ما: مقصود آب رکن‌آباد یا نهر رکن‌آبادست که از تنگ الله اکبر شیر از میان دو کوه چهل مقام و باباکوهی سرچشمه میگیرد ۱۲ ــ معنی بیت: بپاس آبروی درویشی و خرسندی دست نیاز پیش پادشاه دراز نمیکنیم، بوی بازگو که رزق مقسوم ما بتقدیر خداوندی میرسد ۱۳ ــ معنی بیت: ای حافظ، نی خامهٔ تو چه شاخهٔ برومند نیکو و شگفتی است که میوه‌اش از عسل و قند شیرین‌تر و خوشترست.

غزل ۴۰

المنّة للّه که درِ میکده بازست
زان رو که مرا بر درِ او رویِ نیازست[۱]

خمها همه در جوش و خروشند زمستی
و آن می که در آنجاست، حقیقت نه مجازست[۲]

از وی[۳] همه مستیّ و غرورست[۴] وتکبّر[۵]
وز ما همه بیچارگی و عجز و نیازست

رازی که برِ غیر نگفتیم و نگوئیم
با دوست بگوئیم که او محرمِ رازست

شرحِ شکنِ زلفِ خمِ اندر خمِ جانان
کوته نتوان کرد که این قصّه درازست[۶]

بارِ دلِ مجنون و خمِ طرّهٔ لیلی
رخسارهٔ محمود و کفِ پایِ ایازست

بر دوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم
تا دیدهٔ من بر رخِ زیبایِ تو بازست[۷]

در کعبهٔ کویِ تو هر آنکس که بیاید
از قبلهٔ ابرویِ تو در عینِ نمازست[۸]

ای مجلسیان سوزِ دلِ حافظِ مسکین
از شمع بپرسید که در سوز و گدازست[۹]

وزن غزل ۴۰: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: سپاس خدای را که در میکدهٔ عشق گشاده است، چه من برای برآمدن مراد خود سر نیاز بر آستان میخانه میسایم ۲ ــ معنی بیت: خمهای وجود سالکان از سکر بادهٔ معرفت جوش برآورده است و شرابی که درین خمهاست بادهٔ حقیقت است نه شراب مجازی که سوداهای باطل برمی‌انگیزد ۳ ــ وی: ضمیر سوم شخص منفصل، کنایه از معشوق ۴ ــ غرور: فریفتگی بحسن و دلیری در دلبری ۵ ــ تکبر: گردن‌کشی ۶ ــ معنی بیت و بیت بعد: قصهٔ گیسوی گرهگیر یار داستان درازی است که مختصر نشاید کرد و این داستان شرح غمهای دل مجنون در شکنج گیسوی لیلی و سرگذشت جبهه سودن عاشقی چون محمود و بوسه زدنش برپای معشوقی چون ایازست، سعدی گوید:

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست ‌ ‌ ‌ ‌ آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

۷ ــ معنی بیت: از آنگاه که چشم بر روی تو گشوده‌ام مانند باز از هر چه در جهان جز تو دیده فرو بسته‌ام، تلمیحی دارد بشیوهٔ تربیت باز که بازداران در شکارگاه کلاهکی بر سرباز می‌نهادند و در هنگام صید آن را از سر باز برمیداشتند تا توجه این پرنده تنها بشکار معطوف شود ۸ ــ معنی بیت: هر عاشقی که بسرای کعبه‌وار تو فرود آید، ابروی ترا قبلهٔ خود میشمارد و در برابر آن بنماز میایستد ۹ ــ معنی بیت: ای یاران مجلس از داغ دل حافظ ناتوان تنها شمع آگاهست که مانند وی میسوزد و میگدازد، سعدی گوید:

هیچکس را برمن از یاران مجلس دل نسوخت ‌ ‌ ‌ ‌ شمع را بینم که اشکش میرود بر روی زرد

غزل ۴۱

اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیزست[1]
ببانگِ چنگ مخور می که محتسب تیزست

صراحیّ و حریفی[2] گرت بچنگ افتد
بعقل نوش[3] که ایّام فتنه‌انگیزست

در آستینِ مرقّع[4] پیاله پنهان کن
که همچو چشمِ صراحی زمانه خونریزست

بآبِ دیده بشوئیم[5] خرقها از می
که موسمِ ورع[6] و روزگارِ پرهیزست

مجوی عیشِ خوش از دورِ باژگون سپهر
که صافِ[7] این سرِ خم جمله دردی آمیزست

سپهرِ برشده پرویزنیست[8] خون‌افشان
که ریزه‌اش سرِ کسری و تاجِ پرویزست

عراق و فارس گرفتی بشعرِ خوش حافظ
بیا که نوبتِ بغداد و وقتِ تبریزست

وزن غزل ۴۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ گل بیز: گل افشان، صفت مرکب فاعلی، بیز مادهٔ فعل امر است که مصدر آن بیختن است بمعنی غربال کردن یا پرویزن کردن ــ معنی بیت: هر چند شراب شادی‌افزا و نسیم گل افشانست، باده آشکارا با خروش چنگ منوش که نهی کنندهٔ از منکر خشمگین و سخت کوش است ۲ ــ حریف بفتح اول هم پیاله و همکار در اینجا مراد یار و محبوب است ۳ ــ بعقل نوش: باحتیاط و حزم میگساری کن ۴ ــ مرقع: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح خرقه و دلق که رقعه بر رقعه و پاره بر پاره دوخته شده است ــ معنی بیت: ساغر در آستین خرقه پنهان ساز تا مبادا گرفتار شوی، چه ایام مانند دیدهٔ صراحی که از آن خون تاک میچکد، در کار خون ریختن است، تلمیحی دارد بساختن صراحی بشکل پرندگان زیبا ۵ ــ بشوئیم: شستشو دهیم، فعل امر حاضر ۶ ــ ورع: بفتح اول و دوم تقوی و پارسائی ۷ ــ صاف: روشن و پالوده، صفت جانشین موصوف (می) ــ معنی بیت: زندگی دلپذیر از کجرفتاری فلک چشم مدار، چه بادهٔ روشن و پالودهٔ خم سپهر

هم یکسره آمیخته با درد و ناصاف است ۸ــ پرویز: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم و سکونِ چهارم و فتح پنجم غربال ــ معنی بیت: آسمان بلند غربالی خون چکانست که از رخنه‌های آن دیهیم پرویز و کلّهٔ خسرو انوشروان بیرون میریزد.

غزل ۴۲

حـالِ دل بـا تـو گـفتنم هوس است
خبرِ دل شنفتنم هوس است[1]

طمعِ خـام بـین کـه قصهٔ فـاش
از رقـیبان نـهفتنم هوس است

شب قـدری[2] چنین عزیزِ شریـف
بـا تـو تـا روز خفتنم هوس است

وه کـه دردانهٔ چنین نـازک
در شبِ تـار سفتنم هوس است[3]

ای صبا، امشبم مـدد فـرمای
کـه سحـرگه شکفتنم هوس است[4]

از بـرایِ شرف بنوکِ مـژه
خـاکِ راهِ تـو رُفـتنم هوس است

همچـو حـافظ بـرغمِ[5] مـدّعیان
شعـرِ رنـدانه گـفتنم هوس است

وزن غزل ۴۲: فاعلاتن مفاعلن فعلات (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: آرزو دارم که از حال دل خود با تو سخن گویم و از گرفتاریش در خم گیسوی تو خبر گیرم ۲ ــ شب قدر: بکنایه مقصود شب وصل است ۳ ــ معنی بیت: شگفتا که دلم مرواریدی چنین ظریف را برشته کشیدن خواهد (شاید در این بیت اشارتی بشب زفاف شده باشد) یا معنی این بیت بـاین گـونه تـواند بود: نیکا که هوس دارم غزلی بدین لطافت و نازکی در شب وصل برای تو بسرایم ۴ ــ معنی بیت: ای نسیم بهاری یاری کن که سحرگاه با دل تنگ چون غنچه آرزوی شکفتن بـا دم شادی‌بخش تـو دارم ۵ ــ بـرغم: بناخواه و بناپسند.

غزل ۴۳

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشست
وقتِ گل خوش باد کز وی وقتِ میخواران خوشست [1]

از صبا هر دم مشامِ جانِ [2] ما خوش میشود
آری آری، طیبِ [3] انفاسِ هواداران خوشست

ناگشوده گل نقاب [4] آهنگِ رحلت ساز کرد
ناله کن بلبل که گلبانگِ دل افکاران خوشست

مرغِ خوشخوانرا بشارت باد کاندر راهِ عشق
دوست را با نالهٔ شبهایِ بیداران خوشست [5]

نیست در بازارِ عالم خوشدلی ورزانکه هست
شیوهٔ رندی و خوشباشیِ عیّاران [6] خوشست

از زبانِ سوسنِ آزاده‌ام آمد بگوش
کاندرین دیرِ کهن کارِ سبکباران خوشست [7]

حافظا ترکِ جهان گفتن طریقِ خوشدلیست
تا نپنداری که احوالِ جهانداران خوشست [8]

وزن غزل ۴۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ معنی بیت: ساحت باغ شوق‌انگیز و همنشینی با دوستان لذت‌بخش است. حال و روزگار گل خوش و آسوده باد که از لطفش ایام میگساران شاد و بکام است ۲ ــ مشام جان: دماغ جان، استعارهٔ مکنیه ــ مشام: بفتح اول بینی مخفف مشامّ بتشدید میم آخر جمع مشم اسم مکان از شم بمعنی بوئیدن ۳ ــ طیب: بکسر اول پاکی ــ معنی بیت: از باد بهاری دماغ جان خوشبو میگردد، بلی پاکیزگی نفسهای صبا که او هم مانند عاشقان هواخواه گل و پیام‌آور یاران است دلپذیر میباشد ۴ ــ ناگشوده گل نقاب: روی‌بند از چهره بر ناگرفته بکنایه یعنی هنوز تمام ناشکفته، حال برای گل ــ معنی بیت: گل هنوز بتمام ناشکفته آهنگ کوچ کردن از گلزار نواخت ای بلبل بنال که بانگ خوش عاشقان دل‌خسته دلپذیرست ۵ ــ معنی بیت: ببلبل خوش آوا مژده دهید که در طریق محبت وقت معشوق با نالش عاشقان شب تا سحر نخفته خوش میگردد ۶ ــ شیوهٔ رندی و خوشباشی عیاران: آئین وارستگان و طریقهٔ هر چه پیش آید خوش آید چالاکان وادی طریقت ــ خوشباشی: بیغمی و خوش بودن، اسم مصدر مرکب است ــ معنی بیت: در بازار جهان نقد آسایش و خوشی

نتوان یافت و اگر باشد همان آئین وارستگی و هر چه پیش آید خوش آید چالاکان و چابک پویان وادی طریقت است. ۷ ــ معنی بیت: سوسن که یاده زبان خاموشی گزیده و از یاوه‌گوئی خود را آزاد ساخته است، بمن پیام داد که درین سرای دیرینهٔ گیتی کار مجردان و از قید تعلق رستگان آسانترست (در حدیث آمده است نجا المخفون و هلک المثقلون: سبکباران رستگار شدند و گرانباران هلاک گشتند). شاعر می‌گوید:

دانی زچه روی اوفتاده است و چه راه — آزادی سرو و سوسن اندر افواه

کوراست دو صد زبان ولیکن خاموش — وین راست دوصد دست ولیکن کوتاه

۸ ــ معنی بیت: ای حافظ، راه وصل بخوشدلی و شادی قناعت و ترک دنیاست، زنهار گمان نبری که حال مالداران و فرمانروایان نکوست.

غزل ۴۴

کنون که بر کفِ گل جامِ بادهٔ صافست
بصد هزار زبان بلبلش در اوصافست

بخواه دفترِ اشعار و راهِ صحرا[۱] گیر
چه وقتِ مدرسه و بحثِ کشفِ کشافست؟[۲]

فقیهِ مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام ولی به زمالِ اوقافست[۳]

بدرد و صاف ترا حکم نیست، خوش درکش
که هر چه ساقیِ ما کرد عینِ الطافست[۴]

ببر زخلق و چو عنقا[۵] قیاسِ کار بگیر
که صیتِ[۶] گوشه‌نشینان زقاف تا قافست[۷]

حدیثِ مدعیان و خیالِ همکاران
همان حکایتِ زردوز و بوریابافست[۸]

خموش حافظ و این نکتهایِ چون زرِ سرخ[۹]
نگاهدار که قلّابِ[۱۰] شهر صرّافست

وزن غزل ۴۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ صحرا: در سیاق فارسی بیشتر مقصود دشت سبز و خرم است ۲ ــ کشاف: بفتح اول و تشدید

دوم صیغهٔ مبالغه است از کشف؛ در اینجا مقصود از کشاف اثر کم‌نظیر محمودبن محمد بن احمد ملقب به جارالله (۴۶۷ ــ ۵۳۸) است بنام تفسیر کشاف ــ معنی مصراع دوم: اینک هنگام بمدرسه رفتن و پژوهش «کشف کشاف» نیست؛ مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۹۷ دیوان حافظ ضمن فهرست اسامی کتب نوشته‌اند کشف کشاف نام شرحی بوده است بر کشاف زمخشری ۳ ــ معنی بیت: دانشمند دین دیروز بمستی رأی داد که باده نوشی نارواست، لیکن از خوردن اموال موقوفه که تجاوز بحق محرومان بشمار میآید بهتر‌ست (چه گناه باده گساری که ستم بر نفس خود باشد، شاید که بآب توبه پاک شود) ۴ ــ معنی بیت: در پیمانهٔ عمر تو هر چه ریزند چه پالوده و چه ناپالوده بخوشی و گشاده روئی بنوش که ساقی ازل هر چه فرماید، جز لطف و عنایت نباشد ۵ ــ عنقا: بفتح اول و سکون دوم سیمرغ ۶ ــ صیت: بکسر اول آوازه ۷ ــ قاف: نام کوهی است که باعتقاد قدما بر ربع مسکون محیط بوده است ــ معنی بیت: از مردمان جدائی جوی و مانند سیمرغ کار زندگی را بمیزان بصیرت بسنج که آوازهٔ گوشه‌گیران کوی محبت مانند عنقا از قاف تا قاف گرد جهان را فرا گرفته است ۸ ــ معنی بیت: سخن اهل ادعا و تصورهای باطل حریفان عرصهٔ فضل و میدان فصاحت در قیاس با من داستان مقایسهٔ زری‌باف با حصیرسازست، سعدی گوید:

بوریاباف اگرچه بافنده است　　نبرندش بکارگاه حریر

۹ ــ زرسرخ: بکنایه مراد زرخالص ۱۰ ــ قلاب: بفتح اول و تشدید دوم آنکه سکه قلب زند و نیرنگ‌ساز و دغلکار ــ معنی بیت: حافظ خاموشی گزین و این لطیفه‌های نغز چون زرپاک و گرانبها را از دست مده و عرضه مکن که بر جای ناقد و صراف سخن درین بازار آشفته نیرنگ‌سازی نشسته و زرخالص سخن ترا مغشوش و قلب وانمود میکند و دزدانه بنام خود نشر میدهد.

غزل ۴۵

درین زمانه رفیقی که خالی از خللست
صراحیِ میِ ناب و سفینهٔ[۱] غزلست

جریده[۲] رو که گذرگاهِ عافیت تنگست
پیاله گیر که عمرِ عزیز بی‌بدلست

نه من زبی عملی در جهان ملولم و بس
ملالتِ علما هم زعلمِ بی‌عملست

بچشمِ عقل درین رهگذارِ پرآشوب
جهان و کارِ جهان بی‌ثبات و بی‌محلست[۳]

بگیر طرّهٔ مه چهره‌ و قصّه مخوان

که سعد و نحس ز تأثیرِ زهره و زحلست[4]

دلم امیدِ فراوان بوصلِ رویِ تو داشت

ولی اجل برهِ عمر رهزنِ املست[5]

بهیچ دور نخواهند یافت هشیارش[6]

چنین که حافظِ ما مستِ بادهٔ ازلست

وزن غزل ۴۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ سفینه: بفتح اول بیاض بزرگ، دفتر شعر، جنگ بضم اول ۲ ـ جریده: بفتح اول در سیاق فارسی در این مورد بمعنی سبکبار و مجرد، قید وصف و روش ـ معنی بیت: سبکبار راه زندگی را پیما تا از معبر باریک ایمنی و سلامت از بلا بتوانی گذشت، مقصود آنکه اگر سلامت خواهی خود را از تعلقات دنیوی گرانبار مساز، باده بنوش که فرصت گرامی عمر اگر از دست برود، چیزی جانشین آن نتواند شد ۳ ـ بی‌محل: بی‌قدر و اعتبار ۴ ـ معنی بیت: دست بگیسوی یاری زیبا برسان و این افسانه را دیگر باز مگو که نیکبختی و بدبختی از اثر بخشی ناهید اختر سعد و کیوان ستارهٔ نحس است ۵ ـ امل: بفتح اول و دوم آرزو ۶ ـ ش: ضمیر متصل سوم شخص مفرد، مفعولی، مرجع آن حافظ که پس از ضمیر آمده و باصطلاح دستوری در اینجا اضمار قبل‌ازذکر مرجع است ـ معنی بیت: بدینگونه که حافظ مست بادهٔ محبت از روز ازل شده است، دیگر در هیچ زمانی بهوش نخواهد آمد.

غزل ۴۶

گل دربر[1] و می در کف و معشوق بکامست[2]

سلطانِ جهانم بچنین روز غلامست

گو شمع میارید در این جمع که امشب

در مجلسِ ما ماهِ رخِ دوست تمامست[3]

در مذهبِ ما باده حلالست ولیکن

بی‌رویِ تو،[4] ای سروِ گل اندام حرامست

گوشم همه[5] بر قولِ[6] نی و نغمهٔ چنگست

چشمم همه بر لعلِ لب و گردشِ جامست

در مجلسِ ما عطر مسیامیز[۷] که ما را
هر لحظه ز گیسوی تو خوشبوی مشامست

از چاشنیِ[۸] قند مگو هیچ وزشکر
زآنرو که مرا از لبِ شیرینِ تو کامست[۹]

تا گنجِ غمت در دلِ ویرانه مقیمست
همواره مرا کویِ خرابات مقامست[۱۰]

از ننگ[۱۱] چه گوئی که مرا نام[۱۲] ز ننگست
وز نام[۱۳] چه پرسی که مرا ننگ[۱۴] ز نامست

میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز[۱۵]
و آنکس که چو ما نیست درین شهر کدامست؟

با محتسبم عیب مگوئید که او نیز
پیوسته چو ما در طلبِ عیشِ مدامست[۱۶]

حافظ، منشین بی می و معشوق زمانی
کایامِ گل و یاسمن و عیدِ صیامست[۱۷]

وزن غزل ۴۶: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ بر: بفتح اول آغوش و کنار ۲ ــ بکام: موافق آرزوی دل ۳ ــ معنی بیت: بگو که در این محفل شمع بر میفروزید که امشب در انجمن ما فروغ ماه چهرهٔ یار بس است ۴ ــ بی روی تو: جدا از دیدار تو ۵ ــ همه: همیشه و کاملاً، قید ۶ ــ قول: بفتح اول ترانه و تصنیف ۷ ــ میآمیز: آمیخته مساز ۸ ــ چاشنی: مزه و گوارائی ۹ ــ کام: مراد و مطلوب ۱۰ ــ معنی بیت: تا گوهر عشق تو در ویران سرای دل من جای دارد، پیوسته منزل من در کوی میکدهٔ معرفت خواهد بود ۱۱ ــ ننگ: در اینجا مقصود رسوائی بسبب عشق ۱۲ ــ نام: شهرت و اعتبار و افتخار ۱۳ ــ نام: شهرت و آوازه بسبب جاه و مقام دنیوی ۱۴ ــ ننگ: عار ۱۵ ــ نظرباز: اهل نظر و عشق‌بازی ــ معنی بیت: باده نوش و سرگردان و بی‌قید و عشقبازیم و یکتن در این شهر نتوان یافت که چون ما نباشد؛ بکنایه شاید تعریضی دارد بآن کسان که در نهان باده می‌نوشیدند و بظاهر سجاده تقوی بر دوش میکشیدند ۱۶ ــ مدام: بضم اول باده و پیوسته ــ معنی بیت: از نقص و کاستی من که باده‌گساری است با نهی‌کننده از منکر سخنی بر زبان میآورید که او هم چون ما پیوسته در جستجوی نشاط شراب و باده‌نوشی است ۱۷ ــ صیام: بکسر اول روزه، مقصود از عید صیام همان عید فطر یا روزه‌گشائی است.

غزل ۴۷

بکویِ میکده هر سالکی که ره دانست
دری دگر زدن اندیشهٔ تبه[۱] دانست

زمانه افسرِ رندی نداد جز بکسی
که سرفرازیِ عالم درین کله دانست[۲]

بر آستانهٔ میخانه هر که یافت رهی
زفیضِ جامِ می اسرارِ خانقه دانست[۳]

هر آنکه رازِ دو عالم زخطِّ ساغر[۴] خواند
رموزِ جامِ جم از نقشِ خاکِ ره دانست

ورایِ[۵] طاعتِ دیوانگان زما مطلب
که شیخِ مذهبِ ما عاقلی گنه دانست

دلم زنرگسِ ساقی امان نخواست بجان
چرا که شیوهٔ آن ترکِ دل سیه[۶] دانست[۷]

زجورِ کوکبِ طالع سحرگهان چشمم
چنان گریست که ناهید دید و مه دانست

حدیثِ حافظ و ساغر که میزند پنهان
چه جایِ محتسب و شحنه[۸]، پادشه دانست

بلندمرتبه شاهی که نه رواقِ سپهر[۹]
نمونهٔ[۱۰] زخمِ طاقِ بارگه[۱۱] دانست

وزن غزل ۴۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ اندیشهٔ تبه: فکر باطل و بکار نیامدنی، موصوف و صفت ۲ ــ معنی بیت: روزگار دیهیم قلندری و وارستگی بر تارک کسی می‌نهد که سر بلندی در جهان را باین تاج افتخار وابسته دانست ۳ ــ معنی بیت: هر کس بدرگاه میکدهٔ معرفت راه جسته، با بهره‌یابی از جام باده برازهای خانقاه که همان میخانه عارفان است پی برد ۴ ــ خط ساغر: خط جام، مقصود هفت خط جام باده است که ادیب‌الممالک فراهانی نام آنها را بترتیب

در این بیت آورده است:
جور و بغداد و بصره و ازرق　　　اشک و کاسه‌گر و فرودینه　　　نقل از صفحهٔ ۱۳۸ تحلیل هفت پیکر. نگارش دکتر معین ــ معنی بیت: کسی که باسرار دو جهان از هفت خط جام معرفت پی برد، میتواند از نقش و نگار خاک را. نیز رازهای جام جهان‌بین جم را کشف کند ۵ ــ وراء: بفتح اول بمعنی جز و سوی که در سیاق فارسی چون پیش از اسمی بحال مضاف آید همزهٔ آخر آن برای سهولت تلفظ بیاء بدل میگردد و بصورت «ورای» نوشته و خوانده میشود ــ معنی بیت: از ما مخواه که جز بشیوهٔ دیوانگان و از خود بیخودگشتگان طریق محبت طاعت و فرمانبرداری کنیم چه پیر آئین عشق سودجوئی و مصلحت‌اندیشی عاقلانه را گناه شمرده است ۶ ــ ترک دل سیه: زیبای بیرحم، باستعاره مراد چشم یار، بقرینهٔ این بیت حافظ که در لغت‌نامهٔ دهخدا آمده است:

دیده‌ام آن چشم دل سیه که تو داری　　　جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

۷ ــ معنی بیت: دل من از نرگس چشم ساقی برای پاس جان خود ایمنی نخواست چه رسم و آئین آن چشمان سیاه زیبا را که بر عاشق خود رحمی نمی‌آورد باز شناخته است ۸ ــ شحنه: داروغه و ضابط و نگهبان ۹ ــ رواق: بفتح اول ایوان و پیشخانه ــ نه رواق سپهر: نه آسمان یا نه فلک ۱۰ ــ نمونه: بضم اول شبه و مانند ۱۱ ــ بارگه: بارگاه یعنی دربار و کاخ ــ معنی بیت: شهریاری والامقام که نه آسمان تو بر تو را نموداری از انحنای سقف کاخ عظمت خداوندی میداند.

غزل ۴۸

صوفی از پرتوِ می رازِ نهانی دانست
گوهرِ هر کس ازین لعل توانی دانست[1]

قدر مجموعهٔ گل مرغِ سحر داند وبس
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست[2]

عرضه کردم دو جهان بر دلِ کار افتاده
بجز از عشقِ تو باقی همه فانی دانست[3]

آن شد اکنون که ز ابنایِ عوام اندیشم
محتسب نیز درین عیشِ نهانی دانست[4]

دلبر آسایشِ ما مصلحتِ وقت[5] ندید
ورنه از جانبِ ما دل نگرانی[6] دانست

سنگ و گل را کند از یمنِ نظر[7] لعل و عقیق
هر که قدرِ نفسِ بادِ یمانی[8] دانست

ایکه از دفترِ عقل آیتِ عشق آموزی
ترسم این نکته بتحقیق ندانی دانست[9]

می بیاور که ننازد بگلِ باغِ جهان
هر که غارتگریِ بادِ خزانی دانست[10]

حافظ این گوهرِ منظوم[11] که از طبع انگیخت
ز اثرِ تربیتِ آصفِ ثانی دانست

وزن غزل ۴۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: درویش بنور بادهٔ معرفت اسرار جهان هستی را دریافت، آری بسرشت مردم چون بادهٔ لعل فام نوشیدند، پی توان برد، رودکی گوید:

می آرد شرف مرد می پدید و آزاده نژاد از درم خرید

۲ ــ معنی بیت: تنها بلبل بارزش دفتر گل پی میبرد چه هر کس یک برگ از کتابی بخواند معنی‌شناس نخواهد شد ۳ ــ معنی بیت: این جهان و آن جهان را بر دل کار آزموده و بلا کشیده نمایان و آشکار کردم بجز عشق تو که جاودانی است، هر چیز دیگر را زودگذر و ناپایدار شناخت ۴ ــ معنی بیت: آن روزگار سپری شد که بعلت میگساری از عامی‌زادگان نادان نگران باشم، نهی کنندهٔ از منکر نیز از عیش و نوش پنهانی من اکنون آگاهست ۵ ــ مصلحت وقت: خیر و صلاح حال ۶ ــ دل نگرانی: تشویش خاطر و پریشانی و اضطراب ۷ ــ یمن نظر: بضم اول و سکون دوم مبارکی و فرخندگی نگاه و عنایت ۸ ــ یمانی: بفتح اول منسوب بیمن، صفت باد ــ معنی بیت: آنکه چون پیامبر گرامی اسلام بمقامی رسید که از نسیم یمانی بوی حضرت رحمان شنید با میمنت و مبارکی نگاه خود سنگ و گل را بلعل و عقیق بدل تواند کرد؛ در این بیت تلمیحی است بسخن رسول اکرم که دربارهٔ اویس قرنی که وی را ندیده ایمان آورد فرمود: اِنّي اَشُمُّ رائِحَةَ الرَّحْمٰنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ (بوی رحمن را از سوی یمن میشنوم) نیز نگاه کنید بغزل ۲۴ شمارهٔ (۴) ۹ ــ معنی بیت: ای که از کتاب خرد و مصلحت‌اندیشی آیهٔ عشق و از جان گذشتگی را خواهی که بیاموزی، بیگمان باین لطیفهٔ یزدانی چنانکه شاید و باید از این طریق پی نبری ۱۰ ــ معنی بیت: باده بده که هر که از تاراج و دستبرد و تندباد خزان مرگ بر بوستان جهان آگاهی یافت، بصحبت گلها نمی‌بالد و فخر نمیفروشد، اوحدی گوید:

چو خواهد برد باد این لاله‌ها را چه باید کرد چندین باغبانی؟

۱۱ ــ گوهرمنظوم: مروارید برشته کشیده و سفته، باستعاره مراد شعر نغز ۱۲ ــ آصف ثانی: آصف دوم یا خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع مقتول بسال ۷۶۴ نگاه کنید بصفحهٔ «تکب» قصاید از مقدمهٔ حافظ قزوینی.

غزل ۴۹

روضهٔ خلدِ برین[۱] خلوتِ درویشانست
مایهٔ محتشمی[۲] خدمتِ درویشانست

گنجِ عزلت که طلسماتِ عجایب[۳] دارد
فتحِ آن درنظرِ رحمتِ درویشانست

قصرِ فردوس که رضوانش بدربانی رفت
منظری[۴] از چمنِ نزهتِ[۵] درویشانست

آنچه زر میشود از پرتوِ آن قلب سیاه
کیمیاییست که در صحبتِ درویشانست[۶]

آنکه پیشش بنهد تاجِ تکبّر[۷] خورشید
کبریاییست که در حشمتِ درویشانست

دولتی را که نباشد غم از آسیبِ زوال
بی‌تکلّف بشنو دولتِ درویشانست

خسروان قبلهٔ حاجاتِ جهانند ولی
سببش بندگیِ حضرتِ[۸] درویشانست

رویِ مقصود که شاهان بدعا می‌طلبند
مظهرش آینهٔ طلعتِ درویشانست[۹]

از کران تا بکران لشکرِ ظلمست ولی
از ازل تا باید فرصتِ درویشانست[۱۰]

ای توانگر مفروش این همه نخوت[۱۱] که ترا
سر و زر در کنفِ[۱۲] همّتِ درویشانست

گنجِ قارون که فرو میشود از قهر هنوز
خوانده باشی که هم از غیرتِ درویشانست[۱۳]

حافظ از آبِ حیاتِ ازلی[۱۴] میخواهی
منبعش خاکِ درِ خلوتِ درویشانست

من غلامِ نظرِ آصفِ عهدم کورا
صورتِ خواجگی و سیرتِ درویشانست[۱۵]

وزن غزل ۴۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)
۱ ــ روضه: بفتح اول و سکون دوم مرغزار و جای پرگل و سبزه یا گلگشت ۲ ــ خلد برین: بضم اول و سکون دوم بهشت اعلی ۳ ــ محتشمی: احتشام، حشمت و شکوه، مرکب از محتشم (صفت) + ی (مصدری) ۳ ــ طلسمات عجایب: خطها و نوشتههای جادوانه بسیار شگفت، موصوف جمع و صفت جمع برای تأکید ــ طلسمات جمع طلسم در سیاق فارسی بکسر اول و دوم خوانده میشود. ساحران و معتقدان بجادو گمان میکردند که این خطوط شرّ هر موذی را دفع تواند کرد. معنی بیت: دست یافتن بر گنج گوشهنشینی و ریاضت که طلسمهای شگفت دارد، بمدد نگاه مهر و نظر لطف درویشان میسرست مقصود آنکه بهمت و عنایت درویشان میتوان در راه دشوار سلوک گام نهاد و بمنزل رسید ۴ ــ منظر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم تماشاگاه و چشمانداز ۵ ــ نزهت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم دوری از ناخوشی و بدی، پاکی و صفا ــ چمن نزهت: باغ صفای خاطر، تشبیه صریح ــ معنی بیت: کاخ مینو که فرشتهٔ بهشتی، رضوان نگاهبان آن گشت، چشمانداز و تماشاگاهی از چمن باغ صفای خاطر درویشان است ۶ ــ معنی بیت: اکسیر یا کیمیای همنشینی درویشان دل سیاه چون سکهٔ قلب و ناسره را میتواند پاک و روشن مانند زر بیغش سازد؛ سعدی گوید:

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق در مسم آمیخت زر شدم

۷ ــ تاج تکبر: افسر بزرگی، تشبیه صریح ۸ ــ کبریا: بکسر اول جلال و عظمت ــ معنی بیت: خورشید در برابر جلال و عظمتی که در شکوه و حرمت درویشانست، افسر بزرگی از سر فرو مینهد و فروتنی میکند ۸ ــ حضرت: درگاه و آستان ۹ ــ معنی بیت: دیدار شاهد آرزو را که پادشاهان بدعا از خداوند خواستارند جلوهگاهش آینهٔ جمال درویشان پاکدل است ۱۰ ــ معنی بیت: سپاه ستم سرتاسر جهان را فراگرفته است ولیکن نوبت و مجال مناسب درویشان برای درهم شکستن لشکر ظلم از آغاز آفرینش تا پایان روزگارست ۱۱ ــ نخوت: بفتح اول و سکون دوم ناز و تکبر ۱۲ ــ کنف: بفتح اول و دوم پناه و جانب و سایه ــ معنی بیت: ای مالدار ناز و تکبر بسیار مکن که جان و مال تو در پناه دعا و توجه درویشان که بندگان خاص ایزدند از خطر و بلا ایمن مانده است ۱۳ ــ معنی بیت: بیقین در کتابها دیدهای که چون موسی و یاران وی که فقیران پاکدل درگاه خداوند بودند با غیرتمندی و حمیت بر قارون توانگر بخیل که غره بمال بود نفرین کردند او و گنج خانهاش بقهر و غلبهٔ الهی گرفتار آمد و بدل خاک فرو رفت و هنوز هم فرو میرود ۱۴ ــ حیات ازلی: زندگی جاودانه ۱۵ ــ معنی بیت: من بندهٔ عنایت و توجه آصف زمانه وزیر روشندل عصرم که

بظاهر در جامه سروری و باشکوه خواجگی و وزارت است ولی بحقیقت روش و خوی متواضعانهٔ درویشان خاکی نهاد را دارد.

غزل ۵۰

بدامِ زلف تو دل مبتلایِ خویشتن است
بکش بغمزه که اینش سزایِ خویشتن است[۱]

گرت زدست برآید مرادِخاطرِما
بدست باش که خیری بجایِ خویشتن است[۲]

بجانت ای بتِ شیرین دهن که همچون شمع
شبانِ تیره مرادم فنایِ خویشتن است

چورایِ عشق زدی با تو گفتم، ای بلبل
مکن که آن گلِ خندان برایِ خویشتن است[۳]

بمشکِ چین و چگل نیست بویِ گلِ محتاج
که نافهاش ز بندِ قبایِ خویشتن است[۴]

مرو بخانهٔ اربابِ بی‌مروّتِ دهر
که گنجِ عافیتت[۵] در سرایِ خویشتن است

بسوخت حافظ و در شرطِ عشقبازی، او
هنوز بر سرِ عهد و وفایِ خویشتن است

وزن غزل ۵۰: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: دل من خود در دامگاه گیسوی تو گرفتار آمد، بناز و کرشمه‌اورا بکش که کیفر دل، همین است ۲ ــ معنی بیت: اگر میتوانی، خواستهٔ دل ما را برآور و آگاه باش و این فرصت را از دست مده که احسانی درخور و سزاوار است ۳ ــ معنی بیت: ای بلبل، چون عزم عشق ورزی کردی گفتم مکن که معشوق تو نوگل خودکامه‌ای است و پروای ترا ندارد و از تو مستغنی است ۴ ــ معنی بیت: گل بویاست و نیازی بمشک چین و چگل (بکسر اول و دوم شهری در ترکستان) ندارد، چه در سجاف جامهٔ خود یا گلبرگهای خود نافه‌های مشکین دارد ۵ ــ گنج عافیت: گنج نگاهداشت و ایمنی از رنج و بلا، تشبیه صریح

غزل ۵۱

لعل سیرابِ بخون تشنه[۱] لبِ یارِ منست
وز پیِ دیدنِ او دادنِ جان کارِ منست

شرم از آن چشمِ سیه بادش و مژگانِ دراز
هرکه دل بردنِ او دید و در انکارِ منست[۲]

ساروان[۳] رخت بدروازه مبر کان سرِ کو
شاه‌راهیست که منزلگهِ دلدارِ منست

بندهٔ طالعِ خویشم که درین قحطِ وفا
عشقِ آن لولیِ[۴] سرمست خریدارِ منست

طبلهٔ[۵] عطرِ گل و زلفِ عبیرافشانش
فیضِ یک شمّه زبویِ خوشِ عطّارِ منست

باغبان همچو نسیمم ز درِ خویش مران
کابِ گلزارِ تو از اشکِ چو گلنارِ منست[۶]

شربتِ قند و گلاب از لبِ یارم فرمود
نرگسِ[۷] او که طبیبِ دلِ بیمارِ منست

آنکه در طرزِ غزل نکته بحافظ آموخت
یارِ شیرین سخنِ نادره گفتارِ[۸] منست

وزن غزل ۵۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ بخون تشنه: مشتاق ریختن خون، صفت ترکیبی، لعل موصوف ــ معنی بیت: لعل آبدار و مشتاق ریختن خون عاشق لب معشوق منست و برای دیدارش جان نثارکردن از من شایسته است ۲ ــ معنی بیت: هرکس دلبری یار مرا دید و بر دلباختگی من خرده گرفت و مرا از عشق منع کرد، شرمسار چشم سیاه و مژگان بلند یار من باشد ۳ ــ ساروان: ساربان، شتربان ــ معنی بیت: ای ساربان، بارو بنه بر شتران مبند و از دروازهٔ این شهر بیرون مرو که این مکان که کوی یار من است خود شاهراهی است و کجا توانی رفت که به از این دیار باشد ۴ ــ لولی: کولی مجازاً بمعنی شاهد سرودگوی و زیباروی، نیز نگاه کنید بغزل ۳ شمارهٔ (۶) ۵ ــ طبله: بفتح اول و سکون دوم صندوقچه کوچک و حقه و درج ــ معنی بیت: گیسوی عبیرآمیز گل و حقّهٔ عطرش

تار اندکی از بوی دلپذیر جانان من است که عطرافشانی و مشک‌فروشی میکند ۶ ـ ای باغبان عشق (ای معشوق) مرا از درگاه خود چون باد صبا دور مساز، چه رونق و آب بوستان تو از سرشک منست که چـون شکوفهٔ انار سرخ‌فامست ۷ ـ نرگس: نام گل معروف در اینجا باستعاره چشم ـ معنی بیت: نرگس چشم دوست که درمان‌بخش دل خسته منست برای شفای این بیمار شربت گلقند از لب یار تجویز کرد ۸ ـ نـادره گفتار: آنکه سخنش کم مانند و نو و نغز باشد. صفت مرکب، یار موصوف.

غزل ۵۲

روزگاریست که سودایِ[۱] بتان دینِ منست
غمِ این کار نشاطِ دلِ غمگینِ منست

دیدنِ رویِ ترا دیدهٔ جان بینِ[۲] باید
وین کجا مرتبهٔ چشمِ جهان بینِ منست

یارِ من باش که زیبِ[۳] فلک و زینتِ دهر
از مهِ رویِ تو و اشکِ چو پروینِ[۴] منست

تا مرا عشقِ تو تعلیمِ سخن گفتن کرد
خلق را وردِ زبان مدحت و تحسینِ منست

دولتِ فقر خدایا بمن ارزانی دار
کین کرامت سببِ حشمت و تمکینِ[۵] منست

واعظِ شحنه‌شناس[۶] این عظمت گو مفروش
زانکه منزلگهِ سلطان دلِ مسکینِ منست

یارب این کعبهٔ مقصود تماشاگهِ کیست
که مغیلانِ[۷] طریقش گل و نسرینِ منست

حافظ از حشمتِ پرویز دگر قصّه مخوان
که لبش جرعه‌کشِ خسروِ شیرینِ منست[۸]

وزن غزل ۵۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ سودا: بفتح اول و سکون دوم مخفف سوداء مؤنث اسود بمعنی سیاه و نام یکی از اخلاط چهارگانه

بدن باعتقاد پزشکان قدیم و مجازاً بر عشق نیز اطلاق میشود چه سبب عشق و جنون را کثرت خلط سودا گمان میکردند ــ معنی بیت: سالهاست که عشق زیبایان آئین منست و رنج توانفرسای عاشقی مایهٔ خوشی خاطر اندوهگین من میباشد. سعدی گوید:

اگر تو جور کنی جور نیست تربیتست　　اگر تو داغ نهی داغ نیست درمانست

۲ ــ جان بین: جان نگر، صفت مرکب بمعنی فاعلی، دیده موصوف ــ معنی بیت: برای دیدار جمال تو چشمی باید که لطیفهٔ جان را بنگرد و روان مصوّر را ببیند، ولی دیدهٔ مرا که ظاهر بین است، چنین مرتبهٔ والائی نباشد ۳ ــ زیب: بکسر اول آرایش ۴ ــ پروین: ثریا، نامی است که بر چند ستارهٔ خرد در کوهان صورت فلکی ثور یا گاو آسمان اطلاق شده است ــ اشک چو پروین: سرشکی که مانند خوشهٔ پروین پاک و تابناک است؛ ازلحاظ علم بدیع در این بیت صنعت لف و نشر مرتب دیده میشود ۵ ــ تمکین: قدرت بخشیدن و دست دادن بکسی در کاری و مسلط گردانیدن ــ معنی بیت: خداوندا، سعادت درویشی و نیازمندی بدرگاه خود را برای من مسلم و میسّر دار و مرا سزاوار این بخت بساز، چه این اکرام و بزرگداشت مایهٔ احترام و شکوه و والائی مقام من است چنانکه پیامبر فرمود اَلْفَقْرُ فَخْرِی (درویشی افتخار منست، مراد از فقر در سخن پیامبر اعتراف بفقر امکانی و نیاز ممکن بواجب است یعنی در همه حال خود را نیازمند حق دیدن و سربندگی بسر آستان ایزد سودن) ۶ ــ شحنه: بکسر اول و سکون دوم ضابط و نگاهبان شهر، حاکم ــ معنی بیت: بنصیحتگوی که با نگاهبان و حاکم شهر همدست و آشناست از من پیامی برسان که بیش بآشنائی حاکم و شحنه بر من مناز و فخر مفروش که دل شکستهٔ من سرای پادشاه عالم هستی است که گفته است اَنَا عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُم (من که پروردگار جهانیانم در ضمیر شکسته‌دلان جا دارم) ۷ ــ مغیلان: بضم اول و کسر دوم در سیاق فارسی مخفف اُمّ غیلان عربی است بمعنی مادر غولها یا دیوان و مجازاً بر بوته‌های بزرگ خاردار در ریگزار عربستان اطلاق شده است چه اعراب در جاهلیت اعتقاد داشتند که غولها در زیر این درختان خاردار توالد و تناسل میکنند ــ معنی بیت: پروردگارا، این قبله‌گاه جای تفرج و گردشگاه کدام محبوبی است که تیغهای برندهٔ خارهای راهش پیش این عاشق برگ گل و نسرین است ۸ ــ معنی بیت: ای حافظ، از بزرگی و شکوه پرویز از این پس داستانسرائی مکن که لب خسرو با همه جلال و عظمت شاهی نوشندهٔ ته جرعهٔ جام شهریارِ شیرین حرکات کشور دل منست.

غزل ۵۳

منم که گوشهٔ میخانه خانقاهِ منست
دعایِ پیرِ مغان وردِ صبحگاهِ منست[1]

گرم ترانهٔ چنگِ صبوح[2] نیست چه باک؟
نوایِ من بسحر آهِ عذرخواهِ منست[3]

ز پادشاه و گدا فارغم بِحَمدِالله
گدایِ خاکِ درِدوست[۳] پادشاهِ منست

غرض ز مسجد و میخانه‌ام وصالِ شماست
جز این خیال ندارم، خدا گواهِ منست[۴]

مگر به تیغِ اجل خیمه برکنم، ور نی
رمیدنِ از درِ دولت نه رسم و راهِ منست[۵]

از آن زمان که برین آستان نهادم روی
فرازِ مسندِ[۶] خورشید تکیه‌گاهِ منست

گناه اگرچه نبود اختیارِ ما حافظ
تو در طریقِ ادب باش و گو گناهِ منست[۷]



وزن غزل ۵۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: من زاویهٔ میکدهٔ عرفان را خانقاه خود ساختم و دعای دولت پیر میخانه را که رهبر روحانی منست هر بامداد مکرر بر زبان میرانم ۲ ــ صبوح: بفتح اول شرابی که بامداد نوشیده شود ــ معنی بیت: اگر سرود با نوای چنگ بامدادی بگوشم نمیرسد غمی نیست، چه بجای آن ترانهٔ سحری من که آه سوزانست، عذر گناهان گذشته مرا خواهد خواست ۳ ــ گدای خاک در دوست: گدایان خاکسار درگاه حق که پادشاهان راستین ملک دلند ۴ ــ معنی بیت: مقصودم از رفتن بعبادتگاه و میکدهٔ عشق یا خانقاه دیدار محبوب است و خدا شاهدست که غیر از این اندیشه‌ای بسرم نیست، شیخ بهائی گوید:

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

۵ ــ معنی بیت: جز آنکه خنجر مرگ خیمهٔ هستی مرا بدرد و از جای برکند وگرنه روی برتافتن و گریختن از آستان نیکبختی یعنی درگاه دوست شیوه و آئین من نیست ۶ ــ مسند: بفتح اول و سکون دوم تخت و سریر، کرسی و دست ۷ ــ معنی بیت: ای حافظ، اگرچه بخواست و میل خود گناه را برنگزیدیم و ما را بر آن داشتند، تو ادب نگهدار و بگو نافرمانی از من آمد؛ ظاهراً از این گفتهٔ حافظ نشانی از اعتقاد بجبر نمایانست، شاید هم اشارتی بسرپیچی آدم از فرمان خداوند و رانده شدن او از بهشت بتقدیر ایزدی رفته باشد.

غزل ۵۴

ز گریه مردمِ چشمم نشسته در خونست
ببین که در طلبت حالِ مردمان چونست

بیادِ لعلِ تو و چشمِ مستِ میگونت
ز جامِ غم میِ لعلی که میخورم خونست[۲]

ز مشرقِ سرِ کو، آفتابِ طلعتِ تو
اگر طلوع کند طالعم همایونست[۳]

حکایتِ لبِ شیرین کلامِ فرهادست
شکنجِ[۴] طرّهٔ لیلی مقامِ مجنونست

دلم بجو که قدت همچو سرو دلجویست
سخن بگو که کلامت لطیف و موزونست

ز دورِ باده بجان راحتی رسان ساقی
که رنجِ خاطرم از جورِ دورِ گردونست

از آندمی که ز چشمم برفت رودِ عزیز[۵]
کنارِ دامنِ[۶] من، همچو رودِ جیحونست

چگونه شاد شود اندرونِ غمگینم
باختیار که از اختیار بیرونست[۷]

ز بیخودی طلبِ یار میکند حافظ
چو مفلسی که طلبکارِ گنجِ قارونست[۸]

وزن غزل ۵۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: مردمک دیدهٔ من از زاری بسیار در خون دل فرو رفته است، بنگر که در جستجوی وصال تو حال مردم عاشق چگونه است ۲ ــ معنی بیت: دور از لب لعل تو و چشم مخمورت که مثل شراب مستی‌بخش است، از ساغر اندوه باده‌ای سرخ‌فام مینوشم که جز خون دلم نیست ۳ ــ معنی بیت: اگر مهر رخشان چهرهٔ تو از سرای من سر برزند، اختر بختم فرخنده و خجسته خواهد بود ۴ ــ شکنج: بکسر اول و

فتح دوم و سکون سوم جبین و شکن ــ معنی بیت: فرهاد پیوسته از لب نوشین شیرین سخن میگوید و قرارگاه دل دیوانهٔ مجنون در خم گیسوی لیلی است ۵ ــ رود عزیز: فرزند گرامی ۶ ــ کنار دامن: در جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در صفحهٔ ۵۵ در این مورد کنار و دامن آمده که بر متن ترجیح دارد ــ معنی بیت: از آن لحظه که فرزند گرامی من از جهان درگذشت از بر و دامنم سیل سرشک چون رود جیحون روان گشت ۷ ــ معنی بیت: خاطر غمزده را بمیل خود شاد نتوانم کرد چه این کار در توان من نیست ۸ ــ معنی بیت: حافظ در عالم از خود بیخبری و مستی جویان محبوب است مانند تهیدستی که بجستجوی گنج نایافتنی قارون برخیزد.

غزل ۵۵

خمِ زلفِ تو دامِ کفر و دینست
ز کارستانِ[1] او یک شمّه اینست

جمالت معجزِ حسنست، لیکن
حدیثِ غمزهات سحرِ مبینست[2]

ز چشمِ شوخِ تو جان کی توان برد؟
که دایم با کمان اندر کمینست[3]

بر آن چشمِ سیه صدآفرین باد
که در عاشقکشی سحر آفرینست

عجب علمیست علمِ هیأتِ عشق
که چرخِ هشتمش، هفتم زمینست[4]

تو پنداری که بدگو رفت و جان برد
حسابش با کرام الکاتبینست[5]

مشو حافظ ز کیدِ زلفش ایمن
که دل برد و کنون دربندِ دینست

وزن غزل ۵۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ ــ کارستان: هنرنمائی، کار شگرف، مرکب از کار + ستان پسوند مکان ــ معنی بیت: کمند گیسوی تو

در راه کافر و مؤمن دام گسترده است و اندکی از هنرنمائی و کار شگرف زلف تو این میباشد ۲ ــ معنی بیت: صورت نیکوی تو نمودار اعجاز زیبائی است ولی داستان ناز و کرشمهٔ تو سحری آشکارست ۳ ــ معنی بیت: از تیر نگاه چشم گستاخ تو عاشق جان بدر نمیتواند برد چه پیوسته با کمان ابرو در کمین نشسته است ۴ ــ معنی بیت: دریافتن شکل و نهاد اختر عشق چه دانش شگفتی است که سپهر هشتم با همه بلندی در برابر آن چون طبقهٔ هفتم زمین پست مینماید ۵ ــ کرام الکاتبین: بکسر اول کریمان نویسندگان، مقصود دو فرشتهٔ چپ و راست است که خداوند بر آدمی گماشته است تا حسنات و سیئات یا نیکیها و بدیهای او را برای الزام حجّت بنویسند. نیز نگاه کنید بصفحهٔ ۲۷۵ ج ۱۰ تفسیر ابوالفتوح رازی تصحیح شعرانی ــ معنی بیت: گمان میکنی که غیبت کننده و سخن‌چین از نزد ما رفت و جان بسلامت برد کرام‌الکاتبین یا دو فرشتهٔ چپ و راست در نامهٔ عمل وی گناه بدگوئی را خواهند نوشت و بکیفر آن گرفتار خواهد شد.

غزل ۵۶

دل سرا پردهٔ محبّت اوست
دیده آیندارِ طلعتِ اوست[۱]

من که سر درنیاورم بدو کون[۲]
گردنم زیرِ بارِ منّتِ اوست

تو و[۳] طوبی[۴] و ما و قامت یار
فکر هرکس بقدرِ همّتِ اوست

گر من آلوده دامنم، چه عجب؟
همه عالم گواهِ عصمتِ اوست[۵]

من که باشم در آن حرم که صبا
پرده‌دارِ حریمِ حرمتِ اوست[۶]

بی‌خیالش مباد منظرِ چشم
زانکه این گوشه جایِ خلوتِ اوست[۷]

هر گل نو که شد چمن آرای
ز اثرِ رنگ و بویِ صحبتِ اوست[۸]

دورِ مجنون گذشت و نوبتِ ماست
هر کسی پنج روز[۹] نوبتِ اوست

ملکتِ[۱۰] عاشقیّ و گنجِ طرب
هرچه دارم ز یمنِ همّتِ[۱۱] اوست

من و دل گر فدا شدیم، چه باک؟
غرض اندر میان سلامتِ اوست

فقرِ ظاهر مبین که حافظ را
سینه گنجینهٔ محبتِ اوست[۱۲]



وزن غزل ۵۶: فاعلاتن مفاعلن فعلات (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: دلم خانهٔ عشق یارست و چشم رتبهٔ آینه‌داری رخسار وی را دارد ۲ ــ کون: بفتح اول و سکون دوم هستی ــ دو کون: این جهان و آن جهان ۳ ــ و: در اینجا «و» حرف اضافه است مفید معنی ملازمت ۴ ــ طوبی: بضم اول و سکون دوم و الف مقصوره بمعنی پاک و پاکیزه مونث اطیب، اما در اینجا نام درخت بهشتی است. معنی‌مصراع: تو با ملازمت طوبی درخت بهشتی خوشی ولی ما ملازمت سرو بالای یار را برگزیدیم ۵ ــ معنی بیت: اگر من آلودهٔ گناه باشم، شگفت نیست؛ جهان سراسر بر پاکدامنی و پرهیزگاری وی (یار من) گواهی میدهد. بابا افضل گوید:

گر جملهٔ کاینات کافر گردند ... بر دامن کبریاش ننشیند گرد

۶ ــ معنی بیت: در آن سراپرده که نسیم بهاری باحترام مقام حاجبی و پرده‌داری را برعهده دارد و بدرون حرم راه نمی‌یابد، من در حساب نمی‌آیم ۷ ــ معنی بیت. دیدگاه چشم از صورت خیالی یار تهی مباد، چه این کنج خلوتسرای ویست ۸ ــ معنی بیت: گلهای تازه از تأثیر رنگ و بوی مصاحبت یار من زیور باغ و چمن گشتند ۹ ــ پنج روز: بکنایه مقصود مدت کوتاه ۱۰ ــ ملکت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پادشاهی ۱۱ ــ یمن همت: بضم اول و سکون دوم میمنت و مبارکی دعا و توجه باطنی ۱۲ ــ معنی بیت: اگرچه حافظ بظاهر تهیدست است ولی در دل گنج گرانبهای عشق محبوب را نهان دارد.

غزل ۵۷

آن سیه چرده که شیرینیِ عالم با اوست
چشمِ میگون، لبِ خندان، دلِ خرّم با اوست[۱]

گرچه شیرین دهنان پادشهانند ولی
او سلیمانِ زمانست که خاتم با اوست[۲]

رویِ خوبست و کمالِ هنر و دامنِ پاک
لاجرم همّتِ پاکانِ دو عالم با اوست[۳]

خالِ مشکین که بدان عارضِ گندم گونست
سرّ آن دانه که شد رهزنِ آدم با اوست[۴]

دلبرم عزمِ سفر کرد خدا را یاران
چکنم با دلِ مجروح که مرهم با اوست

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
کُشت ما را و دمِ عیسیِ مریم با اوست[۵]

حافظ از معتقدانست گرامی دارش
زانکه بخشایشِ بس روحِ مکرّم با اوست[۶]

وزن غزل ۵۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: آن یار سبزه‌چهره که شیرینکاری همهٔ جهانیان را با خود دارد، چشمی مست‌کننده چون می و لبی متبسم و دلی شاد دارد ۲ ــ معنی بیت: اگر چه نوش لبان امیران کشور زیبائی‌اند ولی یار من در ملک دل برتبهٔ سلیمانی رسیده و انگشتری سلطنت حسن را در انگشت دارد ۳ ــ معنی بیت: یار چهرهٔ نکو و فضیلت تمام و دامنی پاکیزه دارد و عنایت و دعای پرهیزگاران این جهان و آن جهان همراه اوست ۴ ــ معنی بیت: راز دانهٔ گندمی که در بهشت موجب فریفتگی آدم گشت، از خال مشکفامی که بر رخ معشوق سبز چهره است نمایان شد ۵ ــ معنی بیت: این مسأله دشوار را با چه کسی در میان شاید گذاشت که آن سنگدل بی‌شفقت عاشقان را بزاری کشت، درحالی که نفس جان‌بخش عیسی بن مریم را با خود دارد، حافظ در غزل دیگر فرماید:

یاد باد آنکه چو چشمت بعتابم میکشت　　　معجز عیسویت در لب شکرخا بود

۶ ــ معنی بیت: حافظ از گروندگان آئین محبت است، عزیزش بدار، چه عفو و عنایت بسیاری از جانهای پاک گرامی با او همراه است، مقصود آنست که حافظ بمقام صفا و پاکدلی رسیده است.

غزل ۵۸

سرِ ارادتِ ما[1] و استانِ حضرتِ دوست
که هرچه بر سرِ ما میرود ارادتِ اوست

نظیرِ دوست ندیدم، اگرچه از مه و مهر
نهادم آینه‌ها در مقابلِ رخِ دوست[2]

صبا زحالِ دلِ تنگِ ما چه شرح دهد؟
که چون شکنجِ ورقهایِ غنچه تو بر توست[3]

نه من سبوکش این دیرِ رندسوزم و بس
بسا سرا که درین کارخانه سنگ و سبوست[4]

مگر تو شانه زدی زلفِ عنبر افشان را
که باد غالیه‌سا گشت[5] و خاک عنبر بوست

نثارِ رویِ تو هربرگِ گل که در چمنست
فدایِ قدِّ تو هر سرو بن که بر لبِ جوست

زبانِ ناطقه در وصفِ شوق نالانست
چه جایِ کلکِ بریده زبانِ بیهده گوست؟[6]

رخِ تو در دلم آمد، مراد خواهم یافت
چرا که حالِ نکو در قفایِ فالِ نکوست[7]

نه این زمان دلِ حافظ در آتشِ هوسست[8]
که داغدارِ ازل[9] همچو لالهٔ خودروست

وزن غزل ۵۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ و: حرف اضافه است مفید معنی ملازمت، نیز نگاه کنید بغزل ۵۶ شمارهٔ (۳) ـ معنی بیت: سر ما بهواداری و اخلاص ملازم درگاه یار باد که هرچه ما را پیش آید عین خواست و مشیت اوست ۲ ـ معنی بیت: اگرچه از ماه و خورشید آینه ساختم و دربرابر روی دوست نهادم، همانند چهرهٔ او ندیدم، چه این آینه‌ها توان انعکاس جمال طلعت یار را نداشتند ۳ ـ معنی بیت: باد بهاری نمیتواند حال دل آزردهٔ ما را بیان کند و

گشایشی از غم بدهد، چه مانند برگهای غنچه پرده بر پرده است و نسیم را بدرون آن راهی نباشد ۴ ـ معنی بیت: تنها من نیستم که از کوزهٔ روزگار در خرابات قلندرکش دنیا بادهٔ غم مینوشم، چه بسیار سرهای سروران که در کارگاه عالم کون و فساد مانند سبو در معرض سنگ حادثه است، سعدی گوید:

تباه‌تر گسلی هرچه خوبتر بندی　　　نزارتر شکنی هرچه خوشتر آرائی

۵ ـ باد غالیه‌سا گشت: باد عطرافشان شد، نیز نگاه کنید بغزل ۲۷ شمارهٔ (۹) ۶ ـ معنی بیت: آنجا که زبانِ نیروی گویائی (قوهٔ نطق و اندیشه) در بیان اشتیاق ما ناتوانست، قلم یاوه‌سرا که گاه تراشیدن زبان او را با تیغ بریده‌اند محلی ندارد و کاری نتواند ۷ ـ معنی بیت: عکس روی تو در آینه دلم پدید آمد. بیگمان بمقصود خود میرسم، چه بر پی شگون حال خوش روی مینماید؛ تلمیحی دارد باین گفتار معروف تَفَاَلُوا بِالْخَیْرِ تَجِدُوه (فال نکو بزنید تا خیر و نیکی بیابید) ۸ ـ آتش هوس: آتش عشق و شوق ـ در صفحهٔ ۷۴ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در این مورد «آتش طلب» آمده است ۹ ـ داغدار ازل: سوخته دل از روز نخست یا زمان بی‌آغاز.



غزل ۵۹

دارم امیدِ عاطفتی[۱] از جنابِ دوست
کردم جنایتی[۲] و امیدم بعفوِ اوست

دانم که بگذرد زسرِ جرمِ من که او
گرچه پری و شست[۳] ولیکن فرشته خوست

چندان گریستیم که هر کس که برگذشت
در اشکِ ما چو دید روان، گفت کاین چه جوست؟[۴]

هیچست آن دهان و نبینم ازو نشان
مویست آن میان و ندانم که آن چه موست؟[۵]

دارم عجب ز نقشِ خیالش که چون نرفت
از دیده‌ام که دم بدمش کار شست و شوست؟

بی‌گفت و گوی[۶] زلفِ تو دل را همی کشد
با زلفِ دلکشِ تو کرا رویِ گفت و گوست؟

عمریست تا ززلفِ تو بوئی شنیده‌ام
زان بوی در مشامِ دلِ من هنوز بوست

حافظ بَدَست حالِ پریشانِ تو ولی
بربویِ زلفِ یار پریشانیت نکوست[۷]

وزن غزل ۵۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ـ عاطفت: مهربانی ۲ ـ جنایت: بکسر اول گناه یا گناه بزرگ ۳ ـ پری‌وش: مانند پری، صفت مرکب از اسم و پسوند وش مفید مشابهت ـ معنی بیت: یقین دارم که یار گناه مرا می‌بخشاید، چه اگر مانند پری از دیده نهانست ولی چون فرشته نیکخوست، در این بیت صنعت تأکید المدح بمایشبه الذم بکار رفته است و با «اگرچه» و «ولیکن» دوبار استدراک کرده است ۴ ـ معنی بیت: آن قدر زاری کردیم که هر که برما گذر کرد و جریان سرشک ما را نگریست، بیدرنگ گفت: این رود خانهٔ شگفتی است ۵ ـ معنی بیت: دهان یار از خردی ناچیز مینماید و اثری از آن مشهود نیست و کمروی بیار یکی یک موست و شگفتا که تار بسیار نازکی است ۶ ـ بی‌گفت و گوی: بیچون و چرا و بیقین، متمم قیدی ـ معنی بیت: گیسویت دل را بیقین میبرد، در برابر زلف دلاویز تو کس را یارای چون و چرا و بحث و جدل نیست ۷ ـ معنی بیت: ای حافظ، حال آشفتهٔ تو زارست، اما بآرزوی رسیدن دست بگیسوی یار آشفتگی تو خوشست.

غزل ۶۰

آن پیکِ نامور که رسید از دیارِ دوست
آورد حرزِ جان[۱] زخطِ مشکبارِ دوست

خوش میدهد نشانِ جلال و جمال یار
خوش میکند حکایتِ عزّ و وقارِ دوست

دل دادمش بمژده و خجلت همی‌برم
زین نقدِ قلبِ خویش که کردم نثار دوست[۲]

شکرِ خدا که از مددِ بختِ سازگار
برحسبِ آرزوست[۳] همه کار و بار دوست

سیرِ سپهر و دور قمر را چه اختیار؟
در گردشند برحسبِ اختیارِ دوست[۴]

گر بادِ فتنه[5] هر دو جهان را بهم زند

ما و چراغِ چشم و رهِ انتظارِ دوست

کحل الجواهری[6] بمن آر، ای نسیمِ صبح

زان خاکِ نیکبخت که شد رهگذارِ دوست

مائیم و آستانهٔ عشق و سرِ نیاز

تا خوابِ خوش که را برداندر کنارِ دوست[7]

دشمن بقصدِ حافظ اگر دم زند چه باک؟

منّت خدایرا که نیم شرمسارِ دوست

وزن غزل ۶۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ حرز: بکسر اول و سکون دوم تعویذ یعنی آنچه که از عزائم و آیات قرآنی و جز آن نوشته جهة حصول مقصود و دفع بلا با خود دارند (نقل از منتهی الارب ذیل تعویذ) ــ حرز جان: حافظ جان، باستعاره مقصود نامهٔ دوست ــ معنی بیت: قاصد نامداری که از شهریار آمد، نامه‌ای بخط مشکین دوست که حرز جان عاشق است با خود آورد، در اینجا اشاره‌ای دارد باین که در قدیم در دوات برای خوشبو شدن دوده (باصطلاح امروز مرکب) آن را با اندکی عطر یا مشک می‌آمیختند ۲ ــ معنی بیت: دل بمژدگانی پیک یار سپردم و از این سیم قلب و زر ناسره که براهش افشاندم، شرمنده‌ام ۳ ــ برحسب آرزو: بکام دل و موافق مقصود ــ حسب: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بمعنی قدر و شمار، در عربی بفتح دوم تلفظ میشود ولی در فارسی حرف دوم گاه مفتوح و گاه ساکن خوانده میشود ۴ ــ معنی بیت: فلک را در حرکت و ماه را در گردش اختیاری نیست این هر دو بمیل دوست میگردند ۵ ــ باد فتنه: تندباد محنت و آشوب، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگر تندباد محنت و آشوب هر دو عالم را زیرورو کند، ما با شمع دیدگان چشم براه دوست میمانیم ۶ ــ کحل الجواهر: بضم اول و سکون دوم سرمه‌ای که برخی اجزاء آن مروارید سوده و جواهر دیگر باشد ــ معنی بیت: ای نسیم بامدادی سرمه جواهری از آن غبار سعادتمند که در گذرگاه دوست است برای روشنی دیدهٔ من بیاور ۷ ــ معنی بیت: ما نیازمندانه پیشانی برخاک درگاه عشق نهاده‌ایم تا ببینیم که سرانجام چه کس این سعادت را خواهد یافت که در کنار دوست بیارامد.

غزل ۶۱

صبا اگر گذری افتدت بکشورِ دوست

بیار نفحهٔ[1] از گیسوی معنبرِ[2] دوست

بجانِ او که بشکرانه جان برافشانم[3]
اگر بسویِ من آری پیامی از برِ دوست

وگر چنانکه در آن حضرتت نباشد بار
برایِ دیده بیاور غباری از درِ دوست[4]

من گدا و[5] تمنّایِ وصلِ او هیهات[6]
مگر بخواب ببنیم خیالِ منظرِ دوست

دلِ صنوبریم[7] همچو بید لرزانست
زحسرتِ قدو بالایِ چون صنوبرِ دوست

اگرچه دوست بچیزی نمیخرد ما را
بعالمی نفروشیم موئی از سرِ دوست

چه باشد ار شود از بندِ غم دلش آزاد
چو هست حافظِ مسکین غلام و چاکرِ دوست

وزن غزل ۶۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ نفحه: بفتح اول و سکون دوم بوی خوش ۲ ــ معنبر: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم عنبرآگین، صفت گیسو ۳ ــ برافشانم: نثار کنم ۴ ــ معنی بیت: ای نسیم صبا، اگر بآستان دوست راه نتوانی یافت، گردی از درگاه وی برای روشنی چشم من بیاور ۵ ــ و: حرف ربط مفید تعجب، سعدی گوید:

افسر خاقان و آنگاه سرخاک آلود   خیمه سلطان و آنگاه فضای درویش

۶ ــ هیهات: دور و بعید است، نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شمارهٔ (۵) ــ معنی بیت: من بینوا جای شگفتی است که خیال وصال او را در سر بپرورم، این آرزو بعید است که میسر شود، مگر آنکه نقش خیالی چهرهٔ وی را در رؤیا ببینم ۷ ــ صنوبری: بشکل صنوبر یا مخروطی، صفت نسبی از صنوبر، دل موصوف؛ دل را بسبب مخروطی بودن صنوبری گفته‌اند ــ صنوبر: بکسر یا فتح اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم درختی از تیرهٔ مخروطیان دارای برگهای ستبر و مخروطهای دراز باریک ــ معنی بیت: دل صنوبر شکل من از اندوه و دریغ نادیدن قد موزون ورسای چون صنوبر دوست برخود مانند بید میلرزد و نگران است، سلمان ساوجی گوید:

شکل صنوبری که دلش نام کرده‌اند   سلمان بیاد قد تو دربر گرفته است

غزل ۶۲

مرحبا[1] ای پیکِ مشتاقان، بده پیغامِ دوست
تا کنم جان از سرِ رغبت فدای نامِ دوست

واله و شیداست دایم همچو بلبل در قفس
طوطیِ طبعم[2] زعشقِ شکّر و بادامِ[3] دوست

زلفِ او دامست و خالش دانهٔ آن دام و من
برامیدِ دانهٔ افتاده‌ام در دامِ دوست

سرزمستی برنگیرد تا بصبحِ روزِ حشر[4]
هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جامِ دوست

بس نگویم شمّهٔ از شرحِ شوقِ خود از آنک
دردِسر باشد نمودن بیش از این ابرامِ[5] دوست

گر دهد دستم کشم در دیده همچون توتیا[6]
خاکِ راهی کان مشرّف[7] گردد از اقدامِ[8] دوست

میلِ من سویِ وصال و قصدِ او سویِ فراق
ترکِ کامِ خود گرفتم تا برآید کامِ[9] دوست

حافظ اندر دردِ او میسوز و بی‌درمان بساز
زانکه درمانی ندارد دردِ بی‌آرامِ دوست

وزن غزل ۶۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ مرحبا: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم در سیاق فارسی از اصوات یا شبه جمله است که برای آفرین و خوشامد گفته میشود و مأخوذ است از مرحباً که در عربی مفعول مطلق است که فعل و متعلق آن بجهت تخفیف حذف شده است و در اصل رَحُبَتْ لَکَ الدّارُ مَرْحَباً (گشاده شد بر تو خانه گشاده شدنی) بوده است و مرحب مصدر میمی است بمعنی فراخ شدن و الف آخر آن بازماندهٔ نشان تنوین نصب است ۲ ــ طوطی طبع: طوطی سخنگوی قریحه، تشبیه صریح ۳ ــ شکر و بادام: استعاره است از لب نوشین و چشم بادامی، در ضمن اشارتی دارد برغبت طوطی بخوردن شکر و بادام که خوراک مطلوب این پرنده است ۴ ــ حشر: بفتح اول و سکون دوم گرد آوردن و روز حشر روز رستخیز است ــ معنی بیت: آنکه مانند من در روز نخست یک

آشام(= جرعه) از ساغر دوست نوشید تا بامداد رستخیز، همچنان از مستی سر برندارد؛ تلمیحی دارد بروز الست و پیمان گرفتن خداوند از آدمی بر نوشیدن پیمانهٔ عشق و پرستیدن حق یگانه ۵ـ ابرام: بکسر اول بستوه آوردن و ملول کردن، مصدر باب افعال ـ معنی بیت: بیش از اندکی از اشتیاق خود را باز نمی‌گویم، چه افزون از این دوست را با گفتهٔ خود بستوه آوردن مایهٔ رنج خاطر و تصدیع است. ۶ـ توتیا: بضم اول سنگ سرمه، اکسید روی که در کوره‌هائی که روی و سرب را میگدازند حاصل میشود، عرب این کلمه را از فارسی گرفته است معرب از دوده‌ای فارسی (نقل باختصار از لغت نامهٔ دهخدا) ۷ـ مشرف: تشریف داده شده و بزرگ داشته، اسم مفعول از تشریف از مجرّد شرف ۸ـ اقدام: بفتح اول و سکون دوم قدمها ۹ـ کام: مراد و آرزو ۱۰ـ درد بی‌آرام: موصوف و صفت، درد عشق که تسکین ناپذیر است یا درد آنکس که از هجران دوست بیقرارست.

غزل ۶۳

روی تو کس ندید و هزارت رقیب[۱] هست
در غنچهٔ هنوز و صدت عندلیب هست

گر آمدم بکوی تو، چندان غریب[۲] نیست
چون من در آن دیار هزاران غریب[۳] هست

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست
هر جا که هست، پرتو روی حبیب هست[۴]

آنجا که کار صومعه را جلوه میدهند
ناقوس[۵] دیر راهب و نام صلیب[۶] هست

عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد؟
ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست[۷]

فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم[۸] قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست

وزن غزل: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع اخرب مکفوف مقصور)

۱ـ رقیب: مراقب و نگهبان و پاسبان ـ معنی بیت: چهرهٔ ترا کسی ندیده است و هزار نگهبان و مراقب داری؛ تو هنوز نشکفته‌ای ولی صد بلبل ترانه‌سرای غنچهٔ وجود تست ۲ـ غریب: شگفت ۳ـ

غریب: آواره و دورمانده از وطن ــ میان غریب و غریب جناس تام مراعات شده است ۴ ــ معنی بیت: در شیوه عشق‌ورزی برجمال حق، میان خانقاه درویشان و میکدهٔ رندان تفاوتی نیست، چه بهر جا که باشد از آفتاب چهرهٔ محبوب ازلی فروغی میرسد، شیخ محمود شبستری گوید:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست   یقین کردی که دین در بت پرستیست

وگر کافر زبت آگاه گشتی   کجا در دین خود گمراه گشتی؟

۵ ــ ناقوس: زنگ بزرگی که بر منارهٔ کلیسا آویزند و گاه نماز یا اعلام خبری نوازند (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ۶ ــ صلیب: بفتح اول چلیپا ــ معنی بیت: برای آراستن و رونق عبادتگاه درویشان ناقوس صومعهٔ کشیش و اسم چلیپا نیز بکارست، یعنی در طریق خواستاری حق و عشق بآفرینندهٔ هستی که یکی بیش نیست همهٔ بندگان خدا میتوانند همگام و متفق باشند ۷ ــ معنی بیت: هر که دل باخت، دلستان بمهر و عنایت در وی نگریست. ای بزرگوار، درد باید باشد تا پزشک بدرمان آن بپردازد، مقصود آنکه رنج عاشقی نابرده گنج وصال چشم نتوان داشت، شاعری گوید:

زبخت ماست گنه ورنه خاطر لیلی   بگرد بادیه در جستجوی مجنونست

۸ ــ هم: مسلماً و بیقین و همانا، در اینجا قید تأکید است ــ معنی بیت: اینهمه نالهٔ و فغان حافظ از مشکلات عشق‌ورزی بیجا و بیهوده نیست، قصهٔ عشق همانا داستانی عجیب و سخنی شگفت‌آورست و گفتنی نیست، باید دید و آزمود.



غزل ۶۴

اگرچه عرضِ هنر پیشِ یار بی ادبیست
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربیست[1]

پری نهفته رخ و دیو در کرشمهٔ حسن
بسوخت دیده زحیرت که این چه بوالعجبیست[2]

درین چمن گلِ بیخارکس نچید آری
چراغِ مصطفوی[3] باشرارِ بولهبیست[4]

سبب مپرس که چرخ از چه سفله‌پرور شد
که کام بخششِ او را بهانه بی‌سببیست[5]

به نیم جو نخرم طاقِ خانقاه و رباط[6]
مرا که مصطبه[7] ایوان و پایِ خم طنبیست[7]

جمالِ دخترِ رز[۹] نـورِ چشمِ مـاست مگر
که در نـقابِ زجـاجی[۱۰] و پـردهٔ عنبیست[۱۱]
هزار عقـل و ادب داشتم مـن، ای خـواجه
کنون کـه مستِ خـرابم صلاح بـی‌ادبـیست[۱۲]
بیارمی کـه چـو حـافظ هزارم استظهـار[۱۳]
بگریـهٔ سحـریّ و نـیازِ نـیم شبیست[۱۴]

وزن غزل: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: اگرچه هنر نمائی و فضل فروشی در پیشگاه معشوق که مجمع کمال هنرست، خلاف رسم ادب مینماید و من بدین سبب خاموش مانده‌ام، ولی زبانم سرشار از سخن شیوا و رساست؛ مقصود از «عربی» در مصراع دوم کنایه از کلام فصیح و بلیغ است چه منشیان عربی‌نویس در ادب تبحر داشتند ۲ ــ بوالعجبی: بلعجبی، شگفت کاری؛ در سیاق فارسی بلعجبی مرکب از بلعجب (صفت) + ی مصدری، بلعجب صفتی است فارسی بمعنی بسیار شگفت و مرکب است از پیشوند بل بمعنی پر و بسیار و اسم عجب و از این قبیل است در زبان فارسی بلهوس و بلکامه؛ ابو العجب در عربی کنیهٔ «قضاء» است و غیر از این بلعجب است ــ معنی بیت: فرشته چهره نهان داشته و اهریمن بصورت فرشته بناز و دلربائی پرداخته است، چشم از دیدار این حال خیره و حیران میماند که این چه شگفت کاری است ۳ ــ مصطفوی: در سیاق فارسی صفت نسبی، منسوب بحضرت مصطفی پیامبر گرامی اسلام ۴ ــ بولهبی: منسوب بابولهب، ابولهب کنیهٔ عبدالعزّی بن عبدالمطلب عم رسول خدا که بپیغامبر ایمان نیاورد و میگفت محمد دیوانه است و خود نمیداند چه میگوید و سورهٔ تبت در قرآن در نکوهش ابولهب نازل شده است (نقل باختصار از لغت نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: کسی در گلزار جهان گل بی‌سرزنش و آسیب خار از شاخه جدا نکرد، بلی در این دنیا فروغ خاطر حضرت مصطفی و آتش خشم ابولهب باهم باشند. سعدی گوید:

جور دشمن چکند‌گر نکشد طالب دوست؟ گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

۵ ــ معنی بیت: سؤال مکن که فلک را در بر کشیدن فرومایگان موجب چیست، انگیزهٔ چرخ در بمراد رساندن سفلگان بی‌حکمتی و نااستوار کاری است ۶ ــ رباط: بکسر اول مهمان‌سرا ۷ ــ مصطبه: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکوی میخانه و میخانه ۸ ــ طنبی: بفتح اول و دوم و کسر سوم ایوان، تالار ــ معنی بیت: ایوان بلند خانقاه و مهمان‌سرای صوفیان پیش من بنیم جو نمی‌ارزد چه سکوی میخانه ایوان‌سرای من و کنار خم باده تالار منست ۹ ــ دختر رز: باستعاره مراد شراب ۱۰ ــ زجاجی: بضم اول شیشه‌ای، صفت نسبی از زجاج، نقاب موصوف ۱۱ ــ عنبی: بکسر اول و فتح دوم منسوب بعنب (انگور)، صفت نسبی، پرده موصوف؛ مراد از پردهٔ عنبی و نقاب زجاجی دو پرده از هفت پردهٔ چشم است و در اینجا بایهام از

زجاجی مقصود آوند شیشه‌ای شراب و از پردهٔ عنبی مراد انگورست که می را در سراپردهٔ خود می‌پرورد ــ معنی بیت: همانا طلعت زیبای دختر تاک یعنی شراب فروغ دیدهٔ ماست که چون نور چشم در پردهٔ زجاجی و عنبی جای دارد ۱۲ ــ معنی بیت: ای بزرگوار، من بسیار خردمند و آداب‌دان بودم، اینک که با نوشیدن بادهٔ معرفت مستانه بنیاد خودپرستی را ویران کرده‌ام، خیر و صلاح من دوری از خرد مصلحت جوی و راه و رسم و آداب ظاهری است؛ شاید در این بیت اشارتی بملامتیان دارد که برای سرکوب نفس سرکش و افتادن از چشم عامه خلاف ظاهر شرع رفتار میکردند ۱۳ ــ استظهار: یاری خواستن و پشت‌گرمی، مصدر باب استفعال ۱۴ ــ نیم‌شبی: صفت نسبی از نیم‌شب، نیاز موصوف.

غزل ۶۵

خوشتر زعیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟
ساقی کجاست، گو سببِ انتظار[1] چیست؟

هر وقتِ خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف[2] نیست که انجامِ کار[3] چیست؟

پیوندِ عمر بسته بموئیست، هوش‌دار
غمخوارِ خویش باش، غمِ روزگار چیست[5]؟

معنیِ آبِ زندگی و روضهٔ ارم[4]
جز طَرفِ جویبار و میِ خوشگوار چیست؟

مستور[6] و مست هر دو چو از یک قبیله‌اند
ما دل بعشوهٔ که دهیم اختیار چیست؟

رازِ درون پرده چه داند فلک؟ خموش
ای مدّعی نزاعِ تو با پرده‌دار چیست[7]؟

سهو و خطایِ بنده گرش اعتبار نیست
معنیِ عفو و رحمتِ آمرزگار چیست؟[8]

زاهد شرابِ کوثر[9] و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست؟

وزن غزل ۶۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)
۱ ــ سبب انتظار: موجب درنگ و تأخیر ۲ ــ وقوف: بضم اول آگاهی ۳ ــ انجام کار: پایان کار ۴ ــ روضهٔ ارم: باغ بهشت آسای شدّاد ۵ ــ معنی بیت: آگاه باش که زندگانی بتار موئی آسان گسل بسته است و ثباتی ندارد. نگران حال خود باش و اندوه کم و بیش مخور ۶ ــ مستور: پوشیده و پرده‌نشین، اسم مفعول از ستر بفتح اول و سکون دوم، صفت جانشین موصوف (زاهد) ــ معنی بیت: چون زاهد خلوت‌نشین و مست خرابات عشق در مقام یکتابینی هر دو از یک تبار و مانند یکدیگرند ما بکرشمه و ناز کدام یک دل بسپاریم، شیوهٔ مختار کدامست؟ ۷ ــ معنی بیت: چرخ از اسرار پس پردهٔ آفرینش آگاه نیست، ای مدعی معرفت و دانش لب از سخن فروبند و با فلک که با همه عظمت حاجب و پرده‌دار سرای هستی است و از درون پرده بیخبرست، ستیزه مکن ۸ ــ معنی بیت: اگر فراموشکاری و گناه بنده را اعتباری نباشد و آدمی را در کارهای نیک و بد از خود اختیاری نیست و مسئولیتی ندارد پس بخشایش و رحمت ایزدی چه معنی تواند داشت؟ ۹ ــ کوثر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نام‌جوئی است در بهشت ــ معنی بیت: پارسا شراب طهور بهشتی از چشمه کوثر و حافظ باده از جام عشق خواست تا ببینیم که مشیت پدید آورندهٔ هستی در این میان چه خواهد بود.



غزل ۶۶

بنال بلبل، اگر با منت سر یاریست[1]
که ما دو عاشقِ زاریم و کارِ ما زاریست

در آن زمین که نسیمی وزد زطرّهٔ دوست
چه جایِ دم زدنِ نافهایِ تاتاریست؟[2]

بیار باده که رنگین کنیم جامهٔ زرق[3]
که مستِ جامِ غروریم و نامِ هشیاریست

خیالِ زلفِ تو پختن نه کارِ هر خامیست
که زیرِ سلسله رفتن طریقِ عیّاریست[4]

لطیفه‌ایست نهانی که عشق ازو خیزد
که نامِ آن نه لبِ لعل و خطِ زنگاریست[5]

جمالِ شخص نه‌چشمست و زلف‌و عارض‌و خال
هزار نکته درین کار و بارِ دلداریست[6]

قلندرانِ حقیقت[۷] به نیم جو نخرند
قبایِ اطلسِ آنکس که از هنر عاریست

برآستانِ تو مشکل توان رسید آری
عروج[۸] بر فلکِ سروری بدشواریست

سحر کرشمهٔ چشمت بخواب میدیدم
زهی[۹] مراتبِ خوابی که به زبیداریست

دلش بناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاریِ جاوید درکم آزاریست[۱۰]

وزن غزل ۶۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ سرِیاری: اندیشهٔ موافقت و دوستی، سر بمعنی قصد و اندیشه مجاز مرسل است بعلاقهٔ حال و محل یعنی ذکر محل (سر) و ارادهٔ حال (قصد و اندیشه) ۲ ــ چه جای دم‌زدن: جای دم زدن نیست، استفهام مجازاً مفید نفی ــ معنی بیت: آنجا که باد بوی دلاویزی از گیسوی یار بهمراه آورد، نافه‌های آهوان سرزمین تاتار مشک افشانی نتوانند و ادعای خوش دمی نکنند ۳ ــ زرق: بفتح اول و سکون دوم نفاق و ریا ــ معنی بیت: شراب بیار و بده تا جامهٔ کبودرنگ ریا را بمی شستشو دهیم که ما از بادهٔ فریب نفس سر مستیم و بدروغ نام هشیار برخود نهاده‌ایم ۴ ــ عیاری: بفتح اول و تشدید دوم اسم مصدر بمعنی عیار بودن؛ عیار بمعنی زیرک و چالاک و جوانمرد و شجاع است، عیاران یا جوانمردان مردمی جلد و هوشیار و هوادار ستمدیدگان بودند و تشکیلات خاص داشتند، نیز نگاه کنید بلغت‌نامهٔ دهخدا ــ معنی بیت: فکر وصال ترا در سر داشتن کار هر ناپختهٔ محنت نیازموده نباشد، چه زیر زنجیر بلاتاب آوردن شیوهٔ جوانمردان دست از جان شسته است: شاید تلمیحی داشته باشد بماجرای ابوسعید ابوالخیر عارف نامور با علمای دین در عصر مسعود غزنوی که چون وی را برقتل شیخ برانگیختند، ابوسعید گفت: چوب‌دار را بعیاران چرب کنند. مولوی گوید:

ما نداریم از رضای حق گله — عار ناید شیر را از سلسله

۵ ــ معنی بیت: مسأله نهانی دقیق و لطیفی است که انگیزهٔ عشق حقیقی میشود که اسم آن لب لعل فام و خط سبز نیست، مقصود آنکه جمال ظاهری نقشی در عشق الهی ندارد و کمال معنوی است که جذبه‌اش جاودانی است ۶ ــ معنی بیت: کمال دلبری زیبائی چشم و گیسو و چهره و خط و خال نیست، در این کار لطیفه‌های بسیار بایسته است، خواجه در غزلی دیگر فرماید:

بس نکته غیرحسن بباید که تاکسی — مقبول طبع مردم صاحبنظر شود

۷ ــ قلندران حقیقت: بفتح اول و دوم و سکون و فتح چهارم وارستگان جهان معنی ــ معنی بیت: وارستگان جهان حقیقت یا عالم معنی جامهٔ ابریشمین کسی را که کمالی ندارد بنیم‌جو خریدار نباشند، مقصود

آنکه در نظر رندان مجرد ارزش آدمی بفضیلت است نه بسیم و زر داشتن ۸ ـ عروج: بضم اول برشدن و بالا رفتن ـ معنی بیت: بدرگاه تو راه نتوان یافت، چه برشدن بر سپهر بزرگی که آستان تست، کارآسانی نیست ۹ ـ زهی: بکسر اول و دوم از اصوات یا شبه فعل است برای تحسین و شگفتی ـ معنی بیت: سحرگاه نماز و اشارهٔ چشم ترا در خواب دیدار کردم، چه نیک است مراحل رؤیای وصلی که بهتر از بیداریست ۱۰ ـ کم آزاری: بی‌آزاری، کم در اینجا مفید نفی مطلق است، نیز نگاه کنید بغزل ۳۱ شمارهٔ (۳) ـ معنی مصراع: نجات ابدی آدمی در آنست که بی‌آزاری پیشه کند و راحت رسان باشد.

غزل ۶۷

یارب این شمعِ دلفروز[1] زکاشانهٔ کیست؟
جانِ ما سوخت بپرسید که جانانهٔ[2] کیست؟

حالیا[3] خانه برانداز دل و دین منست
تا در آغوشِ که می‌خسبد[4] و همخانهٔ کیست؟

بادهٔ لعلِ لبش کزلبِ من دور مباد
راحِ روحِ[5] که و پیمان دهِ پیمانهٔ کیست؟

دولتِ صحبتِ[6] آن شمعِ سعادت پرتو
باز پرسید خدا را که پروانهٔ کیست؟

میدهد هر کسش افسونی[7] و معلوم نشد
که دلِ نازک او مایلِ افسانهٔ کیست؟

یارب آن شاه وشِ[8] ماه رخِ زهره جبین[9]
درِّ یکتایِ که و گوهرِ یکدانهٔ کیست؟

گفتم آه از دلِ دیوانهٔ حافظ بی‌تو
زیرلب خنده زنان گفت که دیوانهٔ کیست؟[10]

وزن غزل ۶۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ شمع دلفروز: چراغ روشنی بخش دل، باستعاره مقصود محبوب زیبا ۲ ـ جانانه: معشوق و مطلوب ۳ ـ حالیا: اکنون، اینک، قید زمان ۴ ـ می‌خسبد: بخواب میرود ۵ ـ راح روح: بادهٔ روان ـ

معنی بیت: می لعل لب یار که هرگز از لبم جدا مباد، شراب مستی بخش روان کیست و با ساغر کدام کس پیمان بسته که هم پیاله شود ۶ ــ دولت صحبت: سعادت مصاحبت، تشبیه صریح ــ معنی بیت: برای خدا سؤال کنید که سعادت مصاحبت آن شمع محفل حسن که فروغ نیکبختی از آن می‌تابد باجازه که باشد؟ ۷ ــ افسون: بفتح اول سکون دوم فریب و جادو ۸ ــ شاه‌وش: شاه مانند در کشور ناز و حسن، صفت جانشین موصوف (یار) ۹ ــ جبین: بفتح اول پیشانی ــ زهره جبین: صفت ترکیبی، آنکه از پیشانی وی فروغ زیبائی چون ستارهٔ ناهید می‌تابد ۱۰ ــ معنی بیت: بیار گفتم: بر آشفتگی دل حافظ دور از تو دریغ میخورم، با خندهٔ پنهانی زیرلب تجاهل کرد و گفت: دل او دیوانهٔ عشق کیست؟

غزل ۶۸

ماهم[۱] این هفته برون رفت و بچشمم سالیست[۲]
حالِ هجران تو چه دانی که‌چه‌مشکل‌حالیست؟

مردمِ دیده زلطفِ رخِ او در رخِ او
عکسِ خود دید گمان برد که مشکین خالیست[۳]

میچکد شیر هنوز از لبِ همچون شکرش
گرچه در شیوه‌گری[۴]، هر مژه‌اش قتّالیست[۵]

ای که انگشت نمائی[۶] بکرم در همه شهر
وه[۷] که در کارِ غریبان عجبت اهمالیست[۸]

بعد ازینم نبود شایبه[۹] در جوهرِ فرد[۱۰]
که دهانِ تو درین نکته خوش استدلالیست

مژده دادند که برما گذری خواهی کرد
نیّتِ خیر مگردان که مبارک فالیست

کوهِ اندوهِ فراقت[۱۱] بچه حالت بکشد؟
حافظِ خسته که از ناله تنش چون نالیست[۱۲]

وزن غزل ۶۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ ماه: قمر، استعاره از یار ماه رخسار است در اینجا ۲ ــ معنی مصراع: یار ماه رخسارم در این

هفته از من جدا شد و این هفت روز در دیدهٔ من یکسال مینماید ۳ــ معنی بیت: مردمک چشم عکس خود را در آینهٔ روی یار از لطافت و پاکی مشاهده کرد و پنداشت که خالی مشکفام است ۴ــ شیوه‌گری: ناز کردن و کرشمه نمودن و عشوه‌گری ۵ــ قتال: بفتح اول و تشدید دوم بسیار کشنده، صیغه مبالغه از قتل ــ معنی بیت: یار چندان نوجوان است که گوئی از لب نوشین وی، هنوز قطره‌های شیری که در طفلی خورده است تراوش میکند، با آنکه هر مژه‌اش در قتل عاشقان خنجر غمزه و ناز برکشیده است ۶ــ انگشت‌نما: صفت مرکب از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی، آنکه همه وی را با انگشت نشان دهند. کنایه از مشهور و معروف ۷ــ وه: بفتح اول از اصوات است یا شبه جمله که برای بیان افسوس و شگفتی در این‌جا بکار رفته است ۸ــ اهمال: فروگذاشت و سستی و غفلت، مصدر باب افعال ۹ــ شایبه: شائبه و آلودگی و آمیزش چیز بد در بهتر ۱۰ ــ جوهر فرد: کوچکترین جزو هر جسم که قابل تجزیه و تقسیم نیست، جزء لایتجزی باعتقاد متکلمین، کنایهٔ از دهان محبوب (نقل از لغت نامه) حکماء جوهر فرد را باطل میدانند ــ معنی بیت: از این پس دربارهٔ جوهر فرد که تجزیه ناپذیر است شائبه شکی نخواهم داشت چه دهان تو از خردی برحل این مسألهٔ دشوار دلیلی پسندیده و مقبول است ۱۰ــ کوه اندوه فراق: کوه غم جدائی، تشبیه صریح ۱۱ــ بهیچ حالت بکشد: استفهام مجازاً مفید نفی، بهیچ حال نتواند کشید ۱۲ــ نال: رشته‌های باریک درون نی‌یانی.

غزل ۶۹

کس نیست که افتادهٔ آن زلفِ دوتا[1] نیست
در رهگذرِ کیست که دامی زبلا نیست

چون چشمِ تو دل میبرد از گوشه نشینان
همراهِ تو بودن گنه از جانبِ ما نیست[2]

رویِ تو مگر آینهٔ لطفِ الهیست
حقّا که چنین است و درین روی و ریا نیست[3]

نرگس طلبد شیوهٔ چشمِ تو زهی چشم
مسکین خبرش از سر و در دیده حیا نیست[4]

از بهرِ خدا زلف مپیرای[5] که ما را
شب نیست که صد عربده[6] با بادِ صبا نیست

بازآی که بیرویِ تو ای شمعِ دلفروز
در بزمِ حریفان اثرِ نور و صفا نیست

تیمارِ غریبان اثرِ ذکرِ جمیل[۷] است

جانا، مگر این قاعده در شهرِ شما نیست

دی[۸] میشد و گفتم صنما[۹]، عهد بجای آر

گفتا غلطی[۱۰] خواجه درین عهد[۱۱] وفا نیست

گر پیرِ مغان مرشدِ من شد چه تفاوت؟

در هیچ سری نیست که سرّی زخدا نیست[۱۲]

عاشق چه کند، گر نکشد بارِ ملامت؟

با هیچ دلاور سپرِ تیرِ قضا نیست[۱۳]

در صومعهٔ زاهد و در خلوتِ صوفی

جز گوشهٔ ابروی تو محرابِ دعا نیست[۱۴]

ای چنگ فرو برده بخونِ دلِ حافظ

فکرت مگر از غیرتِ قرآن و خدا نیست؟

وزن غزل ۶۹: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ دوتا: خم در خم و گرهگیر، صفت زلف ــ معنی بیت: هر که را بینی در خم گیسوی گرهگیر یار گرفتار است و کسی نتوان یافت که در گذرگاهش دام بلائی یا دام عشقی گسترده نباشد ۲ ــ معنی بیت: چون نگاهت دل از زاهدان گوشه‌نشین نیز میرباید، با تو بودن و دل به مهر تو باختن گناه ما نیست، سعدی گوید:

گوشه گرفتم زخلق و فایدتی نیست گوشهٔ چشمت بلای گوشه‌نشین است

مهستی گوید:

گر زاهد صد ساله ببیند زلفت بر گردن من که پارسائی نکند

۳ ــ معنی بیت: گوئی رخسار تو آینه ایست که لطف صنع و هنر آفرینش در آن نمایانست، بحقیقت همین‌گونه است و درین سخن ریا و ساختگی نیست ۴ ــ معنی بیت شگفتا دیدهٔ نرگس افسون و فریبائی چشم ترا میخواهد و میجوید، این ناتوان از تهی مغزی خود ناآگاهست و آب شرم در چشم ندارد ۵ ــ مپیرای: پیراسته مکن و کوتاه مساز ۶ ــ عربده: ستیزه و فریاد و تندخوئی ۷ ــ جمیل: بفتح اول و کسر دوم نیکو، صفت ذکر ــ معنی بیت: غمخواری آوارگان نشان بقای یاد نیک است، جان من، مگر تیمارداری از عاشقان غریب در دیار شما مرسوم نیست؟ ۸ ــ دی: بکسر اول دیروز. ۹ ــ صنم: بفتح اول و دوم بت بساستعاره مقصود یار زیبا ۱۰ ــ غلطی خواجه: بر غلطی یا در اشتباه افتاده‌ای ای بزرگوار، حرف اضافه «بر» حذف شده است ۱۱ ــ درین عهد: درین پیمان و بایهام مقصود در این روزگار و عصر ۱۲ ــ معنی بیت: اگر پیر

میکدهٔ رندان راهنمای من گشت، تفاوتی ندارد و جای خرده‌گیری نباشد، چه در هر سری از سرهای بندگان رازی از معرفت حق توان یافت ۱۳ ــ معنی بیت: بیدل جز تحمل بار سرزنش کاری نتواند کرد، چه هیچ دلیری در برابر تیر قضای آسمانی سپری ندارد که از آسیب ایمن ماند ۱۴ ــ معنی بیت: پارسا در عبادتگاه و صوفی در خلوت، پیشگاه دعا و نیازشان تنها قبلهٔ ابروی تست یعنی همه دعاگو و ثناخوان تو باشند که محبوب جهانیانی ۱۵ ــ معنی بیت: ای آنکه پنجه بخون دل حافظ آغشته‌ای، آیا ترا پروا و اندیشه‌ای از خشم خداوند و حمیت قرآن که حافظ آنرا از بردارد، نباشد؟

غزل ۷۰

مردمِ دیدهٔ ما جز برخت ناظر[1] نیست
دلِ سرگشتهٔ ما غیر ترا ذاکر[2] نیست

اشکم احرامِ طوافِ حرمت می‌بندد
گرچه از خونِ دلِ ریش دمی طاهر نیست[3]

بستهٔ دام و قفس باد چو مرغِ وحشی
طایرِ سدره[4] اگر در طلبت طایر[5] نیست

عاشقِ مفلس اگر قلبِ دلش کرد نثار
مکنش عیب که بر نقدِ روان[6] قادر نیست

عاقبت دست بدان سروِ بلندش برسد
هر که را در طلبت همّتِ او قاصر نیست

از روان بخشیِ عیسی[7] نزنم دم هرگز
زانکه در روح فزائی[8] چو لبت ماهر نیست

من که در آتشِ سودایِ تو آهی نزنم
کی توان گفت که بر داغ، دلم صابر نیست[9]؟

روزِ اوّل که سرِ زلفِ تو دیدم گفتم
که پریشانیِ این سلسله را آخر نیست[10]

سرِ پیوندِ تو تنها نه دلِ حافظ راست
کیست آنکش سرِ پیوندِ تو در خاطر نیست؟

وزن غزل ۷۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ ناظر: بیننده و نگران ۲ ــ ذاکر: یادآور، اسم فاعل از ذکر ۳ ــ معنی بیت: سرشک من برای گشتن پیرامون آستان مقدس تو احرام میبوشد، هر چند که اشک من هر نفس بسبب خون دل خسته که با آن می‌آمیزد پاک و طاهر نیست؛ تلمیحی است در این بیت بآداب احرام بستن در طواف خانهٔ خدا که از شرایط آن طهارت کامل است ۴ ــ سدره: بکسر اول و سکون دوم درخت کناری است در آسمان هفتم نیز نگاه کنید بغزل ۳۷ شماره (۸)، مقصود سدرة المنتهی است که در قرآن از آن یاد شده است، آیهٔ ۱۴ سورهٔ النجم (۵۳) ۵ ــ طایر: پروازکننده، اسم فاعل از طیران ــ معنی بیت: جان پاک یا پرندهٔ عرش آشیان سدره نشین اگر بجستجوی تو پرواز نکند، چون مرغان ترسان دشت و صحرا گرفتار بندو قفس بماناد ۶ ــ نقد روان: نقدینهٔ رایج ــ معنی بیت: اگر دوستدار تهیدست زرنـاسرهٔ دل خود را در قدم جانان افشاند، جای خرده گیری نیست، چه برنثار کردن نقدینهٔ رایج یا زر و سیم توانائی ندارد، خواجه در غزل دیگر فرماید:

نقد دلی که بود مرا صرف باده شد قلب سیاه بود از آن در حرام رفت

۷ ــ روان بخشی عیسی: زنده کردن مردگان بامر حق و جان تازه بخشیدن بآنان که از معجزات حضرت عیسی است،نگاه کنید بآیهٔ ۱۱۰ سورهٔ مائده (۵) ۸ ــ روح‌فزائی: حیات‌بخشی ۹ ــ معنی بیت: من که از سوز عشق تو آهی بشکایت برنمی‌آورم، نمیتوان پنداشت که در برابر داغهای جانگداز شکیبائی و تاب نیاورم ۱۰ ــ معنی بیت: روز نخست که سر گیسوی ترا دیدار کردم این سخن مرا بر زبان رفت که پریشانی سلسلهٔ عاشقان ترا چون پریشانی زلفت پایانی نباشد.

غزل ۷۱

زاهدِ ظاهر پرست از حالِ ما آگاه نیست
در حقِ ما هر چه گوید، جایِ هیچ اکراه نیست[1]

در طریقت هر چه پیشِ سالک آید خیر اوست
در صراطِ مستقیم، ایدل، کسی گمراه نیست[2]

تا چه بازی رخ نماید؟ بیدقی[3] خواهیم راند
عرصهٔ شطرنجِ رندان را مجالِ شاه نیست[3]

چیست این سقفِ بلندِ سادهٔ بسیار نقش[4]
زین معمّا هیچ دانا در جهان آگاه نیست

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمتست؟
کاین همه زخمِ نهان هست و مجالِ آه نیست[5]

صاحبِ دیـوانِ مـا گـوئی نـمیداند حساب
کـاندرین طغـرا[۶] نشانِ حِسْبَةً لله نـیست[۷]

هر که خواهد گو بیا و هر چه خـواهد گـو بگو
کبر و ناز وحاجب و دربان بدین درگـاه نـیست

بر درِ مـیخانه رفـتن کـارِ یک رنگان بـود
خود فروشان را بکویِ می فروشان راه نیست[۸]

هر چه هست از قامتِ نـاسازِ بـی‌انـدامِ مـاست
ورنه تشریفِ[۹] تو بر بـالایِ کس کـوتاه نـیست

بـندهٔ پـیر خـراباتم کـه لطفش دائـمست
ورنه لطفِ شیخ و زاهدگاه هست و گـاه نـیست

حـافظ ار بـرصدر نـنشیند زعالی مشربیست
عاشقِ دردی‌کش[۱۰] اندر بندِ مال و جـاه نـیست

وزن غزل ۷۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ اکراه: بکسر اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر بمعنی ناخوش و نا پسند داشتن و کـراهت و ناخوشی است ــ معنی بیت: پارسائی که بظاهر شرع از روی ریـا دلبستگی نشان میدهد از حـال مـا سالکان طریق معرفت خبری ندارد و از آنچه در بارهٔ ما بنادانی گوید، بـهیچ روی رنـجه و نـاخوشدل نـباید شد ۲ ــ معنی بیت: در آئین درویشی هر پیش‌آمدی که برای رهروان طریقت روی دهد، بخیر و صلاح آنـان است، دلا در راه راست معرفت حق هیچ کس گم نخواهد شد ۳ ــ بیدق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم مأخوذ از بیذق عربی که معرب پیاده و پیادک فارسی است، مهرهٔ پیاده در بازی شطرنج ــ معنی بیت: تا ببینیم که چـه بـازی و نقشی پدید می‌آید، ما اینک پیاده‌ای بر نطع شطرنج پیش میبریم، در شطرنـج بـازی بـا وارستگان قـلندر شاه فرصت و میدان تاخت و تازی ندارد و بزودی مات خواهد شد ۴ ــ سقف بـلند سادهٔ بسیار نـقش: بـاستعاره مقصود آسمان است که زمینهٔ آن بی‌نقش مینماید و ستارگان بر این عرصهٔ پهناور نـقشهای زیـبای بسیار پـدید آورده‌اند ۵ ــ معنی بیت: پروردگارا، این چه بی‌نیازی است و چه موجب حکیمانـه و استوارکـاری در میان است که با همه جراحتها و ریشهای درون فـرصت و رخصت یک آه کشیدن و شکایت کـردن نـداریم ۶ ــ طغرا: بضم اول و سکون دوم مخفف طغراء، نشانی که بر فرمانها و سکه‌های پادشاهان نگاشته میشد

۷ ــ معنی بیت: رئیس دیوان ما پنداری رسم حساب و شمار را فراموش کرده باشد، چه بر بالای فرمان صدقه‌ای که صادر کرده است، نشان و عنوان حسبةً لله (ثواب و مزد تـنها از خـداوند چشم بـاید داشت) دیـده

نمیشود ۸ ــ معنی بیت: بدرگاه میکده رندان روی آوردن شیوهٔ یکدلان پاکیزه ضمیرست. آنانکه کرامت انسانی خود را باندک مال و جاه دنیا فروخته‌اند، بکوی آن جمع که می صاف معرفت میفروشند، راه ندارند.

۹ ــ تشریف: بزرگ گردانیدن و بزرگداشت، مجازاً بعلاقه سببیّت (تسمیه سبب باسم مسبب) بمعنی خلعت ــ معنی بیت: هر کاستی و عیبی که باشد بواسطه قدناموزون و نامعتدل ماست و گرنه خلعت تو بر قامت هر کس زیبنده و برازنده است؛ مقصود آنست که بخل در مبدأ فیاض نیست ولی ماده باید شایستگی پذیرش فیض را داشته باشد. مولوی گوید:

جانهای چو عیسی بسوی چرخ برآید   غم نیست، اگر ره نبود لاشه خری را

سعدی گوید:

پرتو خورشید عشق بر همه یکسان بتافت   سنگ بیک نوع نیست تا همه گوهر شود

۱۰ ــ دردی کش: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم باده نوش، صفت مرکب فاعلی ــ دردی: آنچه از شراب و جز آن از مایعات ته‌نشین بشود و در ظرف رسوب کند. مجازاً باده ناپالوده و صاف ناکرده را می‌گفتند ــ معنی بیت: اگر حافظ در پیشگاه مجلس تکیه بر مسند نمیزند، از بلند نظری اوست، چه بیدلی که بادهٔ معرفت نوشیده باشد، در اندیشه یافتن سیم و زر و رسیدن بجاه و مقام در این سرای فریب نیست.



غزل ۷۲

راهیست راهِ عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست[1]

هر گه که دل بعشق دهی، خوش دمی[2] بود
در کارِ خیر حاجت هیچ استخاره[3] نیست

ما را زمنعِ عقل مترسان و می بیار
کان شحنه[4] در ولایتِ ما هیچ کاره نیست

از چشمِ خود بپرس که ما را که میکشد؟
جانا گناهِ طالع و جرمِ ستاره نیست[5]

او را بچشمِ پاک توان دید چون هلال
هر دیده جایِ جلوهٔ آن ماه پاره نیست[6]

فرصت شمر طریقهٔ رندی که این نشان
چون راهِ گنج بر همه کس آشکاره نیست[7]

نگرفت[۸] در تو گریهٔ حافظ بهیچ رو
حیرانِ آن دلم که کم از سنگِ خاره[۹] نیست

وزن غزل ۷۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)
۱ ــ معنی بیت: راه عاشقی طریقیست که پایان ندارد و در این کار برای رسیدن بمحبوب جز آنکه از جان عزیز بگذرند، گزیری نباشد ۲ ــ خوش دمی: دمی خوش یا زمانی دلپذیر، صفت و موصوف ۳ ــ استخاره: بهترین یکی از دو کار را از خداوند خواستن و نیکی جستن، مصدر باب استفعال ۴ ــ شحنه: بکسر اول و سکون دوم نگاهبان و ضابط و حاکم ــ معنی بیت: ما را از تهی خرد بیم مده و باده بده که نگاهبان خرد در کشور دل ما هیچکاره هم نیست یعنی از هیچ هم کمتر ست ۵ ــ معنی بیت: از دیدهٔ خود سؤال کن تا بگوید که ما کشتهٔ تیر نگاه توایم، جان من، قتل عاشق را تقصیر و گناه کوکب بخت و اختران فلکی مدان ۶ ــ معنی بیت: محبوب لطیف را با دیدهٔ تیز بین روشن آنچنانکه هلال را نگرند، توان دید، چه هر چشم شایستگی ندارد که جلوه‌گاه آن ماهرخ زیبا شود ۷ ــ معنی بیت: شیوهٔ قلندری و وارستگی را غنیمت بدان که طریق آن چون راه گنجینهٔ گرانبها بر هر کسی پدیدار نیست ۸ ــ نگرفت: اثر نکرد ۹ ــ سنگ خاره: سنگ خارا سنگی است بسیار سخت و صلب.

غزل ۷۳

روشن از پرتوِ رویت نظری نیست که نیست
منّتِ خاکِ درت بر بصری[۱] نیست که نیست

ناظرِ رویِ تو صاحب نظرانند، آری
سرِّ گیسویِ تو در هیچ سری نیست که نیست[۲]

اشکِ غمّازِ[۳] من ارسرخ برآمد چه عجب
خجل از کردهٔ خود پرده دری نیست که نیست

تا بدامن ننشیند زنسیمش گردی
سیل‌خیز از نظرم رهگذری نیست که نیست[۴]

تا دم از شامِ سرِ زلفِ تو هر جا نزنند
با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست[۵]

من ازین طالعِ شوریده برنجم ورنی
بهره‌مند از سرِ کویت دگری نیست که نیست

از حیای لبِ شیرین تو ای چشمهٔ نوش[۶]
غرقِ آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در مجلسِ رندان خبری نیست که نیست[۷]

شیر در بادیهٔ عشقِ تو روباه شود
آه ازاین راه که در وی خطری نیست که نیست[۸]

آبِ چشمم که بر و منّتِ خاکِ در تست
زیرِ صد منّتِ او خاکِ دری نیست که نیست[۹]

از وجودم قدری نام و نشان هست که هست
ورنه از ضعف در آنجا اثری نیست که نیست[۱۰]

غیر ازین نکته که حافظ زتو ناخشنودست
در سراپایِ وجودت هنری نیست که نیست[۱۱]

وزن غزل ۷۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ بصر: بفتح اول و دوم چشم ــ معنی بیت: هر چشمی از فروغ چهرهٔ تو نورانی است و سپاس غبار روشنی بخش درگاه تو بر هر دیده‌ای باشد ۲ ــ معنی بیت: صاحبدلان چشم بر جمال تو دوخته‌اند، آری راز نهان دلبستگی بزلف تو در هر سری هست ۳ ــ غماز: بفتح اول و تشدید دوم سخن‌چین و پرده در، صیغه مبالغه از غمز ــ معنی بیت: اگر سرشک پرده در من خونین شد شگفت نیست، چه هر که راز عاشق را فاش کند از کردار ناپسند خود شرمسار خواهد گشت. ۴ ــ معنی بیت: تا غباری از جنبش نسیم بر دامن یار ننشیند، در هر گذرگاهی از اشک دیده‌ام سیلی روان است، حافظ در غزلی دیگر فرماید:

تا بر دلش از غصه غباری ننشیند   ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش

۵ ــ معنی بیت: برای آنکه از شب گیسوی مشکین تو در هر انجمن سخنی نرود هر بامداد پگاه با نسیم صبا که پیک عاشقانست عتاب و خطاب بسیار میکنم تا بوی زلف ترا بهر محفل نپراگند ۶ ــ چشمهٔ نوش: چشمهٔ آب زندگی یا حیات، باستعاره مقصود لب یار ــ معنی بیت: ای چشمهٔ آب زندگی شهد و شکر از شرم آنکه با وجود لب نوشین تو بر خود نام شیرین نهاده‌اند، غرقهٔ آب شرم و عرق خجلت گشتند ۷ ــ معنی بیت:

آشکار شدن اسرار بخیر و صلاح نیست و گرنه محفل رندان از هر چه روی دهد با خبرند ۸ ـ معنی بیت: در صحرای بی‌زینهار عشق تو شیر قوی پنجه چون روباه ناتوان گردد، دردا از این طریق هولناک که هر خطری که گمان بری در آن هست ۹ ـ معنی بیت: اشک من که سپاسگزار سرمهٔ غبار آستان تست، بر خاک هر درگاهی که باشد، منّت فیض رسانی دارد ۱۰ ـ معنی بیت: از شخص من اندک اسم و رسمی بر جای مانده است که بر زنده بودن دلالت دارد وگرنه هر نشانی که از ناتوانی و شکستگی بجوئی، در پیکر من هست ۱۱ ـ معنی بیت: جز این مسأله که حافظ از تو گله‌مندست در سرتاسر وجود تو هر کمالی که در جهان باشد توان یافت.

غزل ۷۴

حاصلِ کارگهِ کون و مکان[1] این همه نیست
باده پیش آر که اسبابِ جهان این همه نیست

از دل و جان شرفِ صحبتِ جانان غرضست
غرض اینست وگرنه دل و جان این همه نیست[2]

منّتِ سدره و طوبی[3] زپیِ سایه مکش
که چوخوش بنگری‌ای سرورِ روان این همه نیست

دولت آنست که بی‌خونِ دل آید بکنار
ورنه با سعی و عمل باغِ جنان[4] این همه نیست

پنج روزی[5] که دریـن مرحله مهلت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست

بر لبِ بحرِ فنا منتظریم، ای ساقی
فرصتی دان که زلب تابدهان این همه نیست[6]

زاهد ایمن مشو از بازیِ غیرت زنهار
که ره از صومعه تا دیرِ مغان[7] این همه نیست

دردمندیِ منِ سوختهٔ زار و نزار
ظاهراً حاجتِ تقریر و بیان این همه نیست

نامِ حافظ رقمِ[8] نیک پذیرفت، ولی
پیشِ رندان رقمِ سود و زیان این همه نیست

وزن غزل ۷۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ کارگه کون و مکان: کارخانهٔ هستی و عالم ماده که نیاز بمکان دارد، جهان‌آفرینش ــ معنی بیت: محصول و نتیجهٔ جهان هستی یا عالم ماده در دیدهٔ عارف چندان درخور اعتنا نیست. باده بیار و بده که مال و ملک گیتی اعتبار ندارد و اعتماد را نشاید ۲ ــ معنی بیت: غرض و کمال مطلوب از جان ودل داشتن، بشرف و افتخار مصاحبت یار رسیدنست و گرنه دل و جان بی‌جانان ارزشی ندارد ۳ ــ سدره وطوبی: مقصود سدرة المنتهی و درخت بهشتی طوبی است، نیز نگاه کنید بغزل ۳۷ شمارهٔ (۸) ــ معنی بیت: آرمیدن در سایهٔ سدرة المنتهی درخت عرشی و طوبی شاخسار بهشت را ببهای منت کشیدن مپذیر که ای سرو خوشخرام، چون نیک بیندیشی، چندان نمی‌ارزد ۴ ــ جنان: بکسر اول جمع جنت بفتح اول بمعنی بهشت ــ معنی بیت: ناز و نعمت آن باشد که بی‌خون دل خوردن و رنج توانفر ساکشیدن بدست آید و اگر چنین نباشد، باغ بهشت را با کوشش و کار سخت بدست آوردن چندان ارزشی ندارد ۵ ــ پنج روز: کنایه از مدت کوتاه ــ معنی بیت در پنج روزه نوبت عمر خود در منزلگاه جهان یک نفس بخوشی و شادی بگذران که فرصت تو بسیار اندکست ۶ ــ معنی بیت: بر لب دریای نیستی ایستاده‌ایم چشم براه و منتظر غوطه زدنیم. ای ساقی، سیراب کردن ما را غنیمت شمار، چه از لب دریای فنا تا دهان و کام عدم چندان راهی نیست یا آنکه مقصود آنست که شاید پیمانه از لب بدهان نرسد واجل برسد یعنی فرصت سخت زودگذر و ناپایدارست ۷ ــ معنی بیت: هان ای پارسا، از نقش غیرت و بازی رشک ایزدی که ترا در غرور زهد می‌بیند و بدان سبب از عبادتگاه ترا بکوی مغان باده فروش میکشاند، خود را در امان مپندار؛ در ضمن تلمیحی بشیخ صنعان دارد که پس از گزارد ن پنجاه حج بغرور طاعت گرفتار آمد و بدختر ترسائی دل باخت و از حرم رخت بخانهٔ خمار کشید ۸ ــ رقم: نشان کردن و نوشتن ــ معنی بیت: حافظ بنیک نامی مشهور شد اما در نظر رندان و وارستگان قلندر سود و زیان چندان اعتباری ندارد و نفع ضرر این جهانی را بچیزی نگیرند.

غزل ۷۵

خوابِ آن نرگسِ فتّانِ[1] تو بی‌چیزی نیست
تابِ آن زلفِ پریشانِ تو بی‌چیزی نیست

از لبت شیر روان بود که من میگفتم
این شکر گردِ نمکدانِ تو بی‌چیزی نیست[2]

جان درازیِ تو بادا که یقین میدانم

در کمان ناوکِ مژگانِ تو بی‌چیزی نیست[۳]

مبتلائی بغمِ محنت و اندوهِ فراق

ایدل این ناله و افغانِ تو بی‌چیزی نیست[۴]

دوش باد از سرِ کویش بگلستان بگذشت

ای گل این چاکِ گریبانِ تو بی‌چیزی نیست[۵]

دردِ عشق ارچه دل از خلق نهان میدارد

حافظ این دیدهٔ گریانِ تو بی‌چیزی نیست[۶]

وزن غزل ۷۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ فتان: بفتح اول و تشدید ثانی فتنه انگیز، صفت نرگس ــ نرگس فتان: استعاره از چشم یار ــ معنی بیت خواب نرگس چشم فتنه انگیز تو بی‌علتی نیست، مقصود آنکه فتنهٔ خفته ایست که بزودی بیدار میشود. پیچ و تاب گیسوی آشفتهٔ تو بی‌دلیل نیست یعنی برای بکمند افگندن دلهای عاشقانست ۲ ــ معنی بیت: هنوز خردسال بودی که من با خود میگفتم: این لب شکرین بر پیرامون دهان نمکین تو خالی از حسن و ملاحت نیست ۳ ــ معنی بیت: عمرت دراز باد که درست می‌شناسم و در می‌یابم که تیرمژه در کمان ابرو نهادن بی‌هدفی نخواهد بود، مقصود آنکه آماجگاه این تیردل عاشق است ۴ ــ بی‌چیزی نیست: بی‌سبب و اثر نیست ۵ ــ معنی بیت: دیشب نسیم از کوی یار بگلزار وزید. ای گل، گریبان چاک ترا موجبی است. مقصود آنکه گل از شوق آمدن نسیم کوی محبت گریبان خود را چاک زده است ۶ ــ معنی بیت: اگر چه دل غم عاشقی را از مردم پنهان میدارد ولی ای حافظ این چشم اشکبار تو بی‌کار نمی‌ماند و راز ترا فاش میکند.

غزل ۷۶

جز آستانِ توام در جهان پناهی نیست

سرِ مرا بجز این در حواله گاهی[۱] نیست

عدو چو تیغ کشد من سپر بسیندازم

که تیغِ ما بجز از نالهٔ و آهی نیست[۲]

چرا زکویِ خرابات[۳] روی برتابم؟

کزین بهم بجهان هیچ رسم و راهی نیست

زمانه گر بزند آتشم بخرمنِ عمر
بگو بسوز که بر من ببرگِ کاهی نیست[4]

غلامِ نرگسِ جمّاشِ[5] آن سهی سروم
که از شرابِ غرورش بکس نگاهی نیست

مباش در پیِ آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعتِ ما غیر از این گناهی نیست

عنان کشیده[6] رو، ای پادشاهِ کشورِ حسن
که نیست بر سرِ راهی که دادخواهی نیست

چنین که از همه سو دامِ راه می‌بینم
به از حمایتِ زلفش مرا پناهی نیست

خزینهٔ دلِ حافظ بزلف و خال مده
که کارهای چنین حدِّ هر سیاهی[7] نیست

وزن غزل ۷۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ حواله گاه: محل بازگشت و مرجع و ملجأ ــ معنی مصراع: سرمن جز درگاه تو محل بازگشتی و پناهی ندارد ۲ ــ معنی بیت: چون دشمن بقصد هلاک من شمشیر آهیخته دارد، من سپر مقاومت از دست می‌افکنم و تسلیم میشوم، چه شمشیر ما نالهٔ شبانه و آه سحرگاهی است که از هر تیغی برنده‌تر است ۳ ــ خرابات: بفتح اول بمعنی شراب خانه و در اصطلاح عبارت است از خراب شدن صفات بشریت و فانی شدن وجود جسمانی و خراباتی مرد کامل است که ازو معارف الهیّه بی‌اختیار صادر شده و خراب نیز خرابی عالم بشریت را گویند (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه تألیف سید جعفر سجادی).

۴ ــ معنی بیت: اگر روزگار خرمن زندگانی مرا بآتش کشد، بگذار بسوزد که نزد من این حیات دو روزه از پر کاهی کم ارزش تر است ۵ ــ جماش: بفتح اول و تشدید ثانی شوخ و افسونکار ــ نرگس جماش: باستعاره مقصود چشم افسونگر یار است ــ معنی بیت: بندهٔ چشم شوخ و افسونگر آن سرو سرافرازم که از بادهٔ غرور حسن مست است و بکس عنایتی و نظر لطفی نمیکند ۶ ــ عنان کشیده: در حال باز پس کشیدن دوال لگام، از نظر دستوری حال یا قید حالت برای فاعل فعل (پادشاه کشور حسن) ــ معنی بیت: ای شهریار ملک زیبائی، دوال لگام را بازپس کش و آهسته بران که بر سر هر راهی عاشق ستمدیده‌ای است که از تو داد میجوید ۷ ــ سیاه: در اینجا استعاره از گیسوی سیاه و خال مشکین است ــ معنی بیت: گنجینهٔ دل حافظ را بهر گیسوی سیاه و خال مشکینی مسپار،چه من بر جمال تو عاشقم و این دلبری از هر زلف و خالی برنیاید،

شاید مراد از زلف و خال تعلقات این جهانی باشد و مقصود آنست که دل حافظ را جلوه‌های فریبنده عالم خاکی نمیتواند بخود مشغول سازد.

غزل ۷۷

بلبلی برگِ گلی خوش رنگ در منقار داشت
وندر آن برگ و نوا[1] خوش نالهای زار داشت

گفتمش در عینِ وصل این ناله و فریاد چیست؟
گفت ما را جلوهٔ معشوق در این کار داشت[2]

یارا گر ننشست با ما نیست جایِ اعتراض
پادشاهی کامران بود از گدائی عار داشت

در نمیگیرد نیاز و نازِما با حسنِ دوست
خرّم آن کز نازنینان بختِ برخوردار داشت[3]

خیز تا بر کلکِ آن نقّاش جان افشان[4] کنیم
کاین همه نقشِ عجب در گردشِ پرگار داشت

گر مریدِ راهِ عشقی فکرِ بدنامی مکن
شیخِ صنعان خرقه رهنِ خانهٔ خمّار داشت[5]

وقتِ آن شیرین قلندر[6] خوش که در اطوارِ سیر
ذکرِ تسبیحِ ملک در حلقهٔ زنّار[7] داشت

چشمِ حافظ زیرِ بامِ قصرِ آن حوری سرشت
شیوهٔ جَنّاتُ تَجْرِیْ تَحْتِهَا الْأَنْهار داشت[8]

وزن غزل ۷۷: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ برگ و نوا: ساز و سامان و سرانجام ــ معنی بیت: هزار دستانی گلبرگ خوش نقش و نگاری بنوک خود گرفته بود و با داشتن ساز و سامان و اسباب وصال گل باز ناله میکرد ۲ ــ معنی بیت: به بلبل گفتم: در حال وصال معشوق این بانگ و افغان را سبب چه باشد؟ بلبل پاسخ داد: تابش فروغ وصل گل ما را بر این نگرانی برانگیخت. جامی گوید:

مـحنت قـرب زبـعد افـزونست　　　　دلم از مـحنت قـربش خـونست
نـیست در هجـر جـز امـید وصال　　　　هـست در قـرب همه بـیم زوال

۳ ــ معنی بیت: چه عرض نیاز نمائیم و چه استغنا نشان دهیم، هیچیک در برابر جمال بـی‌پـایان او اثربخش نیست و ما را بمقصود نمیرساند. شاد وخوش کسی باشد که از خـوبان نـازپرور کـوی مـحبت کامرواست ۴ ــ جان‌افشان: جان نثار کردن یا جانفشانی، اسم مصدر ــ معنی بیت: بیا تا بر خـامهٔ هنرآفرین صورتگر آفرینش جان نثار کنیم که با یک حرکت پرگار اینهمه نقش و نگار شگفت و نو پدید آورد ۵ ــ معنی بیت: اگر هوادار طریق محبتی، از رسوائی بیم مدار. شیخ صنعان پیر عهد خود با همه اشتهار بنیک نامی وزهد خرقهٔ شیخ الاسلامی را بجبر عشق بگرو بخانهٔ باده فروش سپرد و جام گـرفت ۶ ــ قـلندر: بـر وزن سمندر، عبارت از ذاتی است که از نقوش و اشکال عادتی و آمال بی‌سعادتی مجرد و با صفا گشته و بـمرتبهٔ روح تـرقی کرده و از قیود و تکلفات رسمی و تعریفات اسمی خلاص یافته و دامن وجـود خـود را از همه درچیده و از همه دست کشیده، و بدل و جان از همه بریده و طالب جمال و جلال حق شده و بدان حضرت رسیده.... فـرق مـیان قلندر و ملامتی آنست که قلندر تجرید و تفرید بکمال دارد و در تخریب عادات وعبادات کوشد و مـلامتی آن را گویند که کتم عبادت از غیر کند و اظهار هیچ خیر و خوبی نکند. (نقل باختصار از برهان قـاطع) ۷ ــ زنـار: بضم اول و تشدید دوم ریسمانی است بستبری انگشت از ابریشم که آن را بر کمر بندند، کمربندی بود که ذمیان نصرانی در مشرق بامر مسلمانان مجبور بوده‌اند داشته باشند تا بدینوسیله از مسلمانان مـمتاز گـردند (نـقل از لغت نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت حال و روزگار آن درویش وارسته شیرینکار نکو و خـوش بـاد کـه در گـوناگون مراحل سیر و سلوک با آنکه برای انصراف توجه خلق از خویش بظاهر در جمع اهل زنار درزی و هیأت آنـان بود همان ذکر و وردی را که فرشتگان در ستودن خداوند دارند بر زبان میراند و در دل داشت ۸ ــ معنی بیت: دیدهٔ حافظ فرود بام کاخ آن زیبای مینوی نژاد بحالت بهشتهای هشتگانه شباهت دارد که از زیر آنـها نـهرهای آب روان است. جنات تجری.... مقتبس است از آیهٔ ۸ سورهٔ البیّنه (۹۸) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (پاداش آنان از پروردگارشان بهشتهای جاودان است که نهرها از زیر آنها روان باشد).

غزل ۷۸

دیدی که یـار جـز سر جـور و ستم نـداشت
بشکست عهـد و زغم مـا هیچ غم نـداشت
یـارب مگیرش، ارچـه دل چـون کـبوترم
افکند و کشت و عزّت صید حـرم نـداشت[۱]
بر من جفـا ز بـخت مـن آمـد وگـرنه یـار
حاشا[۲] کـه رسم لطف و طریق کرم نـداشت

با این همه هر آنکه نه خواری کشید از او
هر جا که رفت هیچکسش محترم نداشت[۳]

ساقی بیار باده و با محتسب بگو
انکارِ ما مکن که چنین جام جم نداشت[۴]

هر راه رو که ره بحریمِ درش نبرد
مسکین برید وادی و ره در حرم نداشت[۵]

حافظ ببر تو گویِ فصاحت که مدّعی
هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت[۶]

وزن غزل ۷۸: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: پروردگارا، یار را بدین ستم مؤاخذه مکن، اگر چه دل مرا که کبوتر حرم عشق است، بتیر جفا بخاک هلاک افکند و حرمت صید حرم را پاس نداشت ۲ ــ حاشا: در سیاق فارسی بمعنی هرگز و ابداً و هرگز چنین مباد و از اصوات یا شبه جمله است. برای تحذیر و تنزیه و مأخوذ است از حاشاکَ و حاشالکَ وحاشَ لِلّه عربی بمعنی دور باد از تو و دور باد. ــ معنی بیت: ستم بر من از دست بخت بدرفت و هرگز چنین نیست که یار شیوهٔ مهربانی و آئین جوانمردی را فاقد باشد. شاعر می‌گوید:

از بخت بد منست بیمهری تو   من عادت بخت خویشتن میدانم

۳ ــ معنی بیت: با وجود این هر کس که تحمل جفا و سرزنش یار رانکرد، بهر جا که روی آورد، حرمتی نیافت ۴ ــ معنی بیت: ای ساقی، باده بده و بنهی کننده از منکرات پیام ما را برسان که باده گساری ما را ناپسند مشمار که جمشید جامی جهان نما چون جام باده نداشت ۵ ــ معنی بیت: سالکی که بحرم آستان یار راه نیافت، درمانده‌ایست که قطع مراحل راه خانهٔ خدا را کرد و سرانجام بمقصد نرسید ۶ ــ معنی بیت: ای حافظ در میدان سخنوری گوی شیوائی بربای و بر همه پیشی گیر، چه آنکه بباطل دعوی فصاحت سخن میکرد، با تو برابری نتواند که هیچ هنری ندارد و از اهل هنر هم خبری باو نرسیده است.

غزل ۷۹

کنون که میدمد از بوستان نسیمِ بهشت
من و[۱] شرابِ فرح بخش و یارِ حور سرشت[۲]

گدا چرا نزند لافِ سلطنت امروز
که خیمه سایهٔ ابرست و بزمگه لبِ کشت[3]

چمن حکایتِ اردی بهشت میگوید
نه عاقلست که نسیه خرید و نقد بهشت[4]

بمی عمارتِ دل کن که این جهانِ خراب
بر آن سرست که از خاکِ ما بسازد خشت[5]

وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد
چو شمعِ صومعه افروزی از چراغِ کنشت[6]

مکن بنامه سیاهی ملامتِ منِ مست
که آگهست که تقدیر بر سرش چه نوشت؟[7]

قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ
که گرچه غرقِ گناهست میرود به بهشت[8]

وزن غزل ۷۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی ملازمت و مصاحبت، نیز نگاه کنید بغزل ۵۶ شمارهٔ (۳)

۲ ــ حور سرشت: انکه از نژاد سیه چشمان بهشتی باشد، صفت مرکب، یار موصوف ۳ ــ کشت: بکسر اول مزرعه، کشتزار ــ معنی بیت: اینک که نسیم بهشت از بوستان میوزد، گدا هم دعوی شکوه شاهی تواند داشت، چه سراپردهٔ برافراشتهٔ وی سایهٔ گسترده‌ابر و مجلس آراسته‌اش کنار کشتزار و صحرای سبز و خرم است ۴ ــ بهشت: بکسر اول فرو گذاشت و ترک کرد، میان بهشت بمعنی جنت و بهشت بمعنی ترک کرد از لحاظ صنایع لفظی رعایت جناس تام شده است ــ معنی بیت: چمن بما از صمیم بهار که ماه اردیبهشت است آگهی میدهد. آنکه نسیهٔ بهشت را خرید و بهشت نقد گیتی را که بهار خرم است ترک گفت خردمند نیست ۵ ــ معنی بیت: ملک دل را با نوشیدن باده آباد کن که ویرانه سرای گیتی در سر دارد که از غبار پیکر ما خشت بزند. ۶ ــ کنشت: بضم اول و کسر دوم و سکون سوم معبد یهود ــ معنی بیت: از خصم پیمان بسر بردن مطلب، چه آنکه بخواهد بمدد چراغ معبد یهود شمع پرستشگاه زاهد را برافروزد، فروغی نیابد و در تاریکی ماند ۷ ــ معنی بیت: من باده گسار گنهکار را بیش سرزنش مکن، چه کسی نمیداند که خامهٔ سرنوشت چه بنام او رقم زده است؛ مقصود آنکه شاید من سرانجام بتوبه آمرزیده شوم و تو بغرور نفس گرفتار گردی ۸ ــ معنی بیت: برای تشییع جنازهٔ حافظ یا پیکر بیجان او قدم رنجه کن که هر چند گناهکارست بیمن قدم مبارک تو بهشتی خواهد شد.

غزل ۸۰

عیبِ رنـدان مکن، ای زاهدِ پـاکیزه سرشت
که گناهِ دگران بـر تـو نـخواهند نـوشت[1]

من اگر نیکم و گر بد، تو برو خـود را بـاش
هر کسی آن درود عاقبت کـار کـه کشت

همه کس طـالبِ یـارند چـه هشیار و چـه مست
همه جا خانهٔ عشقست چه مسجد چـه کـنشت[2]

سرِ تسلیمِ مـن و خشتِ درِ مـیکده‌ها
مدّعی گـر نکند فـهم سخـن، گـو سرو[3] خشت

نـاامیدم مکن از سابـقهٔ لطفِ ازل
تو پسِ پرده‌چه‌دانی که‌که خـوبست‌و کـه‌زشت[4]؟

نـه مـن از پـردهٔ تـقوی بـدر افـتادم و بس
پـدرم نـیز بـهشتِ ابـد از دست بـهشت[5]

حـافظا روزِ اجـل، گـر بکف آری جـامی
یکسر از کویِ خـرابات بـرندت بـه بـهشت[6]

وزن غزل ۸۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: ای پارسای نیک نهاد بعیبجوئی قلندران وارسته مپرداز کـه گـناه کسان دیگر در نـامهٔ کردار تو نوشته نمیشود؛ در ضمن تلمیحی دارد بآیهٔ ۱۸ سورهٔ فـاطر (۳۵) وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرىٰ (نـفس گناهکاری بار گناه دیگری را بدوش نکشد) ۲ ــ معنی بیت: هر کس خواه فرزانه باشد خواه سرمست از بادهٔ عشق، محبوب یکتا را میجوید. سرای پرستش عاشقانه خداوند همه جاست خواه مسجد مسلمانان باشد یا معبد یهود ۳ ــ و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی معادله و برابری، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲ شمارهٔ (۴) ــ معنی بیت: من سر بتسلیم و ارادت برخشت در میخانه عشق می‌نهم، مدعی نادان اگر معنی سخن را درنیابد قائل باش و معتقد شو که مغزش در عدم ادراک و دریافت باخشت یکسان و برابرست ۴ ــ معنی بیت: از لطف و مهر دیرینه و پیشینهٔ خداوند مرا مأیوس مساز که تو از پس پرده آگاهی نداری و براستی نمیدانی کـه نیکوکار کدامست و بدکار کیست؛ مقصود آنکه شاید بخلاف تصور تو من شایستهٔ رحمت حق باشم چه خداوند

فرموده است سَبَقَتْ رَحْمَتي غَضَبي (مهر من بر قهر من پیشی گرفته است) ۵ــ بهشت: بکسر اول و دوم فرو گذاشت ــ میان بهشت بمعنی جنت و بهشت بمعنی فرو گذاشت صنعت جناس تام مراعات شده است ــ معنی بیت: تنها من نیستم که از سراپردهٔ پرهیزگاری رانده شدم، حضرت آدم پدر من نیز بهشت جاودان را بفریب ابلیس فرو گذاشت و ترک گفت ۶ــ معنی بیت: ای حافظ، اگر روز پایان زندگی هم جامی از بادهٔ معرفت بنوشی، از میخانهٔ گیتی ترا بیدرنگ ببهشت جاودان رسانند.

غزل ۸۱

صبحدم مرغِ چمن با گلِ نوخاسته گفت
ناز کم کن[1] که درین باغ بسی چون تو شکفت

گل بخندید که از راست نرنجیم، ولی
هیچ عاشق سخنِ سخت بمعشوق نگفت

گر طمع داری از آن جامِ مرصّع میِ لعل
ای بسا در[2] که بنوکِ مژه‌ات باید سفت

تا ابد بویِ محبّت بمشامش نرسد
هر که خاکِ درِ میخانه برخساره نرفت[3]

در گلستانِ ارم[4] دوش چو از لطفِ هوا
زلفِ سنبل بنسیمِ سحری می‌آشفت

گفتم: ای مسندِ جم جامِ جهان بینت کو
گفت: افسوس که آن دولتِ بیدار بخفت

سخنِ عشق نه آنست که آید بزبان
ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت وشنفت[5]

اشکِ حافظ خرد و صبر بدریا انداخت
چکند؟ سوزِ غمِ عشق نیارست نهفت[6]

وزن غزل ۸۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ ناز کم کن: ناز مکن، کم قید است مفید نفی، نیز نگاه کنید بغزل ۶۶ شمارهٔ (۱۰) ــ معنی بیت:

بامدادان بلبل بگل سرخ نوشکفته چنین گفت: سرگرانی و بی عنایتی با عاشق مکن که درین چمن گلهای بسیار مانند تو خندان شده است ۲ ــ در: بضم اول مروارید، باستعاره مقصود قطره‌های اشک ــ معنی بیت: اگر امید داری که از آن جام گهرنشان بادهٔ سرخ معرفت بنوشی، مرواریدهای سرشک بیشمار با سر مژگان خود باید برشته کشی، یا مقصود آنست که نوشیدن بادهٔ وصل بی کشیدن رنج توانفرسا دست نمیدهد و از دشواری گوئی باید مرواریدها را با اشک سوراخ کنی ۳ ــ معنی بیت: آنکه سر بر آستان میکدهٔ معرفت نسود و غبار آن درگاه را بچهره پاک نکرد تا پایان روزگار از گلزار عشق بوئی نخواهد شنید ۴ ــ ارم: بکسر اول و فتح دوم باغ عاد یا نام شهری که شداد پسر عاد بنا کرد (نقل از لغت نامه)، در اینجا مراد از گلستان ارم همان باغ ارم معروف شیرازست که ظاهراً در زمان حافظ آبادان بوده است ــ معنی بیت و بیت بعد: دیشب در گلزار باغ ارم شیراز هنگامی که نسیم صبحگاهی بنرمی گیسوی سنبل را پریشان میکرد، بباد که مرکب جم یعنی سلیمان است گفتم: جام جهان نمای تو کجاست. باد پاسخ داد: دریغا که بخت بیدار جم بخواب عدم فرو رفت ۵ ــ گفت و شنفت: گفتگو، اسم مرکب ۶ ــ معنی بیت: عقل و شکیب حافظ در دریای سرشک وی غرقه گشت و تاب و توانش بیش نماند و یارای پنهان کردن سوز و گداز آتش عشق را نداشت.



غزل ۸۲

آن ترکِ پریچهره که دوش از برِ ما رفت
آیا چه خطا دید که از راهِ خطا رفت؟

تا رفت مرا از نظر آن چشمِ جهان بین
کس واقفِ ما نیست که از دیده چها رفت[۲]

بر شمع نرفت از گذرِ آتشِ دل دوش
آن دود که از سوزِ جگر بر سرِ ما رفت[۳]

دور از رخِ تو، دم بدم از گوشهٔ چشمم
سیلابِ سرشک آمد و طوفانِ بلا رفت[۴]

از پای فتادیم، چو آمد غمِ هجران
در درد بمردیم، چو از دست دوا رفت[۵]

دل گفت: وصالش بدعا باز توان یافت
عمریست که عمرم همه در کارِ دعا رفت[۶]

احرام چه بندیم؟ چو آن قبله نه اینجاست
در سعی[7] چه کوشیم؟ چو از مروه[8] صفا رفت

دی گفت طبیب از سرِ حسرت چو مرا دید
هیهات که رنجِ تو ز قانونِ شفا رفت[9]

ای دوست پرسیدنِ حافظ قدمی نه
زان پیش که گویند که از دارِ فنا رفت[10]

وزن غزل ۸۲: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: آن شاهد فرشته نژاد و زیباروی که دیشب از ما جدائی جست، آیا چه گناهی از ما سرزد که بناصواب ما را رها کرد و رفت؛ مقصود آنکه ما گناهی نکردیم که مستوجب هجران باشیم.

۲ ــ معنی بیت: از آنگاه که دیدهٔ روشن من، یعنی یارم از من روی نهان کرد، کسی آگاه از حال ما نیست که از چشم من چه جویها روان شد ۳ ــ معنی بیت: دود آهی که از جگر سوختهٔ ما برآمد و بسوی سرما بر شد دیشب از سوز درون شمع برنخاست ۴ ــ معنی بیت: از جمالت بدی و آفت دور باد، در هجران روی تو هر نفس سیل اشک از کنار دیده روان شد و تندباد محنت تاختن آورد ۵ ــ معنی بیت: چون اندوه جدائی بما رسید، از دست رفتیم و چون دارو فراهم نیامد، از رنج بیماری جان سپردیم ۶ ــ رفت: سپری شد و گذشت ۷ ــ سعی: بشتاب رفتن و دویدن ۸ ــ مروه: بفتح اول و سکون دوم نام کوهی در مکه و همچنین صفا نام کوهی در مکه است که حجاج بر وفق مناسک هفت بار میان این دو کوه میدوند ولی در اینجا از صفا بایهام پاکی مراد است ــ معنی بیت: اکنون که قبله‌گاه عاشقان در این مکان نیست، برای زیارتش احرام نتوان بست و بهروله و پویه (سعی) نتوان کوشید چه از مروهٔ بیدلان که کوی محبوب است با رفتن جانان صفا و پاکی نیز دور شد ۹ ــ معنی بیت: دیروز چون پزشک مرا دیدار کرد با اندوه گفت: جای افسوس و دریغست که بیماری تو از مقیاس درمان درگذشت و بی علاج ماند، درضمن تلمیحی بقانون و شفای حکیم ابوعلی سینا در طب و حکمت دارد ۱۰ ــ دارفنا: بفتح فاء سرای نیستی و ناپایدار و باستعاره مقصود دنیاست.

غزل ۸۳

گر ز دستِ زلفِ مشکینت خطائی رفت رفت
ور ز هندویِ[1] شما بر ما جفائی رفت رفت

برقِ عشق ار خرمنِ پشمینه پوشی سوخت سوخت
جورِ شاه کامران گر بر گدائی رفت رفت[2]

در طریقت رنجشِ خاطر نباشد، می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفائی رفت رفت[۳]

عشق بازی را تحمّل باید، ای دل، پای دار
گر ملالی بود بود و گر خطائی رفت رفت[۴]

گر دلی از غمزهٔ دلدار باری برد، برد
ور میانِ جان و جانان ماجرائی رفت رفت[۵]

از سخن چینان ملالتها پدید آمد ولی
گر میانِ همنشینان ناسزائی رفت رفت[۶]

عیبِ حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه
پایِ آزادی چه بندی؟ گر بجائی رفت رفت[۷]

وزن غزل ۸۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ هندو: بکسر اول و سکون دوم هندی، در اینجا مجازاً بمعنی مشکین و سیاه، صفت جانشین موصوف (خال) ــ معنی بیت: اگر گیسوی مشکبوی تو گناهی کرد بکیفرش نگیرند و اگر خال سیاه بر ما بیمهری و درشتی روا داشت چیزی نیست و آسان باید گرفت ۲ ــ معنی بیت: اگر آذرخش عشق بخرمن هستی درویش پلاس پوشی آتش در زد، جای شکوه نیست و اگر ستم سلطان کامروای کشور دل بر فقیر کوی محبت رود، چیزی نیست ۳ ــ معنی بیت: می بده که آزرده دل شدن و اظهار ملال کردن دور از آئین درویشی است، هر تیرگی خاطر و رنجشی که میان یاران پدید آید چون بحکم دوستی دیرینه صفا و پاکدلی ورزند از میان برخیزد. حافظ در غزل دیگر فرماید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم　　　که در طریقت ما کافری است رنجیدن

۴ ــ معنی بیت: دلا، در آئین مهرورزی بردبار باید بود و استقامت باید داشت. اگر دلتنگیی پدید آید، آسان باید شمرد و اگر گناهی از یار سر زد و بی لطفی نمود، نادیده شاید گرفت ۵ ــ معنی بیت: اگر خاطری بار اندوهی بسبب کرشمه وناز دلدار کشید، جای گله نیست و اگر میان دلدار و دل سخنی رنجش آمیز گفته شد، رفت و گذشت و از آن یاد نباید کرد ۶ ــ معنی بیت: دل آزردگیها از دو بهم زنان پدید آمد، اما اگر میان یاران ناروائی یا نامعقولی پیش آمده باشد با گذشت و جوانمردی بزودی از خاطرشان میرود. سعدی گوید:

کنند این و آن خوش دگرباره دل　　　وی اندر میان شور بخت و خجل

۷ ــ معنی بیت: زنهار ای واعظ، بر حافظ خرده مگیر که از خانقاه صوفیان روی برتافت، آزاده را پای مبند که هر جا رفت، جای سرزنش نیست.

غزل ۸۴

ساقی بیار باده که ماهِ صیام[1] رفت
در ده قدح که موسمِ ناموس[2] و نام رفت

وقتِ عزیز رفت، بیا تا قضا کنیم
عمری که بی حضورِ صراحیّ و جام رفت[3]

مستم کن آنچنان که ندانم ز بیخودی
در عرصهٔ خیال که آمد کدام رفت[4]

بر بویِ آنکه جرعهٔ جامت بما رسد
در مصطبه دعایِ تو هر صبح و شام رفت[5]

دل را که مرده بود، حیاتی بجان رسید
تا بوئی از نسیمِ میش در مشام رفت[6]

زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه
رند از رهِ نیاز بدارالسّلام[7] رفت

نقدِ دلی[8] که بود مرا صرفِ باده شد
قلبِ سیاه بود، از آن در حرام رفت

در تابِ توبه چند توان سوخت همچو عود
می ده که عمر در سرِ سودایِ خام رفت[9]

دیگر مکن نصیحتِ حافظ که ره نیافت
گم گشتهٔ که بادهٔ نابش بکام رفت[10]

وزن غزل ۸۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ صیام: بکسر اول روزه گرفتن ۲ ــ ناموس: شهرت و آوازه ــ معنی بیت: ای نوشگر (ساقی)، شراب بده که ماه روزه سپری شد، ساغر بر کفم نه که ایام شهرت پارسائی و نامور شدن بتقوی از روی ریا گذشت ۳ ــ معنی بیت: ماه گرامی رمضان گذشت (بایهام عمر عزیز سپری شد)، برخیز تا بتلافی روزگاری که بی وجود مینا و می گذشت باز باده بنوشیم ۴ ــ معنی بیت: چنان مرا مست ساز که بعلت بیخبری و

بیهوشی در عالم خیال و تصور هم آمدن کسی را از رفتن کس دیگر بازنشناسم ۵ ــ معنی بیت: بآرزوی آنکه یک آشام (جرعه) از ساغر کرم تو نصیب ما شود، هر بامداد و شبانگاه بر سکوی میخانه (تختگاه میکده) ترا دعا میکنم که بسلامت بازآئی. شیخ الرئیس قاجار گوید:

آسمان مستی مـا دیـد و لِلْاَرْضِ نصیب گفت نه جرعه‌ای از کـأسِ کـرامم هوس است

۶ ــ معنی بیت: دل که از دستبرد غم پژمرده بود، همینکه بوی باده را از نسیم بهاری شنید گوئی جانی تـازه یافت ۷ ــ دارالسلام: سرای سلامت و بی گزندی و آسودگی، یکی از نامهای بهشت است ــ معنی بیت: پارسا بفریب زهد ریائی راه زندگی را بی گزند و خطر بپایان نرساند و بدوزخ رفت ولی قـلندر وارسته بـا اخلاص و نیاز ببهشت جاوید راه یافت ۸ ــ نقد دل: نقدینهٔ دل، تشبیه صریح ــ معنی بیت: نقدینه یـا سرمایهٔ دلی که داشتم در خرید باده پرداختم، آری زر ناسره‌ای بود که در کار ناروای باده گساری صرف شد ۹ ــ معنی بیت: تا کی مانند عود در گرمای آتش توبه میتوان گداخت. باده بیار و بده که زندگانی در اندیشهٔ خیال باطل گذشت، در اینجا بایهام مقصود از سودای خام همان توبه است ۱۰ ــ معنی بیت: از این پس باندرز گوئی حافظ میرداز که گمشدهٔ کوی عشق که بادهٔ خالص معرفت بمراد دل نوشید دیگر بعالم ماده روی نیاورد و بدین راه نپوید.



غزل ۸۵

شربتی از لبِ لعلش نچشیدیم و برفت
رویِ مه پیکرِ او[۱] سیر ندیدیم و برفت

گوئی از صحبتِ ما نیک بتنگ آمده بود
بار بربست و بگردش نرسیدیم و برفت

بس که ما فاتحه و حرزِ یمانی[۲] خواندیم
وز پیش سورهٔ اخلاص دمیدیم و برفت

عشوه دادند که بر ما گذری خواهی کرد
دیدی آخر که چنین عشوه خریدیم و برفت[۳]

شد چمان[۴] در چمنِ حسن و لطافت لیکن
در گلستانِ وصالش نچمیدیم[۵] و برفت

همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم
کای دریغا بوداعش نرسیدیم و برفت[۶]

وزن غزل ۸۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)
۱ ــ معنی مصراع: روی مه پیکر او یا چهرهٔ وی را که شکل ماه داشت چنانکه باید دیدار نکردیم و یار از برما دور شد ۲ ــ حرز یمانی: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم و فتح چهارم ادعیهٔ چندست که گویند حضرت رسول بامیرالمؤمنین علی گاه سفر به یمن تلقین و تعلیم فرمود (نقل از لغت نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: ما برای انصراف محبوب از سفر سورهٔ فاتحة الکتاب (سوره حمد) و دعای معروف حرز یمانی را بر زبان آوردیم و بر پی آن سورهٔ اخلاص خواندیم ولی وی از ماجدا شد و رفت ۳ ــ معنی بیت: ما را فریب دادند که بنزد ما تو بازخواهی گشت، عاقبت خود گواه بودی که ما فریب خوردیم و یار هم بسفر رفت؛ در این بیت صنعت التفات از حاضر بغایب مراعات شده است ۴ ــ چمان: بفتح اول خرامان، قید حالت یاحال ۵ ــ نچمیدیم: سیر و تماشا نکردیم و نرم نرمک گام ننهادیم از مصدر چمیدن بفتح اول ۶ ــ معنی بیت: شب تا پایان مانند حافظ نالیدیم و گریستیم که افسوس فرصت بدرود نیافتیم و یار شتابان رهسپار شد.

غزل ۸۶

ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز در گرفت[1]

آن شمعِ سرگرفته[2] دگر چهره برفروخت
وین پیرِ سالخورده جوانی زسرگرفت

آن عشوه داد عشق که مفتی[3] زره برفت
وان لطف کرد دوست که دشمن حذر گرفت

زنهار[4] از آن عبارتِ شیرینِ دلفریب
گوئی که پستهٔ تو[5] سخن درشکر گرفت

بارِ غمی که خاطرِ ما خسته کرده بود
عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت[6]

هر سروقد که برمه و خور حسن میفروخت
چون تو درآمدی، پیِ کاری دگر گرفت[7]

زین قصّه هفت گنبد افلاک پرصداست
کوته‌نظر ببین که سخن مختصر گرفت[8]

حافظ، تو این سخن زکه آموختی که بخت[۹]

تعویذ کرد شعرِ ترا و بزر گرفت

وزن غزل ۸۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: ای ساقی بشتاب و باده بده که معشوق پرده از چهره برانداخت و از جمال تابناک خود چراغ خلوت گزیدگان کوی عشق را باز برافروخت ۲ ــ شمع سرگرفته: موصوف و صفت مفعولی، شمعی که برای افروخته‌تر شدن قسمت سوخته فتیله‌اش را با مقراض چیده باشند. استعاره از چهرهٔ فروزان یار ــ معنی بیت: بار دیگر شمع برافروختهٔ رخسار یار فروزان شد و این پیر کهنسال عاشق از نوجوان گشت ۳ ــ مفتی: بضم اول و سکون دوم: فتوی دهنده بروفق موازین شرع، قاضی شریعت، اسم فاعل از افتاء مصدر باب افعال ــ معنی بیت: عشق چنان کرشمه کرد و فریبائی نمود که قاضی شرع هم در این راه سرگشته شد و یار چنان مهر ورزید که دشمن از ما پرهیز کرد و دوری گزید ۴ ــ زنهار: بکسر اول و سکون دوم از اصوات یا شبه فعل است بمعنی امان و الحذر ۵ ــ پستهٔ تو: استعاره از دهان ــ معنی بیت: امان از آن سخن فریبای خوش، گویا دهان چون پستهٔ خندان تو کلام را با قند درآمیخته است. سعدی گوید:

زنهار از آن تبسم شیرین که میکنی کز خندهٔ شکوفهٔ سیراب خوشترست

۶ ــ معنی بیت: خداوند، جانان را که مانند حضرت مسیح پیامبر جان‌بخش است بفرستاد تا بار گران اندوه هجران که دل ما را ریش کرده بود برداشت و ما را از دست غم رهانید ۷ ــ معنی بیت: هر سهی قامت که برماه‌ومهر بغرور حسن می‌بالید، تا تو بمحفل درآمدی، حسن فروشی را کنار گذاشت و بکاری دیگر پرداخت. ۸ ــ معنی بیت: صدای سخن عشق و داستان محبت در هفت قبهٔ آسمان پیچیده است. کوتاه بین سست اندیشه را بنگر که بنادانی این حکایت را سرسری شمرد ۹ ــ بخت: اقبال، در صفحهٔ ۱۰۱ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در یکی از نسخه‌ها «یار» بجای «بخت» آمده است که بر متن ترجیح دارد ــ معنی بیت: ای حافظ، کدام کس این شیوهٔ سخن‌سرائی آسمانی را بتو آموخت که یار محبوب شعر ترا چون حرز و دعا درحقهٔ زرین نهاد و با خود همراه داشت.

غزل ۸۷

حسنت باتفاقِ ملاحت[۱] جهان گرفت

آری باتّفاق جهان می‌توان گرفت

افشایِ رازِ خلوتیان خواست کرد شمع

شکرِ خدا که سرِّ دلش در زبان گرفت[۲]

زین آتش نهفته[3] که در سینهٔ منست
خورشید شعله‌ایست که در آسمان گرفت

میخواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست
از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت[4]

آسوده بر کنار چو پرگار میشدم
دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت[5]

آن روز شوق ساغر می خرمنم بسوخت
کاتش زعکس عارض ساقی در آن گرفت[6]

خواهم شدن بکوی مغان آستین‌فشان
زین فتنها که دامن آخر زمان گرفت[7]

می‌خور که هر که آخر کار جهان بدید
از غم سبک[8] برآمد و رطل گران[9] گرفت

بر برگ گل بخون شقایق نوشته‌اند
کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت[10]

حافظ چو آب لطف زنظم تو میچکد
حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت؟[11]

وزن غزل۸۷: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ ملاحت: بفتح اول شیرین نمکی و خوبروئی و نمکین گشتن ــ معنی بیت: زیبائی تو با شیرین نمکی سرتاسر گیتی را فرا گرفت، بلی بایگانگی و اتحاد عالم را مسخر توان کرد ۲ ــ معنی بیت: شمع قصد داشت که سرخلوتیان کوی محبت را فاش کند. سپاس خدای را که راز دل شمع که همان راز دل عاشقانست در زبانش گره خورد و از گفتن فروماند ۳ ــ آتش نهفته: سوز نهان عشق ۴ ــ معنی بیت: گل سرخ مایل بود که بلاف و خودستائی بگوید که همرنگ و بوی یا راست، باد بهاری براو رشک برد و گفت: من عاشق یارم و وصف او توانم نه تو، گل ناگزیر خاموش ماند ۵ ــ معنی بیت: در گوشهٔ انزوا دل آسوده چون پرگار گردش میکردم ولی سرانجام گردش چرخ مرا چون نقطهٔ مرکز در میان دایرهٔ حوادث فرا گرفت و محصور کرد ۶ ــ معنی بیت: آرزومندی و اشتیاق نوشیدن جام باده آن دم در خرمن هستی من آتش در زد که فروغی تابناک از پرتو چهرهٔ یار در آن افتاد ۷ ــ معنی بیت: برآن سرم که گرد فتنه عرصهٔ آخر زمان را از آستین خود بیفشانم و

بمیخانهٔ عشق روی آورم و از بلاهای روزگار خویشتن را دور سازم ۸ــ سبک: چست و چالاک و بیدرنگ و شتابان، قید حالت یا حال ۹ــ رطل گران: بفتح اول و سکون دوم پیمانهٔ سنگین و کلان ــ رطل: نیم‌من، نیم من سنگ مکّه و آن دوازده اوقیه است، معرب لتر (بفتح اول و دوم) مأخوذ از لاتینی Litra (نقل از لغت نامهٔ دهخدا)، معادل ۸۴ مثقال (فرهنگ معین) ــ معنی بیت بلده بنوش که هر کس بعاقبت گیتی که گذاشتن و رفتن است اندیشید، از غم دنیا بیدرنگ خود را رها کرد و پیمانه گرانسنگ باده بکف آورد و نوشید ۱۰ ــ معنی بیت: با خون سرخ شقایق بر ورق لطیف گل رقم زده‌اند که کار آزموده و تجربه آموخته کسی است که بادهٔ ارغوانی نوشد و غم نخورد ۱۱ ــ معنی مصراع: حسود خرده برشعر یا نظم تو نتواند گرفت.

غزل ۸۸

شنیده‌ام سخنی خوش که پیرِ کنعان گفت
فراقِ یار نه آن میکند که بتوان گفت[۱]

حدیثِ هولِ قیامت که گفت واعظِ شهر
کنایتیست که از روزگارِ هجران گفت[۲]

نشانِ یارِ سفر کرده از که پرسم باز؟
که هر چه گفت بریدِ[۳] صبا پریشان گفت

فغان که آن مهِ نامهربانِ مهر گسل
بترکِ صحبتِ یارانِ خود چه آسان[۴] گفت

من و مقامِ رضا بعد ازین و شکرِ رقیب
که دل بدردِ تو خو کرد و ترکِ درمان گفت[۵]

غمِ کهن بمیِ سالخورده دفع کنید
که تخمِ خوشدلی اینست، پیر دهقان[۶] گفت

گره بباد مزن، گرچه بر مراد رود
که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت

بمهلتی که سپهرت دهد زراه مرو
ترا که گفت که این زال[۷] ترکِ دستان گفت؟

مزن زچون و چرا دم که بندهٔ مقبل[8]

قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت

که گفت حافظ از اندیشهٔ تو آمد باز؟

من این نگفته‌ام، آنکس که گفت بهتان گفت[9]

وزن غزل ۸۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعِلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: از شیخ شهر کنعان حضرت یعقوب پدر یوسف کلامی دلپذیر برای من نقل شده است که فرمود: آتش جدائی یار عزیز با عاشق بیدل چنان میکند که گفتنی نیست ۲ ــ معنی بیت: داستان هراس روز رستخیز که بر زبان واعظ شهر رفت سخنی مبهم و ناصریح از دشواری ایام فراق یارست ۳ ــ برید: بفتح اول نامه بر و پیغام‌بر ۴ ــ چه آسان: بسیار آسان، آسان قید وصف برای گفت؛ چه قید آسان ۵ ــ معنی بیت: ازین پس من ملازم مقام خشنودی خواهم بود و بجای گله از ستم رقیب بسپاسگزاری زبان میگشایم، چه دلم برنج عاشقی خوپذیر شده و از درمان چشم پوشیده است ۶ ــ پیر دهقان: صفت و موصوف، کشاورز کهنسال ۷ ــ زال: پیر، باستعاره مقصود فلک گوژپشت کهنسال ــ معنی این بیت و بیت پیش: بر چیزی ناپایدار و بی‌اعتبار تکیه مکن و پیوند محبت استوار مساز که باد با سلیمان برای مثال و نمونه این گفتار را بر زبان آورد که ای سلیمان بفرصت و دولتی که آسمان بتو داد فریفته مشو و از طریق صواب روی بر متاب که هیچکس بتو خبر نداده است که پیر گوژپشت فلک از نیرنگ و فریبکاری دست برداشته است ۸ ــ مقبل: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم نیکبخت، صفت بنده ۹ ــ معنی بیت: که گفته است که حافظ از اندیشهٔ مهرورزی با تو روی‌گردان شد؟ من چنین سخنی نگفته‌ام آنکه گفت: دروغی بر من بسته است.

غزل ۸۹

یارب سببی ساز که یارم بسلامت

باز آید و برهاندم از بندِ ملامت

خاکِ رهِ آن یار سفر کرده، بیارید

تا چشمِ جهان‌بین کنمش جایِ اقامت[1]

فریاد که از شش جهتم[2] راه ببستند

آن خال و خط و زلف و رخ و عارض[3] و قامت

امروز که در دستِ توام مرحمتی کن

فردا که شوم خاک[4] چه سود اشکِ ندامت[5]؟

ای آنکه بتقریر و بیان دمزنی از عشق
ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت[۶]

درویش مکن ناله زشمشیرِ احبّا[۷]
کاین طایفه از کشته ستانند غرامت

در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی
بر می‌شکند گوشهٔ محرابِ امامت[۸]

حاشا که[۹] من از جور و جفای تو بنالم
بیدادِ لطیفان[۱۰] همه لطفست و کرامت[۱۱]

کوته نکند بحثِ سرِزلف تو حافظ
پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت[۱۲]

وزن غزل ۸۹: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بحر هزج مثمن مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: گرد راه یار بسفر رفته را بمن آورید تا دیدهٔ جهان نگر را جایگاه اقامت غبار قدمش سازم ۲ ــ شش جهت: شش سو که عبارت از بالا و پائین و پس و پیش و چپ و راست باشد ۳ ــ عارض: بکسر سوم رخسار ۴ ــ شوم خاک: بمیرم و پیکرم خاک گسردد ۵ ــ چه سود اشک ندامت: سرشک پشیمانی ریختن سودی ندارد، استفهام مجازاً مفید نفی ۶ ــ خیر و سلامت: بخیر و بسلامت یا بخوبی و خوشی؛ حذف حرف اضافه «به» بدون قرینه‌گاه دیده میشود:

امروز هر چمان بدهی فردا از ما مکابره (بمکابره) همه‌برهانی

ص ۴۰۲ دیوان ناصر خسرو

معنی بیت: اگر میخواهی معنی عشق را با سخن و دلیل اثبات کنی، تو شایستهٔ خطاب و گفتگوی با ما نباشی بخیر و خوشی از بر ما دور شو، چه عشق حال است و بقال در نیاید ۷ ــ احبّا: بفتح اول و کسر دوم و تشدید سوم مخفف احبّاء جمع حبیب بمعنی دوست ــ معنی بیت: ای فقیر، از زخم تیغ محبوب منال که این گروه معشوقان چون عاشقان را بشهادت رسانند، از کشتگان خود بیبهانهٔ رنجه شدن دستشان تاوان و غرامت هم طلب میکنند ۸ ــ معنی بیت: دلق زهد ریائی را در آتش افکن که کمان ابروی ساقی با تیر ناز و غمزهٔ خود کنج محراب عبادت را نیز ویران میسازد، مقصود آنکه در سپردن طریق عشق باید هرگونه تعلق و تعین را ترک گفت ۹ ــ حاشا که بنالم: هرگز مباد که بنالم؛ نیز نگاه کنید بغزل ۷۸ شمارهٔ (۲) ۱۰ ــ لطیفان: بفتح اول خوبان و نیکوان جمع لطیف ۱۱ ــ کرامت: بفتح اول بزرگواری و نواخت و بخشندگی ۱۲ ــ معنی بیت: حافظ گفتگو از گیسوی ترا مختصر نمیکند، چه این رشتهٔ سخن عاشقانه برستخیز پیوستگی دارد و تا قیامت پایدار میماند.

غزل ۹۰

ای هدهدِ صبا[۱] بسبا می‌فرستمت
بنگر که از کجا بکجا می‌فرستمت

حیفست طایری چو تو در خاکدانِ غم
زاینجا بآشیانِ وفا می‌فرستمت[۲]

در راهِ عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست
می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت[۳]

هر صبح و شام قافلهٔ از دعای خیر
در صحبتِ شمال و صبا می‌فرستمت

تا لشکرِ غمت نکند ملکِ دل خراب
جان عزیز خود بنوا[۴] می‌فرستمت

ای غایب از نظر که شدی همنشین دل
میگویمت دعا و ثنا می‌فرستمت

در روی خود تفرّجِ[۵] صنعِ خدای کن
کایینهٔ خدای‌نما می‌فرستمت

تا مطربان زشوق منت آگهی دهند
قول[۶] و غزل بساز[۷] و نوا[۸] می‌فرستمت

ساقی بیا که هاتفِ[۹] غیبم بمژده گفت
با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت

حافظ سرودِ مجلس ما ذکرِ خیرِ تست
بشتاب هان که اسب و قبا می‌فرستمت[۱۰]

وزنِ غزل ۹۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ هدهد صبا: تشبیه صریح ــ هدهد: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم پرندهٔ معروفی که بفارسی

پویک نیز نامیده میشد ـ معنی بیت: ای هدهد نسیم بهاری ای پیک مشتاقان ترا بشهر سبا دیار معشوق گسیل میدارم. ببین که بچه راهی دور ترا میفرستم: از لحاظ علم‌بدیع میان سبا (بفتح اول نام شهر بلقیس در ملک یمن) و صبا جناس لفظی مراعات شده است. نیز تلمیحی دارد بداستان سلیمان و بلقیس که هدهد پیام آورشان بود ۲ ـ معنی بیت: دریغست که پرنده‌ای سبکبال مانند تو در سرای خاکی اندوه که کلبهٔ عاشق است، اسیر بماند. ترا ازین جا بمنزلگاه محبوب که آستان وفاست روانه میسازم ۳ ـ معنی بیت: در سلوک راه مهر نزدیکی و دوری مکانی تصور نتوان کرد، چه عشق چون بکمال رسد، عاشق بهر سو نگرد، جانان را آشکار بیند و بدولت یار دعا کند. حافظ در غزل دیگر فرماید:

گرچه دوریم بیاد تو قدح میگیریم   بعد منزل نبود در سفر روحانی

۴ ـ نوا: بفتح اول گروگان ـ معنی بیت: تا سپاه عشق تو کشور دل را ویران نسازد، جان گرامی خود را بگروگان بآستانت گسیل میدارم ۵ ـ تفرج: گشایش یافتن و از تنگی و دشواری بیرون آمدن، مصدر باب تفعل، در سیاق فارسی بیشتر بمعنی سیر و تماشا بکار میرود ـ معنی بیت: در چهرهٔ خود هنر آفرینش خدای را تماشا کن، چه روی تو آیینه‌ایست که جلوه‌گاه یزدان است، مقصود آنست که چون ترا بنگریستن در چهرهٔ خود برانگیختم، گوئی آینهٔ صنع‌نما برای تو فرستاده باشم ۶ ـ قول: بفتح اول و سکون دوم ترانه ۷ ـ ساز: سازی که نواخته میشود از قبیل چنگ و طنبور ۸ ـ نوا: بفتح اول آهنگ و نغمه ۹ ـ هاتف: بکسر سوم آوازدهنده، اسم فاعل از هتاف بضم اول ۱۰ ـ معنی بیت: ای حافظ، یاد نیک تو ترانهٔ محفل ماست. هان بآمدن شتاب کن که اینک برای تو جامه و مرکب گسیل میدارم: در ضمن تلمیحی دارد باین رسم کهن که چون بزرگان کسی را بمجلس خود میخواندند باحترام برای میهمان اسب و قبا میفرستادند.

غزل ۹۱

ای غایب از نظر بخدا می‌سپارمت
جانم بسوختی و[۱] بدل دوست دارمت

تا دامنِ کفن[۲] نکشم زیرِ پایِ خاک
باور مکن که دست ز دامن بدارمت

محرابِ ابرویت بنما تا سحرگهی[۳]
دستِ دعا برآرم و در گردن آرمت

گر بایدم شدن سوی هاروتِ بابلی[۴]
صدگونه جادوئی بکنم تا بیارمت

خواهم که پیش میرمت، ای بیوفا طبیب
بیمار بازپرس که در انتظارمت[۵]

صد جوی آب بسته‌ام از دیده برکنار
بر بوی تخمِ مهر[۶] که در دل بکارمت

خونم بریخت و زغمِ عشقم خلاص داد
منّت پذیرِ غمزهٔ خنجر گذارمت[۷]

میگریم و مرادم ازین سیلِ اشکبار
تخمِ محبّتست که در دل بکارمت

بارم ده از کرم سوی خود تا بسوزِ دل
در پای دم بدم گهر[۸] از دیده بارمت

حافظ، شراب و شاهد و رندی نه وضع تست
فی‌الجمله میکنیّ و فرو میگذارمت[۹]

وزن غزل ۹۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ و: حرف ربط برای استدراک یعنی رفع توهّم معادل ولی ــ معنی بیت: ای یار نهفته از چشم، ترا بامان خدا وا میگذارم. جان من در آتش هجران گداختی ولی من از دل و جان بتو مهر می‌ورزم ۲ ــ کفن: بفتح اول و دوم جامهٔ مرگ ۳ ــ سحرگهی: در هنگام سحر (یای آخر مفید معنی توقیت)، سحرگاهان ــ معنی بیت: قبله ابروی خود را نشان بده تا سحرگاهان دست نیاز بدرگاه خداوند بر آرم و بر گردن تو حمایل کنم ۴ ــ هاروت بابلی: موصوف و صفت ــ هاروت: نام یکی از آن دو فرشته است که در چاه بابل سرازیر آویخته بعذاب الهی گرفتارند اگر کسی بر سر آن چاه بطلب جادوی رود او را تعلیم دهند (نقل از لغت‌نامه) ــ معنی بیت: اگر برای بازآوردن تو بنزد فرشته سحرآموز، هاروت بابلی باید رفتن، میروم و با صد شیوهٔ سحر و نیرنگ ترا بنزد خود میآورم ۵ ــ در انتظارمت: در انتظارت هستم، ت ضمیر متصل مضاف‌الیه انتظار ــ معنی بیت: ای طبیب دل که پیمان محبت بسر بردن ندانی، آرزومندم که پیش مرگ تو شوم، از این بیمار عشق عیادت و تفقدی کن که چشم براه توام تا آسان جان بسپارم ۶ ــ تخم محبت: دانهٔ مهر، تشبیه صریح ــ معنی بیت: صد جویبار از چشم در کنار روان کرده‌ام، بدین آرزو که دانهٔ محبت و دوستاری را در مزرع دل تو بتوانم کاشت ۷ ــ خنجرگذار: آنکه خنجر را از چیزی بگذراند و بشکافد، صفت مرکب فاعلی، غمزه موصوف.

مرا خنجر چو ابر زهربارست ترا غمزه چو تیر دل گذارست

(فخرالدین اسعد گرگانی)

معنی بیت: کرشمه یار مرا کشت و از بند غم آزاد کرد، آری سپاسگزار غمزهٔ یارم که با تیغ ناز دلهای عاشقان را خسته و مجروح میکند ۸ــ گهر: گوهر، استعاره از اشک ۹ــ معنی بیت: ای حافظ، باده‌گساری و شاهدبازی و بی‌قیدی شایستهٔ حال تو نیست، خلاصه این کارها را میکنی و من بر تو سخت نمیگیرم و ترا بخود وامیگذارم.

غزل ۹۲

میرِ[۱] من خوش میروی کاندر سروپا میرمت
خوش خرامان شو که پیشِ قدِّ رعنا[۲] میرمت

گفته بودی کی بمیری پیشِ من، تعجیل چیست؟
خوش تقاضا میکنی پیشِ تقاضا میرمت[۳]

عاشق‌ومخمورومهجورم، بتِ‌ساقی[۴] کجاست؟
گو که بخرامد که پیشِ سروِ بالا میرمت

آنکه عمری شد که تا بیمارم از سودایِ او[۵]
گو نگاهی کن که پیشِ چشمِ شهلا[۶] میرمت

گفتهٔ لعلِ لبم هم درد بخشد هم دوا
گاه پیشِ درد و گه پیشِ مداوا[۷] میرمت

خوش خرامان میروی، چشمِ بد از رویِ تو دور
دارم اندر سر خیالِ آنکه در پا میرمت[۸]

گرچه جایِ حافظ اندر خلوتِ وصلِ تو نیست
ای همه جایِ تو خوش، پیشِ همه جا میرمت[۹]

وزن غزل ۹۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ میر: مخفف امیر بمعنی فرمانروا ۲ ــ رعنا: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر بمعنی موزون و خوشنما ــ معنی بیت: ای فرمانروای دلم، رفتاری دلپذیرداری که فدای سر و قدمت شوم، بخوشی و نازروان شو که پیش قامت موزونت جان را پیشکش دهم ۳ ــ معنی بیت، پرسیده بودی که چه زمان در قدم تو جان می‌سپارم، چرا شتاب داری؟ درخواستی دلپذیر کرده‌ای جان برخی و قربان این تقاضایت باد ۴ ــ

بت ساقی: بت یا معشوقی که ساقی مجلس است، اضافهٔ بیانی ــ معنی بیت: دلداده‌ای خمارآلوده و جدا از یار مانده‌ام، معشوق من ساقی مجلس کجاست؟ بگوئید که بناز فراز آید تا در پیش قامت سر و مانندش جان بنثار آورم؛ در مصراع دوم مراعات صنعت التفات از غایب بحاضر شده است ۴ ــ سودا: عشق و خیال، نیز نگاه کنید بغزل ۳۶ شمارهٔ (۱) ۵ ــ شهلا: بفتح اول و سکون دوم سیاه آمیخته بکبودی، میشی، مؤنث اشهل، افعل وصفی، چشم موصوف ۶ ــ مداوا: بضم اول دوا و درمان کردن، مخفف مداواة مصدر باب مفاعله ۷ ــ در پا میرمت: در پایت بمیرم یا در قدمت جان بسپارم، ت ضمیر متصل مضاف‌الیه پا که بضرورت حفظ وزن بفعل پیوسته است ۸ ــ معنی بیت: هرچند حافظ را بسراچهٔ وصال تو راه نباشد، ای آنکه سر تا قدمت دلپذیر ست، پیش همه اندام تو جان نثار میکنم.

غزل ۹۳

چه لطف بود که ناگاه رشحهٔ قلمت[1]
حقوقِ خدمتِ ما عرضه کرد بر کرمت

بنوکِ خامه رقم کردهٔ سلامِ مرا
که کارخانهٔ دوران[2] مباد بی‌رقمت

نگویم از منِ بیدل[3] بسهو کردی یاد
که در حسابِ خرد نیست سهو[4] بر قلمت

مرا ذلیل مگردان، بشکرِ این نعمت
که داشت دولتِ سرمد[5] عزیز و محترمت

بیا که با سرِ زلفت قرار خواهم کرد
که گر سرم برود بر ندارم از قدمت[6]

ز حالِ ما دلت آگه شود مگر وقتی
که لاله بردمد از خاکِ کشتگان غمت[7]؟

روانِ تشنهٔ ما را بجرعهٔ دریاب
چو میدهند زلالِ خضر[8] زجامِ جمت

همیشه وقتِ تو، ای عیسیِ صبا[9] خوش باد
که جانِ حافظ دلخسته زنده شد بدمت

وزن غزل ۹۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ رشحه: بفتح اول و سکون دوم تراوش و پشنگ ــ معنی بیت: مهربانی بسیار بزرگی بود که ناگهان تراوش خامهٔ تو حق چاکری دیرینهٔ مرا پیشگاه کرم و رادی تو بیان کرد و عرضه داشت ۲ ــ کارخانهٔ دوران: کارگاه روزگار، تشبیه صریح ــ معنی بیت: با سرقلم بمن درود و سلام نوشتی، امید است که کارگاه روزگار هیچگاه بی‌اسم و رسم تو نباشد ۳ ــ بیدل: عاشق، صفت من ۴ ــ سهو: اشتباه و غفلت و فراموشی ۵ ــ سرمد: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم همیشه و دائم، صفت دولت ــ معنی بیت: سپاس این موهبت را که اقبال جاوید ترا گرامی داشت، مرا خوار مدار ۶ ــ معنی بیت: بازگرد که با سر گیسوی تو پیمان می‌بندم که اگر سر من درین عشق بباد فنا رود، از قدمت بر نخواهم گرفت ۷ ــ معنی بیت: استفهام مجازاً مفید معنی نفی است یعنی جز آن هنگام که عاشقان تو در خاک خفته و لاله از گورشان روئیده باشد، از حالشان نمی‌پرسی ۸ ــ خضر: بکسر اول و سکون دوم نام پیغمبر معروف (ارمیا) نقل از فرهنگ انندراج، بضرورت وزن شعر گاه حرف دوم مکسور خوانده میشود ــ معنی بیت: اکنون که در ساغر جمشید بتو آب حیات ابدی که خضر پیامبر نوشیده است، می‌دهند، جان تشنگان عشق را نیز با یک جرعه از هلاک برهان ۹ ــ عیسی صبا: باد بهاری که مانند حضرت عیسی دمی جانبخش دارد، تشبیه صریح.

غزل ۹۴

زان یارِ دلنوازم شکریست با شکایت[1]

گر نکته‌دانِ عشقی، بشنو تو این حکایت

بی مزد بود و منّت هر خدمتی که کردم

یارب مباد کس را مخدومِ بی‌عنایت

رندانِ تشنه لب را آبی نمیدهد کس

گوئی ولی شناسان رفتند از این ولایت[2]

در زلف چون کمندش، ای دل، مپیچ کآنجا

سرها بریده بینی بیجرم و بی‌جنایت[3]

چشمت بغمزه ما را خون خورد و می‌پسندی

جانا روا نباشد، خونریز[4] را حمایت

در این شبِ سیاهم گم گشت راهِ مقصود

از گوشهٔ برون آی، ای کوکبِ هدایت[5]

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
زنهار ازین بیابان وین راهِ بی‌نهایت[۶]

ای آفتابِ خوبان میجوشد اندرونم
یکساعتم بگنجان در سایهٔ عنایت[۷]

این راه را نهایت صورت کجا توان بست؟
کش صد هزار منزل بیشست در بدایت[۸]

هر چند بردی آبم، روی از درت نتابم
جور از حبیب[۹] خوشتر کز مدّعی رعایت

عشقت رسد بفریاد، ار خود بسانِ حافظ
قرآن زبر بخوانی در چارده روایت[۱۰]

وزن غزل ۹۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ معنی بیت اول و دوم: از یار مهربانی که دلم را نواخت سپاسگزارم و از اینکه قدر خدمتم را نشناخت شکوه دارم. اگر تو در عاشقی دقیقه‌شناس و نکته‌سنجی این ماجرا را بشنو که هر بندگی و ادبی که کردم یار بی‌پاداش گذاشت و اظهار امتنان نکرد، خدا نکند که کس را مانند من سروری بی‌توجه و لطف باشد ۲ ــ معنی بیت: کسی قلندران تشنه کام را سیراب نمیکند، پنداری آنانکه مقام اولیای حق یا رندان پاک‌باخته را می‌شناختند، ازین شهر رفته‌اند ۳ ــ معنی بیت: ای دل، در کمند گیسوی یار خود را گرفتار مساز که در آن خم زلف سرهای عاشقان را بی‌گناهی و ارتکاب بزهی از تن جدا شده یابی ۴ ــ خونریز: قاتل ــ خونریز را حمایت: حمایت خونریز، «را» حرف اضافه نشان مضاف‌الیه ۵ ــ کوکب هدایت: ستارهٔ راهنمائی و ارشاد. اضافهٔ تخصیصی ۶ ــ معنی بیت: بهر سو که روی آوردم، بیم خاطر و گرفتگی دلم از تنهائی افزون گشت، پناه بر خدا از بیابان بی‌امان عشق و طریق ناپیدا کران سلوک ۷ ــ معنی بیت: ای مهر درخشان نکورویان دل و جگرم از تاب جدائی میگدازد، ساعتی مرا در پناه توجه و نگرش خویش جای بده ۸ ــ بدایت: بکسر اول آغاز ــ معنی بیت: پایان راه عشق و سیر و سلوک بسوی حق از حد تصور بیرون مینماید، چه در آغاز این طریق بیش از صد هزار مرحله است ۹ ــ حبیب: بفتح اول محبوب ــ معنی بیت: اگر چه آبروی مرا بر خاک ریختی، از آستان تو روی نمیگردانم. ستم و درشتی از محبوب دلپذیرتر از مراعات و مهربانی است که مدعیان یا دوست نمایان کنند ۱۰ ــ معنی بیت: اگر چه مانند حافظ قرآن را با چهارده روایت قاریان معروف از حفظ تلاوت کنی، باز هم عشق بحق برای وصول بکمال و رسیدن بنهایت سیر و سلوک باید فریاد رس ومددگار تو شود.

غزل ۹۵

مدامم مست میدارد نسیمِ جعدِ گیسویت[۱]
خرابم میکند هر دم فریبِ چشمِ جادویت[۲]

پس از چندین شکیبائی شبی یارب توان دیدن
که شمعِ دیده افروزیم در محرابِ ابرویت[۳]

سوادِ لوحِ بینش را عزیز از بسهرِ آن دارم
که جانرا نسخهٔ باشد زلوحِ خالِ هندویت[۴]

تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارائی
صبا را گو که بردارد زمانی برقع[۵] از رویت

وگر رسمِ فناخواهی که از عالم براندازی
برافشان تا فرو ریزد هزاران جان زهر مویت[۶]

من و باد صبا مسکین دو سرگردانِ[۷] بیحاصل
من از افسونِ چشمت مست و او از بویِ گیسویت

زهی همّت که حافظ راست از دنییّ و از عقبی
نیاید هیچ در چشمش بجز خاکِ سرِ کویت[۸]

وزن غزل ۹۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ جعد گیسویت: گیسوی مجعد و زلف پیچیده و گرهگیر، صفت مقدم که بحالت اضافه بیش از موصوف قرار گرفته است،در نثر نیز نظیر این‌گونه دیده میشود: و کلی مواصلات عالم جز برای عاجل نفع ممکن نباشد یعنی نفع عاجل، ص ۲۷۴ کلیله و دمنه تصحیح مینوی ۲ ــ جادو: افسونگر و ساحر، چشم موصوف ــ معنی بیت: نسیم خوش‌وزان از گیسوی پیچان تو مرا پیوسته نشاط و سرمستی میدهد و فریبائی چشم سحرانگیزت هر نفس بنیاد خودپرستی و انانیت مرا ویران میکند ۳ ــ محراب ابرو: قبلهٔ ابرو، تشبیه صریح ۴ ــ معنی بیت: سیاهی لوح بینائی یا سیاهی مردمک دیده را از آن گرامی میشمارم که برای جان عاشق صورت مکتوبی از لوح خال مشکین تست ۵ ــ برقع: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم نقاب و روبند ۶ ــ معنی بیت: اگر در اندیشهٔ آنی که نشان نابودی را در جهان از ریشه برکنی، گیسوی خود را پریشان کن تا جانهای عاشقان زنده دل فرو ریز و رسم فنا را از عالم براندازد ۷ ــ مسکین دو سرگردان: دو

سرگشتهٔ ناتوان، صفت مقدم و موصوف ۸ ــ معنی بیت: چه همت بلندی حافظ دارد که از دو جهان فرو دین و برین جز غبار کوی تو هیچ چیز در نظرش قدر و بهائی ندارد.

غزل ۹۶

دردِ ما را نیست درمان الغیاث[1]
هجرِ ما را نیست پایان الغیاث
دین و دل بردند و قصدِ جان کنند
الغیاث از جورِ خوبان الغیاث
در بهایِ بوسهٔ جانی طلب
میکنند این دلستانان الغیاث
خونِ ما خوردند این کافردلان
ای مسلمانان، چه درمان الغیاث[2]
همچو حافظ روز و شب بی‌خویشتن
گشته‌ام سوزان و گریان الغیاث[3]

وزن غزل ۹۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مسدس مقصور)

۱ ــ الغیاث: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم بمعنی بفریادم برسید، در سیاق فارسی حالت شبه فعل دارد و در شمار اصوات است مأخوذ از غیاث عربی بکسر اول بمعنی فریادرسی و فریادخواهی ۲ ــ معنی بیت: این سیاه‌دلان بیرحم خون ما را ریختند، ای گروندگان بآیین حق علاج کار چیست، بفریادم برسید ۳ ــ شبان روزان حافظ‌وار بیخود و بیتاب در آتش جدائی میسوزم و سرشک میبارم، بفریاد برسید.

غزل ۹۷

توئی که بر سرِ خوبان کشوری چون تاج
سزد اگر همهٔ دلبران دهندت باج
دو چشمِ شوخِ تو بر هم زده خطا[1] و حبش[2]
بچینِ زلفِ تو ماچین[3] و هند داده خراج

بیاضِ[۴] رویِ تو روشن، چو عارضِ[۵] رخ روز
سوادِ زلفِ سیاهِ تو هست ظلمتِ داج[۶]

دهانِ شهدِ تو داده رواجِ آبِ خضر[۷]
لبِ چو قند تو برد از نباتِ مصر رواج

ازین مرض بحقیقت شفا نخواهم یافت
که از تو دردِ دل، ای جان، نمیرسد بعلاج

چرا همی شکنی، جانِ من، زسنگ‌دلی[۸]
دلِ ضعیف که باشد بنازکی چو زجاج[۹]

لبِ تو خضر و دهانِ تو آبِ حیوانست[۱۰]
قدِ تو سرو و میان موی و بر[۱۱] بهیأتِ عاج[۱۲]

فتاد در دلِ حافظ هوایِ[۱۳] چون تو شهی
کمینه[۱۴] ذرهٔ خاکِ درِ[۱۵] تو بودی کاج[۱۶]

وزن غزل ۹۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعِلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ خطا: ختا بفتح اول نام شهری است در ترکستان که مشک خیز است زیبایان آن بحسن مشهور ۲ ــ حبش: بفتح اول و دوم حبشه، کشور سیاهان در خاور افریقا ۳ ــ ماچین: چین بزرگ یا چین اصلی (لغت‌نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: دیدگان تو که در دلبری گستاخند، در سرزمین ختا و حبشه شوری برانگیخته‌اند و چین بزرگ و هندوستان بشکن زلف تو بنشان اطاعت باج داده‌اند ۴ ــ بیاض: بفتح اول سپیدی ۵ ــ عارض رخ روز: صفحهٔ رخسار خورشید ۶ ــ داج: تاریک، صفت جانشین موصوف (شب) ۷ ــ آب خضر: آب حیات که خضر از آن نوشید؛ خضر در اینجا بضرورت حفظ وزن بکسر دوم خوانده میشود ــ معنی بیت: دهان تو که از انگبین است، مایهٔ شهرت آب حیات یا چشمه‌نوش گشته و لب شکرین تو رونق بازار نبات مصری را شکسته است ۸ ــ سنگ‌دلی: بیرحمی و نامهربانی ۹ ــ زجاج: بضم اول آبگینه یا شیشه ۱۰ ــ معنی مصراع: بودن لب را در کنار دهان بملازمت خضر با چشمه حیوان تشبیه کرده است ۱۱ ــ بر: بفتح اول سینه و آغوش ۱۲ ــ بهیأت عاج: بشکل پیلسته از سپیدی ۱۳ ــ هوی: بفتح اول و الف مقصوره در آخر عشق ۱۴ ــ کمینه: بفتح اول و کسر دوم کمترین، صفت ذره ۱۵ ــ در: درگاه ۱۶ ــ کاج: بمعنی کاش و کاشکی هم هست که بمعنی افسوس و تأسف باشد... و آنرا بیشتر بوقت طلب چیزی یا کردن کاری بطریق آرزو گویند (نقل باختصار از برهان قاطع)

غزل ۹۸

اگر بمذهبِ تو خون عاشقست مباح[1]
صلاحِ[2] ما همه آنست کان تراست صلاح

سوادِ زلفِ سیاهِ تو جاعلِ الظلمات
بیاضِ رویِ چو ماهِ تو فالِقِ الاصباح[3]

زچینِ زلفِ کمندت کسی نیافت خلاص
از آن کمانچهٔ ابرو و تیر چشم نجاح[4]؟

زدیده‌ام شده یک چشمه در کنار روان
که آشنا[5] نکند در میانِ آن ملّاح[6]

لبِ چو آبِ حیاتِ تو هست قوّتِ جان
وجودِ خاکیِ ما را ازوست ذکرِ[7] رواح[8]

بداد لعلِ لبت بوسهٔ بصد زاری[9]
گرفت کام دلم زو بصد هزار الحاح[10]

دعایِ جانِ تو وردِ زبانِ مشتاقان
همیشه تا که بود متّصل مسا[11] و صباح[12]

صلاح و توبه و تقوی زما مجو حافظ
زرند و عاشق و مجنون کسی نیافت صلاح[13]

وزن غزل ۹۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ مباح: بضم اول حلال و جایز، اسم مفعول از اباحه ۲ ـ صلاح: بفتح اول مصلحت و خیر و نیکی ۳ ـ معنی بیت: سیاهی گیسوی مشکین تو ظلمت آفرین است و سپیدی چهرهٔ چون ماه تو شکافنده و پدید آورندهٔ صبحهای روشن است ۴ ـ نجاح: بفتح اول رستگاری و پیروزی ـ معنی بیت: هیچکس از شکن گیسوی خم اندر خم تو رهائی نیابد. از آن کمان خرد ابروان و تیر نگاه آیا چشم رستگاری توان داشت؟ استفهام مجازاً مفید نفی است یعنی رستن و جان بردن میسر نیست ۵ ـ آشنا: شنا ۶ ـ ملاح: بفتح اول و تشدید دوم کشتی‌بان ۷ ـ ذکر، بکسر اول دعا و نماز ۸ ـ رواح: بفتح اول شبانگاه؛ در صفحهٔ ۱۱۲ جامع

نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد لذت راح بجای ذکر رواح آمده که بر متن ترجیح دارد و راح در عربی بمعنی شراب است ـ معنی بیت: لب چون چشمهٔ نوش تو نیروبخش جان است و پیکر خاکی ما از آن لذت شراب و نشاط باده می‌یابد ۹ ـ زاری: لابه و عجز و نیاز ۱۰ ـ الحاح: بکسر اول و سکون دوم درخواستن باصرار و مبالغه کردن ۱۱ ـ مسا: بفتح اول شام ۱۲ ـ صباح: بفتح اول بامداد ۱۳ ـ صلاح: بفتح اول خیر و نیکی و پارسائی؛ میان صلاح در آغاز بیت و صلاح در آخر بیت صنعت ردالصدر الی العجز رعایت شده است.

غزل ۹۹

دل من در هوایِ رویِ فرّخ[۱]

بود آشفته[۲] همچون مویِ فرّخ

بجز هندویِ زلفش[۳] هیچکس نیست

که برخوردار شد از رویِ فرّخ

سیاهی[۴] نیک بختست آنکه دایم

بود همراز وهم زانویِ[۵] فرّخ

شود چون بیدِلرزان سروِ آزاد

اگر بیند قدِ دلجویِ فرّخ

بده ساقی شرابِ ارغوانی

بیاد نرگسِ جادویِ[۶] فرّخ

دوتا شد قامتم همچون کمانی

زغم پیوسته چون ابرویِ فرّخ

نسیمِ مشکِ تاتاری خجل کرد

شمیمِ زلفِ عنبر بویِ فرّخ

اگر میلِ دل هرکس بجائیست

بود میلِ دلِ من سویِ فرّخ

غلامِ همّتِ آنم که باشد

چو حافظ بنده و هندویِ[۸] فرّخ

وزن غزل ۹۹: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ در هوای روی فرخ: بعشق روی محبوبم فرخ ۲ ــ آشفته: پریشان ۳ ــ هندوی زلف: سیاهی که گیسوی مشکین است، اضافهٔ بیانی ۴ ــ سیاه نیکبخت: باستعاره مقصود موی مشکین ۵ ــ هم زانو: همنشین ۶ ــ نرگس جادو: نرگس افسونگر، باستعاره چشم مقصود است ۷ ــ شمیم: بفتح اول بوی خوش ۸ ــ هندوی فرخ: غلام و زرخرید فرخ.

غزل ۱۰۰

دی پیرِ می‌فروش که ذکرش بخیر باد[1]
گفتا: شراب نوش و غمِ دل ببر زیاد

گفتم: بباد میدهدم باده نام و ننگ[2]
گفتا: قبول کن سخن و هرچه باد باد

سود و زیان و مایه چو خواهد شدن زدست
از بهرِ این معامله غمگین مباش و شاد[3]

بادت بدست باشد، اگر دل نهی بهیچ
در معرضی[4] که تختِ سلیمان رود بباد

حافظ گرت زپندِ حکیمان ملالتست
کوته کنیم[5] قصّه که عمرت دراز باد

وزن غزل ۱۰۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ ذکرش بخیر باد: یادش بنیکی باد ۲ ــ نام و ننگ: آبرو ــ معنی بیت: پیر میفروش گفتم: میگساری آبروی مرا بر باد میدهد و نابود میسازد. پاسخ داد: بپذیر و می بنوش، هرچه پیش آید، خوش آید ۳ ــ معنی بیت: زندگی دنیا چندان ارزشی ندارد، از سود آن شاد مشو و از زیانش اندوهگین مباش چه سرمایه و سود و زیانش همه بر باد میرود ۴ ــ معرض: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم جایگاه و عرض‌گاه ــ معنی بیت: آنجا که تخت فرمانروائی حضرت سلیمان بباد فنا میرود، تو اگر بزندگی دنیا که نیستی هست‌نماست دل ببندی، چیزی جز باد در دست نخواهی داشت مقصود آنکه تهیدست خواهی ماند. سعدی گوید:

بیادگار کسی دامن نسیم صبا ــ گرفته‌ایم‌چه‌حاصل‌که‌باددرچنگ‌است

۵ ــ کوته کنیم: کوتاه و مختصر کنیم ــ میان کوته و دراز در این مصراع مراعات صنعت تضاد شده است.

غزل ۱۰۱

شراب و عیشِ نهان چیست؟ کارِ بی‌بنیاد
زدیم برصفِ رندان و هرچه باداباد[۱]

گره زدل بگشا وزسپهر یاد مکن
که فکرِ هیچ مهندس چنین گره نگشاد[۲]

زانقلابِ زمانه[۳] عجب مدار که چرخ
ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد

قدح بشرطِ ادب[۴] گیر، زانکه ترکیبش
زکاسهٔ سرِ جمشید و بهمنست و قباد[۵]

که آگهست[۶] که کاوس[۷] و کی[۸] کجا رفتند؟
که واقفست[۹] که چون رفت تخت جم برباد؟

زحسرتِ لبِ شیرین هنوز می‌بینم
که لاله میدمد از خونِ دیدهٔ فرهاد[۱۰]

مگر که لاله بدانست بیوفائی دهر
که تا بزاد و بشد جامِ می زکف ننهاد[۱۱]

بیا بیا که زمانی زمی خراب شویم
مگر رسیم بگنجی در این خراب‌آباد[۱۲]

نمیدهند اجازت مرا بسیرِ سفر[۱۳]
نسیمِ بادِ مصلاّ و آبِ رکناباد

قدح مگیر چو حافظ مگر بنالهٔ چنگ
که بسته‌اند بر ابریشمِ طرب دلِ‌شاد[۱۴]

وزن غزل ۱۰۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: باده و نشاط شراب پنهانی را چه میتوان خواند، کاری بی‌پایه و نااستوار. ما بجمع

قلندران وارسته پیوستیم، هرچه پیش آید، خوش آید ۲ــ معنی بیت: از دل عقدهٔ غم را بازکن و ملول مباش و باسرار آسمان میرداز که اندیشه هیچ مهندسی برمز پیچیدهٔ این عقده پی نبرد ۳ــ انقلاب زمانه: برگشتن روزگار و دگرگونی آن ۴ــ بشرط ادب: برسم ادب و پاس احترام ۵ــ جمشید و بهمن و قباد: نام سه تن از شاهان باستانی که در شاهنامه ذکر آنان رفته است، مراد از قباد همان کیقباد پادشاه سلسلهٔ کیانی است ۶ــ که آگهست: کسی آگاهی ندارد، استفهام مجازاً مفید نفی ۷ــ کاوس: همان کیکاوس پادشاه کیانی مقصود است ۸ــ کی: بفتح اول و سکون دوم پادشاه پادشاهان و پادشاه قهار، لقب شاهان سلسلهٔ کیان ۹ــ واقف: آگاه و با وقوف معنی مصراع: کسی نمیداند که تخت جم یا سلیمان را باد چگونه میبرد و بایهام مقصود آنکه تخت‌جم چگونه بر باد رفت و نابود شد ۱۰ــ معنی بیت: تاکنون هم می‌نگرم که از سرشک خونین فرهاد که در غم جدائی از لب شیرین برخاک میچکد، لالهٔ سرخ سر از زمین برمیزند، غبار همدانی گوید:

پای لاله کدامین شهید مدفونست که از لحد بدرافتاده گوشهٔ کفنش

۱۱ــ معنی بیت: لاله همانا بپیمان‌شکنی روزگار نیک پی‌برده است که تا بجهان آمد و از جهان رفت، دمی از ساغر گرفتن غافل نماند ۱۲ــ معنی بیت: بشتاب و بیا تا یک آن با نوشیدن مسی معرفت بنیاد خودپرستی را ویران کنیم، شاید بگنج وصال جانان در خراب‌آباد جهان که آبمادیش عین ویرانی است دست‌یابیم ۱۳ــ سیر سفر: گشت و تفرج مسافرت ۱۴ــ معنی بیت: حافظ‌وار با نغمهٔ چنگ ساغر بگیر و بنوش، چه شادی خاطر را بر تارهای ابریشمین چنگ بسته‌اند یعنی شادی از شنیدن نوای چنگ در دل پدید میآید.

غزل ۱۰۲

دوش آگهی ز یارِ سفر کرده داد باد
من نیز دل بباد دهم، هرچه باد باد[1]

کارم بدان رسید که همرازِ خود کنم
هر شام برقِ لامع[2] و هر بامداد باد[3]

در چین طرّهٔ تو دلِ بی‌حفاظِ من
هرگز نگفت: مسکنِ مألوف[4] یاد باد

امروز قدرِ پندِ عزیزان شناختم
یارب روانِ ناصح[5] ما ازٌ تو شاد باد

خون شد دلم بیادِ تو، هرگه که در چمن
بندِ قبایِ غنچهٔ گل میگشاد باد[6]

از دست رفته بود وجودِ ضعیفِ من[7]

صبحم[8] ببویِ وصلِ تو جان باز داد باد

حافظ نهادِ نیکِ[9] تو کامت برآورد

جانها فدایِ مردمِ نیکو نهاد باد

وزن غزل ۱۰۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: دیشب نسیم از محبوب سفر گزیده خبر آورد، من بمژدگانی دل خود را بباد سپردم، هرچه پیش آید، خوش آید ۲ ــ لامع: درخشان، اسم فاعل از لمعان ــ برق لامع: آذرخش درخشنده، باستعاره مقصود شرار آتش سوزان سینه ۳ ــ باد: باستعاره مقصود آه سرد ــ معنی بیت: کارم بآنجا کشید که هر شب شرار آتش سوزان سینه و هر صبح آه سرد را دمساز خود میسازم ۴ ــ مألوف: دلخواه و محبوب و خوگرفته، اسم مفعول از الفت ــ معنی بیت: در شکن گیسوی تو دل ناپروای من هیچگاه از فضای سینه که جایگاه خوگرفتهٔ اوست یادی نمیکند ۵ ــ ناصح: خیرخواه و نصیحتگو و اندرز دهنده ۶ ــ معنی بیت: هر زمان که نسیم گره جامهٔ غنچه گل را باز میکرد و آن را شکفته میساخت، من بیاد بند قبا گشودن تو می‌افتادم و دلم از رشک خون میشد ۷ ــ وجود ضعیف من: پیکر ناتوانم ۸ ــ صبحم: صبح مرا ۹ ــ نهاد نیک: سرشت پاک ــ معنی بیت: ای حافظ، سرشت پاک تو ترا بمراد دل میرساند، جانها بقربان مردم نیک‌طینت باد.

غزل ۱۰۳

روزِ وصلِ دوستداران[1] یاد باد

یاد باد آن روزگاران یاد باد

کامم از تلخیِّ غم چون زهر گشت

بانگِ نوشِ شادخواران یاد باد[2]

گرچه یاران فارغند از یادِ من

از من ایشانرا هزاران[3] یاد باد

مبتلا گشتم درین بند و بلا

کوششِ آن حق‌گزاران یاد باد[4]

گرچه صد رودست در چشمم مدام

زنده رودِ[5] باغِ کاران[6] یاد باد

رازِ حافظ بعد ازین ناگفته ماند
ای دریغا رازداران یاد باد[7]

وزن غزل ۱۰۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مسدس مقصور)

۱ ــ دوستداران: محبوبان و محبان یا معشوقان و عاشقان ۲ ــ معنی بیت: از شرنگ اندوه دهان من تلخ شد. آوای بلند نوشانوش میگساران که بشادی دوستان می مینوشیدند یاد باد ۳ ــ هزاران: هزارها بار. قید شمار ۴ ــ معنی بیت: در زنجیر صحبت ناکسان و عذاب جدائی گرفتار ماندم مساعی و مجاهدتهای نیک یارانی که حق دوستی را ادا میکردند و ما را تنها نمیگذاشتند، هرگز فراموش مباد ۵ ــ زنده رود: بفتح اول و سکون دوم رودخانهٔ اصفهان که امروز بآن زاینده‌رود گویند و بصورت زندرود و زَنْرود تعریب شده است ۶ ــ باغ‌کاران: نام یکی از چهار باغ معروف اصفهان که مشرف بر زنده‌رود بوده است و متصل بباروی‌شهر (نقل باختصار از لغت‌نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: هر چند که پیوسته دیده‌ام سرچشمهٔ صد جویبار اشک است، با این حال یاد نهر زنده‌رود که از کنار باغ‌کاران میگذرد، از خاطر فراموش مباد. حافظ در غزل دیگر از زنده‌رود یاد کرده است:

خرد در زنده‌رود انداز و می نوش بگلبانگ جوانان عراقی

۷ ــ معنی بیت: از این پس حافظ سر خود را با کسی در میان نتواند نهاد. دریغ و افسوس که محرم سری یافت نمیشود، یاد یاران رازپوش بخیر باد.

غزل ۱۰۴

جمالت آفتابِ هر نظر باد
زخوبی رویِ خوبت خوبتر باد[1]

همایِ زلفِ[2] شاهین شهپرت را
دلِ شاهانِ عالم زیرِ پر باد

کسی کو بستهٔ زلفت نباشد
چو زلفت درهم[3] و زیروزبر[4] باد

دلی کو عاشقِ رویت نباشد
همیشه غرقه در خونِ جگر باد

بتا[5] چون غمزه‌ات ناوک فشاند[6]
دلِ مجروحِ من پیشش سپر باد

چو لعلِ شکّرینت[۷] بوسه بخشد
مذاقِ[۸] جانِ من زو پرشکر باد

مرا از تست هردم تازه عشقی
ترا هر ساعتی حسنی دگر باد[۹]

بجان مشتاقِ رویِ تست حافظ
ترا در حالِ مشتاقان نظر باد

وزن غزل ۱۰۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ ــ معنی بیت: خدا کند که چهره‌ات نوربخش هر دیده باشد و رخسارنکویت از نظر حسن روز بروز زیباتر گردد ۲ ــ همای زلف: تشبیه صریح، گیسوی تو که سایه‌اش چون سایه هما فرخندگی و میمنت می‌بخشد ــ معنی بیت: دل فرمانروایان جهان فرمان‌پذیر و در پناه گیسوی تو باد که از بلندپروازی‌گوئی شهپر شاهین بر خود بسته است ۳ ــ درهم: پریشان ۴ ــ زیروزبر: سرنگون و آشفته و پریشان ۵ ــ بتا: ای بت، صنما، استعاره از معشوق ۶ ــ ناوک فشاند: تیر افکند ۷ ــ لعل شکرین: لب لعل‌فام نوشین ۸ ــ مذاق جان: بفتح اول کام و زبان جان، استعارهٔ مکنیه ۹ ــ معنی بیت: مهر من هر نفس بر تو تازه میشود و می‌افزاید. ترا نیز هر ساعت جلوهٔ جمالی دیگر باد.

غزل ۱۰۵

صوفی ار باده باندازه خورد نوشش باد
ورنه اندیشهٔ این کار فراموشش باد[۱]

آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن
دست با شاهدِ مقصود در آغوشش باد[۲]

پیرِ ما گفت: خطا بر قلم صنع[۳] نرفت
آفرین بر نظرِ پاکِ خطاپوشش باد

شاهِ ترکان سخنِ مدّعیان می‌شنود
شرمی از مظلمهٔ[۴] خونِ سیاووشش باد

گرچه از کبر[۵] سخن با منِ درویش نگفت
جان فدایِ شکرین پستهٔ خاموشش[۶] باد

چشمم از آینه‌دارانِ خط‌وخالش گشت
لبم از بوسه‌ربایانِ برودوشش باد[7]

نرگسِ مستِ[8] نوازش کنِ مردم‌دارش
خونِ عاشق بقدح گر بخورد نوشش باد

بغلامیِّ تو[9] مشهورِ جهان شد حافظ
حلقهٔ بندگیِ[10] زلفِ تو در گوشش باد

وزن غزل ۱۰۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: درویش سالک اگر شراب عشق باندازهٔ تاب‌وتوان خود بنوشد، گوارای وی باد و اگر حد خویشتن نشناسد، اندیشهٔ سیر و سلوک در طریق معرفت از خاطرش دور باد ۲ ــ معنی بیت: کسی که یک آشام (جرعه) باده کمتر تواند نوشید و اندازه نگاه تواند داشت، باشد که دست در گردن شاهد مقصود آورد و از وصال محبوب کامیاب گردد ۳ ــ صنع: بضم اول و سکون دوم آفرینش و کار ــ قلم صنع: خامهٔ هستی، اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: پیر روشندل ما بفراست دریافت و بمریدی که پنداشته بود خطائی بر خامهٔ آفرینش رفته است، فرمود: خطا و اشتباهی از قلم صنع در کارگاه هستی صادر نشده است. آفرین بر دیدهٔ پاک‌بین پیر مرشد باد که خطای مرید را دریافت ولی بروی او نیاورد و هدایتش کرد: برخی هم میگویند که از این بیت همان ظاهر معنی الفاظ مرادست و بتأویل نیازی ندارد ۴ ــ مظلمه: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم دادخواهی ــ معنی بیت پادشاه ترکستان افراسیاب بگفتار سخن‌چینان که ادعای دوستی با وی دارند، گوش فرا میدهد و کشتن سیاوش را مباح و روا میشمارد، از دادخواهی خون سیاوش که بستم میریزد باید حیا کند؛ در صفحهٔ ۴۱ لطیفهٔ غیبیه تألیف محمدبن محمد الدارابی آمده است مراد از شاه ترکان باصطلاح اهل عرفان افراسیاب نفس است و مدعیان خواهش‌های نفسانیند که باعث هلاک ویند و سیاوش عبارت از عقل معاد است... ۵ ــ کبر: بکسر اول بزرگی و گردن‌فرازی ۶ ــ شکرین پستهٔ خاموش: باستعاره مقصود دهان نوشین یار که لب بسخن نمی‌گشاید ۷ ــ معنی بیت: چون جمال یار همواره در نظرم نمایان است، گوئی دیدهٔ من آینه‌دار سبزهٔ عذار و خال هندوی اوست، امید است که لبم نیز سعادت بوسه ربودن از سینه و شانهٔ وی را بیابد ۸ ــ نرگس مست: استعاره از چشم خمارآلود ــ معنی بیت: اگر نرگس چشم مخمور و مردمی‌خوی مهربانش خون بیدلان را در پیاله بنوشد بر او گوارا باد ۹ ــ بغلامی تو: بسبب چاکری و بندگی تو؛ بای حرف اضافه مفید سببیت ۱۰ ــ حلقهٔ بندگی: بنشان غلامی و زرخرید بودن حلقه‌ای در گوش بندگان میکردند که بآن حلقهٔ بندگی میگفتند. سعدی گوید:

بندهٔ حلقه بگوش ارننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

غزل ۱۰۶

تنت بناز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزردهٔ گزند مباد[1]

سلامت همه آفاق[2] در سلامت تست
بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

جمال صورت و معنی زامن صحّت تست
که ظاهرت دژم[3] و باطنت نژند مباد

درین چمن چو درآید خزان بیغمائی[4]
رهش بسرو سهی قامت بلند مباد

در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد
مجال طعنهٔ بدبین و بدپسند مباد[5]

هر آنکه روی چو ماهت بچشم بد بیند
بر آتش تو بجز جان او سپند[6] مباد

شفا زگفتهٔ شکّرفشان حافظ جوی
که حاجتت بعلاج گلاب و قند مباد

وزن غزل ۱۰۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: بدن تو بی‌اعتنائی و کبر پزشکان محتاج مباد و پیکر ظریف و لطیف تو رنجهٔ آسیب و درد نگردد ۲ ــ آفاق: کرانه‌ها جمع افق ــ سلامت همه آفاق: ایمنی و آسودگی کران تا کران گیتی و مجازاً مقصود همه مردم جهان ۳ ــ دژم: بکسر اول و فتح ثانی و سکون میم افسرده و غمگین و اندوهناک (برهان قاطع) ــ معنی بیت: زیبائی ظاهر و کمال باطن در پناه تندرستی تست. امید است که ظاهرت افسرده و خاطرت غمزده نباشد ۴ ــ یغمائی: تاراج و یغما و غارت؛ در سیاق فارسی گاه حرفی بر آخر برخی کلمات افزوده میشود که تغییری در معنی پدید نمی‌آورد و از این قبیل است زیادت و زیادتی، ارمغان و ارمغانی، قربان و قربانی، یغما و یغمائی فلان و فلانی ــ معنی بیت: چون پائیز در این گلستان بتاراج و یغماگری روی آورد، راه او بسوی سرو افراشتهٔ بالای تو بسته باد ۵ ــ معنی بیت: در آن پهنه که زیبائی تو بجلوه و نمایش پردازد، آن‌را که از بدسرشتی چشم زیباپسند ندارد و خوب بدیده‌اش بد و بد خوب نماید، فرصت عیبجوئی و سرزنش

مباد. ۶ ــ سپند: بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم تخمی باشد که بجهت چشم زخم (دفع آسیب چشم بد) سوزند (برهان قاطع) ــ معنی بیت: هر کس که چهرهٔ ماهوش ترا با دیدهٔ بدپسند بنگرد و خوبی و حسن را نبیند، در آتش سوزان خشم تو جان وی سپند باد؛ در جامع نسخه دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در صفحهٔ ۱۲۳ «بجز بر آتش غم» بجای «بر آتش تو بجز» آمده که بر متن ترجیح دارد.

غزل ۱۰۷

حسنِ تو همیشه در فزون باد
رویت همه‌ساله لاله‌گون باد

اندر سرِ ما خیالِ عشقت
هر روز که باد در فزون باد[1]

هر سرو که در چمن درآید
در خدمتِ قامتت نگون‌باد[2]

چشمی که نه فتنهٔ تو باشد
چون گوهرِ اشک غرقِ خون‌باد[3]

چشمِ تو زبهر دلربائی
در کردنِ سحر ذوفنون[4] باد

هرجا که دلیست در غمِ تو
بی‌صبر و قرار و بی‌سکون باد

قدِّ همه دلبرانِ عالم
پیشِ الفِ قدت چو نون باد[5]

هر دل که زعشقِ تست خالی
از حلقهٔ وصلِ تو برون باد[6]

لعلِ[7] تو که هست جانِ حافظ
دور از لبِ مردمانِ دون[8] باد

وزن غزل ۱۰۷: مفعول مفاعلن مفاعیل (بحر هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور)

۱ ــ معنی بیت: تصور مهرورزی بر جمال تو در اندیشهٔ ما هر روز که باشد، بیش از روز پیش باد ۲ ــ

معنی بیت: هر سرو سهی که در گلستان میروید در پیش بالای افراشتهٔ تو پست باد یا بنشان بندگی در پیش بالای تو قامتش خمیده باد ۳ ــ معنی بیت: دیده‌ای که فریفتهٔ جمال تو نباشد، چون مرواریدهای اشک بخون دل آغشته باد؛ در صفحهٔ ۱۲۱ جامع نسخ دیوان حافظ در یکی از نسخه‌ها «از گوهر اشک» بجای «چون گوهر اشک» آمده که بر متن ترجیح دارد یعنی از بسیاری گریه غرق خون باد ۴ ــ ذوفنون: صاحب فنها و شیوه‌ها و فریبها، صفت ترکیبی ۵ ــ معنی بیت: قامت همه دلربایان جهان در برابر بالای راست الفسان تو مانند حرف «ن» خمیده باد یعنی همه نکوبان در پیش تو بنشان بزرگداشت سر فرود آورند ۶ ــ معنی بیت: دلی که براستی عاشق تو نباشد و بهوس وصل تو خواهد از انجمن وصالت دور باد ۷ ــ لعل: باستعاره مراد لب لعل‌فام ۸ ــ دون: بضم اول فرومایه، صفت مردمان.

غزل ۱۰۸

خسروا گویِ فلک[۱] در خمِ چوگان تو باد
ساحتِ کون و مکان عرصهٔ میدانِ تو باد

زلفِ خاتونِ ظفر شیفتهٔ پرچم[۲] تست
دیدهٔ فتحِ ابد عاشقِ جولان تو باد

ای که انشاءِ عطارد[۳] صفتِ شوکت تست
عقلِ کل چاکرِ طغراکشِ[۴] دیوانِ تو باد

طیرهٔ[۵] جلوهٔ طوبی قدِ چون سروِ تو شد
غیرتِ خلدِ برین ساحتِ بستانِ تو باد

نه بتنها حیوانات[۶] و نباتات و جماد
هرچه در عالمِ امرست،[۷] بفرمانِ تو باد

وزن غزل ۱۰۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ گوی فلک: گوی گردون، تشبیه صریح ــ معنی بیت: شهریارا، گوی گردون دستخوش و سرگردان چوگان فرمان تو و پهنهٔ گشادهٔ جهان هستی جولانگه تو باد ۲ ــ پرچم: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جیزی باشد سیاه و مدور که برگردن نیزه و علم بندند (برهان قاطع) و علی‌الظاهر رشته‌هائی سیاه و یا دم گاو و یا غزغاو بود که در زیر سنان علم یا نیزه چون طرهٔ از آن می‌آویخته‌اند مجازاً کاکل (لغت‌نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: گیسوی ملکهٔ پیروزی عاشق پرچم درفش تست و چشم فتح و گشایش جاودانی دلباختهٔ تاخت‌وتاز تو باد.

مقصود آنست که بهر سوی که جنبش کنی و روی آوری، فتح و پیروزی هوادار تو باشد ۳ ــ عطارد: بضم اول و کسر چهارم یکی از هفت سیاره معروف که بفارسی آنرا تیر نامند و دبیر فلک خوانده و مربی نویسندگان شمرده‌اند ۴ ــ طغراکش: بضم اول و سکون دوم نگارنده طغرا یا نشان ویژهٔ پادشاهی بر فرمانها، صفت مرکب فاعلی ــ معنی بیت: ای که دبیری تیر برای توصیف شکوه تست، عقل کل که مجمع خردهاست، بندهٔ طغرانویس یا طغرانگار فرمانهای دفتر تو باد ۵ ــ طیره: بفتح اول و سکون دوم سبکی و خفت ــ معنی بیت: بالای سروآسای تو مایهٔ سبکی و خفت قدر جلوه و خودنمائی طوبی درخت بهشتی گشت و پهنهٔ گشادهٔ گلستان تو مایهٔ رشک بهشت اعلی باد ۶ ــ حیوانات: بفتح اول جانوران، در سیاق فارسی گاه بسکون دوم خوانده میشود ۷ ــ عالم امر: جهان غیب و عالم ملکوت ــ در مصراع اخیر ظاهراً غلوی شده است که خلاف ادب شرعی است.

غزل ۱۰۹

دیرست که دلدار پیامی نفرستاد
نـنوشت سلامیّ و کلامی نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن شاهِ سواران
پیکی ندوانید و سلامی نفرستاد[1]

سویِ منِ وحشی صفتِ عقل رمیده
آهوروشی،[2] کبک‌خرامی[3] نفرستاد

دانست که خواهد شدنم مرغِ دل[4] از دست
وزآن خطِ چون سلسله دامی نفرستاد

فریاد که آن ساقیِ شکّر لبِ سرمست
دانست که مخمورم[5] و جامی نفرستاد

چندانکه زدم لافِ کرامات[6] و مقامات[7]
هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

حافظ بادب باش که واخواست نباشد
گر شاه پیامی بغلامی نفرستاد

وزن غزل ۱۰۹: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)
۱ ـ معنی بیت: صد نامه گسیل داشتم ولی آن فرنفرمای سواران عرصهٔ حسن قاصدی بنزد من روانه نکرد و درود و سلامی نرساند ۲ ـ آهوروش: آهو رفتار، صفت ترکیبی جانشین موصوف (دلبر) که در جمله مسندالیه یا فاعل است ۳ ـ کبک‌خرام: کبک پویه بکنایه یعنی تیزگام، صفت ترکیبی جانشین موصوف (قاصد) ـ معنی بیت: دلبر آهورفتار که از دلدادگان میرمد، قاصد کبک‌پویه و تیزگامی نزد من عاشق بیابان‌نورد خرد گم‌کرده نفرستاد ۴ ـ مرغ دل: طایر دل، تشبیه صریح ـ معنی بیت: دریافته بود که طایر دل من از دست میرود و سرگشته میماند ولی از خط زیبای بهم پیوستهٔ خود نامه‌ای نفرستاد تا دلم بستهٔ آن شود و آرام گیرد ۵ ـ و: حرف ربط برای استدراک یعنی رفع توهم، معادل ولی ـ معنی بیت: جای شکوه و فریادست که ساقی نوشین‌لب مست از بادهٔ حسن دریافت که خمار آلوده‌ام ولی ساغری برای من نفرستاد ۶ ـ کرامات: بفتح اول جمع کرامت در اصطلاح تصوف کار شگفت‌آور و خارق عادتی است که از اولیاء حق بظهور میرسد ۷ ـ مقامات: بفتح اول جمع مقام، مقام عبارت از منزلت و مرتبتی است که بنده بواسطهٔ آداب خاصی بدان رسد و از طریق تحمل سختی و مشقت بدان نائل گردد (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه) ـ معنی بیت: هر چند ادعا کردم که من در سیر و سلوک صاحب مقامات و کراماتم، ساقی شکرلب بسخن من التفاتی نداشت و خبری از هیچ‌جا برای من نیاورد و گفته‌های مرا تأیید نکرد.



غزل ۱۱۰

پیرانه‌سرم[۱] عشقِ جوانی بسر افتاد
وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

از راهِ نظر مرغِ دلم گشت هواگیر[۲]
ای دیده نگه کن که بدامِ که درافتاد

دردا که از آن آهویِ مشکینِ[۳] سیه چشم
چون نافه بسی خونِ دلم در جگر افتاد

از رهگذرِ[۴] خاک سرِ کویِ شما بود
هر نافه که در دستِ نسیمِ[۵] سحر افتاد

مژگانِ تو تا تیغِ جهانگیر برآورد
بس کشتهٔ دل‌زنده که بر یکدگر افتاد[۶]

بس تجربه کردیم درین دیرِ مکافات[7]
با دردکشان هر که درافتاد برافتاد

گر جان بدهد، سنگِ سیه لعل نگردد
با طینتِ[8] اصلی چکند بدگهر افتاد

حافظ که سرِ زلفِ بتان دست کشش[9] بود
بس طرفه حریفیست کش اکنون بسر افتاد

وزن غزل ۱۱۰: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ پیرانه‌سر: پیران‌سر، سر پیری، در ایام پیری، قید زمان ــ معنی بیت: در ایام پیری عشق سوزان روزگار جوانیم بازگشت و سری که در خاطر یک عمر پنهان داشتم، آشکار شد ۲ ــ هواگیر: گرفتار عشق، صفت مرکب مشتق از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی ــ معنی بیت: با نگاهی طایر دل گرفتار عشق و هوی شد، ای چشم ببین که دل پای‌بند چه معشوق ستمگری گشت ۳ ــ آهوی مشکین: باستعاره مقصود دلبر آهوروش ــ معنی بیت: دریغ و درد که از آن دلبر سیاه چشم که چون آهوی مشکین از من میرمد، جگر سوخته‌ام چون نافه پر از خون دل و رنج جانفرسا گشت ۴ ــ رهگذر: معبر، گذر، راه گذر، اسم مکان ۵ ــ دست نسیم: دست باد، استعارهٔ مکنیه ۶ ــ معنی بیت: همینکه مژگان تو خنجر برای تسخیر جهان عشق برکشید، از کشتگان تیغ تو که با نثار جان زندگی جاوید یافتند، پشته‌ها پدید آمد ۷ ــ دیر مکافات: سرای جزا و پاداش، اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: بارها آزموده‌ایم که در این جهان که سرای پاداش و جزاست، هر کس با نوشندگان بادهٔ عشق بمعارضه برخاست و دشمنی ورزید، بیخ وجودش برکنده شد و نابود گشت ۸ ــ طینت: بکسر اول سرشت ــ معنی بیت: اگر سنگ تیره دل با کوشش بسیار جانش هم بلب برسد، لعل گرانبها نتواند گشت با سرشت بنیادی چه تواند کرد که نیک گهر آفریده نشده است، شاعر گوید:

قبول ماده شرط است در افاضت فیض　　وگرنه بخل نباشد بمبدءِ فیاض

۹ ــ دست‌کش: دستخوش و زیردست و در دست گرفته، صفت مرکب از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی ــ معنی بیت: حافظ که در روزگار جوانی دستش بنوازش بگیسوی زیبایان میرسید، اینک که پیر شده است و باز عشق جوانی بسرش زده در اندیشهٔ حریفی کردن و عشقبازی شگفت‌آوری است.

غزل ۱۱۱

عکسِ رویِ تو چو در آینهٔ جام افتاد
عارف از خندهٔ می[1] در طمعِ خام افتاد

حسنِ رویِ تو بیک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آیینهٔ اوهام افتاد[۲]

این همه عکسِ می و نقشِ نگارین[۳] که نمود

یک فروغِ رخ ساقیست که در جام افتاد

غیرتِ عشق زبانِ همه خاصان ببرید

کز کجا سرِّ غمش در دهنِ عام افتاد[۴]

من زمسجد بخرابات نه خود افتادم

اینم از عهدِ ازل حاصلِ فرجام افتاد[۵]

چکند کز[۶] پیِ دوران نرود چون پرگار؟

هر که در دایرهٔ گردشِ ایّام افتاد

در خمِ زلفِ تو آویخت دل از چاه زنخ

آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد[۶]

آن شد[۷] ای خواجه که در صومعه[۸] بازم بینی

کارِ ما با رخِ ساقیّ و لبِ جام افتاد

زیر شمشیر غمش رقص‌کنان[۹] باید رفت

کانکه شد کشتهٔ او نیک سرانجام افتاد

هر دمش[۱۰] با منِ دلسوخته لطفی دگرست

این گدابین که چه شایستهٔ انعام[۱۱] افتاد

صوفیان جمله حریفند[۱۲] و نظر باز ولی

زین میان حافظِ دلسوخته بدنام افتاد

وزن غزل۱۱۱: فاعلا تن فعلاتن فعلاتن فع‌لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ خندهٔ می: باستعاره مراد نشاط می و پرتو باده در جام ــ معنی بیت: چون عکس جمال تو، ای محبوب ازلی، در آینهٔ ضمیر عارف پدیدار شد، وی از نشاط و پرتو می معرفت بوجد آمد و پنداشت که بمقام جمع و قرب رسیده و دلش جلوه‌گاه معشوق گشته است ۲ ــ معنی بیت: جمال چهرهٔ تو در آینهٔ هستی جلوه‌ای نمود و از آن تجلی این همه نقش گوناگون در آینهٔ گمان و وهم پدید آمد و هر کس از آن جلوه بگونه‌ای

تعبیر کرد. جامی گوید:

ممکن زتنگنای عدم ناکشیده رخت | واجب بعرصه‌گاه عیان نانهاده گام
در حیرتم که این همه نقش عجیب چیست | بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام
جامی معاد و مبدء ما وحدت است و بس | ما در میانه کثرت موهوم والسلام

۳ ـ نگارین: بکسر اول زیبا، صفت نسبی مرکب از اسم (نگار) + پسوند نسبت (ین)، نقش موصوف ـ معنی بیت: صورتهای زیبا و عکسهائی که در آئینه دل عارفان نمایان شد، یک پرتو از جمال ساقی ازل است که در جام هستی افتاده است ۴ ـ معنی بیت: غیرت و حمیت عشق با آنکه با خبران و مقربان را از سخن باز داشت، نمیدانم که از این راز چگونه همگان آگاهی یافتند و بسوی معشوق ازلی روی آوردند، سعدی گوید:

این مدعیان در طلبش بیخبرانند | کان را که خبر شد خبری باز نیامد

۵ ـ معنی بیت: من از زاهدی و پارسائی بمیگساری و مستی یعنی ترک انانیّت و خودپرستی بخودی خود روی نیاوردم از روز نخست بتقدیر ایزدی عاقبت کارم چنین بود ۶ ـ کز: مخفف که از؛ که در اینجا حرف ربط است مفید شرط معادل اگر ـ معنی بیت: هر کس در محیط سیر روزگار گرفتار آمد، اگر پرگاروار دستخوش سرگشتگی و دوران نباشد چه میتواند کرد یعنی جز این کاری نتواند ۶ ـ دام: باستعاره زلف خم اندر خم ـ معنی بیت: دل از چاه زنخدان دست در کمند زلف تو زد ولی دریغا که از چاه برآمد و در بند اسیر ماند؛ مقصود آنست که دشواریهای راه عشق پایان ندارد و دام خطر یکی پس از دیگری گسترده است ۷ ـ شد: رفت و گذشت ۸ ـ صومعه: عبادتخانه ۹ ـ رقص‌کنان: شادمان و پای‌کوبان، قید حالت یا حال ـ معنی بیت: با شادی و وجد پای‌کوبان باید جان بتیغ عشق جانان سپرد، چه هر که کشتهٔ محبوب شد عاقبتش محمود (ستوده) است ۱۰ ـ هر دمش: هر نفس وی را ۱۱ ـ انعام: بکسر اول نعمت دادن، مصدر باب افعال ۱۲ ـ حریف: هم پیشه و همکار و هم حرفه و مجازاً بمعنی چابک و چالاک ـ معنی بیت: پشمینه‌پوشان در باده نوشی چابک و چالاک و همگی عاشق‌پیشه‌اند ولی از این جمع تنها حافظ جگرسوخته رسوای عشق شده است.

غزل ۱۱۲

آنکه رخسارِ ترا رنگِ گل و نسرین داد
صبر و آرام تواند بمنِ مسکین داد
وانکه گیسویِ ترا رسمِ تطاول[۲] آموخت
هم تواند کرمش، دادِ منِ غمگین داد
من همان روز زفرهاد طمع ببریدم
که عنانِ دلِ شیدا بلبِ شیرین داد[۳]

گنجِ زرگر نبود، کنجِ قناعت[۴] باقیست
آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد

خوش عروسیست جهان از رهِ صورت لیکن
هر که پیوست بدو عمرِ خودش کاوین[۵] داد

بعد ازین دستِ من و دامنِ سرو و لبِ جوی
خاصه اکنون که صبا مژدهٔ فروردین داد

در کفِ غصّهٔ دوران دلِ حافظ خون شد
از فراقِ رخت ای خواجه قوام‌الدّین[۶] داد

وزن غزل۱۱۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ رخسار ترا: بچهرهٔ تو، را حرف اضافه معادل به ۲ ــ تطاول: درازدستی و گردن‌کشی ــ معنی بیت: کسی که بزلف بلند تو شیوهٔ درازدستی تعلیم داد، بخشایندگیش میتواند بفریاد من بیچاره برسد و از گیسوی تو داد مرا بخواهد ۳ ــ معنی بیت: من آن روز از فریاد قطع امید کردم و گفتم کارش از کار گذشت، که زمام دل شیفته خود را بلب نوشین شیرین سپرد ۴ ــ کنج قناعت: گوشهٔ سرای خرسندی بقسمت خود، استعارهٔ مکنیه ۵ ــ کاوین: کابین یا مهر و دست پیمان ــ معنی بیت: دنیا از نظر نقش و نگار فریبنده عروسی دلپذیرست ولی هر کس با این عروس زفاف و وصال خواست، ناگزیر عمر گرامی را بمهر باو سپرد و فرصت آسوده‌دلی را از دست داد ۶ ــ خواجه قوام‌الدین: حاجی قوام وزیر شاه شیخ ابواسحاق که حافظ بوی ارادت داشت، نیز نگاه کنید بغزل ۱۱ شمارهٔ (۱۲)

غزل ۱۱۳

بنفشه دوش بگل گفت و خوش نشانی داد
که تابِ من بجهان طرّهٔ فلانی[۱] داد

دلم خزانهٔ اسرار بود و دستِ قضا
درش ببست و کلیدش بدلستانی[۲] داد

شکسته‌وار بدرگاهت آمدم که طبیب
بمومیائیِ لطف[۳] توام نشانی داد

تنش درست و دلش شادباد و خاطر خوش
که دست دادش[۴] و یاریِّ ناتوانی داد
برو معالجهٔ خود کن ای نصیحت گو
شراب و شاهدِ شیرین کرازیانی داد؟
گذشت بر منِ مسکین و با رقیبان گفت
دریغ حافظِ مسکینِ من چه جانی داد[۵]

وزن غزل۱۱۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ ۱ ـ فلانی: فلان، ضمیر مبهم یا از مبهمات است و بیشتر جانشین شخص غیر معلوم میشود ولی در اینجا ابهامی ندارد و مراد معشوق است که از ذکر اسم وی بصراحت خودداری شده است، در سیاق فارسی گاه یائی بر آخر کلمه افزوده میشود که تغییری در معنی نمیدهد، نگاه کنید بغزل ۱۰۶ شمارهٔ (۴) ـ معنی بیت: بنفشه دیشب با گل سرخ بسخن آمد و نام و نشان ترا آشکارا بر زبان آورد و گفت که تافتگی و دوتائی گیسوی من بخشیدهٔ چین زلف یارست ۲ ـ معنی بیت: دل من گنجینهٔ رازهای عشق بود و پنجهٔ تقدیر در این گنج را قفل بر نهاد و کلید را بدلبری داد که یگانه گنجور عشق باشد ۳ ـ مومیائی لطف: دارو و مرهم نرمی و مهربانی، تشبیه صریح ـ مومیائی: داوری اصلاح شکستگی اعضای بدن، سعدی گوید:
جدائی تا نیفتد دوست قدر دوست کی داند شکسته استخوان داند بهای مومیائی را
معنی بیت: شکسته دل بآستان تو روی آوردم که طبیب دلها مرا بمومیائی نرمی و مهربانی تو که داروی درمان بخش درد جدائی است رهبری کرد ۴ ـ دست دادش: برای وی میسر شد و امکان یافت ۵ ـ معنی بیت: بر من بیدل ناتوان گذری کرد با نگهبانان خود گفت: بر حال حافظ بیچاره دریغ و افسوس میخورم که چگونه جان تسلیم کرد و بی‌مضایقه سر در راه عشق باخت؛ یاء هائی که در قافیه آمده همه نکره است بجز یاء فلانی که مزید علیه فلان است.

غزل ۱۱۴

همایِ اوجِ[۱] سعادت بدامِ ما افتد
اگر ترا گذری بر مقامِ[۲] ما افتد
حباب‌وار[۳] براندازم از نشاط کلاه
اگر زرویِ تو عکسی بجامِ ما افتد

شبی که ماهِ مراد[۳] از افق شود طالع
بود که[۴] پرتوِ نوری ببامِ[۵] ما افتد

ببارگاهِ تو چون بادرا نباشد بار
کی اتفاقِ مجالِ سلامِ ما افتد[۶]

چو جان فدایِ لبش شد، خیال می‌بستم
که قطرهٔ ز زلالش بکامِ ما افتد[۷]

خیالِ زلفِ تو گفتا که جان وسیله مساز
کزین شکار فراوان بدامِ ما افتد[۸]

بناامیدی ازین در مرو بزن فالی
بود که قرعهٔ دولت بنامِ ما افتد[۹]

زخاکِ کویِ تو هر گه که دم زند حافظ
نسیمِ گلشنِ جان[۱۰] در مشامِ ما افتد

وزن غزل ۱۱۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ اوج: بفتح اول و سکون دوم طرف بالای هر چیز ـ اوج سعادت بلندی فلک نیکبختی استعارهٔ مکنیه ۲ ـ مقام: بفتح اول جایگاه، جای ایستادن اسم مکان از قیام ۲ ـ حباب‌وار: حباب‌آسا، قید و صف و روش ـ معنی بیت: اگر از چهرهٔ تو، ای شاهد حقیقت عکسی در جام دل ما بیفتد همچون حباب کلاه خود را از فخر بآسمان برمی‌افکنم و شادی میکنم، کلاه برانداختن کنایه از کمال ذوق کردن و شاد شدن، حکیم خاقانی: دل بسودات سر دراندازد سر زعشقت کله براندازد (نقل از فرهنگ آنندراج) ۳ ـ ماه مراد: ماه مقصود و آرزو، تشبیه صریح ۴ ـ بود که: باشد که ۵ ـ بام: مجازاً مقصود خانه و کلبه است مجاز مرسل بعلاقه جزء و کل ۶ ـ معنی بیت: بدرگاه تو چون باد راه ندارد، فرصت انکه ما بتوانیم بدان آستان راه یابیم و سلامی کنیم دست نخواهد داد ۷ ـ معنی بیت: آن‌گاه که جانم فدا و برخی جانان شد، امید داشتم که با دادن جان یک چکره (یک قطره) از زلال چشمهٔ نوشین لبت بکام من برسد ولی نرسید ۸ ـ معنی بیت: صورت خیالی گیسوی تو با من بسخن آمد و گفت: جان را واسطهٔ رسیدن بزلال لب من مکن که چندان اعتباری ندارد و از این گونه صید بسی در دام ماست ۹ ـ معنی بیت: از آستان جانان مأیوس باز مگرد، فالی بگیر، شاید قرعه دولت وصال بنام ما درآید ۱۰ ـ گلشن جان: گلستان معنی، تشبیه صریح.

غزل ۱۱۵

درختِ دوستی[1] بنشان که کامِ دل ببار آرد
نهالِ دشمنی برکن که رنجِ بی‌شمار آرد

چو مهمانِ خراباتی، بعزّت باش با رندان
که دردِسر کشی جانا گرت مستی خمار آرد[2]

شبِ صحبت[3] غنیمت دان که بعد از روزگارِ ما
بسی گردش کند گردون بسی لیل‌ونهار[4] آرد

عماری دارِ[5] لیلی را که مهدِ ماه در حکمست
خدا را در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد

بهارِ عمر خواه‌ای دل، وگرنه این چمن هرسال
چو نسرین صدگل آرد بارو چون بلبل‌هزار آرد[6]

خدا را چون دلِ ریشم قراری بست با زلفت
بفرما لعلِ نوشین را که زودش با قرار آرد[7]

درین باغ ازخداخواهد، دگر پیرانه‌سر[8] حافظ
نشیند بر لبِ جویی و سروی[9] در کنار آرد

وزن غزل ۱۱۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ـ درخت دوستی: نهال محبت، تشبیه صریح ۲ ـ معنی بیت: چون در میکده مهمان باشی، با حریفان میگسار باحترام رفتار کن، چه پس از مستی بخمار گرفتار خواهی شد و اگر ادب را مراعات نکرده باشی بتو باده نخواهند داد و جان من ناگزیر از تحمل رنج خمار میشوی و بایهام مقصود آنست که اگر بمستی غرور گرفتار شوی دچار خمار و ناکامی و شکست خواهی شد ۳ ـ شب صحبت: شب مصاحبت، اضافه مفید ظرفیت ۴ ـ لیل‌ونهار: بفتح لام و نون، شب و روز ۵ ـ عماری دار: بفتح اول نگاهبان هودج یا کجاوه‌دار؛ عماری در سیاق فارسی مأخوذ است از عماریه عربی بتشدید یاء ـ معنی بیت: بنگاهبان هودج لیلی که تخت روان ماه زیبایان (لیلی) بفرمان اوست، ای شنونده ترا بخدا یادآوری کن که بر مجنون گذری کند ۶ ـ معنی بیت: دلا، باندیشهٔ عشرت باش و خوشی و درازی عمر طلب کن والا طبیعت از سیر خود باز نمی‌ایستد و این گلزار هر ساله خواه ناخواه مانند نسرین گلهای بسیار میپرورد و مانند هزار دستان هزار پرنده

خوشخوان بباغ فرا میخواند ۷ ـ معنی بیت: چون دل خستهٔ من با گیسوی تو عهد محبت استوار کرده است، برای رضای خدا بلعل لب شیرین خود بگو که با بوسه‌ای دل ما را آرامشی بخشد ۸ ـ پیرانه سر: در ایام پیری ۹ ـ سروی: باستعاره مراد یاری سرو قامت.

غزل ۱۱۶

کسی که حسن و خطِ دوست در نظر دارد
محققست که او حاصلِ بصر[1] دارد
چو خامه در رهِ فرمان او سرِ طاعت
نهاده‌ایم مگر او بتیغ بردارد[2]
کسی بوصلِ تو چون شمع یافت پروانه
که زیرِ تیغِ تو هردم سری دگر دارد[3]
بپای بوسِ تو[4] دستِ کسی رسید که او
چو آستانه بدین در همیشه سر دارد
ززهدِ خشک ملولم کجاست بادهٔ ناب
که بویِ باده مدامم دماغ تر دارد[5]
زباده، هیچت اگر نیست این نه بس که ترا
دمی ز وسوسهٔ عقل بی‌خبر دارد[6]
کسی که از رهِ تقوی قدم برون ننهاد
بعزمِ میکده[7] اکنون رهِ سفر دارد
دل شکستهٔ حافظ بخاک خواهد برد
چو لاله داغِ هوائی که بر جگر دارد[8]

وزن غزل ۱۱۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ بصر: بفتح اول و دوم بینائی و چشم ـ معنی بیت: آنکه جمال و سبزه عذار یار را تماشا میکند، براستی و درستی از بینائی خود نتیجه و بهره‌ای برده است، سعدی گوید:

دیده را فایده آنست که دلبر بیند ور نبیند چه بود فایده بینائی را؟

۲ ـ معنی بیت: مانند قلم از خط فرمانبرداری یار سر تسلیم برنمیگیریم، جز آنکه جانان سر ما را بشمشیر جدا کند ۳ ـ معنی بیت: آنکس بوصال تو رخصت یافت که در زیر شمشیر عشق با هر ضربه سری تازه برای نثار بیابد چنانکه شمع هم هر بار که بگاز (بمقراض) سرش را میبرند با سری دیگر بسوختن میپردازد ۴ ـ پای‌بوس تو: بوسیدن پای تو، اسم مصدر مرکب ـ معنی بیت: آنکس بشرف بوسه‌زدن بر پای تو نائل میشود که مانند درگاه پیوسته سر بخاکساری بر در سرای تو نهد ۵ ـ معنی بیت: از خشک مغزی و تعصب زاهدان ریائی بتنگ آمده‌ام، شراب خام یا خالص کجا توان یافت، چه بوی بادهٔ ناب دماغ جان را تروتازه میدارد ۶ ـ معنی بیت: اگر شراب هیچ سود دیگر نداشته باشد، آیا این هنر بس نیست که یکنفس ترا از تشویش و بد اندیشیهای عقل سودجو منصرف میکند و باز میدارد ۷ ـ میکده: باستعاره مقصود محفل صاحبدلان است که در آنجا با بادهٔ معرفت آدمی را از قید خودپرستی وانانیّت آزاد میسازند. ۸ ـ داغ هوی: اضافهٔ تخصیصی ـ معنی بیت: دل خستهٔ حافظ نشان سوز عشقی را که لاله سان بر جگر دارد با خود در خاک گور نهان خواهد داشت.

غزل ۱۱۷

دل ما بدورِ رویت ز چمن فراغ دارد
که چو سرو پای بندست و چو لاله داغ دارد[۱]

سرِ ما فرو نیاید بکمانِ ابروی کس
که درونِ گوشه‌گیران ز جهان فراغ دارد[۲]

ز بنفشه تاب[۳] دارم که ز زلفِ او زند دم
تو سیاهِ کم بها بین که چه در دماغ دارد

بچمن خرام و بنگر برِ تختِ گل[۴] که لاله
بندیمِ شاه ماند که بکف ایاغ[۵] دارد

شبِ ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن
مگر آنکه شمعِ رویت[۶] برهم چراغ دارد

من و شمع صبحگاهی سزداربهم بگریبم
که بسوختیم و از ما بتِ ما فراغ دارد[۷]

سزدم چو ابرِ بهمن که بسرین چمن بگریم
طربِ آشیانِ[۸] بلبل بنگر که زاغ دارد

سرِ درسِ عشق دارد دلِ دردمندِ حافظ

که نه خاطرِ تماشا[9] نه هوایِ[10] باغ دارد

وزن غزل ۱۱۷: فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن (بحر رمل مثمن مشکول)

۱ ــ معنی بیت: دل ما در دوران تجلی حسن تو از باغ و گلشن بی‌نیازست و بچمن نمیرود چه مانند سرو لب جوی پای‌بند غم عشق است و چون لاله داغ هوای تو بر دل دارد ۲ ــ فراغ: بفتح اول پرداختن و فارغ شدن ــ معنی بیت: ما سر تسلیم در برابر خم ابرو و چین پیشانی کسان فرود نمی‌آوردیم، چه دل خلوت‌نشینان کوی محبت از عالم و عالمیان پرداخته است و نیاز خود را تنها بدرگاه بی‌نیازی عرضه میکند ۳ ــ تاب: خشم و غضب و رنج ــ معنی بیت: از دست بنفشه خشمگینم و بر خود می‌پیچم که ادعای همانندی با زلف یار را دارد. بنگر که این سیه چهرهٔ ارزان بها چه غرور و سودای باطلی در سر میپرود ۴ ــ تخت گل: او رنگ پادشاه گل، استعارهٔ مکنیه ۵ ــ ایاغ: بفتح اول پیالهٔ شراب ــ معنی بیت: نازان و خرامان بگلزار برو و ببین که در پیش سلطان گل لاله جام بر دست مانند حریف مجلس بزم یا هم پیاله‌ای ایستاده است ۶ ــ شمع رویت: چراغ فروزان چهرهٔ تو، تشبیه صریح ۷ ــ معنی مصراع: معشوق ما دل از ما فارغ دارد و از سوختن ما پروائی ندارد ۸ ــ طرب آشیان: لانهٔ شادی و عیش، اسم مرکب ــ معنی بیت: سزاوارست که مانند ابر بهمنی برین گلزار سرشک افشانم چه لانهٔ شادی هزار نغمه‌سرا بدست زاغ ناخوش آوا افتاده است و باستعاره مقصود آنست که مشتی ناسزایان بر مسند شایستگان تکیه زده اند ۹ ــ خاطر تماشا: اندیشهٔ سیر و تفرج ۱۰ ــ هوی: بفتح اول و الف مقصوره در آخر، آرزو و خواهش دل و خواست.

غزل ۱۱۸

آنکس که بدست جام دارد

سلطانیِ جم مدام دارد[1]

آبی که خِضِر حیات ازو یافت

در میکده جو که جام دارد[2]

سررشتهٔ جان[3] بجام بگذار

کاین رشته ازو نظام[4] دارد

ما و[5] می و زاهدان و تقوی

تا یار سرِ کدام دارد

بیرون زلبِ تو ساقیا نیست
در دور کسی که کام دارد[۶]
نرگس همه شیوه‌هایِ[۷] مستی
از چشمِ خوشت بوام دارد
ذکرِ رخ و زلفِ تو دلم را
وردیست[۷] که صبح و شام دارد
بر سینهٔ ریشِ دردمندان
لعلت[۸] نمکی تمام دارد
در چاهِ ذقن[۹] چو حافظ ای جان
حسنِ تو دو صد غلام دارد[۹]

وزن غزل ۱۱۸: مفعول مفاعلن فعولن (بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف)

۱ ــ معنی بیت: سلطنت و شکوه جمشید یا سلیمان جاودانه از آن کسی است که ساغر معرفت بر کف دارد و مینوشد ۲ ــ معنی بیت: آن آب بقارا که خضر پیامبر نوشید و زندگی جاودان یافت در میخانهٔ معرفت جستجو کن که در قدح باده آب حیات است ۳ ــ سررشتهٔ جان: زمام حیات، تشبیه صریح ۴ ــ نظام: بکسر اول آراستگی و ترتیب ۵ ــ و: حرف اضافه برای بیان معنی ملازمت، نیز نگاه کنید. بغزل ۷۹ شمارهٔ (۱) ــ معنی بیت: ما و ملازمت میخانهٔ معرفت، پارسا و ملامت زهد و عبادت تا ببینیم که عنایت محبوب ازلی شامل حال که خواهد شد ۶ ــ معنی بیت: ای ساقی آنکه در روزگار کامرواست، کامگاری وی تنها از نوش لب تست ۷ ــ شیوه: ناز و کرشمه و هنر ۷ ــ ورد: بکسر اول و سکون دوم پاره‌ای از خواندنی از قرآن و جز آن (منتهی الارب فی لغة‌العرب) ــ معنی بیت: دل من هر بامداد و شامگاه بیاد چهره و گیسوی تو می‌افتد و این دعای صبحگاه و شبانگاه اوست ۸ ــ لعل: باستعاره مقصود لب‌یار است ــ معنی بیت: لب لعل تو بر سینهٔ مجروح عاشقان نمک حسرت و اندوه می‌افشاند، سعدی گوید:

نگار من چو درآید بخندهٔ نمکین   نمک زیاده کند بر جراحت ریشان

۹ ــ ذقن: بفتح اول و دوم زنخدان و چانه ــ چاه ذقن، تشبیه صریح ــ معنی بیت: جان من، زیبائی تو در چاه زنخدان مانند حافظ صد بنده با حسن یوسف حلقه بگوش و اسیر عشق خود دارد، در ضمن تلمیحی دارد بداستان یوسف و افکندن برادران وی را در چاه، نگاه کنید بآیهٔ ۱۸ و ۱۹ سورهٔ یوسف (۱۲)

غزل ۱۱۹

دلی کـه غیب نـمایست و جـامِ جـم دارد
ز خاتمی کـه دمـی گـم شود، چـه غم دارد[۱]

بـخط و خـالِ گـدایان مـده خـزینهٔ دل
بـدستِ شاه‌وشی[۲] ده کـه مـحترم دارد

نـه هر درخـت تـحمّل کـند جفـایِ خـزان
غلامِ همّتِ سروم کـه ایـن قـدم دارد[۳]

رسید موسمِ آن کـز طـرب چـو نـرگس مست
نـهد بپایِ قـدح هر کـه شش درم دارد[۴]

زر از بهایِ می اکنون چـو گـل دریـغ مـدار
کـه عقـلِ کـل بصدت عیب مـتّهم دارد[۵]

زسرِّ غیب کس آگـاه نـیست قصّه مـخوان
کـدامِ مـحرمِ دل ره دریـن حـرم دارد[۶]

دلم کـه لافِ تـجرّد[۷] زدی کـنون صد شغـل
بـبویِ زلف تـو بـا بـادِ صبحـدم دارد

مـرادِ دل زکـه پـرسم کـه نـیست دلداری
کـه جلوهٔ نظر و شیوهٔ کـرم دارد[۸]

ز جیبِ خرقهٔ حـافظ چـه طـرف بـتوان بست؟
کـه مـا صمد طلبیدیـم و او صنم دارد

وزن غزل ۱۱۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: آندل که چون جام جهان بـین جمشید (سلیمان) اسرار نـهان در آن نـمایان مـیگردد و همواره در مقام کشف و شهود است. اگر انگشتری فرمانروائی وی یک زمان ناپدید شود و بدست دیوان افتد، غمی ندارد؛ مقصود آنکه اگر یک نفس هم همّت وی بدنیا تعلق یابد، باز بـحال نـخستین بـاز میگردد. چنانکه پیامبر گرامی اسلام پس از تحمل بار سنگین وحی برای تفریح خاطر بعایشه میفرمود کـلمینی یـا حمیراء (ای

سپید روی سخن بگو با من)۲ ــ شاهوش: شهریار مانند، صفت جانشین موصوف ــ معنی بیت: گنج دل را بسبزهٔ عذار و خال هندوی آنکه از نظر فضیلت تهیدست است مسپار بلکه بدست فرمانروای صاحب کمالی بده که آن را گرامی دارد و قدر بشناسد؛ شاید اشاره‌ای دارد بقول پیامبر اکرم که فرمود اِیّاکُمْ وَ خَضْراءُ الدِّمَنِ (بپرهیزید از سبزه مزبله) و مراد آنست که از زیبائی که ظاهری آراسته و باطنی کاسته و ناپیراسته دارد باید پرهیز کرد ۳ ــ معنی بیت: هر درختی با رسنم پائیز را نتواند برد. بندهٔ عزم استوار سروم که پایداری و ثبات دارد و تسلیم خزان نمی‌شود و همچنان سبز و خرم بر پای میایستد ۴ ــ معنی بیت: هنگام آن فراز آمد که هر کس شش درم دارد، از شادی مستانه مانند نرگس در پای جام نثار کند یعنی هر چه دارد، در وجه می صرف کند ۵ ــ معنی بیت: اینک زر و سیم را بی‌مضایقه برای خرید می صرف کن چنانکه گل خرج کرد ورنه خرد کامل بر تو صد عیب و صد خرده گیرد. حافظ در غزل دیگر فرماید:

احوال گنج قارون کایام داد بر باد در گوش دل فرو خوان تا زر نهان ندارد

۶ ــ معنی بیت: کس از رازهای نهان جهان با خبر نیست، افسانه مگو، هیچ واقف بر اسرار دلی را نتوان یافت که راه بسرا پردهٔ غیب یافته باشد ۷ ــ تجرد: وارستگی از علائق و سبکباری، مصدر باب تفعل ــ معنی بیت: دل من که ادعا میکرد، بمقام وارستگی و سبکباری رسیده است، اینک بآرزوی بوی گیسوی تو صد گونه سروکار با نسیم سحری دارد و تعلق خاطر بدان مینماید ۸ ــ معنی بیت: اکنون دلنوازی نتوان یافت که روشن بین باشد و نظر عنایتش تجلی کند تا خواستهٔ دل را ازو بجوییم ۹ ــ چه طرف بتوان بست: سود و صرفه‌ای نتوان برد، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲ شمارهٔ (۴) ــ معنی بیت: از دلق ریائی حافظ صرفه‌ای نتوان برد، چه ما از حافظ خدای بی‌نیاز بیهمتا را خواستیم ولی او بت‌پرست است یعنی شرک خفی میورزد اگر چه بظاهر خود را صمدپرست میخواند.

غزل ۱۲۰

بتی دارم که گردِ گل[1] ز سنبل سایه‌بان دارد

بهارِ عارضش[2] خطّی بخونِ ارغوان دارد

غبارِ خط بپوشانید خورشیدِ رخش[3] یارب

بقای جاودانش ده که حسنِ جاودان دارد

چو عاشق میشدم گفتم که بردم گوهرِ مقصود[4]

ندانستم که این دریا[4] چه موجِ خون‌فشان[5] دارد

زچشمت جان نشاید بردکز هر سو که می‌بینم

کمین از گوشهٔ کردست و تیر اندر کمان دارد[6]

چو دامِ طرّه افشاند ز گردِ خاطرِ[7] عشّاق

بغمّازِ صبا گوید که رازِ ما نهان دارد

بیفشان جرعهٔ بر خاک و حالِ اهلِ دل بشنو

که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد[8]

چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل

که بر گل اعتمادی نیست گر حسنِ جهان دارد[9]

خدا را دادِ من بستان ازو ای شحنهٔ مجلس[10]

که می با دیگری خوردست و بامن سرگران دارد

بفتراک[11] ار همی بندی، خدا را زود صیدم کن

که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد

ز سروِ قدِّ دلجویت مکن محروم چشمم را

بدین سرچشمه‌اش[12] بنشان که خوش آبی روان دارد

زخوفِ هجرم ایمن کن، اگر امید آن داری

که از چشمِ بداندیشان خدایت در امان دارد

چه عذرِ بختِ خود گویم که آن عیّارِ شهرآشوب

بتلخی کشت حافظ را و شکّر در دهان دارد[13]

وزن غزل ۱۲۰: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ گل: باستعاره چهره و سنبل باستعاره گیسو ۲ ــ بهار عارض: شکوفهٔ رخسار، تشبیه صریح ــ معنی بیت: مراد دلبر زیبائی است که بر پیرامون گل چهره‌اش از سنبل گیسو سایبانی آویخته است و شکوفهٔ رخسارش فرمانی برای ریختن خون شکوفه ارغوان دارد؛ مقصود آنکه ارغوان در پیش لطافت رخسار او ارجی ندارد ۲ ــ خورشید رخ: مهر تابان رخسار، تشبیه صریح همچنین است غبار خط ــ معنی بیت سبزهٔ خط بر عذار چون مهر تابان یار بر دمید، پروردگارا، زندگی پاینده‌اش ببخش که زیبائی جاوید دارد ۳ ــ گوهر مقصود: تشبیه صریح و مراد گوهر وصل ۴ ــ دریا: باستعاره مراد دریای عشق ۵ ــ موج خون فشان: موج خونریز، باستعاره مقصود خطرها و دشواریها و گردابهای دریای محبت ۶ ــ معنی بیت: از تیر نگاه تو جان ایمن نتوان داشت، چه از هر جانب که می‌نگرم، چشم تو بکمین نشسته است و ناوک مژگان در کمان ابرو دارد ۷ ــ گرد خاطر: غبار دل، تشبیه صریح ــ معنی بیت: چون از دام گیسو دل عاشقان را گردآسا

بیفشاند و فرو ریزد و هستی آنان را بر باد دهد، بصبا که چون سخن‌چینان بهمه جا میرود و پیام میرساند، فرمان میدهد که از آوارگی و پریشانی ما سخنی بر زبان نیاورد.

۸ ــ معنی بیت: می بنوش و یک جرعه بیاد دوستان رفته بر خاک بریز و بزبان حال از دل خاک سرگذشت آنان را بپرس که در سینه‌اش از سران عالم جم و کیخسرو قصه‌های بسیار نهفته دارد. مولوی گوید:

بیا بیاد این فتادهٔ خاک بیز چونکه خوردی جرعه‌ای بسر خاک ریز

۹ ــ معنی بیت: ای بلبل، چون گل با تو تبسمی کند و لب بخنده گشاید، در بند عشق وی خود را گرفتار مساز که بر وفای گل و بقای او تکیه نتوان کرد، اگر چه یک عالم زیبائی داشته باشد. سعدی گوید:

جای خنده است برین عمر که چون خندهٔ گل پنج روزی است بقای دهن خندانش

۱۰ ــ شحنه: بکسر اول و سکون دوم ضابط شهر و حاکم در اینجا مقصود بزرگتر محفل ــ ای بزرگتر محفل برای خدا دادمرا از وی (یار) بخواه، چه با دیگران می نوشیده است و نشاط کرده ولی بر من ناز میکند و سرسنگین است ۱۱ ــ فتراک: بکسر اول و سکون دوم تسمه‌ای که از پس و پیش زین اسب آویزند نخجیربند ــ معنی بیت: اگر بنخجیر بند اسب خود مرا خواهی بست ترا بخدا سوگند زودتر بشکار من بپرداز که درنگ کردن موجب گزندهاست و بجوینده آسیب میرساند ۱۲ ــ سرچشمه: باستعاره مراد چشم و آب روان باستعاره مقصود اشک ــ معنی بیت: از بالای چون سرو دلپذیرت دیدهٔ مرا بی‌بهره مگردان و در کنار چشمهٔ چشم من آن را غرس کن که جویباری روان از اشک دارد ۱۳ ــ معنی بیت: راه عذر و بهانه آوردن بر بخت من بسته است؛ مقصود آنکه من بیچون و چرا و بی گفتگو نگون بختم، چه آن رهزن جانها و شورانگیز کشور دلها حافظ را بتلخ کامی کشت و حال آنکه دهانش شیرین و لبش نوشین است.

غزل ۱۲۱

هر آنکو خاطرِ مجموع[۱] و یارِ نازنین[۲] دارد
سعادت همدمِ او گشت و دولت[۳] همنشین دارد

حریمِ عشق را درگه بسی بالاتر از عقلست
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد[۴]

دهانِ تنگِ شیرینش مگر مُلکِ سلیمانست[۵]
که نقشِ خاتمِ لعلش جهان زیرِ نگین دارد

لبِ لعل و خطِ مشکین[۶] چو آنش هست و اینش هست
بنازم[۷] دلبرِ خود را که حسنش آن و این دارد

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را
که صدرِ مجلسِ عشرت[۸] گدایِ ره‌نشین دارد

چو بر رویِ زمین باشی، توانائی غنیمت دان
که دوران ناتوانیها بسی زیرِ زمین دارد[۹]

بلاگردان جان و تن دعایِ مستمندانست[۱۰]
که بیند خیر از آن خرمن که ننگ از خوشه‌چین دارد؟

صبا از عشقِ من رمزی بگو با آن شهِ خوبان
که صد جمشید و کیخسرو غلامِ کمترین[۱۱] دارد

وگر گوید نمیخواهم چو حافظ عاشقِ مفلس
بگوئیدش که سلطانی گدائی همنشین دارد

وزن غزل ۱۲۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ مجموع: آسوده و فراهم ۲ ــ نازنین: نازپرورده و عزیز و گرامی ۳ ــ دولت: بخت و اقبال ۴ ــ معنی بیت: آستان حرم عشق عافیت سوز بسی والاتر و برتر از خانهٔ خرد مصلحت‌اندوزست، بسراپردهٔ عشق کسی راه می‌یابد که جان برای نثار در راه جانان بر کف نهد ۵ ــ ملک سلیمان: در صفحهٔ ۱۳۷ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «مهر سلیمان» بجای ملک سلیمان آمده که بر متن ترجیح دارد ــ معنی بیت: دهان خرد شکرین یار گوئی خاتم سلیمان است که نقش و نگار انگشتری لعل لبش مانند خاتم سلیمانی جهانی را مسخر کرده است ۶ ــ خط مشکین: باستعاره سبزهٔ عذار ۷ ــ بنازم: می‌بالم و فخر میکنم ــ معنی مصراع: بیار دلربای خود افتخار میکنم که جمال وی این و آن یعنی لعل و مشک هر دو را با هم دارد ۸ ــ عشرت: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم عیش و خوشدلی و کامرانی ــ معنی بیت: ای توانگر، در ناتوانان و نزاران بحقارت نگاه مکن، بدان که صدرنشین محفل بزم در پایگاه و فرود مجلس جائی برای پذیرفتن تهیدستان خاکسار نیز دارد؛ سعدی گوید:

شکرانهٔ بازوی توانا بگرفتن دست ناتوانست

ممکن است این معنی نیز مقصود باشد: در ناتوانان بحقارت نگاه مکن که گدایان بر صدر مجلس عشرت و خوشدلی جای دارند و عیش راستین بهرهٔ آنان است ۹ ــ معنی بیت: چون بر پشت زمین تندرست و قوی باشی، نیرومندی را سود و بهرهٔ بی‌خون دل بدست آمده بشمار و خیری کن که روزگار بسیار توانایان و قدرتمندان را که ناتوان شدند و بزیر خاک رفتند، بیاد دارد؛ سعدی گوید:

ای که دستت میرسد، کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید، هیچ کار

۱۰ ــ مستمند: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم محتاج و نیازمند و نیازمند و اندوهگین و گله‌مند ــ معنی بیت: دعای خیر نیازمند از جسم و جان گزند بلا را دور میکند. صاحب خرمنی که گدایان خوشه‌چین را بر گرد خرمن خود مایهٔ ننگ و بی‌آبروئی بداند، خیر و برکت نخواهد دید ۱۱ ــ غلام کمترین: کمینه بندهٔ زرخرید، موصوف و صفت.

غزل ۱۲۲

هرآنکه جانبِ اهلِ خدا[1] نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگه دارد

حدیثِ دوست نگویم مگر بحضرتِ دوست
که آشنا سخنِ آشنا نگه دارد[2]

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته‌ات بدو دستِ دعا نگه دارد[3]

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
نگاه دار سرِ رشته تا نگه دارد[4]

صبا بر آن سرِ زلف ار دلِ مرا بینی
ز رویِ لطف بگویش که جا نگه دارد[5]

چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت؟
زدستِ بنده چه خیزد[6]؟ خدا نگه دارد

سر و زر و دل و جانم فدایِ آن یاری
که حقِ صحبتِ مهر و وفا[7] نگه دارد

غبارِ راهگذارت[8] کجاست تا حافظ
بیادگارِ نسیمِ صبا نگه دارد

وزن غزل ۱۲۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ اهل خدا: بندگان روزی‌خوار خداوند. گفته شده است اَلْخَلْقُ عِیالُ‌الله (مردم وظیفه‌خوار خدایند) ۲ ــ معنی بیت: سخن از عشق گفتن جز در پیشگاه یار سزاوار نیست، چه دوست راز دوست را فاش نمی‌کند ۳ ــ معنی بیت: ای دل، آنگونه رفتار و زندگی کن که اگر در راه حیات خطری پیش آید و پایت

از جای برود، فرشتگان با برداشتن دست دعا بدرگاه حق ترا از گزند حوادث حفظ کنند ۴ــ اگر خواهی که یار عهد نشکند، سررشتهٔ وفا را از دست مده تا دوست نیز رشتهٔ محبت را گسسته ندارد ۵ــ معنی بیت: ای نسیم بهاری، اگر دل مرا در خم گیسوی او دیدار کردی، بمهربانی و نرمی بدل پیغام برسان که از جای خود دور مشو که پناهگاهی امن است ۶ــ ز دست بنده چه خیزد: از من کاری نیاید، استفهام مجازاً مفید نفی ۷ــ صحبت مهر و وفا: مصاحبت مهرآمیز و با وفا ۸ــ راهگذار: گذرگاه، اسم مکان ــ معنی بیت: گرد راه ترا کجا توان یافت تا دلدادهٔ تو حافظ بیاد پیامی که باد بهاری همراه غبار قدم تو می‌آورد، نزد خود نگاه دارد.

غزل ۱۲۳

مطربِ عشق عجب ساز و نوائی دارد
نقشِ هر نغمه که زد، راه بجائی دارد[1]

عالم از نالهٔ عشّاق مبادا خالی
که خوش‌آهنگ و فرح‌بخش هوائی دارد[2]

پیرِ دردی‌کشِ ما گرچه ندارد زر و زور
خوش عطابخش و خطاپوش خدائی دارد[3]

محترم دار دلم کاین مگسِ قندپرست
تا هواخواهِ تو شد فرِّ همائی دارد[4]

از عدالت نبود دور گرش[5] پرسد حال
پادشاهی که بهمسایه گدائی دارد

اشکِ خونین بنمودم بطبیبان گفتند
دردِ عشقست و جگرسوز دوائی دارد[6]

ستم از غمزه میاموز که در مذهبِ عشق
هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد[7]

نغز گفت آن بتِ ترسابچهٔ باده‌پرست
شادیِ رویِ کسی خور که صفائی دارد[8]

خسروا حافظِ درگاه نشین فاتحه خواند
وز زبانِ تو تمنّایِ دعائی[9] دارد

وزن غزل ۱۲۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: رامشگر محبت چه ساز خوش آهنگ و آوای دلپذیری دارد، هر آوازی را که با ساز خود نواخت بهنجار و بجا و مستقیم است ۲ ــ هوائی دارد: در صفحهٔ ۱۳۹ جامع نسخ دیوان حافظ «صدائی دارد» بجای «هوائی دارد» آمده که بر متن ترجیح دارد، نیز احتمال دارد که هوائی مصحف نوائی باشد ــ معنی بیت: جهان از بانگ عاشقان تهی مباد که پژواک (صدا) آن بیک موزون و شادی افزاست ۳ ــ معنی بیت: اگر چه شیخ دردنوش و باده‌پرست ما سیم و زر و توانی ندارد، خدائی بخشنده و بخشاینده دارد که خواهندگان را از درگاه خود محروم باز نمیگرداند ۴ ــ معنی بیت: دل مرا گرامی دار که این زنبور عسلی است که قند لب ترا دوست دارد و از آنگاه که بر تو عاشق شد، شکوه پرندهٔ نیکبختی، هما را یافته است ۵ ــ گرش پرسد حال: اگر از حال وی (گدا) پرسشی بمهر کند، مرجع ضمیر «ش» گداست که پس از ضمیر آمده و باصطلاح عود ضمیر بر متأخر شده است ۶ ــ معنی بیت: سرشک گلگون بر پزشکان عرضه کردم، تشخیص دادند که این نشان بیماری عشق است و داروی آن صبر جانگدازست که عاشق تاب آن را ندارد ۷ ــ معنی بیت: از کرشمهٔ چشم خود رسم ستمگری فرا مگیر تا مبادا کیفر بری، چه در آئین محبت هر کرده را مزدی و هر عمل را پاداشی است ۸ ــ معنی بیت: آن صنم زیبای ترسازاده که در میخانه باخلاص خدمتگزاری میکند، سخنی خوش و دلپذیر گفت که باده را بسلامت و شادی آن یار بنوش که صفای ضمیر و پاکدلی دارد ۹ ــ تمنای دعائی دارد: خواستار و ملتمس دعاست.



غزل ۱۲۴

آنکه از سنبلِ او غالیه[1] تابی دارد
باز با دلشدگان ناز و عتابی[2] دارد

از سر کشتهٔ خود میگذری همچون باد
چه توان کرد که عمرست و شتابی دارد[3]

ماهِ خورشید نمایش[4] زپسِ پردهٔ زلف
آفتابیست که در پیش سحابی[5] دارد

چشم من کرد بهر گوشه روان سیلِ سرشک
تا سهی سرو ترا تازه‌تر آبی دارد[6]

غمزهٔ شوخ تو خونم بخطا میریزد
فرصتش باد که خوش فکرِ صوابی دارد[7]

آبِ حیوان اگر[۸] اینست که دارد لبِ دوست
روشنست این که خضر بهره سرابی دارد

چشمِ مخمور تو دارد زدلم قصدِ جگر
ترکِ مستست[۹] مگر میلِ کبابی دارد

جانِ بیمار مرا نیست زتو روی سؤال
ای خوش آن خسته[۱۰] که از دوست جوابی دارد

کی کند سویِ دل خستهٔ حافظ نظری؟
چشمِ مستش که بهر گوشه خرابی[۱۱] دارد

وزن غزل ۱۲۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ غالیه: آمیزه‌ای از چند مادهٔ معطر ۲ ــ عتاب: بکسر اول پرخاش و گله کردن، مصدر باب مفاعله (معاتبه) ــ معنی بیت: آنکه غالیه بر سنبل گیسوی مشکین او حسد میبرد و در تاب و خشم میشود، بار دیگر با عاشقان کرشمه و پرخاش و گله آغاز کرده است ۳ ــ معنی بیت: از بالین شهید عشق چون باد بتندی دور میشوی؛ کاری نتوان کرد چه معشوق در حکم عمر است که بشتاب میگذرد و درنگ نمیکند، در این بیت صنعت التفات از حاضر (میگذری) بغایب (شتابی دارد) مراعات شده است ۴ ــ خورشید نمایش: با جلوه و نمود آفتاب، صفت ترکیبی، ماه موصوف ۵ ــ سحاب: بفتح اول ابر ــ معنی بیت: ماه رخسار تو که جلوهٔ آفتاب دارد، از پشت حجاب گیسوان گوئی مهری است که پردهٔ ابر آن را فراگرفته باشد ۶ ــ معنی بیت: از چشم من بهر کنار سیل اشک جاری شد تا بالای چون سرو ترا آبی که از دیده میرود تازه‌تر و شاداب‌تر سازد؛ در صفحهٔ ۱۴۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف فرزاد «تازه بآبی» بجای «تازه‌تر آبی» آمده که بر متن ترجیح دارد. ۷ ــ معنی بیت: کرشمهٔ گستاخانهٔ چشم تو بی‌گناه مرا میکشد. وقت و مجال او تنگ مباد که ریختن خون عاشق بدست وی اندیشه‌ای درست و دلپذیرست ۸ ــ اگر: حرف ربط مفید معنی جزم و تحقیق ــ معنی بیت: همانا لب نوشین یار آب حیات دارد و آشکارست که آب حیوان که خضر پیامبر نوشید در بر این چشمهٔ بقا سرابی (کورآبی) بیش نیست ۹ ــ ترک مست: باستعاره مراد چشم معشوق که بر کشتن عاشق دلیرست ــ معنی بیت: دیدهٔ خمارآلود تو بر آن سرست که جگر دل مرا خون کند، گوئی ترک مست چشم تو که در کشتن عاشق گستاخ است، بکباب جگر رغبت دارد ۱۰ ــ خسته: بیمار و مجروح، صفت جانشین موصوف (عاشق) ۱۱ ــ خراب: از دست رفته و از پای درآمده، صفت جانشین موصوف (عاشق)

غزل ۱۲۵

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
بندهٔ طلعت آن باش که آنی[1] دارد

شیوهٔ حور و پری گرچه لطیفست[2] ولی
خوبی آنست و لطافت[3] که فلانی[4] دارد

چشمهٔ چشم[5] مرا، ای گلِ خندان[6]، دریاب
که بامّیدِ تو خوش آب روانی[7] دارد

گویِ خوبی[8] که برد از تو که خورشید آنجا
نه سواریست که در دست عنانی دارد

دلنشان[9] شد سخنم تا تو قبولش کردی
آری آری، سخنِ عشق نشانی دارد

خمِ ابرویِ تو[10] در صنعت تیراندازی
برده از دست، هر آنکس که کمانی دارد[11]

در رهِ عشق نشد کس بیقین محرمِ راز
هر کسی برحسبِ فکر گمانی دارد[12]

با خراباتنشینان ز کرامات ملاف
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد[13]

مرغِ زیرک نزند در چمنش پردهسرای
هر بهاری که بدنباله خزانی دارد[14]

مدّعی گو لغز[15] و نکته بحافظ مفروش
کلکِ ما نیز زبانیّ و بیانی دارد[16]

وزن غزل ۱۲۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ آن: نمک و چاشنی و حالتی و کیفیتی را نیز گویند که در حسن میباشد و بتقریر درنمیآید و آنرا جز

بذوق نتوان یافت ـــ معنی بیت: زیبا آن نیست که وی را موئی مشکین و میانی باریک باشد بستهٔ مهر رخسار کسی باش که لطیفه‌ای از حسن دارد که دریافت میشود ولی بوصف درنمی‌آید ۲ ـــ لطیف: نیکو و دلپذیر و نغز ۳ ـــ لطافت: بفتح اول نازکی و نغزی و نکوئی و نرمی ۴ ـــ فلانی: ضمیر مبهم، در اینجا کنایه از معشوق نیز نگاه کنید بغزل ۱۳ (شمارهٔ ۱) ۵ ـــ چشمهٔ چشم: تشبیه صریح ۶ ـــ گل خندان: باستعاره مقصود یار زیبا ۷ ـــ آب روان: باستعاره مقصود اشک جاری ـــ معنی بیت: ای گل شکفته بچشمهٔ چشم من عنایتی کن که بآرزوی دیدار تو سرشک پاکش روان است ۸ ـــ گوی خوبی: گوی حسن، تشبیه صریح ـــ معنی بیت: کس در عرصهٔ مسابقهٔ حسن گوی نکوئی از تو نتواند ربود چه مهر درخشنده هم در برابر جمال تو سواری نیست که زمام اختیار از دست ندهد و مفتون تو نشود ۹ ـــ دلنشان: آرام‌بخش دل، صفت مرکب فاعلی ـــ معنی بیت: از آنگاه که گفتار من پسند خاطرت افتاد سخنم آرامش‌بخش دلها گشت، بلی بلی، گفتار عاشقانه رسم و شیوه خاص دارد ۱۰ ـــ خم ابروی تو: انحنای کمان ابروی تو، استعارهٔ مکنیه ۱۱ ـــ معنی بیت: کمان ابروی تو در پیشه تیرافکنی بر هر کماندار تیراندازی غلبه کرده است ۱۲ ـــ معنی بیت: کسی در طریق عشق بمبدءِ هستی بیگمان واقف اسرار نگشت، هر رهروی بر اندازهٔ اندیشه و دریافت خود از عشق و معرفت تصوری دارد؛ ابن‌سینا گوید:

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

۱۳ ـــ معنی بیت: پیش ساکنان میخانهٔ عشق بدعوی کشف و کرامت خودستائی و خودنمائی مکن که هر گفتار را زمانی خاص و هر لطیفه‌ای را جائی مقررست ۱۴ ـــ معنی بیت: پرنده هوشیار در گلزار بهارانی که بر پی خزان دارد، خیمه اقامت نمیزند؛ شاید باستعاره مقصود اینست کرآنچه نپاید، دلبستگی را نشاید» ۱۵ ـــ لغز: بضم اول و فتح دوم چیستان و معما ۱۶ ـــ معنی بیت: بمدعی فصاحت و بلاغت بازگو که بلطیفه‌ها و معماهای خود بر حافظ مناز، خامهٔ ما نیز گویا و خوش‌بیان است؛ در این بیت صنعت التفات از غایب (حافظ) بمتکلم (ما) مراعات شده است.

غزل ۱۲۶

جان بی‌جمالِ جانان میلِ جهان ندارد
هر کس که این[1] ندارد حقّا که آن[2] ندارد

با هیچ‌کس نشانی زان دلستان ندیدم
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد[3]

هر شبنمی دُرین ره صد بحرِ آتشینست
دردا که این معمّا شرح و بیان ندارد[4]

سر منزلِ فراغت نتوان زدست دادن
ای ساروان، فروکش کاین ره کران ندارد[۵]

چنگِ خمیده قامت میخواندت بعشرت
بشنو که پندِ پیران هیچت زیان ندارد

ای دل طریقِ رندی از محتسب بیاموز
مستست و در حقِ او کس این گمان ندارد[۶]

احوالِ گنجِ قارون کایّام داد بر باد
در گوشِ دل فرو خوان تا زر نهان ندارد[۷]

گر خود رقیب شمعست اسرار ازو بپوشان
کان شوخِ سر بریده بندِ زبان ندارد[۸]

کس در جهان ندارد یک بنده همچو حافظ
زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد

وزن غزل ۱۲۶: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ این: ضمیر اشاره بنزدیک مرجع آن جانان ۲ ــ آن: ضمیر اشاره بدور مرجعش جان ــ معنی بیت: جان بی‌دیدار یار گرایشی بگیتی و اسباب عیش نشان نمی‌دهد. آنکه جانان ندارد، براستی پیکر بی‌جان است ۳ ــ معنی بیت: آثار و نشانه‌ای از شاهد دلربای حقیقت نزد هیچکس نیافتم، یا بمن از آن خبری نرسیده یا نشان حقیقت بی‌نشانی است ۴ ــ معنی بیت: در راه عشق یک قطره ژاله در حکم صد دریای پر از آتش است که گذشتن از آن محال است. دریغا که این سخن پوشیده بیش ازین شرح و تفصیل نمی‌پذیرد و ظاهراً از شبنم باستعاره مقصود مشکلات راه عشق است که پشت سر گذاشتن آنها با گذشتن از چند بحر آتشین برابری میکند و محال مینماید ۵ ــ معنی بیت: سرای آسوده دلی را ترک نتوان کرد، ای نگاهبان کاروان، همین‌جا بار فرو نه و رحل اقامت بیفکن که راه افزون طلبی را پایانی نیست ۶ ــ معنی بیت: دلا، آئین زیرکی و حیله‌گری را از نهی‌کننده از منکرات فراگیر که خود باده نوشیده است و هیچکس ظن نمیبرد که او میخواره است و با آنکه خود میگساری میکند، دیگران را از نوشیدن می منع میکند ۷ ــ معنی بیت: سرگذشت گنج قارون که بتاراج روزگار رفت درس عبرتی است، بگوش دل فروگوی تا سیم و زر پنهان نسازد و در راه خیر صرف کند ۸ ــ معنی بیت: اگر حریف تو در عشق شمع هم باشد، راز دل بر او فاش مکن که آن گستاخ سر از تن جدا شده زبانش بند و بست ندارد و سرّ ترا آشکار میکند؛ سر بریده: صفت مفعولی برای شوخ و مقصود شمع است که گاهگاه در هنگام سوختن سر فتیله‌اش را با مقراض خاص می‌چینند تا افروخته‌تر گردد.

غزل ۱۲۷

روشنیِ طلعتِ تو ماه ندارد
پیشِ تو گل رونقِ گیاه ندارد[۱]

گوشهٔ ابرویِ تست منزلِ جانم
خوشتر ازین گوشه پادشاه ندارد

تا چه کند با رخِ تو دودِ دلِ[۲] من؟
آینه دانی که تابِ آه ندارد

شوخیِ نرگس نگر که پیشِ تو بشکفت
چشم دریده[۳] ادب نگاه ندارد

دیدم و[۴] آن چشمِ دل‌سیه که تو داری
جانبِ هیچ آشنا نگاه ندارد[۵]

رطلِ گرانم ده ای مریدِ خرابات
شادیِ شیخی که خانقاه ندارد[۶]

خون خور[۷] و خامش نشین که آن دلِ نازک
طاقتِ فریادِ دادخواه ندارد

گو برو و آستین بخون جگر شوی
هرکه درین آستانه راه ندارد[۸]

نی من تنها کشم تطاولِ زلفت
کیست که او داغِ آن سیاه[۹] ندارد؟

حافظ اگر سجدهٔ تو کرد مکن عیب
کافرِ عشق ای صنم گناه ندارد[۱۰]

وزن غزل ۱۲۷: مفتعلن فاعلات مفتعلن فع (بحر منسرح مثمن مطوی منحور)

۱ ــ معنی بیت: ماه بفروغ چهرهٔ تو نیست و در پیش روی تو گل جلوهٔ گیاه هم ندارد: عبرت نائینی گوید:

بر سر زده گل که تا بدانند　　گل در بر روی او گیاهست

۲ ــ دود دل: باستعاره مقصود آه ــ معنی بیت: نمیدانم که آه سینه‌سوز من با چهرهٔ رخشان تو چه خواهد کرد. یقین بدان که آینه توان پایداری در برابر آه ندارد و تیره خواهد شد، پس از دود دلم بپرهیز ۳ ــ چشم دریده: بکنایه مقصود بیحیا و گستاخ، نعت سببی، صفت جانشین موصوف (نرگس) ــ معنی بیت: بگستاخی نرگس نگاه کن که در برابر تو شکفته شد. آری بیحیا رعایت ادب نمیکند ۴ ــ و: حرف ربط است و زائده بنظر میرسد و معنی خاصی ندارد چنانکه در شعر انوری نیز دیده میشود:

من نه سهرابم و ولی با من　　رستمی میکند مه بهمن

ص ۷۰۴ دیوان انوری ج ۲ تصحیح مدرس رضوی

۵ ــ معنی بیت: بچشم خرد نگریستم و دانستم که چشم سیاه تو رحمی بر هیچ آشنا نخواهد کرد؛ چنانکه ملاحظه میشود «نگاه» در این بیت و بیت سابق قافیه است و تکرار شدن آن را گاه بشرط مضمون مناسب مجاز می‌شمردند ۶ ــ معنی بیت: ای هوادار میخانه، بشادی و خرمی پیری که علیرغم و بناخواه مدعیان معرفت خانقاهی و دکانی ندارد و از نام و عنوان بیزارست با پیمانه بزرگ باده بده؛ در اینجا شاید مقصود از شیخ خود حافظ باشد ۷ ــ خون خور: غصه و اندوه بخور ۸ ــ معنی بیت: هر آنکه بآستان عشق راه نیابد باو بگو که از محرومی و بی‌نصیبی جای آن است که خون بگرید ۹ ــ سیاه: زلف مشکین، صفت جانشین موصوف ۱۰ ــ معنی بیت: بت من اگر حافظ ترا بپرستد و بتو سجده برد، جای خرده گیری نیست، چه آنکه بسبب عشق از دین برگشته و جز معشوق معبودی نبیند گناهی مرتکب نشده است.

غزل ۱۲۸

نیست در شهر نگاری که دلِ ما ببرد
بختم ار یار شود، رختم از اینجا ببرد[۱]

کو حریفی کشِ[۲] سرمست که پیشِ کرمش
عاشقِ سوخته‌دل نامِ تمنّا ببرد

باغبانا، ز خزان بیخبرت می‌بینم
آه از آن روز که بادت گل رعنا[۳] ببرد

رهزنِ دهر نخفتست مشو ایمن ازو
اگر امروز نبرده‌ست که فردا ببرد[۴]

در خیال این همه لعبت[۵] بهوس می‌بازم
بو که صاحب نظری نامِ تماشا ببرد

علم و فضلی که بچل سال دلم جمع آورد

ترسم آن نرگسِ مستانه بیغما ببرد

بانگِ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر

سامری کیست که دست از یدِ بیضا[7] ببرد

جامِ مینائیِ می سدِّ رهِ تنگ دلیست

منه از دست که سیلِ غمت از جا ببرد[8]

راهِ عشق ار چه کمین گاهِ کمانداران است

هر که دانسته[9] رود، صرفه زاعدا ببرد

حافظ ار جان طلبد غمزهٔ مستانهٔ یار

خانه از غیر بپرداز و بهل تا ببرد[10]

وزن غزل ۱۲۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: زیبائی دلربا در این دیار نیست، اگر اقبال مدد کند از این شهر رخت سفر بربندم و بروم ۲ ــ کش: بفتح اول نیک و خوش ــ معنی بیت: یاری نکو و شاد کجاست که عاشق دلسوخته پیش وی نامی از آرزوی خود بر زبان آورد ۳ ــ رعنا: بفتح اول و سکون دوم زیبا و خوشنما و موزون، صفت، گل موصوف ــ معنی بیت: ای باغبان بوستان جمال ای یار زیبا، از خزان عمر ترا ناآگاه می‌یابم، دریغ و درد که روزی فرا میرسد که گل زیبای حسن تو بتاراج تندباد خزانی رود ۴ ــ معنی بیت: دزد روزگار بیدارست، از کید او خود را در امان مپندار. اگر امروز کالای حیات ترا بیغما نبرده باشد، همانا فردا خواهد برد ۵ ــ لعبت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم عروسک ــ معنی بیت: من با این همه عروسکان زیبای سخن در عالم خیال بازی آغاز کرده‌ام بکنایه یعنی اشعار خیال‌انگیز دلربا سروده‌ام، شاید که صاحبدلی هنرشناس خواستار دیدار این لعبتان شود ۶ ــ بانگ گاو: تلمیحی دارد بآیهٔ ۱۴۷ سورهٔ اعراف (۷) که مضمون آن در قرآن با ترجمهٔ فارسی مهدی الهی قمشه‌ای چنین آمده است: قوم موسی بعد از او (بعد از رفتن موسی بکوه طور) آنها مجسمه گوساله‌ایکه صدائی میکرد از طلا و زیورهای خود ساخته و پرستیدند آیا ندیدند که آن مجسمهٔ بیروح با آنها سخنی نمیگوید و آنها را هدایت نمیکند (آری دیدند و از جهل و عناد) باز پی آن گوساله گرفتند و مردمی (سختدل) و ستمکار بودند، و نیز آیات ۸۵ و ۸۷ و ۹۵ سوره طه (۲۰) ۷ ــ بیضا: بفتح اول و سکون دوم رخشان مؤنث ابیض صفت ید (دست)، تلمیحی دارد بآیهٔ ۲۲ سورهٔ طه (۲۰) که در آن ذکر معجز حضرت موسی ید بیضا یا دست رخشان رفته است که چون آن حضرت بامر پروردگار دست در گریبان فرو میبرد و برمیآورد رخشان مانند آفتاب بود ــ معنی بیت: آواز بلند گاو زرین سامری انعکاس و تأثیری نتواند داشت،

فریب مخور، نیرنگ این شیاد نمیتواند بر معجزهٔ ید بیضای فرستادهٔ حق چیره شود، مقصود آنکه سر انجام غلبه با حق است ۸ ـ معنی بیت: ساغر لاجوردی باده راه بر هجوم غم برمی‌بندد، پیاله را از کف منه وگرنه سیل اندوه ترا با خود میبرد ۹ ـ دانسته: آگاهانه، قید وصف و روش ـ معنی بیت: اگر چه در طریق خطرناک عشق رهزنان تیرانداز نهان شده‌اند، هر کس آگاهانه گام در راه نهد بر دشمنان پیشی گیرد و غالب آید و بسر منزل مقصود رسد ۱۰ ـ معنی بیت: ای حافظ، اگر کرشمهٔ چشم مست یار جان از تو خواهد، خانهٔ دل را از غیر این اندیشه تهی ساز و بگذار تا غمزهٔ یار جان ترا با خود ببرد.

غزل ۱۲۹

اگر نه بادهٔ غمِ دل ز یادِ ما ببرد
نهیبِ[۱] حادثه بنیادِ ما زجا ببرد

اگر نه عقل بمستی فرو کشد لنگر[۲]
چگونه کشتی ازین ورطهٔ بلا ببرد[۳]

فغان که با همه کس غایبانه[۴] باخت فلک
که کس نبود که دستی ازین دغا[۵] ببرد

گذار بر ظلماتست خضرِ راهی کو
مباد کاتشِ محرومی آبِ ما ببرد[۶]

دلِ ضعیفم از آن میکشد بطرفِ چمن
که جان زمرگ به بیماریِ صبا ببرد[۷]

طبیبِ عشق منم باده ده که این معجون[۸]
فراغت آرد و اندیشهٔ خطا ببرد

بسوخت حافظ و کس حالِ او بیار نگفت
مگر نسیم پیامی خدایرا[۹] ببرد

وزن غزل ۱۲۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ نهیب: بکسر اول بر وزن فریب ترس و بیم باشد (برهان قاطع) ـ معنی بیت: اگر شراب اندوه دل ما را بفراموشی نسپارد، بیم و آسیب رویدادهای بد بنیان سرای وجود ما را از جا بر کند و ویران سازد ۲ ـ لنگر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم، آهنی باشد بسیار سنگین که کشتی را بدان از رفتار نگاهدارند (برهان

قاطع) ۳ ــ معنی بیت: اگر خرد با نوشیدن می مست نشود، یارای آن ندارد که در دریای طوفانی غم لنگر اندازد و کشتی حیات را از ورطهٔ حوادث بساحل نجات برساند ۴ ــ غایبانه: غایب باز، شطرنج‌باز کامل که خود از حریف غایب نشسته بواسطهٔ دیگری مهره بخانه‌ها دواند و حریف را مات کند (فرهنگ معین) ۵ ــ دغا بفتح اول نار است ــ معنی بیت: جای فریاد و فغان است که چرخ ماهرانه با همه مردم دغل بازی نمود و آنان را مات کرد، آنگونه که تاکنون کسی نبوده است که یک نوبت برین نارراست، فریبکار غالب شود ۶ ــ معنی بیت: راه زندگانی از میان تاریکیهای جهل و غرور میگذرد، خضر روشندل راهنما کجاست که ما را دست گیرد تا آتش حرمان و بی‌نصیبی آبروی ما را بر باد ندهد ۷ ــ معنی بیت: دل ناتوانم بدان سبب گرایشی بگلزار دارد که نسیم افتان خیزان بهاری اگر چه بیمارگونه راه می‌سپارد، دمش جانبخش است ۸ ــ معجون: سرشته و خمیر کرده، باصطلاح پزشکی قدیم چند داروی سائیده با قند یا شهد آمیخته، اسم مفعول از عجن (بفتح اول و سکون دوم) ــ معنی بیت: من پزشک درمان‌بخش عاشقانم، شراب بده که این دارو بیمار غم را آسوده دل میسازد و سودای باطل را از سر او دور میکند ۹ ــ خدایرا: برای رضای خدا، را، حرف اضافه.

غزل ۱۳۰

سحر بلبل حکایت با صبا کرد
که[۱] عشقِ روی گل با ما چها[۲] کرد

از آن رنگِ رخم، خون در دل افتاد
وزان گلشن، بخارم مبتلا کرد[۳]

غلامِ همّت آن نازنینم
که کارِ خیر بی‌روی و ریا[۴] کرد

من از بیگانگان دیگر ننالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد[۵]

گر از سلطان طمع کردم[۶] خطا بود
ور از دلبر وفا جستم، جفا کرد

خوشش باد آن نسیمِ صبحگاهی
که دردِ شب‌نشینان را دوا کرد

نقابِ گل کشید و زلفِ سنبل
گره‌بندِ قبایِ غنچه وا کرد[۷]

بهر سو بلبلِ عاشق در افغان
تنعّم[۸] از میان بادِ صبا کرد

بشارت بر بکویِ می‌فروشان
که حافظ توبه از زهدِ[۹] ریا کرد

وفا از خواجگانِ شهر با من
کمالِ دولت و دین بوالوفا[۱۰] کرد

وزن غزل ۱۳۰: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ ــ که: حرف ربط برای تفسیر و توضیح، بعد از این «که» فعل «دیدی» بقرینهٔ حالی محذوف است ۲ ــ چها کرد: چه کارها کرد و چه بلاها بر سر ما آورد ۳ ــ معنی بیت: بلبل گفت که عشق بر چهرهٔ سرخ گل دل مرا خون کرد و از گلزار آسودگی بخار زار محنت و بلا گرفتار ساخت ۴ ــ بی‌روی و ریا: بی‌ظاهرسازی و خودنمائی، قید وصف و روش ۵ ــ معنی بیت: من از اغیار هرگز شکایت نکنم، چه بر من هرچه ستم رفت از دست آشنا رسید؛ دیگر در اینجا قید نفی زمان است، سعدی هم در گلستان دیگر را بمعنی هرگز بکار برده است پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام دیگر دریا را ندیده بود ص ۷۳ گلستان بکوشش نگارنده ۶ ــ طمع کردم: امید و انتظاری داشتم ۷ ــ وا کرد: گشاده و باز کرد ــ معنی این بیت و بیت پیش: باد ملایم بامدادان را وقت خوش باد که درد عاشقان شب‌زنده‌دار را بدرمان رساند؛ روی‌بند از چهرهٔ گل برداشت و در گیسوی سنبل چنگ در زد و تکمهٔ قبای غنچه را باز کرد ۸ ــ تنعم: بناز و نعمت زیستن، زندگانی فراخ و آسان و ناز و نعمت ــ معنی بیت: بلبل بیدل بهرجا از بیوفائی گل مینالد و ازین میان نسیم بهاری با گل خوش میگذراند و هم‌آغوشی میکند ۹ ــ زهد ریا: پارسائی ریاکارانه و برای خودنمائی، ترکیب اضافی معادل موصوف و صفت یا آنکه ریا در اینجا اسم است ولی بصورت صفت بکار رفته است نیز نگاه کنید بغزل ۲۰ شمارهٔ (۷) ۱۰ ــ بوالوفا: خواجه کمال‌الدولة والدین سید ابوالوفاء شیرازی از اولیاءالله که مزارش در شمال غربی شهر شیراز است و حافظ بوی علاقه و الفت داشت.

غزل ۱۳۱

بیا که ترکِ فلک[۱] خوانِ روزه غارت کرد
هلالِ[۲] عید بدورِ قدح اشارت کرد

ثوابِ روزه و حجّ قبول[۳] آنکس برد
که خاکِ میکدهٔ عشق را زیارت کرد[۴]

مقامِ اصلیِ ما گوشهٔ خراباتست
خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد[۵]

بهایِ بادهٔ چون لعل چیست؟ جوهرِ عقل
بیا که سود کسی برد کاین تجارت کرد[۶]

نماز در خمِ آن ابروانِ محرابی[۷]
کسی کند که بخونِ جگر طهارت کرد

فغان که نرگسِ جمّاشِ[۸] شیخِ شهر امروز
نظر بدرد کشان[۹] از سرِ حقارت کرد

بروی یار نظر کن زدیده منّت دار
که کار دیده[۱۰] نظر از سرِ بصارت[۱۱] کرد

حدیثِ عشق زحافظ شنو نه از واعظ
اگر چه صنعتِ بسیار در عبارت کرد[۱۲]

وزن غزل ۱۳۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعْلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ ترک فلک: تاراجگر گردون، تشبیه صریح همچنین است خوان روزه ۲ ــ هلال: بکسر اول ماه نو، ماه یکشبه ــ معنی بیت: بشتاب که چرخ غارتگر بساط روزه را برچید و بیغما برد و ماه نو که مژدهٔ عید فطر آورد، بگردش ساغر فرمان داد ۳ ــ حج قبول: حج پذیرفته و مقبول، موصوف و صفت، قبول در سیاق فارسی بیشتر بصورت صفت بکار میرود و در عربی اسم مصدر است بمعنی پذیرائی ۴ ــ معنی بیت: کسی اجر روزه و ثواب حج مقبول یافت که خاک میخانهٔ معرفت را دیدار کرد و سر بر آن آستان پاک سود ۵ ــ معنی بیت: اقامتگاه ثابت ما کنج میخانهٔ عشق است، ایزد بآنکس که خرابات را پی افکند، پاداش نیک دهاد ۶ ــ معنی بیت: قیمت می لعل فام چه باشد؟ بهای بادهٔ معرفت گوهر خردست که چون آدمی نوشید از وسوسهٔ عقل مصلحت اندیش آسوده میشود، بشتاب و این تجارت را بکن که هر که این داد و ستد کرد، فایده برد ۷ ــ ابروان محرابی: ابروان کمانی، موصوف و صفت نسبی از محراب ــ معنی بیت: آنکس که وضو از خون دل گرفت و در راه عشق جان باخت، در محراب ابروان کمانی جانان نماز تواند گزارد ۸ ــ جماش: بفتح اول و تشدید دوم در سیاق فارسی بمعنی افسونگر، دلربا و شوخ و فسونساز ــ نرگس جماش: موصوف و صفت باستعاره، چشم افسونگر مرادست ۹ ــ دردکشان: بضم اول و سکون دوم و سوم میگساران کهن کار و با تجربه ۱۰ ــ کار دیده: تجربه آموخته، صفت جانشین موصوف (چشم) ۱۱ ــ بصارت: بفتح اول دانستن و بینا گردیدن ــ معنی بیت: بر رخسار جانان نظر بگشا و از دیدهٔ خود سپاسگزار

باش که چشم تجربه آموختهٔ تو از روی بینش و آگاهی بر چهرهٔ یار نگاه کرد ۱۲ ـ معنی مصراع: هر چند واعظ صنایع لفظی بسیار در تعبیر بکار برد و متکلفانه سخن گفت، گفتارش لطفی ندارد.

غزل ۱۳۲

بآبِ روشنِ می عارفی طهارت کرد
عَلَی‌الصّباح[1] که میخانه را زیارت کرد[2]

همین که ساغرِ زرّینِ خور نهان گردید
هلالِ عید بدورِ قدح اشارت کرد[3]

خوشا نماز و نیازِ کسی که از سرِ درد
بآب دیده و خونِ جگر طهارت کرد[4]

امام، خواجه[5] که بودش سرِ نماز دراز
بخونِ دخترِ رز خرقه را قصارت[6] کرد

دلم ز حلقهٔ زلفش[7] بجان خرید آشوب
چه سود دید ندانم که این تجارت کرد[8]

اگر امامِ جماعت طلب کند امروز
خبر دهید که حافظ بمی طهارت کرد[9]

وزن غزل ۱۳۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعِلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ علی‌الصباح: در بامداد یا بامدادان، قید زمان مرکب از علی (حرف جر) + صباح (اسم) ۲ ـ معنی بیت: بامدادان که صاحبدلی شناسا بدیدار میکدهٔ عشق شتافت، نخست با آب پاک بادهٔ معرفت وضو گرفت و گرد تعلق از خود بشست ۳ ـ معنی بیت: تا جام زرینه مهر در واپسین روز ماه رمضان در پس پردهٔ افق پنهان گشت، ماه نو شب عید فطر بگردش پیمانه و ساغر دستوری داد و حکم کرد ۴ ـ معنی بیت: نماز و عرض نیاز آنکس که با خاطری دردمند و دلی سوخته وضو با اشک چشم و خونابه جگر گرفت، پسندیده و مقبول در گاه بی‌نیازی است ۵ ـ امام خواجه: پیشوای دین، سرور، خواجه عطف بیان یا بدل امام است و هر دو لقب است و گاه گفته میشود خواجه امام ۶ ـ قصارت: بکسر اول جامه را گازری کردن و سپید و پاک ساختن ـ معنی بیت: خواجه، امام که در اندیشهٔ آن بود که نمازی با درنگ و تأنی بسیار بگزارد، با شراب که خون دختر تاک است نخست خرقه پیشوائی را گازری کرد و از هرآلودگی پاک ساخت ۷ ـ حلقهٔ

زلف: چنبر گسو، تشبه صریح ۸ ــ دل ببهای جان از چنبر گیسویش خریدار بلاو فتنه شد، نمیدانم چه بهره‌ای برد که این سودا کرد ۹ ــ اگر امروز امام جمعه مرا بنزد خود بخواند و احوال من بجوید، بگوئید که حافظ با می معرفت وضو گرفت و از آلایشها پاک شد.

غزل ۱۳۳

صوفی نهاد دام و سرِ حقّه باز کرد
بنیادِ مکر با فلکِ حقّه باز کرد[1]

بازیِّ چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرضِ شعبده با اهلِ راز کرد[2]

ساقی بیا که شاهدِ رعنایِ صوفیان
دیگر بجلوه آمد و آغازِ ناز کرد[3]

این مطرب از کجاست که سازِ عراق ساخت
و آهنگِ بازگشت براهِ حجاز کرد[4]

ای دل بیا که ما به‌پناه خدا رویم
زآنچه آستین کوته[5] و دستِ دراز کرد

صنعت مکن که هر که محبّت نه راست باخت
عشقش بروی دل درِ معنی فراز کرد[6]

فردا که پیشگاهِ حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

ای کبکِ خوش خرام کجا میروی بایست
غرّه مشو که گربهٔ زاهد نماز کرد[8]

حافظ مکن ملامتِ رندان که در ازل
ما را خدا ز زهدِ ریا بی‌نیاز کرد[9]

وزن غزل۱۳۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: پشمینه پوش نیرنگ باز دام در راه خلق خدا گسترد و حقه با آوند شعبده‌بازی خود را

در گشود و با چرخ مکار مکر و فریب اعار کرد. بکنایه مقصود آنست که صوفی از فلک هم در حقه‌بازی دست میبرد ۲ ــ معنی بیت: نیرنگ فلک صوفی را رسوا خواهد کرد، چه وی بر عارف رازدان بخود نمائی سحر و افسون عرضه کرد؛ در لغت نامهٔ دهخدا آمده است: «بیضه در کلاه کسی شکستن کنایه از رسوا نمودن. مأخذش آنکه بازیگران بیضه را در کلاه یکی بگذارند و دیگری‌را گویند بشکن او بهر دو دست زور کند بیضه غایب شود و آنکس خجل گردد و مردم هنگامه در خنده آینده برخی نیز گویند کسی تخم‌مرغ از خانه‌ای دزدید و در کلاه خود پنهان کرد صاحب خانه باو رسید و بر سرش کوبید و تخم‌مرغها شکست دزد رسوا شد ۳ ــ معنی بیت: ای ساقی بشتاب که زیبای موزون قامت بزم صوفیان عشرت‌پرست باز دیگر نمایان شد و کرشمه و غمزه نمود ۴ ــ معنی بیت: بایهام مقصود آنست که. این رامشگر از کجا آمده است که نغمهٔ عراق را نواخت و پس از آن نوائی در دستگاه حجاز پرداخت، شاید نیز این معنی نیز مراد باشد که گاه ما را با نواختن مقام عراق شاد کرد و سپس با نواختن مقام حجاز غمگین ساخت ۵ ــ آستین کوتاه: گویا صوفیه آستین کوتاه داشته‌اند و با نیم تنهٔ پوستین کوتاه آستین می‌پوشیده‌اند (لغت‌نامه، یادداشت بخط مرحوم دهخدا) و از اینجا کوته آستین بصورت ترکیب وصفی یا صفت مرکب جانشین موصوف (صوفی) شایع شده است ــ معنی بیت: دلا بشتاب تا از کردار ناروا و گفتار ناهنجار کوته آستین بخداوند پناهنده شویم و از او حمایت جوئیم. حافظ در غزل دیگر فرماید:

بزیر دلق ملمع کمندها دارند   درازدستی این کوته آستینان بین

۶ ــ معنی بیت: تزویر و ریا و تصنع مکن که عشق راستین بر روی آنکه در دو ستاری پاکباز نیست، در سرای حقیقت را بر بست و وی را بعالم معنی راه نداد ۷ ــ پیشگاه حقیقت: استعارهٔ مکنیه، پیشگاه سلطان حق و راستی ــ معنی بیت: فردای قیامت که حق و راستی بر صدر مجلس داوری نشیند و نهان دلها آشکار شود، شرمسار سالکی است که رفتار وی آلودهٔ ریا و خلاف حقیقت باشد ۸ ــ معنی بیت: ای کبک که نازان میروی، درنگ کن و فریب گربهٔ زاهد را که نماز میگزارد مخور که این همچنان دشمن جانشکار تست ۹ ــ معنی بیت: ای حافظ، بسرزنش قلندران وارسته مپرداز که خداوندما را از روز نخست که پروردگاری وی ایمان آوردیم، از این گونه پارسائی ریاکارانه که بقصد فریب مردم ساده دل است، بی‌نیاز ساخت.

غزل ۱۳۴

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
باد غیرت[1] بصدش خار پریشان دل کرد

طوطیی را بخیالِ شکری دل خوش بود
ناگهش سیلِ فنا[2] نقشِ امل باطل کرد

قرّةالعینِ[3] من آن میوهٔ دل یادش باد

که چه آسان بشد و کارِ مرا مشکل کرد

ساروان بارِمن افتاد خدا را مددی

که امیدِ کرمم همرهِ این محمل[4] کرد

رویِ خاکیّ و نمِ چشمِ مرا خوار مدار

چرخِ فیروزه طربخانه ازین کهگل کرد[5]

آه و فریاد که از چشمِ حسود مهِ چرخ

در لحد[6] ماهِ کمان ابرویِ من منزل کرد

نزدی شاه رخ[7] و فوت شد امکان حافظ

چکنم؟ بازیِ ایام مرا غافل کرد[8]

وزن غزل۱۳۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ باد غیرت: تند باد حمیت و رشک، تشبیه صریح ــ معنی بیت: بلبلی رنج بسیار کشید و گلی بدست آورد. تند باد قهر و رشک روزگار با نیش صد خار محنت دل او را خسته و مشوش کرد؛ گویا حافظ این غزل را در مرثیهٔ فرزند ناکام خود ساخته است ۲ ــ سیل فنا: سیل نیستی، تشبیه صریح، همچنین است نقش امل ــ معنی بیت: دل طوطیی بتصور رسیدن بشکر شاد بود، ناگهان سیل نیستی نقش آرزوی وی را ناچیز کرد ۳ ــ قرةالعین: بضم اول و تشدید دوم مفتوح و ضم سوم روشنی و خنکی چشم، کنایه از فرزند که نور چشم پدر و مادر است ــ معنی بیت: نور چشم من ثمرهٔ دلم خاطره‌اش فراموش مباد که سخت آسان بسرای جاوید رفت و براحت رسید و مرا گرفتار رنج جدائی ساخت ۴ ــ محمل: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم هودج، کجاوه ــ معنی بیت: ای نگاهبان کاروان بارم بر زمین افتاد، برای رضای خدا مرا یاری کن، چه امید کرم و بزرگواری تو مرا با این کاروان، همسفر کرد؛ سعدی گوید:

یار بار افتاده را در کاروان بگذاشتند　　بیوفا یاران و بر بستند بار خویش را

۵ ــ معنی بیت: در چهرهٔ غبار آلوده و اشک دیدهٔ من بخواری منگر که فلک لاجوردی خانهٔ شادی را در آسمان از این کاهگل که از نم چشم و گرد رخسار منست، ساخته است. ۶ ــ لحد: بفتح اول و دوم نهانگاه گور ــ معنی بیت: دریغ و درد که از چشم زخم و آسیب ماه فلک مه رخسار هلال ابروی من در نهانخانه خاک نهان گردید و جای گزید. ۷ ــ شاه رخ: در لغت نامهٔ دهخدا چنین آمده است: «شاهرخ زدن: کشت دادن بحریف مهرهٔ شطرنج را.ــ شه رخی که در شطرنج میباشد و آن کشت دادن بحریف بطرزیکه ضرب بر رخ او نیز واقع شود» ۸ ــ معنی بیت: ای حافظ، با کشت دادن بحریف رخ او را در بازی نزدی و مجال از دست

رفت، چه میتوان کرد نیرنگ روزگار مرا بغفلت و بیخبری گرفتار ساخت؛ در این بیت صنعت التفات از مخاطب (تزدی) بمتکلم (چکتم) مراعات شده و مرجع هر دو ضمیر حافظ است.

غزل ۱۳۵

چو بادِ عزمِ سرِ کویِ یار خواهم کرد
نفس ببویِ خوشش مشکبار خواهم کرد

بهرزه بی می و معشوق عمر میگذرد
بطالتم[1] بس، از امروز کار خواهم کرد

هر آبِ روی که اندوختم زدانش و دین
نثارِ خاکِ رهِ آن نگار خواهم کرد

چو شمعِ صبحدمم شد زمهرِ او روشن
که عمر در سرِ این کار و بار[2] خواهم کرد

بیادِ چشمِ تو خود را خراب خواهم ساخت
بنایِ عهدِ قدیم استوار خواهم کرد[3]

صبا کجاست که این جانِ خون گرفته چو گل
فدایِ نکهت[4] گیسویِ یار خواهم کرد

نفاق[5] و زرق[6] نبخشد صفایِ دل حافظ
طریقِ رندی[7] و عشق اختیار خواهم کرد

وزن غزل ۱۳۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ بطالت: بفتح اول بیکارگی و معطل ماندن و هزل ــ معنی بیت: زندگی بی باده و یار بیهوده از دست میرود و بیکاری و معطل ماندن بیش ازین مصلحت نیست. از امروز بکار می و معشوق میپردازم ۲ ــ کاروبار: مشغله. اسم مرکب ــ معنی بیت: از عشق وی چون شمع فلک یا خورشید بامدادی بر من آشکار و روشن گشت که زندگانی من در این مشغله صرف خواهد شد ۳ ــ معنی بیت: با خاطره‌ای که از چشم مست تو دارم، بنیاد خودپرستی را ویران خواهم کرد و پیمان دیرینه را که در ازل با تو بستم با جانبازی محکم و پایدار خواهم ساخت ۴ ــ نکهت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش ــ معنی بیت: باد بهاری

کجا رفت تا جان بخون آغشته را که بسرخی گل است فدای بوی دلپذیری کنم که صبا از سر زلف یار میآورد ۵ ـ تفاق: بکسر اول دورونی و دورنگی ۶ ـ زرق: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بمعنی ریا و تزویر و دروغ و مکر و فریب و سالوس ۷ ـ رندی: رند بودن، و در حالت و هیأت و افکار و عقاید چون رندان بودن؛ رند در اصطلاح متصوفان عرفا بمعنی کسی است که جمیع کثرات و تعینات و جوبی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان از خود دور کرده و سرافراز عالم و آدم است که مرتبت هیچ مخلوقی بمرتبت رفیع او نمی‌رسد؛ آنکه با تیزبینی و ذکاوت خاص مرائیان و سالوسان را چنانکه هستند بشناسد نه چون مردم عامی؛ بر گروهی می‌گویند که بی‌قید و لاابالی بوده باشند و رندان، مجردان و صافان و بیعلاقگان را گویند (نقل باختصار از لغت‌نامهٔ دهخدا)

غزل ۱۳۶

دست در حلقهٔ آن زلفِ دو تا نتوان کرد

تکیه بر عهدِ تو و بادِ صبا نتوان کرد[۱]

آنچه سعیست من اندر طلبت بنمایم

این قدر هست که تغییرِ قضا نتوان کرد[۲]

دامنِ دوست بصد خونِ دل افتاد بدست

بفسوسی[۳] که کند خصم، رها نتوان کرد

عارضش را بمثل ماهِ فلک نتوان گفت

نسبتِ دوست بهر بی سر و پا نتوان کرد[۴]

سروبالایِ من آنگه که درآید بسماع[۵]

چه محل جامهٔ جان را که قبا نتوان کرد؟

نظرِ پاک تواند رخِ جانان دیدن

که در آیینه نظر جز بصفا نتوان کرد[۶]

مشکلِ عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست

حلِّ این نکته بدین فکرِ خطا نتوان کرد[۷]

غیرتم کشت که محبوبِ جهانی لیکن

روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد[۸]

من چگویم که ترا نازکیِ طبع لطیف
تا بحدّیست که آهسته دعا نتوان کرد[۹]

بجز ابروی تو محراب دل حافظ نیست
طاعتِ غیر تو در مذهبِ ما نتوان کرد[۱۰]

وزن غزل ۱۳۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلان (بحرر مل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: دست ما بچنبر آن گیسوی شکن بر شکن و خم یافته نتواند رسید، بر پیمان تو و باد بهاری اعتماد نشاید، مقصود آنست که عهد تو چون باد صبا ثبات و قراری ندارد ۲ ــ معنی بیت: هر کوششی که باشد برای رسیدن بوصال تو خواهم کرد، اما این مقدار مسلم است که احکام کلی آسمان (مانند حکم مرگ و زندگی) تغییر پذیر نتواند بود و بسر همه یکسان جاری میگردد ۳ ــ فسوس: بکسر اول استهزاء ولاغ و فریب و مسخرگی نمودن ۴ ــ معنی بیت: چهرهٔ وی را همتای ماه آسمان نتوان خواند، چه جمال یار والاتر از آنست که با هر خوار و زبونی سنجیده شود ۵ ــ سماع: بفتح اول وجد و سرور و پای کوبی و دست افشانی صوفیان منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفاتی خاص (فرهنگ فارسی دکتر معین)، وجد و حالت و سرود و آوازی که شنیدن آن دلپذیر باشد ــ معنی بیت: آن زمان که یارسهی قامتم دست افشانی و پای کوبی آغازد پیراهن جان چه قدر و بهائی دارد که آن را از وجد چاک چاک نمیکنی، مقصود آنکه باید جامهٔ جان را در حال سماع دوست چاک زد و پاره کرد.

۶ ــ معنی بیت: چشمی که از آلایش دور باشد شایستهٔ دیدار چهرهٔ یارست، چه در آینهٔ رخسار جانان جز با صفای دل و پاکی جان نگاه نتوان کرد ۷ ــ معنی بیت: مسألهٔ دشوار عشق از وسع و تاب علم محدود ما افزون است حل این مشکل با اندیشهٔ ناصواب ما امکان‌پذیر نتواند بود ۸ ــ معنی بیت: رشک عاشقانه مرا هلاک کرد که ترا همه جهانیان دوست دارند. اما چکنم که برای فرو نشاندن آتش غیرت نمیتوان با یکایک آفریدگان خدا بستیزه برخاست ۹ ــ معنی بیت: سخنی بر زبان نمیآورم، چه لطافت طبع نازک تو چندان است که تحمل شنیدن دعای آهسته مرا نداری تا چه رسد بسر گذشت من ۱۰ ــ معنی بیت: قبلهٔ دل حافظ تنها محراب ابروی هلالی تست، در آئین ما عاشقان بکاری جز پرستش محبوب نشاید پرداخت.

غزل ۱۳۷

دل از من برد و روی از من نهان کرد
خدا را[۱] با که این بازی توان کرد؟

شبِ تنهائیم[۲] در قصدِ جان بود
خیالش لطفهایِ بیکران کرد

چرا چون لاله خونین دل نباشم
که با ما نرگسِ او[3] سرگران[4] کرد

کرا گویم[5] که با این دردِ جانسوز
طبیبم قصدِ جانِ ناتوان کرد

بدانسان سوخت چون شمعم که بر من
صراحی گریه و بربط[6] فغان کرد

صبا گر چاره داری وقتِ وقتست[7]
که دردِ اشتیاقم قصدِ جان کرد

میانِ مهرباتان کی توان گفت
که یارِ ما چنین گفت و چنان کرد[8]

عدو با جانِ حافظ آن نکردی
که تیرِ چشمِ آن ابرو کمان کرد[9]

وزن غزل ۱۳۷: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ ـ خدا را: برای خدا، باید فعل انصاف دهید را در تقدیر گرفت ـ معنی بیت: دل را ربود و از دیده‌ام پنهان گشت، برای خدا انصاف دهید که با کدام کس در قمار عشق چنین بازی کنند ۲ ـ شب تنهائی: شام هجران، تشبیه صریح ـ معنی بیت: شام هجران میخواست بر من شبیخون زند ولی نقش خیال یار در این گیر و دار بی‌اندازه مهربانی کرد و بمدد من آمد ۳ ـ نرگس او: باستعاره مقصود چشم یار ۴ ـ سرگران کرد: بی‌مهری نمود و بی‌اعتنائی کرد ۵ ـ کرا گویم: با هیچکس نتوان گفت، استفهام مجازاً مفید نفی ـ معنی بیت: با هیچکس نمیتوان گفت که با وجود رنج جانکاه عشق طبیب دل من بجای آنکه بدرمانم بپردازد خود دشمن جانم گشت ۶ ـ بربط: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کلمه فارسی است معرب مرکب از بر بمعنی سینه و بط مرغابی چه هیأت آن بسینه و گردن مرغابی ماند، عود (لغت نامهٔ دهخدا) ساز زهی که با مضراب نواخته میشد ـ معنی بیت: بدان گونه معشوق مرا شمع سان در غم جدائی گداخت که شیشهٔ می بر حالم گریست و بربط نالید؛ بمبالغه مقصود آنست که حالم چنان زار شد که جمادات هم بر من گریستند تا چه رسد بجانداران.

۷ ـ وقت وقت: وقت مناسب، موصوف و صفت، وقت در اینجا بشکل صفت بکار رفته است نظیر آن مرد مرد یعنی مرد کامل ـ معنی بیت: ای باد بهاری، ای پیام‌آور عاشقان، اگر چاره‌ای می‌شناسی اینک وقت فرصت و هنگام مناسب است، چه رنج آرزومندی بدیدار یار در کار کشتن منست. ۸ ـ معنی بیت: در

جمیع عاشقان نمیتوان گفت که معشوق ما بزبان پیمان بست ولی بعهد خود وفا نکرد ۹ ــ معنی بیت: چنان زخمی که ناوک نگاه یار کمان ابرو بر دل حافظ زد، دشمن جانستان هم نمیتوانست زدن.

غزل ۱۳۸

یاد باد آنکه ز ما وقتِ سفر یاد نکرد
بوداعی[۱] دلِ غمدیدهٔ ما شاد نکرد

آن جوان بخت که میزد رقمِ خیر و قبول
بندهٔ پیر ندانم زچه آزاد نکرد[۲]

کاغذین جامه[۳] بخوناب بشویم که فلک
رهنمونیم بپایِ علمِ داد نکرد[۴]

دل بامیدِ صدائی که مگر در تو رسد
نالها کرد درین کوه که فرهاد نکرد

سایه تا باز گرفتی زچمن، مرغ سحر
آشیان درشکنِ طرّهٔ شمشاد نکرد[۵]

شایدار پیک صبا[۶] از تو بیاموزد کار
زانکه چالاکتر ازاین حرکت باد نکرد

کلکِ مشّاطهٔ صنعش[۷] نکشد نقشِ مراد
هر که اقرار بدین حسنِ خدا داد نکرد

مطربا پرده بگردان و بزن راهِ عراق[۸]
که بدین راه بشد یار و ز ما یاد نکرد

غزلیّاتِ عراقیست[۹] سرودِ حافظ
که شنید این رهِ دلسوز که فریاد نکرد؟

وزن غزل ۱۳۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ وداع: بفتح اول بدرود ۲ ــ معنی بیت: یار نیکبختی که جانب دلها نگاه میداشت و بر آنها

نشان خوبی و مهر پذیرش می‌نهاد، نمیدانم این بندهٔ دیرینه سال را چرا از بند محنت رهائی نمی‌بخشد، سعدی می‌گوید:

شرطست که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر

۳ ــ کاغذین جامه: جامهٔ کاغذین یا ساخته از کاغذ، در روزگار قدیم مرسوم بوده است که دادخواهان و مظلومان پیراهن کاغذی بر تن می‌کردند و برای عرض شکایت و دادخواهی در پای علم داد یا لوای عدل (درفش داد) که فرمانروایان در جایگاهی خاص بر می‌افراشتند گرد می‌آمدند، مولوی در صفحهٔ ۵۰۳ دفتر سوم مثنوی چاپ بروخیم از لوای عدل برای دادرسی یاد کرده است:

تا گناه و جرم او پیدا کنم تا لوای عدل بر صحرا زنم

۴ ــ معنی بیت: پیراهن کاغذین دادخواهی را با اشک خونین شستشو دهم، چه سپهر گردنده مرا بآنجایگاه که لوای عدل یا درفش داد افراشته است، رهبری نکرد تا داد خود بستانم: کمال اسمعیل گوید:

کاغذین جامه بپوشید و بدرگاه آمد زادهٔ خاطر من تا بدهی داد مرا.

۵ ــ معنی بیت: تا سایهٔ مهر خود را از سر گلزار برداشتی، بلبل یا مرغ سحری هم دیگر در چین زلف شمشاد آشیان نگرفت، چه دانست که چمن بی‌حضور تو صفائی ندارد ۶ ــ پیک صبا. قاصد باد بهاری، تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای یار شایسته است که قاصد صبا گرم پوئی را از تو فرا گیرد، چه باد هم بسان شتاب که تو از بر ما دور شدی، نتواند شتافت ۷ ــ مشاطه صنع: تشبیه صریح ــ مشاطه: بفتح اول و تشدید دوم آرایشگر ــ صنع: بضم اول و سکون دوم آفرینش ــ معنی بیت آنکه بجمال خدا آفریدهٔ تو معترف نشود، خامهٔ آرایشگر هستی آرزوی وی نقش نبندد و بکام دلش نرساند ۸ ــ راه عراق: نغمهٔ عراق ــ معنی بیت: ای رامشگر، دستگاهی را که مینواختی، تغییر ده و نغمه عراق را بنواز، چه یار من بسوی عراق رفت و از دلشدگان یاد نیاورد ۹ ــ غزلیات عراقی: مقصود غزلهای فخرالدین ابراهیم عراقی شاعر عارف پیشه (در گذشته بسال ۶۸۸) یا مراد غزلهائی ست که در دستگاه عراق خوانده شود ــ معنی بیت: سخن شورانگیز حافظ جامه‌های دلپذیر عراقی است کیست که این نغمه‌های جانسوز را بشنود و خروش از جانش بر نیاید؟

غزل ۱۳۹

روبر رهش نهادم و بر من گذر نکرد
صد لطف چشم داشتم و یک نظر[1] نکرد

سیلِ سرشکِ ما زدلش کین بدر نبرد
در سنگِ خاره[2] قطرهٔ باران اثر نکرد

یارب تو آن جوانِ دلاور نگاه دار
کز تیرِ آهِ گوشه‌نشینان حذر نکرد[3]

ماهیّ و مرغ دوش ز افغانِ من نخفت
وان شوخ دیده بین که سر از خواب بر نکرد[۴]

میخواستم که میرمش اندر قدم چو شمع
او خود گذر بما چو نسیمِ سحر نکرد[۵]

جانا کدام سنگ دلِ بی‌کفایتست
کو پیش زخمِ تیغِ تو جان را سپر نکرد[۶]

کلکِ زبان بریدهٔ حافظ در انجمن
با کس نگفت رازِ تو تا ترکِ سر نکرد[۷]

وزن غزل ۱۳۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ نظر: نگاه مهرآمیز ۲ ــ سنگ خاره: سنگ خارا ــ معنی بیت: اشک سیل‌آسای ما نقش دشمنی را از دل وی نسترد، بلی در سنگ خارا دانهٔ باران تأثیری ندارد؛ در مصراع دوم بصورت تشبیه مضمر دل بسنگ خارا در اثر ناپذیری و اشک بقطرهٔ باران در نرمی و لطافت تشبیه شده است ۳ ــ معنی بیت: پروردگارا، آن یار نوخاستهٔ گستاخ راکه از آسیب تیر آه عاشقان گوشه‌نشین پرهیز نکرد از هر بلا در امان بدار ۴ ــ معنی بیت: دیشب ماهی دریا و مرغ هوا از نالهٔ من آرام نگرفت ولی بنگر که آن دلبر گستاخ با شنیدن افغان من سر از بالین برنگرفت و بیدار نشد ۵ ــ معنی بیت: خواهان آن بودم که در مقدم وی چون شمع جان تسلیم کنم ولی دریغا که چون نسیم سحری بر ما نگذشت و بدیدار ما نیامد ۶ ــ معنی بیت: ای جان نمیدانم کدام سنگین دل بی‌مهر نا کاردان است که جان عزیز خود را در معرض ضربهٔ شمشیر عشق ننهاد، مقصود آنست که کاردانان عالم از نثار کردن جان براه عشق تو دریغ نمیکنند ۷ ــ معنی بیت: چون خامهٔ خاموش حافظ خواست راز عشق ترا در میان جمع فاش کند، بترک سر گفت؛ اشارتی است بسر زدن قلم با کارد برای تراشیدن و نوشتن و مبالغه در این مسأله که افشای راز سر باختن است.

غزل ۱۴۰

دلبر برفت و دلشدگانرا خبر نکرد
یادِ حریفِ[۱] شهر و رفیقِ سفر نکرد

یا بختِ من طریقِ مروّت فرو گذاشت
یا او بشاهراهِ طریقت گذر نکرد[۲]

گفتم مگر بگریه دلش مهربان کنم
چون سخت بود، در دلِ سنگش اثر نکرد

شوخی مکن که مرغِ دلِ بیقرار[۳] من
سودایِ دامِ عاشقی از سر بدر نکرد

هر کس که دید رویِ تو بوسید چشمِ من
کاری که کرد دیدهٔ من بی‌نظر نکرد[۴]

من ایستاده تا کنمش جان فدا چو شمع
او خود گذر بما چو نسیمِ سحر نکرد[۵]

وزن غزل ۱۴۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ حریف: هم پیشه و همکار و مصاحب ــ معنی بیت: یار سفر کرد و دلدادگان را آگاهی نداد و از مصاحب شهر و رفیق راه خود یاد نیاورد ۲ ــ معنی بیت: یا طالعم شیوهٔ جوانمردی را رها کرد یا یار من براه راست معرفت که شیوهٔ محبت و وفاست گام ننهاد ۳ ــ مرغ دل بیقرار: طایر دل پریشان، تشبیه صریح ــ معنی بیت: گستاخی در آزار عاشقان مورز که طایر دل پریشانم خیال گرفتاری در بند عشق را از دماغ خود بیرون نکرده است ۴ ــ معنی بیت: هر که چهرهٔ ترا دید بوسه بر چشم من زد (بکنایه مقصود آنست که گفت: قربان نظر زیبا پسندت)، بلی آنچه چشم من کرد از روی بصیرت و دانائی بود ۵ ــ معنی بیت: من در گذرگاه ایستاده‌ام تا مانند شمع بیکدم جان قربان وی کنم اما یار نسیم وار بر من نگذشت؛ در اینجا «ش» ضمیر متصل پیش از. او «ضمیر منفصل» آمده و باصطلاح عود ضمیر بر متأخر شده است.

غزل ۱۴۱

دیدی ای دل که غمِ عشق دگر بار چه کرد
چون بشد[۱] دلبر و با یارِ وفادار چه کرد؟

آه از آن نرگسِ جادو[۲] که چه بازی انگیخت
آه از آن مست که با مردمِ هشیار چه کرد؟

اشکِ من رنگِ شفق[۳] یافت ز بی‌مهریِ یار
طالعِ بی‌شفقت بین که درین کار چه کرد؟

برقی از منزلِ لیلی بدرخشید سحر
وه[4] که با خرمنِ مجنونِ دل افگار چه کرد؟

ساقیا جامِ میم ده که نگارندهٔ غیب
نیست معلوم که در پردهٔ اسرار چه کرد[5]؟

آنکه پر نقش زد این دایرهٔ مینائی[6]
کس ندانست که در گردشِ پرگار چه کرد؟

فکرِ عشق آتشِ غم در دلِ حافظ زد و سوخت
یارِ دیرینه ببینید که با یار چه کرد[7]؟

وزن غزل ۱۴۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ بشد: برفت   ۲ ــ نرگس جادو: باستعاره مقصود چشم سحرانگیز یار ــ معنی بیت: افسوس که نرگس دیدهٔ فریبا و افسونگر یار فتنه‌ای شگفت بر پا کرد و دریغا که آن مست از بادهٔ حسن با عاشقان فرزانه چندانکه توانست بیمهری نمود   ۳ ــ شفق: بفتح اول و دوم سرخی افق پس از غروب   ۴ ــ وه: بفتح اول از اصوات یا شبه فعل است برای بیان شگفتی ــ معنی بیت: سحرگاه آذرخش عشقی از کوی لیلی جست و شگفتا که خرمن هستی مجنون خسته دل را سخت سوخت   ۵ ــ معنی بیت: ای ساقی، ساغر باده بمن بده که هیچکس نمیداند که صورتگر نهان یا نقشبند ازل در پس پردهٔ راز چه نقشها رقم زده است   ۶ ــ دایرهٔ مینائی: باستعاره مقصود فلک لاجوردی ــ معنی بیت: هیچکس براز حرکت پرگار آفریننده‌ای که فلک لاجوردی را پر نقش و نگار کرد پی نبرده است؛ در صفحهٔ ۱۵۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «بر نقش زد» بجای پر نقش زد» در متن آمده که ترجیح دارد و بر نقش زد بمعنی منقش ساخت: حافظ در غزل دیگر می‌فرماید:

سخن از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو   که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را

۷ ــ معنی بیت: خیال عاشقانه آتش بدل حافظ افکند و سوخت. بنگرید که فکر عشق که یار دیرین عاشقان است براین عاشق دل سوخته چه جفائی روا داشت؛ سعدی گوید:

مجال خواب نمی‌باشدم ز دست خیال   در سرای نشاید برآشنایان بست

غزل ۱۴۲

دوستان دخترِ رز[1] توبه زمستوری کرد
شد سویِ محتسب و کار بدستوری[2] کرد

آمد از پرده بمجلس عرقش پاک کنید
تا نگویند حریفان که چرا دوری کرد[۲]

مژدگانی بده‌ای دل که دگر مطربِ عشق
راهِ مستانه[۳] زد و چارهٔ مخموری کرد

نه بهفت آب که رنگش بصد آتش نرود
آنچه با خرقهٔ زاهد میِ انگوری کرد[۴]

غنچهٔ گلبنِ وصلم[۵] ز نسیمش بشکفت
مرغِ خوشخوان طرب از برگِ گلِ سوری کرد

حافظ افتادگی[۶] از دست مده زانکه حسود
عرض و مال و دل و دین در سرِ مغروری کرد

وزن غزل ۱۴۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ دختر رز: باستعاره مقصود شراب است ۲ ــ دستوری: رخصت و اجازه ــ معنی بیت: ای یاران، شراب از روی نهان کردن در پردهٔ خم توبه کرد و بترد پاسبان شرع یا نهی کننده از منکرات رفت تا برای آمدن بمجلس بزم پروانه گیرد و اجازه یابد ۲ ــ معنی بیت: می از حجاب خم شتابان بسبزم گام نهاد، خوی از چهره‌اش بزدائید تا از این پس همکاران محفل نگویند که دختر رز ما را ترک گفته است ۳ ــ راه مستانه: نغمهٔ مستانه ــ معنی بیت: ای دل، برای آوردن این خبر خوش از تو مژدگانی میخواهم که بار دیگر رامشگر بزم محبت نغمه‌ای از سر شور و مستی نواخت و خمار آلودگی ما را درمان کرد و نشاطی تازه بخشید ۴ ــ معنی بیت: شراب دلق پارسایان را چنان رنگین کرد که نه با هفت بار شستن که حد تطهیر ست رنگش زائل میشود و نه با صد بار در آتش سوختن ۵ ــ گلبن وصل: نهال وصال، تشبیه صریح ــ معنی بیت: نسیم مهربانی دوست غنچهٔ نهال وصال مرا شکفته ساخت، پرندهٔ خوش نغمه (بلبل) بیوئی که از معشوقش گل سرخ رسید بنشاط آمد ۶ ــ افتادگی: فروتنی و تواضع، اسم مصدر مرکب از افتاده (صفت) + ی مصدری ــ معنی بیت: ای حافظ، فروتنی و خاکساری را نگاهدار، چه آنکه برتو رشک میبرد، دین و دل خود را بسبب غرور و خود ــ خواهی تباه کرد و از دست داد؛ پوریای ولی گوید:

افتادگی آموز اگر تشنهٔ فیضی   هرگز نخورد آب زمینی که بلندست

غزل ۱۴۳

سالها دل طلبِ جامِ جم[۱] از ما میکرد
و آنچه خود داشت زبیگانه تمنّا میکرد[۲]

گوهری کز صدفِ کون ومکان بیرونست
طلب از گم شدگانِ لبِ دریا میکرد

مشکلِ خویش برِ پیرِمغان[۳] بردم دوش
کو بتأییدِ نظر حلِّ معمّا میکرد

دیدمش خرّم و خندان قدح باده بدست
و اندران آینه صد گونه تماشا میکرد

گفتم این جامِ جهان بین بتو کی‌داد حکیم[۴]؟
گفت: آنروز که این گنبدِ مینا میکرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدا را[۵] میکرد

این همه شعبدهٔ خویش[۶] که میکرد اینجا
سامری پیشِ عصا و یدِ بیضا میکرد

گفت:[۷] آن یار کز و گشت سرِدار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد

فیضِ روح القدس[۸] ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند، آنچه مسیحا میکرد

گفتمش: سلسلهٔ زلف بتان از پیِ چیست؟
گفت: حافظ گلهٔ از دل شیدا میکرد[۹]

وزن غزل ۱۴۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحررمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـــ جام جم: جام جهان‌نما یا جام گیتی‌نما باستعاره مقصود دل و ضمیر مرد حق و عارف کامل است و از آن سبب گاه از دل بجام جم تعبیر میشود که دانایان روزگار برای جمشید جامی ساخته بودند که اوضاع هفت

گردون را در آن مشاهده میکرد: در لغت نامهٔ دهخدا بنقل از کنزالحقایق شبستری چند بیت آمده است از آنجمله:

یکی جم نام وقتی پادشا بود — که جامی داشت کان گیتی‌نما بود
بصورت کرده بودندش چنان راست — که پیدا میشد از وی هر چه میخواست

حافظ در غزل دیگر فرماید:

جام جهان‌نماست ضمیر منیر دوست — اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجتست

۲ ــ معنی بیت اول و دوم: سالها دل جام گیتی‌نما را که رازهای عالم هستی در آن آشکار بود از ما طلب میکرد و چیزی که خود داشت از ناآشنایان بآرزو میخواست و آن مروارید را که در صدف جهان هستی و مکان نتوان یافت از مدعیان معرفت که برکرانهٔ دریای اسرار وجود چون گم گشتگان سرگردان مانده‌اند، باز میجست ۳ ــ پیر مغان: کنایه از رهبر روحانی و مرشد و خضر طریق ــ معنی بیت سوم و چهارم: دیشب مسأله دشوار خود را بر پیر میخانه معرفت، مرشد کامل عرضه کردم که با نیروی بینش و قدرت بصیرت از مسائل پیچیده و پوشیده پرده برمیگرفت و گره مشکلها را میگشود؛ وی (پیر مغان) را شاد و متبسم ساغر می (بادهٔ حقیقت) برکف یافتم که در آینهٔ جام همچنان گرم کشف و شهود بود ۴ ــ حکیم: دانای استوار کارو صاحب حکمت، یکی از نامهای خداوند ــ معنی بیت: از پیر مغان پرسیدم که حکیم مطلق، خداوند این جام گیتی‌نما را چه زمان بتو بخشید. پیر بپاسخ گفت: همانگاه که خدا این قبهٔ لاجوردی را آفرید ۵ ــ خدا را: برای خدا ــ معنی بیت: یکی از دلباختگان عشق الهی که همواره خدا باوی همراه بود ولی او خداوند را بدیدهٔ دل نزدیک نمی‌یافت و از دوری مینالید، میگفت: برای رضای خدا کعبه مقصود را بمن نشان دهید؛ در ضمن تلمیحی دارد بآیهٔ ۴ سورهٔ حدید (۵۷) وَ هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَما کُنْتُمْ (خدا با شماست، هرجا باشید)، سعدی نیز گوید:

دوست نزدیکتر از من بمنست — وینت مشکل که من از وی دورم
چکنم با که توان گفت که او — در کنار من و من مهجورم

ص ۱۶۴ گلستان بکوشش نگارنده

۶ ــ شعبدهٔ خویش: در نسخه‌های دیگر شعبدهٔ عقل بجای شعبدهٔ خویش آمده که صحیح بنظر میرسد ــ معنی بیت: اینهمه سحر و جادو که خرد مصلحت جو در برابر عشق چاره سوز که لطیفهٔ الهی و مؤید بنیروی حق است مینمود، با فسونگری سامری در مقابل یدبیضا (دست رخشان) معجز موسی شباهت دارد ۷ ــ گفت: فاعل این فعل پیرمغان یا گویندهٔ غیبی است ــ معنی بیت: پیر مغان یا گوینده‌ای از غیب ندا در داد که آن یار جانباز (حسین بن منصور حلاّج) که دار از برکشیدنش بر بالای خود سرافرازی و عزّت یافت، گناهش این بود که راز حق را فاش کرد و اِنّی اَنَا اللّهُ (همانا من خدای یگانه‌ام) گفت؛ حسین بن منصور حلاج بیضاوی از عارفان بزرگ صاحب تألیفات بسیارست که از غایت وجد و حال و غلبه عشق سخنانی مانند اَنَا الْحَقُّ وَلَیْسَ فِی جُبَّتِی اِلّااللّه برزبان میراند. از اینرو بامر وزیر مقتدر خلیفه عباسی و بفتوای علمای دین در سال ۳۰۷ هجری هزار تازیانه بر وی زدند و دست و پایش را بریدند و پیکر وی را در آتش سوختند و خاکسترش را بباد سپردند یا در دجله ریختند، نگاه کنید بلغت نامهٔ دهخدا ۸ ــ روح القدس: جان پاک و مقصود روح الامین یا

جبرئیل ـ معنی بیت: اگر روح الامین بفرمان خداوند باز یاری فرماید، دیگران هم مانند حضرت مسیح عیسی بن مریم مرده زنده توانند کرد ۹ ـ معنی بیت: از پیر پرسیدم، زنجیر گیسوی زیبایان بچه کار آید؟ پاسخ داد چون حافظ از دل دیوانه خود شکوه داشت، شیدای آشفته حال را از زنجیر گزیری نباشد.

غزل ۱۴۴

بسرِّ جامِ جم آنگه نظر توانی کرد
که خاکِ میکده کحلِ بصر[1] توانی کرد

مباش بی‌می و مطرب که زیرِ طاقِ سپهر
بدین‌ترانه غم از دل بدر توانی کرد

گلِ مراد[2] تو آنگه نقاب بگشاید
که خدمتش چو نسیمِ سحر توانی کرد

گدائیِ درِ میخانه طرفه اکسیریست[3]
گر این عمل بکنی، خاک زر توانی کرد

بعزمِ مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی
که سودها کنی، ار این سفر توانی کرد

تو کز سرایِ طبیعت[4] نمی‌روی بیرون
کجا بکویِ طریقت گذر توانی کرد؟

جمالِ یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبارِ ره‌بنشان تا نظر توانی کرد[5]

بیا که چارهٔ ذوقِ حضور و نظمِ امور
بفیض بخشی اهلِ نظر توانی کرد[6]

ولی تو تا لبِ معشوق و جامِ می‌خواهی
طمع مدار که کارِ دگر توانی کرد

دلا زنورِ هدایت‌گر آگهی یابی
چو شمع خنده زنان ترکِ سر توانی کرد[7]

گر این نصیحتِ شاهانه بشنوی حافظ
بشاهراهِ حقیقت گذر توانی کرد

وزن غزل ۱۴۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ کحل بصر: بضم اول و سکون دوم سرمهٔ چشم ــ معنی بیت: از راز نهان جام جم یا جام جهان نما که دل پیر عارف است، آنگه آگاهی توانی یافت که خاکسار اهل طریقت باشی و غبار در میخانهٔ معرفت را چون سرمه در چشم کشی تا روشن بین شوی ۲ ــ گل مراد تو: تشبیه صریح ــ معنی بیت: گل آرزوی تو وقتی از پرده برون می‌آید که تو مانند نسیم سحری در شکوفائیش بجان و دل بکوشی؛ سعدی گوید:

نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

۳ ــ طرفه اکسیر: بضم اول و سکون دوم کیمیای شگفت ــ اکسیر: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم کیمیا را گویند و آن جوهریست که مس را طلا میکند و نظر مرشد کامل را نیز مجازاً اکسیر گویند (از برهان قاطع باختصار نقل شد) ــ باید دانست که کیمیاگران باستان یا شیمی‌دانان کهن میکوشیدند داروئی بسازند که بمدد آن جیوه به نقره و مس به زر بدل شود و نام این دارو را اکسیر نهادند ودر عرف شاعران گاه این دو کلمه کیمیا و اکسیر بجای یکدیگر بکار میرود ــ معنی بیت: خواهندگی در آستان میکده کیمیای شگفتی است، اگر بگدائی در میخانه معرفت بپردازی با اکسیر فقر خاک را بدل بزرخواهی کرد. مقصود آنکه بمقامی میرسی که در عالم عرفان وجود ناقص را بکمال توانی رساند ۴ ــ سرای طبیعت: جهان مادی و عالم خاکی، تشبیه صریح همچنین است کوی طریقت ــ معنی بیت: تو که در جهان خاکی پای بست هوای نفس مانده‌ای، بسرای معرفت و عالم معنی راه نتوانی یافت ۵ ــ معنی بیت: برچهرهٔ جانان روی بند و پرده‌ای نیست، گرد راه را فرونشان نادیده بجمال یار روشن کنی یا مقصود آنکه خویشتن را از آلایشها وتعلقات پاک‌ساز تا شایستهٔ دیدار جانان شوی؛ سعدی گوید:

حقایق سرائی است آراسته هوی و هوس گرد برخاسته
نبینی بجائی که برخاست گرد نبیند نظر گرچه بیناست مرد

۶ ــ معنی بیت و بیت پس از آن: بشتاب که تدبیر یافتن لذت حضور دل و جمعیت خاطر و سامان بخشیدن با مور معنوی بآن بستگی دارد که صاحبنظران بتو فیض رسانند و لطفی نمایند ولیکن تا تو بمی انگوری و معشوق مجازی دل خوش کرده‌ای امید مدار که کاری شایسته از دست تو برآید؛ مولوی گوید:

زمنزلات هوی گر برون نهی قدمی نزول در حرم کبریا توانی کرد
ولیکن این عمل رهروان چالاک است تو نازنین جهانی کجا توانی کرد؟

۷ ــ معنی بیت: ای دل اگر پرتوی از خورشید ارشاد برتو افتد چون شمع فروزان با خنده و شادی سر براه دوست نثار توانی کرد.

غزل ۱۴۵

چه مستیست ندانم که رو بما آورد
که بود ساقی و این باده از کجا آورد؟

تو نیز باده بچنگ آر و راهِ صحرا گیر
که مرغِ نغمه سرا سازِ خوش نوا آورد

دلا چو غنچه شکایت زکارِ بسته مکن
که بادِ صبح نسیمِ گره‌گشا آورد[۱]

رسیدنِ گل و نسرین بخیر و خوبی باد
بنفشه شاد و کش[۲] آمد، سمن صفا آورد

صبا بخوش خبری هدهدِ سلیمانست
که مژدهٔ طرب از گلشنِ سبا آورد[۳]

علاجِ ضعفِ دلِ ما کرشمهٔ ساقیست
برآر سر که طبیب آمد و دوا آورد[۴]

مریدِ پیرِ مغانم زمن مرنج، ای شیخ
چرا که وعده تو کردیّ و او بجا آورد[۵]

بتنگ چشمی آن ترکِ لشکری نازم
که حمله برمنِ درویشِ یک قبا[۶] آورد

فلک غلامیِ حافظ کنون بطوع[۷] کند
که التجا بدرِ دولتِ[۹] شما آورد

وزن غزل ۱۴۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعِلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: ای دل، از کار فرو بسته و گره خورده غنچه‌سان شکوه مکن و گله منما که بهمراه بادبامدادی نسیمی هم وزید که عقده‌ها را میگشاید؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

چو غنچه گر چه فروبستگیست کار جهان   تو همچو باد بهاری گره‌گشا میباش

۲ ــ کش: بفتح اول خوش ــ شادوکش: مسرور و خوش، قید وصف وروش   ۳ ــ معنی بیت: بادبهاری از

نظر آوردن مژده‌های دلپذیر گوئی هدهد است که بسلیمان پیامبر از گلستان سبامـلک مـلکهٔ بـلقیس خبر شادی بخش رساند؛ این مضمون مقتبس است از آیهٔ ۲۲ سورهٔ نمل (۲۷) که چون سلیمان هدهد را در میان مرغان ندید گفت هدهد کجا رفت... پس از اندک درنگی هدهد پاسخ داد که من برچیزی که تو از آن آگـاه نـیستی آگاهی یافته‌ام وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ یَقِینٍ (از ملک سبا خبری راست برای تو آورده‌ام)؛ در این بیت میان صبا و سبا صنعت جناس لفظی مراعات شده است ۴ ــ معنی بیت: نازو غمزهٔ ساقی ناتوانی دل ما را درمـان میکند. دلا سر از زانوی غم برگیر که اینک طبیب تو فراز آمد و داروی جان بخش کرشمه را با خود دارد ۵ ــ معنی بیت: ای دانای دین، از من که هواخواه پیر میکده‌ام آزرده خاطر مباش، چه تو تنها نوید شراب طهـور در سرای دیگر دادی ولی پیرمغان در همین جهان بما بنقد بادهٔ معرفت داد ۶ ــ درویش یک قبا: تهیدستی که یکتا جـامه بیش ندارد، موصوف وصفت ــ معنی بیت: فدای تنگی چشم آن زیبای سپاه خوبان شوم که چشم دید یکتا قباهم برای این فقیر نداشت و بتاراج آن برمن تـاختن آورد ۷ ــ طوع: بـفتح اول و سکون دوم فـرمانبرداری و دلخواه و اختیار ۸ ــ التجا: پناه جستن مصدر باب افتعال ۹ ــ در دولت: آستان دولت سرا، استعارهٔ مکنیه.

غزل ۱۴۶

صبا وقتِ سحر بـوئی ز زلفِ یـار مـی‌آورد

دلِ شوریدهٔ مـا را بـبو در کـار مـی‌آورد[۱]

من آن شکلِ صنوبـر[۲] را ز بـاغِ دیـده بـر کندم

کـه هر گل کز غمش بشکفت محنت بـار مـی آورد

فـروغِ مـاه مـی‌دیـدم زبـامِ قصرِ او روشن

که رو از شرمِ آن خورشید در دیـوار مـی‌آورد[۳]

ز بـیمِ غارتِ عشقش دلِ پـرخون رها کـردم

ولی میریخت خون وره بدان هنجـار[۴] مـی‌آورد

بقولِ مطرب و ساقی بـرون رفـتم گـه و بـیگه

کـز آن راهِ گـران قـاصد خبر دشوار مـی‌آورد[۵]

سراسر بخششِ جـانان طـریقِ لطف و احسان بـود

اگر تسبیح می‌فـرمود اگـر[۶] زنّـار مـی‌آورد

عَفَاالله[۷] چینِ ابرویش اگـر چـه نـاتوانم کـرد

بـعشوه هم پـیامی بـرسرِ بـیمار مـی‌آورد

عجب میداشتم دیشب ز حافظ جام و پیمانه
ولی منعش نمی کردم که صوفی وار می آورد[۸]

وزن غزل ۱۴۶: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان (بحر هزج مثمن مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: سحرگاه بادبهاری شمیمی از گیسوی یار همراه می‌آورد و دل پریشان ما را بآرزوی وصال برکار عشق برمیانگیخت ۲ ــ صنوبر: بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم، از تیرهٔ ناژویان (مخروطیان) دارای برگهای ضخیم کوتاه و مخروطهای باریک و دراز (لغت نامهٔ دهخدا) ــ شکل صنوبر: باستعاره مقصود قامت یار که در بلندی بصنوبر ماند ــ معنی بیت: نقش صنوبری قامت یار را از باغچهٔ چشم از ریشه برآوردم (بکنایه‌یعنی ترک عشق بازی کردم)، چه گلی که از نهال غم آن دلبر شکوفا شد، رنج و اندوه بارش بود ۳ ــ معنی بیت: پرتو ماه رخسار وی را از بام کاخش آشکار میدیدم، بدانگونه که مهر تابان از شرمساری در برابر ماه رخ او حیران بود ۴ ــ هنجار: بفتح اول و سکون دوم راه و طریق و روش و قاعده و قانون ــ معنی بیت: از ترس ترکتاز عشق او دل خونین را فروگذاشتم و ترک کردم ولیکن از دل خون میچکید و بدین طریق راه مینمود که کیست و از کجا آمده است ۵ ــ معنی بیت: بترانهٔ رامشگر و ساقی گاه و بیگاه گام براه عشق نهادم، چه از آن طریق دشوار و دراز پیک بآسانی خبری نمی‌آورد ۶ ــ اگر... اگر: مترادف چه ... چه، حرف ربط برای تسویه یعنی برابری ــ معنی بیت: دهش و عطای معشوق سر بسر از روی مهر و نیکی بود چه در طریق عشق زبان سبحان‌الله گفتن میگشود و چه کُشتی و ریسمان تسرسایان بر کمر می‌بست ۷ ــ عَفَاالله: بفتح اول عفو کند خداوند و ببخشاید ــ معنی بیت: خداوند بر شکن ابروی وی ببخشاید که اگر چه مرا زار و نزار کرد، گاهی هم با ناز و کرشمه پیغامی ببالین این مریض ناتوان میرساند ۸ ــ معنی بیت: دوشینه از باده‌نوشی حافظ در شگفت بودم ولی او را ازین کار باز نمیداشتم چه بی‌روی و ریا صوفیانه باده میداد نه چون زاهدان ریائی در خلوت و پنهانی.

غزل ۱۴۷

نسیمِ بادِ صبا دوشم[۱] آگهی آورد
که روزِ محنت و غم رو بکوتهی آورد

بمطربانِ صبوحی[۲] دهیم جامهٔ چاک
بدین نوید که بادِ سحرگهی آورد

بیابیا که تو حورِ بهشت را رضوان[۳]
درین جهان زبرایِ دلِ رهی آورد

همی رویم بشیراز با عنایتِ بخت[۴]
زهی رفیق که بختم بهمرهی آورد

بجبرِ[۵] خاطرِ ماکوش کاین کلاهِ نمد
بسا شکست که با افسرِ شهی آورد

چه نالها که رسید از دلم بخرمنِ ماه
چو یادِ عارض آن ماهِ خرگهی[۶] آورد

رساند رایتِ منصور[۷] برفلک حافظ
که التجا[۸] بجنابِ شهنشهی[۹] آورد

وزن غزل ۱۴۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحرمجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـــ دوشم: دیشب مرا یا بمن، م ضمیر متصل مفعولی ۲ ـــ مطربان صبوحی: موصوف وصفت، رامشگرانی که در باده نوشی بامدادی ترانه خوانده و نواخته‌اند ـــ معنی بیت: جامهٔ خود را که از غلبهٔ و جدو شوق دربزم باده نوشی بامدادی چاک زده‌ایم بواسطهٔ مژدهٔ وصلی که نسیم سحرگاهی آورد برامشگر می‌بخشیم ۳ ـــ رضوان: بکسر اول و سکون دوم نگاهبان بهشت ـــ معنی بیت: بشتاب بشتاب که ترا ای سیه چشم بهشتی رضوان نگاهبان بهشت برای خشنودی دل مهرورز چاکر بگیتی آورد ۴ ـــ عنایت بخت: التفات و توجه اقبال نیک؛ در صفحهٔ ۲۰۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در نسخه بدل «عنایت دوست» بجای «عنایت بخت» آمده که برمتن ترجیح دارد ـــ معنی بیت: باالتفات دوست بشیراز باز میگردم، اقبال نیک من چه یار خوبی همسفرم کرد ۵ ـــ جبر: بفتح اول و سکون دوم نیکو حال گردانیدن و شکسته بستن ـــ جبر خاطر: دل بدست آوردن و اصلاح حال دل ـــ معنی بیت: سعی کن تا دل ما را بدست آوری، چه بسا پیش آمده است که کلاه نمدین درویشی تاج شاهی را مغلوب کرده است ۶ ـــ ماه خرگهی: ماه سراپرده‌نشین، موصوف و صفت باستعاره مقصود یار زیبای پرده‌نشین ـــ معنی بیت: همینکه دل از چهرهٔ زیبای یار پرده‌نشین یاد کرد، فریادهایش بهالهٔ ماه فلک برشد ۷ ـــ رایت منصور: درفش پیروزمند ۸ ـــ التجا: پناه بردن، مصدر باب افتعال ۹ ـــ جناب شهنشهی: موصوف وصفت نسبی، درگاه شاهان شاه یا شاه شاهان یعنی سرآمد پادشاهان.

غزل ۱۴۸

یارم چو قدح[۱] بدست گیرد
بازارِ بتان[۲] شکست گیرد

هر کس که بدید چشمِ او گفت

کو محتسبی که مست گیرد[۳]

در بحر فتاده‌ام چو ماهی

تا یار مرا بشست[۴] گیرد

در پاش فتاده‌ام بزاری

آیا بود آنکه دست گیرد؟

خرّم دلِ آنکه همچو حافظ

جامی ز میِ الست[۵] گیرد

وزن غزل: مفعول مفاعلن فعولن (بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف)

۱ ــ قدح: بفتح اول و دوم کاسه و در اینجا مراد ساغرمی ۲ ــ بازار بتان: بازار حسن نکویان ۳ ــ معنی بیت: هر بیننده که نگاه برچشم مست یار افکند، گفت: نهی کنندهٔ از منکر کجاست تا این مست را باز داشت کند ۴ ــ شست: بفتح اول و سکون دوم قلاب ماهیگیری ۵ ــ می‌الست: اضافهٔ تخصیصی، باده عشق که در روز ازل بآدمی دادند، نیز نگاه کنید بغزل ۲۴ شمارهٔ (۱) ــ معنی بیت: شاد دل آنکس باد که مانند حافظ پیاله‌ای از می‌عشق که روز ازل بآدمی دادند، بنوشد.

غزل ۱۴۹

دلم جز مهرِ مهرویان طریقی بر نمیگیرد

زهر در میدهم پندش ولیکن در نمیگیرد[۱]

خدا را ای نصیحت گو حدیثِ ساغر و می گو

که نقشی در خیالِ ما ازین خوشتر نمیگیرد[۲]

بیا ای ساقیِ گلرخ، بیاور بادهٔ رنگین

که فکری در درونِ ما ازین بهتر نمیگیرد[۳]

صراحی میکشم پنهان و مردم دفتر انگارند

عجب گر آتشِ این زرق[۴] در دفتر نمیگیرد

من این دلقِ مرقّع[۵] را بخواهم سوختن روزی

که پیرِ می‌فروشانش بجامی بر نمیگیرد

از آنرو هست یاران را صفاها با میِ لعلش

که غیر از راستی نقشی در آن جوهر نمیگیرد[۶]

سرو چشمی چنین دلکش تو گوئی چشم از و بر دوز

برو کاین وعظِ بی‌معنی مرا در سر نمیگیرد[۷]

نصیحت گویِ رندان را که با حکمِ قضا جنگست

دلش بس تنگ می‌بینم، مگر ساغر نمیگیرد[۸]

میان گریه میخندم که چون شمع اندرین مجلس

زبان آتشینم هست، لیکن در نمیگیرد[۹]

چه خوش صیدِ دلم کردی بنازم چشمِ مستت را[۱۰]

که کس مرغانِ وحشی را ازین خوشتر نمیگیرد

سخن در احتیاجِ ما و استغنایِ معشوقست

چه سود افسونگری، ای دل، که در دلبر نمیگیرد؟[۱۱]

من آن آیینه را روزی بدست آرم سکندروار

اگر میگیرد این آتش زمانی ور نمیگیرد[۱۲]

خدا را رحمی ای منعم که درویشِ سر کویت

دری دیگر نمیداند، رهی دیگر نمیگیرد

بدین شعرِ ترِ شیرین زشاهنشه عجب دارم

که سر تا پایِ حافظ را چرا در زر نمیگیرد[۱۳]

وزن غزل ۱۴۹: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ معنی بیت: دل من جز عشق ماه چهرگان راهی در پیش نمیگیرد. از هر باب بوی نصیحت میکنم ولی اثر نمی‌بخشد: سعدی گوید:

گفتم آتش در زنم آفاق را گفت: سعدی، در نگیرد با منت

۲ ــ نمیگیرد: نمی‌نشیند و صورت نمی‌پذیرد ۳ ــ نمیگیرد: تأثیر نمی‌کند و نقش نمی‌بندد ۴ ــ زرق بفتح اول و سکون دوم نیرنگ و ریا ــ معنی بیت: مینای می پنهانی با خود میبرم و مردم گمان میکنند که دفتر دعاست، ولی در شگفتم که چرا آتش نیرنگ و ریای من در این دفتر نمی‌افتد و آن را نمی‌سوزاند ۵ ــ مرقع:

بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح خرقه و دلق پاره بر پاره دوخته ــ معنی بیت: من این خرقهٔ وصله بر وصله را یک روز بآتش خواهم کشید، چه پیر میکده این دلق را در بهای یک جام می نمی‌پذیرد، مقصود آنکه این خرقه که بیک جام نیرزد سوختنی است ۶ ــ معنی بیت: دوستان از بادهٔ لعل فام پیر میخانه آئینهٔ دل را از آنرو بسیار روشنی و صفا می‌بخشند که این گوهر یعنی می تنها نقش حقیقت را می‌پذیرد که گفته‌اند مستی و راستی ۷ ــ در سر نمیگیرد: در سرم جای نمیگیرد و بمغزم فرو نمی‌رود و تأثیر در اندیشه‌ام نمیکند ۸ ــ معنی بیت: اندرزگوی رندان باده گسار با فرمان قضا سرپیکار دارد و از این روی از باده نوشی ما دل آزرده است و خرده برما میگیرد؛ آیا جامی نمی‌نوشد تا دریابد که باده خوردن ما تقدیر ازلی است ۹ ــ معنی بیت: در حال گریستن از تأثر خنده‌ام میگیرد که شمع سان درین بزم مرا زبانی آتشین و دمی گرم است ولی در مجلسیان سخنم اثری نمی‌بخشد؛ سعدی گوید:

چون نیک بدیدم که نداری سر سعدی   بر بخت بخندیدم و بر خود بگرستم

۱۰ ــ بنازم چشم مستت را: برچشم خمار آلودهٔ تو آفرین میگویم ۱۱ ــ معنی بیت: جان کلام و موضوع سخن اینست که ما نیازمندیم و معشوق از ما بی‌نیازست. دلا ساحری تو در سخن فایده‌ای ندارد، چه در دل یار اثر بخش نیست ۱۲ ــ معنی بیت: روزی من بآن شاهد آیینه رو مانند اسکندر که آینهٔ اسکندری را بکوشش ارسطو بدست آورد دسترس خواهم داشت، اگر چه آتش عشق من یکبار اثر کند و بار دیگر کارگر نیفتد. بهرحال دست از طلب برنمیدارم ۱۳ ــ در زر نمیگیرد: بازر نمی‌پوشاند.

غزل ۱۵۰

ساقی ار باده ازین دست بجام اندازد
عارفان را همه در شربِ مدام[۱] اندازد

ور چنین زیرِ خمِ زلف نهد دانهٔ خال[۲]
ای بسا مرغِ خرد را که بدام اندازد

ای خوشا دولتِ آن مست که درپایِ حریف
سر و دستار نداند که کدام اندازد[۳]

زاهدِ خام[۴] که انکارِ می و جام کند
پخته گردد، چو نظر برمیِ خام[۵] اندازد

روز در کسب هنر کوش که میخوردنِ روز
دلِ چون آینه در زنگِ ظلام[۶] اندازد

آنزمان وقتِ میِ صبح فروغست[7] که شب
گردِ خرگاهِ افق[8] پردهٔ شام اندازد

باده با محتسبِ شهر ننوشی زنهار
بخورد بادهات و سنگ بجام اندازد

حافظا، سر زکله گوشهٔ خورشید[9] برار
بختت ارقرعه[10] بدان ماهِ تمام اندازد

وزن غزل ۱۵۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ مدام: بضم اول باده و نیز بمعنی همیشه و پیوسته ـ معنی بیت: اگر ساقی بدین‌گونه می در ساغر ریزد، اهل عرفان و صاحبدلان را بر نوشیدن بادهٔ معرفت برانگیزد ۲ ـ دانهٔ خال: تشبیه صریح و همچنین است مرغ خرد ۳ ـ معنی بیت: چه نیک است بخت آن سرمست بادهٔ محبت که هنگام نثار کردن در قدم معشوق سر از دستار و کلاه بازنشناسد ۴ ـ خام: نابخته، صفت زاهد ۵ ـ می‌خام: بادهٔ خالص، میان خام و خام جناس تام مراعات شده است و همچنین میان پخته و خام صنعت تضاد ـ معنی بیت: پارسای نابخته اندیشه که نوشیدن باده و گرفتن ساغر را ناپسند میشمارد، چون دیده بر شراب خالص افکند تجربه آموزد و پرورده اندیشه شود ۶ ـ ظلام: بفتح اول تاریکی ـ زنگ ظلام: تیرگی تاریکی، تشبیه صریح ـ معنی بیت: روز بهنرآموزی بپرداز که باده‌گساری روزانه دل پاک و روشن چون آیینهٔ ترا بتیرگی زنگ تاریکی گرفتار خواهد کرد ۷ ـ صبح فروغ: تابناک چون بامداد، صفت ترکیبی از دو اسم، می موصوف ۸ ـ خرگاه افق: خیمه و سراپردهٔ بزرگ کرانهٔ آسمان، تشبیه صریح و همچنین است پردهٔ شام یا حجاب غروب ۹ ـ کله گوشه خورشید: گوشهٔ تاج آفتاب ۱۰ ـ قرعه: بضم اول و سکون دوم سهم و نصیب ـ معنی بیت: ای حافظ، اگر بخت نیک قرعهٔ وصال آن ماه رخسار را بنام تو زند یعنی وصل وی نصیب تو شود، سر فخر از کنار تاج خورشید بلند برافراز.

غزل ۱۵۱

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
بمی بفروش دلقِ ما[1] کزین بهتر نمی‌ارزد

بکویِ می‌فروشانش بجامی بر نمیگیرند
زهی سجّادهٔ تقوی[2] که یک ساغر نمی‌ارزد

رقیبم سرزنشها کرد کزین باب رخ بر تاب
چه افتاد این سرِ ما را که خاکِ در نمی‌ارزد؟[۳]

شکوهِ تاجِ سلطانی که بیمِ جان درو درجست
کلاهی دلکش است امّا بتَرکِ سر نمی‌ارزد[۴]

چه آسان[۵] مینمود اول غمِ دریا ببوی سود
غَلط کردم که این طوفان بصد گوهر نمی‌ارزد

ترا آن به که رویِ خود زمشتاقان بپوشانی
که شادیِّ جهانگیری غمِ لشکر نمی‌ارزد[۶]

چو حافظ در قناعت کوش وز دنییِّ دون[۷] بگذر
که یک جو منّتِ دونان دو صد من زر نمی‌ارزد

وزن غزل ۱۵۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ دلق ما: بفتح اول و سکون دوم خرقهٔ ما ــ معنی بیت: همهٔ عالم باندازهٔ یک نفس با اندوه زیستن ارزش ندارد، خرقهٔ زهد ما را در بهای باده بده که این دلق بیش از این قیمتی ندارد ۲ ــ سجادهٔ تقوی: بفتح اول و تشدید دوم جانماز پرهیزگاری، اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: در میخانه جانماز پرهیزگاری را بعوض یک جام باده نمی‌پذیرند، جای شگفتی نیست که سجادهٔ تقوی باندازهٔ یک ساغر می بها ندارد ۳ ــ معنی بیت: نگاهبانِ آستان دوست مرا ملامت کرد که ازین درگاه روی بگردان، آیا چه پیش آمد که سر ما را ارزش خاک این درگاه نیست ۴ ــ معنی بیت: فر دیهیم شاهی که خطر جانی در آن مندرج است، کلاهی دلپذیر است ولی ارزش آن ندارد که آدمی برای بدست آوردنش سر خود را از دست بدهد ۵ ــ چه آسان: سخت آسان، چه قید برای آسان (صفت) ــ معنی بیت: اندیشه و بیم از دریا بامید سود بردن سخت آسان بنظر میرسید ولی پنداری نادرست بود، چه ارزش یافتن صد گهر گرانبها با رنج طوفان برابری نتواند کرد ۶ ــ معنی بیت: بهترست که چهره از عاشقان خود پنهان داری، چه مسرت تسخیر ملک دلها با رنج غمخواری و تیمار سپاه دلدادگان برابر نتواند بود ۷ ــ دنییِ‌دون: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم و تشدید چهارم مال و مقام پست دنیوی، دنیی صفت نسبی از دنیا ــ در صفحهٔ ۱۴۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد دنیای دون بجای دنیی‌دون آمده که بر متن ترجیح دارد؛ دنیا در اصطلاح تصوف چیزی است که انسان را از خدا بازدارد... دنیا عبارتست از حظوظ... یعنی بهر چه نفس تو متلذّذ گردد آن دنیای تو باشد (نقل باختصار از لغت‌نامهٔ دهخدا)

غزل ۱۵۲

در ازل پرتوِ حسنت زتجلّی[۱] دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

جلوهٔ کرد رخت، دید ملک[۲]، عشق نداشت
عینِ آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد

عقل میخواست کزان شعله چراغ افروزد
برقِ غیرت بدرخشید و جهان برهم[۳] زد

مدّعی خواست که آید بتماشاگهِ راز
دستِ غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد[۴]

دیگران قرعهٔ قسمت همه بر عیش زدند
دلِ غمدیدهٔ ما بود که هم بر غم زد[۵]

جانِ علوی[۶] هوسِ چاهِ زنخدانِ تو داشت
دست در حلقهٔ آن زلفِ خم اندر خم زد

حافظ آنروز طربنامهٔ عشقِ تو نوشت
که قلم بر سرِ اسبابِ دلِ خرّم زد[۷]

وزن غزل ۱۵۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ تجلی: ظاهر و هویدا شدن و جلوه کردن. مصدر باب تفعل ــ معنی بیت: در روز نخست فروغ حسن تو ای محبوب ازلی آهنگ ظهور و جلوه‌گری کرد. از این نمایش جمال عشق پدید آمد و چون عشق زادهٔ حسن است، جهان را در شور افکند و همه را در آتش خود سوخت ۲ ــ ملک: بفتح اول و دوم فرشته ــ معنی بیت: جمال تو نمایان شد. ابلیس دید، چون در فطرتش عشق نبود تا ترا عاشقانه بپرستد، از شدت رشک مانند آتش سوزان شد و راه بر دل آدم زد و بگمراه کردنش پرداخت: تلمیحی دارد بآیهٔ ۱۶ سورهٔ اعراف (۷)
۳ ــ معنی بیت: خرد مصلحت‌جو مایل بود که از آن درخشش ایزدی چراغ خود را فروغی بخشد و سودی جوید. برق رشک عشق تابان شد و شوری بپا کرد و جهان را دگرگون ساخت ۴ ــ معنی بیت: عقل مصلحت‌اندیش بادّعای رقابت با عشق خواست که در معرض اسرار غیب گام نهد. دست نهان حق نمایان شد و بر سینهٔ خرد که رازدار غیب نمیتوانست باشد، کوفت و او را دور کرد ۵ ــ معنی بیت: جز دل محنت کشیدهٔ ما که غم عشق

را برگزید و در صف عاشقان بلاکش درآمد، دیگران بهرهٔ مطلوب خود را در زندگی خوش و آسوده جستند ۶ ـ علوی: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم برین منسوب به علو (بکسر اول و سکون دوم) بمعنی بلندی ـ معنی بیت: روح قدسی یا جان پاک میخواست که چاه ذقن ترا ببیند بکنایه یعنی خواستار وصال تو بود، ناگزیر در چنبر گیسوی دراز شکن پرشکن تو دست آویخت، مقصود آنکه جان از جهان برین بجهان فرودین یا عالم کثرت آمد، چه جان را در قالب تن برای عشق‌ورزی با تو آفریده‌اند ۷ ـ معنی بیت: حافظ آن زمان نامهٔ شادی‌فزای عشق ترا بنگارش آورد که بر سر و سامان دل شاد خود قلم محو کشید و بغم تو دل خوش کرد.

غزل ۱۵۳

سحر چون خسروِ خاور[۱] علم بر کوهساران زد

بدستِ مرحمت یارم درِ امّیدواران زد

چو پیشِ صبح شد روشن که حالِ مهرِ گردون چیست

برآمد خندهٔ خوش بر غرورِ کامگاران زد[۲]

نگارم دوش در مجلس بعزمِ رقص چون برخاست

گره بگشود از ابرو و بر دلهایِ یاران زد[۳]

من از رنگِ صلاح آندم بخونِ دل بشستم دست

که چشمِ باده پیمایش صلا بر هوشیاران زد[۴]

کدام آهن دلش آموخت این آیینِ عیّاری[۵]

کز اوّل چون برون آمد رهِ شب زنده‌داران زد

خیالِ شهسواری پخت و شد ناگه دلِ مسکین

خداوندا نگه دارش که بر قلبِ سواران زد[۶]

در آب و رنگِ رخسارش چه جان دادیم و خون خوردیم

چو نقشش دست داد، اوّل رقم بر جان سپاران[۷] زد

منش با خرقهٔ پشمین کجا اندر کمند آرم

زره موئی که مژگانش رهِ خنجرگزاران[۸] زد

نظر بر قرعهٔ توفیق و یمنِ دولت شاهست

بده کامِ دلِ حافظ که فالِ بختیاران زد[۹]

شهنشاهِ مظفّر فر شجاعِ ملک و دین منصور[۱۰]

که جودِ بی‌دریغش[۱۱] خنده بر ابرِ بهاران زد

از آن ساعت که جامِ می بدست او مشرّف شد

زمانه ساغر شادی بیادِ می‌گساران زد

زشمشیرِ سرافشانش ظفر آنروز بدرخشید

که‌چون‌خورشیدِانجم‌سوز[۱۲] تنهابرهزاران‌زد

دوامِ عمر و ملکِ او بخواه از لطفِ حق ای دل

که چرخ این سکّهٔ دولت بدورِ روزگاران[۱۳] زد

وزن غزل ۱۵۳: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ خسروخاور: شهریار مشرق، باستعاره مقصود خورشید ــ معنی بیت: چون بامداد پگاه خورشید، شهریار مشرق درفش نور بر کوهستان افراشت، یار من با دست لطف حلقه بر در کلبهٔ عاشقان امیدوار نواخت ۲ ــ معنی بیت: چون حال بی‌ثباتی لطف و وفای فلک بر صبح هویدا شد یا بایهام مقصود آنست که چون صبح دانست که خورشید آسمان در حجاب غروب ناپدید خواهد شد، بر فریفتگی و غرور مهر که خود را مسلط بر جهان میدید باستهزاء خندید ۳ ــ معنی بیت: دیشب یار زیبای من چون بآهنگ پای‌کوبی و دست‌افشانی برپا ایستاد، چین ناز و تکبر از ابرو باز کرد و دلهای یاران را با گره عشق استوار بست.

۴ ــ معنی بیت: من آنگاه دست از رنگ تقوی و پارسائی با خون دل پاک کردم (آندم دست از تقوی شستم) که چشم مست یار هوشمندان را باده‌گساری و عشقبازی دعوت کرد ۵ ــ عیاری: بفتح اول و تشدید دوم زیرکی و چالاکی و گستاخی در زدن راه دل، اسم مصدر از عیار، نیز نگاه کنید بغزل ۶۶ شمارهٔ (۴) ــ معنی بیت: کدام سنگین دل سخت‌دل شیوهٔ رهزنی دلها را بوی تعلیم داد که از نخست چون گام بیرون نهاد، راه بر عاشقان شب تا سحر نخفته گرفت و دلهای آنان را بیغما برد ۶ ــ معنی بیت: دل من هوای یکه‌سواری از سواران عرصهٔ حسن را در سر پرورد و از دست رفت و بسوی یار شتافت ای خدا، دل بیچارهٔ ما را حفظ فرما که بمیان صف این سواران تاخت تا باشد که بنزد آن سوار یگانه برسد ۷ ــ معنی بیت: در آرزوی جلوهٔ جمالش جانها باختیم و رنجها بردیم، همینکه در نرد عشق نقش و خال مطلوب را بدست آورد، نخست فرمان کشتن عاشقان جان‌نثار را نگاشت ۸ ــ خنجرگزار: صحیح آن خنجرگذار، صفت مرکب فاعلی آنکه خنجر را از تن دشمن بگذراند و پیکر خصم را بشکافد ــ معنی بیت: من با دلق پشمینه و جامهٔ فقیرانه آن یار زره گیسو را در کمند عشق خود گرفتار نتوانم کرد، یاری که تیر مژگانش راه دل پهلوانان شمشیرزن را زده است ۹ ــ معنی بیت: نظر و توجه ما بیهرهٔ توفیق الهی و فرخندگی اقبال پادشاهست که مددگار تو شود پس مراد خاطر حافظ را برآور که فال نیکبختان را برای تو گرفت ۱۰ ــ منصور: ظاهراً مقصود شاه منصور آخرین حکمران آل مظفر

است که از ۷۸۹ تا ۷۹۵ در اصفهان و فارس و عراق فرمانروائی داشت. ۱۱ ـ جود بی‌دریغ: کرم عام و بی‌مضایقه ۱۲ ـ انجم سوز : سوزندهٔ ستارگان، انجم بفتح اول و سکون دوم و ضم سوم جمع نجم بمعنی ستاره ـ معنی بیت: از تیغ سر شکافنده‌اش پیروزی آن روز نمایان شد که وی مانند آفتاب که آتش در خیل ستارگان می‌زند، تنها بر هزاران تن از سپاه دشمن تاخت ـ (گویند در حملهٔ شاه منصور بر سپاه تیمور که نزدیک بود با تیغ خود فرق تیمور را بشکافد ، سپردار تیمور مانع آمد و تیمور گریخت و پس از آن دوباره حمله آورد و شاه منصور را بکشت) ۱۳ ـ معنی بیت: دلا، بقای زندگانی و پادشاهی او را از عنایت خداوندی خواستار شو چه این نقش و مهر سلطنت تا زمانهای دراز بنام او خواهد بود و دولت وی تا روزگارست دوام خواهد یافت.

غزل ۱۵۴

راهی بزن که آهی بر سازِ آن توان زد
شعری بخوان که با او رطلِ گران توان زد[۱]

بر آستانِ جانان گر سر توان نهادن
گلبانگِ سربلندی[۲] بر آسمان توان زد

قدّ خمیدهٔ ما سهلت نماید، امّا
بر چشمِ دشمنان تیر ازاین کمان توان زد[۳]

در خانقه نگنجد اسرارِ عشقبازی
جامِ میِ مغانه هم با مغان توان زد[۴]

درویش را نباشد برگِ[۵] سرایِ سلطان
مائیم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد

اهلِ نظر دو عالم در یک نظر ببازند
عشقست و داوِ اوّل[۶] بر نقدِ جان توان زد

گر دولتِ وصالت خواهد دری گشودن
سرها بدین تخیّل بر آستان توان زد[۷]

عشق و شباب و رندی مجموعهٔ مرادست
چون جمع شد معانی گویِ بیان توان زد[۸]

شد رهزنِ سلامت زلفِ تو وین عجب نیست

گر راهزن تو باشی، صد کاروان توان زد[۹]

حافظ بحقِّ قرآن کز شید[۱۰] و زرق بازآی

باشد که گویِ عیشی[۱۱] در این جهان توان زد

---

*وزن غزل ۱۵۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ معنی بیت: نغمه‌ای بنواز که بر آهنگ آن بتوان دمی عاشقانه برآورد و سرودی بخوان که بهمراه آن پیمانهٔ گران توان گرفت و نوشید ۲ ــ گلبانگ سربلندی: بانگ بلند و خوش سرافرازی، اضافهٔ تخصیصی ۳ ــ معنی بیت: قامت دو تا گشتهٔ ما در نظر تو خوار و بی‌فایده است ولی از این کمان خمیده تیر بر دیدهٔ خصم توان افکند ۴ ــ معنی بیت: رازهای مهرورزی صادقانه در خانقاه تنگ صوفی جا نمیگیرد؛ مقصود آنکه خانقاه جای عشق باختن نیست تنها در میکدهٔ پیر مغان که مجمع اهل دلست میتوان ساغر بادهٔ معرفت بآئین مغان روشن ضمیر نوشید ۵ ــ برگ: بفتح اول و سکون دوم ساز و دستگاه و سامان ــ معنی بیت: فقیر را توجهی بکاخ با شکوه و تجمل و سر و سامان شاه نیست، تنها یک پشمینه ژنده داریم که اگر آن را در آتش هم بیفکنند چیزی نیست و چندان اعتباری ندارد ۶ ــ داو اول: نوبت اول در بازی ــ معنی بیت: صاحبدلان هر دو جهان را در یک لحظه در راه محبوب نثار میکنند، بلی کار عشق است و در این قمار در نوبت اول باید سرمایهٔ جان را باخت ۷ ــ معنی بیت: اگر دولت وصل تو دری بروی عاشق بگشاید، بدین خیال میتوان پیشانی بر درگاه سود و دست و پائی زد و کوششی نمود ۸ ــ معنی بیت: عاشقی و جوانی و وارستگی جامع آرزوهاست و با این سه بمراد توان رسید، آری چون حقایق فراهم آمد و معانی نغز دست داد گوی سخن را از میدان بلاغت توان ربود و بفصاحت هنرنمائی توان کرد ۹ ــ معنی بیت: گیسویت عافیت و صبر ما را بیغما برد و جای شگفتی نیست؛ اگر رهزن دلها تو باشی، راه بر صد قافله توان گرفت ۱۰ ــ شید: بفتح اول و سکون دوم مکر و فریب ۱۱ ــ گوی عیش: تشبیه صریح ــ معنی مصراع: امید است که در عرصهٔ گیتی با چوگان عمر گوی خوشی و عشرت را بتوانی ربود.

غزل ۱۵۵

اگر روم زپیش فتنها برانگیزد

ور از طلب بنشینم بکینه برخیزد[۱]

وگر برهگذری یکدم از وفاداری

چو گرد در پیش افتم، چو باد بگریزد[۲]

وگر کنم طلبِ نیم بوسه صد افسوس[3]
زحقّهٔ دهنش چون شکر فروریزد

من آن فریب که در نرگسِ[4] تو می‌بینم
بس آبِ روی که با خاکِ ره برآمیزد[5]

فراز و شیبِ[6] بیابانِ عشق[7] دامِ بلاست
کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد

تو عمر خواه و صبوری که چرخِ شعبده باز
هزار بازی ازین طرفه‌تر برانگیزد[8]

بر آستانهٔ تسلیم[9] سر بنه حافظ
که گر ستیزه کنی، روزگار بستیزد

وزن غزل ۱۵۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ معنی بیت: اگر بدنبال وی روان شوم، آشوب و غوغا بپا میکند و اگر از خواستن و جستن او بازایستم، بکین‌جوئی و انتقام کشیدن میپردازد که چرا ترک عشق کردی ۲ ـ معنی بیت: و اگر بکنفس از سر حفظ پیمان‌دوستی غبارگونه بر پی او روم، بشتاب باد از من دور میشود ۳ ـ افسوس: استهزاء و طعنه ـ معنی بیت: اگر ازو نیم بوسه بخواهم، از حقهٔ (آوند خرد) دهانش صد استهزاء و طعنه مانند نقل و نبات بر من نثار میکند ۴ ـ نرگس: باستعاره مقصود چشم ۵ ـ برآمیزد: آغشته کند و مقصود آنکه از میان میبرد و نابود میکند ۶ ـ فراز و شیب: بلند و پست ۷ ـ بیابان عشق: تشبیه صریح ۸ ـ معنی بیت: دوام زندگانی و شکیبائی بجوی، چه گردون نیرنگ‌باز هزار نقش حادثه شگفت‌تر ازین پدید آورد ۹ ـ آستانهٔ تسلیم: درگاه گردن نهادن، تشبیه صریح ـ معنی بیت: بر درگاه تسلیم بامر حق سر برضا و خشنودی بسای، چه اگر با پیش‌آمدهای ناگزیر ناسازگاری کنی، روزگار هم با تو خصومت ورزد.

غزل ۱۵۶

بحسن و خلق و وفا کس بیارِ ما نرسد
ترا درین سخن انکارِ کارِ ما نرسد[1]

اگرچه حسن‌فروشان بجلوه آمده‌اند
کسی بحسن و ملاحت بیارِ ما نرسد

بحقِّ صحبت دیرین که هیچ محرمِ راز
بیارِ یک جهتِ حق‌گزارِ ما نرسد[2]

هزار نقش برآید زکلکِ صنع[3] و یکی
بدلپذیریِ نقشِ نگارِ ما نرسد

هزار نقد ببازارِ کاینات آرند
یکی بسکّهٔ صاحب عیارِ ما نرسد[4]

دریغ قافلهٔ عمر کآنچنان رفتند
که گردشان بهوایِ دیارِ ما نرسد[5]

دلا زرنجِ حسودان مرنج و واثق باش
که بد بخاطرِ امّیدوارِ ما نرسد[6]

چنان بزی[7] که اگر خاکِ ره شوی کس را
غبارِ خاطری از رهگذارِ ما نرسد

بسوخت حافظ و ترسم که شرحِ قصّهٔ او
بسمعِ پادشهِ کامگارِ ما نرسد

وزن غزل ۱۵۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: بزیبائی و خوی نیک و پیمان دوستی بسر بردن هیچکس با یار ما همسنگ نیست و ترا نسزد که بتکذیب کار عشق ما یا انکار کمال محبوب ما بپردازی ۲ ــ معنی بیت: سوگند بحقیقت دوستی کهن که هیچ رازداری با یار یکدل و یکرنگ ما که حق وفا را ادا میکند، برابری نتواند کرد ۳ ــ کلک صنع: خامهٔ نقاش آفرینش، استعارهٔ مکنیه ۴ ــ معنی بیت: هزارگونه سکه سره در بازار هستی عرضه میکنند ولی یکی از آنها بخلوص پایهٔ سکهٔ تمام عیار ما نمیرسد. بکنایه یعنی کس در عالم زیبائی با یار ما برابری نتواند کرد ۵ ــ معنی بیت: کاروان روزهای زندگانی چنان شتابان روانه شد که غبار این قافله بآسمان شهر ما دیگر نمیرسد بکنایه یعنی عمر گذشت و اثری از آن برجای نماند ۶ ــ معنی بیت: ای دل، از آزار حاسدان رنجه مشو و مطمئن باش که گزند و آسیب بدل پر امید ما نمیرسد ۷ ــ بزی: زیست کن، فعل امر از مصدر زیستن ــ معنی بیت: آنگونه زندگانی کن که اگر در راه کسی غبار گشتی، از گذرگاه من و تو گرد کدورتی بر آئینه دل هیچکس ننشیند؛ صنعت التفات از مخاطب در مصراع اول بمتکلم در مصراع دوم مراعات شده است.

غزل ۱۵۷

هر که را با خطِ سبزت[1] سرِ سودا باشد
پای ازین دایره بیرون ننهد تا باشد

من چو از خاکِ لحد لاله صفت برخیزم
داغِ سودایِ توام سرِّ سویدا[2] باشد

تو خود ای گوهر یکدانه کجائی آخر
کز غمت دیدهٔ مردم همه دریا باشد

از بنِ هر مژه‌ام آب روانست بیا
اگرت میلِ لبِ جوی و تماشا باشد

چون گل و می دمی از پرده برون آی و درآ
که دگرباره ملاقات نه پیدا باشد[3]

ظلِّ ممدود[4] خمِ زلف توام بر سر باد
کاندرین سایه قرارِ دلِ شیدا باشد

چشمت از ناز بحافظ نکند میل آری
سرگرانی[5] صفتِ نرگسِ رعنا باشد

وزن غزل ۱۵۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ خط سبز: باستعاره مراد سبزهٔ عذار یا موهای نورسته بر رخسار ــ معنی بیت: هر کسی که با سبزهٔ عذار تو خیال عشقبازی داشته باشد، تا زنده ماند پای از محیط عاشقی بیرون نگذارد. ۲ ــ سویدا: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مخفف سویداء و مصغّر سوداء بمعنی میان و مرکز دل یا دانهٔ دل یا دانهٔ سیاهی که گمان میکردند بر دل است ــ معنی بیت: من چون از نهانخانهٔ گور مانند لالهٔ خونین کفن سر برگیرم، داغ عشق تو در میان دل من پنهان خواهد بود ۳ ــ معنی بیت: چون گل از پردهٔ غنچه و چون می از حجاب خم برون خرام و بمحفل ما گام بنه که بار دیگر زمان دیدار ما معلوم نیست و میسر نمیگردد ۴ ــ ظل ممدود: بکسر اول و تشدید دوم سایهٔ گسترده، موصوف و صفت؛ ممدود اسم مفعول از مد بفتح اول و تشدید دوم بمعنی کشیدن و گستردن ــ معنی بیت: سایهٔ گستردهٔ کمند گیسوی تو بر سر من پیوسته باد (بکنایه یعنی لطف تو بعاشق بر دوام باد) که در پناه این سایه دل دیوانه را آرامشی است ۵ ــ سرگرانی: بی‌اعتنائی و عدم التفات ــ معنی بیت: دیدهٔ تو از کرشمه و ناز بحافظ گرایشی ندارد آری سرسنگینی و بی‌التفاتی وصف نرگس چشم شوخ و زیبای تست.

غزل ۱۵۸

من و[1] انکارِ شراب این چه حکایت باشد؟
غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد

تا بغایت رهِ میخانه نمی‌دانستم
ور نه مستوریِ[2] ما تا بچه غایت باشد؟

زاهد و[3] عجب و نماز و من و مستی و نیاز
تا ترا خود زمیان با که عنایت باشد؟

زاهد ار راه برندی نبرد معذورست
عشق کاریست که موقوفِ[4] هدایت باشد

من که شبها رهِ تقوی زده‌ام با دف و چنگ
این زمان سر بره آرم، چه حکایت باشد؟[5]

بندهٔ پیرِ مغانم که زجهلم برهاند
پیرِ ما هر چه کند عینِ عنایت باشد[6]

دوش ازین غصّه نخفتم که رفیقی میگفت
حافظ ار مست بود، جایِ شکایت[7] باشد

وزن غزل ۱۵۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ و: حرف ربط برای استبعاد و استفهام (بعید شمردن و پرسش کردن) ــ معنی بیت: از من بعید است که میگساری را منکر شوم و ناپسند شمارم، این قصه راست نیست. باغلب احتمال مرا این اندازه خرد و کاردانی هست که بانکار باده‌نوشی نپردازم ۲ ــ مستوری: پوشیدگی بکنایه مقصود زهد و پارسائی، مرکب از مستور اسم مفعول از ستر بفتح اول بمعنی پوشیدن و یای مصدری ــ معنی بیت: تا این زمان راه میکده را نمی‌شناختم وگرنه پارسائی و زهد ما باین حد نمیکشید ۳ ــ و: حرف اضافه مفید معنی ملازمت، نیز نگاه کنید بغزل ۵۶ شمارهٔ (۳) ــ معنی بیت: پارسا و ملازمت خودبینی و خویشتن‌پسندی من و ملازمت مستی از بادهٔ محبت و سوز و گداز عاشقانه تا بنگریم که تو ای محبوب ازلی از این دو بکدام لطف و اعتنا خواهی داشت ۴ ــ موقوف: وابسته، اسم مفعول از وقف ــ معنی بیت: اگر پارسا معنی وارستگی عاشقانه و قلندری را درنیابد، عذرش پذیرفته است، عشق هنریست که وابسته و در گرو ارشاد و راهنمائی حق باشد ۵ ــ معنی

بیت: من که شب همه شب با نوای دف و چنگ رهزن پارسائی و زهد بودم، آیا اکنون براه تقوی بازخواهم گشت، نه این سخن درست نیست ــ دف: بفتح اول دایرهٔ زنگی ۶ ــ معنی بیت: چاکر پیر میکده معرفتم که مرا از تاریکی نادانی و غرور رهائی بخشید، آری مرشد ما هرگونه رفتار کند لطف محض و عین توجه است ۷ ــ معنی بیت: دیشب از این اندوه گلوگیر بیدار ماندم که دوستی بر مستی و سرخوشی حافظ خرده میگرفت و گله میکرد.

غزل ۱۵۹

نقدِ صوفی نه همه صافیِ بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجبِ آتش باشد[1]

صوفیِ ما که زوردِ سحری مست شدی
شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد[2]

خوش بود گر محکِ[3] تجربه آید بمیان
تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد

خطِ ساقی گر ازین گونه زند نقش بر آب
ای بسا رخ که بخونابه منقّش باشد[4]

نازپرورد تنعّم[5] نبرد راه بدوست
عاشقی شیوهٔ رندانِ بلاکش باشد

غم دنیی دنی[6] چند خوری باده بخور
حیف باشد دلِ دانا که مشوّش باشد

دلق و سجّادهٔ حافظ ببرد باده‌فروش
گر شرابش زکفِ ساقیِ مهوش باشد[7]

وزن غزل ۱۵۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: نقد ایمان صوفی همیشه پاک و سره نیست، چه بسیار دلق ریاکاران که در خور سوختن است ۲ ــ معنی بیت: صوفی ما که چون دعای سحر میخواند و از غلبهٔ وجد مست و مدهوش میشد، مواظب شب او باش که از باده‌نوشی حالی خوش خواهد داشت ۳ ــ محک: بکسر اول و فتح دوم سنگ آزمون ــ معنی بیت: چه نیکوست اگر سنگ آزمون را بمیان جمع آورند تا هر که درو بار خیانت باشد، چون زر ناسره

سیاه‌روی و رسوا شود ۴ ــ معنی بیت: اگر خط خوش و دلفریب عذار ساقی بدین‌گونه نقش تقوی را بر آب زند و محو سازد، چهره‌های بسیاری بعاشقی خواهند گرائید و رخسارشان از محنتها و بلاهای عشق باشک خونین یا خونابهٔ دل‌نگار خواهد شد ۵ ــ تنعم: بناز و نعمت زیستن، مصدر باب تفعل ــ معنی بیت: آنکه در فراخی و آسانی بناز و نعمت پرورش یافته باشد، بکوی معشوق راه نتواند یافت، عشق‌ورزی آئین وارستگان و قلندران است که در راه رسیدن بدوست هرگونه بلا و محنت را بجان می‌پذیرند ۶ ــ دنیی دنی: مال و جاه پست دنیوی، در صفحهٔ ۱۷۹ جامع نسخ دیوان حافظ دنیای دنی بجای دنیی دنی آمده است که بر متن ترجیح دارد، نیز نگاه کنید بغزل ۱۵۱ شمارهٔ (۷) ۷ ــ معنی بیت: اگر میفروش باده بر دست ساقی ماه رخسار بحافظ بدهد، خرقه و جانماز او را که اسباب زهد و تقوی است در بهای باده تواند گرفت.

غزل ۱۶۰

خوشست خلوت، اگر یارِ یارِ من باشد

نه من بسوزم و او شمعِ انجمن باشد[۱]

من آن نگینِ سلیمان بهیچ نستانم

که گاه‌گاه برو دستِ اهرمن باشد[۲]

روا مدار خدایا که در حریمِ وصال

رقیب محرم و حرمان نصیبِ من باشد

همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز

در آن دیار که طوطی کم از زغن[۳] باشد

بیانِ شوق چه حاجت که سوزِ آتش دل

توان شناخت زسوزی که در سخن باشد[۴]

هوایِ کوی تو[۵] از سر نمیرود آری

غریب را دلِ سرگشته با وطن باشد

بسانِ سوسن اگر ده زبان شود حافظ

چو غنچه پیشِ تواش مهر بر دهن باشد[۶]

وزن غزل ۱۶۰: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: خلوت‌نشینی و تنهائی دلپذیرست، اگر بدانم که یار تنها مصاحب منست نه آنکه در فراقش بگدازم و وی در همان حال شمع‌سان فروغ‌بخش بزم رقیبان باشد ۲ ــ معنی بیت: من مهر یا انگشتری یا خاتم حضرت سلیمان را بهیچ نمیخرم چه بر این نگین گاه‌گاه دیو دست می‌یابد؛ چنانکه مشهورست حضرت سلیمان انگشتری داشت که اسم اعظم یا نام مهین خداوند بر آن نقش بود و بمدد این خاتم بر جن و انس حکم میراند، آنگاه بسبب غفلتی که پیش آمد بدست دیوان افتاد و این دیو خود را سلیمان خواند، سرانجام آن حضرت پس از کوشش بسیار انگشتری خود را باز بدست آورد و بر مسند فرمانروائی نشست. نگاه کنید بصفحهٔ ۵۸۱ تاریخ بلعمی، تصحیح بهار و غزل ۳۹۰ شمارهٔ (۳) در همین کتاب ۳ ــ زغن: بفتح اول و دوم پرندهٔ گوشت ربا ــ معنی بیت: در شهری که طوطی خوش سخن شکرشکن کم قدرتر از پرندهٔ گوشت ربا باشد (بکنایه یعنی بی‌هنران برتر از هنرمندان باشند)، بهمای نیکبختی بگوئید که هرگز سایهٔ سعادت بر آن دیار نگسترد ۴ ــ معنی بیت: نیازی نیست که عاشق بشرح اشتیاق خود بپردازد، چه بآتش درون سینه از سوزی که در کلام گوینده است میتوان پی برد ۵ ــ هوای کوی تو: دوستی و شوق و هواداری محلهٔ تو ۶ ــ معنی بیت: اگر حافظ در سخن‌پردازی سوسن‌وار ده زبان یابد، باز هم در برابر تو پاس ادب را غنچه‌وش مهر خاموشی بر لب می‌نهد تا تو بگفتار آئی.



غزل ۱۶۱

کی شعرِ تر[۱] انگیزد خاطر که حزین باشد

یک نکته ازین معنی گفتیم و همین باشد

از لعلِ تو گر یابم انگشتریِ زنهار[۲]

صد ملکِ سلیمانم در زیرنگین باشد

غمناک نباید بود از طعنِ حسود ای دل

شاید که چو وابینی، خیرِ تو درین باشد[۳]

هر کو نکند فهمی زین کلکِ خیال انگیز

نقشش بحرام، ار خود صورتگرِ چین باشد[۴]

جام می و خونِ دل هر یک بکسی دادند

در دایرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد[۵]

در کارِ گلاب و گل حکمِ ازلی این بود

کاینِ شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد[۶]

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر

کاین سابقهٔ پیشین تا روزِ پسین باشد[۷]

وزن غزل ۱۶۱: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (بحر هزج مثمن اخرب)

۱ ــ تر: آبدار و لطیف صفت شعر ــ معنی بیت: از دل غمگین شعر آبدار و لطیف برنخیزد، از این حقیقت یک سخن دقیق و باریک بیان کردیم و مطلب همین است ۲ ــ انگشتری زنهار: انگشتر زنهار، عبارت از آن است که پادشاهان جبار چون خواهند که کسی را امان بخشند و مردم مزاحم احوال او نگردند برای تصدیق وی انگشتری یا تیری بوی می‌دهند (نقل از لغت نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: اگر لعل لب تو انگشتری امان بمن بدهد یعنی بر زبان تو برود که مرا زینهار داده‌ای، آنگاه صد کشور پهناوری ملک سلیمان در زیر نگین حکمفرمائی خود خواهم داشت ۳ ــ معنی بیت: دلا، از سرزنش حاسد اندوهگین نباید شد چه وقتی درست بنگری، مصلحت تو در این است. سعدی گوید:

عیبجویانم حکایت پیش جانان گفته‌اند　　من خود این پیدا همی گویم که پنهان گفته‌اند

دشمنی کردند با من لیک از روی قیاس　　دوستی باشد که دردم پیش درمان گفته‌اند

۴ ــ معنی بیت: هر که بلطف هنر خامه خیال پرداز من در سخن پی‌نبرد، نقش خیال شاعرانه کشیدن بر وی حرام باد، اگر چه نقاش چین باشد ۵ ــ معنی بیت: ساغر باده نوشیدن قسمت یکی شد و خون دل خوردن بهرهٔ دیگری گشت. آری در حلقهٔ سرنوشت و تقدیر حال بدینگونه است ۶ ــ معنی بیت: فرمان نخستین یا حکم سرنوشت دربارهٔ گل و گلاب چنین صادر شد که گلاب محبوب زیبائی باشد که در بازار میان مردم نمایان شود و گل در پردهٔ غنچه پنهان بماند ۷ ــ معنی بیت: آنگونه نیست که می‌پندارند رندی و قلندری از خاطر حافظ رفته باشد، چه این پیشینهٔ ازلی تا واپسین روز (تا ابد) برجای خواهد ماند و هیچگاه فراموش نخواهد شد.

غزل ۱۶۲

خوش آمد گل وزان خوشتر نباشد

که در دستت بجز ساغر نباشد

زمانِ خوشدلی دریاب و دریاب[۱]

که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می‌خور در گلستان

که گل تا هفتهٔ دیگر نباشد

ایا پر لعل کرده جامِ زرّین
ببخشا بر کسی کش زر نباشد[۲]

بیا ای شیخ و از خمخانهٔ ما[۳]
شرابی خور که در کوثر[۴] نباشد

بشوی اوراق اگر همدرسِ مائی
که علمِ عشق در دفتر نباشد[۵]

زمن بنیوش و دل در شاهدی بند
که حسنش بستهٔ زیور نباشد[۶]

شرابی بی‌خمارم[۷] بخش یارب
که با وی هیچ دردِسر نباشد

من از جان بندهٔ سلطان اویسم[۸]
اگر چه یادش از چاکر نباشد

بتاجِ عالم آرایش که خورشید
چنین زیبندهٔ افسر نباشد[۷]

کسی گیرد خطا برنظمِ حافظ
که هیچش لطف در گوهر[۸] نباشد

وزن غزل ۱۶۲: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ دریاب و دریاب: نگاهدار و غنیمت بدان، تأکید لفظی ــ معنی بیت: فرصت عیش و شادی را نگاهدار و غنیمت بدان که همیشه گوهر مراد در صدف روزگار نیست ۲ ــ معنی بیت: ای که ساغر زرین از بادهٔ لعل فام کرده‌ای بر آنکه سیم و زر ندارد ترحم کن ۳ ــ خمخانهٔ ما: میکدهٔ ما که در آن بادهٔ معرفت توان نوشید ۴ ــ کوثر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جویی است در بهشت که از آن جمیع چشمه‌های بهشتی جاری میگردد، حوض کوثر، نهر کوثر (نقل از لغت نامهٔ دهخدا) ۵ ــ معنی بیت: اگر با مادرس خواهی خواند، دفتر علم قال (علم اکتسابی) را بآب بشوی و فراموش کن تا فروغ علم حال (علم حصولی) که عشق و معرفت است و در کتاب نیست، بردل تو بتابد ۶ ــ معنی بیت: سخن مرا بشنو و بپذیر و دل بمهر ماهروئی استوار کن که جمالش بستگی بآرایش ندارد و بخود زیباست؛ سعدی گوید:

بزیورها بیارایند وقتی خوبرویان را　　　تو سیمین بر چنان خوبی که زیورها بیارائی

۷ ــ شرابی بی‌خمار: باده‌ای که پس از نوشیدن درد سر نیاورد و مراد بادهٔ معرفت است ۸ ــ سلطان اویس: مرحوم علامهٔ قزوینی ضمن فهرست اسامی رجال دیوان حافظ در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۸۷ نوشته‌اند «در هر یک از دو خانوادهٔ آل مظفر ملوک فارس و جلایریان ملوک بغداد سلطان اویس نامی بوده است که هر دو معاصر خواجه و هر دو ممکن است ممدوح خواجه در این غزل باشند و قرینه بر تعیین هیچکدام در این غزل موجود نیست» ۷ ــ معنی بیت: سوگند بدیهیم او که زیور جهان است که مهر تابنده هم برای آنکه تاج بر تارک وی گردد شایستگی ندارد ۸ ــ گوهر: سرشت و فطرت و نهاد.

غزل ۱۶۳

گل بی رخِ یار خوش نباشد

بی‌باده بهار خوش نباشد

طرفِ[۱] چمن و طوافِ[۲] بستان

بی‌لاله عذار[۳] خوش نباشد

رقصیدنِ سرو و حالتِ گل

بی‌صوتِ هزار[۴] خوش نباشد

با یارِ شکر لبِ[۵] گل اندام

بی‌بوس و کنار خوش نباشد

هر نقش که دستِ عقل بندد

جز نقشِ نگار خوش نباشد[۶]

جان نقدِ محقّرست[۷]، حافظ

از بهرِ نثار[۸] خوش نباشد

وزن غزل ۱۶۳: مفعول مفاعلن فعولن (بحر هزج مسدس اخرب محذوف)

۱ ــ طرف: بفتح اول و سکون دوم گوشه و کنار، در اینجا حرف دوم که مفتوح بوده است بضرورت حفظ وزن ساکن خوانده میشود ۲ ــ طواف: بفتح اول گشتن ۳ ــ لاله عذار: لاله رخسار، صفت جانشین موصوف (یار) ۴ ــ هزار: بفتح اول بلبل ــ معنی بیت جنبش نشاط آمیز و میل سرو و لطف گل بی‌آوای هزار دستان دلپذیر نیست ۵ ــ شکر لب: نوشین لب، صفت ترکیبی از دو اسم همچنین است گل اندام ۶ ــ معنی بیت: هر تصویر که دست خرد بنگارد، جز صورت یار در آن میان نکو و دلپذیر نیست ۷ ــ محقر: خرد و

ناچیز. اسم مفعول از تحقیر، صفت نقد و نقد بمعنی زر و سیم خالص در اینجا مراد سرمایه ۸ ــ نثار بکسر اول پراکندن و افشاندن و آنچه برسر عروس یا در قدم یار بیفشانند.

غزل ۱۶۴

نفسِ بادِ صبا مشک فشان خواهد شد
عالمِ پیر دگر باره جوان خواهد شد[۱]

ارغوان جامِ عقیقی[۲] بسمن خواهد داد
چشمِ نرگس بشقایق نگران خواهد شد

این تطاول[۳] که کشید از غمِ هجران بلبل
تا سرا پردهٔ گل نعره زنان خواهد شد

گر زمسجد بخرابات شدم خرده مگیر
مجلسِ وعظ درازست و زمان خواهد شد[۴]

ای دل، ار عشرتِ امروز بفردا فکنی
مایهٔ نقدِ بقا را که ضمان خواهد شد[۵]

ماهِ شعبان منه از دست قدح کاین خورشید[۶]
از نظر تا شبِ عیدِ رمضان[۷] خواهد شد

گل عزیزست غنیمت شمریدش صحبت
که بباغ آمد ازین راه و از آن خواهد شد[۸]

مطربا مجلسِ انسست، غزل خوان و سرود[۹]
چند گوئی که چنین رفت و چنان خواهد شد

حافظ از بهر تو آمد سویِ اقلیمِ وجود
قدمی نه بوداعش که روان خواهد شد[۱۰]

وزن غزل ۱۶۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: دم باد بهاری از بوی گلها مشکبار خواهد گشت. جهان که در زمستان چون پیران

فرسوده ناتوان مینمود باردیگر با فراز آمدن بهار خرم و با نشاط خواهد شد ۲ ـ جام عقیقی: جام عقیق رنگ یا سرخ فام، موصوف و صفت نسبی ـ معنی بیت: ارغوان ساغر عقیق رنگ بیاسمن میدهد و دیدهٔ نرگس ناظر بچهرهٔ شقایق خواهد شد ۳ ـ تطاول: بفتح تاء وضم واو دراز دستی و ستم، مصدر باب تفاعل ـ معنی بیت: از این ستم که بلبل عاشق در روزگار جدائی بهنگام خزان تحمل کرد، اینک که بهار فرازآمد با بانگ و خروش خود را بسرا پردهٔ معشوق خویش گل میرساند ۴ ـ معنی بیت: اگر از مسجد بمیکدهٔ معرفت روی آوردم عیبم مکن، چه خطابهٔ واعظ طولانی است و فرصت از دست میرود و باید دم را غنیمت شمرد ۵ ـ ضمان بفتح اول ضمانت و پایندانی، در اینجا بمعنی ضامن ـ معنی بیت: ای دل من اگر عیش و خوشی امروز را تا فردا بتأخیر اندازی، چه کسی ضامن خواهد شد که سرمایهٔ گرانبهای زندگانی برای تو تا روز دیگر بپاید ۶ ـ خورشید: مهر رخشان، باستعاره مقصود باده یا آفتاب می ۷ ـ عید رمضان: عید فطر یا روزه گشایی ۸ ـ معنی مصراع: بکنایه مقصود آنست که ایام دولت گل بسیار کوتاه است ۹ ـ سرود: بضم اول باصطلاح امروز مقصود تصنیف است ۱۰ ـ معنی بیت: حافظ بامید دیدار تو بجهان هستی آمد، برای بدرود کردن باوی یک گام پیش بنه که بشتاب از این سرای رخت برخواهد بست وروان وی در اینجا نخواهد ماند.

غزل ۱۶۵

مرا مهرِ سیه چشمان زسر بیرون نخواهد شد
قضایِ آسمانست[1] این ودیگر گون نخواهد شد

رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت
مگر آهِ سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد؟[2]

مرا روزِ ازل کاری بجز رندی نفرمودند[3]
هر آن قسمت[4] که آنجا رفت، از آن افزون نخواهد شد

خدا را محتسب ما را بفریادِ دف و نی بخش
که سازِ شرع[5] از این افسانه بی قانون نخواهد شد

مجالِ من همین باشد که پنهان عشق او ورزم
کنار و بوس و آغوشش چگویم چون نخواهد شد[6]

شرابِ لعل و جایِ امن و یارِ مهربان ساقی
دلا، کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد؟[7]

مشوی، ای دیده، نقشِ غم ز لوحِ سینهٔ حافظ
که زخمِ تیغِ دلدار است و رنگِ خون نخواهد شد ۸

وزن غزل ۱۶۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ قضای آسمان: فرمان فلک یا تقدیر و سرنوشت ازلی ــ معنی بیت: حریف برمن جفاها روا داشت و راه سازگاری وصلح را بست، آیا دود دل عاشقان شب زنده‌دار برآسمان نمیرود و نالهٔ آنان بگوش فلک نمیرسد؟ ۳ ــ نفرمودند: فرمان ندادند و امر نکردند ۴ ــ قسمت: بهره و نصیب و مقصود نصیبهٔ روز ازل ۵ ــ ساز شرع: سامان و نظام دین، تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای نگاهبان شرع و نهی کننده از منکر، برای خشنودی ایزد ساز دف (دایره زنگی) و نی را بما ارزانی‌دار و نواختن و شنیدن نوای آنها را بر ما عیب و خرده مگیر که سامان دین از قصهٔ عشق ما که از آوای نی و نالهٔ دف بگوش میرسد، دچار بی‌نظمی و پریشانی نخواهد شد ۶ ــ چون نخواهد شد: بسبب‌آنکه میسر نخواهد گشت ۷ ــ معنی بیت: ای دل بادهٔ لعل فام و جای ایمن و آرام و ساقی یاردلجوی تو فراهم است، اگر این زمان حال و کار تو نکو نشود، دیگر بهبود نخواهد یافت ۸ ــ نقش غم: نشان عشق، تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای چشم اشکبار، نشان عشق را از پهنهٔ سینهٔ حافظ پاک مکن که این نقش از ضربهٔ شمشیر یارست و رنگ خون از آن نمیرود و شستنی نیست.

غزل ۱۶۶

روزِ هجران و شبِ فرقت[1] یار آخر شد
زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعّم که خزان میفرمود[2]
عاقبت در قدمِ بادِ بهار آخر شد

شکرِ ایزد که با قبالِ کله گوشهٔ گل[3]
نخوتِ[4] بادِ دی و شوکتِ[5] خار آخر شد[6]

صبحِ امّید که بدمعتکفِ[7] پردهٔ غیب
گو برون آی که کارِ شبِ تار آخر شد

آن پریشانیِ شبهایِ دراز و غمِ دل
همه در سایهٔ گیسویِ نگار آخر شد

باورم نیست زبد عهدیِ ایّام هنوز
قصهٔ غصه[8] که در دولتِ یار آخر شد
ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد[9]
که بتدبیرِ تو، تشویشِ[10] خمار آخر شد
در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را
شکر کان محنتِ بیحدّ و شمار آخر شد[11]

وزن غزل ۱۶۶: فاعلاتن فعلاتن فعلان فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ فرقت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم جدائی و فراق ــ معنی بیت: روز جدائی و شب فراق دوست بپایان رسید، فالی گرفتم و در همان حال ستارهٔ نیکبختی یا اختر سعد در حرکت بود و در نتیجه کار فراق پایان گرفت: نظامی گوید:

بسافالا که از بازیچه برخاست — چو اختر میگذشت آن فال شد راست

۲ ــ ناز و تنعم... میفرمود: باستعاره مقصود تکبر و ستیزه‌جوئی میکرد ــ معنی بیت: آن همه تکبر و ستیزه‌جوئی که پائیز میکرد، سرانجام در پیشگاه نسیم بهاری بپایان رسید ۳ ــ کله گوشهٔ گل: گوشهٔ تاج گل ۴ ــ نخوت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم ناز و تکبر ۵ ــ شوکت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم قوت و قدرت ۶ ــ آخر شد: بپایان رسید ۷ ــ معتکف: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و کسر چهارم مقیم، اسم فاعل از اعتکاف مصدر باب افتعال از مجرد عکوف بضم اول یعنی مقیم ماندن ــ معنی بیت: بامداد امید که در حجاب غیب مقیم مانده است بگو برآید و طلوع کند که کار شام تیرهٔ نومیدی بپایان رسید ۸ ــ قصه غصه: داستان اندوه، تشبیه صریح ــ معنی بیت: از سست عهدی و پیمان شکنی روزگار هنوز نمیتوانم داستان اندوه گلوگیر فراق را که با قبال بلند یار بپایان رسیده است باور کنم و یقین شمارم ۹ ــ قدحت پرمی باد: ساغر عیش تو هیچگاه تهی از بادهٔ عشرت مباد، جمله دعائی ۱۰ ــ تشویش: شوریده کردن کار، مصدر باب تفعیل، در اینجا مراد شوریدگی و آشفتگی ــ معنی بیت: ای ساقی، مرحمت کردی، ساغرت از باده تهی مباد، چه بچاره جوئی تو بود که شوریدگی و آشفتگی حال ما که از رنج ننوشیدن می‌پدید آمده بود، پایان یافت ۱۱ ــ در شمار ارچه نیاورد: اگر چه بحساب نیاورد و بچیزی نشمرد ــ معنی بیت: اگر چه کسی از دوستان و محبوبان حافظ را بحساب نیاورد و غم ما را نخورد، سپاس خدای را که غم بی‌پایان ما خود بخود بپایان رسید.

غزل ۱۶۷

ستارهٔ[1] بدرخشید و ماهِ مجلس شد
دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد

نگارِ[۲] من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموزِ صد مدرّس شد

ببویِ او دلِ بیمار عاشقان چو صبا
فدایِ عارضِ نسرین و چشمِ نرگس شد[۳]

بصدرِ مصطبه‌ام[۴] می‌نشاند اکنون دوست
گدایِ شهر نگه کن که میرِ مجلس شد

خیالِ آبِ خضر بست و جامِ اسکندر[۵]
بجرعه نوشیِ سلطان ابوالفوارس[۶] شد

طرب سرایِ محبّت[۷] کنون شود معمور[۸]
که طاقِ ابرویِ[۹] یار منش[۱۰] مهندس شد

لب از ترشّحِ می پاک کن برای خدا
که خاطرم بهزاران گنه موسوس[۱۱] شد

کرشمهٔ تو شرابی بعاشقان پیمود
که علم بیخبر افتاد و عقل بیحس شد[۱۲]

چو زر عزیز وجودست نظمِ من آری
قبولِ دولتیان[۱۳] کیمیای این مس شد

ز راهِ میکده یاران عنان بگردانید
چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد

وزن غزل ۱۶۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ ستاره: اختر و باستعاره مراد ستارهٔ حسن یعنی یاری زیبا ــ معنی بیت ستارهٔ زیبائی تابید و ماه انجمن گشت و بزم را بفروغ چهرهٔ خود روشن کرد و دل گریزپای وحشت زدهٔ ما را همراه و همدم گشت ۲ ــ نگار: بکسر اول نقش و باستعاره مقصود محبوب و معشوق ــ معنی بیت: محبوب زیبای من که بدبستان نرفت و خط نیاموخت یعنی معرفت او دانش اکتسابی نبود با کرشمه و نازبیاری علم حصولی و هوش خداداد مسائل دشوار صد عالم و مدرس را حل کرد ۳ ــ معنی بیت: مانند بادبهاری که افتان و خیزان بر گلستان میوزد، دل مبتلای عاشقان بآرزوی وصال، فدای چهرهٔ چون نسرین یار و قربان دیدهٔ چون نرگس محبوب گشت ۴ ــ مصطبه: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکو مانندی که برای نشستن سازند، تختگاه ــ معنی

بیت: اینک یار مرا در پیشگاه سکوی میخانه جای میدهد، ببین که فقیر شهر بعنایت دوست امیرو بزرگ محفل گشت ۵ ــ جام اسکندر: صحیح آن بر طبق سایر نسخ جام کیخسرو است که همان جام گیتی نماست، جام جم یا جام جهان نما در شاهنامه منسوب به جمشید نیست بلکه فردوسی آنرا بکیخسرو نسبت کرده است (لغتنامهٔ دهخدا) ۶ ــ ابوالفوارس: بزرگ سواران جنگی، لقب شاه شجاع فرزند امیر مبارزالدین محمد است از آل مظفر که در ۷۶۵ هجری بسلطنت رسید و ممدوح حافظ بود ــ معنی بیت: چون دل من تصور دسترسی بچشمه خضر یا آب بقا و جام کیخسرو داشت برای رسیدن باین مراد بیزم شاه شجاع سلطان ابوالفوارس شتافت و پیمانه‌کش در آن مجلس شد ۷ ــ طرب سرای محبت: شادی سرای عشق و دوستی، تشبیه صریح ۸ ــ معمور: آبادان، اسم مفعول از عمران بضم اول ۹ ــ طاق ابرو: محراب ابرو ۱۰ ــ ش: ضمیر متصل مضاف‌الیه مهندس است که بضرورت حفظ وزن بمن پیوسته یعنی مهندسش شد ۱۱ ــ موسوس: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم اندیشهٔ بد کننده، اسم فاعل از وسوسه ــ معنی بیت: تراوش باده را از لب برای رضای خدا بزدای که دل من هزار اندیشهٔ بد میکند که مبادا با اغیار می‌نوشیده باشی ۱۲ ــ معنی بیت: ناز و غمزهٔ چشم مخمور تو باده‌ای بدلدادگان نوشاند که مست شدند و در آن حال علم نکته‌دان ناآگاه گشت و خرد از دریافت و درک فروماند ۱۳ ــ دولتیان: مقبلان و نیکبختان جمع دولتی، صفت جانشین موصوف، مرکب از دولت+ی نسبت ــ معنی بیت: شعر من مانند زر گرانقدر و کمیاب است، بلی پذیرش مقبلان ونیکبختان اکسیر مس سخن من گشت و آن را زر ساخت؛ سعدی گوید:

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق بامسم آمیخت زر شدم

غزل ۱۶۸

گداخت جان که شود کاردل تمام و نشد

بسوختیم درین آرزوی خام و نشد[1]

بلابه[2] گفت: شبی میر مجلس تو شوم

شدم برغبت خویشش کمین غلام و نشد

پیام داد که خواهم نشست با رندان

بشد برندی و دردی‌کشیم نام و نشد[3]

رواست در بر اگر می‌طپد کبوتر دل

که دید در ره خود تاب و پیچ دام و نشد[4]

بدان هوس که بمستی ببوسم آن لب‌لعل

چه خون که در دلم افتاد همچو جام و نشد

بکوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم
که من بخویش نمودم صد اهتمام و نشد[5]

فغان که در طلب گنج نامهٔ مقصود
شدم خراب جهانی ز غم تمام و نشد[6]

دریغ ودرد که در جستجوی گنج حضور
بسی شدم بگدائی بر کرام[7] و نشد

هزار حیله[8] برانگیخت حافظ از سر فکر
در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد

وزن غزل ۱۶۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ــ معنی بیت: جان سوخت که کاردل یعنی وصال جانان میسّر شود ولی ممکن نگشت. ما در آتش این آرزوی نا پخته و طمع خام گداختیم و کاردل بسامان نرسید ۲ــ لا به: فریب و بازی ــ معنی بیت: یکشب ببازی و فریب گفت: امیر بزم و سرور محفل تو خواهم شد، من بمیل خود کمترین چاکر او شدم ولی او میرمجلس من نشد ۳ــ معنی بیت: یار پیغام داد که من هم صحبت قلندران خواهم گشت، نام من بقلندری و میخوارگی مشهور گشت ولی کار وصل با دلدار میسّر نشد ۴ــ معنی بیت: اگر کبوتر دل در سینه بی‌تابی میکند سزاست، چه در راه خود پیچ و خم گیسوی یار را دید ولی بآرزوی خویشتن که گرفتار شدن در آن کمندست دست نیافت ۵ــ معنی بیت: بی‌راهنمائی پیر دلیل بکوی معرفت و عشق گام منه که من در این راه صدبار کوشیدم و کارم بجائی نرسید ۶ــ معنی بیت: فریاد که در جستن رمز گنج مراد بنیاد خودپرستی را با عالمی از غم عشق یکسره ویران کردم ولی گوهر مقصود دست نداد ۷ــ کرام: بکسر اول جمع کریم در اینجا بطنز مدعی کرامت ــ معنی بیت: افسوس و اندوهست که من دریافتن گوهر جمعیّت خاطر و گسستن از خودی خود بگدائی نزد آنانکه مدعی کرامتند رفتم ولی حضور قلبی حاصل نشد ۸ــ حیله: چاره.

غزل ۱۶۹

یاری اندر کس نمی‌بینیم یارانرا چه شد؟
دوستی کی آخر آمد، دوستدارانرا چه شد[1]؟

آب‌حیوان تیره گون شد، خضر فرّخ‌پی کجاست؟
خون چکید از شاخ گل، باد بهارانرا چه شد[2]؟

کس نمیگوید که یاری داشت حقّ دوستی
حق شناسانرا چه حال افتاد، یارانرا چه شد[۳]؟

لعلی از کانِ مروّت[۴] بر نیامد سالهاست
تابشِ خورشید و سعیِ باد و بارانرا چه شد؟

شهرِ یاران[۵] بود و خاکِ مهربانان[۶] این دیار
مهربانی کی سرآمد، شهریارانرا[۷] چه شد؟

گویِ توفیق و کرامت[۸] در میان افکنده‌اند
کس بمیدان درنمی‌آید، سوارانرا چه شد؟

صدهزاران گل شکفت و بانگِ مرغی بر نخاست
عندلیبانرا[۹] چه پیش آمد، هزارانرا[۱۰] چه شد؟

زهره[۱۱] سازی خوش نمیسازد، مگر عودش بسوخت
کس ندارد ذوقِ مستی، میگسارانرا چه شد؟

حافظ اسرارِ الهی کس نمیداند خموش
از که می‌پرسی که دورِ روزگارانرا چه شد[۱۲]؟

وزن غزل ۱۶۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ معنی بیت: از کسی دستگیری و امداد مشاهده نمیکنیم، برای یاران چه پیش آمده است، عمر دوستی چه زمانی بپایان رسید و بر مهرورزان چه گذشت؟ ۲ ــ معنی بیت: آب حیات با همه روشنی و صفا تیره و کدر گشت، خضر مبارک قدم کجاست تاچاره‌ای کند، از شاخهٔ گل بسبب قهر خزان خون تراوش کرد، چرا نسیم بهاری که جان پرورست باردیگر نمی‌وزد ۳ ــ معنی بیت: سخن از حقوق دوستی و معرفت که یاری بر گردن یاری داشت در میان نیست، برای حقگزاران چه وضعی پیش آمد و برای دوستان چه اتفاقی افتاد؟ ۴ ــ کان مروت: معدن جوانمردی، تشبیه صریح ــ معنی بیت. سالها رفت که از معدن جوانمردی گوهر رادی و کرم بدست نیامد، برای فروغ خورشید معرفت و کوشش باد و باران رحمت چه روی داد که دیگر هنری نمی‌نماید و گوهری نمی‌پرورد؟ ۵ ــ شهر یارانرا چه شد: برای پادشاهان کشور دل چه روی داد یا برای دیاردوستان چه پیش آمد، در صورت معنی اول میتوان گفت که میان شهر یاران (کشور دوستان) و شهریاران (پادشاهان) تجنیس مرکب مراعات شده است ۸ ــ گوی توفیق و کرامت: تشبیه صریح ــ معنی بیت: گوی کامیابی و بزرگی در عرصهٔ میدان زندگی افتاده است، چرا کس توسن کوششی نمی‌تازد، برای سواران داوطلب چه رخ داده است که بمیدان نمی‌آیند؛ از این بیت اعتقاد حافظ بمشرب اختیار پیداست ۹

ــ عندلیب: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بلبل ۱۰ ــ هزاران: بفتح اول جمع هزار بمعنی هزار دستان یا عندلیب ۱۱ ــ زهره: بضم اول و سکون دوم ناهید رامشگر فلک، سیاره ایست سخت درخشان. گروهی از پیشنیان آن را الهه جمال میدانستند (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا) ــ معنی بیت: ناهید عود بخوشی نمی‌نوازد آیا سازوی در آتش افتاده است هیچکس رغبت مست شدن ندارد، آیا برای می‌پرستان چه پیش آمد ناگواری روی داده است؟ ۱۲ ــ معنی بیت: ای حافظ، از رازهای ایزدی کس آگاه نیست، تو هم دم درکش و از کس سؤال مکن که چرا حال روزگار تباه گشته و نابسامان شده است که او هم مانند تو خبری ندارد.

غزل ۱۷۰

زاهدِ خلوت نشین دوش بمیخانه شد
از سرِ پیمان برفت، با سرِ پیمانه شد[1]

صوفیِ مجلس که دی جام و قدح می‌شکست
باز بیک جرعه می عاقل و فرزانه شد[2]

شاهدِ عهدِ شباب[3] آمده بودش بخواب
باز به پیرانه سرعاشق و دیوانه شد

مغبچهٔ[4] میگذشت راهزنِ دین و دل
در پیِ آن آشنا از همه بیگانه شد

آتشِ رخسارِ گل خرمنِ بلبل بسوخت
چهرهٔ خندانِ شمع آفتِ پروانه شد[5]

گریهٔ شام و سحر شکر که ضایع نگشت
قطرهٔ بارانِ ما گوهرِ یکدانه شد[6]

نرگسِ ساقی بخواند آیتِ افسونگری
حلقهٔ اورادِ ما مجلسِ افسانه شد[7]

منزلِ حافظ کنون بارگه پادشاست
دل بر دلدار رفت، جان برجانانه شد[8]

وزن غزل ۱۷۰: مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلن (بحر منسرح مثمن مطوی موقوف مکشوف)

۱ ــ معنی بیت: دیشب پارسای چله‌نشین بمیکده آمد، از عهدی که با زهد بسته بود، تجاوز کرد و بساغر باده روی آورد ۲ ــ معنی بیت: صوفی پشمینه پوش که دیروز جام و قدح آلات فسق و اسباب باده گسادی را خرد میکرد، با نوشیدن یک آشام (جرعه) باده برسر عقل آمد و دانا گشت و از زهد فروشی و خشک مغزی دست برداشت ۳ ــ شاهد عهد شباب: محبوب جوانی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: محبوب زیبائی را که روزگار جوانی است در رؤیا دید و باردیگر در وقت پیری عشق و شیدائی پیشه کرد ۴ ــ مغبچه: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم فرزند مغ (آتش پرست)، باستعاره مقصود شاهد و ساقی و خادم میخانه، نیز نگاه کنید بغزل ۹ شمارهٔ (۵) ــ معنی بیت: شاهد جوانی که راه دین و دل میزد برفتار آمد، زاهد بر پی آن دلدار آشنا رفت و از همگان پیوند برید و دوری گزید، حافظ در غزل دیگر فرماید:

من از ورع می و مطرب ندید می‌زین پیش — هوای مغبچگانم درین و آن انداخت

۵ ــ معنی بیت: چهرهٔ سرخ گل آتش در خرمن هستی بلبل عاشق زد و روی متبسّم شمع آسیب جان پروانه گشت، بکنایه مقصود آنست که جلوهٔ معشوق عاشقان را بپرتگاه خطر میکشاند. ۶ ــ معنی بیت: سپاس خدای را که گریستن شبانروزی ما تباه نشد و قطرهٔ باران اشک ما در صدف روزگار گوهری یکتا گشت ۷ ــ معنی بیت: نرگس چشم ساقی آیهٔ سحر برما خواند و دمید و انجمن ورد و دعای مابمحفل داستان پردازی عاشقانه بدل گشت ۸ ــ معنی بیت: اینک آستان شهر یار عشق قرارگاه حافظ است یعنی دل بنزد دلبر شتافت و جان بحضور جانانه رفت. در صفحهٔ ۱۹۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «بارگه کبریا» بجای بارگه پادشا آمده که برمتن ترجیح دارد و بمعنی آستان بزرگی و عظمت الهی است.

غزل ۱۷۱

دوش از جنابِ آصف[1] پیکِ بشارت آمد
کز حضرتِ سلیمان عشرت اشارت آمد

خاکِ وجودِ ما را از آب دیده گل کن
ویران سرایِ دل را گاهِ عمارت آمد[2]

این شرحِ بی‌نهایت کز زلفِ یار گفتند
حرفیست از هزاران کاندر عبارت آمد

عیبم بپوش زنهار، ای خرقهٔ می آلود
کان پاکِ پاک دامن بهر زیارت آمد[3]

امروز جایِ هر کس پیدا شود زخوبان
کان ماهِ مجلس افروز اندر صدارت[4] آمد

بر تختِ جم که تاجش معراجِ[5] آسمانست
همّت نگر که موری با آن حقارت آمد

از چشمِ شوخش، ای دل، ایمان خود نگه‌دار
کان جادویِ کمانکش[6] بر عزمِ غارت آمد

آلودهٔ تو حافظ، فیضی ز شاه در خواه
کان عنصرِ سماحت[7] بهرِ طهارت آمد

دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب[8]
هان ای زیان رسیده وقتِ تجارت آمد

وزن غزل ۱۷۱: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ آصف: بفتح صاد نام وزیر معروف سلیمان، فرزند برخیا در اینجا شاید بکنایه منظور از آصف وزیر شاه شجاع و از سلیمان بکنایه شاه شجاع مقصود باشد که برخلاف پدر خود امیر مبارزالدین محمد بر میگساران سخت نمیگرفت ــ معنی بیت: دیشب از درگاه آصف زمان وزیر عصر، قاصد مژده فرا رسید و پیام آورد که از پیشگاه سلیمان زمان پادشاه کریم و بخشنده فرمان خوشدلی و کامرانی صدور یافت ۲ ــ معنی بیت: خاک هستی ما را با اشک سرشته کن، چه وقت آنست که خانهٔ ویرانهٔ دل را با گل سرشک درست کنی؛ در صفحهٔ ۱۹۱ جامع نسخ دیوان حافظ «آب باده» بجای «آبدیده» آمده که بر متن ترجیح دارد که در این صورت معنی بیت مشابهتی باین بیت دیگر حافظ می‌یابد:

دوش دیدم که ملا یک در میخانه زدند   گل آدم بسرشتند و بپیمانه زدند

۳ ــ معنی بیت: هان، ای دلق بباده آغشته، عیب مرا از دیده پنهان بدار تا بیش شرمساری نبرم، چه آن یار پاکدل پاکیزه‌خو بدیدار من قدم رنجه فرمود ۴ ــ صدارت: بفتح اول صدرنشینی و تقدم ــ معنی بیت: امروز مقام هرکسی از زیبایان در عالم جمال معین میشود، چه آن ماه رخسار که بزم را بفروغ حسن خود روشن میکند در پیشگاه محفل (صدر مجلس) نشست تا خوبان دیگر حد خود بشناسند؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی   تا نشیند هرکسی اکنون بجای خویشتن

۵ ــ معراج: بکسر اول و سکون دوم نردبان و نیز بمعنی صعود و ببالا برشدن در سیاق فارسی بکار رفته است ولی در این‌جا بمعنی اوج و بلندی استعمال شده است ــ معنی بیت: ارادهٔ موری خردپیکر را بنگر که خود را بپای تخت‌سلیمان که دیهیمش ببلندی اوج سپهر ست رسانید و بگفتگو با آن حضرت پرداخت، تلمیحی دارد بآیهٔ ۱۷ و ۱۸ سورهٔ نمل (۲۷) حتی اذا اتوا علی وادالنمل... الایه تا در آمدند بوادی موران، موری گفت: ای موران بلانه‌های خود درآئید مبادا سلیمان و سپاهیانش شما را پایمال کنند و ندانند پس سلیمان لب بخنده گشود (از این گفتار مور) ۶ ــ جادوی کمانکش: ساحر تیرانداز، باستعاره مراد چشم افسونگر یار ۷ ــ

سماحت: بفتح اول جوانمردی ـ ای حافظ، تو آلودهٔ نیاز و گناهی، از پادشاه بخششی بطلب، چه آن وجود عزیز که اصل و مایهٔ جوانمردی است برای پاک گشتن تو از آلایش قدم‌رنجه کرد ۸ ـ دریاب.. و دریاب: تأکید لفظی ـ معنی بیت: پیشگاه وی دریای کرم و رادی است، فرصت را از دست مده و مغتنم بدان، ای زیان دیده هنگام سوداگری فرا رسید.

غزل ۱۷۲

عشقِ تو نهالِ حیرت آمد
وصلِ تو کمالِ حیرت آمد[۱]

بس غرقهٔ حالِ وصل کاخر
هم بر سرِ حالِ حیرت آمد[۲]

یک دل بنما که در رهِ او
بر چهره نه خالِ حیرت آمد[۳]

نه وصل بماند و نه واصل
آنجا که خیالِ حیرت آمد[۴]

از هر طرفی که گوش کردم
آوازِ سؤالِ حیرت آمد[۵]

شد منهزم از کمالِ عزّت
آن را که جلالِ حیرت آمد[۶]

سرتا قدمِ وجودِ حافظ
در عشق نهالِ حیرت آمد[۷]

وزن غزل ۱۷۲: مفعول مفاعلن فعولن (بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف)

۱ ـ معنی بیت: مهر تو سرگشتگی ببار آورد و وصال تو هم موجب کمال شگفتی و سرگردانی دلدادگان شد، ظاهراً تلمیحی دارد بسخن حضرت علی علیه‌السلام که میفرماید اللهم زدنی فیک تحیرا: (بار خدایا سرگشتگی مرا در عظمت خود افزون ساز: مقصود آنکه حیرت خود نشان درک و دریافت بیشتریست) ۲ ـ معنی بیت: بسا دلدادهٔ غریق در دریای وصال که سرانجام کارش بحیرت و سرگشتگی کشید و خود را از معشوق باز نشناخت ۳ ـ معنی بیت: دلی بمن نشان بده که بر رخسارش نشان سرگشتگی در طریق عشق

نباشد ۴ ــ معنی بیت: جائی که تصور حیرت پدید آمد، سالک و اصل از غلبهٔ حیرت دیگر نه از خود خبر دارد نه از حال وصال، چه یکسره غرقهٔ دریای حیرت است ۵ ــ معنی بیت: از هر جانب که گوش فرا دادم و نیوشه کردم گوئی حیرت پرسش میکرد که آیا مخلوق ممکن است عظمت خالق را چنانکه باید شناخت بشناسد؟ ۶ ــ معنی بیت: عاشقی که بر وی عظمت و سلطهٔ حیرت غالب گشت، در برابر توانائی معشوق شکسته شد و هستی در باخت ۷ ــ معنی بیت: سرتاپای وجود حافظ در عشق بنهال حیرت بدل گشت.

غزل ۱۷۳

در نمازم خم ابروی[1] تو با یاد آمد[2]
حالتی رفت که محراب بفریاد آمد

از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
کان تحمّل که تو دیدی همه بر باد آمد[3]

باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
موسم عاشقی و کار به بنیاد[4] آمد

بوی بهبود[5] زاوضاع جهان می‌شنوم
شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

ای عروس هنر[6] از بخت شکایت منما
حجلهٔ حسن[7] بیارای که داماد آمد

دلفریبان نباتی[7] همه زیور بستند
دلبر ماست که با حسن خداداد[8] آمد

زیر بارند درختان که تعلّق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد[9]

مطرب از گفتهٔ حافظ غزلی نغز بخوان
تا بگویم که زعهد طربم[10] یاد آمد

وزن غزل ۱۷۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ خم ابرو: خم کمان ابرو، استعارهٔ مکنیه ۲ ــ با یاد: بیاد یا در یاد، حرف اضافهٔ بنا در اینجا مفید ظرفیت است ــ معنی بیت: هنگام گزاردن نماز کمان ابروی تو ای محبوب بیادم آمد حالی بمن دست داد که

محراب هم با من بخروش آمد و هم نوائی کرد ۳ ــ معنی بیت: اینک امید شکیب و خرد و زیرکی و آگاهی از من نتوانی داشت، چه از بار گران فراق آن بردباری که در من یافتی بر باد فنا رفت ۴ ــ کار به بنیاد: کار اساسی و بنیادی یا استوار و محکم، موصوف و صفت، به بنیاد صفت مرکب از به پیشوند و بنیاد (اسم) ۵ ــ بهبود: مصدرمرخّم است که حالت اسم یافته و آوردن یاءِ مصدری بر آخر آن درست نیست ۶ ــ عروس هنر: تشبیه صریح ۷ ــ حجله: در سیاق فارسی بفتح اول و سکون دوم خوانده میشود ولی در عربی بفتح اول و دوم و سوم است، خانهٔ آراسته برای عروس در شب زفاف ــ معنی بیت: ای عروس زیبای هنر از طالع شکوه مکن، خانهٔ عرضه‌دادنِ جمالِ خویش را آراسته کن که خریدار هنر بکر تو داماد فرارسید ۷ ــ دلفریبان نباتی: گلها و درختان دلربا، صفت جانشین موصوف ۸ ــ خداداد: مخفف خداداده بمعنی خدا آفریده یا بخشیده، صفت مرکب مفعولی، حسن موصوف ۹ ــ معنی بیت: درختانی که دلبستگی بداشتن گل و میوه دارند در زیر بار خمیده‌اند، خوش بحال سرو که شانه از گرانی بار تعلق تهی کرده است، سعدی گوید:

بسرو گفت کسی میوه‌ای نمیآری	جواب داد که آزادگان تهی دستند

۱۰ ــ عهد طرب روزگار خوشی.

غزل ۱۷۴

مژده، ای دل، که دگر بادِ صبا باز آمد
هدهدِ خوش خبر از طرفِ سبا باز آمد[۱]

برکش، ای مرغِ سحر، نغمهٔ داودی باز
که سلیمانِ گل[۲] از بادِ هوا باز آمد

عارفی کو که کند فهم زبانِ سوسن؟
تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد[۳]

مردمی کرد و کرم لطفِ خداداد[۴] بمن
کان بتِ ماه رخ از راهِ وفا باز آمد

لاله بوی میِ نوشین بشنید از دمِ صبح
داغ‌دل[۵] بود بامّیدِ دوا باز آمد

چشمِ من در رهِ این قافلهٔ راه بماند
تا بگوشِ دلم آوازِ درا[۶] باز آمد

گرچه حافظ در رنجش[7] زد و پیمان بشکست

لطف او بین که بلطف از در ما باز آمد

وزن غزل ۱۷۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ معنی بیت: دلا، بتو بشارت میدهم که بار دیگر نسیم بهاری وزیدن گرفت و هدهد پیک مژده‌آور خبری خوش از سوی شهر سبا دیار یار رسانید، نیز نگاه کنید بغزل ۹۰ شمارهٔ (۱) ۲ ـ سلیمان گل: تشبیه صریح ـ معنی بیت: ای بلبل سحری، نوای داود مانند خود را ساز کن که سلطان چمن سلیمان گل با نفس جانبخش یا نسیم هوای بهاری بازگشت؛ در ضمن تلمیحی دارد بحضرت داود نبی که آوازی خوش داشت ۳ ـ معنی بیت: شناسای حقی کجاست که زبان گل سوسن را بداند تا از او سؤال کند که چرا از بستان رفت و پژمرد و بار دیگر باز آمد و شکفت ۴ ـ لطف خداداد: مهر و محبتی که خدا بیار داده است، از لحاظ دستوری فاعل جمله است ۵ ـ داغ‌دل: سوخته دل، صفت مرکب ـ معنی بیت: لاله از نفس صبح بوی بادهٔ خوشگوار و مستی‌آور شنید و برای درمان سوز دل خود بامدادان بچمن آمد و شکفته شد ۶ ـ درا: بفتح اول زنگ و جرس ـ در صفحهٔ ۱۹۴ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «قافله در راه» بجای «قافلهٔ راه» آمده که بر متن ترجیح دارد ـ معنی بیت: دیده‌ام بدنبال این کاروان که آرام جان من در آنست بر راه دوخته ماند تا آنگاه که بانگ زنگ بازگشت آن بگوشم رسید ۷ ـ در رنجش: باب رنجیدگی خاطر و گلمندی، استعارهٔ مکنیه ـ معنی بیت: اگرچه حافظ آزرده‌خاطر شد و رشتهٔ عهد برید، مهربانی یار را بنگر که بخوشی و خوبی باز بدیدار ما آمد.

غزل ۱۷۵

صبا بتهنیتِ[1] پیرِ می فروش آمد

که موسمِ طرب و عیش و ناز[2] و نوش آمد

هوا مسیح[3] نفس گشت و باد نافه گشای[4]

درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد

تنورِ لاله[5] چنان برفروخت[6] بادِ بهار

که غنچه غرقِ عرق گشت و گل بجوش آمد

بگوشِ هوش نیوش[7] از من و بعشرت کوش

که این سخن سحر از هاتفم[8] بگوش آمد

زفکرِ تفرقه باز آی تا شوی مجموع
بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد[۹]

زمرغِ صبح ندانم که سوسنِ آزاد
چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد[۱۰]

چه جایِ صحبتِ نامحرمست مجلسِ انس
سرِ پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد[۱۱]

ز خانقاه بمیخانه میرود حافظ
مگر زمستیِ زهدِ ریا بهوش آمد[۱۲]

وزن غزل ۱۷۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعِلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ تهنیت: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم و فتح چهارم شادباش و مبارکباد گفتن، مصدر بباب تفعیل از مجردهنء بفتح اول و سکون دوم شادمان شدن

۲ ــ ناز: تنعم و کامرانی و آسایش. در صفحهٔ ۱۹۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو نسخه «نای» بجای «ناز» آمده که ظاهراً بر متن ترجیح دارد ــ نای و نوش یعنی نوای نی و بانگ نوشانوش مستانه نیز نگاه کنید بصفحهٔ ۴۴۴ گلستان بکوشش نگارنده ۳ ــ مسیح نفس: عیسوی دم و جانبخش، صفت مرکب ۴ ــ نافه‌گشای: عطرافشان و مشک بیز، صفت مرکب فاعلی ۵ ــ تنور لاله: تشبیه صریح ۶ ــ برفروخت: برافروخت و شعله‌ور کرد ــ معنی بیت: باد بهار آتش تنور لاله را چنان شعله‌ور کرد که از گرمی آن غنچه در خوی (عرق) غوطه‌ور گشت و گل سرخ بر شاخه جوشیدن گرفت ۷ ــ نیوش: بکسر اول و ضم دوم بشنو و بپذیر، فعل امر از نیوشیدن ۸ ــ هاتف: بکسر سوم آوازدهندهٔ غیبی ۹ ــ معنی بیت و بیت پیش: بگوش خرد از من بشنو و بپذیر و بعیش و طرب بپرداز که سروش غیب این پیام را بمن داد که از پریشان فکری روی بگردان تا آسایش‌خاطر یابی، چه دیو وسوسهٔ نفس را چون از خود راندی فرشتهٔ آرامش بدل تو در آید. ۱۰ ــ معنی بیت: نمیدانم از بلبل سحری سوسن آزاد چه شنید که با داشتن ده زبان خاموشی گزید؛ در برهان قاطع آمده است سوسن بر وزن سوزن گلی است معروف و آن چهار قسم میباشد یکی سفید و آنرا سوسن آزاد میگویند، ده زبان دارد.... ۱۱ ــ معنی بیت: انجمن دوستان همدم جای آمیزش بیگانه و نامحرم نیست، ساغر باده را در زیر پرده پنهان کن که صوفی دلق پوشیده ریاکار فراز آمد ۱۲ ــ زهدریا: پارسائی ریائی، موصوف و صفت، نیز نگاه کنید بغزل ۱۳۰ شمارهٔ (۹) ــ معنی بیت: حافظ از خانقاه صوفیان بمیکدهٔ معرفت روی می‌آورد. همانا وی از مستی و غرور پارسائی ریاکارانه هوشیار شده است.

غزل ۱۷۶

سحرم دولتِ بیدار ببالین آمد
گفت: برخیز که آن خسروِ شیرین آمد[۱]

قدحی درکش و سرخوش بتماشا بخرام
تا ببینی که نگارت بچه آیین آمد[۲]

مژدگانی بده، ای خلوتیِ نافه‌گشای
که ز صحرای ختن[۳] آهوی مشکین آمد[۴]

گریه آبی برخِ سوختگان باز آورد
ناله فریادرسِ عاشقِ مسکین آمد[۵]

مرغِ دل باز هوادارِ کمان ابرونیست[۶]
ای کبوتر، نگران باش که شاهین آمد

ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست
که بکامِ دلِ ما آن بشد و این آمد[۷]

رسمِ بدعهدیِ[۸] ایّام چو دید ابر بهار
گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرین آمد

چون صبا گفتهٔ حافظ بشنید از بلبل
عنبر افشان بتماشای ریاحین آمد[۹]

وزن غزل ۱۷۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ معنی بیت: بخت مساعد آگاه سحرگاه بکنار بستر من آمد و گفت که از خواب بیدار شو و بیا که شهریار شرینکار ملک حسن، محبوب تو فراز آمد ۲ ـ معنی بیت: پیاله‌ای بنوش و شادمان برای دیدار روان شو تا بنگری که معشوق زیبای تو با چه زیب و آرایشی آمده است ۳ ـ ختن: بضم اول و فتح دوم از شهرهای معروف ترکستان شرقی است ۴ ـ معنی بیت: ای ندیم خلوت که با گشودن نافه بوی خوش میپراکنی، بمن مژدگانی باید داد، چه آهوی مشک از دشت ختن بازآمد و دیگر نیازی بنافهٔ مشکین نیست ۵ ـ معنی بیت: گریستن مایهٔ آبروئی برای سوخته‌دلان شد و بانگ‌زاری مددگار عاشق بیچاره گشت ۶ ـ کمان ابرو: هلال ابرو، صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) ـ معنی بیت: طایر دل بار دیگر هواخواه و دوستار یاری هلال

ابروست، ای کبوتر دل بنگر که باز شکاری بصید کردن تو آمده است ۷ــ معنی مصراع: بمراد دل ما آن (دشمن) رفت و این (دوست) فراز آمد ۸ــ بد عهدی: پیمان‌شکنی و بیوفائی ــ معنی بیت: ــ چون ابر بهاری شیوهٔ پیمان‌شکنی و بیوفائی روزگار را در پژمرده شدن گلزار دید، بر حال یاسمن و سنبل و نسرین گریستن گرفت ۹ــ معنی بیت: چون باد بهاری سخن حافظ را از زبان هزار دستان شنید، مشکین نفس شد و بدیدار گلها و سبزه‌ها آمد.

غزل ۱۷۷

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد، سکندری داند[1]

نه هر که طرفِ کله کج نهاد و تند نشست

کلاه‌داری و آیینِ سروری داند[2]

تو بندگی چو گدایان بشرطِ مزدمکن

که دوست خود روشِ بنده‌پروری داند[3]

غلامِ همّتِ آن رندِ عافیت سوزم

که در گداصفتی کیمیاگری داند[4]

وفا و عهد نکو باشدار بیاموزی

وگرنه هرکه تو بینی ستمگری داند

بباختم دلِ دیوانه و ندانستم

که آدمی بچهٔ، شیوهٔ پری داند[5]

هزار نکتهٔ باریکتر زمو اینجاست

نه هرکه سر بتراشد قلندری داند[6]

مدارِ نقطهٔ بینش زخالِ تست مرا

که قدرِ گوهرِ یکدانه جوهری داند[7]

بقدّ و چهره هر آنکس که شاهِ خوبان شد

جهان بگیرد، اگر دادگستری داند[8]

زشعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند[۹]

وزن غزل ۱۷۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ــ معنی بیت: چنین نیست که هرکس لالهٔ رخسارش فروزان شد و بظاهر جمالی داشت، دل تواند ربود و چنان نیست که هرکس چون اسکندر آینه‌سازی بداند و آئینه اسکندری داشته باشد مانند وی جهانگیری تواند کرد، نیز نگاه کنید بغزل ۵ شمارهٔ (۱۳) ۲ــ معنی بیت: چنین نیست که هرکس کلاه را مایل بیکسو بر سر گذاشت و با تکبر بر جای خود تکیه زد شیوهٔ تاجداری و رسم فرمانروائی را بشناسد ۳ــ معنی بیت: تو مانند تهیدستان مباش که تا اجرتی نگیرند، کاری نکنند و فرمانی نبرند، چه محبوب تو آئین چاکرنوازی و رسم مهربانی را نیک میداند ۴ــ معنی بیت: چاکر نیت والای آن قلندر وارسته‌ام که عافیت و سلامت را در آتش عشق سوخته و بیمن فقر و درویشی میتواند با اکسیر معرفت وجود ناقص را زر کند یا آنکه در عین فقر و تنگدستی کیمیای استغنا دارد ۵ــ معنی بیت: دل شیفتهٔ خود را در قمار عشق از دست دادم و گمان نمیکردم که آدمیزاده‌ای باشد که چون پریان رسم دلبری و افسونگری را بداند ۶ــ معنی بیت: هزار لطیفه ظریفتر از یک تار مو در این جا نهفته است و چنان نیست که هرکس سر بتراشد و موی سر بسترد، آئین وارستگی و رندی را بشناسد ۷ــ معنی بیت: نقطهٔ دید یا مدار نگاه من دایرهٔ خال تست، چه گوهرشناس بارزش گوهر یکتا پی‌میبرد، بکنایه یعنی خال چهرهٔ تو گوهر یکدانه است و من جوهریم ۸ــ معنی مصراع: ملک دلها را مسخر میکند بشرط آنکه با عاشقان شیوهٔ عدل و داد پیش گیرد ۹ــ معنی بیت: آنکس بدلپذیری نظم حافظ پی میبرد که هم نازک طبع باشد و هم شیوهٔ سخن‌پردازی فارسی دری را نیک بشناسد.

غزل ۱۷۸

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
وانکه این کار ندانست در انکار بماند[۱]

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
شکر ایزد که نه در پردهٔ پندار[۲] بماند

صوفیان واستدند از گرومی همه رخت
دلق ما بود که در خانهٔ خمّار[۳] بماند

محتسب شیخ شد و فسق[۴] خود از یاد ببرد
قصّهٔ ماست که در هر سر بازار بماند

هر میِ لعل کز آن دستِ بلورین ستدیم
آبِ حسرت شد و در چشمِ گهربار بماند[5]

جز دلِ من کز ازل تا به ابد عاشق رفت
جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند[6]

گشت بیمار که چونِ چشمِ تو گردد نرگس
شیوهٔ تو نشدش حاصل و بیمار بماند[7]

از صدایِ سخنِ عشق[8] ندیدم خوشتر
یادگاری که درین گنبد دوّار[9] بماند

داشتم دلقی و صد عیبِ مرا می‌پوشید
خرقه رهنِ می و مطرب شد و زنّار بماند[10]

بر جمالِ تو چنان صورت چین حیران شد
که حدیثش همه جا در در و دیوار بماند[11]

بتماشا گهِ زلفش[12] دلِ حافظ روزی
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

وزن غزل ۱۷۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: آنکه راز دل را نگاهداشت، در آستان پاک یار مقیم شد و کسی که پرازداری پی نبرد، بتکذیب و انکار پرداخت و همچنان در ناآگاهی و بیخبری ماند ۲ ــ پردهٔ پندار: حجاب گمان باطل، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگر راز دل من از پرده برون افتاد، خرده مگیر. سپاس خدای را که دلم در حجاب گمان باطل و خودپرستی گرفتار نماند ۳ ــ خمار: بفتح اول و تشدید دوم میفروش، آنکه خمر میفروشد ــ معنی بیت: پشمینه‌پوشان جامه و اسباب خود را با دادن وجه می از گرو باز گرفتند، خرقه ما بود که همچنان در خانه میفروش بگروگان است ۴ ــ فسق: بکسر اول و سکون دوم فروگذاشتن حکم خدای، نافرمانی و زناکاری ــ معنی بیت: بازدارندهٔ از ناشایست فقیه شهر شد و میگساری و نابکاری خود را فراموش کرد، تنها داستان باده‌نوشی و عشق و رسوائی ماست که در کوی و برزن بر سر زبانها افتاده است ۵ ــ معنی بیت: هر ساغر لعل فام باده که در هنگام وصال از دست بلور مانند یار گرفتیم، در روزگار فراق آب اندوه گشت و در دیدهٔ اشک‌افشان ما بگریه خون‌آلود بدل شد ۶ ــ معنی بیت: بغیر از دل ما که از آغاز عالم تا پایان راه عشق پیمود، نشنیده‌ایم که کسی پیوسته بر سر یک کار بماند و ثبات قدم ورزد ۷ ــ معنی بیت: نرگس خود را بیمار ساخت

تا چون چشم تو شود، ناز و کرشمه ترا بدست نیاورد ولی همچنان مبتلای بیماری ماند ۸ ــ صدای سخن عشق: انعکاس گفتار عاشقانه ۹ ــ دوار: بفتح اول و تشدید دوم بسیار گردنده و گردگرد، صیغه مبالغه از دور بمعنی گردش، صفت گنبد؛ گنبد دوار باستعاره فلک گردان مقصود است ۱۰ ــ معنی بیت: خرقهٔ زهدی مرا بود که بر عیبهای بسیارم پرده میکشید ولی بگرو وجه باده و مزد را مشگر رفت و کمربند بت‌پرستی من بر جای ماند و مرا رسوا کرد ۱۱ ــ معنی بیت: صورت زیبای چینی از دیدار چهرهٔ دلربای تو آنگونه متحیر گشت که داستان این حیرت هنوز در نقشهای در و دیوار نمایان است ۱۲ ــ تماشاگه زلف: تفرج گاه گیسو یا گلگشت زلف، تشبیه صریح ــ معنی بیت: یک روز دل حافظ بتفرج‌گاه گیسوی او رفت تا باز گردد ولی جاودانه در بند زلفش اسیر بماند.

غزل ۱۷۹

رسید مژده که ایّامِ غم نخواهد ماند
چنان نماند چنین نیز هم[1] نخواهد ماند

من ارچه در نظرِ یار خاکسار شدم
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند

چو پرده‌دار بشمشیر میزند همه را
کسی مقیمِ حریمِ حرم نخواهد ماند[2]

چه جایِ شکر و شکایت زنقشِ نیک و بدست
چو بر صحیفهٔ هستی[3] رقم نخواهد ماند

سرودِ مجلسِ جمشید گفته‌اند این بود
که جامِ باده بیاور که جم نخواهد ماند

غنیمتی شمر، ای شمعِ، وصلِ پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند[4]

توانگرا دلِ درویش خود بدست آور
که مخزنِ زر و گنجِ درم نخواهد ماند[5]

بدین رواقِ زبرجد[6] نوشته‌اند بزر
که جز نکوئیِ اهلِ کرم نخواهد ماند

زمـهربانیِ جـانان طمع مـبر حـافظ
که نـقشِ جـور و نشانِ ستم نـخواهد مـاند[۷]

وزن غزل ۱۷۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ هم: حرف ربط برای تاکید حرف ربط «نیز» ـ معنی بیت: بشارت آمد که روزگار اندوه نمی‌پاید، همانگونه که روز شادی دوام نیاورد، نوبت غم نیز بیقین میگذرد ۲ ـ معنی بیت: چون حاجب درگاه یار با تیغ غیرت همه را میکشد و باز میدارد، هیچکس به پیرامون آستان محبوب راه نخواهد یافت ۳ ـ صحیفهٔ هستی: بفتح اول دفتر زندگی و وجود، تشبیه صریح ـ معنی بیت: چون بیگمان در دفتر زندگی نوشته و نشانی از تو نمی‌ماند، از هر نقشی که بازیگر ایام بنماید جای سپاسگزاردن یا گله کردن نیست؛ انوری گوید:

ازین سرای دو در چون ضرورتست رحیل　　　دو روزه منزل و آرامگه چه خوب و چه زشت

۴ ـ معنی بیت: ای شمع وصال پروانه را مغتنم بدان، چه معاملهٔ وصل تا دمیدن صبح بیش نمی‌پاید و حیات تو پایان می‌یابد ۵ ـ معنی بیت: ای مالدار خود از فقیر دلجوئی کن که خزانهٔ زر و گنجینهٔ سیم بر جای نمی‌ماند و بباد فنا میرود؛ در مصراع اول، «درویش خود» میتوان بحالت اضافه خواند و معنی چنین تواند بود «بفقیران پیرامون خود احسان کن» ۶ ـ زبرجد: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم نوعی از زمرد باشد (برهان قاطع) ـ رواق زبرجد: سقف نیلگون یا سبزفام، باستعاره مراد طارم سبزگون فلک یا سپهر ـ معنی بیت: بر سقف نیلگون سپهر بازر پرتو خورشید نوشته است که در عالم تنها چیزی که پایدار میماند، نیکوکاری جوانمردان است؛ خیام گوید:

باری چو فسانه میشوی ای بخرد　　　افسانه نیک شونه افسانهٔ بد

۷ ـ معنی بیت: از مهر و لطف معشوق رشتهٔ امید مگسل که بزودی نشان ستم و جفای یار از میان میرود و آثار مهربانی نمایان میشود.

غزل ۱۸۰

ای پستهٔ تـو[۱] خنده زده بـر حـدیثِ قـند
مشتاقـم از بـرای خـدا یک شکر بـخند

طوبی[۲] زقـامتِ تـو نـیارد کـه دم زنـد
زیـن قصّه بگذرم کـه سخـن مـیشود بـلند

خواهی که بـر نـخیزدت از دیـده رود خـون؟
دل در وفـایِ صحبتِ رودِ کسان مـبند[۳]

گر جلوه مــی‌نــمائی وگــر طعنه مــیزنی
مـــا نـــیستیم مـــعتقدِ شیخ خـــودپسند[۴]

زآشفتگیِّ حـــالِ مـــن آگـــاه کـــی شود؟
آنـرا کـــه دل نگشت گـــرفتارِ ایـــن کـــمند

بـازارِ شوق[۵] گـرم شد آن سر و قـد کـجاست
تـا جـانِ خـود بـر آتشِ رویش کـنم سپند[۶]

جائی کـــه یـــارِ مـــا بشکر خنده دم زنــد
ای پسته کـیستی تـو؟ خـدا را[۷] بـخودمخند

حـافظ چـو تـرکِ غمزهٔ تـرکان نـمیکنی
دانی کجاست جـایِ تـو؟ خـوارزم[۸] یـا خجند[۹]

وزن غزل ۱۸۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ـــ پستهٔ تو: دهان خندان تو، استعاره است ـــ معنی بیت: ای آنکه پستهٔ دهان تـو بـاستهزاء بـر داستان شیرینی قند خندیده است، آرزومند لبخند تـوام، خـدا را یک شکرخند بکن ۲ ـــ طـوبی: بضم اول و الف مقصوره در آخر نام درختی است در بهشت ـــ معنی بیت: طوبی درخت بهشتی با همهٔ زیبائی قـامت نـمیتواند بگستاخی بگوید که قدش نمودار بالای موزون تست، از این سخن چشم می‌پوشم، چـه رشتهٔ کـلام بـدرازا میکشد ۳ ـــ معنی بیت: اگر خواستار آنی که از چشم تو اشک چون جوی خون نرود، دل پیمان مـعاشرت بـا فرزند مردم استوار مکن و گرد بلای عشق مگرد؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

گر خورد خون دلم مردمک دیده رواست　　　　که چرا دل بجگر گوشه مردم دادم

۴ ـــ معنی بیت: اگر بزهد ریائی جلوه میفروشی و اگر ما را بـفسق سرزنش مـیکنی مـا بـتو ای شیخ خودپرست اعتقاد نداریم و نمی‌گرویم؛ در این بیت صنعت التفات از خـطاب (مـی‌نـمائی) بـغیبت (شیخ) بکار رفته است ۵ ـــ بازار شوق: بازار اشتیاق و آرزومندی، تشبیه صریح همچنین آتش روی ۶ ـــ معنی مصراع دوم: تا جان گرامی را سپندوار بر آتش چهرهٔ وی بسوزم و بلا گردانش شوم ۷ ـــ خدا را: تـرا بـخدا سـوگند میدهم، را حرف اضافه مفید قسم ۸ ـــ خوارزم: نام ناحیتی است که در سفلای جیحـون قـرار داشت... ابـن بطوطه گوید خوارزم شهری نیکوست دارای باروئی محکم (نقل باختصار از لغت‌نامه) ۹ ـــ خجند: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم از شهرهای معروف ماوراءالنهر در ساحل چپ رودخانهٔ سیحـون (نـقل از لغـت‌نـامهٔ دهخدا) ـــ معنی بیت: ای حافظ چون بناز و کرشمه دلبران ترک دلبسته‌ای، بدان که قرارگاه دل تو دیار تـرکان خوارزمی و خجندی است (قرارگاه دل تو دیار یار سرزمین خوارزم و خجند است)

غزل ۱۸۱

بعد ازین دستِ من و دامنِ آن سرو بلند
که ببالایِ چمان[۱] از بن و بیخم برکند
حاجتِ مطرب و می نیست تو برقع[۲] بگشا
که برقص آوردم آتشِ رویت چو سپند
هیچ روئی نشود آینهٔ حجلهٔ بخت
مگر آن روی که مالند در آن سُمّ سمند[۳]
گفتم: اسرارِ غمت، هرچه بود گو می‌باش
صبر ازین بیش ندارم، چکنم تا کی و چند؟[۴]
مکش آن آهویِ مشکین مرا، ای صیّاد
شرم از آن چشمِ سیه دار و مبندش بکمند[۵]
منِ خاکی که[۶] ازین در نتوانم برخاست
از کجا بوسه زنم[۷] بر لبِ آن قصرِ بلند؟
باز مستان دل از آن گیسویِ مشکین حافظ
زانکه دیوانه همان به که بود اندر بند[۸]

وزن غزل ۱۸۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ چمان: بفتح اول نازان و خرامان، صفت بالا (قامت) ــ معنی بیت: پس از این دستم ملازم دامن آن محبوب سرو قامت خواهد بود (دست از دامن وی برنخواهم داشت)، سروی که با قامت خرامان و نازان خود ریشهٔ نهال هستی مرا برکند ۲ ــ برقع: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم روی بند ــ معنی بیت: نیازی بخنیاگر و باده نیست، تو پرده از چهره برگیر تا آتش رخسار تو مرا سپندآسا بجنبش نشاط آمیزی برانگیزد ۳ ــ سمند: بفتح اول و دوم و سکون سوم اسبی که رنگش بزردی زند ــ معنی بیت: هیچ چهره‌ای مانند آینهٔ حجله نیکبختی روشن و درخشان نخواهد بود، جز آن چهره که برای پاک شدن از غبار تیرگی بر سم اسب محبوب مالیده شود ۴ ــ معنی بیت: رازهای عشق ترا فاش کردم، هرچه بادا باد؛ شکیبائی مرا بیش ازین نیست، کاری نمیتوانم کرد، تا کی و تاچند صبر کنم؟ ۵ ــ معنی بیت: ای شکارگر، غزال مشکین نافهٔ مرا بخاک و خون مکش و میازار، از چشم سیاهش حیا کن و بند بر او منه ۶ ــ من خاکی: من خاکسار و فرومانده، موصوف و

صفت ۷ ــ از کجا بوسه زنم: بوسه نتوانم زد، استفهام مجازاً مفید نفی ۸ ــ معنی بیت: ای حافظ، دل دیوانه را از زنجیر زلف مشکبوی او باز مگیر، چه بهتر آن باشد که مجنون را در بند نگاه دارند.

غزل ۱۸۲

حسبِ حالی[1] ننوشتیّ و شد ایّامی چند
محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند

ما بدان مقصدِ عالی[2] نتوانیم رسید
هم مگر پیش نهد لطفِ شما گامی چند

چون می از خم بسبو رفت و گل افکند نقاب
فرصتِ عیش نگهدار و بزن جامی چند[3]

قندِ آمیخته با گل[4] نه علاجِ دل ماست
بوسهٔ چند برآمیز بدشنامی چند

زاهد از کوچهٔ رندان بسلامت بگذر
تا خرابت نکند صحبتِ بدنامی چند[5]

عیبِ می جمله چو گفتی هنرش نیز بگو
نفیِ حکمت مکن از بهرِ دلِ عامی چند[6]

ای گدایان خرابات خدا یارِ شماست
چشمِ انعام[7] مدارید ز انعامی[8] چند

پیرِ میخانه چه خوش گفت بدردی کشِ خویش
که مگو حالِ دلِ سوخته با خسامی چند[9]

حافظ از شوقِ رخِ مهر فروغِ تو بسوخت
کامگارا نظری کن سویِ ناکامی چند[10]

وزن غزل ۱۸۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ حسب حالی: بفتح اول و سکون دوم گزارش حال؛ حسب در عربی بفتح اول و دوم است بمعنی

اندازه و قدر و شمار ــ معنی بیت: گزارش حالی نفرستادی و روزگاری گذشت، رازداری نمیتوان یافت تا چند پیامی بتو برسانم ۲ ــ مقصد عالی: منزلگاه والا و مراد کوی وصال یار ۳ ــ معنی بیت: چون باده صاف گشت و از خم در کوزه ریخته شد و گل پرده از چهره برگرفت و شکفت، نوبت شادی را حفظ کن و خوشدلی را غنیمت شمار و ساغری چند باده بنوش ۴ ــ قند آمیخته با گل: موصوف و صفت مرکب مفعولی، شربت گلاب یا گلقند یا گلشکر ــ معنی بیت: شربت گلاب درمان دل بیمار ما نیست، چارهٔ این درد چند بوسهٔ شیرین تست اگرچه با ناسزا گفتنت آمیخته باشد ۵ ــ ای پارسا، از کوی قلندران وارسته باحتیاط بیرون برو تا معاشرت با چند رسوای عشق حال ترا تباه نکند و آبرویت را نبرد؛ حافظ در یک رباعی میفرماید:

گر همچو من افتادهٔ این دام شوی   ای بس که خراب باده و جام شوی

ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم   با ما منشین وگرنه بدنام شوی

۶ ــ معنی بیت: همهٔ بدیهای باده را برشمردی، از خوبیهای آن نیز سخنی بگو، فلسفه و دانش را برای دلجوئی و خوشآمد چند سادهدل نادان تکذیب مکن و نادیده مگیر ۷ ــ انعام: بکسر اول نعمت بخشیدن، مصدر باب افعال ۸ ــ انعام: بفتح اول و سکون دوم جمع نعم بفتح اول و دوم بمعنی شتر و گوسفند ــ معنی بیت: ای فقیران میکدهٔ عشق ایزد مددگار شماست، از چند مالدار که چون ستوران بیخردند، امید نعمت بخشی و احسان نداشته باشید ۹ ــ معنی بیت: پیر میکده بمیخوارهای که آشنای دیرین او بود گفت که: از سوز دل خود با ناپختگانی که بیخبر از حلاوت عشقند سخنی درمیان منه ۱۰ ــ معنی بیت: حافظ در اشتیاق دیدار خورشید رخسار تو گداخت، ای بکام دل رسیده بعاشقان محروم از سر مهر نگاهی کن.

غزل ۱۸۳

دوش وقتِ سحر از غصّه نجاتم دادند

واندر آن ظلمتِ شب آبِ حیاتم دادند[1]

بیخود از شعشعهٔ[2] پرتوِ ذاتم کردند

باده از جامِ تجلّیِ صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شبِ قدر که این تازه براتم دادند[3]

بعد ازین روی من و آینهٔ وصفِ جمال

که در آنجا خبر از جلوهٔ ذاتم دادند[4]

من اگر کام روا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند[5]

هاتف آنروز بمن مژدهٔ این دولت داد
که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند[6]

این همه شهد و شکر کز سخنم میریزد
اجر صبریست کز آن شاخِ نباتم دادند[7]

همّتِ حافظ و انفاسِ[8] سحرخیزان بود
که ز بندِ غمِ ایّام نجاتم دادند

وزن غزل ۱۸۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: دیشب سحرگاهان از اندوه گلوگیر تعلقات دنیوی آزادم کردند و در آن تاریکی شب عالم ماده، آب زندگی جاودانی عشق و معرفت بمن دادند ۲ ــ شعشعه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم تابش و روشنی و تابناکی ــ معنی بیت: با تابش نور ذات حق مرا از بند انانیّت و خودپرستی آزاد کردند و شراب معرفت از جام ضمیر مرشد روشندل که صفات احدیت در آن نمایان است بمن نوشاندند ۳ ــ معنی بیت: چه بامدادی فرخنده و چه شامگاهی خجسته بود آن شب مراد که برات و فرمان آزادی از قید انانیّت و خودخواهی و رستن از بند این نیستی هست‌نما را بمن دادند ۴ ــ معنی بیت: از این پس من و ملازمت ضمیر مرشد که آینه‌وار اوصاف جمال ازلی در آن هویداست و در این آینه از ظهور ذات حق نشانی توان یافت ۵ ــ معنی بیت: اگر من بمراد دل رسیدم و شاد شدم شگفت نیست، چه سزاوار این شادی و کامروائی بودم و این دو را محبوب بعنوان صدقه بمن ارزانی داشت ۶ ــ معنی بیت: آن روز سروش عالم غیب بشارت این بخت نیک را بمن داد که در بردن بار ستم و محنت ریاضت و طلب، شکیبائی و ثبات نمودم ۷ ــ معنی بیت: اینهمه شیرینی که از کلام من تراوش میکند، مزد شکیبائی ورزیدن بر محنتهای عشق و طلب است که بسبب تحمل آنها بمن شاخ نبات مقصود را بخشیدند ۸ ــ انفاس: بفتح اول و سکون دوم جمع نفس بمعنی دم ــ معنی بیت: ارادهٔ استوار حافظ و دعاهای شب زنده‌داران صبح‌خیز بود که مرا از چنگ اندوه زمانه آزاد کردند.

غزل ۱۸۴

دوش دیدم که ملایک[1] در میخانه زدند
گلِ آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

ساکنانِ حرمِ ستر[2] و عفافِ[3] ملکوت[4]
با منِ راه‌نشین بادهٔ مستانه زدند

آسمان بارِ امانت[۵] نتوانست کشید

قرعهٔ کار بنامِ منِ دیوانه زدند

جنگِ هفتاد و دو ملّت[۶] همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت، رهِ افسانه زدند

شکرِ ایزد که میانِ من و او صلح افتاد

صوفیان رقص‌کنان ساغرِ شکرانه زدند[۷]

آتش آن نیست که از شعلهٔ او خندد شمع

آتش آنست که در خرمنِ پروانه زدند[۸]

کس چو حافظ نگشاد از رخِ اندیشه نقاب

تا سرِ زلفِ سخن[۹] را بقلم شانه زدند

وزن غزل ۱۸۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ ملایک: بفتح میم و کسر یاء فرشتگان جمع ملک بفتح اول و دوم ــ معنی بیت: دیشب در رؤیای راستین دیدم که فرشتگان در میکده معرفت را کوبیدند و گل وجود آدم پدر بشر را در آنجا با بادهٔ محبت درآمیختند و در قالب آفرینش ریختند ۲ ــ ستر: بکسر اول و سکون دوم پرده، در اینجا بجای صفت است یعنی مستور و پنهان ۳ ــ عفاف: بفتح اول پاکدامنی، در اینجا بصورت صفت بمعنی پاک ۴ ــ ملکوت: بفتح اول و دوم بزرگی و چیرگی و باصطلاح تصوف عالم غیب و جهان معنی ــ معنی بیت: مقیمان آستان مستور در پردهٔ عزت و حرم پاک و مقدس جهان معنی یعنی فرشتگان مقرب و فرشته خویان وارسته و بحق پیوسته با این خاکسار راه‌نشین بادهٔ مستی‌آور معرفت نوشیدند ۵ ــ بار امانت: بار طاعت و تکلیف، تشبیه صریح ــ معنی بیت: آسمان با همه عظمت بار طاعت و تکلیف را که خداوند بر او عرضه کرد، نتوانست بردن، این کار دشوار و مهم سهم و نصیب من شد که نمودار بیشتر آدمیانم که ندانسته و نسنجیده کشیدن بار امانت را پذیرفتند ولی از عهدهٔ حمل آن برنیامدند؛ اشارتی در اینجا بآیهٔ ۷۲ سورهٔ احزاب (۳۳) دارد: انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً، ترجمهٔ آیه: ما همانا بار امانت (تکلیف و طاعت) را بر اهل آسمانها و زمین و کوهها پیش داشتیم، از بردنش سرپیچیدند و از آن بیم داشتند و آدمی آن را به دوش کشید، همانا وی سخت ستمگر و بسیار نادان بود، مراد از انسان در آیه جنس مردم یا انسان است که از ضعف بشریت یارای بردن بار طاعت ندارند و در تکلیف تقصیر میکنند نه گروه پیامبران و پاکان درگاه حق، نیز نگاه کنید بصفحهٔ ۱۴۴ گلستان بکوشش نگارنده ۶ ــ ملت: بکسر اول و تشدید دوم مفتوح کیش و آئین و مذهب ــ معنی بیت: ستیزه و پیکار هفتاد و دو ملت از مجموع

هفتاد و سه فرقهٔ اسلام را از تعصب و نادانی بدان و عذرشان را بپذیر، چه طریق یگانهٔ حق را نشناختند و بـراه پندار و خرافات رفتند و گمراه شدند. تلمیحی دارد بحدیث نبوی: ستفرق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة، الناجی منها واحد. امتان من بعد از من هفتاد و دو گروه شوند و رستگار از ایشان یک گروه باشند (جوامع الحکایات عوفی بنقل دکتر معین در حواشی صفحهٔ ۷۹ چهار مقالهٔ نظامی عروضی) ۷ ـ معنی بیت: سپاس خدای را که مرشد، پیر دلیل با من بلطف آشتی کرد و از تقصیرم درگذشت. یاران خانقاه بدین مناسبت بسماع برخاستند و ساغری از بادهٔ معرفت بنشان شکرگزاری از عنایت پیر نوشیدند ۸ ـ معنی بیت: آتشی که زبانهٔ آن موجب خندهٔ شمع شود آتش نیست، آتش راستین سوز عشق است که در خرمن هستی پـروانه افـتاد و آنـرا تـمام بسوخت ۹ ـ زلف سخن: گیسوی عروس سخن، استعارهٔ مکنیه ـ معنی بیت: از آن روز که گیسوی عروس سخن را با شانهٔ قلم آرایش دادند، هیچ سخن‌سرائی مانند حافظ از چهرهٔ بکر هنر پرده برنگرفت و جمال او را آشکار نساخت.

غزل ۲۸۵

نـقدها را بـود آیـا کـه عیاری گـیرند؟

تـا همه صومـعه‌داران پـیِ کـاری گـیرند[1]

مصلحت دیدِ[2] من آنست کـه یـاران همه کـار

بگذارنـد و خـمِ طـرّهٔ[3] یـاری گـیرند

خـوش گـرفتند حـریفان سرِ زلفِ ساقـی

گـر فـلکشان بگذارد کـه قـراری گـیرند[4]

قـوّتِ بـازوی پـرهیز بـخوبان مـفروش

کـه دریـن خیل[5] حصاری بسواری گـیرند

یارب این بچّهٔ تـرکان چـه دلیرنـد بـخون

کـه بـه تـیرِ مـژه هرلحـظه شکاری گـیرند[6]

رقص بر شعرِ تر و نـالهٔ نـی خـوش بـاشد

خـاصه رقصی کـه در آن دستِ نگاری[7] گـیرند

حـافظ ابـنایِ زمـانرا[8] غمِ مسکینان نـیست

زین میان گر بتوان بـه کـه کـناری گـیرند[9]

وزن غزل ۱۸۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: کاش عیار خلوص و میزان پاکی طاعتها را معین میکردند، تا زاهدان ریاکار دیرنشین ازین همه آوازه و نام و ناموس دست میکشیدند و بکاری دیگر میپرداختند. سعدی گوید:

کان همه ناموس و نام چون درم ناسره　　　روی طلا کرده داشت، هیچ نبودش عیار

۲ ــ مصلحت دید: صواب دید، صلاح دید، مصدر مرخم است که بصورت اسم بکار میرود ۳ ــ طره: بضم اول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشانی ــ خم طره: حلقهٔ زلف ۴ ــ معنی بیت: یاران بخوشی دست در گیسوی یار زدند، لیکن معلوم نیست که گردش سپهر مجال دهد که آرامشی یابند ۵ ــ خیل: بفتح اول گروه سواران ــ معنی بیت: با نیروی سرپنجهٔ تقوی در برابر نیکوان خودنمائی مکن که سواران عرصهٔ حسن و جمال دژهای استوار دلها را بیک سوار تسخیر میکنند ۶ ــ معنی بیت: پروردگارا، این شاهدان جوان در ریختن خون عاشقان بسیار ناپروا و گستاخند، چنانکه با ناوک مژگان در هر نگاه صید دلی میکنند ۷ ــ نگار: باستعاره مقصود یار زیبا ۸ ــ ابنای زمان: بفتح اول و سکون دوم زادگان روزگار، استعارهٔ مکنیه ــ ابنا مخفف ابناء جمع ابن بمعنی پسر ۹ ــ معنی بیت: ای حافظ، زادگان روزگار چون روزگار از وفا و مروت بهره ندارند و غمخوار بیچارگان نباشند، بهترست آنان که میتوانند از صحبت این بیوفایان کناره جویند.

غزل ۱۸۶

گر می فروش حاجتِ رندان روا کند
ایزد گنه ببخشد و دفعِ بلا کند[۱]

ساقی بجامِ عدل[۲] بده باده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پربلا کند[۳]

حقّا[۴] کزین غمان برسد مژدهٔ امان
گر سالکی بعهدِ امانت وفا کند[۵]

گر رنج پیش آید وگر راحت ای حکیم
نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند[۶]

در کارخانهٔ که رهِ عقل و فضل نیست
فهمِ ضعیف‌رأی،[۷] فضولی چرا کند؟

مطرب بساز پرده که کس بی‌اجل نمرد
وانکو نه این ترانه سراید، خطا کند[۸]

ما را کـه دردِ عشق و بـلای خمار کشت
یـا وصلِ دوست یـا مـیِ صافـی دوا کـند
جان رفت در سرِ می و حـافظ بـعشق سوخـت
عیسی دمی کـجاست کـه احیایِ[۹] مـا کـند

وزن غزل ۱۸۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)
۱ ــ معنی بیت: اگر پیر میکدهٔ معرفت نیاز رهروان وارسته را برآورد و عنایتی فرماید، خداوند هم از تقصیر رندان خواهد گذشت و محنت را بفضل خویش از آنان دور خواهد کرد ۲ ــ عدل: مصدر است که در اینجا بصورت صفت بکار رفته یعنی مساوی و معادل، جام موصوف؛ رودکی گوید:

آن ملک عدل و آفتاب زمانه زنده بدو داد و روشنائی گیهان

۳ ــ معنی بیت: ای ساقی با پیمانهٔ مساوی بتوانگر و تهیدست می بده تا گدا بر مالدار رشک نبرد و غوغا در گیتی بپا نکند؛ شاید در این جا تعریضی داشته باشد ببرخی از خانقاه‌داران که میان مریدان غنی و فقیر فرق میگذاشتند ۴ ــ حقا: مؤوّل بجمله میشود یعنی محقق است و یقین باشد ۵ ــ معنی بیت: اگر رهروی در طریق معرفت بار امانت یعنی تکلیف و طاعت را بمنزل مقصود برساند و بر پیمان روز الست استوار ماند، محقق است که بشارت ایمنی از آسیب غمهای جهان بوی خواهد رسید ۶ ــ معنی بیت: ای دانا، چه محنت بینی و چه آسایش یابی، این هر دو را از خدا دان نه از کس دیگر؛ سعدی هم گوید:

گر گزندت رسد ز خلق مرنج که نه راحت رسد ز خلق و نه رنج
از خدا دان خلاف دشمن و دوست کاین دل هر دو در تصرف اوست

۶ ــ ضعیف رای: سست رای و ناتوان تدبیر، صفت جانشین موصوف (آدمی) ــ معنی بیت: چون خرد و دانش اندک پی براز حکمت کارگاه هستی نمیبرد، پس درک و دریافت آدمی ناتوان تدبیر و سست رای نباید در این کار کوشش بیهوده کند؛ در ضمن تلمیحی دارد بآیهٔ ۲۸ سورهٔ نساء (۴): خلق الانسان ضعیفاً (انسان ناتوان آفریده شد) ۸ ــ معنی بیت؛ ای رامشگر، آهنگی بنواز و دم را غنیمت بدان که هیچکس تا مرگش فرا نرسد، جان نسپرد و آنکه ترانهٔ «دم غنیمت راست» را نخواند ازطریق صواب روی برتافته است؛ سعدی گوید:

نگهدار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است

۹ ــ احیا: مخفف احیاء بمعنی زنده کردن، مصدر باب افعال ــ معنی بیت: جان در کار باده‌گساری از دست رفت و حافظ در آتش عشق گداخت، باری عیسوی نفس یا جانبخش کجاست تا دل مردهٔ ما را بمهر جانی تازه دهد.

غزل ۱۸۷

دلا بسوز که سوزِ تو کارها بکند
نیازِ نیم شبی دفعِ صد بلا بکند[1]

عتابِ یارِ[2] پری چهره عاشقانه بکش
که یک کرشمه تلافیِّ صد جفا بکند

ز ملک[3] تا ملکوتش حجاب بردارند
هر آنکه خدمتِ جامِ جهان نما بکند

طبیبِ عشق مسیحا دمست[4] و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند، کرا دوا بکند؟[5]

تو با خدای خود انداز کار[6] و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدّعی، خدا بکند

ز بختِ خفته ملولم بود که بیداری
بوقتِ فاتحهٔ صبح[7] یک دعا بکند

بسوخت حافظ و بوئی بزلف یار نبرد
مگر دلالتِ این دولتش صبا بکند[8]

وزن غزل ۱۸۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: ای دل، بگذار که از سوز و گداز تو مشکلها بگشاید؛ عجز و زاری در یک نیم شب صدگونه بلا را براند و دور کند ۲ ــ عتاب یار: بکسر اول خشم و ملامت یار، اضافه مفید وابستگی فاعلی ــ معنی بیت: خشم و ملامتی که یار فرشته سیما کند بشیوهٔ عاشقان پذیرا شو و بردباری از خودبنما، چه یک ناز و غمزهٔ وی صدگونه درشتی و ستم را تدارک کند و آثار آن را ازمیان ببرد ۳ ــ ملک: بضم اول و سکون دوم جهان فرودین یا عالم ماده ــ معنی بیت: از جهان فرودین تا عالم معنی همه پرده‌ها از برابر چشم رهروی که کمر چاکری جام جهان بین یعنی ضمیر روشن مرشد پاکدل را برمیان بندد، برداشته خواهد شد ۴ ــ مسیحادم: جانبخش و عیسوی نفس، صفت مرکب، برای مسیحا نگاه کنید بغزل ۴ شمارهٔ (۱۳) ۵ ــ معنی بیت: عشق طبیبی است جان‌بخش چون عیسی مسیح، مهربان و دلسوز، لیکن چون دردی نداری، بتو داروئی نتواند داد؛ مقصود آنکه درد نیست وگرنه درمان هست، بگفته سعدی «ارادتی بنما تا سعادتی ببری»؛ سنائی گوید:

هر کسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد　　درد باید مرد سوز و مرد باید گام زن

۶ ــ با خدای خود انداز کار: کار خود بخدا واگذار کن　۷ ــ فاتحهٔ صبح: آغاز بامداد ــ معنی بیت: از بخت ناساعد تنگدلم، آیا ممکن است که دل آگاهی هنگام آغاز بامداد دعائی در کار ما بکند، چه دعای صبح خیزان باجابت مقرون است　۸ ــ معنی بیت: حافظ در آتش جدائی گداخت و نشانی از گیسوی یار ندید، شاید نسیم مشکین نفس بهاری که بر زلف یار وزیده است، او را بدین دولت یا بخت نیک رهبری کند.

غزل ۱۸۸

مرا برندی و عشق آن فضول عیب کند
که اعتراض بر اسرارِ علم غیب کند[۱]

کمالِ سرِّ محبّت ببین نه نقصِ گناه
که هر که بی‌هنر افتد نظر بسعیب کند[۲]

ز عطرِ حورِ بهشت آن نفس برآید بوی
که خاکِ میکدهٔ مما عبیرِ جیب[۳] کند

چنان زند رهِ اسلام غمزهٔ ساقی
که اجتناب ز صهبا[۴] مگر صهیب[۵] کند

کلیدِ گنجِ سعادت قبولِ اهلِ دلست
مباد آنکه دریـن نکته شکّ و ریب[۶] کند

شبانِ وادیِ ایمن[۷] گهی رسد بمراد
که چند سال بجان خدمت شعیب[۸] کند

ز دیده خون بچکاند فسانهٔ حافظ
چو یادِ وقتِ زمانِ شباب و شیب[۹] کند

وزن غزل ۱۸۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: آن یاوه‌گو بر مهرورزی و وارستگی من خرده میگیرد که بر رازهای دانش عالم غیب زبان باعتراض و عیبجوئی میگشاید　۲ ــ معنی بیت: بکمال راز عشق من بنگر نه بکاستی و زشتی گناهم، چه آنکه هنر و کمالی ندارد، چشم وی جز عیب و نقص نبیند؛ سعدی گوید:

الا ای هنرمند فرخنده خوی　　هنرمند نشنیده‌ام عیبجوی

۳ ـ جیب: بفتح اول و سکون دوم گریبان ـ معنی بیت: آن دم بوی خوش سیه چشم بهشتی پراگنده میشود که غبار میخانهٔ ما را عطر گریبان خود سازد ۴ ـ صهبا: بفتح اول و سکون دوم باده ۵ ـ صهیب: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مقصود ابویحیی صهیب بن سنان الرومی صحابی پیامبر است که دربارهٔ تقوای وی رسول اکرم فرمود نِعْمَ العبدُ صهیبٌ لَوْ لم یَخَفِ اللهُ لَمْ یَعْصِهُ (بنده خوبی است صهیب که اگر از خدا هم نترسد، نافرمانی نمیکند، چه رسد بآنکه خدا ترس هم هست) ـ معنی بیت: کرشمهٔ ساقی بدانگونه راه دل اهل اسلام را میزند که هیچکس حتی صهیب از باده نوشی پرهیز نتواند کرد ۶ ـ ریب: بفتح اول و سکون دوم شک و تردید ـ معنی بیت: کلید خزانهٔ نیکبختی پذیرفتگی و مقبولی در پیشگاه صاحبدلان است، نباید کسی در این مسألهٔ دقیق شک و تردید بخود راه دهد ۷ ـ ایمن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جانب راست، افعل وصفی از یمن؛ وادی ایمن: بیابانی که در آنجا ندای حق بموسی علیه‌السلام رسید، نیز نگاه کنید بغزل ۱۹ شمارهٔ (۲) ـ شبان وادی ایمن کنایه از حضرت موسی است ۸ ـ شعیب: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم نام پیغمبر و پدر زن موسی که خطیب الانبیاء لقب اوست (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ـ معنی بیت: چوپان وادی ایمن حضرت موسی آنگاه بمقصود خود که تقرب بخداوند و پیوند با خانوادهٔ شعیب پیامبر است نائل میگردد که سالیانی چند از دل و جان کمر بخدمت شعیب نبی خدا بندد و راه کمال پوید ۹ ـ شیب: بفتح اول و سکون دوم پیری ـ معنی بیت: آنگاه که حافظ از روزگار جوانی و پیری خود یاد میآورد، قصهٔ سرگذشت جانسوزش از دیده خون روان میسازد.

غزل ۱۸۹

طایرِ دولت[۱] اگر باز گذاری بکند
یار باز آید و با وصل قراری بکند

دیده را دستگهِ[۲] در و گهر گرچه نماند
بخورد خونی و تدبیرِ نثاری بکند

دوش گفتم: بکند لعلِ لبش چارهٔ من
هاتفِ غیب ندا داد که آری بکند[۳]

کس نیارد[۴] برِ او دم زند از قصهٔ ما
مگرش بادِ صبا گوش گذاری بکند

داده‌ام بازِ نظر[۵] را بتذروی[۶] پرواز
باز خواند مگرش[۷] نقش و شکاری بکند

شهر خالیست ز عشّاق بود کز طرفی
مردی[۸] از خویش برون آید و کاری بکند

کو کریمی که ز بزمِ طربش غمزدهٔ
جرعهٔ در کشد و دفعِ خماری بکند[۹]

یا وفا یا خبرِ وصلِ تو[۱۰] یا مرگِ رقیب
بود آیا که فلک زین دو سه کاری بکند

حافظا گر نروی از درِ او هم روزی
گذری بر سرت از گوشه کناری بکند[۱۱]

وزن غزل: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ طایر دولت: پرندهٔ اقبال یا همای بخت، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگر همای بخت نیک بار دیگر بر ما گذری کند، دوست باز میگردد و برای وصال عهدی می‌بندد ۲ ــ دستگه: مخفف دستگاه بمعنی دسترس و استطاعت ــ معنی بیت: هرچند چشم آن دسترس و استطاعت را ندارد که مروارید و گهر نثار کند ولی خون دل میخورد و سرشک خونین در قدم یار می‌افشاند ۳ ــ معنی بیت: دیشب با خود میگفتم که کاش لب لعل فامش بتدبیر دل بیمار من بپردازد. آواز دهندهٔ غیبی بانگ برآورد که بلی چنین خواهد کرد. ۴ ــ نیارد: نمیتواند، مصدر آن یارستن ــ معنی بیت: هیچکس نمیتواند در پیش یار از سرگذشت ما سخنی گوید، جز آنکه باد بهاری پیام را بگوش وی برساند ۵ ــ بازنظر: شاهین دیده، تشبیه صریح ۶ ــ تذرو، بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم خروس صحرائی، ترنگ ۷ ــ مگر: قید شک بمعنی شاید ــ معنی بیت: شاهین دیده را بسوی ترنگی بپرواز آورده‌ام، شاید بشیوهٔ صید تذرو پی برد و بدامش افکند. بکنایه مقصود آنست که شاید بتواند دل یار را بدست آورد و بوصال برسد ۸ ــ مرد: مرد مردانه یا پهلوان ــ معنی بیت: شهر از عاشقان تهی است، باشد که از گوشه‌ای پهلوانی از خود گذشته گام پیش نهد و کار خطرناک عشق‌ورزی را پیشه سازد ۹ ــ معنی بیت: رادمردی بزرگوار کجاست که از محفل شادی وی غمگینی یک آشام (جرعه) می‌بنوشد و دردسر شرابزدگی را از خود دور سازد ۱۰ ــ یا: حرف ربط برای عطف مفید معنی اباحه (جایز شمردن) ــ معنی بیت: یا تو پیمان بسر بری یا پیام وصال دهی یا خبر درگذشت حریف من در عشق برسد؛ کاش که گردون از این دو سه کار یک کار را انجام دهد ۱۱ ــ معنی بیت: ای حافظ، اگر از آستان یار روی برنتابی، روزی بر بالین تو از گوشه و کنار همانا گذری خواهد کرد.

غزل ۱۹۰

کلکِ مشکینِ[۱] تو روزی که ز ما یاد کند

ببرد اجرِ دو صد بنده[۲] که آزاد کند[۳]

قاصدِ منزلِ سلمی[۴] که سلامت بادش

چه شود گر بسلامی دلِ ما شاد کند

امتحان کن که بسی گنجِ مرادت[۵] بدهند

گر خرابی چو مرا لطفِ تو آباد کند

یارب اندر دلِ آن خسروِ شیرین[۶] انداز

که برحمت گذری بر سرِ فرهاد کند

شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد

قدرِ یکساعته عمری[۷] که درو داد کند

حالیا عشوهٔ نازِ[۸] تو زبنیادم برد

تا دگرباره حکیمانه چه بنیاد کند؟

گوهرِ پاکِ تو از مدحتِ ما مستغنیست

فکرِ مشّاطه چه با حسنِ خداداد کند[۹]؟

ره نبردیم بمقصودِ خود اندر شیراز

خرّم آن روز که حافظ رهِ بغداد کند[۱۰]

وزن غزل: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ کلک مشکین: بکسر اول و سکون دوم قلمی که از مرکب آن بوی مشک بمشام برسد (لغت‌نامهٔ دهخدا)، در قدیم مرکب را با اندکی مشک درمی‌آمیخته‌اند تا نوشته عطرآگین شود ۲ ــ بنده: چاکر زرخرید و مملوک و غلام ۳ ــ آزاد کند: از قید بندگی و اسارت بردگی برهاند ۴ ــ سلمی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر، از عرایس عرب زنی معشوقه در عرب و مجازاً هر معشوق را گویند (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: پیک اقامتگاه سلمی که گزند و آسیب هرگز بوی مرساد، چه زیان دارد اگر بدرود و سلامی از سوی دوست دل ما را خوش سازد ۵ ــ گنج مراد: گنج مقصود، تشبیه صریح ــ معنی بیت: بیازمای

و ببین که اگر از دست رفته‌ای مانند مرا مهربانی و لطف تو بسامان برساند و ویران سرای دلی را عمارت کند، بپاداش آن بتو گنجهای مقصود بخشند ۶ ــ خسروشیرین: شهریار شرینکار کشور حسن، باستعاره مقصود یار زیبا ــ معنی بیت: پروردگارا، بشهریار شیرنیکار کشور حسن الهام فرما که ببخشایش و مهربانی بر بالین عاشق از جان گذشتهٔ خود فرهاد گذری آرد ۷ ــ یکساعته عمر: زندگانی بقدر یک ساعت، صفت نسبی و موصوف ــ معنی بیت: ارزش یکساعت از زندگانی شهریار که بعدل پردازد بهتر و برتر از یکصد سال عبادت کردن و پارسائی ورزیدن است، سعدی گوید:

طریقت بجز خدمت خلق نیست ‌‌‌ ‌ بتسبیح و سجاده و دلق نیست

۸ ــ ناز: تازه و نورسته (برهان قاطع) ــ معنی بیت: اکنون کرشمهٔ تو اساس هستیِ مرا ویران کرد، تا بار دیگر ندانم عشوهٔ تو چه شیوه خردمندانه‌ای را بنیاد نهد ۹ ــ معنی بیت: سرشت پاکیزهٔ تو از ستایش ما بی‌نیازست، اندیشهٔ آرایشگر چیزی بر زیبائی خدا آفریده نتواند افزود ۱۰ ــ ره بغداد کند: راه بغداد در پیش گیرد و بدربار ممدوح خود سلطان احمد شیخ اویس حسن ایلکانی برود.

غزل ۱۹۱

آن کیست کز روی کرم با ما وفاداری کند؟
برجای بدکاری چو من یکدم نکوکاری کند[۱]

اوّل ببانگِ نای[۲] و نی آرد بدل پیغام وی
وانگه بیک پیمانه می با من وفاداری کند

دلبر که جان فرسود ازو، کام دلم نگشود ازو
نومید نتوان بود ازو، باشد که دلداری کند[۳]

گفتم: گره نگشوده‌ام زان طرّه تا من بوده‌ام
گفتا منش فرموده‌ام تا با تو طرّاری[۴] کند

پشمینه پوشِ[۵] تند خو از عشق نشنیداست بو
از مستیش رمزی بگو تا ترکِ هشیاری کند

چون من گدای بی‌نشان مشکل بود یاری چنان
سلطان کجا عیشِ نهان بارندِ بازاری کند؟[۶]

زان طرّهٔ پر پیچ و خم سهلست اگر بینم ستم
از بندوزنجیرش چه غم، هر کس که عیاّری کند؟[۷]

شد لشکرِ غم بی‌عدد، از بخت میخواهم مدد

تا فخرِدین عبدالصّمد[8] باشد که غمخواری کند

با چشمِ پر نیرنگِ او حافظ مکن آهنگِ او

کان طرّهٔ شبرنگِ او بسیار طرّاری کند[9]

وزن غزل ۱۹۱: مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن (بحر رجز مثمن سالم)

۱ ــ معنی بیت: آیا کسی توان یافت که کریمانه بعهد خود با ما وفا کند و پیمان نگاهدارد و دربارهٔ گناهکاری مانند من نیکی کند ۲ ــ بانگ نای: آواز خوش حنجره ۳ ــ معنی بیت: جانم در فراق دلستان پایمال گشت و مراد خاطر من از وی حاصل نشد ولی از وی مأیوس نشاید بود که تواند بود که بدلجوئی ما بپردازد ۴ ــ طرّاری: بفتح اول و تشدید دوم کیسه بری و حیله‌گیری و عیاری، اسم مصدر از طرار که صیغهٔ مبالغه است از طر بفتح اول و تشدید دوم بمعنی بریدن ــ معنی بیت: بیار گفتم که از گیسوی شکن برشکن تو گرهی باز نکرده‌ام. پاسخ داد من بزلف گرهگیر خود فرمان داده‌ام تا دل ترا چون عیاران بیغما برد ۵ ــ پشمینه پوش: خرقه پوش، صفت جانشین موصوف (صوفی) ــ معنی بیت: صوفی عربده جو از عشق و معرفت حق بوئی نبرده است، از مستی و بیخودی باوی سخنی بگو تا از خود پرستی دست بشوید ۶ ــ معنی بیت: دشوار است که یاری چنان زیبا با گدای بی نام و نشانی مانند من الفت پذیرد و خو گیرد، همانگونه که پادشاه هم با قلندر کوچه و بازار هرگز بنای و نوش نمیپردازد ۷ ــ معنی بیت : اگر از آن زلف گرهگیر و پیچان جور کشم، آسان است، چه آنکه عیاری ور اهزنی کند، از کند و زنجیری که برپای او در زندان نهند، باک نخواهد داشت ۸ ــ فخردین عبدالصمد: شاید مراد از فخرالدین چنانکه آقای سید ابوالقاسم انجوی شیرازی در صفحهٔ ۷ تکمله بر دیوان حافظ شیرازی مصحح خود نوشته‌اند: این مرد بزرگ به گمان نزدیک به یقین مولانا بهاء الدین عبدالصمد بحرآبادی از اعقاب شیخ سعدالدین محمد حمویی و از عالمان و دانشمندان معاصر حافظست که مورد تجلیل و تکریم رجال و امرای زمان نیز بوده و به تعبیر جنید شیرازی در شدالازار... به ملازمت سلطان مبتلا شد و به برکت علم از آن آفت رهائی و سلامت یافته ۹ ــ معنی بیت: ای حافظ با وجود دیدهٔ افسونگر او بقصد دیدار روی میاور که زلف شبگون وی سخت غارتگر دلهاست.

غزل ۱۹۲

سروِ چمانِ[1] من چرا میلِ چمن نمیکند؟

همدمِ گل نمیشود، یادِ سمن نمیکند؟

دی گلهٔ زطرّه‌اش کردم وازسرِ فسوس[2]

گفت که این سیاهِ کج[3] گوش بمن نمیکند

تا دلِ هرزه گردِ من رفت بچینِ زلفِ او
زان سفرِ درازِ خود عزمِ وطن نمیکند[4]

پیش کمانِ ابرویش لابه همی کنم ولی
گوش کشیده است از آن گوش بمن نمیکند[5]

با همه عطفِ دامنت[6] آیدم از صبا عجب
کز گذرِ تو[7] خاک را مشکِ ختن نمیکند

چون زنسیم میشود زلفِ بنفشه پرشکن
وه که دلم چه یاد از آن عهد شکن نمیکند؟[7]

دل بامیدِ رویِ او همدمِ جان نمیشود
جان بهوایِ کویِ او خدمتِ تن نمیکند[8]

ساقیِ سیم ساقِ من گر همه درد میدهد
کیست که تن چو جامِ می جمله دهن نمیکند؟[9]

دست خوشِ جفا مکن آبِ رخم که فیضِ ابر
بی مددِ سرشکِ من درِّ عدن[10] نمیکند

کشتهٔ غمزهٔ تو شد حافظ ناشنیده پند
تیغ سزاست، هرکه را درد، سخن نمیکند[11]

وزن غزل ۱۹۲: مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن (بحر رجز مثمن مطوی مخبون)

۱ ــ چمان: بفتح اول خرامان، صفت سرو، مصدر آن چمیدن است ــ معنی بیت: از چیست که سرو خوش خرام من آهنگ رفتن بگلزار ندارد و خود را همنفس گل نمیسازد و یاسمن را بیاد نمی‌آورد ۲ ــ فسوس: مخفف افسوس بمعنی ریشخند و استهزاء ۳ ــ سیاه کج: سیه رنگ خمیده و دوتا، باستعاره زلف خم اندر خم مقصود است ــ معنی بیت: دیروز از زلف پیچان او شکوه کردم، یار بریشخند و استهزا پاسخ داد که گیسوی سیاه من بسخنم گوش فرا نمیدهد و فرمان نمی‌پذیرد ۴ ــ معنی بیت: از آن زمان که دل یاوه پوی من در چین و شکنج گیسوی دراز او جای گزید، دیگر از این سفر طولانی و دور و دراز قصد بازگشت بسینهٔ من که وطنگاه اوست ندارد: در مصراع اول از چین بایهام شکن زلف مراد است ۵ ــ گوش کشیده: گوش تاب داده و خمیده، صفت مرکب مفعولی، مسند، کمان ابرو مسندالیه است ــ معنی بیت: در برابر کمان ابروی او پیوسته عرض نیاز و خواهش میکنم ولی گوئی بدست یار دو گوش این کمان با کشیدن زه پیچیده و تاب

یافته است و در این حال بسخن من گوش فرا نمیدهد ۶ ــ عطف دامن: بفتح اول و سکون دوم سجاف و چین دامن ۷ ــ گذر تو: گذشتن و رفتن تو یا گشت و گذار تو؛ گذر در اینجا بصورت اسم مصدر بکار رفته است ــ معنی بیت: بادامن پرچین تو که عطر افشان است از باد بهاری در شگفتم که چرا هنگام گشت و گذار تو خاک را با این بوی خوش بمشک ختن بدل نمیکند ۷ ــ معنی بیت: چون گیسوی بنفشه از باد بهاری آشفته و پرچین میگردد، شگفتا که دل من چه یادها از آن پیمان گسل نمیکند؟ مقصود آنکه بسیار یاد از آن یار سست عهد میکند ۸ ــ معنی بیت: دل بآرزوی دیدار چهرهٔ جانان مونس جان نمیگردد یعنی وصل جانان را بر صحبت جان ترجیح میدهد و جان نیز بهوا داری کوی دوست از خدمت تن سرباز میزند و نافرمانی میکند ۹ ــ معنی بیت: اگر ساقی سیمین اندام من یکسره بادهٔ ناپالوده (صاف ناکرده) بدهد، هر که باشد تن خود را چون ساغر یکباره بدهان بدل میکند تا بهره بیشتری برگیرد؛ استفهام مجازاً مفید تقریر و اثبات ۱۰ ــ عدن: بفتح اول و دوم ناحیه‌ای است در جنوب غربی شبه جزیرهٔ عربستان که مروارید آن مشهور بوده است ــ معنی بیت: آبروی مرا زبون ستم و پایمال بی‌مهری مساز که ریزش ابر بی‌مدد اشک من که آب روی منست در دریای عدن مروارید نتواند پرورد ۱۱ ــ معنی بیت: حافظ نصیحت ناپذیر کشتهٔ تیغ کرشمهٔ تو گشت، بلی شمشیر جزای کسی است که گفتار دردی و سوزی و اثری در دل وی پدید نیاورد.



غزل ۱۹۳

در نظر بازیِ ما بیخبران حیرانند

من چنینم که نمودم[۱] دگر ایشان دانند

عاقلان نقطهٔ پرگارِ وجودند[۲] ولی

عشق داند که درین دایره سرگردانند

جلوه گاهِ رخِ او دیدهٔ من تنها نیست

ماه و خورشید همین آینه میگردانند[۳]

عهدِ ما بالبِ شیرین دهنان بست خدا

ما همه بنده[۴] و این قوم خداوندانند[۵]

مفلسانیم و هوایِ می و مطرب داریم

آه اگر خرقهٔ پشمین بگرو نستانند[۶]

وصلِ خورشید بشب پرّهٔ اعمی[۷] نرسد

که در آن آینه صاحب نظران حیرانند

لافِ عشق و گله از یار زهی لافِ دروغ
عشقبازانِ چنین مستحقِ هجرانند[۸]

مگرم چشمِ سیاهِ تو بیاموزد کار
ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند[۹]

گر بنزهتگهِ ارواح[۱۰] برد بویِ تو باد
عقل و جان گوهرِ هستی بنثار افشانند

زاهد اررندیِ حافظ نکند فهم چه شد؟
دیو بگریزد از آن قوم که قران خوانند[۱۱]

گر شوند آگه از اندیشهٔ ما مغبچگان
بعد از این خرقهٔ صوفی بگرونستانند[۱۲]

وزن غزل ۱۹۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ نمودم: نشان دادم ــ معنی بیت: عاقلان در کار عشق ورزی ما سر گشته‌اند، من بدینگونه‌ام که خود را نشان دادم، از این پس بیخبران خود دانند که چه بکنند ۲ ــ پرگار وجود: پرگار هستی و صنع، تشبیه صریح ــ معنی بیت: خردمندان مرکز دایرهٔ پرگار هستی میباشند و برگزیدگان عالمند، ولیکن عشق یقین دارد که در دایرهٔ وجود سرگشته‌اند و براز آفرینش پی‌نبرده‌اند و نخواهند برد ۳ ــ معنی بیت: چشم ما بتنهائی محل جلوه و نمایش چهرهٔ محبوب ازلی نیست، ماه و خورشید نیز آینه‌دار جمال یارند ۴ ــ بنده: چاکر زر خرید و مملوک ۵ ــ خداوند: خواجه و مولی و مالک ۶ ــ معنی بیت: تهیدستیم و رغبت بنوشیدن می و شنیدن نوای رامشگر داریم، مایهٔ دریغ و تأسف خواهد بود، اگر دلق پشمینهٔ ما را در بهای می و مطرب بگروگان نپذیرند ۷ ــ اعمی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر کور، افعل وصفی از مصدر عمی بفتح اول والف مقصوره در آخر نابینائی ــ معنی بیت: شپرهٔ کور توانائی وصال آفتاب را ندارد، چه در آینهٔ خورشید جهان هستی دیده وران سرگشته مانده‌اند تا چه رسد بکوردلان ۸ ــ معنی بیت: ادعای عاشقی کردن و از یار گله نمودن بعید مینماید و چه لاف دروغینی است، چنین عشق ورزانی شایستگی وصال ندارند و سزاوار آنند که همواره گرفتار فراق بمانند ۹ ــ معنی بیت: شاید که چشم سیاه تو بمن این هنر را تعلیم دهد که در عین مستی از بادهٔ عشق در پردهٔ پرهیزگاری پوشیده است و این کاری است که از هرکس برتابید ۱۰ ــ نزهتگه: مخفف نزهت‌گاه، جای خوش و آرام و باصفا ــ نزهت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پاکیزگی و صفا نکوئی ــ نزهتگه ارواح: اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: اگر بمدد نسیم بوی جانبخش تو بآرامگاه روانها رسد، خرد و روح آدمی گوهر وجود خویش را بنثار آورند ۱۱ ــ معنی بیت: اگر پارسای ریاکار بوارستگی

حافظ پی‌نبرد، باکی نیست، چه گفته‌اند: شیطان از جماعتی که کلام خدا را تلاوت کنند، هراسان دور میشود، بکنایه مقصود آنست که من حافظ قرآنم و زاهد ریا کار دیو است؛ مصراع دوم را حافظ از بیت معروف سعدی تضمین کرده و بصورت ارسال مثل آورده است:

دیو بگریزد از آن قوم که قران خوانند　　و آدمیزاده نگهدار که قران ببرد

مقصود از مصراع دوم بیت سعدی این است انسان را بنگر که سینه‌اش میتواند حامل کلام الهی قرآن باشد ۱۲ ــ معنی بیت: اگر از فکر ما پشمینه پوشان ریاکار، شاهدان میکدهٔ معرفت آگاه شوند، از این پس خرقهٔ ما را ببهای باده بگروگان نمی‌پذیرند و ما را بچیزی نشمارند.

غزل ۱۹۴

سمن بویان غبارِ غم چو بنشینند، بنشانند
پری رویان قرارِ از دل چو بستیزند، بستانند[1]
بفتراکِ جفا[2] دلها چو بربندند، بربندند
ز زلفِ عنبرین جانها چو بگشایند، بفشانند
بعمری یکنفس باما چو بنشینند، برخیزند
نهالِ شوق[3] در خاطر، چو برخیزند، بنشانند[4]
سرشکِ گوشه‌گیران را چو دریابند دُریابند
رخ مهر از سحر خیزان نگردانند، اگر دانند[5]
زچشمم لعلِ رمّانی،[6] چو می خندند، می‌بارند[7]
زرویم رازِ پنهانی، چو می‌بینند، میخوانند
دوایِ دردِ عاشق را کسی کو سهل پندارد
زفکر آنان که در تدبیرِ درمانند، درمانند[8]
چومنصور[9] ازمرادآنان که‌بردارند،[10] بردارند[11]
بدین درگاه حافظ را چو میخوانند، میرانند
درین حضرت چو مشتاقان نیاز آرند، ناز آرند
که با این درد اگر در بند درمانند، درمانند[12]

وزن غزل ۱۹۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان (بحر هزج مثمن مسبغ)
۱ ــ معنی بیت: چون یاران یاسمن بو در بزم باشند، گرد اندوه از فضای سینه بیمن قدوم آنان فرو نشیند و فرشته رویان چون بجدال و پیکار برخیزند آرام از دل ببرند ۲ ــ فتراک: بکسر اول و سکون دوم تسمه‌ای که از پس و پیش زین اسب آویزند، نخجیربند ــ فتراک جفا: کمند ستم، تشبیه صریح ــ معنی بیت: فرشته رویان چون دلهای عاشقان را بکمند ستم استوار ببندند، دیگر نخواهند گشود و چون گرهی از گیسوی مشکین باز کنند، جانهای بیدلان را پراگنده سازند ۳ ــ نهال شوق: شاخ نورستهٔ اشتیاق و آرزومندی، تشبیه صریح ۴ ــ بنشانند: غرس کنند یا بکارند ۵ ــ معنی بیت: چون با شک گوشه نشینان کوی محبت التفاتی کنند، گهر بدست آورند، روی مهربانی از عاشقان شب زنده‌دار نگردانند اگر بدانند که دعای سحرخیزان باجابت نزدیک است ــ میان دریابند و دریابند صنعت جناس مرکب ناقص ۶ ــ رمانی: بضم اول و تشدید اناری، صفت نسبی، لعل موصوف ــ لعل رمانی: از انواع لعل برنگ تاردانه (لغت نامهٔ دهخدا) در اینجا باستعاره مراد اشک سرخ فام ۷ ــ می بارند: روان میسازند، در اینجا بصورت فعل متعدی بکار رفته است ــ معنی بیت: چون شاهدان تبسم کنند از شوق اشک سرخ فام از دیده‌ام روان میسازند و چون نگاهی کنند، از چهره‌ام سر نهان عاشقی را دریابند ۸ ــ معنی بیت: آنکه درمان بیماری عشق را آسان گمان میبرد و آن کسان که باندیشهٔ خام خود بیچاره‌جوئی درد عاشق میپردازند، سرانجام همه بعجز خود پی‌خواهند برد ۹ ــ منصور: حسین بن منصور حلاج عارف نامی که اناالحق میگفت و بفتوای علمای دین کشته شد. نیز نگاه کنید بغزل ۱۴۲ شمارهٔ (۷) ۱۰ ــ بردارند: بدار آویخته شده‌اند ۱۱ ــ بردارند: بهره و ثمر و سود دارند ــ میان بردارند و بردارند تجنیس مرکب تام ــ معنی بیت: کسانی که منصور وار بدار آویخته شوند، از شاهد مقصود کام میگیرند و چون حافظ را بدین آستان دعوت میکنند، بیدرنگ وی را دور میسازند که تو هنوز بمقام جانبازی نرسیده‌ای و شایستگی خدمت این درگاه را نیافته‌ای ۱۲ ــ معنی بیت: در این آستان چون آرزومندان اظهار عجز و عرض حاجت کنند، شاهدان استغنا نمایند و بچشم عنایت در آنان ننگرند، چه با درد عشق اگر مشتاقان در اندیشهٔ علاج دل و خواهان وصال باشند، بیقین فرو مانند و بجائی نرسند.

غزل ۱۹۵

غلامِ نرگسِ مستِ تو[1] تاجدارانند
خرابِ بادهٔ لعلِ تو[2] هوشیارانند

ترا صبا و مرا آبِ دیده شد غمّاز[3]
وگرنه عاشق و معشوق رازدارانند

ز زیرِ زلفِ دو تا چون گذر کنی بنگر
که از یمین[4] ویسارت[5] چه سوگوارانند

گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و ببین
که از تطاولِ زلفت چه بیقرارانند؟[۶]
نصیبِ ماست بهشت، ای خداشناس، برو
که مستحقِ کرامت گناهکارانند[۷]
نه من بر آن گلِ عارض غزل سرایم و بس
که عندلیبِ تو از هر طرف هزارانند
تو دستگیر شو، ای خضرِ پی خجسته[۸] که من
پیاده میروم و همرهان سوارانند
بیا بمیکده و چهره ارغوانی کن
مرو بصومعه کانجا سیاه‌کارانند[۹]
خلاصِ حافظ از آن زلفِ تابدار مباد
که بستگانِ کمندِ تو رستگارانند[۱۰]

وزن غزل ۱۹۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ نرگس مست: نرگس مخمور باستعاره مقصود چشم خماری ۲ ــ بادهٔ لعل: باستعاره مقصود بادهٔ لعل لب ۳ ــ غماز: بفتح اول و تشدید دوم سخن چین و نمام ــ معنی بیت: باد بهاری پیام ترا فاش کرد واشک با تمامی سر عشق مرا آشکار نمود و اگر چنین نبود عاشق و معشوق راز محبت را همواره پوشیده میداشتند ۴ ــ یمین: بفتح اول سوی راست ۵ ــ یسار: بفتح اول سوی چپ ــ معنی بیت: چون خرامان بروی، از زیر گیسوی خم اندر خم نظر کن تا بدانی که در راست و چپ تو عاشقان بسوک نشسته و مصیبت زده بسیارند ۶ ــ معنی بیت: مانند نسیم بهاری بر بنفشه‌ها گذر کن و بنگر که از درازدستی زلف پیچان تو آنها سخت بیتاب و قرارند ۷ ــ معنی بیت: ای که لاف خداشناسی میزنی و خدا را نشناخته‌ای، بهشت موعود قسمت ما خواهد بود؛ از بر ما دور شو ، چه شایستهٔ بخشش ایزدی گناهکارانند که بامید کرم و عفو خداوندی بدرگاه ایزدی رو می‌آورند نه بغرور عبادت و خودپرستی ۸ ــ پی‌خجسته: مبارک قدم، صفت خضر نبی الله که هرجا قدم می‌نهاد سبزه میروئید در اینجا باستعاره پیر دلیل یا نجات بخش ره گم کردگان مقصود است ۹ ــ معنی بیت: بمیخانه بشتاب و با نوشیدن می چهره را گلگون کن، بدیر عابد مرو که جای سیه نامگان دامن آلوده است ۱۰ ــ معنی مصراع: اسیر بودن در بند عشق تو عین رهائی و نجات است ــ بستگان کمند تو مسندالیه، رستگاران مسند و اند رابطه، گاه برای مزید تأکید مسند را با مسندالیه از لحاظ جمع مطابقه میدادند.

غزل ۱۹۶

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند؟[۱]

دردم نهفته به زطبیبانِ مدّعی
باشد که از خزانهٔ غیبم دوا کنند[۲]

معشوق چون نقاب زرخ در نمی‌کشد
هرکس حکایتی بتصوّر چرا کنند[۳]

چون حسنِ عاقبت نه برندیّ و زاهدیست
آن به که کارِ خود بعنایت رها کنند[۴]

بی‌معرفت مباش که در منِ یزیدِ عشق[۵]
اهل نظر معامله با آشنا کنند

حالی درونِ پرده بسی فتنه میرود
تا آن زمان که پرده برافتد، چها کنند؟[۶]

گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار
صاحبدلان حکایتِ دل خوش ادا کنند[۷]

می‌خور که صد گناه زاغیارد رحجاب
بهتر زطاعتی که بروی و ریا کنند[۸]

پیراهنی که آید ازو بویِ یوسفم
ترسم برادرانِ غیورش[۹] قبا کنند

بگذر بکویِ میکده تا زمرهٔ حضور[۱۰]
اوقاتِ خود زبهرِ تو صرفِ دعا کنند

پنهان زحاسدان بخودم خوان که منعمان[۱۱]
خیرِ نهان برایِ رضایِ خدا کنند

حافظ دوامِ وصل[۱۲] میسّر نمیشود
شاهان کم التفات بحالِ گدا کنند

وزن غزل ۱۹۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)
۱ ــ معنی بیت: کسانی که با اکسیر نگاه خود خاک تیره را زر توانند کرد، آیا تواند بود که با گوشهٔ چشمی بعنایت بما بنگرند؛ گویا حافظ در این غزل تعریض گونه‌ای باین غزل از شاه نعمت الله ولی دارد:

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم　　　صد درد را بگوشهٔ چشمی دوا کنیم

۲ ــ معنی بیت: بیماری من از این پزشک نمایان پنهان بماند بهترست، امید آن دارم که از گنجینهٔ غیب داروئی بمن دهند و درمانم کنند　۳ ــ معنی بیت: چون محبوب ازلی در حجاب کبر یا و جلال خود پنهان است، هرکس بگمان خود نباید صورتی ازو بسازد که این صورت مصنوع ذهن و تصور سازنده است نه نمودار جمال حق، در ضمن تلمیحی دارد بگفتار حضرت علی علیه السلام دربارهٔ تصور مردم از وجود خداوند که میفرماید کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مصنوع منکم مردود الیکم (هرچه را بگمان خود در باریکترین معانی مشخص کنید، ساختهٔ ذهن شماست و درست نیست و بشما باز گردانده میشود)　۴ ــ معنی بیت: فرجام نیک را بغرور پارسائی و لاف وارستگی نتوان یافت، خوبست که آدمی کار و کوشش خود را بعنایت و لطف ایزدی واگذارد و توفیق از حق بجوید، حافظ در غزل دیگر فرماید:

کار خودگر بکرم بازگذاری حافظ　　　ای بساعیش که بابخت خدا داده کنی

۵ ــ من یزید: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم یعنی که زیاد میکند، جمله ایست که در سیاق فارسی مؤول باسم شده بمعنی حراج و مزایده؛ در لغت نامهٔ دهخدا برای گواه این معنی عبارتی از صفحهٔ ۱۸۲ سندباد نامه نقل شده است «دل و جانش را در موسم معاملت عشق بمن یزید برداده» ــ معنی بیت: از نقد شناخت حق تهیدست مباش که در حراج عشق صاحبنظران با اهل معرفت که در بازار جهان دل پاک دارند، داد و ستد میکنند؛ نظامی گوید:

کند هر جنس با همجنس پرواز　　　کبوتر با کبوتر باز با باز

۶ ــ معنی بیت: اکنون زیر پرده بدست اینان فسادها بپا میشود، نمیدانیم که آنگاه که از کار زشت آنان پرده بکنار رود و رسوا شوند، چه عذری خواهند تراشید　۷ ــ معنی بیت: اگر دل سنگین سنگ از سخن عشق بناله آید، شگفت مکن، چه اهل دل قصه جانسوز عشق را نیک اثربخش بیان توانند کرد　۸ ــ معنی بیت: عبادت ریائی چنان بی‌ارزش است که صد گناه پنهان از دیدهٔ دیگران کردن بر آن رجحان دارد، سعدی گوید:

گناه کردن پنهان به از عبادت فاش　　　اگر خدای پرستی، هواپرست مباش

ص ۱۳۰ کلیات سعدی تصحیح فروغی چاپ بروخیم

۹ ــ غیور: بفتح اول رشک برنده　۱۰ ــ قبا کنند: بدرند و چاک کنند، در لغت نامهٔ دهخدا این بیت از سلمان ساوجی بگواه این معنی آمده است:

تا مگر وصل تو یک شب وصلهٔ کارم شود   در فراقت پیرهن را ساختم در تن قبا

معنی بیت: یقین دارم که آن پیراهن که از و بسوی یوسف خویش را توانم شنود، بدست برادران رشک برنده‌اش پاره خواهد شد تا مایهٔ روشنی چشم من نشود؛ برای توضیح بیشتر نگاه کنید بداستان حضرت یوسف در قران مجید بویژهٔ آیهٔ ۹۳ سورهٔ یوسف (۱۲) اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً: این پیراهن مرا ببرید و بر رخسار پدرم افکنید تا باز بینا گردد ۱۰ ــ حضور: بضم اول جمع حاضر ــ زمرهٔ حضور در اینجا مقصود گروهی که جمعیت خاطر و حضور دل دارند ــ معنی بیت: بکوی میخانه بشتاب تا گروهی که حضور قلب و جمعیت خاطر دارند، وقت خود را در کار دعا بدولت حسن تو صرف کنند ۱۱ ــ منعم: توانگر و مالدار، اسم فاعل از انعام ــ معنی بیت: پوشیده از حسودان مرا بنزد خود فراخوان چه توانگران جوانمرد نیکی رسانی پنهانی را برای خشنودی خداوند کنند ۱۲ ــ دوام وصل: پیوستگی و همیشگی وصال یار یا وصال بر دوام.

غزل ۱۹۷

شاهدان[۱] گر دلبری زینسان کنند
زاهدانرا رخنه در ایمان کنند

هر کجا آن شاخ نرگس[۲] بشکفد
گلرخانش دیده نرگسدان کنند[۳]

ای جوان سرو قد گوئی ببر
پیش از آن کز قامتت چوگان کنند[۴]

عاشقانرا بر سر خود حکم نیست
هرچه فرمان تو باشد، آن کنند[۵]

پیش چشمم کمترست از قطرهٔ
این حکایتها که از طوفان کنند[۶]

یار ما چون گیرد آغاز سماع
قدسیان بر عرش دست افشان کنند[۷]

مردم چشمم بخون آغشته شد
در کجا این ظلم بر انسان[۸] کنند؟

خوش برآ با غصّه ای‌دل کاهلِ راز
عیشِ خوش در بوتهٔ هجران[۹] کنند
سرمکش حافظ ز آهِ نیم شب
تا چو صبحت آینه رخشان کنند[۱۰]

وزن غزل ۱۹۷: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مسدس مقصور)
۱ ــ شاهدان: زیبا رویان ۲ ــ شاخ نرگس: باستعاره مراد یار گل چهره ۳ ــ معنی بیت: آن زیبای نرگس مانند هرجا تبسمی کند، گل چهرگان او را برچشم خود جای دهند ۴ــ معنی بیت: ای تازه جوان سهی قامت، گوی سعادتی از میدان هستی بربای، از آن پیش که بالای راست تو چوگان وار خمیده شود و از تو کاری نیاید؛ سعدی گوید:

ای که دستت میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید، هیچ کار

۵ ــ معنی بیت: بیدلان جان افشان را برسروجان خویش فرمانروائی نباشد، هرچه حکم تو باشد، همان را بجای آورند ۶ ــ معنی بیت: داستانهائی که از طوفان نوح میگویند در جنب سیل سرشک من از یک قطره ناچیزتر بشمار آید ۷ ــ معنی بیت: چون یار ما بسماع پردازد و بدست افشانی و پای کوبی برخیزد، فرشتگان جهان پاک در عرش یا تختگاه آسمان بموافقت او سماع کنند و بوجد آیند ۸ ــ انسان: مردم و مردمک چشم که بآن انسان العین گوید، در اینجا از انسان بایهام مردم مقصود است ــ معنی بیت: مردمک دیده‌ام از بسیاری گریه غرقه در خون شد، در کدام سرزمین این گونه ستم برمردم روا دارند؟ استفهام مجازاً مفید نفی معنی در هیچ سرزمینی این گونه ستم بر مردم روا نمی‌دارند ۹ ــ بوتهٔ هجران: بوتهٔ فراق، تشبیه صریح ــ بوته: ظرفی که از گل سازند و در آن زر و سیم گدازند ــ معنی بیت: دلا، با اندوه جدائی خوش بساز که صاحبان اسرار و محرومان راز در آتش هجران که آن نیز خواست دوست است میسوزند و میسازند، بگفتهٔ مولوی:

عاشقم بر قهر و برلطفش بجد بلعجب من، عاشق این هردوضد

۱۰ ــ ای حافظ، از آه و ناله سحری روی مگردان تا چون صبح آینهٔ دلت رخشنده و تابناک شود.

غزل ۱۹۸

گفتم: کیم دهان و لبت کامران کنند؟
گفتا: بچشم، هرچه تو گوئی چنان کنند[۱]
گفتم: خراجِ مصر طلب میکند لبت
گفتا: درین معامله کمتر زیان کنند[۲]

گفتم: بنقطهٔ دهنت خود که برد راه؟
گفت: این حکایتیست که با نکته دان کنند[3]

گفتم: صنم پرست مشو، با صمد[4] نشین
گفتا: بکوی عشق همین و همان کنند

گفتم: هوای میکده غم میبرد زدل
گفتا: خوش آن کسان که دلی شادمان کنند[5]

گفتم: شراب و خرقه نه آیینِ مذهبست
گفت: این عمل بمذهب پیرِ مغان کنند[6]

گفتم: زلعلِ نوش لبان پیر را چه سود؟
گفتا: ببوسهٔ شکرینش جوان کنند

گفتم که خواجه کی بسرِ حجله میرود؟
گفت: آنزمان که مشتری و مه قِران کنند[7]

گفتم: دعای دولتِ او وردِ حافظ است
گفت: این دعا ملایکِ هفت آسمان کنند

وزن غزل ۱۹۸: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: از یار پرسیدم که لب و دهان تو چه زمان مرا بکام میرسانند؟ یار پاسخ داد: فرمان تو بالای چشم، من فرمان بردارم، هرچه تو خواهی دهان و لبم نیز آن کنند ۲ ــ معنی بیت: بیار گفتم: ببهای یک بوسه لب تو باج و ساوملک مصر را میجوید. یار پاسخ داد: درین سوداگری هیچ زیانی نیست ۳ ــ معنی بیت: پرسیدم بنقطهٔ موهوم دهان تو که راه تواند جست؟ یار پاسخ داد: این داستانی است که با نکته سنج عشق در میان توان گذاشت نه با عقل ضعیف که از دریافت این مسأله ناتوان است ۴ ــ صمد: بفتح اول و دوم بی‌نیاز و پاینده و آنکه در مهمات آهنگ بوی کنند. صفت جانشین موصوف (خدا) ــ معنی بیت: بیار گفتم: بت را عبادت مکن و با خدا باش. یار پاسخ دارد که در کوی عشق ما را از بت پرستی بخدا پرستی میرسانند، در ضمن تلمیحی دارد بآیهٔ ۱۱۵ سورهٔ بقره (۲) ولله المشرق والمغرب فاینما تولوافثم وجه الله: خاور و باختر از آن خداست، پس بهرجا روی کنید بسوی حق روی آورده‌اید و آنجا ذات حق هست ۵ ــ معنی بیت: بیار گفتم: هوای میخانه غم از دل میزداید. یار پاسخ داد. خوشا بحال آنان که دل مردم را از اندوه میرهانند ۶ ــ معنی بیت: بیار گفتم: باده نوشی باپشمینه پوشی صوفیانه خلاف دین است و با هم جمع نیاید. یار پاسخ داد: این

دو کار را بآئین پیر میکده با هم توان کرد ۷ ـ معنی بیت: گفتم که خواجه چه وقت برای زفاف میرود؟ پاسخ داد آنگاه که دو اختر سعد یعنی مشتری و ماه قرین یکدیگر شوند، حافظ ظاهراً در اینجا اشاره بازدواج ممدوح خود کرده است که احتمال دارد خواجه قوام الدین باشد، نیز نگاه کنید بغزل ۱۱ شمارهٔ (۱۲)

غزل ۱۹۹

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون بخلوت میروند، آن کار دیگر میکنند[1]
مشکلی دارم، زدانشمندِ مجلس[2] بازپرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند؟
گوئیا باور نمیدارند روزِ داوری
کاین همه قلب و دغل درکارِ داور میکنند[3]
یارب این نودولتانرا با خرِ خودشان نشان
کاین همه ناز از غلامِ ترک واستر میکنند[4]
ای گدایِ خانقه برجه که در دیرِ مغان
میدهند آبی که دلها را توانگر میکنند[5]
حسنِ بی‌پایانِ او چندانکه عاشق میکشد
زمرهٔ[6] دیگر بعشق از غیب سر برمیکنند
بر درِ میخانهٔ عشق ای ملک، تسبیح گوی
کاندر آنجا طینتِ آدم مخمّر[7] میکنند
صبحدم از عرش می آمد خروشی، عقل گفت
قدسیان گوئی که شعرِ حافظ از بر میکنند[8]

وزن غزل ۱۹۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ـ معنی بیت: نصیحتگویان ریاکار که در محراب مسجد و بر کرسی وعظ در جامهٔ پارسائی و تقوی نمایان میشوند، همینکه در خلوت قدم نهند بآن کار دیگر (بکنایه کارهای خلاف شرع) میپردازند ۲ ـ دانشمند مجلس: فقیه محفل ـ معنی بیت: مسأله دشواری مراست، حل آن را از فقیهی که در مجلس است،

بجوی، مشکلم این است: آنانکه بتوبه و بازگشت بدرگاه حق فرمان میدهند از چیست که خود از ناشایست توبه نمیکنند؛ ظاهراً حافظ تلمیحی بآیهٔ ۴۴ سورهٔ بقره (۲) کرده است أتأمرون الناسَ بالبرّ وتنسون انفسکم (آیا مردم را بنیکی فرمان میدهید و خویشتن را فراموش میکنید) ۳ ــ معنی بیت: این واعظان همانا بروز جزا یقین ندارند که این همه نادرستی و ناراستی در کار آفریدگار دادگر میورزند ۴ ــ معنی بیت: پروردگارا، این نو کیسهها را برخر خود سوار کن (بکنایه یعنی برجای خود بنشان) تا حد خویش بشناسد، چه همه ناز و تکبر آنان بداشتن بردهٔ ترک و مرکب راهوار است ۵ ــ معنی بیت: ای صوفی تهیدست خانقاه، از شادی بمهوا بپر که در مجلس عارفان با آب نوش معرفت دلها را غنای طبع بخشند و بی‌نیاز سازند ۶ ــ زمره: بضم اول و سکون دوم گروه ــ معنی بیت: هر چند جمال ازلی و ابدی محبوب عاشقان را بتیغ ناز میکشد؛ باز گروهی دیگر برای مهرورزی و جانبازی از پس پردهٔ غیب رخ مینمایند؛ سنائی گوید:

سر برآر از گلشن توحید تادر کوی دوست　　　کشتگان زنده یابی انجمن در انجمن

۷ ــ مخمر: سرشته، اسم مفعول تخمیر ــ معنی بیت: ای فرشته بر در میکدهٔ محبت و معرفت خدای را بپاکی یاد کن، چه در این جایگاه مقدس نهاد آدمیزاد را با بادهٔ عشق سرشته میسازند ۸ ــ معنی بیت: بامدادان بانگی رسا از تختگاه آسمان شنیده شد. خرد گفت: همانا این بانگ آوای پاکان عالم بالاست که نظم حافظ را تکرار میکنند و بخاطر می‌سپارند.

غزل ۲۰۰

دانی که چنگ و عود[1] چه تقریر میکنند
پنهان خورید باده که تعزیر[2] میکنند

ناموسِ عشق[3] و رونقِ عشّاق می‌برند
عیبِ جوان و سرزنشِ پیر میکنند

جز قلبِ تیره هیچ نشد حاصل و هنوز
باطل درین خیال که اکسیر میکنند[4]

گویند رمزِ عشق مگوئید و مشنوید
مشکل حکایتیست که تقریر میکنند

ما از برونِ در شده مغرورِ صد فریب
تا خود درونِ پرده چه تدبیر میکنند؟[5]

تشویشِ وقتِ پیرِمغان میدهند باز
این سالکان نگر که چه با پیر میکنند؟[6]

صد ملکِ دل به نیم نظر میتوان خرید
خوبان درین معامله تقصیر میکنند[۷]

قومی بجدّ و جهد نهادند وصلِ دوست
قومی دگر حواله بتقدیر میکنند[۸]

فی‌الجمله[۹] اعتماد مکن بر ثباتِ دهر
کاین کارخانه ایست که تغییر میکنند

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتیّ و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر میکنند[۱۰]

وزن غزل ۲۰۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ عود: بضم اول سازی است زهی همانند رباب ۲ ــ تعزیر: ادب کردن، ضربی است کمتر از حد، مصدر باب تفعیل ــ معنی بیت: آیا در می‌یابی که چنگ و عود چه بیان میکنند؟ میگویند: شراب در نهان بنوشید، چه نهی کنندگان از منکر باده‌گساران را بضرب تازیانه ادب میکنند ۳ ــ ناموس عشق: شرف و آبروی عشق، اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: این زهدفروشان ریاکار شرف عشق و آبروی عاشقان را از میان میبرند و بخرده گیری و عیبجوئی از جوان و پیر میپردازند ۴ ــ معنی بیت: از صنعت ریاکاران چیزی جز درم سیاه ناسره بدست نیامد، ولی اهل باطل یا باطل پرستان هنوز دراین خیال خامند که کیمیاگری میدانند و مس وجود ناقص را زر توانند کرد و بکمال توانند رساند. ۵ ــ معنی بیت: ما از بیرون در بصدگونه مکر نفس فریفته شده‌ایم و خود نمیدانیم که کارفرمایان قضا و قدر در اندرون این سراپرده چگونه دربارهٔ کارها میاندیشند و چه میکنند ۶ ــ معنی بیت: این راهروان ادب نیاموخته وقت عزیز پیر عارف را شوریده میدارند، ببین که با شیخ و راهنمای خود چه رفتار نادرستی مینمایند ۷ ــ معنی بیت: صد کشور دل را بنیم نگاه میتوان خریداری کرد، زیبایان در این سوداگری و داد و ستد کوتاهی میکنند که نظری بلطف جانب دلها نمی‌افکنند ۸ ــ معنیّ بیت: یک گروه وصال یار را بسعی و کوشش عاشق وابسته دانستند و گروهی دیگر این کار را بتقدیر واگذاشتند ۹ ــ فی‌الجمله: باری، شبه‌حرف ربط برای تلخیص ــ معنی بیت: باری برثابت ماندن اوضاع روزگار تکیه مکن، چه این جهان کارگاهی است که کارگزاران قضا تغییر و دگرگونی را در آن میسازند یعنی حاصل کارخانهٔ جهان دگر شدن و بر یک قرار نماندن و عدم ثبات است که گفته‌اند العالم متغیر ۱۰ ــ معنی بیت: بادهٔ معرفت بنوش و دل را صفا و روشنی بخش که چون درست بیندیشی حافظ و فقیه و فتوی دهنده و باز دارنده از منکر همه دروغ میگویند و نیرنگ میکنند؛ شاید از محتسب بتعریض امیر مبارزالدین محمد مقصود باشد.

غزل ۲۰۱

شرابِ بیغش وساقیِ خوش دو دام رهند
که زیرکانِ جهان از کمندشان نرهند[۱]

من ارچه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه[۲]
هزار شکر که یارانِ شهر[۳] بی‌گنهند

جفا نه پیشهٔ درویشیست و راهروی
بیار باده که این سالکان نه مردِ رهند[۴]

مبین حقیر گدایانِ عشق را کاین قوم
شهانِ بی‌کمر و خسروانِ بی‌کلهند[۵]

بهوش باش که هنگامِ بادِ استغنا[۶]
هزار خرمنِ طاعت به نیم جو ننهند[۶]

مکن که کوکبهٔ دلبری[۷] شکسته شود
چو بندگان بگریزند و چاکران بجهند

غلامِ همّتِ دردی کشانِ یکرنگم
نه آن گروه که ازرق لباس[۸] و دل سیهند

قدم منه بخرابات جز بشرطِ ادب
که سالکانِ درش محرمانِ پادشهند[۹]

جنابِ عشق بلندست، همّتی حافظ
که عاشقان رهِ بی‌همّتان بخود ندهند[۱۰]

وزن غزل ۲۰۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: بادهٔ ناب و ساقی دلپذیر دو دامند که در راه دل آدمی گسترده است، آنچنانکه هوشیاران عالم هم خود را از بند این دو رها نتوانند ساخت ۲ ــ نامه سیاه: سیه نامه یا گناهکار ۳ ــ یاران شهر: همشهریان ــ معنی بیت: اگرچه من بیدلی قلندر و میگساری گناهکارم، خدای را سپاس که همشهریانم همه نامهٔ عملشان سپید است و گناهی ندارند؛ در مصرع دوم تعریض بکسانی است که خود را بی‌گناه میشمردند و

دیگران گناهکار ۴ ــ معنی بیت: بیداد و درشتخوئی شیوهٔ سلوک و صوفیگری نیست. ساقی، شراب بده که این گونه رهروان شایستگی پیمودن طریق معرفت حق را ندارند ۵ ــ کله: بضم اول و فتح دوم مخفف کلاه یعنی تاج ــ معنی بیت: درویشان کوی محبت را بخواری منگر که این گروه فرمانروایان و شهریاران بی‌تاج و کمر ملک فقرند ۶ ــ استغنا: مخفف استغناء مصدر باب استفعال یعنی بی‌نیازی و بی‌نیاز شدن ــ معنی بیت: آگاه باش که چون باد بی‌نیازی ایزد وزیدن گیرد، هزار خرمن پارسائی و عبادت را بنیم جو نمی‌پذیرند و همسنگ نمی‌شمارند ۷ ــ کوکبه دلبری: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم موکب و جماعت و گروه هواداران دلربائی تو ــ معنی بیت: جفا روامدار که چون اسیران عشق و بندگان زرخرید محبت بگریزند، موکب هواداران دلربائی تو پراگنده شوند و شکوه حسن تو آسیب پذیرد ۸ ــ ازرق لباس: کبود جامه، صفت مرکب جانشین موصوف (صوفی) ــ معنی بیت: بندهٔ ارادهٔ استوار و نیت والای باده‌نوشان یکدل و یکجهتم که ظاهر و باطنشان یکی است، بآن گروه صوفیان کبودپوش سیاهکار مرا کاری نیست و اعتنائی بآنان نمیکنم ۹ ــ معنی بیت: جز با رعایت ادب و التزام رسم و آئین بمیخانه معرفت گام منه که رهروان این طریقت رازداران جانان، شهریار کشور دل باشند ۱۰ ــ معنی بیت: درگاه عشق والاست، ای حافظ، اراده‌ای استوار بجوی، چه بیدلان جانباز در جمع خود عاشق ناچیز همّت و سست عنصر را نمی‌پذیرند.

غزل ۲۰۲

بود آیا که درِ میکده‌ها بگشایند؟
گره از کارِ فروبستهٔ ما بگشایند

اگر از بهرِ دل زاهدِ خودبین بستند
دل قوی دار که از بهرِ خدا بگشایند

بصفایِ دلِ رندانِ صبوحی زدگان[۱]
بس در بسته بمفتاحِ دعا[۲] بگشایند

نامهٔ تعزیتِ دخترِ رز[۳] بنویسید
تا همه مغبچگان زلفِ دو تا بگشایند

گیسویِ چنگ[۴] ببرّید بمرگِ میِ ناب
تا حریفان همه خون از مژه‌ها بگشایند

درِ میخانه ببستند، خدایا مپسند[۵]
که درِ خانهٔ تزویر و ریا بگشایند

حافظ این خرقه که داری تو ببینی فردا
که چه زنّار ز زیرش بدغا[6] بگشایند

وزن غزل ۲۰۲: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ صبوحی زدگان: بفتح اول جمع صبوحی زده، آنانکه شراب بامدادی نوشیده‌اند، صفت جمع. رندان موصوف جمع، گاه در قدیم برای موصوف جمع صفت جمع آورده میشد و از آن نوعی تأکید و مبالغه در وصف استنباط میشود ۲ ــ مفتاح دعا: بکسر اول و سکون دوم کلید نیاز و خواهش، تشبیه صریح ــ معنی بیت اول تا سوم: کاش در میخانه‌ها را باز کنند و مشکل ما را آسان سازند و اگر این بستگی برای رضای خاطر پارسای خودپسند است، دل استوار دار که برای خشنودی حق بار دیگر گشوده خواهد شد، آری بسبب پاکدلی وارستگان باده‌نوش کارگزاران عالم غیب درهای ناگشاده را با کلید نیاز و خواهش این روشن دلان بباز خواهند کرد ۳ ــ دختر رز: باستعاره شراب مقصود است ــ معنی بیت: سوک نامهٔ دختر تاک را بنگارید، تا شاهدان در عزای او گیسوی شکن برشکن را پریشان سازند؛ برای توضیح بیشتر دربارهٔ مغبچگان نگاه کنید بغزل ۹ شمارهٔ (۵) و غزل ۱۷۰ شمارهٔ (۴) ۴ ــ گیسوی چنگ: تارهای چنگ، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: در ماتم دختر رز زلف چنگ را بگسلید تا همه ندیمان و هم صحبتان از مژگان خون روان کنند ۵ ــ مپسند: مپذیر و قبول مفرما، فعل نهی ۶ ــ خانهٔ تزویر: خانهٔ دروغ و فریب، تشبیه صریح ۶ ــ دغا: بفتح اول دغل و نادرستی ــ معنی بیت: ای حافظ، فرداخواهی دید که از زیر دلق تو چه کمربند دغل و نادرستی گشاده میشود و چگونه رسوا خواهی شد.

غزل ۲۰۳

سالها دفترِ ما در گروِ صهبا[1] بود
رونقِ میکده از درس و دعایِ ما بود

نیکیِ پیرمغان بین که چو ما بدمستان
هر چه کردیم، بچشمِ کرمش[2] زیبا بود

دفترِ دانش[3] ما جمله بشوئید بمی
که فلک دیدم و در قصدِ دلِ دانا بود

از بتان آن[4] طلب، ارحسن شناسی ای دل
کاین کسی گفت که در علمِ نظر بینا[5] بود

دل چو پرگار بهر سو دورانی میکرد
وندران دایره سرگشتهٔ پابرجا بود[۶]
مطرب از دردِ محبّت عملی میپرداخت
که حکیمانِ جهانرا مژه خون پالا بود[۷]
می‌شکفتم زطرب زانکه چو گل برلب جوی
بر سرم سایهٔ آن سروِسهی بالا[۸] بود
پیرِ گلرنگِ[۹] من اندر حقِ ازرق پوشان
رخصتِ خبث نداد، ارنه حکایتها بود
قلبِ اندودهٔ حافظ[۹] براوخرج نشد
کاین معامل[۱۰] بهمه عیبِ نهان بینا بود

وزن غزل ۲۰۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ صهبا: بفتح اول و سکون دوم می ــ معنی بیت: سالیانی چند دفتر دانائی ما در رهن باده بود و شکوه میخانه معرفت از درس عشق و راز و نیازی بود که با خداوند داشتیم ۲ ــ چشم کرم: دیدهٔ گذشت و جوانمردی، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: نیکوکاری و کرم پیر میفروش را بنگر که ما مستان عربده‌جو هر کار که میکردیم در دیدهٔ گذشت و بخشایش وی خوشایند مینمود و بدیها را ببزرگواری خود نیکی میشمرد و بردباری مینمود ۳ ــ دفتر دانش؛ دفتر علم ــ تشبیه صریح ــ معنی بیت: بآب باده دفتر علم ما را یکباره شستشو دهید و دانش ما را از میان ببرید، چه دانستم و دریافتم که چرخ گردون در اندیشهٔ آزار دلهای خردمندان است: حافظ در غزل دیگر فرماید:

فلک بمردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

۴ ــ آن: نمک و چاشنی و حالتی و کیفیتی را نیز گویند که در حسن میباشد و بتقریر درنمی‌آید و آن را جز بذوق نتوان یافت (برهان قاطع) ۵ ــ معنی بیت: دلا، اگر زیبائی را شناخته‌ای از زیبایان آن لطیفهٔ نهانی را که عشق از آن خیزد، بجوی، چه این نکته را کسی گفت که در ژرف اندیشی آگاهی و بصیرت داشت ۶ ــ معنی بیت: دل مانند پرگار بهر جانب گردش میکرد و جویان حقیقت بود ولی با اینهمه حضور قلب داشت و در حلقهٔ عشق پای برجا بود ۷ ــ معنی بیت: رامشگر از سر درد و سوز عشق هنری میکرد و آهنگی مینواخت که از تأثیر آن فرزانگان جهان از مژگان خود خون میریختند ۸ ــ سروسهی بالا: سرو راست قامت، موصوف و صفت، باستعاره مقصود یار بلند بالا ۹ ــ پیر گلرنگ: پیر گلگون رخسار یا باستعاره مراد بادهٔ گلفام معرفت ــ معنی بیت: پیر گلرنگ من که بادهٔ گلگون معرفت است، دربارهٔ صوفیان کبود جامه اجازهٔ تفتین و سخن‌چینی

نداد اگر نه داستانها از آنان باز میگفتم، چه در آئین درویشی کین‌توزی و خودبینی روا نیست، حافظ در غزل دیگر فرماید:

حافظ مرید جام می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

شاید همچنانکه در شرح سودی آمده است حافظ در این بیت بشیخ محمود عطار شیرازی ملقب بشیخ گلرنگ که پیر و مرشد او بوده است اشارت کرده باشد ۹ ــ قلب اندودهٔ حافظ: زرناسره یا بآب زر پوشیدهٔ حافظ ــ اندوده صفت مفعولی از اندودن ۱۰ ــ معامل: بضم اول سوداگر و داد و ستد کننده، اسم فاعل از معامله ــ معنی بیت: زر قلب یا نقد ناسره حافظ نزد وی ارزشی نیافت و پذیرفته نشد چه این صرّاف سوداگر بهر نقص و کاستی اگرچه از دیدهٔ دیگران پنهان بود، آگاهی داشت.

غزل ۲۰۴

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود
رقم مهر[1] تو برچهرهٔ ما پیدا بود

یاد باد آنکه چو چشمت بعتابم می‌کشت
معجز عیسویت در لب شکرخا بود[2]

یاد باد آنکه صبوحی زده[3] در مجلس انس
جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود

یاد باد آنکه رخت شمع طرب[4] می‌افروخت
وین دل سوخته پروانهٔ ناپروا بود

یاد باد آنکه در آن بزمگه خلق و ادب
آنکه او خندهٔ مستانه زدی صهبا بود[5]

یاد باد آنکه چو یاقوت قدح[6] خنده زدی[7]
در میان من و لعل تو حکایتها بود

یاد باد آنکه نگارم چو کمر بربستی
در رکابش مه نو پیک جهان پیما بود[8]

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست
و آنچه در مسجدم امروز کمست، آنجا بود[9]

یـاد بـاد آنکه بـاصلاحِ شما مـیشد راست

نظمِ هر گوهرِ نـاسفته[۱۰] کـه حـافظ را بـود

وزن غزل ۲۰۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ رقم مهر: بفتح اول و دوم نشان عشق، اضافهٔ تخصیصی ـ معنی بیت: روزگاری که پنهانی با ما عنایتی داشتی و نقش عشق تو بر رخسار ما نمایان بود، هرگز فراموش مباد ۲ ـ معنی بیت: آن دم که نگاه تو با ناز و ملامت جانستانی میکرد و لب نوشینت با معجز عیسوی جان بخشی مینمود، یاد باد ۳ ـ صبوحی زده: بفتح اول شراب بامدادی نوشیده، حال یا قید حالت ـ معنی بیت: آن روز که در محفل محبت شراب بامدادی نوشیده بودم و غیر از من و یار کس در آنجا نبود و توفیق الهی ما را همراهی میکرد، هرگز فراموش مباد ۴ ـ شمع طرب: شمع شادی، تشبیه صریح ـ معنی بیت: آن ایام که چهرهٔ تو در بزم شمع فروزان شادی بود و دل در آتش عشق گداختهٔ من پروانه‌آسا برگرد آن بی‌پروا پرواز میکرد، یاد باد ۵ ـ معنی بیت: آن روز یاد باد که در محفل طرب‌انگیز نیکخویان و اهل ادب تنها کسی که مستانه و بی‌اختیار برخلاف رسم میخندید باده و جام بود ۶ ـ یاقوت قدح: باستعاره مراد بادهٔ یاقوت فام ۷ ـ خنده زدی: خنده میزد، استعاره است از درخشیدن باده در جام ـ معنی بیت: آن روزگار هرگز فراموش مباد که چون بادهٔ یاقوت رنگ در جام میخندید، من و لب لعل فام تو داستانها میگفتیم و باهم سخنها داشتیم ۸ ـ معنی بیت: آن روزگار فراموش مباد که چون یار زیبای من آهنگ سفر میکرد، گوئی حلقهٔ ماه نو خود را رکاب مرکب او میساخت و بهمراه یار جهان پیمائی و سیاحت میکرد ۹ ـ معنی بیت: آن ایام هرگز فراموش مباد که من در میکدهٔ معرفت بیخبر از تعلقات دنیوی مقیم بودم و باده و نشاطی که امروز در مسجد ندارم، آنجا فراهم بود ۱۰ ـ گوهر ناسفته: گوهر بکر و سوراخ ناشده باستعاره مراد سخنان بدیع و بکر ـ معنی بیت: آن روزگار یاد باد که بانتقاد و تصحیح شما هر گوهر بکر سخن حافظ برشته کشیده میشد وعقدی فراهم میآمد.

غزل ۲۰۵

تـا زمیخانه و مـی نـام و نشان خـواهد بـود

سرِ مـا خـاکِ رهِ پـیرِ مـغان خـواهد بـود[۱]

حلقـهٔ پـیرِ مـغان از ازلم در گـوش است

برهمانیم کـه بـودیم و همان خـواهد بـود[۲]

برسرِ تربتِ مـا چـون گـذری همّت خـواه

کـه زیـارتگه رنـدان جهـان خـواهد بـود[۳]

برو، ای زاهد خودبین که زچشمِ من و تو
راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود[۴]

ترکِ عاشق کشِ من مست برون رفت امروز
تا دگر خونِ که از دیده روان خواهد بود؟[۵]

چشمم آندم که زشوقِ تو نهد سر بلحد[۶]
تا دم صبحِ قیامت نگران خواهد بود

بختِ حافظ گر ازین گونه مدد[۷] خواهد کرد
زلفِ معشوقه بدستِ دگران خواهد بود[۸]

وزن غزل ۲۰۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: تا آن زمان که از بزم روحانی و بادهٔ معرفت در جهان اسم و رسمی باشد، سر بارادت برآستان پیرمغان مرشد روشن دل خواهیم نهاد ۲ ــ معنی بیت: حلقهٔ بندگی پیر عارفان از روز نخست در گوش منست ما بر همان عهد و میثاق که بودیم می‌باشیم و خواهیم ماند ۳ ــ معنی بیت: چون بکنار آرامگاه ما آمدی، نظر عنایتی بطلب و توجه باطنی از ما بجوی، چه این خاک پاک زیارتگاه و قبلهٔ حاجت آزادگان وارستهٔ جهان خواهد بود ۴ ــ معنی بیت: ای پارسای خود پسند، دور شو که از دیدهٔ ظاهر بین من و تو سر سرا پردهٔ هستی و راز جهان آفرینش پنهانست و همچنان پوشیده خواهد ماند ۵ ــ معنی بیت: امروز یار زیبای سرمست من که ریختن خون عاشق را روا میشمرد بیرون شتافت تا از این پس از جفای وی خونابه از دیدهٔ کدام دلداده جاری خواهد شد؟ ۶ ــ لحد: بفتح اول و دوم نهانگاه گور، در عربی بسکون دوم تلفظ میشود ــ معنی بیت: آن نفس که بآرزوی دیدار تو دیدهٔ من در نهانگاه گور سر برخاک گذارد تا فراز آمدن صبح رستخیز همچنان مشتاق و در انتظار خواهد ماند ۷ ــ مدد: بفتح اول و دوم یاری ولی در اینجا باستعارهٔ عنادیه مقصود ناسازگاری و عدم مساعدت چنانکه در این بیت حافظ مبارکباد را بجای تعزیت و تسلیت بکار برده است:

تا شدم حلقه بگوش در میخانهٔ عشق هر دم آید غمی از نو بمبارکبادم

۸ ــ معنی بیت: اگر طالع چنین ناسازگاری کند گیسوی یار بچنگ اغیار خواهد افتاد.

غزل ۲۰۶

پیش ازینت بیش ازین اندیشهٔ عشّاق بود
مهرورزیِ تو با ما شهرهٔ آفاق[۱] بود

یاد باد آن صحبتِ شبها که با نوشین لبان
بحثِ سرِّ عشق و ذکرِ حلقهٔ عشّاق بود[2]

پیش ازین کاین سقفِ سبز[3] وطاقِ مینا برکشند
منظرِ چشمِ مرا ابروی جانان طاق بود

از دمِ صبحِ ازل تا آخرِ شامِ ابد
دوستیّ و مهر بریک عهد و یک میثاق[4] بود

سایهٔ معشوق اگر افتاد بر عاشق، چه شد؟
ما باو محتاج بودیم، او بما مشتاق بود[5]

حسنِ مهرویانِ مجلس گرچه دل میبرد و دین
بحثِ ما در لطفِ طبع و خوبیِ اخلاق بود[6]

بر درِ شاهم گدائی نکتهٔ در کار کرد
گفت بر هر خوان که بنشستم خدارزّاق بود[7]

رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
دستم اندر دامنِ ساقیِّ سیمین ساق بود[8]

در شبِ قدرار صبوحی کرده‌ام عیبم مکن
سر خوش آمد یار و جامی برکنارِ طاق بود[9]

شعرِ حافظ در زمانِ آدم اندر باغِ خلد[10]
دفترِ نسرین و گل را زینتِ اوراق بود

وزن غزل ۲۰۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ شهرهٔ آفاق: مشهور کران تا کران گیتی ــ شهره بضم اول و سکون دوم در فارسی بصورت صفت بکار میرود و در عربی مصدر است یعنی آشکار کردن ۲ ــ معنی بیت: معاشرت آن شبها که با شاهدان شیرین لب بگفتگوی راز عاشقی می‌نشستیم و یادی از جمع مهربانان برزبان میرفت، هرگز فراموش مباد ۳ ــ سقف سبز و طاق مینا: باستعاره مراد آسمان و گنبد فلک ــ معنی بیت: پیش از آنکه این گنبد سبز رنگ و طاق نیلی فام سپهر افراشته شود، نظر گاه دیدهٔ من تنها کمان یا طاق ابروی معشوق بود و بآن مهر میورزیدم، در غزل دیگر نیز فرماید:

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود　　زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

۴ ــ میثاق: بکسر اول پیمان استوار ــ معنی بیت: از آغاز بامداد روز نخست تا پایان شام جاودانگی، محبت و عشق بریک عهد و پیمان استوار همچنان پایدار خواهد ماند　۵ ــ معنی بیت: اگر سایهٔ لطف محبوب بر سر دلداده باشد شگفت نیست، چه ما عاشقان بمعشوق نیازمند بودیم و معشوق بمحبت و مهرورزی ما میل و اشتیاق داشت　۶ ــ معنی بیت: اگر چه زیبائی شاهدان محفل دل و دین میبرد، گفتگوی ما دربارهٔ سبکروحی و نکوخوئی آنان بود　۷ ــ معنی بیت: فقیری بردرگاه پادشاهی لطیفه‌ای در مورد و حال و کار من بر زبان راند و گفت: بر سر هر سفره که فرود آمدم تنها خداوند را روزی رسان دانستم و دیگران را در این میان واسطه‌ای بیش نشمردم　۸ ــ سیمین ساق: صفت ترکیبی، ساقی موصوف ــ معنی بیت: اگربند تسبیح (سبحه) پاره شد و من در نیافتم عذر مرا بپذیر، چه در آن دم دست من در دست ساقی سیم پیکر بود و سخت مجذوب و شیفته‌اش بودم　۹ ــ معنی بیت: اگر در شب عزیز تقدیر و برات حاجات بندگان باده نوشیده‌ام خرده مگیر، چه یار مست بدیدار من آمد و ساغری باده بر طاقچه نهاده بود　۱۰ ــ خلد: بضم اول و سکون دوم بهشت و جاودانگی ــ معنی بیت: نظم حافظ در روزگار آفرینش آدم در گلزار بهشت زیور مجموعهٔ گل و نسرین بوده است.

غزل ۲۰۷

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود[1]

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود

دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد
عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود[2]

آه از آن جور و تطاول که درین دامگه است
آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود[3]

در دلم بود که بی‌دوست نباشم هرگز
چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود؟

دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم
خم می‌دیدم خون در دل و پا در گل بود[4]

بس بگشتم که بپرسم سببِ دردِ فراق
مفتیِ عقل درین مسئله لایَعقِل[5] بود

راستی خاتمِ فیروزهٔ بواسحاقی[6]
خوش درخشید ولی دولتِ مستعجل[7] بود

دیدی آن قهقههٔ کبکِ خرامان حافظ
که زسر پنجهٔ شاهینِ قضا غافل بود[8]

وزن غزل ۲۰۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت اول و دوم: آن روزها فراموش مباد که قرارگاه دل من در کوی تو بود و غبار آستانهٔ تو سرمه وار مایهٔ افزایش فروغ چشم من بود و مانند سوسن و گل از تأثیر مصاحبت بی‌آلایش و یکدلی آنچه تو در دل داشتی، بر زبان من میرفت ۲ ــ معنی بیت: آنگاه که دل از زبان پیر عقل حقایقی را بازمیگفت وتقریرش نارسا بود، عشق بمدد می‌آمد ومسائلی را که بر خرد دشوار میآمد با شرح و بیان حل میکرد ۳ ــ معنی بیت: از ستم و درازدستی که در دامگاه دنیا بر مردم میرود، باید بسی اندوه و تأسف خورد و بر آن حالت اشتیاق و راز و نیازی که در مجلس انس میان دوستان بود جای بسی حسرت و دریغ است ۴ ــ معنی بیت: دیشب بیاد یاران هم پیاله بمیکده رفتم، خم شراب را دیدم که بسبب جدائی دوستان از دلش خون میچکید و پایش از آب دیده در گل فرو رفته بود ۵ ــ لایعقل: بفتح یا و سکون عین و کسر قاف در سیاق فارسی صفت است بمعنی نادان و مأخوذ است از لایعقل عربی فعل مضارع منفی مفرد مذکر غایب از مصدر عقل ــ معنی بیت: بسیار باین سو و آنسو رفتم تا علت درد جدائی را بازیابم ولی خرد که در هر مسأله دشوار نظر میکند و رأی میدهد، در بیان این مشکل نادان و ناتوان بود ۶ ــ فیروزه بواسحاقی: یک قسم فیروزه ازمعدن نیشابور بوده است ولی در اینجا بایهام مراد انگشتر فیروزهٔ فرمانروائی شاه شیخ ابواسحاق اینجواست که بشعر دوستی و فضل‌پروری مشهور بوده است و در سال ۷۵۷ باسارت امیر مبارزالدین درآمد و کشته شد ۷ ــ مستعجل: زودگذر و بر شتاب، اسم فاعل از استعجال بمعنی شتاب و عجله کردن ــ معنی بیت: انگشتری فیروزهٔ فرمانروائی ابواسحاق اینجو فروغی نیکو داشت، اما افسوس که سلطنتش زودگذر و بر شتاب بود ۸ ــ معنی بیت: ای حافظ آیا آن خندهٔ با آواز کبک خوش رفتار را دیدی که از چنگال باز تقدیر که در کمین او بود بیخبر ماند؟ برخی میگویند که ظاهراً در اینجا مقصود از کبک خرامان باستعاره شاه شیخ ابواسحاق و از شاهین قضا باستعاره امیر مبارزالدین محمد مقصود است که در فصل بهار بشیراز لشکر کشید تا با شیخ ابواسحاق جنگ کند. شاه شیخ ابواسحاق چون این خبر را شنید گفت امیر مبارزالدین عجب مرد نادانی است که این بهار خرم و فرصت مغتنم عیش را بر ما و خود ناگوار میگرداند و بجنگ میپردازد.

غزل ۲۰۸

خستگانرا چو طلب باشد و قوّت نبود
گر تو بیداد کنی شرط مروّت نبود[1]

ما جفا از تو ندیدیم و تو خود نپسندی
آنچه در مذهبِ اربابِ طریقت[2] نبود

خیره آن دیده که آبش نبرد گریهٔ عشق
تیره آن دل که در و شمع محبّت نبود

دولت از مرغِ همایون[4] طلب و سایهٔ او
زانکه بازاغ و زغن شهپرِ دولت[5] نبود

گر مدد خواستم از پیرِمغان عیب مکن
شیخ ما گفت که در صومعه همّت نبود[6]

چون طهارت نبود کعبهٔ و بتخانه یکیست
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود[7]

حافظا علم و ادب ورز که در مجلسِ شاه
هر که را نیست ادب، لایقِ صحبت نبود

وزن غزل ۲۰۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: چون دل خستگان عشق را درد طلب باشد و نیروی پیمودن راه وصل نباشد، اگر تو هم بر آنان ستم روا داری و مهربان نباشی، دور از آئین جوانمردیست ۲ ــ ارباب طریقت: خداوندگاران آئین درویشی و جوانمردی ۳ ــ معنی بیت: چشمی که آب و فرُوغ او را گریه عشق نبرد، تیره باد و دلی که چراغ مهر در آن نیفروزد تاریک است و تاریک باد ۴ ــ مرغ همایون: پرندهٔ خجسته و مقصود هماست که معتقد بودند بر سر هر کس سایه گسترد نیکبخت گردد ۵ ــ شهپر دولت: پروبال پرندهٔ بخت، استعارهٔ مکنیه ۶ ــ معنی بیت: اگر از پیر میکده معرفت یاری جستم، خرده‌مگیر چه پیر ما فرمود که در عبادتگاه زاهدان ریائی همت نتوان یافت یعنی این پارسایان عنایت و توجهی بحال دیگران نتوانند کرد ۷ ــ معنی بیت: اگر با دل پاک و جامهٔ نمازی بخانهٔ خدا نروی فرقی میان کعبه با بتکده که هیچ آدابی ندارد نخواهد بود. آری در خانه‌ای که پاکی و پاکدامنی نباشد نیکی و آسایش نتوان یافت.

غزل ۲۰۹

قتل ایـن خسته بشمشیرِ تـو تـقدیر نـبود[۱]
ورنـه هیچ از دل بـیرحمِ تـو تـقصیر نـبود

من دیـوانه چـو زلفِ تـو رها مـی‌کـردم
هیچ لایـقترم از حلقـهٔ زنـجیر نـبود

یـارب ایـن آیـنهٔ حسن[۲] چـه جـوهر دارد
کـه درو آهِ مـرا قـوّتِ تـأثیر نـبود[۳]

سر ز حسرت بدرِ میکده‌ها بـرکردم
چون شناسایِ تـو در صومـعه یک پـیر نـبود[۴]

نـازنین‌تـر[۵] زقـدت در چمنِ نـاز[۶] نـرست
خوشتر از نـقشِ تـو در عالمِ تصویـر[۷] نـبود

تـا مگر همچـو صبا بـاز بکویِ تـو رسم
حـاصلم دوش بـجز نـالهٔ شبگیر نـبود[۸]

آن کشیدم زتو، ای آتشِ هجـران کـه چـو شمع
جز فنایِ خـودم از دست تـو تـدبیر نـبود[۹]

آیـتی بـود عذاب انـدهِ حـافظ بـی‌تـو
کـه بـرِ هیچکسش حـاجتِ تـفسیر نـبود[۱۰]

وزن غزل ۲۰۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ تقدیر نبود: مقدر نبود و فرمان داده نشده بـود ۲ ــ آیـنهٔ حسن: آیـنهٔ جمال، تشبیه صریـح ۳ ــ نبود: بمعنی نبود و نیست و نباشد، گاه فعل ماضی هر سه زمان را در بر میگیرد ــ معنی بیت: پـروردگارا، آینهٔ زیبائی دوست را چه گوهر و سرشتی است که آه منِ در آن اثربخش نتواند بود ۴ ــ معنی بیت: بـا دریـغ و پشیمانی بمیخانه‌ها سرزدم تا آشنای ذات ترا بیابم، چه در عبادتگاه زاهدان یک پیر که عارف حق باشد نـدیدم. «برکردم» در مصراع اول در نسخهٔ متن حافظ تصحیح علامه قزوینی باشتباه کاتب «برگردم» نوشته شده است.
۵ ــ نازنین‌تر: نازپرورده‌تر و گرامیتر ۶ ــ چمن‌ناز: گلزار تـنعم و عیش و دلبری، تشبیه صریـح ۷ ــ

عالم تصویر: جهان صورتگری و آفرینش، تشبیه صریح ۸ــ معنی بیت: تا شاید مانند صبا افتان وخیزان و نالان بکوی تو گذر کنم، دیشب کاری جز نالهٔ سحری نداشتم (وزش باد را بناله تشبیه کرده است) ۹ــ معنی بیت: ای آتش فراق، چنان در تو گداختم و تحمل کردم که شمع سان جز نابودی هستی خود چاره دیگر نشناختم تا از طریق فنا بمقام بقا رسم ۱۰ــ معنی بیت: غم حافظ در فراق جانکاه تو آیه و رمزی از شکنجهٔ دوزخ بود که بسبب وضوح معنی نیازی بگزارش و تأویل هیچ مفسری نداشت.

غزل ۲۱۰

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود
تا دلِ شب[۱] سخن از سلسلهٔ مویِ تو بود

دل‌که ازناوکِ مژگانِ[۲] تودرخون می‌گشت
باز مشتاقِ کمانخانهٔ ابرویِ[۳] تو بود

هم عَفَا اللّه[۴] صبا کز تو پیامی میداد
ورنه در کس نرسیدیم که از کویِ تو بود

عالم از شور و شرِ عشق خبر هیچ نداشت
فتنه‌انگیزِ جهان غمزهٔ جادویِ تو[۵] بود

من سرگشته هم از اهلِ سلامت بودم
دام راهم شکنِ طرّهٔ هندویِ تو بود[۶]

بگشا بندِ قبا تا بگشاید دلِ من
که گشادی که مرا بود ز پهلویِ تو بود[۷]

بوفایِ تو[۸] که بر تربتِ حافظ بگذر
کز جهان میشد[۹] و در آرزویِ رویِ تو بود

وزن غزل ۲۱۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ دل شب: میانهٔ شب، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: دیشب در محفل ما داستان زلف تو در میان بود و تا میانهٔ شب دربارهٔ زنجیر گیسویت سخن بر زبان میرفت ۲ ــ ناوک مژگان: بفتح واو تیر مژه، تشبیه صریح ۳ ــ کمانخانهٔ ابرو: تشبیه صریح ــ معنی بیت: دل من که از پیکان تیر مژگان تو در خون می‌غلتید، با اینهمه

آرزومند دیدار ابروی کمانی تو بود ۴ ــ عفاالله: بفتح اول خداوند ببخشاید، عفا فعل ماضی مفرد مغایب از عفو یعنی بخشودن ــ معنی بیت: خداوند نسیم بهاری را ببخشاید که بلطف پیغامی از تو با خود آورد و اگرنه با کسی که از کوی تو آمده باشد، دیدار نکردیم ۵ ــ غمزهٔ جادوی تو: کرشمهٔ چشم سحرانگیز تو ــ معنی بیت: جهان از غوغای عاشقی هیچ آگاهی نداشت، کرشمهٔ چشم افسونگر تو عالم را در بلائی شگفت افکند.

۶ ــ طرهٔ هندو: زلف سیاه، موصوف و صفت ــ معنی بیت: من که سرگردان عشقم، روزی آسوده دل و ایمن بودم ولی چین و تاب زلف سیاه تو دام را هم شد و ببلای عشق گرفتارم کرد ۷ ــ معنی بیت: بند قبایت را بازکن و جامهٔ راه از تن برون آر تا خاطرم شاد شود، چه رهائی من از دست غم آنگاه است که در کنار تو باشم ۸ ــ بوفای تو: ترا بوفاداریت سوگند میدهم ۹ ــ میشد: میرفت.

غزل ۲۱۱

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود
تا کجا باز دل غمزده‌ٔ سوخته بود [۱]

رسمِ عاشق کشی و شیوهٔ شهرآشوبی
جامهٔ بود که بر قامتِ او دوخته بود [۲]

جانِ عشّاق سپندِ رخِ خود میدانست
وآتشِ چهره بدین کار برافروخته بود [۳]

گرچه میگفت که زارت بکشم، میدیدم
که نهانش نظری با منِ دلسوخته بود [۴]

کفرِ زلفش [۵] رهِ دین میزد و آن سنگین دل
در پیش مشعلی از چهره برافروخته بود

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت
اَللّٰه اَللّٰه [۶] که تلف کرد و که اندوخته بود؟

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد
آنکه یوسف بزرِ ناسره بفروخته بود [۷]

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ
یارب این قلب شناسی زکه آموخته بود؟ [۸]

وزن غزل ۲۱۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: دیشب میخر امید و مهر رویش پرتو افکن بود، نمیدانم که باز دیگر کجا در دل گرفتار عشقی آتش در زده بود ۲ ــ دوخته بود: بجای دوخته شده بود بکار رفته است ــ معنی بیت: آئین کشتن مهرورزان و طریقهٔ فتنه‌انگیزی در کشور دلها گوئی قبائی زیبنده است که بر قدوبالای او دوخته شده بود ۳ ــ معنی بیت: جان بیدلان را برای دفع چشم زخم از جمال خودسپند میشمرد و آتش رخسار را برای سوختن جان عشاق روشن کرده بود ۴ ــ معنی بیت: اگرچه بر زبانش میرفت که بتلخی و سختی جانت را می‌ستانم ولی آشکارا از چهرهٔ وی نمایان بود که پنهانی نظر عنایتی با من سوخته‌دل دارد ۵ ــ کفر زلف: پردهٔ زلف، تشبیه صریح ولی بایهام مراد و مقصود زلف کافر کیش و عاشق‌کش یار است ــ معنی بیت: زلف کافر کیش او از سیه‌دلی دین و دل عاشقان را بیغما میبرد و آن محبوب سنگدل چراغ طلعت خویش را در قفای گیسو روشن کرده بود تا مددگار آن رهزن باشد ۶ ــ اللّه اللّه: از اصوات یا شبه جمله است برای بیان شگفتی ــ معنی بیت: دل خون بسیار اندوخت امّا دیده آن را بر خاک ریخت و پراگند؛ شگفتا که فراهم آوردهٔ این را آن بر باد داد ۷ ــ معنی بیت: یار عزیز را ببهای تمام دنیا از دست مده، چه آنکه یوسف را بزر قلب و یا پشیزی چند فروخت، هرگز نفعی نبرد: بسی در اینجا قید است برای نفی بمعنی هرگز و ابداً؛ سعدی گوید:

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد   صحبت یوسف به از دراهم معدود

۸ ــ معنی بیت: گفت و سخنی دلپذیرگفت که ای حافظ بشتاب و دلق ریائی را درآتش افکن. پروردگارا، این گونه شناخت زرناسره را از که فرا گرفته بود؟ مقصود بایهام اینست که بشناسائی دل که گوئی چون زر ناسره بود و از کمال خلوص بهره نداشت از کجا پی برده بود.

غزل ۲۱۲

یکدو جامم دیْ سحرگه اتّفاق افتاده بود
وزلبِ ساقی شرابم در مذاق افتاده بود

از سرِ مستی دگر باشاهدِ عهدِ شباب[۲]
رجعتی[۳] میخواستم، لیکن طلاق[۴] افتاده بود

در مقاماتِ طریقت[۵] هرکجا کردیم سیر
عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود

ساقیا جام دمادم ده که در سیرِ طریق
هرکه عاشق وش نیامد، در نفاق[۶] افتاده بود

ای معبّر، مژدهٔ فرما[7] که دوشم آفتاب
درشکرخوابِ صبوحی[8]هم وثاق[9] افتاده بود

نقش می بستم که گیرم گوشهٔ زان چشمِ مست
طاقت و صبر از خمِ ابروش طاق افتاده بود[10]

گر نکردی نصرتِ دین شاه یحیی[11] از کرم
کارِ ملک و دین ز نظم و اتّساق[12] افتاده بود

حافظ آن ساعت که این نظمِ پریشان مینوشت
طایرِ فکرش[13] بدامِ اشتیاق افتاده بود

وزن غزل ۲۱۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ دی: بکسر اول روز گذشته، دیروز ــ معنی بیت: از اتفاق نیک دیروز هنگام سحر (پگاه) یکی دو ساغر بدستم رسید و از لب نوشین ساقی باده در کامم ریخته شد ۲ ــ شاهد عهد شباب: محبوب زیبای جوانی، تشبیه صریح ۳ ــ رجعت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم باز گردیدن طلاق دهنده بسوی زن مطلقهٔ خود (نقل از منتهی الادب) ۴ ــ طلاق: بفتح اول رهاشدن زن از قید نکاح، در اینجا مقصود طلاق ثلاث یا طلاق بائن است که رجعت ندارد ــ معنی بیت: بار دیگر از روی سرمستی با محبوب زیبای روزگار جوانی بازگشتی میخواستم یعنی پیرانه سر مایل بودم که بعالم جوانی باز گردم ولی میان من و شاهد جوانی طلاق بائن واقع شده بود که رجعت‌پذیر نیست ۵ ــ مقامات طریقت: بفتح اول مراتب سلوک، اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: در مراتب سلوک هرجا گام نهادیم، دریافتیم که سلامت و ایمنی با عشقبازی و مهرورزی سازگاری ندارد و عشق جدا از بلا و محنت نتواند بود ۶ ــ نفاق: بکسر اول دورویی ــ معنی بیت: ای ساقی، ساغر بیاپی بمن بده که در پیمودن راه سلوک هرکس عاشق گونه نباشد و مهر نورزد در طریقت نفاق و دورویی ورزیده است که از کفر بدتر است ۷ ــ فرما: فعل امر از فرمودن که در اینجا برعایت احترام آمده و بقرینهٔ حالی بمعنی دادن بکار رفته است ۸ ــ شکرخواب: رؤیای شیرین یا خواب نوشین، اسم مرکب، صبوحی بمعنی بامدادی صفت آن ۹ ــ وثاق: بضم اول در سیاق فارسی بمعنی خانه و حجره و اطاق، برخی وثاق را از اصل ترکی مأخوذ میدانند ــ هم وثاق: همخانه، صفت ترکیبی از پیشوند هم و اسم (وثاق) ــ معنی بیت: ای خوابگزار با تعبیر خود بمن مژده بده، چه دیشب در رؤیای شیرین بامدادی دیدم که خورشید با من همخانه شده بود ۱۰ ــ معنی بیت: تصور میکردم که از آن چشم مست کناره گیرم ولی کمان ابروی او شکیب و تاب را از من فرد و جدا ساخته بود ۱۱ ــ شاه یحیی: نصرة‌الدین شاه یحیی بن شرف‌الدین مظفربن امیر مبارزالدین ممدوح حافظ از آل مظفر که در سال ۷۹۸ بفرمان تیمور حاکم شیراز شد ۱۲ ــ اتساق: بکسر اول و تشدید دوم ترتیب دادن و درست وراست و فراهم شدن، مصدر باب افتعال از

مجرد وسق بفتح اول و سکون دوم بمعنی گردآوردن ۱۳ ــ طایر فکر: مرغ اندیشه، تشبیه صریح.

غزل ۲۱۳

گوهرِ مخزنِ اسرارست همانست که بود
حقّهٔ مهر[1] بدان مهر[2] و نشانست که بود[3]

عاشقان زمرهٔ اربابِ امانت باشند
لاجرم[4] چشم گهربار همانست که بود[5]

از صبا پرس که ما را همه شب تا دمِ صبح
بویِ زلفِ تو همان مونسِ جانست که بود[6]

طالبِ لعل و گهر نیست وگرنه خورشید
همچنان در عملِ معدن و کانست که بود[7]

کشتهٔ غمزهٔ خود را بزیارت دریاب
زانکه بیچاره همان دل نگرانست[8] که بود

رنگِ خونِ دلِ ما را که نهان میداری
همچنان در لبِ لعلِ تو عیانست که بود[9]

زلفِ هندویِ[10] تو گفتم که دگر ره نزند
سالها رفت و بدان سیرت و سانست که بود

حافظا بازنما قصّهٔ خونابهٔ چشم
که برین چشمه همان آبِ روانست که بود[11]

وزن غزل ۲۱۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ حقهٔ مهر: بضم اول و تشدید دوم آوند مهر ومحبت، استعارهٔ مکنیه ۲ ــ مهر: بضم اول و سکون دوم نقش و رقم؛ میان مهر و مهر جناس ناقص مراعات شده است ۳ ــ معنی بیت: گوهر عشقی که در گنجینهٔ راز یعنی دل ماست همان گوهر است که در روز ازل بما داده شد و آوند محبت یعنی سینهٔ ما بهمان نشان است که از این پیش بوده است ۴ ــ لاجرم: بفتح سوم و چهارم بضرورت و ناگزیر، قید تأکید، مرکب از لا (حرف نفي) + جرم بفتح اول و دوم که اسم است ودر اصل بمعنی خطا و گناه ۵ ــ معنی بیت: بیدلان جمع

امانتداران عشقند که با تحمل این بار گران دیدهٔ آنان همچنان اشکبارست ۶ ـ معنی بیت: از باد بهاری که پیام‌آور عاشق و معشوق است، پرسش کن تا بدانی که هرشب تا دمیدن صبح بوی دلاویز گیسوی تو که همراه نسیم میرسد، همچنان انس‌بخش جان ماست که پیش از این بوده است ۷ ـ معنی بیت: آنکه جوینده و خواهندهٔ لعل و گوهر گرانبها بود، اکنون در جهان نیست وگرنه مهر فروزنده همچنان در کار بدل ساختن سنگ بگوهرست، بکنایه مقصود آنست که سالک شایسته‌ای اکنون نیست وگرنه پیران رهشناس هنوز هم یافت میشوند ۸ ـ دل نگران: پریشان خاطر و هراسان، صفت مرکب از اسم وصفت ـ معنی بیت: آن را که بتیغ ناز و کرشمه کشتی، بدیداری جان تازه ببخش، چه این گرفتار ناتوان همچنان پریشان‌دل و هراسان است که پیش از این بود ۹ ـ معنی بیت: نشان خون دل ما را که پنهان میسازی، هنوز از لب سرخ فام تو چنانکه نمایان بود، آشکارست ۱۰ ـ زلف هندو: گیسوی سیاه دلربا، موصوف و صفت ـ معنی بیت: گفتم که گیسوی سیاه دلربای تو از این پس راه دلها را نمیزند، سالها گذشت و این هندو (راهزن) بهمان روش و شیوه‌ایست که پیش از این بود ۱۱ ـ معنی بیت: ای حافظ، داستان اشک خونین دیده را باز گو تا یار بداند که از چشمهٔ چشم هنوز همان خونابه (سرشک خون‌آلود) میرود که پیش ازین میرفت.



غزل ۲۱۴

دیدم بخوابِ خوش که بدستم پیاله بود
تعبیر رفت و کار بدولت حواله بود[1]

چل سال رنج و غصّه کشیدیم و عاقبت
تدبیرِ ما بدستِ شراب دوساله[2] بود

آن نافهٔ مراد[3] که میخواستم ز بخت
در چینِ زلفِ آن بتِ مشکین‌کلاله[4] بود

از دست برده بود خمارِ غمم سحر
دولت مساعد آمد و می در پیاله بود

برآستانِ میکده خون میخورم مدام
روزیِّ ما زخوانِ قدر این نواله[5] بود

هرکو نکاشت مهر وزخوبی گلی نچید
در رهگذارِ باد نگهبانِ لاله بود[6]

بر طرفِ گلشنم گذر افتاد وقت صبح
آندم که کارِ مرغ سحر آه و ناله بود

دیدیم شعرِ دلکشِ حافظ بمدحِ شاه
یک بیت ازین قصیده[7] به از صد رساله[8] بود

آن شاهِ تند حمله[9] که خورشیدِ شیرگیر
پیشش بروزِ معرکه کمتر غزاله[10] بود

وزن غزل ۲۱۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: در رؤیای شیرین دیدم که ساغر می بر کف داشتم، رؤیای مرا گزارشی و تفسیری بود یعنی کار و بارم باقبال نیک واگذار شد ۲ ــ شراب دوساله: موصوف و صفت، مقصود بادهٔ کهن است ــ معنی بیت: مدتی دراز یعنی چهل سال تحمل محنت و آزار و اندوه کردیم و بفرجام بادهٔ کهن چارهٔ کار ما شد ۳ ــ نافهٔ مراد: نافهٔ مشکین آرزو، تشبیه صریح ۴ ــ کلاله بضم اول کاکل وزلف مجعد ــ مشکین کلاله صفت ترکیبی است، بت موصوف آن ــ معنی بیت: از یاری اقبال آن نافهٔ مشکین آرزو که می‌جستم، در شکنج گیسوی آن زیبا نگار بود که کاکلش مشکبوست ۵ ــ نواله: بفتح اول لقمه، مقداری غذا که بکسی اختصاص دهند، سهم غذا ــ معنی بیت: من اگر چه در میخانه‌ام، شاد نیستم و پیوسته خون دل میخورم، رزق ما از مائده تقدیر این لقمه بود ۶ ــ معنی بیت: هرکس تخم محبت در مزرع دل سبز نکرد و از گلزار نیکی گلی نچید، مانند کسی است که در گذرگاه تندباد بخواهد لاله را از پرپرشدن نگاه دارد (یا چراغی را که بشکل لاله میساختند از خاموش‌شدن باز دارد) ۷ ــ قصیده: چکامه ۸ ــ رساله: بکسر اول کتاب و پیام ۹ ــ تند حمله: سبک‌تاز، صفت ترکیبی‌شاه موصوف ۱۰ ــ غزاله: بفتح اول آهوبرهٔ ماده ــ معنی بیت: آن شهریار سبک‌تاز که خورشید شیر شکار در نزد وی روز کارزار چون آهوبرهٔ سخت ناتوانی است (چون برج اسد برج خاص خورشید است از این نظرگاه وصف شیرگیر برای خورشید آورده شده است).

غزل ۲۱۵

بکویِ میکده، یارب، سحر چه مشغله[1] بود
که جوشِ[2] شاهد و ساقیّ و شمع و مشعله[3] بود

حدیثِ عشق که از حرف و صوت مستغنیست
بنالهٔ دف و نی در خروش و ولوله[4] بود

مباحثی که در آن مجلسِ جنون میرفت
ورایِ مدرسه و قال و قیل[5] مسئله بود

دل از کرشمهٔ ساقی بشکر بود ولی
زنامساعدیِ بختش اندکی گله بود[6]

قیاس کردم و آن چشم جادوانهٔ مست
هزارِ ساحر چون سامریش در گله[7] بود

بگفتمش بلبم بوسهٔ حوالت کن
بخنده گفت: کیت با من این معامله بود؟[8]

ز اخترم نظری سعد[9] در رهست که دوش
میانِ ماه و رخِ یار من مقابله بود

دهانِ یار که درمانِ درد حافظ داشت
فغان که وقتِ مروّت چه تنگ حوصله بود[10]

وزن غزل ۲۱۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ مشغله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کارو بار سخت مشغول‌کننده، هنگامه ۲ ــ جوش: بضم اول ازدحام و انبوهی ۳ ــ مشعله: بفتح اول و سکون دوم قندیل ــ معنی بیت: پروردگارا، نمیدانم که در محلهٔ میخانه سحرگاه چه هنگامهٔ مشغول‌کننده‌ای بود که در آنجا ازدحامی از زیبایان و ساقیان وانبوهی از شمع و قندیل یافته میشد ۴ ــ ولوله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جوش و خروش و شور ــ معنی بیت: سخن عشق یا گفتگوی عاشق و معشوق که از حرف و آواز بی‌نیازست در میکده با ناله‌های دف‌ونی ببانگ بلند و فریاد طنین‌افکن بود ۵ ــ قال و قیل: گفتگو و نزاع لفظی، قال و مقال ــ معنی بیت: بحث و پژوهش عاشقانه‌ای که در آن محفل شوریدگی و آشفتگی پیش می‌آمد، فراتر از حد دریافت اهل مکتب و برتر از گفتگو در مسائل عقلی بود ۶ ــ معنی بیت: دلم از ناز و غمزهٔ ساقی سپاسگزاری میکرد، اما از ناسازگاری بخت خود مختصر شکایتی داشت، حافظ در غزل دیگر میفرماید:

در حق من لبت آن لطف که میفرماید گرچه خوبست ولیکن قدری بهتر ازین

۷ ــ معنی بیت: سنجیدم و دیدم که از دیدهٔ افسونگر مخمور تو هزار ساحر بتردستی سامری که امت موسی را فریفت گله و شکایت داشتند که تو ما را که جادوگریم بسحر نگاه خود افسون کردی؛ اگر گله بفتح اول خوانده شود، معنی مصراع چنین تواند بود: دیدهٔ افسونگر تو هزار ساحر چون سامری در گله یا خیل و حشم خود داشت. ۸ ــ معنی بیت: بیار گفتم: برات یک بوسه بلب من بر لب خود بده، با تبسم پاسخ داد که

من با تو چنین دادوستدی هرگز نداشتم ۹ ــ سعد: بفتح اول و سکون دوم فرخنده، صفت نظر ــ معنی بیت: ستارهٔ بخت من نگرشی فرخنده و نظری میمون با من خواهد داشت، چه دیشب ماه گردون با مهر رخسار یار روباروی شد و قران سعدین (مقارنهٔ دو سعد یاد و اختر فرخنده) اتفاق افتاد ۱۰ ــ معنی بیت: دهان دوست که علاج درد حافظ ببوسهٔ شیرین آن وابسته است فریاد که در هنگام رادی و بخشش بسیار کم‌گنجایش بود و کرمی ننمود.

غزل ۲۱۶

آن یار کزو خانهٔ ما جای پری بود
سر تا قدمش چون پری از عیب بری[۱] بود

دل گفت: فرو کش کنم این شهر[۲] ببویش
بیچاره ندانست که یارش سفری بود

تنها نه ز رازِ دل من پرده برافتاد
تا بود فلک شیوهٔ او پرده‌دری بود

منظورِ[۳] خردمندِ من آن ماه که او را
با حسنِ ادب شیوهٔ صاحب‌نظری بود

از چنگِ منش[۴] اخترِ بد مهر بدر برد
آری چکنم دولتِ دورِ قمری بود[۵]؟

عذری بنه، ای دل، که تو درویشی و او را
در مملکتِ حسن سرِ تاجوری بود[۶]

اوقاتِ خوش آن بود که بادوست بسر رفت
باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود

خوش بود لبِ آب و گل و سبزه و نسرین
افسوس که آن گنجِ روان[۷]، رهگذری[۸] بود

خود را بکش ای بلبل ازین رشک که گل را
با بادِ صبا وقتِ سحر جلوه‌گری بود[۹]

هر گنجِ سعادت که خدا داد بحافظ
از یمنِ دعایِ شب و وردِ سحری بود

وزن غزل ۲۱۶: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ بری: بفتح اول و کسر دوم پاک و مبرا، مخفف بریء صفت مشبهه از برائت (براءة) ــ معنی بیت: یار زیبائی که از مقدم او سرای ما گوئی جای پریان زیبا میگشت، چون فرشته سر تا پایش از نقص و کاستی پاک و مبرا بود: سعدی گوید:

پری که در همه عالم بحسن مشهورست ز شرم چون تو پری زاده میشود پنهان

میان پری بمعنی موجود خیالی زیبا و پری بمعنی فرشته صنعت تجنیس یا جناس تام مراعات شده است.

۲ ــ این شهر: در این شهر، متمم قیدی معادل قید مکان، حرف اضافه «در» بدون قرینه حذف شده است و این گونه حذف بسیار کم دیده میشود ــ معنی بیت: دل میگفت که درین شهر بامید و آرزوی وی رحل اقامت می‌افکنم و مقیم میشوم، بیچاره آگاه نبود که یار ازین دیار آهنگ سفر داشت ۳ ــ منظور: مورد نظر و توجه و پسندیده و مقبول مجازاً بمعنی معشوق و محبوب، اسم مفعول از نظر ــ خردمند صفت منظور ۴ ــ منش: من او را، ش ضمیر متصل مفعولی که بضرورت حفظ وزن از فعل «بدر برد» جدا افتاده است ۵ ــ معنی این بیت و بیت پیش: معشوق دانای من آن ماه‌لقا که با کمال فضل و دانش عنایت و بصیرت را نیز جمع داشت، طالع ناسازگار از دست من او را ربود، بلی کاری نتوان کرد، چه فرصت دیدار چون دولت ناپایدار گردش ماه بود که بیش از دو هفته نیست ۶ ــ معنی بیت: دلا، اگر معشوق با تو نمی‌نشیند، معذورش بدار، چه در کشور زیبائی تاج فرمانروائی بر سر دارد و تو تهیدستی بینوا بیش نیستی ۷ ــ گنج روان: گنجی که در شتاب و سیر باشد، باستعاره مقصود معشوق ۸ ــ رهگذری: گذرنده، صفت فاعلی ــ معنی بیت: کنار جویبار و گل و سبزه و نسرین خوشی و صفائی داشت، دریغا که آن یار زیبا که از آراستگی بگنج قارون میماند، بشتاب گذشت و درنگی نزد ما نکرد ۹ ــ معنی بیت: ای بلبل عاشق، خود را از حسد هلاک کن که گل معشوق تو سحرگاه (پگاه) حسن خود را بر نسیم صبا عرضه میکرد و با باد بهاری بجنبش و رقص میپرداخت.

غزل ۲۱۷

مسلمانان مرا وقتی دلی بود
که با وی گفتمی[۱]، گر مشکلی بود
بگردابی چو می‌افتادم از غم[۲]
بتدبیرش[۳] امیدِ ساحلی بود

دلی همدرد و یاری مصلحت بین
که استظهارِ[۴] هر اهلِ دلی بود

زمن ضایع شد اندر کویِ جانان
چه دامن‌گیر، یارب، منزلی بود[۵]

هنر بی عیبِ حرمان[۶] نیست لیکن
زمن محروم‌تر کی سائلی بود؟

برین جانِ پریشان رحمت آرید
که وقتی کاردانی[۷] کاملی بود

مرا تا عشق تعلیمِ سخن کرد[۸]
حدیثم نکتهٔ هر محفلی بود

مگو دیگر[۹] که حافظ نکته دانست[۱۰]
که ما دیدیم و محکم جاهلی بود

وزن غزل ۲۱۷: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ ــ گفتمی: میگفتم ۲ ــ گردابی... از غم: غرقاب اندوهی ۳ ــ بتدبیرش: بچاره‌جوئی و نیک‌اندیشی‌دل ۴ ــ استظهار: پشت‌گرمی، مصدر باب استفعال ــ معنی بیت: دلی داشتم که مانند من درد محبت داشت و مصلحت‌شناس بود و مایهٔ پشت‌گرمی صاحبدلان ۵ ــ معنی بیت: دل در کوی دلدار از دست من رفت. پروردگارا، کوی جانان سرمنزلی بود که مرا سخت پای‌بند ساخت ۶ ــ حرمان: بکسر اول و سکون دوم بی‌بهره گردانیدن و بی‌بهرگی ــ معنی بیت: هنر عشق بی‌نقص محرومی و بی‌بهره ماندن از وصال یار هیچگاه میسر نیست و خواهنده و آرزومندی ناکامتر از من نتوان یافت، چه هنرم بیش است؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

عشق میورزم و امید که این فن شریف   چون هنرهای دگرمایهٔ حرمان نشود

۷ ــ کاردان: کارآزموده و کارآگاه ۸ ــ تعلیم سخن کرد: سخن آموخت، اضافه جزء اول فعل مرکب (تعلیم) بمفعول آن سخن ۹ ــ دیگر: هرگز، قید نفی زمان ۱۰ ــ نکته‌دان: نکته‌سنج و لطیفه‌گو ــ معنی بیت: هرگز مگو که حافظ لطیفه‌گو و نکته‌سنج است که ما دانستیم که او در نادانی استوار بود و بجهل مرکب گرفتار یعنی نمیدانست که نمیداند.

غزل ۲۱۸

در ازل هرکو بفیضِ دولت ارزانی بود
تا ابد جامِ مرادش همدمِ جانی[۱] بود

من همان ساعت‌که ازمی خواستم شد توبه‌کار[۲]
گفتم: این شاخ اردهد باری، پشیمانی بود

خود گرفتم کافکنم سجّاده چون سوسن بدوش
همچو گل برخرقه رنگِ می مسلمانی بود[۳]؟

بی چراغِ جام در خلوت نمی‌یارم نشست
زانکه کُنجِ اهلِ دل باید که نورانی بود[۴]

همّتِ عالی طلب، جامِ مرصّع[۵] گو مباش
رندرا آبِ عنب[۶] یاقوتِ رمّانی بود

گرچه بی‌سامان نماید کارِ ما، سهلش مبین
کاندرین کشور گدائی رشکِ سلطانی بود[۷]

نیکنامی خواهی، ای دل، با بدان صحبت مدار[۸]
خودپسندی جانِ من برهانِ[۹] نادانی بود

مجلسِ انس و بهارو بحثِ شعر اندر میان
نستدن[۱۰] جامِ می از جانان، گرانجانی[۱۱] بود

دی عزیزی گفت: حافظ میخورد پنهان شراب
ای عزیزِ من، نه عیب آن به که پنهانی بود[۱۲]؟

وزن غزل ۲۱۸: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن مخذوف)

۱ ـ همدم جانی: مونسی که پیوند با جان دارد، موصوف و صفت نسبی ـ معنی بیت: هرکس بفیض و عنایت دولت فقر و انقطاع از ما سوی الله هم در روز نخست مستحق گشت، تا جاودان جام مقصود و ساغر مراد مونس جان وی خواهد بود ۲ ـ توبه‌کار: تائب یا توبه‌کننده ـ معنی بیت: من هماوقت که عزم داشتم از باده‌نوشی توبه کنم، با خود گفتم این نهال توبه اگر میوه‌ای برآرد، جز پشیمانی و ندامت چیزی نخواهد بود ۳

ـ معنی بیت: گیرم که سوسن‌وار سجاده بدوش کشم، آیا وقتی که بر دلق من رنگ باده مانند گل سرخ نمایان باشد من مسلمانم؟ مقصود آنکه در این حال براستی مسلمان نیستم و سجاده بدوشی ریا کارم ۴ ـ معنی بیت: بی فروغ ساغر می در خلوت خانه نمیتوانم مقیم بمانم، چه زاویهٔ اقامتگاه صاحبدلان باید که مانند دلشان روشن باشد ۵ ـ مرصع: گوهرنشان، اسم مفعول از ترصیع، صفت جام ۶ ـ عنب: بکسر اول و فتح دوم انگور ـ معنی بیت: ارادهٔ والا بجوی، اگر ساغر گوهرنشان نباشد، باکی نیست، چه برای قلندر وارسته آب انگور خود یاقوت سرخ بشمار آید ۷ ـ معنی بیت: اگرچه کار ما پریشان بنظر میرسد، بخواری در آن نظر مکن، چه مقام سلطنت و پادشاهی بر گدائی و درویشی در کوی عشق رشک میبرد و غبطه میخورد ۸ ـ صحبت مدار: آمیزش و معاشرت مکن ۹ ـ برهان: بضم اول و سکون دوم دلیل روشن و حجت قاطع ۱۰ ـ نستدن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم نگرفتن ۱۱ ـ گرانجانی: ضد سبکروحی، کاهلی، سستی ۱۲ ـ نه عیب آن به که پنهانی بود: استفهام در اینجا مجازاً مفید تقریر و اثبات است یعنی عیب میگساری بهتر آنست که پوشیده ماند.

غزل ۲۱۹

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود
بنفشه در قدمِ او نهاد سر بسجود

بنوش جامِ صبوحی[1] بنالهٔ دف و چنگ
ببوس غبغبِ[2] ساقی بنغمهٔ نی وعود

بدورِ گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ
که همچو روزِ بقا هفتهٔ بود معدود[3]

شد از خروجِ ریاحین[4] چو آسمان روشن
زمین باخترِ میمون و طالعِ مسعود[7]

زدستِ شاهدِ نازک عذارِ[5] عیسی دم
شراب نوش و رها کن حدیثِ عاد[6] و ثمود[7]

جهان چو خلدِ برین[8] شد بدورِ سوسن و گل[9]
ولی چه سود که در وی نه ممکنست خلود[10]؟

چو گل سوار شود بر هوا سلیمان‌وار[11]
سحر که مرغ درآید بنغمهٔ داود

بباغ تازه کن آیینِ دینِ زردشتی
کنون که لاله برافروخت آتشِ نمرود[۱۲]

بخواه جامِ صبوحی بیادِ آصفِ عهد
وزیرِ ملکِ سلیمان، عمادِ دین محمود[۱۳]

بود که مجلسِ حافظ بیمنِ تربیتش
هر آنچه می‌طلبد جمله باشدش موجود[۱۴]

وزن غزل ۲۱۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ جام صبوحی: ساغر بادهٔ بامدادی، موصوف و صفت ۲ ــ غبغب: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم طوق گلو ۳ ــ معنی بیت: در ایام گل بی‌باده و یار زیبا و ساز طرب مباش که روزگار گل مانند روز عمر آدمی هفته‌ای بیش نیست ۴ ــ خروج ریاحین: بیرون آمدن گلها و گیاهان خوشبو، در نسخه بدل «فروغ» بجای «خروج» آمده که بر متن ترجیح دارد ــ معنی بیت: از فروغ گلها و گیاهان خوشبو و تأثیر ستارهٔ فرخنده و اختر سعد زمین چون آسمان نورانی گشت ۵ ــ نازک عذار: بکسر عین لطیف رخسار، صفت ترکیبی، شاهد موصوف ــ معنی بیت: از دست یار زیبای لطیف رخسار و عیسوی نفس جانبخش باده درکش و داستان قوم عاد و ثمود را بفراموشی سپار و از آنان سخن مگو ۶ ــ عاد: نام قوم هود پیامبر که بسبب نافرمانی بطوفان باد نابود شدند ۷ ــ ثمود: نام قوم صالح پیامبر ۸ ــ خلد برین: بضم اول و سکون دوم بهشت جاودان اعلی ۹ ــ دور سوسن و گل: بفتح اول نوبت سوسن و ایام دولت گل ۱۰ ــ خلود: بضم اول جاودانگی و همیشه ماندن ۱۱ ــ سلیمان‌وار: سلیمان‌وش، قید مشابهت ۱۲ ــ نمرود: بضم اول نام پادشاهی که در سرزمین بابل شهری ساخت و همه مردم را بپرستش خود مجبور کرد و ادعای الوهیت نمود ــ معنی دو بیت: آنگاه که گل بر فراز شاخه مانند سلیمان بر دوش باد برنشیند و سحرگاه که بلبل نغمهٔ خوش داودی آغازد، در بوستان رسم آئین زردشتی را که میگساری باشد از نو برپای دار که اینک چراغ افروختهٔ لاله نمودار آتش نمرود است که بر حضرت ابراهیم گلستان شد ۱۳ ــ عماد دین محمود: بکسر اول عمادالدین محمود وزیر شاه شیخ ابواسحاق اینجو ۱۴ ــ معنی بیت: امید است که بزم حافظ بیمنت ادب‌پروری و احسان وی هر چه خواهد، جملگی فراهم گردد.

غزل ۲۲۰

از دیده خونِ دل[۱] همه بر رویِ ما رود[۲]
بر رویِ ما زدیده چگویم چها رود[۳]؟

ما در درونِ سینه هوائی نهفته‌ایم
بر باد اگر رود دلِ ما، زان هوا رود[۴]

خورشیدِ خاوری کند از رشک جامه چاک
گر ماهِ مهرپرورِ[۵] من در قبا رود

بر خاکِ راهِ یار نهادیم رویِ خویش
بر رویِ ما رواست، اگر آشنا رود[۶]

سیلست آبِ دیده و هر کس که بگذرد
گر خود دلش زسنگ بود هم زجا رود[۷]

ما را بآب دیده شب و روز ماجراست
زان رهگذر که بر سرِ کویش چرا رود[۸]

حافظ بکویِ میکده دایم بصدقِ دل
چون صوفیانِ صومعه‌دار[۹] از صفا رود

وزن غزل ۲۲۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ خون دل: باستعاره مقصود اشک ۲ ــ رود: جاری میشود ۳ ــ معنی مصراع: آنچه از دست آب دیده بر سر ما میرود بگفتن درنمی‌آید ۴ ــ معنی بیت: ما در فضای سینه مهری پنهان داریم و اگر دل ما بباد رود و جان در گرداب خطر افتد، از تأثیر همان عشق و هوای نهانی است ۵ ــ ماه مهرپرور: باستعارهٔ مقصود معشوق زیبای مهربان ــ معنی بیت: اگر ماه رخسار عشق‌آفرین من قبا پوشد و جلوه‌گری نماید، مهر خاور از حسد جامه بر تن درد ۶ ــ رود: قدم بر سر ما نهد و بگذرد ۷ ــ معنی بیت: سرشک ما سیلی روانست و هر که بر ما گذر آرد، اگر دل وی سنگین هم باشد، در برابر این سیل تاب نیاورد و از جای برکنده شود و رحم آورد ۸ ــ معنی بیت: ما با اشک خود کشمکش و گفتگوئی داریم، از آن سبب که او بکوی یار رسیده است ولی ما مهجور مانده‌ایم ۹ ــ صومعه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عبادتخانه یا خلوتگاه صوفیان ــ صومعه‌دار: صفت مرکب فاعلی، صوفیان موصوف ــ معنی بیت: حافظ با نیت درست مانند درویشان خلوت‌نشین با دلی پاک بمیخانهٔ معرفت روی میآورد.

غزل ۲۲۱

چو دست بر سر زلفش زنم بتاب رود
ور آشتی طلبم با سر عتاب[۱] رود

چو ماهِ نو رهِ بیچارگانِ نظّاره[۲]
زند بگوشهٔ ابرو و در نقاب رود

شبِ شراب خرابم کند به بیداری
وگر بروز شکایت کنم بخواب رود[۳]

طریقِ عشق پر آشوب و فتنه است، ای دل
بیفتد آنکه درین راه با شتاب رود

گدائی درِ جانان بسلطنت مفروش
کسی زسایهٔ اینِ در بآفتاب رود؟[۴]

سوادِ نامهٔ مویِ سیاه چون طی شد
بیاض کم نشود، گر صد انتخاب رود[۵]

حباب را چو فتد بادِ نخوت اندر سر
کلاه داریش اندر سرِ شراب رود[۶]

حجابِ راه توئی حافظ از میان برخیز
خوشا کسی که درین راه بی‌حجاب رود[۷]

وزن غزل ۲۲۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ عتاب: بکسر اول خشم گرفتن و ملامت کردن، مصدر باب مفاعله ــ معنی بیت: همینکه بگیسوی وی (یار) دست میرسانم خشمگین میشود و اگر مهر و سازگاری بجویم بملامت و پرخاش روی میآورد ۲ ــ نظّاره: بفتح اول و تشدید دوم تماشائی یا تماشاگر. صفت بیچارگان ــ معنی بیت: با گوشهٔ ابروی هلالی خود رهزن دل تماشائیان درمانده میشود و آنگاه رخ در حجاب پنهان میسازد ۳ ــ معنی بیت: در شب بمن باده مینوشاند و مرا از بیدار نگاهداشتن آشفته‌حال میکند و اگر روز از وی شکایت دوش را بکنم خود را بخواب میزند و شکوای مرا نادیده میگیرد؛ نظامی گوید:

ببستی چشم یعنی وقت خوابست　　　نه خوابست این، حریفان را جوابست

۴ ــ معنی بیت: دریوزگی آستان معشوق را با پادشاهی مبادله مکن که هیچکس از سایهٔ این درگاه بسوی آفتاب روی نمیآورد (استفهام مجازاً مفید نفی است) مقصود آنکه این سایه بر نور آفتاب برتری دارد. ۵ ــ معنی بیت: طومار گیسوی سیاه چون در نور دیده شد، سپیدی کم نخواهد گشت، اگرچه صدگونه کوشش در برگزیدن موی سیاه بکار رود، سودی نخواهد داشت ۶ ــ معنی بیت: چون باد ناز و تکبر در سر حباب جای گیرد، تا جداری و تسلطش بر روی شراب سپری میشود و خود نابود میگردد، بکنایه مقصود آنست که هر که در

دریای هستی گرفتار غرور شود، بزودی حباب وجودش دستخوش فنا گردد ۷ ــ معنی بیت: ای حافظ، خودی و خودپرستی تو ترا از سپردن راه حق بازمیدارد، چه خوش است حال آنکه در پیمودن این راه پردهٔ منی و هستی را بر درد و از خود فانی گردد تا بمقام بقا تواند رسید؛ سعدی گوید:

زهستی پری زان تهی مسیروی تهی آی تا پسر مـعانی روی

غزل ۲۲۲

از سر کویِ تـو هر کـو بـملالت بـرود
نـرود کـارش و آخـر بـخجالت بـرود[۱]

کاروانی کـه بـود بـدرقه‌اش[۲] حفـظِ خـدا
بـتجمّل بـنشیند، بـجلالت بـرود

سالک از نـورِ هدایـت[۳] بـبرد راه بـدوست
کـه بـجائی نـرسد، گـر بضلالت بـرود

کامِ خـود آخـرِ عمر از مـی و مـعشوق بگیر
حیفِ اوقـاتِ کـه یکسر بـبطالت[۴] بـرود

ای دلیلِ دلِ گـم گشته، خـدا را مـددی
کـه غریـب ار نـبرد ره، بـدلالت بـرود[۵]

حکمِ مستوری[۶] و مستی همه بـر خـاتمتست
کس ندانست کـه آخـر بـچه حـالت بـرود

حـافظ از چشمهٔ حکمت بکف آور جـامی
بـو کـه از لوحِ دلت[۷] نـقشِ جهـالت بـرود

وزن غزل ۲۲۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: هرکس اقامتگاه ترا با رنجیدگی و ملال خاطر ترک گوید، کارش پیش نـرود و رونـقی نیابد و بفرجام شرمسار و سرگردان باشد ۲ ــ بدرقه: بـفتح اول و سکون دوم و فـتح سوم رهنما و نگاهبان ــ معنی بیت: قافله‌ای که پاس ایزدی نگاهبان و رهنمایش باشد، با شوکت و آراستگی رحـل اقـامت افکند و بـا بزرگی و شکوه رهسپار شود ۳ ــ نور هدایت: فروغ راهنمائی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: رهرو بـراهنمائی فروغ حق بکوی دوست بدستگیری پیر راه میجوید، چـه اگـر کـورکورانه و بگمراهی ره سپارده بسر مـنزل

توفیق نرسد ۴ ــ بطالت: بفتح اول بیکاری و معطل ماندن ۵ ــ معنی بیت: ای راهنمای دل سرگشته برای رضای خدا یاری کن و دستم بگیر، چه آوارهٔ دور از وطن اگر راه گم کند، باید از راهنمائی پیر دلیل مدد جوید ۶ ــ مستوری: پرده‌نشینی، اسم مصدر مرکب از صفت (مستور) + ی مصدری ــ معنی بیت: حکم پرده‌نشینی و تقوی و مستی و باده‌نوشی بر فرجام کارست و معلوم نیست که آدمی در پایان زندگی بچه وضعی از دنیا خواهد رفت پرهیزگار یا میگسار، شاعری گوید:

غره مشو که مرکب مردان مرد را | در سنگلاخ بادیه پیها بریده‌اند

نومید هم مباش که رندان جرعه نوش | ناگه بیک ترانه بمنزل رسیده‌اند

۷ ــ لوح دل: تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای حافظ، از چشمهٔ معرفت ساغری بدست آر، باشد که از دفتر دل تو نشان نادانی سترده شود.

غزل ۲۲۳

هرگزم نقشِ تو از لوحِ دل و جان نرود

هرگز از یاد من آن سروِ خرامان[۱] نرود

از دماغِ[۲] منِ سرگشته خیالِ دهنت

بجفایِ فلک و غصّهٔ دوران نرود

در ازل[۳] بست دلم با سرِ زلفت پیوند

تا ابد سر نکشد[۴] وز سرِ پیمان نرود

هر چه جز بارِ غمت[۵] بر دلِ مسکین منست

برود از دلِ من وز دلِ من آن نرود

آنچنان مهرِ توام در دل و جان جای گرفت

که اگر سر برود، از دل و از جان نرود[۶]

گر رود از پیِ خوبان دلِ من معذورست

درد دارد، چه کند کز پیِ درمان نرود[۷]؟

هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان

دل بخوبان ندهد وز پیِ ایشان نرود

وزن غزل ۲۲۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ سرو خرامان: سروی که بناز و زیبائی روان باشد، موصوف و صفت ۲ ــ دماغ: بکسر اول مغز و فکر ۳ ــ ازل: مراد روز ازل یا روز الست نگاه کنید بغزل ۲۴ شمارهٔ (۱) ۴ ــ سر نکشد: سر باز نمیزند ۵ ــ بار غم: بار اندوه، تشبیه صریح ــ معنی بیت: جز بار اندوه تو هر غمی که بر دل بیچارهٔ من سنگینی کند، فراموش خواهد شد ولی اندوه عشق همچنان در دل من برجای میماند. رحمت علیشاه گوید:

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانهٔ دل — خانه ویران شد و آن نقش بدیوار بماند

۶ ــ معنی مصراع: اگر سرم بر باد رود، عشق تو در دل و جانم همچنان برجای ماند ۷ ــ معنی بیت: اگر دلم بدنبال زیبایان رود عذرش مقبول و پذیرفته است، چه دردی در سینه نهفته دارد و اگر بعلاج آن نکوشد چه کند؟ استفهام مجازاً مفید نفی است یعنی جز آنکه بدرمان بکوشد، چارهٔ دیگر ندارد.

غزل ۲۲۴

خوشا دلی که مدام از پیِ نظر نرود
بهر درش که بخوانند، بیخبر نرود[۱]

طمع در آن لبِ شیرین نکردنم اولی[۲]
ولی چگونه مگس از پیِ شکر نرود[۳]؟

سوادِ دیدهٔ غمدیده‌ام باشک مشوی
که نقشِ خالِ توام هرگز از نظر نرود[۴]

زمن چو بادِ صبا بویِ خود دریغ مدار
چرا که بی‌سرِ زلف توام بسر نرود[۵]

دلا مباش چنین هرزه‌گرد و هرجائی
که هیچ کار زپیشت بدین هنر نرود[۶]

مکن بچشمِ حقارت نگاه در منِ مست
که آبِ رویِ شریعت بدین قدر نرود[۷]

منِ گدا هوسِ سرو قامتی دارم
که دست در کمرش جز بسیم و زر نرود[۸]

تو کز مکارمِ[۹] اخلاق عالمی دگری
وفایِ عهدِ من از خاطرت بدر نرود

سیاه‌نامه تر از خود کسی نمی‌بینم
چگونه چون قلمم دودِ دل بسر نرود[۱۰]؟

بتاجِ هدهدم از ره مبر که باز سفید
چو باشه[۱۱] در پیِ هر صیدِ مختصر نرود

بیار باده و اوّل بدست حافظ ده
بشرطِ آنکه زمجلس سخن بدر نرود[۱۲]

وزن غزل ۲۲۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ـــ معنی بیت: چه خوشست حال آن دل که پیوسته درپی خواهشهای دیده نرود و بهر جا که او را فراخوانند، بی‌آنکه از پایان کار بیندیشد، روی نیاورد ۲ ـــ اولی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر سزاوارتر ۳ ـــ معنی بیت: سزاوارتر آنست که بلب نوشین یار طمع نبندم و هوس بوسه نکنم ولی این کار شدنی نیست، چه مگس را جز رفتن بسوی شکر گزیری نباشد؛ سعدی گوید:

زدرگه کرمت روی ناامیدی نیست کجا رود مگس از کارگاه حلوائی؟

۴ ـــ معنی بیت: سیاهی چشم غمزدهٔ مرا بآب دیده شستشو مده که محوشدنی نیست، چه این سیاهی نشانی از خال هندوی تست و هیچگاه از چشم من دور نمیشود، در صفحهٔ ۳۰۳ جامع نسخ دیوان حافظ در دو نسخه این بیت بصورت ذیل آمده که بر متن قزوینی ترجیح دارد

سواد دیدهٔ غمدیده‌ام مشوی ای اشک که نقش خال ویم هرگز از نظر نرود

۵ ـــ معنی بیت: بوی دلپذیر خود را مانند نسیم بهاری از من مضایقه مکن، چه بی‌دسترسی بگیسوی تو کارم بسامان نمیرسد و انجام نمی‌پذیرد؛ سعدی گوید:

در من این عیب قدیمست و بدرمی نرود که مرا بی می و معشوق بسر می نرود

۶ ـــ معنی بیت: ای دل، این گونه یاوه‌پوی مباش که بهر جا بروی، چه با هرزه‌گردی که هنر تست، کاری نتوانی کرد؛ از «هنر» در اینجا باستعاره عنادیه معنی ضد آن یعنی نقص و کاستی مقصود است ۷ ـــ معنی بیت: بدیدهٔ خواری در این بیدل مست منگر که شکوه و ناموس دین حق باین اندازه که یکبار مسلمانی باده نوشد، از میان نمیرود ۸ ـــ معنی بیت: من درویش آرزوی وصال یاری سهی بالا در سر می‌پرورم که تنها بسیاری زر و سیم دست در کمر او توان زد؛ حافظ در غزل دیگر فرماید

تا بو که دست در کمر او توان زدن در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم

۹ ـــ مکارم: بفتح اول بزرگواریها جمع مکرمت ـــ معنی بیت: تو که از بزرگواریهای اخلاقی جهانی دیگر در این جهانی، نباید آئین بسر بردن پیمان محبت را بفراموشی سپاری ۱۰ ـــ معنی بیت: گناهکارتر از خود کسی نمی‌شناسم، چگونه ممکن است که مانند خامه آتش غم دل من از تأسف و اندوه زبانه نکشد؟

۱۱ ـ باشه: پرنده‌ایست شکاری خردتر از باز ـ معنی بیت: بکلاه جهانداری که مانند تاج هدهد مختصر و ناچیزست مرا گمراه مساز که من باز سپیدم نه پرندهٔ خرد شکاری که بدنبال هر صید ناچیز پرواز کند ۱۲ ـ معنی بیت: شراب بیاور و نخست ساغری بحافظ بنوشان ولی با این پیمان که داستان میگساری حافظ از این محفل بگوش کسان نرسد.

غزل ۲۲۵

ساقی حدیثِ سرو و گل و لاله میرود
وین بحث با ثلاثهٔ غسّاله[1] میرود

می ده که نوعروسِ چمن[2] حدِّ حسن یافت
کار این زمان زصنعتِ دلّاله[3] میرود

شکّرشکن شوند همه طوطیانِ هند
زین قندِ پارسی که به بنگاله[4] میرود

طیِّ مکان ببین و زمان در سلوکِ شعر
کاین طفلِ یکشبه رهِ یکساله میرود[5]

آن چشمِ جادوانهٔ عابد فریب بین
کش کاروانِ سحر[6] زدنباله میرود

از ره مرو بعشوهٔ دنیا که این عجوز
مکّاره[7] می‌نشیند و محتاله[8] میرود

بادِ بهار می‌وزد از گلستانِ شاه
وز ژاله[9] باده در قدحِ لاله میرود

حافظ زشوقِ مجلسِ سلطان غیاثِدین[10]
غافل مشو که کارِ تو از ناله میرود

وزن غزل ۲۲۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ـ ثلاثهٔ غساله: بفتح ثاء و غین و تشدید سین، حکمای یونان اصطلاحی دارند در شرب مدام (باده) که علی‌الصباح سه کاسه میخورند و آنرا ثلاثهٔ غساله خوانند که غسل معده می‌کند... (نقل از فرهنگ آنندراج) ـ

معنی بیت: ای ساقی، سخن از بهار و سرو و گل و لاله در میان است و این گفتگو در صحبت سه جام شراب خوشگوار انجام می‌پذیرد؛ یا آنکه مقصود از سرو و گل و لاله باستعاره نام سه معشوق باشد که بیاد آنان سه ساغر باده نوشند ۲ـ نوعروس چمن: باستعاره مقصود گل ۳ـ دلاله: بفتح اول و تشدید دوم زنی که زن‌خواه و مردجوی را بیکدیگر رهنما شود (لغت‌نامه دهخدا) ـ معنی بیت: باده بده که گل عروس زیبای گلستان بکمال زیبائی رسید و دیگر نیازی بچاره‌اندیشی و آرایشگری دلالهٔ محبت نیست، چه این عروس بخود دلربا و زیباست ۴ـ بنگاله: بفتح اول و سکون دوم سرزمین پهناوری است در مشرق هندوستان ـ معنی بیت: همهٔ طوطیان سخنگوی هندوستان از این قند شعر پارسی که ببنگاله فرستاده میشود شکر بدندان سایند و شیرین کام شوند ۵ـ معنی بیت: طی کردن مکان و طومار زمان را در راه‌پیمائی نظم شیوا بنگر که نوزاد یکشبهٔ شعر باندازه یکساله مسافت را درهم می‌نوردد و بهمه آفاق منتشر میشود ۶ـ کاروان سحر: قافلهٔ افسونگری، تشبیه صریح ـ معنی بیت: چشم سحرانگیز یار را بنگر که پارسا را نیز از راه بدر میبرد و یک قافله افسونگری و دلربائی بر پی او روان است ۷ـ مکاره: بفتح اول و تشدید دوم زن فریبنده و بدسگال ۸ـ محتاله: بضم اول و سکون دوم زن حیله‌گر یا محیل ـ معنی بیت: بفریب دنیا بیراهه مرو که این گنده پیر فرتوت در نشستن مکر میورزد و در رفتن حیله‌گری میکند یعنی همهٔ کار او پیوسته نیرنگ و فریب است ۹ـ ژاله: شبنم ۱۰ـ سلطان غیاث‌دین: غیاث‌الدین بن اسکندر معروف به اعظم شاه از ملوک بنگاله.. در سال ۷۹۲ بر تخت نشست (لغت‌نامهٔ دهخدا) ـ معنی بیت: ای حافظ، از اشتیاق دیدار محفل سلطان غیاث‌الدین ممدوح خود غفلت مکن که کار تو بسبب نالهٔ شوق پیش میرود و بمراد میرسی.

غزل ۲۲۶

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود
وین راز سر بمهر بعالم سمر[1] شود

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود ولیک بخون جگر شود[2]

خواهم شدن بمیکده گریان و دادخواه
کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود[3]

از هر کرانه تیر دعا[4] کرده‌ام روان
باشد کز آن میانه یکی کارگر شود

ای جان حدیث ما بر دلدار بازگو
لیکن چنان مگو که صبا را[5] خبر شود

از کیمیایِ مهرِ[۶] تو زر گشت رویِ من
آری بیمنِ لطفِ شما خاک زر شود
در تنگنایِ حیرتم از نخوتِ رقیب
یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود[۷]
بس نکته غیرِ حسن بباید که تا کسی
مقبولِ طبعِ مردمِ صاحب نظر شود[۸]
این سرکشی[۹] که کنگرهٔ[۱۰] کاخِ وصل راست
سرها بر آستانهٔ او خاکِ در شود
حافظ چو نافهٔ سرِ زلفش بدستِ تست
دم درکش، ار نه بادصبا را خبر شود[۱۱]

وزن غزل ۲۲۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ـ سمر: بفتح اول و دوم افسانه ـ معنی بیت: نگرانم که سرشک پرده از عشق ما برگیرد و سر نهان داشتهٔ مهر من در جهان افسانه گردد و زبان بزبان گفته آید ۲ ـ معنی بیت: مردم عقیده دارند که سنگ بی‌بها پس از سالها درنگ و انتظار در معدن بلعل گرانمایه بدل میشود، بلی این سخن راست است ولی تا سنگ خون جگر نخورد و رنجها نکشد، این کار میسر نگردد ۳ ـ مگر شود: همانا میسر گردد، مگر در اینجا قید تأکید است ۴ ـ تیر دعا: تشبیه صریح ۵ ـ صبارا: بصبا، را حرف اضافه ـ معنی بیت: جان من، داستان ما را نزد دلبر بشرح بیان کن ولی آنگونه سخن بر زبان میآور که خبرش بگوش باد صبا برسد، اگر چه محرم عشاق باشد ۶ ـ کیمیای مهر: اکسیر عشق، تشبیه صریح ـ معنی بیت: از اثر اکسیر محبت تو چهرهٔ من زرپاک گشت، بلی ببرکت و خجستگی مهربانی شما خاک تیره بزر بدل شود: سعدی گوید:

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق بر مسم آمیخت زر شدم

۷ ـ معنی بیت: از تکبر و ناز نگاهبان کوی یار در مجال تنگ سرگشتگی افتاده‌ام. پروردگارا، چنین پیش نیاید که تهیدستی بی‌سر و پا صاحب اعتبار و مقبول نظر شود، چه خودپسندیش افزونی گیرد ۸ ـ معنی بیت: جز زیبائی ظاهر لطیفه‌های نهانی دیگر لازمست تا یکتن بتواند پذیرفته طبع مشکل‌پسند صاحبدلان گردد؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

لطیفه‌ایست نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست

۹ ـ سرکشی: بلندی و رفعت ۱۰ ـ کنگره: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم دندانه و آنچه بر سر دیوار حصار و قلعه ساخته میشد ـ معنی بیت: با این رفعت و بلندی که دندانه‌های بالای دیوار قصر وصال دارد، سر هر سرافرازی بر درگاهش خاک پست خواهد بود، مقصود آنکه همه سرفرازان در برابر عظمت مقام

یار خاکسارند ۱۱ ــ معنی بیت: ای حافظ، چون نافهٔ مشکین گیسوی یار بدست تو افتاد، خاموش باش وگرنه خبر بباد بهاری میرسد و نافهٔ سر زلف دلدار را از دست تو میرباید.

غزل ۲۲۷

گرچه بر واعظِ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس[۱]، مسلمان نشود

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنرست
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود[۲]

گوهرِ پاک بباید که شود قابلِ فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ[۳] و مرجان نشود

اسمِ اعظم بکند کار خود، ای دل، خوش باش
که بتلبیس و حیل دیو مسلمان نشود[۴]

عشق می‌ورزم و امّید که این فنِّ شریف
چون هنرهایِ دگر موجبِ حرمان نشود[۵]

دوش میگفت که فردا بدهم کام دلت
سببی ساز، خدایا که پشیمان نشود

حسنِ خلقی زخدا می‌طلبم خویِ ترا
تا دگر خاطرِ ما از تو پریشان نشود

ذرّه را تا نبود همّتِ عالی، حافظ
طالبِ چشمهٔ خورشیدِ[۶] درخشان نشود

وزن غزل ۲۲۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ سالوس: فریب و چرب‌زبانی و صلاح ظاهری ــ معنی بیت: هرچند این گفتار بر نصیحتگوی شهر دشوار میآید ولی باید بداند که تا بظاهر خود را بنیکی بخلق بنماید و فریب و حیله بکار برد، اسلامش درست نباشد؛ چه ریا شرک خفی است یعنی در برابر معبود حقیقی مردم را هم بخوشایند نفس معبود پنداشته است پس چنین کسی مشرک است نه موحد ۲ ــ معنی بیت: وارستگی فراگیر و جوانمردی کن که آن جانور که

باده نمیخورد و از فضائل انسانی و خوی مردمی بی‌بهره است، بحقیقت کمالی ندارد ۳ـ لؤلؤ: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم و سکون چهارم مروارید ـ معنی بیت: سرشت پاکیزه و استعداد ذاتی باید باشد، تا کسی بتواند پذیرای فیض الهی و بهره‌یابی از بخشش خداوندی شود، چنانکه در جهان طبیعت هم می‌بینیم که هر سنگ و خاکی در دریا شایستگی مرجان و مروارید شدن را ندارد؛ شاعر گوید:

قبول ماده شرطست در افاضهٔ فیض　　　وگرنه بخل نباشد بمبدءِ فیاض

۴ ـ معنی بیت: دلا، با نام مهین خداوند آسوده‌دل باش و از ذکر او غافل مشو که حق ترا فراموش نخواهد کرد و از ریا و نیرنگ دور شو که دیو اگر چه نقاب فریب و صلاح ظاهری بر چهره نهد، بحق تسلیم نخواهد شد و کاری از پیش نتواند برد؛ در این بیت تلمیحی دارد بداستان حضرت سلیمان که انگشتری او را دیو بحیله ربود، اما بسبب ناپاکدلی کاری نتوانست کرد و سرانجام آن را بدریا انداخت و بامر خداوند باز انگشتری نصیب سلیمان شد ۵ ـ معنی بیت: عاشقی پیشه کرده‌ام و امیدوارم که این کار بزرگ مانند فضایل دیگر برای من محرومی و بی‌نصیبی ببار نیاورد؛ ظهیر فاریابی گوید:

مرا زدست هنرهای خویشتن فریاد　　　که هر یکی بدگرگونه داردم ناشاد

۶ ـ چشمهٔ خورشید: تشبیه صریح ـ معنی بیت: ای حافظ، اگر ذرهٔ خرد ارادهٔ والا نداشته باشد بهوا بر نشود و هیچگاه خواستار رسیدن بچشمهٔ خورشید جهان‌افروز نگردد.

غزل ۲۲۸

گرمن از باغِ تو[۱] یک میوه[۲] بچینم، چه شود؟
پیشِ پائی بچراغِ تو ببینم، چه شود؟
یا رب اندر کنفِ[۳] سایهٔ آن سروِ بلند[۴]
گر منِ سوخته[۵] یکدم بنشینم، چه شود؟
آخر ای خاتمِ جمشیدِ همایون آثار[۶]
گر فتد عکسِ تو بر نقشِ نگینم، چه شود[۷]؟
واعظِ شهر چو مهرِ ملک و شحنه[۸] گزید
من اگر مهرِ نگاری بگزینم، چه شود؟
عقلم از خانه بدر رفت و گر می اینست
دیدم از پیش که در خانهٔ دینم، چه شود[۹]؟
صرف شد عمرِ گرانمایه بمعشوقه و می
تا از آنم چه پیش آید، از اینم[۱۰] چه شود؟

خواجه دانست که من عاشقم و هیچ نگفت

حافظ ار نیز بداند که چنینم، چه شود؟

وزن غزل ۲۲۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ باغ تو: باستعاره مقصود بوستان وصال تو ۲ ـ یک میوه: باستعاره مقصود یک بوسه ۳ ـ کنف: بفتح اول و دوم حفظ و پناه و جانب ۴ ـ سرو بلند: باستعاره مقصود قامت موزون یار ۵ ـ من سوخته: من سوخته جان در آتش هجر، موصوف و صفت ۶ ـ خاتم جمشید همایون آثار: انگشتری فرخنده اثر جمشید(= سلیمان)، همایون آثار صفت است برای خاتم، جمشید مضاف‌الیه خاتم، در شعر گاه مضاف‌الیه را پیش از صفت آورند؛ سعدی گوید:

پسران وزیر ناقص عقل بگدائی بروستا رفتند

۷ ـ معنی بیت: ای انگشتری فرخنده اثر جمشید (سلیمان)، اگر پرتوی از تو بر رقم و نشان نگین من بیفتد و مرا بکام رساند، ترا زیانی ندارد ۸ ـ شحنه: بکسر اول و سکون دوم ضابط شهر و حاکم ۸ ـ معنی بیت: اکنون که واعظ شهر دل بلطف شاه و احسان ضابط شهر خوش کرده است، اگر من بعشق زیباروئی دل سپارم، زیانی ندارد ۹ ـ معنی بیت: خردم از جای برفت و اگر می چنین خاصیت شگرفی دارد، یقین میتوانم پیش‌بینی کنم که در سرای دین من چه فتنه‌ای بپا خواهد کرد ۱۰ ـ آن... و این: ضمیر اشاره بدور و نزدیک، مرجع آنها بترتیب می و معشوقه؛ در این بیت صنعت لف و نشر مرتب بکار رفته است.

غزل ۲۲۹

بخت از دهانِ دوست نشانم نمیدهد
دولت خبر زرازِ نهانم نمیدهد[1]

از بهر بوسهٔ زلبش جان همیدهم
اینم[2] همی ستاند و آنم[3] نمیدهد

مردم درین فراق و در آن پرده[4] راه نیست
یا هست و پرده‌دار[5] نشانم نمیدهد

زلفش کشید بادِ صبا، چرخِ سفله‌بین
کانجا مجالِ بادِ وزانم نمیدهد[6]

چندانکه بر کنار چو پرگار می‌شدم
دوران چو نقطه ره بمیانم نمیدهد[7]

شکّر بصبر دست دهد عاقبت، ولی
بد عهدیِ زمانه زمانم نمیدهد[۸]

گفتم روم بخواب و ببینم جمالِ دوست
حافظ زآه و ناله امانم نمیدهد[۹]

وزن غزل ۲۲۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: طالع ناسازگار اثری از دهان یار بمن نمی‌نماید و اقبال از سر پنهان که همان دهان یار است، پیامی نمیرساند ۲ ــ این: ضمیر اشاره مرجع آن جان ۳ ــ آن: ضمیر اشاره مرجع آن بوسه، درین بیت صنعت لف و نشر بکار رفته است ۴ ــ پرده: سراپرده و بارگاه ۵ــ پرده‌دار: حاجب ۶ ــ معنی بیت: گیسوی وی بچنگ نسیم بهاری افتاد، بنگر که فلک دون چه کرد که بمن باندازهٔ باد صبا هم فرصت نداد که دست بگیسوی او برسانم ۷ ــ معنی بیت: هر چه پرگاروار سرگشته بر کنار و پیرامون رفتم، گردش روزگار مانند نقطه که بمیان دایره جای دارد، مرا راه بمیان کار نمیدهد و همچنان حیران میدارد. ۸ ــ معنی بیت: شهد موفقیت و کامیابی را با صبر و شکیبائی در برابر دشواریها توان یافت، اما چه توان کرد که سست پیمانی روزگار بمن فرصت نمیدهد تا از حاصل کوشش خود بهره یابم ۹ ــ معنی بیت: با خود میگفتم که سر ببالین خواب می‌نهم و چهرهٔ یار را در رؤیا دیدار میکنم ولی حافظ بسبب آه و افغانی که برمیآورد مرا بی‌تاب میکند و مجال خواب بمن نمیدهد (باید توجه داشت که در اینجا شاعر برای خود شخصیت ثانوی فرض کرده است)

غزل ۲۳۰

اگر ببادهٔ مشکین دلم کشد، شاید
که بوی خیر ززهدِ ریا نمی‌آید[۱]

جهانیان همه گر منعِ من کنند از عشق
من آن کنم که خداوندگار[۲] فرماید

طمع زفیضِ کرامت مبر که خلقِ کریم
گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشاید[۳]

مقیمِ حلقهٔ ذکرست دل، بدان امّید
که حلقهٔ زسرِ زلفِ یار بگشاید[۴]

ترا که حسنِ خدا داده هست و حجلهٔ بخت
چه حاجتست که مشّاطه‌ات[۵] بیاراید؟

چمن خوشست و هوا دلکش است و میِ بیغش[۶]
کنون بجز دلِ‌خوش هیچ در نمی‌باید[۷]

جمیله‌ایست[۸] عروسِ جهان، ولی هش‌دار
که این مخدّره[۹] در عقدِ کس نمی‌آید

بلابه گفتمش، ای ماهرخ، چه باشد، اگر
بیک شکر زتو دلخستهٔ بیاساید؟[۱۰]

بخنده گفت که حافظ خدایرا[۱۱] مپسند
که بوسهٔ تو رخِ ماه[۱۲] را بیالاید[۱۳]

وزن غزل ۲۳۰: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: اگر دل من بنوشیدن شراب مشکبوی میل کند، شایسته است، چه از پارسائی ریاکارانه بوی نیکی نمی‌شنوم و در آن خوبی نمی‌بینم ۲ ــ خداوندگار: مالک و فرمانروای جهان هستی که بندگان را بپرستش عاشقانه فراخواند، یا باستعاره مقصود جانان است که مالک دل عاشق شمرده میشود ۳ ــ معنی بیت: از بهره رسانی کرم و رادخوئی نومید مباش چه خوی نیک و کریمانه یار خطاها را عفو میکند و بر بیدلان رحمت میآورد ۴ ــ معنی بیت: دل در مجمع یاد محبوب پیوسته نشسته است، بامیدی که از گیسوی یار گرهی باز کند و دستی در آن خم زلف زند ۵ ــ مشاطه: بفتح اول و تشدید دوم آرایشگر ــ معنی بیت: ترا که خداوند زیبا آفریده است و بخت بلند تو در خانهٔ آراستهٔ توفیق جای دارد دیگر نیازی نیست که آرایشگر بآراستن تو بپردازد. بگفتهٔ سعدی در دیباچهٔ گلستان: «حاجت مشاطه نیست روی دلارام را» ۶ ــ بیغش: ناب و خالص، صفت مرکب از بی (پیشوند سلب و نفی) + غش بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی آلودگی و ناپاکی، می موصوف ۷ ــ درنمی‌باید: ضرورت ندارد ــ معنی مصراع: اینک جز دل آسوده چیزی لازم و ضروری نیست ۸ ــ جمیله: بفتح اول زیبا مؤنث جمیل ۹ ــ مخدره: بضم اول و فتح دوم تشدید سوم مفتوح پرده‌نشین، اسم مفعول از تخدیر، مصدر باب تفعیل، صفت جانشین موصوف (عروس) ــ معنی بیت: عروس دنیا زیباروئی است اما بهوش و آگاه باش که این پرده‌نشین دلبر با پیمان زناشوئی با کسی بسر نمیبرد: سعدی گوید:

دنیا زنی است عشوه‌گر و دلستان ولی — با هیچکس بسر نبرد عهد شوهری

۱۰ ــ معنی بیت: با عجز و نیاز گفتم: ای مه جبین، اگر با یک بوسه شکرین خسته دلی از تو بآرامشی برسد، ترا زیانی نخواهد داشت ۱۱ ــ خدایرا مپسند: ترا بخدا سوگند راضی مشو ۱۲ ــ ماه: در اینجا باستعاره مراد یار ماهروی است ۱۳ ــ بیالاید: آلوده سازد.

غزل ۲۳۱

گفتم: غمِ تو دارم[1]. گفتا: غمت سر آید

گفتم که ماهِ من شو. گفتا: اگر برآید[2]

گفتم: ز مهرورزان[3] رسمِ وفا بیاموز

گفتا: زخوبرویان این کار کمتر آید[4]

گفتم که بر خیالت راهِ نظر ببندم

گفتا که شبروست او از راهِ دیگر آید[5]

گفتم که بویِ زلفت گمراهِ عالمم کرد

گفتا: اگر بدانی، هم اوت رهبر آید[6]

گفتم: خوشا هوائی کز بادِ صبح خیزد

گفتا: خنک نسیمی کز کویِ دلبر آید

گفتم که نوشِ لعلت[7] ما را بآرزو کشت

گفتا: تو بندگی کن کو بنده پرور آید

گفتم: دلِ رحیمت[8] کی عزمِ صلح دارد؟

گفتا: مگوی با کس تا وقتِ آن درآید[9]

گفتم: زمانِ عشرت دیدی که چون سر آمد؟

گفتا: خموش حافظ کاین غصّه هم سر آید[10]

وزن غزل ۲۳۱: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ غم تو دارم: باندوه جدائی تو گرفتارم ۲ ــ معنی مصراع: بیار گفتم که ماه تابان شب تار من باش، پاسخ داد اگر دست دهد و ممکن شود ۳ ــ مهرورزان: عاشقان ۴ ــ این کار کمتر آید: این کار هرگز ساخته نیست، کمتر قید تقلیل در اینجا مفید نفی مطلق ۵ ــ معنی بیت: بیار خطاب کردم که صورت خیالی ترا در عرصهٔ فکر راه نخواهم داد. پاسخ داد که خیال من شبگردی عیار و چابکدست است و بطریق دیگر درآید و دل از تو برباید ۶ ــ معنی بیت: بیار گفتم که بوی دلفریب گیسوی تو مرا بیراهه در جهان کشید، پاسخ داد: اگر آگاه شوی این گمراهی عین راه یافتگی است و خودمایهٔ راهنمائی تو خواهد گشت؛ شاید مراد از بوی زلف

باستعاره علائق و دلبستگیهای بسیار این جهانی باشد یعنی سرانجام این کثرت ترا بوحدت رهبری خواهد کرد ۷ ــ نوش لعل: باستعاره مراد لب لعل نوشین ــ معنی بیت: بیار گفتم: لب لعل نوشین تو مارا در اشتیاق هلاک کرد. پاسخ داد تو همچنان در خدمت و طاعت بکوش که لب من آئین دلجوئی از خدمتگزاران را نیک میداند: حافظ در غزل دیگر فرماید:

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن — که خواجه خود روش بنده پروری داند

۸ ــ رحیم: بفتح اول مهربان صفت دل ۹ ــ درآید: فرارسد ۱۰ ــ معنی بیت: دم در کش که اندوه بپایان رسیدن روزگار عشرت نیز سپری خواهد شد و بار دیگر ایام وصال فراز آید: در این غزل صنعت سؤال و جواب مراعات شده است.

غزل ۲۳۲

برسرِ آنم[1] که گر زدست برآید
دست بکاری زنم که غصّه سرآید

خلوتِ دل[2] نیست جایِ صحبتِ اضداد
دیو چو بیرون رود، فرشته درآید

صحبتِ حکّام ظلمتِ شبِ یلداست[3]
نور زخورشید جوی، بو که برآید

بر درِ اربابِ بی‌مروّتِ دنیا
چند نشینی که خواجه کی بدر آید؟[4]

ترکِ گدائی مکن که گنج بیابی
از نظرِ رهروی که درگذر آید[5]

صالح و طالح[6] متاعِ خویش نمودند
تا که قبول افتد و که در نظر آید؟

بلبلِ عاشق تو عمرخواه که آخر
باغ شود سبز و شاخِ گل ببر آید[7]

غفلتِ حافظ درین سراچه[8] عجب نیست
هر که بمیخانه رفت، بیخبر آید

وزن غزل ۲۳۲: مفتعلن فاعلات مفتعلن فع (بحر منسرح مثمن مطوی منحور)

۱ ــ بر سر آنم: در این اندیشه‌ام و عزم آن دارم ۲ ــ خلوت دل: سرای یا خانهٔ دل، تشبیه صریح ۳ ــ اضداد: بفتح اول و سکون دوم جمع ضد بمعنی ناهمتا و مخالف، در صفحهٔ ۲۵۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد، اغیار «بجای» اضداد، آمده که بر متن ترجیح دارد. اغیار بفتح اول و سکون دوم بیگانگان جمع غیر ــ معنی بیت: خانهٔ دل جای همنشینی ناهمتایان یا بیگانگان نیست، چون شیطان را که مظهر خیالهای خام و هوسهای باطل است از خود راندی، فرشته آرامش و نیکوکاری و نیک‌اندیشی در سرای دل تو جای گزیند و ضمیر تو بنور حق روشن شود ۳ ــ یلدا: بفتح اول و سکون دوم شب آغاز زمستان که درازترین شب سال است ــ معنی بیت: همنشینی با فرمانروایان ستمگر تاریکی و سردی شب یلداست، فروغ از آفتاب حقیقت یا ضمیر پیر روشندل بجوی باشد که این مهر جهانتاب طلوع کند ۴ ــ معنی بیت: بر آستان سرای مهتران ناجوانمرد این جهان تا کی مقیم باشی که خانه خدا بیرون آید و شاید بتو احسانی کند و منتی نهد ۵ ــ معنی بیت: خواهندگی و سؤال از روشن ضمیران را از یاد مبر، تا باشد که گنج سعادت را بعنایت و مدد سالکی که بر تو گذار کند، بدست آوری ۶ ــ طالح: بکسر سوم بدکردار ــ معنی بیت: نیکوکار و بدکردار کالا و بضاعت خود را عرضه کردند تا ببینیم که خداوند کدام یک از این دو را می‌پسندد و بنظر عنایت می‌نگرد؛ مقصود آنست که شاید صالح بغرور عبادت از درگاه حق رانده شود و طالح بسبب توبه بخشوده آید ۷ ــ بیرآید: ببار آید و شکفته شود ۸ ــ سراچه: سرای خرد و کوچک، مصغرسرا، باستعاره مقصود گیتی یا دنیا ــ معنی بیت: در این دنیا ناآگاهی حافظ از پایان کار شگفت نباشد، چه هر کس در میکدهٔ جهان فرودین بادهٔ هوی و هوس نوشید، مست و غافل گردد.

غزل ۲۳۳

دست از طلب ندارم تا کامِ من برآید

یا تن رسد بجانان یا جان زتن برآید[1]

بگشای تربتم[2] را بعد از وفات و بنگر

کز آتشِ درونم[3] دود از کفن برآید

بنمای رخ که خلقی واله[4] شوند و حیران

بگشای لب که فریاد از مرد و زن[5] برآید

جان بر لبست و حسرت در دل که از لبانش

نگرفته هیچ کامی، جان از بدن برآید

از حسرت دهانش آمد بتنگ جانم

خود کامِ تنگدستان کی زان دهن برآید؟[6]

گویند ذکرِ خیرش در خیلِ عشقبازان[7]
هر جا که نامِ حافظ در انجمن برآید

وزن غزل ۲۳۳: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ معنی بیت: از خواستن و جستن باز نمی‌نشینم تا کامروا شوم و آرزوی من اینست که یا تن بوصال معشوق رسد و یا در این راه جان سپارم که آن کمال مطلوب عاشق است ۲ ــ تربت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم خاک و مجازاً بر گور اطلاق میشود ۳ ــ آتش درون: آتش دل ۴ ــ واله: بکسر لام شیفتهٔ سرگشته، اسم فاعل از وله بفتح اول و دوم ۵ ــ مرد و زن: مقصود همه مردم است ۶ ــ معنی بیت: از دریغ و اندوه خوردن بر بوسه نگرفتن از دهان او دلم گرفت و جانم ملول شد. آیا دهان نوشین وی مراد این تهیدستان را چه زمان برآورده خواهد ساخت؟ ۷ ــ خیل عشقبازان: بفتح اول و سکون دوم گروه مهرورزان ــ معنی بیت: هر جا اسم حافظ در گروه عاشقان برده میشود از وی بنیکی در محفل یاد میکنند.

غزل ۲۳۴

چو آفتابِ می[1] از مشرقِ پیاله برآید
زباغِ عارضِ ساقی[2] هزار لاله برآید

نسیم در سرِ گل بشکند کلالهٔ سنبل[3]
چو از میانِ چمن بویِ آن کلاله برآید

حکایتِ شبِ هجران نه آن حکایتِ حالیست
که شمّهٔ[4] زبیانش بصد رساله[5] برآید[6]

زگرد خوانِ[7] نگونِ فلک طمع نتوان داشت
که بی‌ملالتِ صد غصّه یک نواله برآید

بسعیِ خود نتوان برد پی بگوهرِ مقصود
خیال باشد کاین کار بی‌حواله برآید[8]

گرت چو نوحِ نبی صبر هست در غمِ طوفان
بلا بگردد و کامِ هزار ساله برآید[9]

نسیمِ زلفِ تو چون بگذرد بتربتِ حافظ
زخاکِ کالبدش صد هزار لاله برآید

وزن غزل ۲۳۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن (بحر مجتث مثمن مخبون)

۱ ــ آفتاب می: خورشید باده، تشبیه صریح، چنین است مشرق پیاله و باغ عارض (چهره) ــ معنی بیت: چون خورشید باده از مطلع ساغر بردمد، از پرتو می در گلزار چهرهٔ ساقی هزار لاله سرخ روید ۳ ــ کلالهٔ سنبل: بضم اول زلف بپیچیده و کاکل مجعد ــ معنی بیت: همینکه از میان گلزار بوی خوش زلف مجعد معشوق برخیزد، باد بهاری گیسوی سنبل را برای خوار داشتن و حقیر شمردن بر تارک گل میکوبد که شما را نرسد که در برابر زلف یار جلوه فروشید ۴ ــ شمه: بفتح اول و تشدید دوم یکبار بوئیدن و مجازاً بمعنی اندک وکم ۵ ــ رساله: بکسر اول کتاب ۶ ــ برآید: بگنجد ۷ ــ گردخوان: سفرهٔ مدور، گرد صفت مقدم خوان موصوف ــ معنی بیت: امید نتوان داشت که از سفرهٔ مدور واژگون چرخ بی‌رنسج صد اندوه یک لقمه نصیب شود ۸ ــ معنی بیت: بکوشش خود نمیتوان بگنج مراد رسید، این تصور باطلی بیش نیست که حاجت بنده بی‌حواله و برات عالم غیب میسر گردد، از این بیت ظاهراً اعتقاد بجبر نمایان است ۹ ــ معنی بیت: اگر مانند نوح پیامبر در اندوه طوفان جهانگیر شکیبائی توانی کرد، بلا و محنت سپری شود و دفع گردد و مرادی که هزار سال بانتظار رسیدن آن بودی، دست دهد، مولوی گوید:

نوح نهصد سال دعوت میشود — دمبدم انکار قومش میفزود
هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟ — هیچ اندر غار خاموشی خزید؟

غزل ۲۳۵

زهی[۱] خجسته زمانی که یار باز آید
بکام غمزدگان غمگسار بازآید

به پیش خیلِ خیالش کشیدم ابلقِ چشم[۲]
بدان امید که آن شهسوار بازآید

اگر نه در خمِ چوگان او رود سر من
زَسر نگویم و سر خود چه کار بازآید؟[۳]

مقیم[۴] بر سرِ راهش نشسته‌ام چون گرد
بدان هوس که بدین رهگذار بازآید

دلی که با سرِ زلفینِ او[۵] قراری داد
گمان مبر که بدان دل قرار باز آید

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی
ببویِ آنکه دگر نوبهار بازآید

زنقش بندِ قضا[۶] هست امیدِ آن،حافظ
که همچو سرو بدستم نگار بازآید

وزن غزل ۲۳۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ زهی: بفتح اول خوشا و نیکا، از اصوات یاشبه فعل است برای تحسین و شگفتی ۲ ــ ابلق چشم: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم اسب سیاه و سپید رنگ دیده، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اسب سیاه و سپید دیده را بسوی موکب خیال وی رهبری کردم باین امید که آن یکتاسوار ماهر عرصهٔ حسن برین مرکب سوار شود و بازگردد، مقصود آنکه یار بازآید و قدم بر چشم ما نهد.

۳ ــ معنی بیت: اگر سر من گوی چوگان محبت وی نشود، دیگر از سر سخنی بر زبان نمیآورم که بکاری نمی‌آید؛ سعدی گوید:

سر که نه در راه عزیزان بود   بار گران است کشیدن بدوش

۴ ــ مقیم: بضم اول پیوسته، قید زمان ۵ ــ زلفین او: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم زلف یا گیسوی یار ــ معنی بیت: آن دل که با سر زلف تو عهدی بست، مپندار که دیگر قرار و آرام یابد ۶ ــ نقش بند قضا: صورتگر یا نقاش تقدیر، تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای حافظ، از صورتگر تقدیر این طمع دارم که نگار سروقامت من بار دیگر با من دست در دست نهد و بازگردد.

غزل ۲۳۶

اگر آن طایرِ قدسی[۱] زدرم بازآید
عمرِ بگذشته بپیرانه سرم بازآید

دارم امّید برین اشکِ چو باران که دگر
برقِ دولت[۲] که برفت از نظرم بازآید

آنکه تاجِ سرِ من خاکِ کفِ پایش بود
از خدا می طلبم تا بسرم بازآید[۳]

خواهم اندر عقبش رفت، بیارانِ عزیز
شخصم[۴] اربازنیاید، خبرم بازآید

گر نثارِ قدمِ یارِ گرامی نکنم
گوهرِ جان بچه کارِ دگرم بازآید؟

کوسِ نو دولتی[5] از بامِ سعادت[6] بزنم
گر ببینم که مهِ نو سفرم بازآید

مانعش غلغلِ چنگست و شکرخوابِ صبوح
ورنه گر بشنود آهِ سحرم، بازآید[7]

آرزومندِ رخِ شاهِ چو ماهم، حافظ
همّتی تا بسلامت زدرم بازآید[8]

وزن غزل ۲۳۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ طایر: بکسر سوم پرنده، اسم فاعل از طیران ــ طایر قدسی: پرندهٔ جهان پاک باستعاره مراد یار فرشته خوی، موصوف و صفت ــ معنی بیت: اگر آن پرندهٔ جهان پاک، یار فرشته خوی من بازگردد، زندگانی سپری شده در ایام پیری بمن بازخواهد گشت و از نو جوان خواهم شد ۲ ــ برق دولت: فروغ ستارهٔ بخت و اختر اقبال، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: بسرشک باران آسای خود امید بسته‌ام که از تأثیرش بار دیگر فروغ اختر بخت و اقبال یار که از دیده‌ام ناپدید شد، بازگردد ۳ ــ معنی بیت: یاری که از عزت و شکوه غبار قدمش را افسر تارک خود میشمردم، از خداوند میخواهم که باز بدیدار من آید ۴ ــ شخص: بفتح اول و سکون دوم کالبد آدمی یا تن او، وجود، خود ــ معنی بیت: بدنبال یار خواهم شتافت و اگر من خود بنزد دوستان بازنگردم خبر من میرسد که در طلب مقصود جان سپردم ۵ ــ کوس نودولتی: نقارهٔ پادشاهی نویافته، مقصود پنج نوبت سلطنت زدن است که در اوقات نمازهای پنج گانه بر درگاه پادشاهان نقاره میزدند ۶ ــ بام سعادت: بام قصر نیکبختی، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: اگر بنگرم که ماه رخسار تازه سفر کردهٔ من باز میگردد، بشادی بازآمدنش پنج نوبت اقبال و پادشاهی نویافته را بر بام سرای نیکبختی میزنم ۷ ــ معنی بیت: خروش چنگ و خواب شیرین میگساری بامدادی ویرا از آمدن بازداشته است والا اگر آه سحری من بگوش وی میرسید بیگمان بازمیگشت ۸ ــ معنی بیت: ای حافظ، مشتاق دیدار چهرهٔ ماه منظر پادشاهم، دعائی و عنایتی کن تا بی‌آسیب و گزند بخانه من قدم رنجه کند.

غزل ۲۳۷

نفس برآمد و کام از تو برنمی‌آید
فغان که بختِ من از خواب در نمی‌آید[1]

صبا بچشمِ من انداخت خاکی از کویش
که آبِ زندگیم در نظر نمی‌آید[2]

قدِ بلندِ ترا تا ببر نمی‌گیرم
درختِ کام[۳] و مرادم ببر نمی‌آید

مگر بروی دلارای یارما ورنی
بهیچ وجهِ دگر کار برنمی‌آید[۴]

مقیمِ زلفِ تو شد دل که خوش سوادی[۵] دید
وزان غریبِ بلاکش خبر نمی‌آید

زشستِ صدق[۶] گشادم هزار تیرِ دعا
ولی چه سود؟ یکی کارگر نمی‌آید

بسم حکایت دل هست[۷] با نسیمِ سحر
ولی ببختِ من امشب سحر نمی‌آید

درین خیال بسر شد زمانِ عمر و هنوز
بلایِ زلفِ سیاهت بسر نمی‌آید[۸]

زبس که شد دلِ حافظ رمیده از همه کس
کنون زحلقهٔ زلفت بدر نمی‌آید[۹]

وزن غزل ۲۳۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: نفسم برید وجانم بلب رسید و مرادم از تو حاصل نشد. فریاد که طالع ناسازگار من از خواب غفلت بیدار نمیشود ۲ ــ معنی بیت: باد بهاری غباری از کوی یار بدیدهٔ من افکند، چنانکه از آن پس چشمهٔ آب بقا در برابر خاک کوی محبوب در چشم من بیقدر آمد ۳ ــ درخت کام و مراد: تشبیه صریح ــ معنی بیت: تا بالای افراشته ترا در آغوش نگیرم، نهال آرزو و مقصود من بارور نمی‌شود ۴ ــ معنی بیت: جز آنکه رخسار دلجوی و دلارام یارمدد کند و گرنه بهیچ طریق دیگر کار ما سامان نمی‌پذیرد ۵ ــ سواد: بفتح اول سیاهی و حوالی شهر و نیز بمعنی کشور و شهر، در اینجا بایهام معنی آخر مراد است ــ معنی بیت: دل در شکنج گیسوی تو جای گزید که شهری یا جایگاهی دلپذیرست و از آن آوارهٔ محنت آزموده (دل) دیگر خبری نمیرسد ۶ ــ شست: بفتح اول و سکون دوم زهگیر و آن انگشتری مانندی است که از استخوان سازند و در انگشت ابهام کنند و در وقت کمانداری زه کمان را بدان گیرند و آنرا باعتبار انگشت ابهام شست میگویند (برهان قاطع) ــ شست صدق: زهگیر کمان راستی، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: از زهگیر کمان راستی و نیت درست هزار ناوک دعا افکندم، اما فایده‌ای نکرد و یکی مؤثر نیفتاد و بآماج مراد نرسید ۷ ــ بسم حکایت دل

هست: بسیار داستان دل مراست، م ضمیر متصل، متمم مسند ۸ــ معنی بیت: درین تصور باطل زندگانی سپری شد و محنت دور ماندن از گیسوی سیاه تو هنوز پایان نمی‌پذیرد و دست عاشق بزلف تو نمیرسد ۹ــ معنی بیت: دل حافظ چنان از بیوفائی همگان گریزان شد که اینک در خم گیسوی تو مقیم ماند و ازین جای خوش بیرون نمی‌آید.

غزل ۲۳۸

جهان بر ابروی عید[۱] از هلال وسمه[۲] کشید
هلال عید در ابروی یار باید دید

شکسته گشت چو پشت هلال قامت من
کمان ابروی یارم چو وسمه باز کشید[۳]

مگر نسیم خط صبح در چمن بگذشت
که گل ببوی تو بر تن چو صبح جامه درید[۴]

نبود چنگ و رباب[۵] و نبید[۶] و عود[۷] که[۸] بود
گل وجود من آغشتهٔ گلاب و نبید

بیا که با تو بگویم غم ملالت دل
چرا که بی‌تو ندارم مجال گفت وشنید[۹]

بهای وصل تو گر جان بود خریدارم
که جنس خوب مبصّر[۱۰] بهر چه دید، خرید

چو ماه روی تو در شام زلف[۱۱] میدیدم
شبم بروی تو روشن چو روز می‌گردید

بلب رسید مرا جان و برنیامد کام
بسر رسید امید و طلب بسر نرسید[۱۲]

زشوق روی تو حافظ نوشت حرفی چند
بخوان زنظمش و در گوش کن چو مروارید[۱۳]

وزن غزل ۲۳۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ ابروی عید: ابروی عروس عید، استعارهٔ مکنیه ۲ ــ وسمه: بفتح اول و سکون دوم گیاهی است که بدان ابرو و موی را خضاب میکردند ــ معنی بیت: عالم ابروی عروس عید را بـا رنگ و خضاب هلال آرایش داد، ماه نوشب عید را با دیدار ابرو وروی دلارای او نو باید کرد ۳ ــ معنی بیت: چون ابروی کمانی یار دوباره باخضاب خود را آرایش داد، بالای من از حسرت مانند خمیدگی ماه یکشبه دو تا گشت ۴ ــ معنی بیت: شاید نسیم سبزهٔ عذار تو بامداد بر چمن گذاری کرد که گل از شوق بوی خوش تو مانند صبح گریبان چاک زد ۵ ــ رباب: بفتح اول سازی است زهی مانند طنبور ۶ ــ نبید: بفتح اول شراب ۷ ــ عودچوب سیاه رنگ درختی است بومی چین وهند که در وقت سوختن بوی خوش دهد ۸ ــ که: حرف ربط بمعنی آنگاه که ــ معنی بیت: آنگاه که گل هستی مرا در ازل با گلاب محبت و بادهٔ معرفت می‌سرشتند نشانی از اسباب طرب یعنی چنگ و رباب و شراب و عود خوشبوی در عالم نبود ۹ ــ معنی بیت: بشتاب تا اندوه دلتنگی را با تو در میان نهم، چه جدا از تو با کسی مرا فرصت و حال سخن گفتن نیست؛ سعدی گوید:

در هیچ موضعم سر گفت و شنید نیست   الاّ در آن مقام که ذکر شما رود

۱۰ ــ مبصر: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مکسور در سیاق فارسی بیشتر بمعنی اهل بصیرت و بینا و بصیر اسم فاعل از تبصیر بمعنی بیناگردانیدن ــ معنی بیت: اگر وصال تو بقیمت جان میسر شود، میخرم چه صاحب بصیرت کالای مرغوب را بهر مقدار یافت خریداری کرد ۱۱ ــ شام زلف: تشبیه صریح ۱۲ ــ نرسید: پایان نیافت و انقطاع نپذیرفت ۱۳ ــ معنی بیت: حافظ در آرزوی دیدار تو سخنی چند نگاشت، از شعرش چیزی بخوان و ازین سلک گهر مرواریدی آویزهٔ گوش کن؛ سعدی گوید:

سخن سعدی بشنو که تو خود زیبائی   خاصه آنوقت که در گوش کنی مروارید

غزل ۲۳۹

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه[1] گر برسد، مصرفش گلست و نبید
صفیرِ[2] مرغ برآمد، بطِ شراب[3] کجاست؟
فغان فتاد به بلبل، نقابِ گل که کشید؟
زمیوه‌هایِ بهشتی چه ذوق دریابد؟
هرآنکه سیبِ زنخدانِ شاهدی نگزید[4]
مکن زغصّه شکایت که در طریقِ طلب
براحتی نرسید، آنکه زحمتی نکشید[5]

ز روی ساقیِ مهوش گلی بچین امروز
که گردِ عارضِ بستان خطِ بنفشه دمید[6]

چنان کرشمهٔ ساقی دلم زدست ببرد
که با کسی دگرم نیست برگِ گفت و شنید[7]

من این مرقعِ رنگین[8] چو گل بخواهم سوخت
که پیرِ باده فروشش بجرعهٔ نخرید

بهار میگذرد دادگسترا[9] دریاب
که رفت موسم و حافظ هنوز می نچشید

وزن غزل ۲۳۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ وظیفه: مقرری ورواتبه ــ معنی بیت: بشارت آمد که بهار فرا رسید و سبزه روئید، اگر مقرری و وجه معاش داده شود، صرف گل و باده خواهد شد ۲ ــ صفیر: بفتح اول آواز ۳ ــ بط شراب: بفتح اول صراحی شراب که بشکل بط (نوعی مرغابی) ساخته میشد ــ معنی بیت: آواز پرندگان برخاست، شیشهٔ باده کجاست؟ بلبل بفریاد آمده است که روبند گل، معشوق او را که از چهره برداشت و بوی دست درازی کرد؟ ۴ ــ معنی بیت: هر کس که سیب چانهٔ یار زیبائی را غنائید یا انتخاب نکرد، در آن جهان از میوه‌های بهشت مزه‌ای درنخواهد یافت ۵ ــ معنی بیت: از اندوه و نگرانی شکوه مکن که در راه جستن مطلوب آنکه رنجی نبرد، بآسایشی دست نیافت ۶ ــ معنی بیت: اکنون که بر پیرامون رخسار باغ بنفشه چون خط سبز عذار یار روئید، تو هم از گلزار چهرهٔ ساقی مه سیما گل بوسه‌ای بچین و از وصل یار کامی بجوی ۷ ــ برگ گفت و شنید: بفتح اول و سکون دوم قصد و پروای گفتگو ــ معنی بیت: بدانگونه ناز و غمزهٔ ساقی دل از من ربود که با هیچکس جز وی قصد گفتگو ندارم ۸ ــ مرقع رنگین: خرقه یا دلق رنگارنگ ــ مرقع: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح پاره بر پاره دوخته، اسم مفعول از ترقیع بمعنی رقعه بر رقعه دوختن ــ معنی بیت: من این دلق وصله بر وصلهٔ رنگارنگ را مانند گل که در آتش خود میسوزد، خواهم سوخت، چه پیر میکدهٔ معرفت این خرقه را ببهای یک جرعه (یک آشام) می هم نپذیرفت؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

از بس که دست میگزم و آه میکشم — آتش زدم چو گل بتن لخت لخت خویش

۹ ــ دادگسترا: ای دادگر، صفت جانشین موصوف (پادشاه)

غزل ۲۴۰

ابرِ آذاری[1] برآمد، بادِ نوروزی وزید
وجهِ می میخواهم و مطرب، که میگوید: رسید؟

شاهدان در جلوه و من شرمسارِ کیسه‌ام
بارِ عشق‌ومفلسی[2] صعب[3] است، می‌باید کشید

قحطِ جودست[4]، آبروی خود نمی‌باید فروخت
باده و گل از بهایِ خرقه می‌باید خرید

گوئیا خواهد گشود از دولتم کاری که دوش
من همی کردم دعا و صبحِ صادق می‌دمید[5]

با لبیّ و صد هزاران خنده آمد گل بباغ
از کریمی گوئیا در گوشهٔ بوئی شنید[6]

دامنی گر چاک شد در عالمِ رندی چه باک؟
جامهٔ در نیکنامی نیز می‌باید درید[7]

این لطایف[8] کز لبِ لعلِ تو من گفتم که گفت؟
وین تطاول[9] کز سرِ زلفِ تو من دیدم که دید؟

عدلِ سلطان[10] گر نپرسد حالِ مظلومانِ عشق
گوشه‌گیرانرا از آسایش طمع باید برید

تیرِ عاشق‌کش ندانم بر دلِ حافظ که زد؟
این قدر دانم که از شعرِ ترش خون میچکید[11]

وزن غزل ۲۴۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ ابر آذاری: موصوف و صفت نسبی ــ آذار: مدت ماندن آفتاب در برج حوت (ماه اسفند) و آن ماه ششم است از ماههای رومی (نقل از آنند راج) ــ معنی بیت: ابر بهاری نمایان شد و نسیم فروردین بجنبش آمد. من در جستجوی زروسیم برای خرید باده و دادن دستمزد برامشگرم، کدام جوانمرد میگوید: نیازت برآورده شد؟ ۲ ــ مفلسی: افلاس یا تنگدستی ۳ ــ صعب: بفتح اول و سکون دوم دشوار ــ معنی بیت: زیبایان حسن نمائی میکنند و من از تهیدستی شرمنده‌ام، مهرورزی با تنگدستی کاری دشوار است و این بار گران را باید برد ۴ ــ قحط جود: بفتح اول و سکون دوم خشکسال بخشش ــ معنی بیت: خشکسال بخشش است، نباید آبروی خویشتن را بامید واهی احسان کسان از دست داد. شراب و گل را بقیمت فروش دلق خود باید خریداری کرد ۵ ــ معنی بیت: پنداری از بخت نیک گرهی از کارم باز خواهد شد و گشایشی خواهم یافت چه من دعا میکردم و همانگاه صبح راستین طلوع میکرد و با دعای من نفس میزد و آمین

میگفت ۶ ــ معنی بیت: گل با لبی که بر آن صدهزار تبسم نقش بسته بود، به گلستان خرامید؛ پنداری از راد مردی در مکانی بوئی برد و خبری شنید که دست بکرم گشاده است؛ صنعت حسن طلب ایهام‌آمیز در این بیت بکار رفته ۷ ــ معنی بیت: اگر دامن تقوائی در جهان قلندری و عیاری پاره شد، جای نگرانی نیست، باید جامه‌ای هم در حسن شهرت فرسوده کرد یعنی مدتی را بنیک نامی باید گذراند ۸ ــ لطایف: بفتح اول خوبیها و چیزهای نیکو جمع لطیفه ۹ ــ تطاول: بفتح اول دراز دستی، مصدر باب تفاعل ــ معنی بیت: این نکته‌های آبدار که از لب لعل فام تو من بیان کردم کسی تاکنون نگفته است و این بیداد و دراز دستی که از گیسوی تو بر من رفت بر کسی هرگز نرفته است ۱۰ ــ سلطان: در اینجا پادشاه ملک دل مقصود است ــ معنی بیت: اگر داد شهریار کشور دل حال ستمدیدگان کوی عشق را جویا نشود، از این پس عزلت گزیدگان مظلوم امید راحت و فراغت نتوانند داشت ۱۱ ــ معنی بیت: نمیدانم ناوک هلاک بر دل حافظ عاشق پیشه که انداخت ولی این مقدار میدانم که از شعر خوش و نغزوی قطره قطره خون دل روان بود.

غزل ۲۴۱

معاشران[1] ز حریفِ شبانه[2] یاد آرید
حقوقِ بندگیِ مخلصانه یاد آرید

بوقتِ سرخوشی از آه و نالهٔ عشاق
بصوت و نغمهٔ چنگ و چغانه[3] یاد آرید

چو لطفِ باده کند جلوه در رخِ ساقی
زعاشقان بسرود و ترانه یاد آرید[4]

چو در میانِ مراد[5] آورید دستِ امید
زعهدِ صحبتِ ما در میانه یاد آرید

سمندِ دولت[6] اگر چند سر کشیده رود
زهمرهان بسرِ تازیانه یاد آرید[7]

نمی‌خورید زمانی غمِ وفاداران
زبی وفائیِ دورِ زمانه یاد آرید[8]

بوجهِ مرحمت ای ساکنانِ صدرِ جلال
ز رویِ حافظ و این آستانه یاد آرید

وزن غزل ۲۴۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معاشر: بضم اول همنشین، اسم فاعل از معاشرت ۲ ــ حریف شبانه: هم پیشه و مصاحب شب، موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: ای همنشینان، از مصاحب بزم شبانهٔ خود یاد کنید و حقهائی که خدمت با اخلاصم بشما برای من (حافظ) مقرر داشته است، بفراموشی مسپارید ۳ ــ چغانه: بفتح اول نام سازیست که مطربان نوازند و بعضی گویند ساز قانون است (برهان قاطع) ــ معنی بیت: هنگام مستی و شادی با آوای چنگ و نوای قانون یادی از دم جانسوز و افغان عاشقان کنید و آهنگی بیاد ما بیدلان بنوازید ۴ ــ معنی بیت: چون صفای می از چهرهٔ ساقی پرتو افکن شود، از مهرورزان با سرود و ترانه‌ای یاد کنید ۵ ــ میان مراد: کمر شاهد مقصود، استعارهٔ مکنیه و همچنین است دست امید ــ معنی بیت: چون دست امید در کمر شاهد مقصود زدید از پیمان دوستی و آشنائی در آن اثناء یاد کنید ۶ ــ سمند دولت: بفتح اول و دوم و سکون سوم مرکب اقبال یا اسب بخت، تشبیه صریح ۷ ــ سر کشیده: گردن افراشته، قید حالت یا حال برای سمند ۷ ــ بسر تازیانه یاد آرید: ظاهراً بکنایه مقصود بکرم باشاره یاد کردن است؛ بسر تازیانه بخشیدن و دادن چیزی را باشاره سر تازیانه عطا فرمودن و نیز از سر تازیانه دادن بمعنی باشاره تازیانه بخشیدن در لغت نامهٔ دهخدا ضبط است ــ معنی بیت: اگر چه توسن بخت گردن افراشته میرود ولی شما از همرهان خود بکرم (باشارهٔ تازیانه) یادی کنید ۸ ــ معنی بیت: یک لحظه بغمخواری یاران وفا پیشه نمی‌پردازید، آخر از پیمان شکنی گردش روزگار هم یادی کنید ۹ ــ معنی بیت: ای مقیمان پیشگاه عظمت و بزرگی از آن زمان که حافظ بر این آستانه چهره بارادت میسود، بشیوهٔ مهربانی یاد کنید.

غزل ۲۴۲

بیا که رایتِ منصور[1] پادشاه رسید
نویدِ فتح[2] و بشارت بمهر و ماه رسید

جمالِ بخت ز روی ظفر[3] نقاب انداخت
کمالِ عدل بفریادِ دادخواه رسید

سپهر دورِ خوش اکنون کند که ماه آمد[4]
جهان بکامِ دل اکنون رسد که شاه رسید

زقاطعانِ طریق[5] این زمان شوند ایمن
قوافلِ دل و دانش[6] که مردِ راه[7] رسید

عزیزِ مصر[8] برغمِ[9] برادرانِ غیور[10]
زقعرِ چاه برآمد، باوجِ ماه رسید

کجاست صوفیِ دجّال فعل[11] ملحد شکل[12]
بگو بسوز که مهدیِّ دین پناه[13] رسید
صبا بگو که چها بر سرم دربین غمِ عشق[14]
زآتشِ دلِ سوزان و دودِ آه رسید
زشوق رویِ تو شاها بدین اسیرِ فراق
همان رسید کز آتش ببرگِ کاه[15] رسید
مرو بخواب که حافظ ببارگاهِ قبول[16]
زوردِ نیم شب و درسِ صبحگاه رسید

وزن غزل ۲۴۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ رایت منصور پادشاه: درفش پیروزمند شاه، در ضمن بایهام مقصود درفش شاه منصور از سلسلهٔ آل مظفر (۷۹۰ ــ ۷۹۵) ۲ ــ نوید فتح: بضم اول و کسر دوم مژدهٔ پیروزی و گشایش ــ معنی بیت: بشتاب که درفش پیروزمند شهریار فراز آمد و خبر خوش فتح و گشایش و مژدهٔ پیروزی بخورشید و ماه بر شد ۳ ــ روی ظفر: چهرهٔ شاهد پیروزی، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: نیکبختی پرده از چهرهٔ شاهد پیروزی برگرفت، و تمام عدل یاداد کامل فریادرس ستمدیدگان و دادخواهان شد ۴ ــ ماه: باستعاره مقصود ماه سفر کرده یا پادشاه است ــ معنی بیت: این زمان فلک گردش دلپذیری آغاز میکند که ماه سفر کرده فراز آمد و گیتی اینک بمراد دل خود دست می‌یابد که پادشاه کامیاب گشت ۵ ــ قاطعان طریق: راهزنان ۶ ــ قوافل: بفتح اول کاروانها جمع قافله ــ قوافل دل و دانش: تشبیه صریح ۷ ــ مرد راه: سالک و رهبر راه‌شناس و شایستهٔ رهبری ــ معنی بیت: کاروانهای عرفان و عِلم از رهزنان تعصب و جهل اکنون در امان مانند که رهبری شایسته و راه‌شناس پدیدار آمد ۸ ــ عزیز مصر: بفتح اول وزیر ملک مصر در اینجا مراد یوسف پیامبر است که بعزیزی رسید ۹ ــ رغم: بفتح اول و سکون دوم ناپسندی و ناخواه ۱۰ ــ غیور: بفتح اول رشکناک و متعصب ــ معنی بیت: وزیر ملک مصر حضرت یوسف بناخواه برادران رشکناک و متعصب از تک چاه بیرون آمد و از عزت به بلندترین نقطهٔ فلک ماه دست یافت. نگاه کنید بقرآن مجید سورهٔ یوسف (آیهٔ ۱۱) ۱۱ ــ دجال فعل: بفتح اول و تشدید دوم ناراست کردار فریبنده، صفت ترکیبی از صفت و اسم، صوفی موصوف ــ دجال: فریبنده و تلبیس کننده و دروغگو و لقب مسیح کذاب که در آخر زمان ظاهر شود و دعوی الهیّت کند (نقل از آنندراج) ۱۲ ــ ملحد شکل: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم فاسق روی، صفت، صوفی موصوف ۱۳ ــ دین پناه: حامی و پشتیبان دین، صفت مهدی ــ معنی بیت: بپشمینه پوش ناراست کردار و فریبنده و فاسق روی از دین برگشته پیام بده که در آتش اندوه بگداز چه حضرت مهدی آخر زمان حامی دین حق ظهور کرد ۱۴ ــ غم عشق: اضافهٔ بیانی (توضیحی) ۱۵ ــ برگ کاه:

پرگاه ۱۶ ــ بارگاه قبول: آستان پذیرفتگی و مقبولی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: غافل مشو که حافظ با دعای شب و درس صبحگاهی بآستان پذیرش و حسن قبول راه یافت و پسندیدهٔ حق شد.

غزل ۲۴۳

بوی خوشِ تو هر که زبادِ صبا شنید
از یارِ آشنا[1] سخنِ آشنا شنید

ای شاهِ حسن چشم بحالِ گدا فکن
کاین گوش بس حکایتِ شاه و گدا شنید[2]

خوش میکنم بباده مشکین مشامِ جان
کز دلق پوشِ صومعه بویِ ریا شنید[3]

سرِّ خدا که عارفِ سالک بکس نگفت
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید؟[4]

یارب کجاست محرمِ رازی که یک زمان[5]
دل شرحِ آن دهد که چه گفت و چها شنید

اینش سزا نبود دلِ حق گزارِ[6] من
کز غمگسارِ خود سخنِ ناسزا شنید

محروم اگر شدم زسرِ کویِ او چه شد؟
از گلشنِ زمانه که بویِ وفا شنید[7]؟

ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند
کانکس که گفت قصّهٔ ما هم ز ما شنید[8]

ما باده زیرِ خرقه نه امروز میخوریم
صد بار پیرِ میکده این ماجرا شنید[9]

ما می ببانگِ چنگ نه امروز میکشیم
بس دَور[10] شد که گنبدِ چرخ این صدا شنید[11]

پندِ حکیم محضِ صوابست[12] و عینِ خیر[13]
فرخنده آنکسی که بسمعِ رضا شنید

حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتنست و بس
در بندِ آن مباش[14] که نشنید یا شنید

وزن غزل ۲۴۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ یار آشنا: یار شناخته و محرم باستعاره در اینجا مقصود باد صباست که پیک عشاق است ــ معنی بیت: هر کس بوی دلپذیر ترا از باد بهاری شنید از نسیم صبا که پیک عشاق و یار بیدلان است پیام دوست را دریافت کرده است ۲ ــ معنی بیت: ای شهریار کشور نکوئی و زیبائی عنایتی باین درویش کن که گوش وی داستانهای بسیار از پادشاهان و درویشان شنیده است که گذاشتند و گذشتند؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

بگذر زکبر و ناز که دیده است روزگار چین قبای قیصر و طرف کلاه کسی

۳ ــ معنی بیت: دماغ جان را با شراب مشکبوی عطر آگین میسازم، چه از خرقه پوش زهد فروش جز بوی ناخوش ریاکاری و فریب بمشام نرسید ۴ ــ معنی بیت: سر ازل که رهرو شناسای حق با کسی در میان نگذاشت، متحیرم که میفروش خمخانهٔ معرفت چگونه بآن پی برد؛ شاید مقصود این باشد که باده فروش بی‌ارشاد پیر دلیل خود براز معرفت حق ملهم شد ۵ ــ یک زمان: یک لحظه، یک دم، قید زمان.

۶ ــ حق گزار: آنکه حق را ادا کند، حق‌شناس و سپاسگزار، صفت مرکب فاعلی، دل موصوف ــ معنی بیت: سزاوار نبود که دل حق‌شناس و سپاسگزار من از یار غمخوار خویش کلامی ناپسند و ناروا شنود ۷ ــ معنی بیت: اگر از آستان وی رانده شدم: جای شگفتی نیست، چه از گلستان روزگار هیچکس گل وفائی نبوئید ۸ ــ معنی بیت: ای ساقی، بشتاب که عشق بآوازی رسا میگوید: کسی که داستان ما را نقل کرد هم از ما (عشق) الهام گرفت ۹ ــ معنی بیت: باده نوشی پنهانی ما امروزی نیست، صد نوبت بگوش پیر میفروش این سرگذشت رسیده است. ۱۰ ــ دور: بفتح اول گردش ۱۱ ــ معنی بیت: ما با نوای چنگ تنها امروز نیست که باده می‌نوشیم، بسیار گردشهای فلک سپری شد و در قبهٔ آسمان همچنان آوای میگساری ما انعکاس یافت و پیچید ۱۲ ــ محض صواب: راستی و درستی سره و خالص، صفت مقدم و موصوف که بحال اضافه خوانده میشود ۱۳ ــ عین خیر: نفس نیکی یا بهترین نیکی ــ عین: بفتح اول بهترین گزیده چیزی ۱۴ ــ سمع رضا: اضافهٔ تخصیصی، استعارهٔ مکنیه ۱۴ ــ در بند آن مباش: در اندیشهٔ آن مباش، بند بمعنی اندیشه مجاز مرسل،تسمیه شئ باسم آلت چنانکه زبان را بمعنی قول بکار برند:

چنانکه از کرم او سزد مرا بنواخت امید کرد و زبان داد کار کرد آسان

(فرخی نقل از لغت نامهٔ دهخدا)

غزل ۲۲۴

معاشران[۱] گره از زلفِ یار باز کنید
شبی خوشست، بدین قصّه‌اش دراز کنید

حضورِ خلوتِ انس[۲] است و دوستان جمعند
وَاِنْ یکاد بخوانید و در فراز کنید

رباب و چنگ ببانگِ بلند میگویند
که گوشِ هوش به‌پیغامِ اهلِ راز کنید[۳]

بجانِ دوست که غم پرده‌برشما ندرد
گر اعتماد بر الطافِ کار ساز کنید[۴]

میانِ عاشق و معشوق فرق بسیارست
چو یار ناز نماید[۵]، شما نیاز کنید[۶]

نخست موعظهٔ پیرِ صحبت این حرفست
که از مصاحبِ ناجنس احتراز کنید[۷]

هر آنکسی که درین حلقه نیست زنده بعشق
برو نمرده بفتویِ[۸] من نماز کنید

وگر طلب کند انعامی از شما حافظ
حوالتش بلبِ یارِ دلنواز کنید[۹]

وزن غزل ۲۲۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معاشران: همنشینان جمع معاشر اسم فاعل از معاشرت ــ معنی بیت: ای همنشینان، گره گیسوی یار را بگشائید؛ شبی دلپذیر است با داستان درازی زلف یار آن را طولانی سازید ۲ ــ خلوت انس: محفل خرمی و شادی و دوستی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: محفل خرمی و شادی فراهم و آماده است و یاران گرد آمده آیهٔ وان یکاد را که دور سازندهٔ چشم بد یا عین کمال است بر زبان آورید و در را ببندید؛ وان یکاد جزئی است از آیهٔ ۵۱ سورهٔ قلم (۶۸) وَاِنْ یَکادُ الَّذینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِاَبْصارِهِمْ لَمّاسَمِعُوا الذِّکْرَ وَیَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ: ای پیامبر نزدیک بود که کافران چشم زخم بتو رسانند، آنگاه که قرآن بشنوند و از رشک گویند همانا

وی دیوانه است ۳ ــ معنی بیت: رباب و چنگ بآوای رسا بیان میکنند که پیام اهل دل را بشنوید چه نوای موسیقی ندای دل است ۴ ــ معنی بیت: سوگند بجان یار که اندوه و نگرانی پرده از راز نهان شما برنمیگیرد چه با اعتماد بر لطف خداوند که برآورندهٔ حاجت بندگان است دیگر غمی نمی‌ماند که پرده دری کند ۵ ــ ناز نماید: چون معشوق استغناء و بی‌نیازی نشان دهد ۶ ــ نیاز کنید: آرزومندی و میل و خواهش نمائید و عرض حاجت کنید ۷ ــ معنی بیت: اولین اندرز پیری که سالک بهمنشینی و دستگیری او نیازمند است اینست که از هم صحبت ناسازگار بپرهیزید که معاشرت اثربخش است ۸ ــ فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رای فقیه یا حکم شرع و مفتی.معنی بیت: کسی که در دایرهٔ هستی بعشق زندهٔ جاوید نیست، اگر چه هنوز بمرگ تن جان نسپرده باشد، برأی شرعی من بر وی نماز مردگان بخوانید، چه تن مرده و جان بی‌عشق یکی باشد ۹ ــ معنی بیت: و اگر حافظ از شما دهش و بخشش خواهد، براتی بر لب نوشین و دلجوی یار بنام وی(حافظ) بنویسید.

غزل ۲۴۵

الا ای طوطیِ گویایِ اسرار
مبادا خالیت شکرّ زمنقار[۱]

سرت سبز و دلت خوش باد جاوید
که خوش نقشی نمودی از خطِ یار[۲]

سخن سر بسته[۳] گفتی با حریفان
خدا را زین معّما پرده بردار

بروی ما زن از ساغر گلابی
که خواب آلوده‌ایم ای بخت بیدار[۴]

چه ره[۵] بود این که زد در پرده مطرب
که می‌رقصند با هم مست و هشیار

از آن افیون[۶] که ساقی در می‌افکند
حریفانرا نه سر ماند نه دستار

سکندر را نمی‌بخشند آبی
بزور وزر میّسر نیست این کار[۷]

بیا و حالِ اهلِ درد بشنو
بلفظِ اندک و معنیِّ بسیار
بتِ‌چینی[8] عدویِ دین و دلهاست
خداوندا دل و دینم نگهدار
بمستوران[9] مگو اسرارِ مستی
حدیثِ جان مگو بما نقشِ دیوار
بیمنِ[10] دولتِ منصور شاهی[11]
علم شد[12] حافظ اندر نظمِ اشعار
خداوندی[13] بجایِ[14] بندگان کرد
خداوندا از آفاتش نگهدار

وزن غزل ۲۴۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ ــ معنی بیت: هان، ای طوطی رازگوی و خوش سخن، شکر از کام و دهان تو جدا مباد (یا کام تو از شکر تهی مباد) ۲ ــ معنی بیت: نهال وجودت خرم و باطراوت و خاطرت همیشه شاد باد، چه نقشی زیبا و دلربا از سبزهٔ عذار دوست بر ما جلوه‌گر ساختی ۳ ــ سربسته: پیچیده و دشوار و بکنایه، قید وصف ــ معنی بیت: پیچیده و دشوار با همدمان بزم سخن گفتی، برای رضای خدا از این سخن پوشیده پرده برگیر و آشکارا بیان کن ۴ ــ معنی بیت: ای طالع آگاه، گلابی از ساغر باده بر روی ما بیفشان، چه در خواب غفلت مانده‌ایم ۵ ــ ره: مخفف راه بمعنی نغمه ــ معنی بیت: این چه نغمه بود که رامشگر در دستگاه موسیقی نواخت که از تأثیر آن مست و هوشیار همه با هم بدست افشانی و پای کوبی برخاستند ۶ ــ افیون: بفتح اول و سکون دوم تریاک ــ معنی بیت: از تریاکی که ساقی برای افزوده شدن نشأه و تأثیر با باده درآمیخت، ندیمان مجلس را عمامه از تارک جدا میشود و سربدوار می‌افتد ۷ ــ معنی بیت: جرعه‌ای از آب حیات با سکندر نمی‌دهند، آری حصول این مقصود نه بقدرت و ثروت بلکه بتوفیق و عنایت الهی است ۸ ــ بت‌چینی: موصوف و صفت؛ باستعاره مقصود معشوق زیبا که گوئی نقش چهرهٔ او را نگارگران چینی بسته‌اند ۹ ــ مستور: پوشیده، اسم مفعول از ستر بفتح اول و سکون دوم ــ معنی بیت: راز مستی از بادهٔ عرفان را با آنها که دلهاشان در حجاب غفلت است، در میان منه که سخن از جان و روان با صورت بیجان دیوار گفتن کاری بیهوده است ۱۰ ــ یمن: بضم اول و سکون دوم فرخندگی و میمنت ۱۱ ــ دولت منصور شاهی: سلطنت و اقبال شاه منصور آخرین فرمانروای آل مظفر (۷۹۵ ــ ۷۹۰) ممدوح حافظ ۱۲ ــ علم شد: بفتح اول و دوم مشهور گشت و نامبردار شد ۱۳ ــ خداوندی: سروری و بزرگی و پروردگاری و تربیت ۱۴ ــ بجای: دربارهٔ، شبه حرف اضافه.

غزل ۲۴۶

عیدست و آخرِ گل و یاران در انتظار
ساقی بروی شاه ببین ماه و می بیار[1]

دل برگرفته بودم از ایّامِ گل ولی
کاری بکرد همّتِ پاکانِ روزه دار[2]

دل در جهان مبند و بمستی سؤال کن
از فیضِ جام و[3] قصّهٔ جمشیدِ کامگار

جز نقدِ جان بدست ندارم شراب کو؟
کان نیز بر کرشمهٔ ساقی کنم نثار

خوش دولتیست خرّم و خوش خسروی کریم
یارب زچشم زخمِ[4] زمانش نگاه‌دار

می خور بشعرِ بنده که زیبی دگر دهد
جامِ مرصّعِ تو بدین دُرِّ شاهوار[5]

گرفوت‌شدسحور[6]،چه‌نقصان؟صبوح[7]هست
از می کنند روزه گشا[8] طالبانِ یار

زآنجا که پرده‌پوشیِ عفوِ کریم تست
بر قلبِ ما ببخش که نقدیست کم عیار[9]

ترسم[10] که روزِ حشر[11] عنان بر عنان رود
تسبیحِ شیخ و خرقهٔ رندِ شراب‌خوار

حافظ،چو رفت روزه و گل نیز میرود
ناچار باده نوش که از دست رفت کار[12]

وزن غزل ۲۴۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: عید فطر است و پایانْ فصل گل و دوستان چشم براهند. ساقیا ماه نو را بشکون بر رخ

شاه دیدار کن و باده بیاور و بده ۲ ـ معنی بیت: از فصل کوتاه گل دل برکنده بودم و روزگار گل را پایان یافته میشمردم. اما عنایت و دعای روزه‌داران پاکدل اثر بخشید و عمر گل درازتر شد ۳ ـ جام و قصه: در صفحهٔ ۲۷۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در نسخه «جام قصه» آمده که بر متن ترجیح دارد و معنی بیت با زائد شمردن «و» چنین میشود: تعلق خاطر بدنیامورز و در حال مستی از فیض بخشی جام داستان جمشید کامروا را بپرس که سرانجام چگونه ناکام از جهان برفت ۴ ـ چشم زخم: آسیب چشم بدو حسود، اسم مرکب ۵ ـ شاهوار: صفت بمعنی: شاهانه و لایق شاه مرکب از شاه (اسم) + وار (پسوند اتصاف و لیاقت و نسبت)، درّ بضم اول و تشدید دوم مروارید موصوف ـ معنی بیت: بر شعر من باده بنوش که ساغر گهرنشان تو با این مروارید شاهانهٔ یکتا (سخن من) زیوری نو خواهد یافت ۶ ـ سحور: بفتح اول طعام سحر ماه رمضان ۷ ـ صبوح: بفتح اول شرابی که در بامداد نوشیده شود ۸ ـ روزه‌گشا: افطار، اسم مصدر ـ معنی بیت: اگر طعام سحری از دست رفت، کم و کاستی نباشد، چه شراب بامدادی یافت میشود و جویندگان هوادار یار با باده افطار کنند؛ شاعر گوید:

اگر تو فطره دهی فطرهٔ من از می ده   که قوت غالب من باده بود در رمضان

۹ ـ معنی بیت: از سر چشم پوشی و گذشت کریمانه بر سکهٔ ناسرهٔ دل ما ببخش که عیاری اندک دارد و باری افزون ۱۰ ـ ترسم: بمعنی یقین دارم بکار رفته، گاه برای مزید تأکید امر جازم را در معرض شک و تردید قرار دهند ۱۱ ـ حشر: بفتح اول و سکون دوم گرد کردن مردم در قیامت ـ معنی بیت: یقین دارم که روز رستاخیز سبحه (تسبیح) پیر عابد و مرقع با دلق قلندر میگسار همدوش و برابر در پیشگاه داوری حق باشد و تسبیح بر خرقه پیشی نگیرد و صرفه‌ای نبرد ۱۲ ـ معنی بیت: ای حافظ چون ایام روزه سپری میشود و گل نیز نمی‌پاید، چاره‌ای نیست جز آنکه می‌بگساری، چه فرصت بیگمان از دست میرود.

غزل ۲۴۷

صبا زمنزلِ جانان گذر دریغ مدار
و زو بعاشقِ بیدل[۱] خبر دریغ مدار

بشکرِ آنکه شکفتی بکامِ بخت، ای گل
نسیمِ وصل زمرغِ سحر دریغ مدار[۲]

حریفِ عشقِ تو بودم، چو ماه نو بودی
کنون که ماهِ تمامی، نظر دریغ مدار[۳]

جهان و هر چه درو هست سهل و مختصرست
زاهلِ معرفت این مختصر دریغ مدار[۴]

کنون که چشمهٔ قندست لعلِ نوشینت[۵]
سخن بگوی وز طوطی[۶] شکر دریغ مدار

مکارمِ[۷] تو بآفاق میبرد شاعر
ازو وظیفه و زادِ سفر دریغ مدار

چو ذکرِ خیر طلب میکنی، سخن اینست[۸]
که در بهایِ سخن سیم و زر دریغ مدار

غبارِ غم[۹] برود، حال خوش شود حافظ
تو آبِ دیده ازین رهگذر دریغ مدار

وزن غزل ۲۴۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ بیدل: دل از دست دادهٔ شیدا، صفت عاشق، مرکب از بی (پیشوند سلب و نفی) + دل (اسم) ۲ ــ معنی بیت: ای گل، بشکرانهٔ آنکه بمراد طالع نیک خود شکوفان و خندانی، بوی وصال را بر دست نسیم از بلبل بیدل سحری مضایقه مکن ۳ ــ معنی بیت: تا هلال بودی، من همدم و همکار مهر تو بودم، اینک که بدر گشتی، عنایت و لطف خود را از من مضایقه مکن ۴ ــ معنی بیت: گیتی و آنچه در آن می‌بینی خوار و ناچیزست؛ جان من، از عارفان اندک خواستهٔ بیمقدار دنیا را مضایقه مکن ۵ ــ لعل نوشین: باستعاره مراد لب نوش لعل فام ۶ ــ طوطی: باستعاره مراد عاشق است که گویای اسرار حسن است ــ معنی بیت: اینک که لعل جان بخش تو چشمهٔ شهدست، لب بسخن بگشا و از من که مانند طوطی خوش بیان بوصف جمال تو ترانه میسرایم، بوسه شکرین مضایقه مکن ۷ ــ مکارم: بفتح اول بزرگواریها جمع مکرمت ۸ ــ وظیفه: مقرری و مشاهره یا ماهیانه و سالیانه ــ معنی بیت: شاعر بزرگواریهای اخلاقی ترا از کران تا کران جهان میرساند، پس نباید که از وی توشه راه و مقرری مضایقه کنی ۸ ــ سخن اینست: بجان کلام این است ۹ ــ غبار غم: گرد اندوه، تشبیه صریح ــ معنی بیت: حافظ گرد اندوه بر خیزد و حال نکو گردد، بدین سبب از گریستن مضایقه مکن تا آب دیده غبار غم را فرو نشاند.

غزل ۲۴۸

ای صبا نکهتی[۱] از کویِ فلانی[۲] بمن آر
زار و بیمار غمم، راحتِ جانی[۳] بمن آر

قلبِ بی‌حاصلِ ما رابزن اکسیرِ مراد[۴]
یعنی از خاکِ درِ دوست نشانی بمن آر

در کمین‌گاهِ نظر با دلِ خویشم جنگست
زابرو و غمزهٔ او تیر و کمانی بمن آر[۵]

در غریبی و فراق و غمِ دل پیر شدم
ساغرِ می زکفِ تازه جوانی بمن آر

منکرانرا هم ازین می دو سه ساغر بچشان
وگرایشان نستانند روانی[۶] بمن آر

ساقیا، عشرتِ امروز بفردا مفکن
یاز دیوانِ قضا خطِّ امانی بمن آر[۷]

دلم از دست بشد[۸] دوش، چو حافظ میگفت
کای صبا، نکهتی از کویِ فلانی بمن آر

وزن غزل ۲۴۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ نکهت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش ۲ ـ فلانی: فلان، بضم اول گاه ضمیری است که جانشین اسم میشود خواه اسم معرفه باشد یا نکره، در اینجا کنایه از معشوق است ۳ ـ راحت جانی: آسایش روان و دلی ۴ ـ اکسیر مراد: بکسر اول و سکون دوم کیمیای حصول مقصود، تشبیه صریح ـ معنی بیت: ای باد بهاری زرنا سره و بی‌فایده وجود ما را با کیمیای حصول مقصود صاحب عیار و پاک بساز، مقصود آنکه از غبار آستان یار نشان و اثری بارمغان برای من بیاور ۵ ـ معنی بیت: ای نسیم صبا، در آنجا که چشم دزدیده و پنهانی نگاه میکند، من با دل خود در ستیزم که چرا بر پی یک نگاه چنین شیفته گشته است، تو هم از ابروی یار کمانی و از کرشمهٔ او تیری برای من بیاور تا کار دل را با این دو بسازم ۶ ـ روانی: بفتح اول بیدرنگ و برفور و زود، قید زمان ۷ ـ معنی بیت: ای ساقی، خوشدلی و عیش امروزین را بفردا وا مگذار یا از دفتر تقدیر الهی امان نامه‌ای بنام من بستان که تا روز دیگر حادثه‌ای ناگوار رخ ندهد ۸ ـ از دست بشد: بی‌اختیار گشت و از پرده بیرون افتاد و رسوا شد؛ در این غزل دو کلمه را که یاء وحدت ندارد (فلانی مزید علیه فلان و روانی مزید علیه روان) با یاء های وحدت (جانی، نشانی، کمانی، جوانی، امانی) در قافیه بهمراه آورده است.

غزل ۲۴۹

ای صبا، نکهتی[۱] از خاکِ رهِ یار بیار
ببر اندوهِ دل و مژدهٔ دلدار بیار

نکتهٔ روح فزا[2] از دهنِ دوست بگو
نامهٔ خوش خبر[3] از عالمِ اسرار[4] بیار

تا معطّر کنم از لطفِ نسیمِ تو مشام
شمّهٔ[5] از نفحاتِ[6] نفسِ یار بیار

بوفایِ تو که خاکِ رهِ آن یارِ عزیز
بی‌غباری که پدید آید از اغیار بیار[7]

گردی از رهگذرِ دوست بکوریِّ رقیب
بهرِ آسایشِ این دیدهٔ خونبار بیار[8]

خامی و ساده‌دلی شیوهٔ جانبازان نیست
خبری از برِ آن دلبرِ عیّار بیار[9]

شکر آنرا که تو در عشرتی، ای مرغ چمن
باسیرانِ قفس مژدهٔ گلزار بیار

کامِ جان تلخ شد از صبر[10] که کردم بی‌دوست
عشوهٔ زان لبِ شیرینِ شکربار[11] بیار

روزگاریست که دل چهرهٔ مقصود ندید
ساقیا، آن قدحِ آینه کردار بیار[12]

دلق حافظ بچه ارزد؟ بمیش رنگین کن
وآنگهش مست و خراب از سرِ بازار بیار[13]

وزن غزل ۲۴۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ نکهت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش ۲ ــ نکتهٔ روح‌فزا: لطیفهٔ جانبخش، موصوف و صفت فاعلی ۳ ــ نامهٔ خوش خبر: نامه‌ای که حاوی بشارت و مژده باشد، موصوف و صفت ۴ ــ عالم اسرار: جهان رازهای محبت، تشبیه صریح ۵ ــ شمه: بفتح اول و تشدید دوم بوئی و اندکی ۶ ــ نفحات: بفتح اول و دوم بوهای خوش جمع نفحه ۷ ــ معنی بیت: ای باد بهاری، ترا سوگند میدهم بوفاداری خودت که غبار راه آن یار گرامی را بی‌گرد فتنه‌ای که بیگانگان برانگیزند و موجب رنج و ملال خاطر شوند برای من بیاور ۸ ــ معنی بیت: غباری از گذرگاه یار بکوری و سیاه‌روزی رقیب برای آسودن و شفا یافتن

چشم خونفشان من بیاور ۹ ــ معنی بیت: رسم و راه عاشقان جان‌افشان ناپختگی و ساده‌اندیشی نیست، برای ما خبری از یار چالاک در دلبری و چابکدست در زدن راه دل بیاور، مقصود آنکه ما یار عیار می‌پسندیم نه زبون و سست عنصر ۱۰ ــ صبر: بفتح اول و سکون دوم شکیبائی و دوائی معروف که شیرهٔ تلخ درختی است، در اینجا بایهام معنی شکیبائی مقصود است ۱۱ ــ شکربار: شکرریز، صفت مرکب فاعلی، لب موصوف ۱۲ ــ معنی بیت: سالها سپری شد که دل من روی شاهد مراد را ندیده است. ای ساقی، آن ساغر روشن آینه مانند را بر کفم نه تا چهرهٔ مقصود را در آن بینم ۱۳ ــ معنی بیت: خرقه حافظ بهائی ندارد، آن را با شراب آغشته ساز و بحافظ باده بده و پس از آن وی را سرمست و مدهوش از میان بازار باز گردان.

غزل ۲۵۰

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن سوختگانرا همه گو باد ببر[1]

ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا[2]

گو بیا سیل غم و خانه زبنیاد ببر

زلف چون عنبر خامش[3] که ببوید؟ هیهات[4]

ای دل خام طمع، این سخن از یاد ببر

سینه گو شعلهٔ آتشکده فارس[5] بکش

دیده گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر

دولت پیر مغان باد که باقی سهلست

دیگری گو برو و نام من از یاد ببر[6]

سعی نابرده[7] در این راه، بجائی نرسی

مزد اگر می‌طلبی، طاعت استاد ببر

روز مرگم نفسی وعدهٔ دیدار بده

وانگهم تا بلحد[8] فارغ و آزاد ببر

دوش میگفت بمژگان درازت بکشم

یارب از خاطرش اندیشهٔ بیداد ببر

حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار[9]

برو از درگهش این ناله و فریاد ببر

وزن غزل ۲۵۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: نقاب از چهره برگیر تا هستی و خودی مرا بفراموشی سپاری و بگذار باد فنا خرمن هستی عاشقان سوخته‌دل را با خود ببرد و نابود سازد ۲ ــ طوفان بلا: تندباد محنت، تشبیه صریح همچنین است سیل غم ــ معنی بیت: ما چون چشم و دل بتندباد محنت فرساینده سپردیم، باکی نیست اگر سیل اندوه روان شود و خانهٔ هستی ما را از بن ویران کند ۳ ــ عنبر خام: عنبر خالص، موصوف و صفت ۴ ــ هیهات: بفتح اول و سکون دوم بمعنی دور و بعید است، در سیاق فارسی از اصوات یا شبه جمله است در اینجا برای استبعاد، نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شمارهٔ (۵) ــ معنی بیت: میسر شدن این آرزو که عنبرسارای (خالص) گیسوی وی را کسی بو کند، سخت بعید مینماید. ای دل بی‌تجربهٔ آزمند این قصه را فراموش کن ۵ ــ آتشکدهٔ فارس: در فارس چندین آتشکده بوده است «اندر کاریان بناحیت پارس آتشکده‌ایست که آنرا بزرگ دارند» حدودالعالم بنقل لغت‌نامهٔ دهخدا ــ معنی بیت: بسینه بگو که با آه سوزندهٔ خود زبانهٔ آتشکدهٔ فارس را بکشد و خاموش کند و بچشم بگو که آنقدر گریه کن که سیل سرشک تو آبروی رودخانه دجلهٔ بغداد را بریزد ۶ ــ معنی بیت: بخت و اقبال پیر میکدهٔ معرفت پاینده باد که نبودن دیگر چیزها دشوار نیست؛ بگذار دیگران بروند و نام مرا بفراموشی بسپارند ۷ ــ سعی نابرده: قید وصف و روش ــ معنی بیت: اگر در راه معرفت نکوشی، بمقامی نمیرسی. اگر اجرت و پاداش میخواهی، از فرمان استاد باید پیروی کنی ۸ ــ لحد: بفتح اول و دوم نهانگاه گور ــ معنی بیت: روز مردنم یک دم نوید ملاقات بده و آنگاه من با وعدهٔ وصال تو هول مرگ را فراموش میکنم و آسوده دل و از بند تعلق رسته مرا بنهانگاه گور توانی برد ۹ ــ نازکی خاطر یار: نازک مزاجی و زودرنجی یار.

غزل ۲۵۱

شبِ وصلست و طی شد نامهٔ هَجر[1]
سلامٌ فیهِ حتّیٰ مَطلَعِ الفَجرِ[2]

دلا در عاشقی ثابت قدم باش
که در این ره نباشد کار بی‌اجر[3]

من از رندی نخواهم کرد توبه
وَلَوْ آذَیتَنی بِالهَجْرِ وَ الحَجْرِ[4]

برآی ای صبح روشن‌دل، خدا را
که بس تاریک می‌بینم شب هجر[5]

دلم رفت و ندیدم روی دلدار
فغان از این تطاول، آه ازین زجر[6]

وفا خواهی، جفاکش باش حافظ

فَاِنَّ الرِّبحَ وَالْخُسْرانَ فی التَّجْر[۷]

وزن غزل ۲۵۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ ــ نامهٔ هجر: دفتر و طومار هجران و جدائی، تشبیه صریح ۲ ــ معنی بیت: شب وصال است و نامهٔ جدائی در نوردیده شد، این شب هنگام سلامت و بی‌گزندی است تا سپیده دم (چه وقت وصال یارست)؛ مصراع دوم آیهٔ ۵ سور قدر (۹۷) است و در قرآن هی بجای فیه آمده است که باید مصراع را اصلاح کرد باین صورت: سلام هی حتی مطلع الفجر ۳ ــ ای دل، در مهرورزی پای استوار بدار که در راه عاشقی بشرط ثبات قدم فداکاریهای تو بی‌مزد نمی‌ماند ۴ ــ معنی بیت: من از قلندری و وارستگی بازگشت نخواهم کرد، اگر چه مرا بدوری و منع از دیدار خود آزار رسانی ۵ ــ معنی بیت: ای بامداد وصال برای رضای خدا طلوع کن که شب جدائی را سخت تیره و تار می‌بینم ۶ ــ زجر: بفتح اول و سکون دوم بازداشتن و راندن ۷ ــ معنی بیت: ای حافظ، اگر وفا میجوئی، بلاکش باش، چه سود و زیان در تجارت هر دو تواند بود؛ مقصود آنکه رسیدن بوصال مطلوب بی‌تحمل دشواری و محنت میسر نیست.

غزل ۲۵۲

گر بود عمر بمیخانه رسم بارِ دگر

بجز از خدمتِ رندان نکنم کارِ دگر

خرّم آن روز که با دیدهٔ گریان بروم

تا زنم آب، درِ میکده یکبارِ دگر[۱]

معرفت نیست درین قوم، خدا را سببی[۲]

تا برم گوهرِ خود را بخریدارِ دگر

یار اگر رفت و حقِ صحبتِ دیرین نشناخت

حاش‌لله[۳] که روم من زپیِ یارِ دگر

گر مساعد شودم دایرهٔ چرخ کبود

هم بدست آورمش باز بپرگارِ دگر[۴]

عافیت می‌طلبد خاطرم، ار بگذارند

غمزهٔ شوخش و آن طرّهٔ طرّارِ دگر[۵]

راز سربستهٔ ما[6] بین که بدستان[7] گفتند
هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر
هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت
کندم قصد دل ریش[8] بآزار دگر
باز گویم نه درین واقعه حافظ تنهاست
غرقه گشتند درین بادیه بسیار دگر[9]

وزن غزل ۲۵۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: خوشا روزی که با چشم اشکبار روانه شوم تا بار دیگر با سرشک خود بر در میخانه آبی بیفشانم ۲ ــ خدا را سببی: برای رضای خدا اسبابی فراهم آورید، در اینجا باید فعل «فراهم آورید» را در تقدیر گرفت ــ معنی بیت: درین گروه شناخت و دریافتی نیست، برای رضا خدا اسبابی فراهم کنید تا گوهر هنر خود را بر قوم دیگر که خریدار و قدرشناس باشند، عرضه کنم ۳ ــ حاش‌لله: بفتح شین بمعنی دور باد از من و پناه بر خدا، در مورد تحذیر و انکار و سوگند بر انجام ندادن کاری گویند از لحاظ دستوری و معنی مانند حاشا است نیز نگاه کنید بغزل ۷۸ شمارهٔ (۲) ــ معنی بیت: اگر دوست از ما جدا شد و حق همنشینی دیرینه را نادیده گرفت، دور باد از من که من دل بیاری دیگر بندم و پیمان شکنم یعنی هرگز بیوفائی و پیمان‌شکنی نخواهم کرد؛ برعایت وزن الف لله بصورت فتحه تلفظ میشود ۴ ــ معنی بیت: اگر دایرهٔ فلک نیلفام با من سازگار شود، با جولان و حرکت پرگاروار بار دیگر بیار خواهم رسید؛ مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحه ۳۰۹ دیوان حافظ مصحح خود نوشته‌اند که حافظ «پرگار» را شاید بمعنی مکر و حیله و تدبیر و افسون و نحو ذلک استعمال کرده است، در این صورت معنی مصراع چنین تواند بود: بحیله و تدبیر دیگر بار بوصال یار میرسم، نیز نگاه کنید بمقطع غزل ۴۴۴

چو نقطه گفتمش اندر میان دایره آی　　　بخنده گفت که‌ای حافظ این چه پرگاری؟

۵ ــ طرهٔ طرار دگر: آن گیسوی رهزن دل یا دلربا ــ معنی بیت: اگر ناز و کرشمهٔ گستاخ وی و آن گیسوی دلربا مرا رها کنند، دل من خواستار ایمنی و آسودگی است ۶ ــ راز سربستهٔ ما: سر نهان و پوشیدهٔ عشق ما، راز موصوف و سربسته صفت آن، ما مضاف‌الیه راز ۷ ــ دستان: بفتح اول و سکون دوم ترانه و نغمه و آواز ۸ ــ دل‌ریش: خاطر مجروح ۹ ــ معنی بیت: باز میگویم که حافظ در این حادثهٔ سخت تنها نیست و در بیابان بی‌زینهار عشق گروه بیشماری دیگر نیز جان سپردند.

غزل ۲۵۳

ای خرّم از فروغِ رخت لاله‌زار عمر[۱]
بازآ که ریخت بی‌گلِ رویت بهارِ عمر[۲]

از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست
کاندر غمت چو برق بشد روزگارِ عمر

این یکدو دم که مهلتِ دیدار ممکنست
دریاب کارِ ما که نه پیداست کارِ عمر[۳]

تا کی میِ صبوح و شکر خوابِ بامداد؟
هشیار گرد هان که گذشت اختیارِ عمر[۴]

دی در گذار[۵] بود و نظر سوی ما نکرد
بیچاره دل که هیچ ندید از گذارِ عمر

اندیشه از محیطِ فنا نیست هر کرا
بر نقطهٔ دهانِ تو باشد مدارِ عمر[۶]

در هر طرف ز خیلِ حوادث[۷] کمین‌گهیست
زان رو عنان گسسته[۸] دواند سوارِ عمر

بی‌عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار
روزِ فراق را که نهد در شمارِ عمر؟[۹]

حافظ سخن بگوی که بر صفحهٔ جهان[۱۰]
این نقش ماند از قلمت یادگارِ عمر

وزن غزل ۲۵۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ لاله‌زارِ عمر: لاله‌زار زندگی، تشبیه صریح ۲ ــ بهار عمر: شکوفهٔ نهال زندگانی، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: ای آنکه از پرتو چهرهٔ تو لاله‌زار زندگی سبز و خرم گشته است، بازگرد که جدا از گل رخسار تو شکوفهٔ زندگانی من پژمرد و برگ و بارش فرو ریخت و پراکنده شد ۳ ــ معنی بیت: این چند نفس که فرصت ملاقات میسرست، دل ما را بجوی و بکار ما عنایتی کن که پایان کار زندگانی معلوم نیست ۴ ــ

اختیار عمر: بخش برگزیدهٔ زندگانی، اختیار مصدر (اسم) است که بصورت صفت (مختار، برگزیده) بکار رفته است، صفت جانشین موصوف (بخش) ــ معنی بیت: تا چند بنوشیدن می بامدادی و خواب شیرین صبحگاهی میپردازی، زنهار بهوش باش که بخش برگزیدهٔ زندگانی که ایام جوانیست سپری شد ۵ ــ گذار: گذر و عبور، اسم مصدر گذاردن مترادف گذشتن ــ معنی بیت: دیروز یار از بر ما گذشت و رفت و التفاتی نکرد، حال دل بیچارهٔ مرا بنگر که از گذشت زندگانی هیچ آسایش و خوشی ندید ۶ ــ معنی بیت: هرکس مدار و خط سیر زندگانی خود را بر نقطه دهان تو نهد و پرگار عمرش بر گرد این مرکز گردش کند (بکنایه یعنی از دهان تو بکام دل بوسه گیرد)، هرگز از دریای پهناوَر نیستی و عدم بیمی نخواهد داشت ۷ ــ خیل حوادث: بفتح اول و سکون دوم انبوه پیش‌آمدها و رویدادها ۸ ــ عنان‌گسسته: افسارگسیخته، قید وصف و روش ــ معنی بیت: انبوه رویدادهای ناگوار در هر کران برای گرفتن جان آدمیزاد پنهان شده‌اند، از این روست که توسن عمر افسارگسیخته و شتابان میراند تا حوادث بر او دست نیابند ۹ ــ معنی بیت: عمر راستین من که ایام وصال بود بپایان رسید، اکنون در فراق چون صورت بیجانی شده‌ام و ازین در شگفت مباش، چه روز جدائی را از عمر بشمار نتوان آورد ۱۰ ــ صفحهٔ جهان: پهنه سرای گیتی، استعارهٔ مکنیه.



غزل ۲۵۴

دیگر زشاخ سروِ سهی بلبلِ صبور
گلبانگ زد که چشمِ بد از رویِ گل بدور[1]

ای گل، بشکر آنکه توئی پادشاهِ حسن
با بلبلانِ بیدلِ شیدا مکن غرور[2]

از دستِ غیبتِ تو شکایت نمیکنم
تا نیست غیبتی، نبود لذّتِ حضور[3]

گر دیگران بعیش و طرب خرّمند و شاد
ما را غمِ نگار[4] بود مایهٔ سرور

زاهد اگر بحور و قصورست[5] امیدوار
ما را شرابخانه[6] قصورست و یار حور

می‌خور ببانگِ چنگ و مخور غصّه ور کسی
گوید ترا که باده مخور، گو: هُوَ الْغَفور[7]

حافظ شکایت از غم هجران چه میکنی؟

در هجر وصل باشد و در ظلمتست نور

وزن غزل ۲۵۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ـ معنی بیت: باز بلبل شکیبا از فراز شاخهٔ سرو راست بالا بآوای بلند میگوید که چشم حسود از دیدار رخسار گل دور باد ۲ ـ مکن غرور: فریب و عشوه‌گری مورز ۳ ـ معنی بیت: از غایب بودنت گله نمیکنم، چه تا کسی غایب نشود، لطف و خوشی حاضر بودن وی را درنیابند ۴ ـ نگار: بکسر اول نقش، باستعاره مقصود یار زیبا ۵ ـ قصور: بضم اول کاخها مقصود قصرهای بهشت ۶ ـ شرابخانه: میکده ۷ ـ هوالغفور: او (خداوند) آمرزگار است ۸ ـ معنی بیت: ای حافظ، گله از اندوه جدائی مکن، چه در هجران امید وصال و در تاریکی شب فروغ روز است.

غزل ۲۵۵

یوسفِ گم‌گشته[۱] باز آید بکنعان[۲]، غم مخور

کلبهٔ احزان[۳] شود روزی گلستان، غم مخور

ای دلِ غمدیده، حالت به شود، دل بد مکن

وین سرِ شوریده[۴] باز آید بسامان، غم مخور

گر بهارِ عمر باشد، باز بر تختِ چمن[۵]

چترِ گل[۶] درسر کشی، ای مرغِ خوشخوان، غم مخور

دورِ گردون[۷] گر دو روزی بر مرادِ ما نرفت[۸]

دائماً یکسان نباشد حالِ دوران، غم مخور

هان مشو نومید، چون واقف[۹] نهٔ از سرّ غیب

باشد اندر پرده بازیهایِ پنهان، غم مخور

ای دل، ار سیلِ فنا[۱۰] بنیادِ هستی[۱۱] بسر کند

چون ترا نوحست کشتی‌بان، زطوفان[۱۲] غم مخور

در بیابان گر بشوقِ کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خارِ مغیلان[۱۳]، غم مخور

گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید
هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان، غم مخور
حالِ ما در فرقتِ جانان[۱۴] و ابرامِ رقیب[۱۵]
جمله میداند خدایِ حال گردان[۱۶]، غم مخور
حافظا، در کنجِ فقر[۱۷] و خلوتِ شبهای تار
تا بود وردت دعا و درسِ قرآن، غم مخور

وزن غزل ۲۵۵: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ـ گم‌گشته: گم‌شده، صفت مرکب مشتق از مادهٔ ماضی بمعنی فاعلی، یوسف موصوف ۲ ـ کنعان: بفتح اول و سکون دوم سرزمینی را گویند که زادگان کنعان (نام پسر چهارمین حام‌بن نوح) در آن وطن داشتند میان لبنان و دشت سوریه و دشت عرب و دریای متوسط (دریای مغرب، مدیترانه) واقع است، نگاه کنید بصفحهٔ ۷۴۰ قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تألیف هاکس امریکائی ۳ ـ احزان: بفتح اول و سکون دوم غمها جمع حزن ـ کلبهٔ احزان: خانهٔ غمها، تشبیه صریح ـ معنی بیت: یوسف گم شده بوطن خود کنعان باز میگردد غمین مباش، خانهٔ غم روزی بگلزار شادی بدل میشود اندوه مبر؛ در این بیت اشارت دارد بسرگذشت حضرت یوسف و رشک برادران بروی و افکندنش در چاه و کور شدن یعقوب پدر یوسف در فراق فرزند پس از آن بعزیزی مصر رسیدن یوسف و باز بینا شدن پدر ببوی پیراهن یوسف و باز آمدن یوسف بکنعان و پایان غمهای پدر؛ برای هرکس که بفراق عزیزی مبتلا باشد این بیت را برای تسلی دادن میخوانند.

۴ ـ شوریده: آشفته، صفت مشتق از مادهٔ ماضی بمعنی فاعلی، سر موصوف ـ معنی بیت: ای دل اندوهگین، حال تو نکو خواهد شد، نگران مباش، این سر آشفته و نابسامان دوباره آرامش و سامان یابد، غصه مخور ۵ ـ تخت چمن: اورنگ گلزار، تشبیه صریح ۶ ـ چتر گل: سایبان گل، تشبیه صریح ـ معنی بیت: ای بلبل خوش‌نوا، اگر فرصتی از عمر باقی بماند و بهار زندگانی باز آید، بر اورنگ گلزار از چتر گل سایبانی بر سر خواهی داشت، پس غمین مباش ۷ ـ دور گردون: بفتح اول و سکون دوم گردش فلک یا چرخ ۸ ـ نرفت: روان نگشت و جریان نیافت ۹ ـ واقف: آگاه، اسم فاعل از وقوف ـ معنی بیت: زنهار مأیوس مباش، چه از راز پنهان که همانا لطف نهانی خداوند باشد، آگاه نیستی و بیقین بدان که از پس پردهٔ غیب نقشها پدیدار خواهد آمد، پس اندوه مبر ۱۰ ـ سیل فنا: سیل نیستی، تشبیه صریح ۱۱ ـ بنیاد هستی: اساس سرای وجود، استعارهٔ مکنیه، اضافهٔ تخصیصی ۱۲ ـ ترا... کشتی‌بان: کشتی‌بان تو، را در اینجا حرف اضافه است که در حالت اضافه بجای کسرهٔ اضافه آورده میشود اما پس از مضاف‌الیه؛ در این بیت تلمیحی است بداستان حضرت نوح و نافرمانی قوم و پدید آمدن طوفان و ساختن نوح کشتی را بامر پروردگار و نجات دادن آنان را که در کشتی نوح سوار شدند و غرق دیگران که نافرمانی کردند ۱۳ ـ مغیلان: بضم اول و کسر دوم و سکون

سوم مخفف ام غیلان، بوته‌های بزرگ خار در صحرای عربستان، نیز نگاه کنید بغزل ۵۲ شمارهٔ (۷) ـ معنی بیت: اگر بآرزوی رسیدن بکعبه در بادیه راه می‌سپری، اگر خار مغیلان بارها در پای تو بخلد، غمگین مباش که دیدار خانهٔ خدا بکشیدن این رنجها می‌ارزد ۱۴ ـ فرقت جانان: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم دوری و فراق یار عزیز ۱۵ ـ ابرام رقیب: بکسر اول و سکون دوم ملال افزودن نگاهبان و مراقب ۱۶ ـ حال گردان: دگرگون سازنده حال و کار، صفت مرکب فاعلی، خدا موصوف ـ معنی بیت خداوندی که محول احوال و دگرگون سازنده و مقلب امورست، حال ما را در جدائی دوست و ملال‌افزائی رقیب نیک میداند، پس غمین مباش ۱۷ ـ کنج فقر: زاویهٔ کلبهٔ درویشی، استعارهٔ مکنیه ـ معنی بیت: ای حافظ، در زاویهٔ درویشی و تنهائی شبهای تاریک تا ذکر تو دعا و خواندن قرآن کریم باشد، جای اندوه و نگرانی نیست.

غزل ۲۵۶

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر
هر آنچه ناصح مشفق[۱] بگویدت، بپذیر

زوصلِ روی جوانان تمتّعی بردار
که در کمین‌گهِ عمرست، مکرِ عالمِ پیر

نعیمِ هر دو جهان پیشِ عاشقان بجَوی
که این متاعِ قلیلست و آن عطایِ کثیر[۲]

معاشری خوش[۳] و رودی بساز[۴] میخواهم
که دردِ خویش بگویم بنالهٔ بم و زیر

بر آن سرم[۵] که ننوشم می و گنه نکنم
اگر موافقِ تدبیرِ من شود تقدیر

چو قسمتِ ازلی[۶] بی‌حضورِ ما کردند
گر اندکی نه بوفقِ رضاست، خرده مگیر

چو لاله در قدحم ریز ساقیا می و مشک
که نقشِ خالِ نگارم نمیرود ز ضمیر[۷]

بیار ساغر دُرِّ خوشاب، ای ساقی
حسود گو کرمِ آصفی[۸] ببین و بمیر

بعزمِ توبه نهادم قدح زکف صد بار
ولی کرشمهٔ ساقی نمیکند تقصیر[۹]

میِ دو ساله و محبوبِ چارده ساله
همین بسست مرا، صحبتِ صغیر و کبیر[۱۰]

دل رمیدهٔ ما را که پیش میگیرد؟
خبر دهید بمجنونِ خسته از زنجیر[۱۱]

حدیثِ توبه درین بزمگه مگو حافظ
که ساقیان کمان ابرویت زنند بتیر[۱۲]

وزن غزل ۲۵۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ ناصح مشفق: نصیحتگر مهربان ۲ ــ معنی بیت: خوشی زندگانی دو جهانی در نزد عاشقان حق بیک جو ارزد و وزنی ندارد، چه این دو نعیم کالائی ناچیز و اندکست، ولی آن عطیه یعنی عشق الهی دهشی گرانقدر و ارزنده است ۳ ــ معاشر: همنشین، اسم فاعل از معاشرت، موصوف، خوش صفت آن ۴ ــ بساز: بکسر اول بهنجار و خوش‌آهنگ، صفت مرکب از پیشوند به + اسم (ساز)، رود موصوف؛ رودسازی معروف بوده است از سازهای زهی ــ معنی بیت: همنشینی دلپذیر و رودی خوش‌آهنگ و نوا میخواهم تا اندوه درون را با نغمهٔ زیر و بم بیان کنم ۵ ــ سر: قصد و اندیشه، مجاز مرسل، ذکر محل (سر) و ارادهٔ حال (قصد) ــ معنی بیت: قصد دارم که باده نخورم و گناهی مرتکب نشوم، اگر چاره‌اندیشی من با حکم سرنوشت سازگار افتد، کنایه از این است که می نوشیدن من مقدر بوده است ۶ ــ قسمت ازلی: بخش روز نخستین، موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: چون در روز ازل نوش و نیش را بی‌حضور ما قسمت کردند، پس اگر بخش تو چندان بدلخواه نیست، خرده نباید گرفت ۷ ــ معنی بیت: آنگونه که لاله در ساغر خود می و مشک دارد، تو هم ای ساقی، در جام من بیاد خال مشکین یار باده و مشک سوده بریز که این صورت هیچگاه از آینهٔ دلم محو نمیشود ۸ ــ کرم آصفی: بفتح صاد بخشندگی حضرت آصف وزیر سلیمان روزگار، موصوف و صفت ــ معنی بیت: ای ساقی، جام پر از مروارید آبدار و درخشان را که دهش آصف زمان است بیاور و بگذار که حاسد این بخشش گرانمایه را بنگرد و از غصه بمیرد ۹ ــ معنی بیت: صدبار بقصد بازگشت از میگساری جام باده را از دست فرو نهادم، اما ناز و غمزه ساقی در این میان برای شکستن توبهٔ من کوتاهی نمیکند ۱۰ ــ معنی بیت: می کهن دو سال در خم آرمیده و معشوق جوان چهارده ساله مرا از مصاحبت خرد و بزرگ همانا کفایت میکند؛ یا باین معنی باشد که مصاحبت همین صغیر (می دو ساله) و کبیر (محبوب چارده ساله) برای من کافیست برخی برای این بیت تعبیر عرفانی کرده‌اند ۱۱ ــ معنی بیت: بمن که مانند مجنون در زنجیر محبت مجروح و گرفتار مانده‌ام، خبری برسانید که چه کسی میتواند از دل بی‌قرار و آرام ما نگهداری و پرستاری

کند ۱۲ ـ معنی بیت: ای حافظ، داستان توبه از میگساری را درین مجلس عشرت بر زبان میاور، چه ساقیان از خم ابروی کمانی خود با نگاهی تیر ملامت بر تو افکنند.

غزل ۲۵۷

روی بنما و مرا گو که زجان دل برگیر
پیشِ شمع آتشِ پروانه، بجان گو درگیر[1]

در لبِ تشنهٔ ما بین و مدار آب دریغ
بر سرِ کشتهٔ خویش آی وز خاکش برگیر[2]

ترکِ درویش مگیر، ار نبود سیم و زرش
در غمت سیم شمار اشک و رخش را زر گیر[3]

چنگ بنواز و بساز، ار نبود عود چه باک؟
آتشم عشق و دلم عود و تنم مجمر گیر[4]

در سماع آی وز سر خرقه برانداز و برقص
ور نه با گوشه رو و خرقهٔ ما در سر گیر[5]

صوف[6] برکش زسر و بادهٔ صافی درکش
سیم درباز و بزر سیم بری در برگیر

دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باش
بخت گو پشت مکن، رویِ زمین لشکر گیر[7]

میلِ رفتن مکن ای دوست، دمی با ما باش
بر لبِ جوی طرب جوی[8] و بکف ساغر گیر

رفته گیر از برم وز آتش و آبِ دل و چشم
گونه‌ام زرد و لبم خشک و کنارم تر گیر[9]

حافظ آراسته کن بزم و بگو واعظ را
که ببین مجلسم و ترکِ سرِ منبر[10] گیر

وزن غزل ۲۵۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: حجاب از چهره برگیر و بمن فرمان بده که از جان دل برکنم و چشم بپوشم. بگذار در برابر شمع روی تو، ای معشوق، آتش در خرمن پروانهٔ وجود عاشق بیفتد ۲ ــ معنی بیت: نگاهی بلب تشنهٔ ما بیفکن و از آب مضایقه مکن. ببالین شهید عشق خود بشتاب و از خاک پست وی را بردار ۳ ــ معنی بیت: عاشق تنگدست را اگر سیم و زر نباشد، رها مکن و بترک او مگوی؛ سرشک پاک وی را در عشق خود سیم و چهرهٔ زرد او را زر بشمار ۴ ــ معنی بیت: چنگ را بنوا درآور و ترانه‌ای ساز کن، اگر عود خوشبوی برای بخور در بزم نباشد باکی نیست. عشق سوزان مرا آتش و دل مرا عود و تن مرا عودسوز بشمار؛ در مصراع اول بیت از لفظ عود که هم نام سازی است و هم نام چوب خوشبوئی که بر آتش می‌نهند تا بزم یا معبد را معطر سازد بایهام معنی دوم را اراده کرده است ــ مجمر بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم عودسوز یا ظرفی که در آن عود سوزند ۵ ــ معنی بیت: بسماع صوفیانه بپرداز و دلق را از سر بیفکن و دست‌افشانی و پای‌کوبی کن و اگر مرد این کار نیستی خرقه زهدریائی ما را در سرکش و بپوش و بکناری بنشین ۶ ــ صوف: بضم اول پشم و نوعی از جامهٔ گندهٔ پشمی در اینجا مقصود خرقهٔ پشمینه ــ معنی بیت: خرقه پشمینه را از سر بدرآر و می صرف بنوش. سیم هزینه کن و با دادن زرسیمتنی در آغوش گیر ۷ ــ معنی بیت: بدوست بگو یار شو و اگر هر دو جهان دشمن شوند، باکی نیست؛ ببخت نیک بگو روی مگردان و اگر سراسر زمین سپاه خصم گیرد، پروائی ندارم ۸ ــ طرب‌جوی: بنشاط و شادمانی بپرداز؛ میان جوی بمعنی نهر و رود و جوی فعل امر از جستن تجنیس تام مراعات شده است ۹ ــ معنی بیت: ای دوست، چنین انگار که از کنار من بروی، آنگاه از سوز دل و آب دیده رخ مرا زردفام و لب مرا خشک و دامن مرا آغشتهٔ اشک خواهی دید. در این بیت صنعت لف و نشر مراعات شده است ۱۰ ــ منبر: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم کرسی وعظ.

غزل ۲۵۸

هزار شکر که دیدم بکامِ خویشت باز
زروی صدق و صفا گشته با دلم دمساز[1]

روندگانِ طریقت رهِ بلا سپرند
رفیقِ عشق چه غم دارد از نشیب و فراز[2]؟

غمِ حبیب[3] نهان به زگفتگویِ رقیب
که نیست سینهٔ اربابِ کینه محرمِ راز

اگر چه حسنِ تو از عشقِ غیر مستغنی است
من آن نیم که ازین عشقبازی آیم باز[4]

چه گویمت که زسوزِ درون چه می‌بینم؟
زاشک پرس حکایت که من نیم غمّاز[5]

چه فتنه بود که مشاطهٔ قضا[6] انگیخت
که کرد نرگسِ مستش سیه بسرمهٔ ناز[7]

بدین سپاس که مجلسِ منوّرست[8] بدوست
گرت چو شمع جفائی رسد بسوز و بساز

غرض کرشمهٔ حسنست ورنه حاجت نیست
جمالِ دولتِ محمود را بزلفِ ایاز[9]

غزل سرائیِ ناهید[10] صرفهٔ نبرد
در آن مقام که حافظ برآورد آواز

وزن غزل ۲۵۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: هزار بر سپاس میگزارم که ترا بمراد دل خود یافتم که از راستی و پاکدلی با دل من همدم و موافق شده‌ای. ۲ ــ معنی بیت: رهروان طریق معرفت راه محنت می‌پیمایند، آری آنکه با عشق همراه و یار گشت از دشواری و ناهمواری راه بیمی بخود راه ندهد ۳ ــ حبیب: بفتح اول محبوب و محب (عاشق) ــ معنی بیت: غم عشق دوست را از گفتگوی رقیب همان به که پوشیده دارند، چه سینهٔ کینه‌توزان دشمن‌خوی شایستهٔ راز جانان نیست ۴ ــ معنی بیت: اگر چه جمال تو نیازی بمهرورزی دیگران ندارد من آن کس نباشم که از پوئیدن راه عشق روبگردانم ۵ ــ غماز: بفتح اول و تشدید دوم سخن‌چین ــ معنی بیت: آنچه من از آتش دل میکشم، نتوانم گفت، این ماجرا را از آب دیده سؤال کن که من سخن‌چین نیستم و این راز فاش نسازم ۶ ــ مشاطهٔ قضا: آرایشگر تقدیر، تشبیه صریح ۷ ــ سرمهٔ ناز: سرمهٔ عشوه، تشبیه صریح ــ معنی بیت: چه بلای شگفتی بود که آرایشگر تقدیر بپا کرد، چه نرگس چشم وی (یار) را بسرمهٔ عشوه و دلبری سیه‌فام نمود ۸ ــ منور: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح روشن شده، اسم مفعول از تنویر ــ معنی بیت: بشکرانه آن که محفل بجمال دوست نورانی است، اگر بر تو ستمی رود و درشتی و تندخوئی بینی شمع‌سان بگداز و شکایت مکن ۹ ــ ایاز: بفتح اول سپه‌سالار عزیز محمود غزنوی، نگاه کنید بصفحهٔ ۲۶۴ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض، چاپ اول، تهران و صفحهٔ ۵۵ چهار مقالهٔ نظامی عروضی تصحیح دکتر معین چاپ تهران و صفحهٔ ۳۳۳ گلستان سعدی بکوشش نگارنده چاپ تهران؛ در ادبیات صوفیانه داستان عشق محمود و ایاز جلوهٔ عرفانی گرفته است ــ معنی بیت: مقصود آنست که حسن نازدلبرانه کند وگرنه چهرهٔ اقبال محمودی نیازی بزلف ایاز ندارد؛ شاید مراد از نظر عرفانی این باشد که غرض از جلوه‌های گوناگون جمال تجلی حسن بی‌پایان محبوب ازلی است که همه باو نیازمندیم وگرنه آستان وی بارگاه بی‌نیازی و

استغناست ۱۰ ــ ناهید: زهره، پروردگار هنر ــ معنی بیت: غزل سرودن زهره، پروردگار هنر، آنجا که حافظ نواخوانی کند، بی‌فایده مینماید و نمیتواند در رسائی و شیوائی بر سخن حافظ پیشی گیرد.

غزل ۲۵۹

منم که دیده بدیدار دوست کردم باز؟
چه شکر گویمت، ای کارساز بنده‌نواز؟[1]

نیازمند بلا گو رخ از غبار مشوی
که کیمیای مرادست خاک کوی نیاز[2]

زمشکلات طریقت عنان متاب، ای دل
که مرد راه نیندیشد از نشیب‌وفراز[3]

طهارت ارنه بخون جگر کند عاشق
بقول مفتی عشقش[4] درست نیست نماز[5]

درین مقام مجازی بجز پیاله مگیر
درین سراچهٔ بازیچه[6] غیر عشق مباز

به نیم بوسه دعائی بخر زاهل دلی
که کید دشمنت[7] از جان و جسم دارد باز

فکند زمزمهٔ عشق در حجاز و عراق
نوای بانگ غزلهای حافظ از شیراز

وزن غزل ۲۵۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: شگفتا این منم که چشم بجمال یار روشن کردم، ای برآرندهٔ نیاز و بنده‌پرور چگونه از تو سپاس گزارم که نعمت دیدار دوست را قسمت من ساختی ۲ ــ معنی بیت: بحاجتمند محنت عشق بگو که چهره از غبار کوی دوست پاک نکند که اکسیر رسیدن بسر منزل مقصود گرد کوی نیاز و خاکساری در راه معشوق است ۳ ــ معنی بیت: دلا، از دشواریهای سلوک رومگردان و راه برمتاب، چه رهرو کامل از ناهمواریهای طریق نگران و مشوش نشود ۴ ــ مفتی عشق: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم داور یا فتوی‌دهندهٔ محبت، تشبیه صریح ۵ ــ معنی بیت: اگر عاشق با خون جگر وضو نسازد و از جان دست نشوید، بفتوای داور عشق، نمازش درست نباشد و مقبول حق نیفتد ۶ ــ سراچهٔ بازیچه: سرای فریب و افسوس،

باستعاره مراد دنیا یا جهان فرودین ــ معنی بیت: درین دنیا که نمودی بی‌بودست و بقائی ندارد، جز بادهٔ معرفت منوش و در این سراب فریب جز عشق مورز ۷ ــ کید دشمن: بفتح اول و سکون دوم نیرنگ و مکر دشمن ــ معنی بیت: بیوسه‌ای مختصر دعای خیر صاحبدلی را خریدار شو که دعای اهل دل نیرنگ دشمن را از تن و جان تو دور خواهد داشت ۸ ــ حجاز و عراق: نام دو مقام در موسیقی و نیز نام سرزمین حجاز در مغرب شبه‌جزیره عربستان و عراق در مغرب ایران؛ در اینجا بایهام معنی دوم مرادست، مقصود آنکه حافظ بغزل‌سرائی شهرهٔ آفاق شد.

غزل ۲۶۰

ای سروِ نازِ حسن که خوش میروی بناز
عشّاق را بنازِ تو هر لحظه صد نیاز[۱]

فرخنده باد طلعتِ خوبت که در ازل
ببریده‌اند بر قدِ سروت[۲] قبایِ ناز

آنرا که بویِ عنبرِ زلفِ تو آرزوست
چون عود گو برآتشِ سودا بسوزوساز[۳]

پروانه را ز شمع بود سوزِ دل، ولی
بی‌شمع عارضِ تو دلم را بود گداز[۴]

صوفی که بی‌تو توبه زمی کرده بود، دوش
بشکست عهد چون درِ میخانه دید باز[۵]

از طعنهٔ رقیب نگردد عیارِ من
چون زر اگر برند مرا در دهانِ گاز[۶]

دل کز طوافِ کعبهٔ کویت[۷] وقوف یافت
از شوقِ آن حریم ندارد سرِ حجاز

هر دم بخونِ دیده چه حاجت وضو، چو نیست
بی‌طاقِ ابروی تو نمازِ مرا جواز[۸]

چون باده باز بر سر خم رفت کف‌زنان[۹]
حافظ که دوش از لبِ ساقی شنید راز

وزن غزل ۲۶۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: ای سرو نازنده و بالندهٔ بوستان زیبائی که با دلربائی میخرامی، هر لحظه عاشقان در پیش کرشمه و غمزهٔ تو صد حاجت عرض میکنند ۲ ــ قد سروت: قامت سروماننده تو براستی و اعتدال، تشبیه صریح، اضافهٔ مشبه بمشبه‌به، و اگر بگوئیم سرو قد اضافهٔ مشبه‌به بمشبه خواهد بود ــ قبای ناز: تشبیه صریح ۳ ــ ساز: فعل امر یعنی سازگاری و تحمل کن و لب از شکوه فروبند ــ معنی بیت: بعاشقی که مشتاق بوئیدن گیسوی مشکین تست، بگو، عودسان برآتش عشق بسوز و شکایت مکن که حصول این آرزو بآسانی میسر نباشد ۴ ــ گداز: بضم اول گداخت، اسم مصدر ــ معنی بیت: شمع افروخته در دل پروانه آتش میزند، اما من با آنکه از شمع رخسار تو دور مانده‌ام دلم در سوزوگدازست ۵ ــ معنی بیت: صوفی که جدا از تو باده نوشی را رها کرده بود، دیشب چون در میکده را باز دید پیمان شکست و باز پیمانه گرفت ۶ ــ گاز: مقراض، آلتی است که با آن زروسیم را ببرند ــ معنی بیت: اگر مانند زر مرا در دهان مقراض بگذارند و ریزه‌ریزه کنند، عیار عشق من با سرزنش رقیبان تغییر نمی‌پذیرد و همچنان پاک میماند ۷ ــ کعبهٔ کو: قبلهٔ آستان، تشبیه صریح ــ معنی بیت: چون دل از طواف کعبهٔ آستان تو آگاهی یافت، باشتیاق زیارت این حرم دیگر قصد دیدار خانهٔ خدا را در حجاز ندارد ۸ ــ جواز: بفتح اول اجازه و پروانه ــ معنی بیت: هر نفس نیاز نیست که با اشک خونین وضو بگیرم، چه جدا از محراب ابروی تو نماز من جائز و مقبول نیست ۹ ــ کف‌زنان: شادی‌کنان، قید حالت و روش ــ معنی بیت: حافظ دیشب از زبان ساقی رازی شنید و بوجد آمد و شادی‌کنان مانند می که از مستی جوش برآورد بر سر خم رفت و پیاله گرفت.

غزل ۲۶۱

درآ که در دلِ خسته توان درآید باز
بیا که در تنِ مرده روان درآید باز

بیا که فُرقتِ تو[1] چشم من چنان دربست
که فتحِ بابِ وصالت مگر گشاید باز

غمی که چون سپهِ زنگ[2] ملکِ دل بگرفت
زخیلِ شادیِ[3] رومِ رخت[4] زداید باز

به‌پیش آینهٔ دل هرآنچه میدارم
بجز خیالِ جمالت نمی‌نماید باز[5]

بدان مثل که شبِ آبستنست، روز از تو
ستاره میشمرم تا که شب چه زاید باز؟[6]

بیا که بلبلِ مطبوعِ خاطرِ حافظ
بـبویِ گلبنِ وصلِ تو می‌سراید باز

وزن غزل ۲۶۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعِلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ فرقت تو: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم جدائی و فراق تو ــ معنی بیت: بشتاب که جدائی و فراق تو دیدهٔ مرا چنان بردوخت و کور کرد که همانا گشایش در وصال تو آن را باز میکند و روشن میسازد ۲ ــ زنگ: بفتح اول و سکون دوم ولایت زنگبار در آفریقای شرقی ــ سپه‌زنگ: لشکر زنگیان سیه‌فام باستعاره مقصود سپاه ظلمت شب ۳ ــ خیل شادی: سپاه طرب، تشبیه صریح ۴ ــ روم: مراد از روم آسیای صغیر یا روم شرقی است که پایتخت آن استانبول بود ــ چون رومیان سپیده چهره بودند در ادبیات فارسی رخ را به‌روم تشبیه کرده‌اند ــ روم‌رخ: روم چهره، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اندوهی که مانند لشکر ظلمت شب کشور دل را مسخر کرد از سپاه طرب روم چهرهٔ روشن و رخشان تو زدوده خواهد شد ۵ ــ معنی بیت: در برابر آینهٔ دل هرچه می‌نهم بجز صورت چهرهٔ تو چیزی در آن پدیدار نمیشود، مقصود آنکه در هر چیز نقش رخ ترا می‌بینم و بصورت تو در آینهٔ دلم جلوه میکند ۶ ــ معنی بیت: روزها در انتظار تو میمانم و اختر اشک میشمارم و میگریم تا بنگرم که شب از پردهٔ غیب چه پدید آید که گفته‌اند شب آبستن است (اَللَّیْلَةُ حُبْلیٰ) یعنی شاید شب آبستن روز مراد من باشد ۷ ــ بلبل مطبوع خاطر: عندلیب خوش‌طبع دل، تشبیه صریح همچنین است گلبن وصال یا نهال وصال.

غزل ۲۶۲

حالِ خونین‌دلان که گوید باز؟
وز فلک خونِ خم که جوید باز[۱]؟

شرمش از چشمِ می‌پرستان باد
نرگسِ مست، اگر بروید باز[۲]

جز فلاطونِ خم‌نشین[۳] شراب
سرِّ حکمت بما که گوید باز؟

هر که چون لاله کاسه‌گردان شد
زین جفا رخ بخون بشوید باز[۴]

نگشاید دلم چو غنچه، اگر
ساغری از لبش نبوید باز[۵]

بس که در پرده چنگ، گفت سخن

ببرش موی[6] تا نموید باز

گردِ بیت‌الحرامِ خم[7] حافظ

گر نمیرد، بسر پوید باز

وزن غزل ۲۶۲: فاعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر خفیف مسدس مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ معنی بیت: از حال عاشقان خون‌جگر کسی خبر نمیدهد و از ستم گردون که خم را شکست یکی نیست که خونخواهی کند ۲ ـ معنی بیت: اگر نرگس مخمور باز از خاک سربرزند، باید از ادعای مستی در برابر خمارآلودگی چشم میگساران احساس شرمساری کند ۳ ـ خم‌نشین: مقیم در خم، صفت افلاطون ـ افلاطون خم‌نشین شراب: تشبیه صریح ـ معنی بیت: جز افلاطون باده که در خم مقیم است، کسی نیست که راز دریافت حقیقت هر چیز و سر دانش و فلسفه را برای ما نیک بیان کند ۴ ـ معنی بیت: هر کس مانند لاله کاسهٔ دریوزگی و سؤال بر دست گیرد و باین در و آن در زوی آورد، سرانجام ازین ستم که بر عزت نفس خود روا داشت، چهرهٔ خویش را بخون خضاب خواهد کرد ۵ ـ معنی بیت: اگر دلم جامی از نوش لبش ننوشد، مانند غنچه بستهٔ اندوه خواهد ماند ۶ ـ موی: باستعاره مقصود تارهای ابریشمین چنگ که برشته‌های گیسو ماند ـ معنی بیت: چنگ در پرده‌های خود راز دل ما را فاش کرد؛ اکنون تارهای ابریشمین چنگ را بگسل تا دیگر ننالد و خاموش ماند ۷ ـ بیت‌الحرام خم: حرم‌سرای یا حریم میخانه؛ بیت‌الحرام مطلق خانهٔ خداست که شکستن حرمت آن نارواست ـ معنی بیت: اگر حافظ جان نسپارد، بار دیگر پیرامون حرم‌سرای خمخانه که میکدهٔ معرفت است بسر شوق بطواف میپردازد.

غزل ۲۶۳

بیا و کشتی ما در شطِ شراب[1] انداز

خروش و ولوله در جانِ شیخ‌وشاب انداز

مرا بکشتیِ باده[2] درافکن، ای ساقی

که گفته‌اند: نکوئی کن و در آب انداز

زکویِ میکده برگشته‌ام زراهِ خطا

مرا دگر زکرم بارهِ صواب انداز[3]

بیار زان میِ گلرنگِ مشکبو جامی

شرارِ رشک و حسد در دلِ گلاب انداز[4]

اگرچه مست و خرابم، تو نیز لطفی کن
نظر برین دلِ سرگشتهٔ خراب انداز[5]

به نیم شب اگرت آفتاب می[6] باید
زروی دخترِ گلچهرِ رز[7] نقاب انداز[8]

مهل که روزِ وفاتم بخاک بسپارند
مرا بمیکده بر، در خمِ شراب‌انداز[9]

زجورِ چرخ چو حافظ بجان رسید دلت
بسوی دیوِ محن[10] ناوکِ شهاب[11] انداز

وزن غزل ۲۶۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ شط شراب: بفتح اول نهر باده، اضافهٔ بیانی (مفید تبیین جنس) ــ معنی بیت: ای ساقی، بشتاب و کشتی وجود ما را در نهر باده بینداز و بانگ و خروش در جان پیر و جوان بیفکن ۲ ــ کشتی باده: سفینهٔ می، تشبیه صریح، در ضمن کشتی بمعنی کاسهٔ بزرگ که بصورت کشتی می‌ساختند نیز ضبط است ــ معنی بیت: ای ساقی مرا در کشتی باده بینداز که از دیرباز میگویند: نیکی بورزو در آب‌افکن؛ شاعر گوید:

تو نیکی میکن و در دجله انداز   که ایزد در بیابانت دهد باز

۳ ــ معنی بیت: از راه میخانه باشتباه بازگشته‌ام، بار دیگر بزرگواری و احسانی کن و مرا براه راست میکده رهبری فرما ۴ ــ معنی بیت: از آن باده گلفام مشکین ساغری بده و اخگر غبطه و حسد در دل گلاب بیفکن، مقصود آنست که گلاب بر خوشبوئی این می رشک میبرد ۵ ــ معنی بیت: ای ساقی، هر چند مستی از پا افتاده‌ام، تو هم مهربانی کن و بعنایت نگاهی باین دل حیران و از بلای عشق ویران بیفکن ۶ ــ آفتاب می: خورشید باده، تشبیه صریح ۷ ــ دختر گلچهررز: دختر سرخ‌روی تاک، باستعاره مراد باده است که مادرش رز است ۸ ــ معنی بیت: اگر در دل شب خواستار مهر درخشنده‌ای، از چهرهٔ دختر سرخ‌روی تاک پرده برگیر، مقصود آنکه در خم را بگشا؛ رودکی گوید:

وآنگه اگر نیم شب درش بگشائی   چشمهٔ خورشید را ببینی تابان

۹ ــ معنی بیت: ای ساقی، مگذار که روز درگذشتن ازین جهان مرا در خاک دفن کنند، پیکر بیجان مرا بمیخانه بر و در خم باده بیفکن تا در آن نشأة نیز از صحبت می جدا نمانم ۱۰ ــ محن: بکسر اول و فتح دوم جمع محنت ــ دیو محن: شیطان بلاها، تشبیه صریح ۱۱ ــ ناوک: بفتح سوم نوعی تیر ــ شهاب: بکسر اول درخش آتش و پارهٔ آتش در اینجا مراد شهاب ثاقب یا شعلهٔ افروخته است که بتعبیر قرآن برای راندن و رجم شیاطین است که باستراق سمع بآسمان نزدیک میشوند، نگاه کنید بآیهٔ ۱۸ سورهٔ حجر (۱۵) ــ ناوک شهاب: تشبیه صریح ــ معنی بیت: آنگاه که از ستم فلک دلت بجان و جانت بلب رسید، تیر شهاب می را که اندوه‌کش است بر اهریمن بلا و غم بیفکن

غزل ۲۶۴

خیز و در کاسهٔ زر آبِ طربناک[۱] انداز
پیشتر زانکه شود کاسهٔ سر[۲] خاک انداز

عاقبت منزلِ ما وادیِ خاموشانست[۳]
حالیا غلغله در گنبدِ افلاک انداز

چشمِ آلوده نظر[۴] از رخِ جانان دورست
بر رخِ او نظر از آینهٔ پاک انداز

بسر سبزِ تو، ای سرو،[۵] که گر خاک شوم
ناز از سر بنه و سایه برین خاک[۶] انداز

دل ما را که زمارِ سرِ زلف تو[۷] بخست[۸]
از لبِ خود بشفاخانهٔ تریاک[۹] انداز

ملکِ این مزرعه[۱۰] دانی که ثباتی ندهد
آتشی از جگرِ جام در املاک انداز

غسل در اشک زدم کاهلِ طریقت گویند
پاک شو اوّل و پس دیده بر آن پاک[۱۱] انداز

یارب آن زاهدِ خودبین که بجز عیب ندید
دودِ آهیش در آیینهٔ ادراک[۱۲] انداز

چون گل از نکهتِ او جامه قبا کن[۱۳]، حافظ
وین قبا در رهِ آن قامتِ چالاک[۱۴] انداز

وزن غزل ۲۶۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ آب طربناک: آب شادی‌انگیز، باستعاره مقصود باده است ۲ ــ کاسهٔ سر: تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای ساقی، بیا و در کاسهٔ زرین بادهٔ شادی‌بخش بریز، پیش از آنکه کاسهٔ سر یا جمجمهٔ من بپوسد و خاک شود، لطفی کن و باده بده ــ انداز: فعل امر بمعنی بریز و بپیما در شعر رودکی نیز بهمین معنی بکار رفته است:

رودکی چنگ برگرفت و نواخت   باده‌انداز کو سرود انداخت

۳ ــ وادی خاموشان: بیابان یا صحرای خاموشان باستعاره مقصود گورستان ــ معنی بیت: سرانجام اقامتگاه ما گورستان است، اکنون که فرصت برجاست، شور و خروش مستی در قبهٔ سپهر بیفکن ۴ ــ چشم آلوده‌نظر: دیدهٔ ناپاک، موصوف و صفت مرکب (نعت سببی) ــ معنی بیت: چشم ناپاک از فیض دیدار چهرهٔ یار دور و بی‌نصیب است، بر رخسار وی نگاه از آینهٔ پاک دیده بیفکن نه از روی هوای نفس ۵ ــ سرو: باستعاره یار سر و قد مقصود است ۶ ــ خاک: باستعاره مقصود عاشق خاکسار ــ معنی بیت: بخرمی و سرسبزیت، ای دلبر سروقد، ترا سوگند میدهم که اگر بمیرم و خاک شوم، ناز و غرور حسن را کنار بگذار و سایهٔ مهری برین عاشق خاکسار بیفکن ۷ ــ مار سرزلف: مار گیسوی پیچان، تشبیه صریح ۸ ــ بخست: بکسر اول و فتح دوم خسته و مجروح شد، در اینجا بوجه لازم بکار رفته ۹ ــ شفاخانهٔ تریاک: درمان‌خانهٔ پادزهر و نوشدارو، اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: دل ما را که از مار گیسوی پیچان تو خسته و مجروح شده است، بمدد بوسه‌ای از لب نوشین بدرمان خانهٔ عافیت و نوش روانه کن ۱۰ ــ ملک این مزرعه: پادشاهی و فرمانروائی بر این کشتزار ــ این مزرعه: باستعاره کشتزار دنیا مقصود است ــ معنی بیت: چون آگاهی که فرمانروائی بر کشتزار دنیا دوام و پایداری ندارد، شعله‌ای از جگر سوزان جام در ملک و مال گیتی بیفکن یعنی باده گلگون بنوش و غم خواسته و مال دنیا را در آتش می بسوز ۱۱ ــ پاک: محبوب پاک‌نهاد صفت جانشین موصوف ــ معنی بیت: گناهان را با سرشک ندامت شستم، چه رهروان طریق معرفت معتقدند که نخست باید از هوای نفس پاک شد و پس از آن نظر بر محبوب پاکیزه‌نهاد افکند ۱۲ ــ آینه ادراک: آینهٔ دریافت و فهم، تشبیه صریح ــ معنی بیت: پروردگارا، بآن پارسای خودپسند و خودپرست که در مهرورزی ما جز عیب چیزی دیگر ندید، دود آهی از سینهٔ سوزان عاشقان باده‌پرست در آینهٔ فهم و دریافت او بیفکن تا شاید از تأثیر آه بیدلان آینهٔ ادراک او روشن شود و بعیبجوئی نپردازد، خیام گوید:

آه سحری ز سینهٔ خماری　　　از نالهٔ بوسعید و ادهم خوشتر

۱۳ ــ جامه قباکن: جامه چاک بزن و بدر. سلمان ساوجی گوید:

تا مگر وصل تو یک شب وصلهٔ کارم شود　　　در فراقت پیرهن را ساختم بر تن قبا

نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا

۱۴ ــ قامت چالاک: قد و بالای برازنده، موصوف و صفت ــ معنی بیت: ای حافظ، از لطف بوی خوش جانان گریبان جامهٔ وجود خود را چاک بزن و از هستی بگذر و این جامهٔ دریده را نثار بالای برازندهٔ یار کن.

غزل ۲۶۵

بر نیامد از تمنّای لبت کامم هنوز
بر امید جامِ لعلت دردی آشامم هنوز[۱]

روزِ اوّل رفت دینم در سرِ زلفین[۲] تو
تا چه خواهد شد درین سودا سرانجامم هنوز

ساقیا یک جرعهٔ زان آبِ آتشگون[۳] که من
در میانِ پختگانِ عشق او خامم هنوز

از خطا گفتم شبی زلفِ ترا مشکِ ختن
میزند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز[۴]

پرتوِ روی تو تا در خلوتم دید آفتاب
میرود چون سایه هردم بر درو بامم هنوز[۵]

نامِ من رفتست روزی بر لبِ جانان بسهو
اهلِ دل را بویِ جان می‌آید از نامم هنوز[۶]

در ازل دادست ما را ساقیِ لعلِ لبت
جرعهٔ جامی که من مدهوشِ آن جامم هنوز[۷]

ای که گفتی: جان بده تا باشدت آرامِ جان
جان بغمهایش سپردم، نیست آرامم هنوز

در قلم آورد حافظ قصهٔ لعلِ لبش
آبِ حیوان میرود هردم ز اقلامم[۸] هنوز

وزن غزل ۴۶۵: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ معنی بیت: آرزوی دل من که بوسیدن لب نوشین تو بود، تا این زمان دست نداد و من هنوز بامید روزی که از لعل لب تو باده بنوشم، شراب لعل‌فام می‌آشامم: سعدی گوید:

بهوای آنکه جائی قدمی نهاده باشی   همه خاکهای شیراز بدیدگان برفتم

۲ ــ زلفین: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم زلف، در اصل بمعنی حلقه‌ای است که بر چهارچوب در خانه نصب کنند و مجازاً بمعنی گیسو بکار میرود ــ معنی بیت: روز نخستین عاشقی دینم در کار گیسوی تو از دست رفت، لیکن نمیدانم که درین عشق و آرزو فرجام من چه خواهد بود ۳ ــ آب آتشگون: آب آتش‌فام و سرخ‌رنگ، استعاره از شراب ــ معنی بیت: ای ساقی، یک آشام (جرعه) از بادهٔ آتش‌فام بمن بده، چه من در میان مهرورزان و سوختگان عشق یار هنوز نوکار و ناپخته‌ام ۴ ــ معنی بیت: یک شب بغلط گیسوی ترا مشک‌ختن خواندم تا هم‌اکنون از این ناصواب گفتن هر دم موی برتن من مانند تیغ میخلد ۵ ــ معنی بیت: همینکه خورشید فروغ درخشان چهرهٔ ترا در خلوت‌سرای من دید، از آن‌گاه تاکنون بطلب پرتوی از مهر روی تو سایه‌وار درو بام مرا می‌پیماید ۶ ــ معنی بیت: یک روز اسم من باشتباه از لب معشوق شنیده شد و از آن وقت باز بمشام صاحبدلان از نام من بوئی جان‌پرور میرسد ۷ ــ معنی بیت: لعل لب تو که ساقی ماست، در

روز نخست یک جرعه از ساغری بمن پیمود که تا این زمان از مستی آن سرگشته و بیخودم ۸ ـ اقلام: بفتح اول و سکون دوم خامه‌ها جمع قلم ـ معنی بیت: حافظ داستان لب لعل یار را با خامه نوشت، از آنزمان تا هم‌اکنون آب حیات از قلمهای من روانست و سخن من جان می‌بخشد، سعدی گوید:

ضرورتست که روزی بسوزد این اوراق   که تاب آتش دوری نیاورد اقلام

غزل ۲۶۶

دلم رمیدهٔ لولی وشیست شورانگیز
دروغ وعده و قتّال وضع و رنگ‌آمیز

فدای پیرهنِ چاکِ ماهرویان باد
هزار جامهٔ تقوی[۲] و خرقهٔ پرهیز

خیالِ خالِ تو با خود بخاک خواهم برد
که تا زخالِ تو خاکم شود عبیرآمیز[۳]

فرشته عشق نداند که چیست، ای ساقی
بخواه جام و گلابی بخاک آدم‌ریز[۴]

پیاله بر کفنم بند تا سحرگهِ حشر
بمی زدل ببرم هولِ روزِ رستاخیز[۵]

فقیر و خسته بدرگاهت آمدم رحمی[۶]
که جز ولایِ[۷] توام نیست هیچ دست‌آویز[۸]

بیا که هاتفِ میخانه دوش با من گفت
که در مقامِ رضا باش وز قضا مگریز[۹]

میانِ عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجابِ خودی، حافظ، از میان برخیز

وزن غزل ۲۶۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ لولی‌وش: لولی‌صفت، صفت جانشین موصوف (یار)، لولی و لوری همان کولی است و مجازاً بر زیبای ظریف و شاهد سرودخوان اطلاق میشود، نیز نگاه کنید بغزل ۳ شمارهٔ (۶) ـ معنی بیت یاری لولی‌صفت

و شوق‌آفرین و دل‌انگیز که نویدهای دروغ میدهد و عاشق‌کش و تیرنگ بازست، دل مرا از فضای سینه گریزانده و آواره کرده است ۲ ــ جامهٔ تقوی: لباس پارسائی، تشبیه صریح همچنین است خرقهٔ پرهیز ۳ ــ عبیرآمیز: آمیخته با بوی خوش عبیر، صفت مرکب مفعولی ــ معنی بیت: نقش خال ترا با خود بدل خاک میبرم تا از خال مشکین تو گور من بویا شود ۴ ــ معنی بیت: بنیاد عشق الهی برخواست و گزینش است و فرشته از موهبت اختیار برخوردار نیست و تنها بسرشت نیکی که خداوند وی را بر آن آفریده، رفتار میکند و از عشق چیزی درنمی‌یابد. پس پیمانهٔ محبت را بخواه و شراب عشق را که مانند گلاب خوشبو است با خاک وجود آدمی بیامیز ۵ ــ معنی بیت: در جامهٔ مرگ من ساغری باده بنه تا صبح قیامت که مردگان بصحرای محشر آیند هراس روز رستاخیز را بیاری باده از خود دور کنم ۶ ــ رحمی: بخشایشی و مرحمتی کن. فعل، کن، و امثال آن را در این‌گونه موارد بتناسب معنی باید در تقدیر گرفت، نگاه کنید بغزل ۲۶۵ بیت سوم جرعهٔ یعنی جرعه‌ای بده ۷ ــ ولا: بکسر اول دوستی ۸ ــ دست‌آویز: وسیله و بهانه، اسم آلت مرکب ــ معنی بیت: تنگدست و دل‌ریش بآستان تو روی آوردم، مرحمتی کن که جز دوستاری تو وسیله و بهانه‌ای برای حصول مراد خود ندارم ۹ ــ معنی بیت: بشتاب که آوازدهندهٔ غیبی در میکده دیشب بمن گفت: که بهرچه میرسد، خشنود باش و بقضای الهی گردن بنه ۱۰ ــ حایل: جداکننده و فاصل اسم فاعل ــ معنی بیت: هیچ‌چیز عاشق صادق را از معشوق جدا نمیکند. ای حافظ، اگر تو بجانان نرسیده‌ای، هستی و خودپرستی تو حجاب را هست، این پردهٔ خودی را بدر تا بدوست پیوندی.

غزل ۲۶۷

ای صبا، گر بگذری بر ساحلِ رودِ ارس[1]

بوسه‌زن بر خاکِ آن وادی[2] و مشکین کن نفس

منزلِ سلمی[3] که بادش هردم از ما صد سلام

پر صدای ساربانان بینی و بانگِ جرس

محملِ[4] جانان ببوس، آنگه بزاری عرضه‌دار

کز فراقت سوختم، ای مهربان، فریادرس

من که قولِ ناصحانرا خواندمی قولِ رباب

گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس[5]

عشرتِ شبگیر[6] کن، می‌نوش کاندر راهِ عشق

شبروانرا[7] آشنائیهاست با میرِ عسس[8]

عشقبازی کارِ بازی نیست، ای دل، سر بباز
زانکه گویِ عشق نتوان زد بچوگانِ هوس [۹]

دل برغبت می‌سپارد جان، بچشمِ مستِ یار
گرچه هشیاران ندادند اختیارِ خود بکس [۱۰]

طوطیان در شکّرستان کامرانی میکنند
وز تحسّر [۱۱] دست بر سر میزند مسکین مگس

نامِ حافظ گر برآید بر زبانِ کلک دوست
از جنابِ حضرتِ شاهم بس است این ملتمس [۱۲]

وزن غزل ۲۶۷: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ رود ارس: رودخانهٔ معروف در شمال آذربایجان ۲ ــ وادی: رودخانه و دره یا گشادگی میان دو کوه و نیز بمعنی صحرا ۳ ــ سلمی: نام زنی و مجازاً بر هر معشوق اطلاق میشود، نگاه کنید بغزل ۱۹۰ شمارهٔ (۴) ــ معنی بیت: خانهٔ معشوق ما سلمی که در هر نفس از ما صد درود بروی باد، پر از صدای شتربانان و بانگِ زنگهاست، بکنایه مقصود آنست که در کوی محبوب از عاشقان کاروان در کاروان بینی ۴ ــ محمل: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم کجاوه ۵ ــ معنی بیت: من که سخن خیراندیشان نصیحتگو را ترانهٔ رباب میشمردم و گوش نمیکردم، بفراق مبتلا شدم و چنان دوری و جدائی یار گوش‌پیچی بمن داد که این سیاست برای عبرت من کفایت میکند ۶ ــ شبگیر: سحرگاه، اسم زمان ۷ ــ شبرو: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عیار ۸ ــ عسس: بفتح اول و دوم پاسبانان و شبگردان جمع عاس، در سیاق فارسی گاه عسس را بمعنی مفرد بکار برده‌اند: سعدی گوید:

یکی را عسس دست بربسته بود همه شب پریشان و دلخسته بود

میرعسس: امیر و فرمانده پاسبانان ــ معنی بیت: بعیش سحرگاهی بپرداز و می خور که در طریق محبت عیاران را با فرمانده شبگردان و پاسبانان دوستیهاست، مقصود آنکه امیر عسس هم خود اهل عشق است و بر عاشقان سخت نخواهد گرفت ۹ ــ چوگان‌هوس: چوگان خواهش نفس، تشبیه صریح همچنین است گوی عشق ــ معنی بیت: دلا مهرورزی کاری آسان و سرسری نیست، سر در راه دوست فدا کن، چه گوی عشق را تنها بچوگان اخلاص و ارادت توان زد نه بچوگان خواهش نفس ۱۰ ــ معنی بیت: دل بطیب‌خاطر جان بچشم مست یار میدهد، اگرچه آگاه‌دلان اختیار خویش بکسی نسپردند ۱۱ ــ تحسر: حسرت و پشیمانی بردن و دریغ خوردن، مصدر باب تفعل ــ معنی بیت: طوطیان در کشتزار نیشکر بکام دل شکر می‌شکنند و مگس بیچاره از حسرت محرومی دست نومیدی بر سر میکوبد، بکنایه مقصود آنست که برخی از عاشقان شهد وصال مینوشند و برخی دیگر بی‌نصیب میمانند؛ ظهیر فاریابی گوید:

طوطی طبع در هوس شکرلبت بر سر همی‌زند چو مگس زارزار دست

۱۲ ـ ملتمس: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم خواسته و مطلوب، اسم مفعول از التماس ـ معنی بیت: اگر اسم حافظ بر قلم یار جاری شود، از درگاه حضرت شاه حصول این خواسته و مطلوب مرا کفایت میکند.

غزل ۲۶۸

گلعذاری[1] ز گلستانِ جهان[2] ما را بس
زین چمن[3] سایهٔ آن سرو روان[4] ما را بس

من و[5] همصحبتیِ اهلِ ریا دورم باد
از گرانانِ جهان رطلِ گران[6] ما را بس

قصرِ فردوس بپاداشِ عمل می‌بخشند
ما که رندیم و گدا دیرِ مغان ما را بس[7]

بنشین بر لبِ جوی و گذرِ عمر ببین
کاین اشارت ز جهانِ گذران ما را بس

نقدِ بازارِ جهان بنگر و آزارِ جهان
گر شمارانه بس این سودوزیان[8] ما را بس[9]

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم؟
دولتِ صحبتِ[10] آن مونسِ جان ما را بس

از درِ خویش خدا را به بهشتم مفرست
که سرِ کویِ تو از کون و مکان[11] ما را بس

حافظ از مشربِ قسمت[12] گله ناانصافیست
طبعِ چون آب و غزلهایِ روان ما را بس

وزن غزل ۲۶۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ گلعذار: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم گل چهره، صفت مرکب جانشین موصوف (یار) ۲ ـ گلستان جهان: گلزار گیتی، تشبیه صریح ۳ ـ این چمن: استعاره از چمن جهان ۴ ـ آن سرو روان: آن سرو قامت خرامان، استعاره از یار سرو قد ۵ ـ و: حرف ربط مفید معنی استبعاد (بعید شمردن) ۶ ـ

رطل گران: بفتح اول و سکون دوم پیمانهٔ سنگین موصوف و صفت ـ معنی بیت: هیهات که من با ریاکاران، همنشین شوم، بجای اهل ریا که مصاحبتشان بر آدمی گران و سنگین می‌آید، پیمانه گرانسنگ ما را کفایت میکند ۷ ـ معنی بیت: کاخ بهشت را در جزای کردار نیک پارسایان میدهند. ما که از قلندران وارسته و فقیران نیازمند آستان ایزدیم، صومعهٔ پیر مغان یا محفل سالکان راه حق ما را بسنده است ۸ ـ سود و زیان: معامله و تجارت، اسم مرکب ۹ ـ معنی بیت: در نقدینه یا زر و سیم دنیا و رنج و محنتی که از نگاه داشتن آن میکشی بیندیش. اگر این معامله و تجارت که جز زیانکاری حاصلی ندارد. برای عبرت شما کفایت نمیکند ما را کافی است. ۱۰ ـ دولت صحبت: تشبیه صریح، نعمت مصاحبت ۱۱ ـ کون و مکان: بفتح اول و سکون دوم هستی و عالم ماده که نیاز بمکان دارد، نیز نگاه کنید بغزل ۷۴ شماره (۱) ـ معنی بیت: از آستان خود برای رضای خدا مرا ببهشت هم روانه مکن چه سر منزل تو از جهان هستی ما را کفایت میکند، مقصود آنکه نعیم قرب حق نزد عاشق از حور و قصور والا ترست ۱۲ ـ مشرب قسمت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم آبشخور بهرهٔ مقسوم، تشبیه صریح ـ معنی بیت: ای حافظ از آبشخور بهرهٔ مقسوم گله کردن دور از داد و انصافست، داشتن چشمهٔ فیاض قریحه و غزلهای روان چون آب ما را کفایت میکند؛ در مصراع دوم صنعت التفات از مخاطب (حافظ) بمتکلم (ما) مراعات شده است.

غزل ۲۶۹

دلا رفیقِ سفر بختِ نیکخواهت بس

نسیمِ روضهٔ شیراز[۱] پیکِ راهت بس

دگر ز منزلِ جانان سفر مکن درویش

که سیرِ معنوی و کنجِ خانقاهت بس[۲]

وگر کمین بگشاید غمی ز گوشهٔ دل

حریمِ درگهِ پیرِ مغان[۳] پناهت بس

بصدرِ مصطبه[۴] بنشین و ساغرِ می‌نوش

که این قدر ز جهان کسبِ مال و جاهت بس

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن

صراحیِ میِ لعل و بتی چو ماهت بس

فلک بمردمِ نادان دهد زمامِ مراد[۵]

تو اهلِ فضلی و دانش همین گناهت بس

هوای مسکنِ مألوف[۶] و عهدِ یارِ قدیم
ز رهروانِ سفر کرده عذر خواهت بس

بمنّتِ دگران خو مکن که در دو جهان
رضای ایزد و انعامِ پادشاهت بس

بهیچ وردِ[۷] دگر نیست حاجت ای حافظ
دعای نیمشب و درسِ صبحگاهت بس

وزن غزل ۲۶۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ روضهٔ شیراز: بفتح اول و سکون دوم باغ شیراز، تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای دل، همسفر تو طالع سازگارت بسنده است و باد ملایم باغ شیراز قاصد و راهنمای تو برای بازگشت بوطن کافی است ۲ ــ معنی بیت: ای صوفی صافی درون از کوی معشوق آهنگ سفر مکن، چه ماندن در وطن و مقیم خانقاه شدن و سیر انفسی کردن ترا کفایت میکند ۳ ــ پیر مغان: رهبر روحانی و پیر دلیل و خضر طریق ۴ ــ مصطبه: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم تختگاه، سکو ــ معنی بیت: بر پیشگاه سکوی میخانه تکیه بزن و جام بگیر که همین اندازه خواسته و مقام از گیتی بدست آوردن (صدر نشین میخانه بودن و می بر کف داشتن) برای تو بس باشد ۵ ــ زمام مراد: سررشتهٔ آرزو و مطلوب، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: گردون سررشتهٔ آرزو و مطلوب را بنادانان می‌سپارد و آنان را بکام میرساند، تو صاحب فضیلت و علمی و همین از نظر فلک کافی است که ترا محروم دارد ۶ ــ مألوف: مأنوس و الفت و خو گرفته ــ معنی بیت: هوای خوش وطن که بدان انس و الفتداری و پیمان یاران دیرینه بجای همراهان سفر گزیده برای پوزش خواهی از تو کفایت میکند و ترا دل خوش میدارد ۷ ــ ورد: بکسر اول و سکون دوم دعا و ذکر؛ دگر صفت ورد.

غزل ۲۷۰

دردِ عشقی کشیده‌ام که مپرس
زهرِ هجری[۱] چشیده‌ام که مپرس

گشته‌ام در جهان و آخرِ کار
دلبری برگزیده‌ام که مپرس

آنچنان در هوایِ خاکِ درش
میرود آبِ دیده‌ام که مپرس

من بگوشِ خود از دهانش دوش
سخنانی شنیده‌ام که مپرس

سویِ من لب چه میگزی که مگوی
لبِ لعلی گزیده‌ام که مپرس[۲]

بی‌تو در کلبهٔ گدائی خویش
رنجهائی کشیده‌ام که مپرس

همچو حافظ غریب در رهِ عشق
بمقامی رسیده‌ام که مپرس[۳]

وزن غزل ۲۷۰: فاعلاتن مفاعلن فعلات (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

۱ ــ زهر هجر: شرنگ جدائی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: محنت عشقی تحمل کرده‌ام که از آن سؤال مکن که نمیتوانم پاسخ گفت و زهر جدائی نوشیده‌ام که از تلخی آن نتوان پرسید یعنی یُدْرَک وَلا یُوصَف است

۲ ــ معنی بیت: چرا با دندان بر لب فشردن بمن اشاره میکنی که خاموش باش، من چنان لب نوشین لعل فامی را بوسیده‌ام که حلاوت آن دریافت میشود و بسخن در نمی‌آید ۳ ــ معنی بیت: مانند حافظ غریب‌وار دور از وطن سالک طریق محبت شدم و بمقامی از مقامات سلوک رسیده‌ام که پرسیدنی نیست یعنی نه در وصف گنجد و نه در ادراک.

غزل ۲۷۱

دارم از زلفِ سیاهش گله چندان که مپرس
که چنان زو شده‌ام بیسر و سامان که مپرس

کس بامیدِ وفا ترکِ دل و دین مکناد[۱]
که چنانم من ازین کرده پشیمان که مپرس

بیکی جرعه که آزارِ کسش در پی نیست
زحمتی میکشم از مردمِ نادان که مپرس[۲]

زاهد از ما بسلامت بگذر کاین میِ لعل
دل و دین میبرد از دست بدانسان که مپرس[۳]

گفت وگوهاست درین راه که جان بگدازد
هر کسی عربدهٔ این که مبین آن که مپرس[۴]

پارسائی و سلامت هوسم بود ولی
شیوهٔ میکند آن نرگسِ فتّان[۵] که مپرس

گفتم از گویِ فلک صورتِ حالی پرسم
گفت آن میکشم اندر خمِ چوگان که مپرس[۶]

گفتمش زلف بخونِ که شکستی؟ گفتا
حافظ، این قصّه درازست بقرآن که مپرس[۷]

وزن غزل ۲۷۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ ترک... مکناد: بفتح میم و ضم کاف فعل دعائی منفی یعنی: مبادا ترک بکند ـ معنی بیت: مبادا کسی بانتظار وفاداری دلبر دل و دین از دست بدهد که من درین معامله چندان زیان کرده‌ام و پشیمانم که از حد سؤال بیرونست ۲ ـ معنی بیت: بسبب نوشیدن یک آشام می که بدنبال آن رنجی از من بکس نمیرسد، تحمل دردسر و آزاری از جاهلان میکنم که از حد پرسش فراترست، مقصود آنست که مرا بفسق منسوب میدارند ۳ ـ معنی بیت: ای پارسا، از آسیب ما خویشتن را برکنار دار و دور شو، چه این بادهٔ لعل فام دل و دین ترا می‌رباید، بدانگونه که از حد پرسش بیرون است، حافظ در غزل دیگر نیز فرماید:

زاهد از کوچهٔ رندان بسلامت بگذر   تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

۴ ـ معنی بیت: در راه عشق مسائلی است که حل آن جانفرساست، هر کسی در جستن این اسرار قیل‌وقالی بپا میکند، خدا کند که این عربده‌ها را نبینی و نشنوی و از آن باز نپرسی ۵ ـ فتان، بفتح اول و تشدید دوم سخت فتنه‌انگیز ـ معنی بیت: میلی بزهد ورزی و ایمنی از بلای عشق داشتم، اما آن نرگس دیدهٔ فتنه‌انگیز چنان کرشمه‌ای میکند و دل میبرد که از حد پرسش فراترست، سعدی گوید:

گوشه گرفتم ز خلق و فایدتی نیست   گوشهٔ چشمت بلای گوشه‌نشین است

۶ ـ معنی بیت: با خود گفتم از کرهٔ سپهر چگونگی حالش را جویا شوم، پاسخ داد که مرا از خود اختیاری نیست و در چنبر چوگان تقدیر رنجی تحمل میکنم که بوصف درنمی‌آید و از آن نتوان باز پرسید ۷ ـ معنی بیت: بیار گفتم: گیسو را برای ریختن خون کدام عاشق شکسته و تابدار کردی؟ پاسخ داد: داستان گیسوی من بدرازا میکشد، مقصود آنکه در راه عشق عاشقان بسیار جان باخته و خواهند باخت، ترا بقرآن سوگند که ازین مسأله مپرس که از حد پرسش و پاسخ بیرون است.

غزل ۲۷۲

باز آی و دل تنگِ مرا مونس جان باش
وین سوخته[1] را محرمِ اسرار نهان باش

زان باده که در میکدهٔ عشق فروشند
ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش[2]

در خرقه چو آتش زدی، ای عارفِ سالک
جهدی کن و سر حلقهٔ رندانِ جهان باش[3]

دلدار که گفتا بتوام دل نگرانست
گو می‌رسم اینک بسلامت، نگران باش[4]

خون شد دلم از حسرتِ آن لعلِ روانبخش
ای درجِ محبّت[5] بهمان مهر و نشان باش

تا بر دلش از غصّه غباری ننشیند
ای سیلِ سرشک از عقبِ نامه روان باش

حافظ که هوس میکندش جامِ جهان بین[6]
گو در نظرِ آصفِ جمشید مکان باش

وزن غزل ۲۷۲: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ـ سوخته: در آتش غم گداخته، صفت جانشین موصوف (عاشق) ۲ ـ معنی بیت: از شراب معرفت که در میخانه عشق الهی بسالکان راه دهند، بما دو سه جام بنوشان، اگر چه ماه حرام رمضان باشد، چه نوشیدن این می همیشه مباح است ۳ ـ معنی بیت: ای شناسای رهرو حق چون در خرقهٔ تن آتش زدی بکنایه یعنی چون ترک ریا و ننگ و نام و خودپرستی کردی، اینک کوششی کن که در وارستگی و قلندری در مجمع رندان عالم صدرنشین باشی، بعبارت دیگر یعنی اگر در راه فنا قدم نهاده‌ای جهدی کن تا بمقام بقا رسی ۴ ـ معنی بیت: بدلبر که میگفت: دلم اندیشه مند و منتظر تست، بازگو که هم‌اکنون تندرست و ایمن از آسیب گزند بنزد تو می‌آیم، چشم براه بمان ۵ ـ درج محبت: بضم اول و سکون دوم صندوقچهٔ مهر، تشبیه صریح ـ معنی بیت: دل من از اندوه دورماندن از آن لب لعل فام نوشین خون گشت. ای صندوقچهٔ مهر همچنان با مهر و نشان عشق دیرینه دست نخورده بمان ۶ ـ هوس میکندش جام جهان بین: او را هوس جام جهان بین پدید می‌آید،

ش ضمیر متصل مفعولی متمم فعل میکند؛ سعدی نیز گوید:

آرزو میکندم با تو دمی در بستان / یا بهر گوشه که باشد که تو خود بستانی

ص ۳۴۴ غزلیات سعدی مصحیح فروغی

ـ معنی بیت: بحافظ که آرزوی دست یافتن بجام جهان‌نما را دارد، سفارش کن که از نظرگاه لطف آصف روزگار وزیر روشندل که پایگاهش چون جمشید والاست، دور نشود؛ باید در نظر داشت که آصف به‌فتح صاد نام وزیر حضرت سلیمان است و پیشینیان گمان میکردند که جمشید همان سلیمان بوده است ـ در غزلیات حافظ مراد از آصف بیشتر مقصود خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع است، نگاه کنید بصفحهٔ ۱۸ حافظ‌شناسی نگارش شادروان محمدعلی بامداد.

غزل ۲۷۳

اگر رفیقِ شفیقی درست پیمان باش

حریفِ خانه و گرمابه و گلستان باش[1]

شکنجِ[2] زلفِ پریشان بدستِ باد مده

مگو که خاطرِ عشّاق گو پریشان باش

گرت هواست که با خضر همنشین باشی

نهان زچشمِ سکندر چو آبِ حیوان باش[3]

زبورِ عشق نوازی[4] نه کارِ هر مرغیست

بیا و نوگلِ این بلبلِ غزلخوان باش

طریقِ خدمت و آئینِ بندگی کردن

خدایرا[5] که رها کن بماوسلطان باش

دگر بصیدِ حرم[6] تیغ برمکش زنهار

وز آن که با دلِ ما کردهٔ پشیمان باش

تو شمعِ انجمنی یکزبان و یکدل شو

خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش[7]

کمالِ دلبری و حسن در نظر بازیست

بشیوهٔ نظر از نادرانِ[8] دوران باش

خموش حافظ و از جورِ یار ناله مکن
ترا که گفت که در رویِ خوب حیران باش[۹]؟

وزن غزل ۲۷۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)
۱ ــ معنی بیت: اگر یار مهربان دلسوزی وفاداری کن و همدم یار خود در همه جا باش، چه سرای چه حمام چه گلزار ۲ ــ شکنج: بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم چین و تاب ــ معنی بیت: چین گیسوی آشفته را بنسیم مسپار و مگو که از آشفته گشتن دل عاشقان پروائی نباشد ۳ ــ معنی بیت: اگر دوست میداری که با حضرت خضر قرین شوی و آب بقا بنوشی و جمعیت خاطر یابی، از دیدهٔ اسکندر عهد یعنی پادشاه عصر خویشتن را پنهان بدار و گوشه‌نشینی اختیار کن؛ بدانگونه که چشمهٔ آب حیات از چشم اسکندر ناپدید گشت ۴ ــ زبور عشق: بفتح اول کتاب و سرود عشق، تشبیه صریح ــ زبور: نام کتاب داود نبی و قسمتی از آن را بصورت سرود میخواندند و با ساز مینواختند که بآن مزامیر گفته میشد که جمع مزمارست بمعنی سرودها ــ معنی بیت: سرود عشق خواندن و نواختن هنر هر پرنده‌ای نیست، ای یار بشتاب و قدم رنجه کن و گل تازه شکفتهٔ بلبل داستانسرای خود باشد که منم ۵ ــ خدای را: ترا بخدا سوگند میدهم، نیز نگاه کنید بغزل ۱۱۵ شمارهٔ (۵) و غزل ۲۳۰ شمارهٔ (۱۱) ــ معنی بیت: ترا بخدا سوگند شیوهٔ خدمتگزاری و رسم بندگی ورزیدن را بما واگذار و تو فرمانروا باش که ما بفرمانبرداری دلخوشیم ۶ ــ صید حرم: اضافهٔ تخصیصی، در لغت نامه دهخدا آمده است «صید حرم: وحشی که در سرزمین حرم باشد کشتن و شکار کردن آن حرامست و اطلاق حرم برزمین حوالی مکه معظمه کنند...»؛ در این بیت مراد از حرم باستعاره حرم عشق است ــ معنی بیت: هان بار دیگر بر من که صیدم حرم عشق توام، شمشیر جفا آهیخته مدار و از جوری که بر دل من روا داشته‌ای ندامت اظهار کن ۷ ــ معنی بیت: تو فروغ بخش محفلی مانند شمع باش که دل و زبانش هر دو یکسان آتشین است، طلعت پروانهٔ عاشق و سعی او را بر گرد شمع فروزان وجود خود بنگر و تبسمی کن ۸ ــ نادران: جمع نادر بکسر دال مقصود نادر زمان یا یگانهٔ روزگار ــ معنی بیت: نهایت دلستانی و زیبائی در عاشقان خود بعنایت نگریستن است، تو هم ای دلبر در آئین مهر و نگرش از یگانگان روزگار باش ۹ ــ معنی بیت: ای حافظ، دم درکش و از ستم یار منال. کسی بتو نگفت که بر چهرهٔ زیبا نگاه کن و سرگشته شو، خودت عاشق شدی جای شکوه نیست.

غزل ۲۷۴

بدورِ لاله قدح گیر و بی‌ریا می باش
ببویِ گل نفسی همدمِ صبا می باش[۱]

نگویمت که همه ساله می پرستی کن
سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش

چو پیرِ سالکِ عشقت بمی حواله کند
بنوش و منتظرِ رحمتِ خدا می باش[2]

گرت هواست که چون جم بسرِّ غیب رسی
بیا و همدمِ جامِ جهان‌نما می باش[3]

چو غنچه گرچه فرو بستگیست کارِ جهان
تو همچو بادِ بهاری گره‌گشا می باش[4]

وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی
بهرزه طالبِ سیمرغ و کیمیا باش[5]

مریدِ طاعتِ بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشرِ رندانِ پارساه می باش

وزن غزل ۲۷۴: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: در نوبت و موسم لاله باده بنوش و از ریاکاری بپرهیز و با بوی دلاویز گل یک دم با نسیم بهاری همنفس شو و در گلستان جای گزین ۲ ــ معنی بیت: چون پیر دلیل راه عشق بباده نوشی ترا فراخواند، میگساری کن چه تو از حکمت کار آگاه نیستی، چشم براه بخشایش یزدان بمان که بفضل و رحمت خود از گناه درگذرد، در غزلی دیگر نیز حافظ فرموده است:

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید   که سالک بیخبر نبود زراه و رسم منزلها

۳ ــ معنی بیت: اگر آرزو داری و میخواهی که مانند جمشید از رازهای نهان جهان آگاه شوی، بشتاب و از مصاحبت جام جهان‌بین که ضمیر روشن مرشد کامل است فیض بجوی ۴ ــ معنی بیت: هر چند کار دنیا غنچه‌سان بابستگی و پیچیدگی و اشکال و ابهام همراه است تو مانند نسیم بهاران که گلها را شکفته میسازد عقدهٔ مشکلها را بگشا و دشواریها را آسان شمار ۵ ــ معنی بیت: درست پیمانی از کسی چشم مدار و طلب مکن و اگر قول مرا نمی‌پذیری، بیهوده بجستجوی عنقاو اکسیر بپرداز که یافت شدنی نیست. ۶ ــ رندان پارسا: در صفحهٔ ۳۲۱ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «رندان آشنا» در متن آمده است که ترجیح دارد ــ معنی بیت: هوادار فرمانبرداری از ناآشنایان طریق محبت هرگز مباش اما همنشین وارستگان قلندر شو که آشنایان راه عشقند.

غزل ۲۷۵

صوفی گلی بچین و مرقّع[1] بخار بخش
وین زهدِ خشک را بمیِ خوشگوار بخش

طامات[2] و شطح[3] در رهِ آهنگ چنگ نه
تسبیح وطیلسان[4] بمی و میگسار بخش

زهدِگران که شاهد و ساقی نمی‌خرند
در حلقهٔ چمن بنسیمِ بهار بخش[5]

راهم شرابِ لعل[6] زد، ای میرِعاشقان
خونِ مرا بچاهِ ز نخدانِ یار بخش

یارب بوقتِ گل گنهِ بنده عفو کن
وین ماجرا[7] بسروِ لبِ جویبار بخش

ای آنکه ره بمشربِ مقصود[8] بردهٔ
زین بحر قطرهٔ بمنِ خاکسار بخش

شکرانه را که چشمِ تو رویِ بتان[9] ندید
ما را بعفو و لطفِ خداوندگار بخش

ساقی چو شاه نوش کند بادهٔ صبوح
گو جامِ زر بحافظِ شب زنده‌دار بخش[10]

وزن غزل ۲۷۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ مرقع: خرقه و دلق پاره بر پاره دوخته نیز نگاه کنید بغزل ۲۳۹ شمارهٔ (۸) ــ معنی بیت: ای پشمینه‌پوش، گلی از بوستان عشق بچین تا بهره‌ای از عمر برده باشی و دلق وصله بر وصله را بخار بده و دور افکن و این زهد آمیخته با تعصب را بباده گوارابخش و می صاف معرفت بنوش ۲ ــ طامات: طامات نزد صوفیه عبارت از خودنمائی و خودفروشی است، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه تألیف سیدجعفر سجادی. لاف و گزاف صوفیانه و بمعنی ادعای کشف و کرامت و خرق عادت ۳ ــ شطح: بفتح اول و سکون دوم کلمه‌ایست که بوی خودپسندی بدهد و ادعا از آن استشمام شود.. و گفته شده است شطحیات سخنی را

گویند که ظاهر آن بظاهر شرع راست نیاید و بعضی گویند سخنانی است که در حال شدت و جدادا شود و شنیدن آن بر ارباب ظاهر سخت و ناخوش باشد (مانند انا الحق گفتن منصور حلاج) و موجب ظن وانکار گردد (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفهٔ تألیف سیدجعفر سجادی) ۴ ــ طیلسان: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم ردای قاضی و خطیب ــ معنی بیت: ادعای کشف و کرامت و لاف و گزاف صوفیانه و اقوال شگفت‌انگیز را در راه نغمهٔ چنگ بنه و بکناری بگذار، تسبیح و ردای فقیه و قاضی را ببادهٔ نوشین بده و ساغر بستان و بنوش ۵ ــ معنی بیت: پارسائی متعصبانه را که در نظر معشوق زیبا و ساقی بزم بهائی ندارد، در مجمع گلهای بهاری بباد بده ۶ ــ شراب لعل: بادهٔ لعل فام یا سرخ رنگ، موصوف و صفت ــ لعل: بفتح اول و سکون دوم از احجار کریمه یا سنگهای گرانبهاست با رنگ سرخ درخشنده ــ معنی بیت: ای فرمانفرمای بیدلان و ای سر حلقهٔ عاشقان، بادهٔ لعل فام رهزن دلم شد و راز عشق مرا فاش کرد، بجاه زنخدان یار خون مرا ببخش و از کشتنم درگذر ۷ ــ ماجرا: سرگذشت، واقعه، دعوی و داوری، ماجرا در اصطلاح عرفانی، آن را گویند که اگر از درویشی خردهٔ در وجود آید، بازخواست کنند تا آن غبار از دل آن برادر دینی دور شود (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا)، نیز نگاه کنید بغزل ۱۷ شمارهٔ (۷) ــ معنی بیت: پروردگارا موسم بهار و گل از خطای بندهٔ خود که میگساری میکند در گذر و بر این داوری بآبروی سرو قامت یار بخشایش‌آور ۸ ــ مشرب مقصود: آبشخور مراد، تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای آنکه بآبشخور مراد رسیده‌ای، ازین دریا یک قطره بمن بیدل خوار افتاده کرم‌کن ۹ ــ بت: بضم اول باستعاره مراد شاهد زیبا و نکوروی ــ معنی بیت: ای زاهد متعصب بشکر آنکه روی نیکوان را ندیدی که عاشق شوی، ببخشایش و مهربانی خداوند بر ما رحمت‌آور که دل از دست داده‌ایم ۱۰ ــ معنی بیت: ای ساقی، چون شهریار شراب صبحگاهی بنوشد بگو که ساغر زرین بحافظ عطا کند که هر شب تا بامداد در کار دعاگوئی است.

غزل ۲۷۶

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش[۱]
بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش

ایدل اندر بند زلفش از پریشانی منال
مرغ زیرک چون بدام افتد تحمّل بایدش[۲]

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار؟
کار ملکست آنکه تدبیر و تأمّل بایدش[۳]

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست
راهرو گر صد هنر دارد، توکّل بایدش[۴]

با چنین زلف و رخش بادا نظر بازی حرام
هر که روی یاسمین و جعد سنبل[۵] بایدش
نازها زان نرگس مستانه‌اش باید کشید
این دل شوریده تا آن جعد و کاکل بایدش[۶]
ساقیا در گردش ساغر تعلّل[۷] تا بچند؟
دور[۸] چون با عاشقان افتد، تسلسل[۹] بایدش
کیست حافظ تا ننوشد باده بی‌آواز رود؟[۱۰]
عاشق مسکین چرا چندین تجمّل بایدش؟

وزن غزل ۲۷۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ بایدش: باید او را (باغبان را)، ش ضمیر متصل مفعولی متمم فعل (باید) ــ معنی بیت: اگر باغبان بخواهد چند روزی با گل همنشین باشد، بر سرزنش و درشتی خار فراق باید چون بلبل شکیبائی ورزد ۲ ــ معنی بیت: دلا در شکنج گیسوی یار از آشفته حالی شکوه مکن که گفته‌اند: چون مرغ با هوش بدام گرفتار شد باید بردباری نماید نه بیتابی تا راه نجاتی پدید آید؛ سعدی گوید:

در سر کار تو کردم دل و دین با همه دانش — مرغ زیرک بحقیقت منم امروز و تو دامی

۳ ــ معنی بیت: قلندر وارستهٔ از جهان گذشته و خانمان بر باد داده باصلاح اندیشی و مال‌اندوزی کاری ندارد؛ ملک‌رانی و کشورداری است که نیاز بچاره اندیشی و ژرف‌نگری دارد ۴ ــ معنی بیت: در سلوک عارفانه و سپردن طریق عشق اتکاء بر پرهیزگاری و علم خود داشتن و باین دو مغرور شدن کفرست و حجاب راه. اگر سالک صد کمال هم دارد باید کار خود را بعنایت حق واگذارد ۵ ــ جعد سنبل: بفتح اول و سکون دوم گیسوی پیچان سنبل، استعارهٔ مکنیه، اضافهٔ تخصیصی همچنین است روی یاسمین ــ معنی بیت: حرام و نارواست بر کسی که با وجود چهرهٔ یار و گیسوی وی بنظر کردن بر رخسار یاسمین و زلف پیچان سنبل نیازی داشته باشد ۶ ــ معنی بیت: تا دل آشفته و مجذوب ما را گزیری از آن گیسوی پیچان و طره نباشد، کرشمهٔ بسیار از نرگس مخمور یار (چشم خمارآلود یار) باید تحمل کند ۷ ــ تعلل: تن زدن، مصدر باب تفعل از مجرد علت ۸ ــ دور: بفتح اول و سکون دوم گردش، در اصطلاح فلاسفه و اهل معقول عبارت از توقف دو امر است بر یکدیگر که نتیجهٔ آن توقف شیء بر نفس است و توقف شیء بر نفس محال باشد (نقل باختصار از لغت‌نامهٔ دهخدا) و مثال معروف آن موقوف بودن وجود مرغ بر وجود بیضه و موقوف بودن وجود بیضه بر وجود مرغ است ۹ ــ تسلسل: بفتح اول و دوم و سکون سوم و ضم چهارم پیوسته شدن، در اصطلاح فلسفه «عبارتست از وجود امور غیر متناهیه در یک وقت بر سبیل توقف، یکی از آن موقوف بر دیگری باشد و آن دیگری موقوف بر دیگری از آنها... نقل از لغت‌نامه دهخدا» ــ معنی بیت: ای ساقی تا کی از بگردش درآوردن

جام تن میزنی و درنگ روا میداری، گردش پیمانه چون بعاشق رسد، باید پیوستگی و توالی داشته باشد، در این مصراع بایهام از دور و تسلسل معنی بعید آن که بگردش درآمدن و پیوستگی یافتن باشد مقصود است ۱۰ــ معنی بیت: حافظ آن کس نیست که برای نوشیدن می نیاز به نوای رود و مطرب و دیگر تکلفها داشته باشد. بلی، عاشق بیچارهٔ تنگدست باندیشه بزم باشکوه و آراستگی مجلس نیست.

غزل ۲۷۷

فکرِ بلبل همه آنست که گل شد[۱] یارش
گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد غمِ خدمتگارش[۲]

جایِ آنست که خون موج زند در دلِ لعل
زین تغابن[۳] که خزف میشکند بازارش

بلبل از فیضِ گل آموخت سخن ورنه نبود
این همه قول[۴] و غزل تعبیه[۵] در منقارش[۶]

ای که در کوچهٔ معشوقهٔ ما میگذری
برحذر باش که سر میشکند دیوارش[۷]

آن سفر کرده که صد قافله دل[۸] همرهِ اوست
هر کجا هست خدایا بسلامت دارش

صحبتِ عافیتت گرچه خوش افتاد، ایدل
جانبِ عشق عزیزست، فرو مگذارش[۹]

صوفیِ سرخوش ازین دست که کج کرد کلاه
بدو جامِ دگر آشفته شود دستارش[۱۰]

دلِ حافظ که بدیدارِ تو خوگر شده بود
نازپروردِ[۱۱] وصالست، مجو آزارش

وزن غزل ۲۷۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ شد: فعل ماضی مطلق سوم شخص مفرد بجای خواهد شد بکار رفته باصطلاح مستقبل محقق‌الوقوع است که بصیغهٔ ماضی بیان شده است؛ سعدی گوید:

چو کردی با کلوخ انداز پیکار سر خود را بنادانی شکستی
گرت بسایه در آسایشی بخلق رسد بهشت بردی و در سایهٔ خدای آسای

معنی بیت: اندیشه هزار دستان بتمام آنست که بیگمان گل آشنای عشق وی خواهد شد، گل هم در این خیال است که چگونه در کار مهرورزی بلبل کرشمه و ناز نماید ۲ ــ معنی بیت: تمام دلبری این نیست که دلداده را بتیغ هلاک سپارند، خداوندگار آنکس باشد که بتیمار و غمخواری خدمتگزار خود بپردازد، نه بجفا و قهروی ۳ ــ تغابن: در زیان افکندن، مصدر باب تفاعل در سیاق فارسی بمعنی زیان زدگی و زیانکاری نیز بکار میرود ــ معنی بیت: رواست که ازین زیان‌زدگی خون در دل لعل بجوش آید و سخت آزرده و ملول شود، چه رونق بازار او را سفالینهٔ کم بها از میان میبرد ۴ ــ قول: بفتح اول ترانه و سرود ۵ ــ تعبیه: بفتح اول و سکون دوم بر وزن تصفیه، آراستن و آماده کردن، مصدر باب تفعیل ۶ ــ معنی بیت: هزار دستان از پرتو عشق گل چنین شیوا سخن گشت و اگر مهربانی در میان نبود این همه ترانه و چامهٔ عاشقانه از زبان بلبل شنیده نمیشد ۷ ــ معنی بیت: ای که در کوی محبوب ما راه می‌سپاری و با ما آهنگ رقابت داری بترس و بپرهیز که دیوار این کوی سرشکن است و این لقمه بیش از حوصلهٔ تست و این کار از تو نیاید ۸ ــ صد قافله دل: صد کاروان که بار آن دل باشد، مضاف و مضاف‌الیه، اضافهٔ مفید تبیین جنس ۹ ــ معنی بیت: دلا، اگرچه سلامت و ایمنی را خوش میداری و می‌پسندی و از بلا دوری میکنی، با این حال بدان که طرف عشق با همه محنتها گرامی است، این جهت را با همه دشواری ترک مکن و از مهرورزی روی متاب ۱۰ ــ دستار: بفتح اول و سکون دوم عمامه و سربند ــ معنی بیت: صوفی سرمست که بدینگونه کلاهش از میگساری کج شده است، با دو ساغر دیگر که بنوشد، سربندش نیز پریشان میشود ۱۱ ــ نازپرورده: پروردهٔ ناز، صفت مرکب از مادهٔ فعل ماضی بمعنی مفعولی ــ معنی بیت: دل حافظ را که بملاقات تو الفت گرفته و انس پذیرفته است میازار، چه وصل تو وی را بلطف و مهربانی پرورده است.

غزل ۲۷۸

شراب تلخ میخواهم که مردافکن بود زورش
که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش [1]

سماط [2] دهر دون‌پرور ندارد شهد آسایش
مذاق حرص و آز ای‌دل بشو از تلخ و از شورش

بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن
بلعب[3] زهرهٔ چنگیّ و مرّیخ سلح‌شورش

کمند صید بهرامی بیفکن، جام جم بردار
که‌من‌پیمودم‌این‌صحرا، نه‌بهرامست‌و‌نه‌گورش[4]

بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
بشرط آنکه ننمائی بکج طبعان[5] دل کورش[6]

نظر کردن بدرویشان منافیّ[7] بزرگی نیست
سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش

کمان ابروی جانان نمی‌پیچد سر از حافظ
ولیکن خنده می‌آید بدین بازوی بی‌زورش[8]

وزن غزل ۲۷۸: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ معنی بیت: خواستار بادهٔ تلخ مزه‌ای که قوت مستی آن پهلوان را از پا می‌اندازد میباشم تا بسا نوشیدنش یک نفس از دست دنیا و بدیها و فتنه‌هایش آسوده و فارغ بمانم ۲ ــ سماط: بکسر اول سفره با آنچه بدان طعام کشند ــ معنی بیت: سفرهٔ روزگار سفله‌نواز از شیرینی آسودگی و خوشی تهی است. دلا، کام آزمندی و طمع از تلخ و شور جهان پاک کن و هرگز طمع لقمه‌ای گوارا مدار ۳ ــ لعب: بفتح اول و سکون دوم بازی ــ معنی بیت: باده بده که بر نوازندگی ناهید رامشگر آسمان و بازی بهرام خداوندگار جنگ اعتماد نتوان کرد، چه هیچیک از فریب و بدسگالی فلک ترا درامان نتواند داشت ۴ ــ معنی بیت: کمندی که بهرام با آن بشکار گور میرفت بکناری رها کن و ساغر جمشیدی را برگیر و بنوش (بکنایه یعنی باندیشهٔ جهانگیری و کسب مال و جاه مباش و دل فارغ دار) که من دشت گیتی را درنوردیدم از بهرام گور و گورش نشانی بر جای نیست ۵ ــ کج‌طبعان: کج‌اندیشان جمع کج طبع، صفت ترکیبی جانشین موصوف ۶ ــ دل کور: نادان، صفت ترکیبی ــ معنی بیت: قدم رنجه کن تا در آینهٔ روشن می سر روزگار را بتو نشان دهم تا دلت از غم آزاد شود، با این پیمان و قرار که این راز را بر کج‌اندیشان نادان فاش نکنی ۷ ــ منافی: بضم اول باطل‌کننده و مخالف، اسم فاعل از منافات، مصدر باب مفاعله از مجرد نفی بمعنی انکار کردن ــ معنی بیت: عنایت بفقیران خلاف آئین خواجگی و سروری نیست، حضرت سلیمان با همه شکوه و جلال عنایتها بموری ناتوان داشت، نگاه کنید بسورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ ۸ ــ کمان ابرو: تشبیه صریح ــ معنی بیت: کمان ابروی یار از حافظ سرپیچی ندارد بکنایه یعنی یار از حافظ در مقام اعراض نیست، اما بر بازوی ناتوان او که قصد کشیدن کمان عشق را دارد خنده‌اش میگیرد.

غزل ۲۷۹

خوشا شیراز و وضعِ بی‌مثالش
خداوندا، نگه‌دار از زوالش[۱]

ز رکنابادِ ما صد لَوحَشَ الله[۲]
که عمرِ خضر می‌بخشد زلالش

میانِ جعفر آباد[۳] و مصلّی[۴]
عبیرآمیز می‌آید شمالش[۵]

بشیراز آی و فیضِ روحِ قدسی[۶]
بجوی از مردمِ صاحب کمالش

که نامِ قندِ مصری[۷] برد آنجا
که شیرینان ندادند انفعالش[۸]؟

صبا زان لولیِ[۹] شنگولِ سرمست
چه داری آگهی، چونست حالش؟

گر آن شیرین پسر[۱۰] خونم بریزد
دلا، چون شیرِ مادر کن حلالش

مکن از خواب بیدارم، خدا را
که دارم خلوتی خوش با خیالش[۱۱]

چرا حافظ چو می‌ترسیدی از هجر
نکردی شکرِ ایامِ وصالش

وزن غزل ۲۷۹: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ زوال: بفتح اول هلاک و نابودی ۲ ــ لوحش الله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم مخفف لا اوحشه الله خداوند بی‌گیاه و مردم نیابد آن را یعنی پیوسته آبادان باد، مجازاً بمعنی چشم بد دور نیز بکار میرود، در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است برای دعا و تحسین و استعجاب و تعظیم ــ معنی بیت: خداوند کاریز رکناباد را از ویرانی درامان داراد و همواره آبادان بماند که آب روشنش از پاکی و خوشی

بنوشنده عمر جاودان یا زندگانی حضرت خضر میدهد ۳ ـ جعفرآباد: نام ده در نزدیکی شیراز ۴ ـ مصلی: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم و الف مقصوره در آخر، نام تفرجگاهی است در شیراز، نیز نگاه کنید بغزل ۳ شمارهٔ (۵) ۵ ـ شمال: بفتح یا کسر اول باد شمال ۶ ـ روح قدسی: جان پاک یا روح‌القدس ۷ ـ قند مصری: موصوف صفت، قند مصری در قدیم بخوبی معروف بوده است؛ سعدی گوید:

بدل گفتم از مصر قند آورند بر دوستان ارمغانی برند

ص ۶ بوستان، تصحیح فروغی، چاپ بروخیم

۸ ـ انفعال: در سیاق فارسی بیشتر بمعنی سرافکندگی و شرمساری است، در عربی بمعنی شدن است و از مصادر ثلاثی مزید فیه است از مجرد فعل بمعنی کردن ـ معنی بیت: هرکس در شیراز اسم قند مصری را ببرد شاهدان شیرینکار و نوش لب آن دیار وی را سرافکنده و شرمسار خواهند کرد که با وجود قند لب ما نشاید که نام قند مصری بر زبان رود ۹ ـ لولی: مجازاً شاهد سرودگوی و زیباروی، نیز نگاه کنید بغزل ۳ شمارهٔ (۶) ۱۰ ـ شنگول: شوخ و ظریف و زنده‌دل ۱۰ ـ شیرین پسر: شاهد زیبا، موصوف و صفت ۱۱ ـ معنی بیت: ترا بخدا سوگند که مرا از خواب برمیانگیز، چه با شخص دوست در رؤیا بزمی دلپذیر و دور از اغیار دارم.



غزل ۲۸۰

چو بر شکست صبا زلفِ عنبرافشانش
بهر شکسته که پیوست، تازه شد جانش[1]

کجاست همنفسی تا بشرح عرضه دهم
که دل چه میکشد از روزگارِ هجرانش؟

زمانه از ورقِ گل مثالِ[2] رویِ تو بست
ولی ز شرمِ تو در غنچه کرد پنهانش

تو خفتهٔ ونشد عشق را کرانه پدید
تَبارَکَ‌الله[3] ازین ره که نیست پایانش

جمالِ کعبه مگر عذرِ رهروان خواهد
که جانِ زنده دلان سوخت در بیابانش[4]

بدین شکستهٔ بیت‌الحزن[5] که می‌آرد
نشانِ یوسفِ دل[6] از چهِ زنخدانش؟

بگیرم آن سر زلف و بدست خواجه دهم
که سوخت حافظ بیدل ز مکر و دستانش[۷]

وزن غزل ۲۸۰: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: چون نسیم بهاری گیسوی مشک‌ریز یار را چین و شکن داد و پریشان کرد و رفت، آنگاه بهر شکسته دلی که رسید، از بوی زلف دوست بوی جانی تازه بخشید ۲ ــ مثال: بکسر اول مانند و اندازه و مقدار و کالبد ــ معنی بیت: روزگار از برگ گل همانند چهرهٔ ترا آراست و نقش‌بندی کرد ولی از شرمساری ورقهای گل را در غنچه پنهان کرد، چه دریافت که گل با همه زیبائی نمودار چهرهٔ تو نتواند بود ۳ ــ تبارک‌الله، بفتح اول و چهارم و پنجم، بمعنی پاک و منزه است خدا، اما در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است برای تعجب یعنی شگفتا ــ در صفحهٔ ۳۲۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو نسخه «بسی شدیم» بجای «تو خفته» آمده که بر متن ترجیح دارد ــ معنی بیت: طریق عشق را بسیار پیمودیم و بنهایت آن نرسیدیم، شگفتا از این راه که پایانی و کرانه‌ای ندارد ۴ ــ معنی بیت: همانا زیبائی دیدار کعبه عذرخواه سالکان میشود و بلاها و رنجهائی که در راه رسیدن باو کشیده‌اند، تلافی میکند، چه جان روشن ضمیران در صحرایش از آتش بلا و مصیبتهای سفر گداخت؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

خار ارچه جان بکاهد، گل عذر آن بخواهد سهلست تلخی می در جنب ذوق مستی

۵ ــ بیت‌الحزن: بفتح حاء و زاء خانهٔ اندوه و غم ۶ ــ یوسف دل: تشبیه صریح همچنین است چاه زنخدان، درضمن تلمیحی دارد بداستان حضرت یعقوب و یوسف و افکندن برادران وی را در چاه ــ معنی بیت: کیست که از یوسف دل که در چاه ذقن یار افتاده است بمن که در غم‌خانهٔ فراق گرفتارم اثری و نشانی بیاورد ۷ ــ دستان: بفتح اول و سکون دوم فریب و نیرنگ ــ معنی بیت: بر آن سرم که سر گیسوی وی را بچنگ آورم و برای دادخواهی بکف خواجه (شاید مقصود خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد که دوست صمیم حافظ بوده است) بسپارم، چه حافظ دل از دست داده از فریب و نیرنگش در آتش بیداد سوخت.

غزل ۲۸۱

یارب این نوگل خندان که سپردی بمنش
می‌سپارم بتو از چشم حسود چمنش[۱]

گرچه از کوی وفا گشت بصد مرحله دور
دور باد آفت دور فلک[۲] از جان و تنش

گر بسر منزل سلمی[۳] رسی، ای باد صبا
چشم دارم که سلامی برسانی ز منش

بادب نافه‌گشائی کن از آن زلفِ سیاه
جایِ دلهای عزیزست، بهم بر مزنش[4]

گو دلم حقِّ وفا با خط و خالت دارد
محترم دارد در آن طرّهٔ عنبر شکنش[5]

در مقامی که بیادِ لبِ او می‌نوشند
سفله[6] آن مست که باشد خبر از خویشتنش

عرض و مال از درِ میخانه نشاید اندوخت
هر که این آب[7] خورد، رخت بدریا فکنش

هر که ترسد ز ملال، انده عشقش نه حلال
سرِما و قدمش یا لبِ ما و دهنش[8]

شعرِ حافظ همه بیت‌الغزلِ[9] معرفتست
آفرین بر نفسِ دلکش و لطفِ سخنش

وزن غزل ۲۸۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ حسود چمن: تشبیه صریح ــ معنی بیت: پروردگارا، این گل تازه شکفته را که بمن بامانت دادی، از چشم زخم چمن باغ که بر زیبائی نوگل من حسد میبرد، بامان تو می‌سپارم ۲ ــ دور فلک: بفتح اول گردش چرخ ــ میان دور و دور تجنیس ناقص است ۳ ــ سلمی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر مجازاً بمعنی معشوق، نیز نگاه کنید بغزل ۱۹۰ شمارهٔ (۴) ۴ ــ معنی این بیت و بیت پیش: ای باد بهاری، اگر بمنزلگاه معشوق من برسی، توقع دارم که درودی از جانب من ابلاغ کنی و از آن گیسوی مشکین باحترام گره نافه‌ای باز کنی و بوی خوش پراکنی، ولی گیسوی وی را آشفته نسازی، چه آنجا قرارگاه دلهای گرامی عاشقان است ۵ ــ عنبرشکن: عنبرافشان، صفت مرکب فاعلی، طره موصوف ــ معنی بیت: ای صبا، بیار من بگو که دل مرا بر سبزهٔ عذار و خال مشکین تو حقی از دوستی و نصیبی از وفاداری است و برتست که آن را در چین زلف عنبرافشان خود بحرمت و عزت نگاه داری ۶ ــ سفله: بکسر اول و سکون دوم فرومایه ــ معنی بیت: در بزمی که بیاد لب نوشین یار ساغر گیرند، مستی که در آن محفل از خود بیخود نشود و هستی خویش را فراموش نکند فرومایه و پست است ۷ ــ این آب: باستعاره مراد باده یا آب آتشگون ــ معنی بیت: آبرو و خواسته از خدمت در میکدهٔ رندان بدست نتوان آورد، هرکه باده نوشد و از جام معرفت سیراب شود، وی را دست از هستی شسته و بمقام فنا رسیده شمار ۸ ــ معنی بیت: هرکس از ستوه آمدن و ملول شدن و بیقرار گشتن نگران است، غم عاشقی که با شادی جهان برابری میکند بر وی حرام باد، یا سر در پای یار میبازیم و یا

لب بر لبش بپوسیدن می‌نهیم ۹ ــ بیت‌الغزل: بیت برگزیده غزل ــ معنی بیت: نظم حافظ جملگی بیت برگزیدهٔ غزل عرفان و جامهٔ عشق الهی است، بر دم پاک دلپذیر و شیرینی و نرمی گفتارش درود و تحسین باد.

غزل ۲۸۲

بـبرد از مـن قـرار و طـاقت و هوش
بـتِ سنگین دلِ[1] سیمین بـناگوش

نگاری، چـابکی، شنگی[2]، کـله‌دار[3]
ظـریفی، مـهوشی[4]، تـرکی[5] قـباپوش[6]

زتـابِ آتشِ سودایِ عشقش[7]
بسانِ دیگ دایم میزنم جـوش

چو پیراهن شوم آسوده خـاطر
گـرش همچـون قـبا گـیرم در آغوش[8]

اگـر پوسیده گـردد استخـوانم
نگردد مـهرت از جـانم فـراموش

دل و دینم دل و دینم بـبردست
بـرو دوشش بـرو دوشش بـرو دوش[9]

دوایِ تـو دوایِ تست حـافظ
لبِ نوشش لبِ نوشش لبِ نـوش

وزن غزل ۲۸۲: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ ــ سنگین دل: سخت دل و بی‌رحم، صفت ترکیبی، بت موصوف، همچنین است سیمین بناگوش ــ بناگوش: بضم اول عذار، پس گوش، نرمهٔ گوش که بطرف رخسار باشد، در اصل بن گوش بوده است، اسم مرکب ۲ ــ شنگ: بفتح اول و سکون دوم شوخ و شیرین حرکات ۳ ــ کله‌دار: مخفف کلاه‌دار بمعنی تاجدار و صاحب حشمت یا آنکه از زیبائی گوئی تاج افتخار بسر سر دارد ۴ ــ مهوش: ماه رخسار، صفت مرکب از مه مخفف ماه‌وش پسوند مشابهت ۵ ــ ترک: بضم اول شاهد زیبا ۶ ــ قباپوش: صفت مرکب فاعلی، پوشندهٔ قباکه بیشتر جامهٔ بزرگان بود، در این بیت صفت تنسیق صفات مراعات شده است ۷ ــ

سودای عشق: بفتح اول و سکون دوم جنون و غلبهٔ عشق، تشبیه صریح، نیز نگاه کنید بغزل ۳۶ شمارهٔ (۱) ــ معنی بیت: از گرمی آتشی که غلبهٔ عشق وی در من برمیانگیزد، مانند دیگ بر سر آتش میجوشم ۸ ــ معنی بیت: اگر قباگونه یار را در بغل گیرم، چون پیراهنش که در کنار وی جمعیت خاطر دارد من نیز آسوده دل خواهم شد ۹ ــ بر و دوش: بفتح اول سینه و شانه، در دو بیت آخر صنعت تکریر مراعات شده است بمناسبت مکرر آوردن دل و دین و بر و دوش و لب نوش.

غزل ۲۸۳

سحر زهاتفِ غیبم[1] رسید مژده بگوش
که دورِ شاه شجاعست[2]، مَی دلیر بنوش

شد آنکه اهلِ نظر برکناره میرفتند
هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش[3]

بصوتِ چنگ بگوئیم آن حکایتها
که از نهفتنِ آن دیگِ سینه میزد جوش[4]

شرابِ خانگیِ ترسِ محتسب خورده[5]
بروی یار بنوشیم و بانگِ نوشانوش

ز کویِ میکده دوشش[6] بدوش[7] میبردند
امامِ شهر که سجّاده میکشید بدوش

دلا، دلالت خیرت کنم براهِ نجات
مکن بفسق مباهات و زهد هم مفروش[8]

محلِ نورِ تجلّیست[9] رایِ انورِ[10] شاه
چو قربِ او طلبی، در صفایِ نیّت کوش

بجز ثنایِ جلالش مساز وردِ ضمیر
که هست گوشِ دلش محرمِ پیامِ سروش[11]

رموزِ مصلحتِ ملک خسروان دانند
گدایِ گوشه‌نشینی تو، حافظا مخروش[12]

وزن غزل ۲۸۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ هاتف غیب: بکسر تاء آوازدهندهٔ پنهانی یا منادی غیبی ۲ ـ شاه شجاع: فرزند امیر مبارزالدین محمد از آل مظفر است که بیست و پنج سال سلطنت کرد و در سال ۷۶۸ درگذشت شاه شجاع فاضل و شعر دوست و ادب‌پرور بود (نقل باختصار از لغت‌نامهٔ دهخدا) ۳ ـ معنی بیت: آن روزگار که صاحبنظران از گوشه و کنار با نگرانی راه می‌پیمودند و گفتنی بسیار داشتند و ناگزیر لب از سخن فرو بسته بودند، گذشت ۴ ـ معنی بیت: آن داستانهای غم‌انگیز که از پنهان داشتن آن دیگ سینه‌جوش برمیآورد و تاب نگاهداری آنها را نداشت، اینک با نوای چنگ بگوش دوستان میرسانیم ۵ ـ ترس محتسب خورده: صفت مرکب از مادهٔ فعل ماضی بمعنی فاعلی، شراب موصوف ـ معنی بیت: بادهٔ در خانه ساخته که بیم از پاسبان شرع را تحمل کرده و پنهان مانده است، اینک بر جمال یار و در پیش وی با آوای نوش باد و گوارا باد دوستانه مینوشیم ۶ ـ دوش: دوشینه شب گذشته ۷ ـ دوش: شانه، میان دوش و دوش صنعت تجنیس تام مراعات شده ۸ ـ معنی بیت: ای دل، ترا براه رستگاری نیک رهنمائی کنم، بترک فرمان خدای نازش و فخر مکن و پارسائی خود را هم برخ مردم مکش و از ریاکاری بپرهیز ۹ ـ تجلی: بفتح اول و دوم و تشدید سوم مکسور روشن و هویدا شدن و جلوه کردن، مصدر باب تفعل ـ نور تجلی: فروغ جلوه حق که بر موسی در کوه طور نمایان شد و آن حضرت از دیدارش بیهوش افتاد ۱۰ ـ انور: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم روشن و نیکو و نورانی ۱۱ ـ سروش: بضم اول هر فرشته‌ای که پیغام‌آور باشد (برهان قاطع) ۱۲ ـ معنی بیت: شهریاران از اسرار خیر و صلاح مملکت آگاهند. ای حافظ، تو فقیری خلوت‌نشینی، خاموشی گزین و آرام باش.

غزل ۲۸۴

هاتفی[1] از گوشهٔ میخانه دوش
گفت: ببخشند گنه، می بنوش

لطفِ الهی بکند کارِ خویش
مژدهٔ رحمت برساند سروش

این خردِ خام بمیخانه بر
تا میِ لعل آوردش خون بجوش[2]

گرچه وصالش نه بکوشش دهند
هرقدر ای دل که توانی بکوش[3]

لطفِ خدا بیشتر از جرمِ ماست
نکتهٔ سربسته[4] چه‌دانی خموش

گوشِ من و حلقهٔ گیسوی یار
روی من و خاکِ درِ می فروش[۵]

رندیِ حافظ نه گناهیست صعب[۶]
با کرمِ پادشهِ عیب‌پوش

داورِ دین شاه شجاع آنکه کرد
روحِ قدس[۷] حلقهٔ امرش[۸] بگوش

ای ملک العرش، مرادش بده
وز خطرِ چشمِ بدش دارگوش[۹]

وزن غزل ۲۸۴: مفتعلن مفتعلن فاعلات (بحر سریع مسدس مطوی موقوف)

۱ ــ هاتف: بکسر سوم آواز دهنده، اسم فاعل از هتف بفتح اول و سکون دوم، در شعر حافظ بیشتر مراد منادی غیبی است ۲ ــ معنی بیت: این عقل نابخته نیازموده را بمیکدهٔ عارفان رهبری کن تا بادهٔ سرخ فام معرفت در خون وی گرمی و هیجانی پدید آورد و پخته و مجربش سازد ۳ ــ معنی بیت: اگرچه با تکیه بر کوشش و طاعت خود نمیتوان بوصل یار رسید، دلا، چندانکه در توان داری کوشش کن (مقصود آنست که علاوه بر کوشیدن بنده عنایت حق هم باید مدد کند تا آدمی بمقصود تواند رسید) ۴ ــ سر بسته: صفت مرکب مفعولی، نکته موصوف ــ معنی بیت: مهربانی و رفق ایزدی افزونتر از گناه ماست، تو از لطیفهٔ نهانی عنایت خدا آگاه نیستی، دم فروبند ۵ ــ معنی بیت: گوشم ملازم حلقهٔ بندگی زلف دوست باد و رخسار من از مجاورت غبار آستان پیر میفروش دور مباد ۶ ــ صعب: بفتح اول و سکون دوم دشوار و سخت ۷ ــ روح قدس: بضم قاف و دال جان پاک، نام جبرئیل ۸ ــ حلقهٔ امر: حلقه بنشان فرمانبرداری، اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: شاه شجاع، حاکم عادل اسلام کسی است که جبرئیل حلقه بگوش فرمان اوست ۹ ــ معنی بیت: ای خداوند، ای فرمانفرمای تختگاه آسمان خواستهٔ وی را برآور و از چشم زخم بدان و حاسدان وی را نگاه دار.

غزل ۲۸۵

در عهدِ پادشاهِ خطابخشِ جرم پوش
حافظ قرابه‌کش[۱] شد و مفتی پیاله نوش

صوفی ز کنجِ صومعه با[۲] پایِ خم نشست
تا دید محتسب که سبو می‌کشد بدوش

احوالِ شیخ و قاضی و شرب الیهودشان[۳]
کردم سؤال صبحدم از پیرِ می فروش

گفتا: نه گفتنیست سخن، گرچه محرمی
درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش[۴]

ساقی بهار میرسد و وجه[۵] می نماند
فکری بکن که خون دل آمد ز غم بجوش

عشقست و مفلسیّ و جوانیّ و نوبهار
عذرم پذیر و جرم بذیلِ کرم[۶] بپوش

تا چند همچو شمع زبان آوری کنی
پروانهٔ مراد[۷] رسید، ای محب[۸]، خموش

ای پادشاهِ صورت و معنی که مثلِ تو
نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ گوش

چندان بمان که خرقهٔ ازرق[۹] کند قبول
بختِ جوانت از فلکِ پیرِ ژنده‌پوش

وزن غزل ۲۸۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ قرابه‌کش: بفتح اول برنده شیشهٔ می، صفت مرکب فاعلی، مسند ــ معنی بیت: در روزگار شهریاری که از گناه بی‌قصد زیردستان درمیگذرد و برگناه عمدی بندگان پرده عفو میکشد، حافظ شیشه شراب بر دوش میکشد و فقیه ساغر مینوشد. از حافظ بایهام از بردارندهٔ کتاب خدا (حافظ قرآن) مقصودست ۲ ــ با: حرف اضافه برای ظرفیت بمعنی در ــ معنی بیت: همینکه پشمینه‌پوش دریافت که پاسبان شرع یا بازدارنده از منکر خود کوزه باده بردوش میبرد و میگساری میکند، او هم خانقاه را رها کرد و در پای خم زانو زد و مقیم میکده شد ۳ ــ شرب الیهود: بضم اول و سکون دوم معنی لغوی آن شراب خوردن یهود است چون آن قوم بر سبیل اختفاء شراب خورند بمعنی پنهان خوردن شراب (نقل از لغتنامهٔ دهخدا) ــ معنی دو بیت: دربارهٔ چگونگی حال عالم و داور دین و می نوشیدن پنهانی آنان از پیر میکده پرسیدم، پاسخ داد: هرچند تو رازداری، نمیتوان از این مطلب سخنی گفت. خاموش بمان و پرده‌پوشی کن و ساغر بگیر ۵ ــ وجه: بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی زر و سیم نیز بکار میرود ــ معنی بیت: ای ساقی (نوشگر)، فصل بهار فراز آمد و سیم و زری برای خرید باده فراهم نیست؛ تدبیری کن که خون دلم از هیجان اندوه مانند خم می

جوش برآورد ۶ ــ ذیل کرم: دامن جامهٔ جوانمردی و بخشایش، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: اگر در آغاز بهار بحکم جوانی با تنگدستی عشق میورزم، مرا معذور بدار و بر گناه من بجوانمردی پرده‌پوش باش ۷ ــ پروانهٔ مراد: بفتح اول اجازه و رخصت کامیابی، در اینجا بایهام از پروانه معنی بعید آن قصد شده است در ضمن بمناسبت معنی قریب پروانه صنعت مراعات نظیر نیز منظور شده است ۸ ــ محب: بضم اول و کسر دوم عاشق، در عربی اسم فاعل است از باب افعال و حرف آخر آن مشدد است ولی در سیاق فارسی گاه مخفف تلفظ میشود ــ معنی بیت: تا کی شمع سان همه زبانی و سخن میگوئی. اجازه و رخصت کامیابی بتو داده شد، ای عاشق، دم درکش و بکار خود بپرداز ۹ ــ ازرق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کبود، صفت خرقه ــ معنی دو بیت: ای شهریار این جهان و جهان حقیقت که چشمی مانند تو ندیده و گوش نظیر اوصاف ذات کریم تو از کسی نشنیده، آنقدر زندگانی تو دراز باد که بخت بلند و پیروزمند تو خرقهٔ کبود آسمان را بپذیرد و در جاودانگی جانشین پیر فلک شود؛ درضمن تلمیحی دارد بآداب سپردن پیر خرقهٔ ارشاد را بجانشین خود.

غزل ۲۸۶

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش
وز شما پنهان نشاید کرد سرّ می‌فروش

گفت: آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
سخت میگردد جهان بر مردمانِ سخت‌کوش[1]

وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک
زهره‌دررقص‌آمدوبربط‌زنان[2] میگفت: نوش[3]

با دلِ خونین لبِ خندان بیاور همچو جام
نی گرت‌زخمی[4] رسد، آئی چوچنگ اندرخروش

تا نگردی آشنا، زین پرده رمزی نشنوی
گوشِ نامحرم نباشد جایِ پیغام سروش[5]

گوش کن پند، ای پسر، وز بهر دنیا غم مخور
گفتمت چون دُر[6] حدیثی، گر توانی داشت هوش

در حریمِ عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش[7]

بر بساطِ نکته‌دانان خودفروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گو، ای مردِ عاقل، یا خموش[8]

ساقیا می‌ده که رندیهایِ حافظ فهم کرد
آصفِ صاحب‌قرانِ[9] جرم‌بخشِ عیب‌پوش

وزن غزل ۲۸۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ معنی دو بیت: دیشب دل آگاهی کارشناس و هوشمند نهانی با من سخنی در میان نهاد و از شما نیز راز عارف دانا را نتوان نهان داشت. پیر میخانهٔ معرفت گفت: کارهای گیتی را آسان شمار، چه دنیا که بسرشت و نهاد خود سخت‌گیر و زحمت‌افزاست، بر کسانی که خویشتن را در طلب جاه و مال برنج افکنند سخت و دشوار خواهد شد و بفرجام هم نامراد و ناکامشان خواهد گذاشت؛ در نسخه بدل «سخت میگیرد» بجای «سخت میگردد» آمده که از لحاظ معنی ترجیحی بر متن ندارد ۲ ــ بربط‌زنان: با نواختن بربط. قید حالت یا حال ــ بربط: ساز زهی که با مضراب نواخته میشد نیز نگاه کنید بغزل ۱۳۷ شمارهٔ (۶) ۳ ــ معنی بیت: پس از آن پیر ساغری باده بمن داد که از پرتو آن بر سپهر ناهید رقصان شد و با نوازش بربط میگفت: می بر شما گوارا باد ۴ ــ زخم: بفتح اول ضربه و آسیب و جراحت ــ معنی بیت: پیر میفروش گفت: مانند جام باش که اگرچه دلش خون است خنده از لبش دور نمیشود (باز بودن دهانهٔ جام و لرزش می در آن بدهان خندان تشبیه شده است)، چون چنگ مباش که اگر با زخمه ضربه‌ای بتو زنند، فریاد برکشی؛ مقصود آنکه باید در برابر مصائب جهان شکیبائی ورزید ۵ ــ سروش: بضم اول فرشتهٔ پیام‌آور و جبرئیل ملک وحی ــ معنی بیت: تا آنگاه که آشنای عشق و عرفان نشوی، از نوای پردهٔ محبت رازی درنخواهی یافت، بلی گوش آنکه بیگانه از حق و ناپیراسته خوی باشد، جایگاه پیام جبرئیل نتواند بود ۶ ــ در: بضم اول مروارید، حرف راء آن مشددست ولی در سیاق فارسی گاه بی‌تشدید تلفظ میشود ــ معنی بیت: ای فرزند، پند مرا بنیوش و برای مال و مقام این جهانی اندوه مبر، سخنی بگران قدری و ارزندگی مروارید بتو گفتم، اگر هوشیار باشی ۷ ــ معنی بیت: در پیرامون آستان عشق جای گفتگو نیست، چه در آن حرم قدس باید با تمام اندامها و همه توان نگریست و شنود ۸ ــ معنی بیت: در پیشگاه نکته‌سنجان و حکیمان فضل‌فروشی و خودنمائی خلاف رسم و ادب است؛ ای باخرد، یا عالمانه سخن بر زبان آور یا لب از گفتار فروبند و آبروی خویش مریز؛ شاعر گوید:

در محفلی که خورشید اندر شمار ذرّه است   خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

۹ ــ صاحب قران: بکسر قاف آنکه در وقت تولدش زهره و مشتری دو اختر سعد را در یک برج اجتماع باشد. مجازاً معنی وصفی دارد: یگانهٔ روزگار و بزرگ عصر، آصف موصوف ــ معنی بیت: ای نوشگر (ساقی)، باده بده که آصف زمان، وزیر بزرگ روزگار بخشایندهٔ گناهان و درگذرنده از نقص بندگان از قلندری و پای‌بند نبودن حافظ برسوم ظاهری آگاهی دارد و خرده نخواهد گرفت. مقصود از آصف ظاهراً خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع است.

غزل ۲۸۷

ای همه شکلِ تو مطبوع و همه جایِ تو خوش
دلم از عشوهٔ شیرینِ شکرخایِ[1] تو خوش

همچو گلبرگِ طری[2] هست وجودِ تو لطیف
همچو سروِ چمنِ خلد[3] سراپایِ تو خوش

شیوه و نازِ تو شیرین، خط و خالِ تو ملیح[4]
چشم و ابروی تو زیبا، قد و بالایِ تو خوش

هم گلستانِ خیالم زتو پرنقش‌ونگار
هم مشامِ دلم از زلفِ سمن‌سایِ تو خوش

در رهِ عشق که از سیلِ بلا نیست گذار[5]
کرده‌ام خاطر خود را بتمنّایِ تو خوش

شکرِ چشمِ تو چگویم که بدان بیماری
میکند دردِ مرا از رخِ زیبایِ تو خوش[6]

در بیابانِ طلب گرچه زهرسو خطریست
میرود حافظِ بیدل بتولّایِ[7] تو خوش

وزن غزل ۲۸۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ شکرخا: بفتح اول و دوم مفتوح شکرشکن یا شکر بدندان نرم‌کننده، صفت مرکب فاعلی ــ معنی بیت: ای همه صورت تو دلپذیر و ای همه اندامهای تو نیکو، دل من از فریب و کرشمهٔ تو که گوئی در سخن‌گوئی شکرشکنی میکند، شاد است ۲ ــ طری: بفتح اول و کسر دوم با طراوت، تروتازه، در عربی حرف آخر آن مشدد است ۳ ــ چمن خلد: باغ بهشت جاوید، تشبیه صریح ۴ ــ ملیح: بفتح اول نمکین و با ملاحت ۵ ــ گذار: بضم اول گذرگاه، اسم مکان ــ معنی بیت: در طریق عشق که بسبب سیل محنت و مصیبت گذرگاه و پایابی نیست و بساحل وصال نتوان رسید، دلم را بآرزوی دیدار تو خوش داشته‌ام ۶ ــ معنی بیت: من از عهدهٔ سپاسگزاری از چشم تو برنتوانم آمد که با وجود بیماری و نیم‌مستی، درد عشقی را که از چهرهٔ زیبای تو بر من عارض شده است، آسان و مطبوع میسازد ۷ ــ تولا: بفتح اول و دوم و تشدید سوم محبت و امید و دوست داشتن... اگرچه برای این معنی تولی... است لیکن فارسیان بتصرف خود به الف خوانند چنانکه

تمنی را، تمنا گویند (لغت‌نامه) معنی بیت: در وادی طلب و جستجو اگرچه از هر جانب بیم هلاک است، حافظ دل از دست داده بمدد مهر و دوستی تو بشادی راه می‌پوید.

غزل ۲۸۸

کنارِ آب و پای بید و طبعِ شعر و یاری خوش
معاشر دلبری شیرین و ساقی گلعذاری خوش

الا ای دولتی طالع[۱] که قدرِ وقت میدانی
گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش

هر آنکس را که در خاطر ز عشقِ دلبری باریست
سپندی گو بر آتش نه که دارد کار و باری[۲] خوش

عروسِ طبع[۳] را زیور زفکرِ بکر[۴] می‌بندم
بود کز دستِ ایّامم بدست افتد نگاری خوش[۵]

شبِ صحبت غنیمت‌دان و دادِ خوشدلی بستان[۶]
که مهتابی دلفروزست و طرفِ[۷] لاله‌زاری خوش

میی در کاسهٔ چشمست ساقی را بنا میزد[۸]
که مستی میکند با عقل و می بخشد خماری خوش

بغفلت عمر شد حافظ، بیا با ما بمیخانه
که شنگولانِ خوشباشت[۹] بیاموزند کاری خوش

وزن غزل ۲۸۸: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ دولتی طالع: نیکبخت، صفت ترکیبی از صفت (دولتی) + اسم (طالع) ــ معنی دو بیت: برلب جوی و کنار بید با قریحهٔ شاعرانه در صحبت دوست دلخواه که دلستانی آداب دان و شیرین حرکات و ساقی گل چهرهٔ دلپذیری باشد. نشستن خوش است. هان، ای که بخت تو یار و مساعد است و ارزش وقت را نیک می‌شناسی، این شادی و عیش بر تو سازگار باد که ایامت بکام است ۲ ــ کار و بار: سر و سامان، اسم مرکب ــ معنی بیت: بهر کس که بردلش بار اندوه عشق یاری باشد، بگو که برای دفع چشم زخم حسودان، سپند بر آتش بریز که سرو سامانی مطلوب و دلخواه داری ۳ ــ عروس طبع: تشبیه صریح ۴ ــ بکر: بکسر اول و سکون دوم نو و بدیع و دوشیزه، صفت فکر ۵ ــ نگاری خوش: نقشی دلپذیر و باستعاره مقصود یاری زیبا ــ

معنی بیت: بر عروس قریحهٔ خود زینت و آرایش اندیشهٔ نو و بدیع بسته‌ام، باشد که از دست روزگار یاری زیبا بچنگ آورم ۶ ــ داد خوشدلی بستان: بهرهٔ خود را از عیش و کامرانی بگیر ۷ ــ طرف: بفتح اول و سکون دوم کنار و کرانه، حرف دوم که مفتوح است بضرورت حفظ وزن ساکن شده است ۸ ــ بنامیزد: محفف بنام ایزد، از اصوات است در بیان تعجب و دفع چشم زخم بمعنی شگفتا و چشم بدور ــ معنی بیت: در پیالهٔ چشم ساقی، چشم بدور، باده ایست که با خرد بستیزه‌جوئی و عربده برمیخیزد و مستی دلپذیری میدهد ۹ ــ خوشباش: خوشامد گو و خوش معاشر، صفت شنگولان ــ معنی بیت: ای حافظ، زندگانی تو در بیخبری گذشت، با ما بمیکده بشتاب که زیبایان ظریف خوش معاشرت بتو میگساری و مستی بیاموزند که کاری دلپذیر است.

غزل ۲۸۹

مجمعِ خوبی و لطفست عذارِ چو مهش
لیکنش مهر و وفا نیست، خدایا بدهش

دلبرم شاهد و طفلست[۲] و ببازی روزی
بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش

من همان به که ازو نیک نگه دارم دل
که بدو نیک ندیدست و ندارد نگهش[۳]

بوی شیر از لبِ همچون شکرش می‌آید
گر چه خون میچکد از شیوهٔ چشمِ سیهش[۴]

چارده ساله بتی چابکِ شیرین دارم
که بجان حلقه بگوش است مهِ چار دهش

از پیِ آن گلِ نورسته دلِ ما یارب
خود کجا شد که ندیدیم درین چند گهش

یارِ دلدار من ار قلب بدینسان شکند
ببرد زود بجانداری[۵] خود پادشهش

جان بشکرانه کنم صرف گر آن دانهٔ در
صدفِ سینهٔ حافظ بود آرامگهش

وزن غزل ۲۸۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ عذار: بکسر اول رخسار ۲ ـ طفل: بکسر اول خرد و صغیر، در اینجا بمعنی نوجوان و نوخاسته ـ معنی بیت: دلستان من زیبائی نوخاسته است و بشوخی یک روز مرا بهلاک میرساند و آنگاه بحکم دین بروی که خرد سالست قتل عاشق را جرم نشمارند ۳ ـ معنی بیت: نیک سزاوارست که دل بباو نسپارم، چه هنوز تجربه آموخته نیست و نیک را از بد و بلهوس را از عاشق باز نمی‌شناسد و آئین دلداری نمیداند ۴ ـ معنی بیت: از لب نوشین وی هنوز بوی شیر شنیده میشود، اگر چه از ناز و کرشمهٔ چشم سیاه دلش که عاشق کش است، قطره قطره خون تراوش میکند ۵ ـ جانداری: سلاح‌داری و نگاهبانی، اسم مصدر مرکب از جاندار و یای مصدری ـ معنی بیت: اگر یار دلجوی من قلب سپاه عاشقان را بدین گونه درهم شکند و پراگنده سازد، بزودی پادشاه او را بسلاحداری و نگاهبانی خویش خواهد گماشت ۶ ـ صدف سینه: تشبیه صریح ـ معنی بیت: اگر آن مروارید یکتا که یارمن است، صدف سینه حافظ را قرارگاه خود سازد، جان بنشان سپاسگزاری در قدم وی خواهم باخت.

غزل ۲۹۰

دلم رمیده شد و غافلم منِ درویش

که آن شکاریِ[1] سرگشته را چه آمد پیش

چو بید برسرِایمانِ خویش می‌لرزم

که دل بدستِ کمان ابروئیست کافر کیش[2]

خیالِ حوصلهٔ بحر می‌پزد، هیهات[3]

چهاست در سرِ این قطرهٔ محال اندیش

بنازم آن مژهٔ شوخِ عافیت کش را

که موج میزندش آبِ نوش بر سرِنیش[4]

ز آستینِ طبیبان هزار خون بچکد

گرم بتجربه دستی نهند بر دلِ ریش[5]

بکویِ میکده گریان و سرفکنده روم

چرا که شرم همی‌آیدم ز حاصل خویش[6]

نه عمرِ خضر بماند نه ملکِ اسکندر

نزاع برسرِدنییِّ دون[7] مکن درویش

بدان کمر نرسد دستِ هر گدا حافظ
خزانهٔ بکف آور زگنجِ قارون بیش[8]

وزن غزل ۲۹۰: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)
۱ ـ شکاری: در اینجا بمعنی صید و شکار شده است و صفت مفعولی است نه فاعلی ـ معنی بیت: دل من آواره گشت و من مسکین بیخبرم و نمیدانم که چه بر سر آن صید سرگردان آمده است ۲ ـ معنی بیت: بسبب از دست دادن دین خود بیدسان لرزان و هراسانم، چه دل من در پنجهٔ یاری خمیده ابرو و کافر پیشه و بیرحم گرفتار آمده است ۳ ـ هیهات: بفتحِ اول و سکون دوم بمعنی دور است، در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است و در این مورد برای استبعاد و تعجب است، نیز نگاه کنید بغزل ۳۷ شمارهٔ (۵) ـ معنی بیت: اندیشه‌های شگفتی در سر این قطرهٔ باطل اندیش است که سودای گنجاندن دریائی را در درون خود دارد، چه دور است این آرزوی خام! ۴ ـ عافیت کش: کشنده و هلاک سازندهٔ صحت و سلامت، صفت مرکب فاعلی ـ معنی بیت: بمژگان عافیت سوز وی که در دلبری گستاخ است می‌بالم و فخر میکنم، چه آب حیات بر سر نیشی که مژهٔ وی میزند، میجوشد و موج میزند، مقصود آنکه نیش وی بانوش همراه است یا عین نوش است و زندگی بخش ۵ ـ معنی بیت: اگر یکبار پزشکان بر دل مجروح من آزمون را دست بگذارند، هزار بار از آستین آنان خون قطره قطره خواهد چکید ۶ ـ معنی بیت: من با شرمساری و سرافکندگی با دیدهٔتر بمیخانه میروم، چه از نتیجهٔ عمر خود شرمسارم و خجالت میکشم که این محصول ناچیز را وقف خرابات کنم ۷ ـ دنیی دون: در صفحهٔ ۲۳۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «دنیای دون» آمده است که بر متن ترجیح دارد ـ معنی بیت: زندگانی جاودانی خضر نبی و سلطنت اسکندر مقدونی نمی‌پاید، زندهٔ جاوید تنها خداست. ای فقیر، برای دنیا و مال و جاه دنیوی کشمکش مکن که ارزشی ندارد ۸ ـ معنی بیت: ای حافظ، هر گدای مسکین نمیتواند دست در کمر یار زند و بوصال برسد، گنجی بیش از گنج قارون برای حصول این مقصود بدست باید آورد، سعدی گوید:

گر من گدای کوی تو گشتم غریب نیست
قارون اگر بخیل تو آید، گدا رود

غزل ۲۹۱

ما آزموده‌ایم درین شهر بختِ خویش
بیرون کشید باید ازین ورطه[1] رختِ خویش

از بس که دست میگزم و آه میکشم
آتش زدم چو گل بتنِ لخت لختِ[2] خویش

دوشم ز بلبلی چه خوش آمد که می‌سرود
گل گوش پهن کرده زشاخِ درختِ خویش

کای دل تو شاد باش که آن یارِ تندخو
بسیار تندروی نشیند زبختِ خویش [3]

خواهی که سخت و سست جهان برتو بگذرد
بگذر زعهدِ سست و سخنهایِ سختِ خویش [4]

وقتست کز فراقِ تو و سوزِ اندرون
آتش در افکنم بهمه رخت و پختِ [5] خویش

ای حافظ، ار مراد میسّر شدی مدام
جمشید نیز دور نماندی ز تختِ خویش [6]

وزن غزل ۲۹۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ـ ورطه: بفتح اول و سکون دوم مهلکه یا جای هلاک و گرفتاری ۲ ـ لخت لخت: بفتح اول و سکون دوم پاره‌پاره ـ معنی بیت: چندان بحسرت پشت دست بدندان میبرم و آه سوزناک برمیآورم که تن پاره‌پاره‌ام از آتش درون مانند خرمن افروختهٔ گل میسوزد ۳ ـ معنی این بیت و بیت پیش: دیشب هزار آوائی این سخن بسیار دلپذیر را برزبان آورد و در آن حال گل، معشوق وی نیز بگفتار او گوش نیک فرا داشته بود. بلبل میگفت: دلا، خوش باش که یارآتشین مزاج و سخت کوش تو از طالع ناسازگار چهره درهم خواهد کشید و ببلای خزان گرفتار خواهد شد ۴ ـ معنی بیت: ای یار، اگر خواهی که دشوار و آسان روزگار سپری شود و رنجه‌ات نسازد و آسیبی بتو نرساند، از پیمان نااستوار و گفتار دلخراش صرف نظر کن ۵ ـ پخت: بفتح اول و سکون دوم مترادف رخت، پخت بفتح اول و با باء فارسی از اتباع و مزاوجهٔ رخت است از قبیل کار و بار (نقل از حواشی دیوان حافظ تصحیح قزوینی) ـ معنی بیت: هنگام آنست که از بلای جدائی و داغ دل همهٔ سامان و اسباب خود را بآتش بسوزم، چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۱۹۷ دیوان حافظ نوشته‌اند، در غالب نسخ بجای بیت متن این بیت آمده است:

گر موج خیز حادثه سر بر فلک زند عارف بآب تر نکند رخت و پخت خویش

معنی بیت: اگر طغیان امواج رویدادهای ناگوار برآسمان برسد، شناسای حق جامهٔ حیات خود را بآب اندوه و غصه آغشته نسازد و حالش منقلب نشود و همچنان آرام بماند ۶ ـ معنی بیت: حافظا اگر همیشه کام دل آسان بدست میآمد، جمشیدهم از اورنگ شاهی جدا نمی‌ماند.

غزل ۲۹۲

قسم بحشمت و جاه و جلالِ شاه شجاع[۱]
که نیست با کسم از بهرِ مال و جاه نزاع

شرابِ خانگیم بس، میِ مغانه بیار
حریفِ باده رسید، ای رفیقِ توبه وداع[۲]

خدایرا بمیم شست و شویِ خرقه کنید
که من نمی‌شنوم بویِ خیر ازین اوضاع[۳]

ببین که رقص‌کنان میرود بنالهٔ چنگ
کسی که رخصه[۴] نفرمودی استماعِ سماع

بعاشقان نظری کن بشکرِ این نعمت
که من غلامِ مطیعم، تو پادشاهِ مطاع[۵]

بفیضِ جرعهٔ جامِ تو تشنه‌ایم ولی
نمیکنیم دلیری، نمیدهیم صداع[۶]

جبین[۷] و چهرهٔ حافظ خدا جدا[۸] مکناد[۹]
زخاکِ بارگهِ کبریایِ[۱۰] شاه شجاع

وزن غزل ۲۹۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ شاه شجاع: فرزند مبارزالدین محمد از آل مظفر که پادشاهی شعردوست و ادب‌پرور بود، نیز نگاه کنید بغزل ۲۸۳ شمارهٔ (۲)   ۲ ــ وداع: بفتح اول بدرود کردن ــ معنی بیت: نوشیدن بادهٔ در خانه ساخته بس است، اینک شراب در خم آرمیده کهن مغان را برای من فراهم آور. همپیاله من فراز آمد، ای دوست همراه من که اهلِ توبه‌ای با تو وداع میکنم و بدرود میگویم چه من از توبه روی‌گردان شده‌ام   ۳ ــ معنی بیت: شما را بخداوند سوگند که خرقه هستی مرا با باده بشوئید تا سرمست شوم و از کار دنیا بیخبر مانم، چه نشان نیکی و صلاحی در این روزگار نمی‌بینم   ۴ ــ رخصه: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم رخصت بمعنی دستوری و اجازه و آسان فرمودن کاری را ــ معنی بیت بنگر آنکه اجازهٔ شنیدن سماع درویشان را نمیداد، اینک با فریاد چنگ بدست افشانی و پای‌کوبی پرداخته است   ۵ ــ مطاع: بضم اول اطاعت شده یا فرمانفرما، اسم مفعول از اطاعت (مصدر باب افعال)   ۶ ــ صداع: بضم اول دردسر ــ معنی بیت: ما ببهره‌ای از جرعهٔ ساغر تو

سخت آرزومندیم، اما برای یافتن این فیض گستاخی نمیکنیم و دردسر نمیدهیم ۷ ــ جبین: بفتح اول پیشانی ۸ ــ خدا: میان خدا و جدا صنعت جناس خط مراعات شده است ۹ ــ مکناد: بفتح اول و ضم دوم فعل دعائی منفی سوم شخص مفرد که در محاوره بجای آن نکند گفته میشود ۱۰ ــ کبریا: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم بزرگی و عظمت مخفف کبریاء.

غزل ۲۹۳

بامدادان که زخلوتگهِ کاخِ ابداع[۱]
شمعِ خاور[۲] فکند بر همه اطراف شعاع
برکشد آینه[۳] از جیبِ افق چرخ و در آن
بنماید رخِ گیتی بهزاران انواع
در زوایای طربخانهٔ جمشید فلک[۴]
ارغنون ساز کند زهره بآهنگِ سماع
چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر
جام در قهقهه آید که کجا شد منّاع[۵]
وضعِ دوران بنگر، ساغرِ عشرت[۶] برگیر
که بهر حالتی اینست بهینِ اوضاع[۷]
طرّهٔ شاهد دنیی[۸] همه بندست و فریب
عارفان بر سرِ این رشته نجویند نزاع
عمرِ خسروطلب، ار نفع جهان میخواهی
که وجودیست عطابخش کریمِ نفّاع[۹]
مظهرِ لطفِ ازل[۱۰] روشنیِ چشمِ امل[۱۱]
جامعِ علم و عمل، جانِ جهان شاه شجاع

وزن غزل ۲۹۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ کاخ ابداع: تشبیه صریح ۲ ــ شمع خاور: باستعاره مراد خورشید ۳ ــ آینه: باستعاره مقصود مهر تابان ــ معنی دو بیت: صبحگاهان که از خلوتسرای کاخ آفرینش مهر شمع خاوری بر همه جای نور

افشاند، فلک آینهٔ تابناک خورشید را از گریبان افق بالا میآورد و چهرهٔ گیتی در آن آینه بهزاران رنگ زیبا نمایان میشود ۴ ـ جمشید فلک: باستعاره خورشید مراد است که فرمانفرمای سپهر بشمار میرود ـ معنی بیت: ناهید رامشگر فلک در خلوت سرای بزم جمشید گردون خورشید جهانتاب ارغنون خود را برای نواختن و دست‌افشاندن و سرود خواندن کوک میکند ۵ ـ مناع: بفتح اول و تشدید دوم سخت بازدارنده، صیغهٔ مبالغه از منع ـ معنی بیت: چنگ خروش شادی برمیآورد که منکر سماع و بزم کجا رفت، ساغر بخنده لب میگشاید که بازدارنده از باده‌گساری کجا شد؟ ۶ ـ ساغر عشرت: جام شادی و خوشدلی، تشبیه صریح ۷ ـ بهین اوضاع: بکسر اول بهترین اوضاع، بهین صفت وضع است که حذف شده و اوضاع از آن نیابت کرده است یعنی بهین وضع از اوضاع و بهمین علت بهین اوضاع بشکل مضاف و مضاف‌الیه درمیآید ولی اگر پس از صفت عالی اسم مفرد آید نباید بحال اضافه خواند چه در این صورت صفت مقدم بر موصوف محسوب میشود (بهین وضع) ـ معنی بیت: حال روزگار را ببین و جام شادی بر کف نه، چه بهرحال بهترین وضع در میان این اوضاع متغیر و ناپایدار باده نوشیدن و غم نخوردن است ۸ ـ شاهد دنیی: معشوق دنیوی، در صفحهٔ ۳۴۹ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «شاهد دنیا» در همه نسخه‌ها آمده است که صحیح بنظر میرسد ـ شاهد دنیا: تشبیه صریح ـ معنی بیت: زلف معشوق زیبای دنیا یکسره رشتهٔ اسارت و مکر و حیله است، شناسندگان حق بفریب طرهٔ این شاهد بستیزه با دیگران برنخیزند و بر سر دنیای دون نزاع نکنند ۹ ـ نفاع: بفتح اول و تشدید دوم بسیار سودرسان، صیغه مبالغه از نفع ۱۰ ـ مظهر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جلوه‌گاه و محل ظهور ـ لطف ازل: رحمت و بخشایش بی‌پایان خداوند که همیشگی است ۱۱ ـ امل: بفتح اول و دوم آرزو ـ چشم امل: دیدهٔ شاهد آرزو، استعارهٔ مکنیه.

غزل ۲۹۴

در وفایِ عشقِ تو مشهورِ خوبانم چو شمع
شب‌نشینِ کویِ سربازان و رندانم چو شمع[1]

روز و شب خوابم نمی‌آید بچشمِ غم‌پرست
بس که در بیماریِ هجرِ تو گریانم چو شمع[2]

رشتهٔ صبرم بمقراضِ غمت[3] ببریده شد
همچنان در آتشِ مهرِ تو سوزانم چو شمع

گر کمیتِ اشکِ[4] گلگونم نبودی گرم‌رو
کی شدی روشن بگیتی، رازِ پنهانم چو شمع؟

در میانِ آب و آتش همچنان سرگرم تست
اینِ دل زارِ نزارِ اشک بارانم چو شمع[۵]

در شبِ هجران مرا پروانهٔ وصلی فرست
ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع[۶]

بی‌جمالِ عالم‌آرایِ تو روزم چون شبست
با کمالِ عشقِ تو در عینِ نقصانم چو شمع[۷]

کوهِ صبرم[۸] نرم شد چون موم در دستِ غمت
تا در آب و آتشِ عشقت گدازانم چو شمع

همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدارِ تو[۹]
چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع

سرفرازم کن شبی از وصلِ خود ای نازنین
تا منوّر گردد از دیدارت[۱۰] ایوانم چو شمع

آتشِ مهرِ ترا حافظ عجب در سر گرفت
آتشِ دل کی بآبِ دیده بنشانم چو شمع[۱۱]؟

وزن غزل ۲۹۴: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ـ معنی بیت: در بسر بردن پیمان محبت تو در میان نیکان جهان شهره‌ام و چون شمع میسوزم و میسازم و در کوی عاشقان جانباز و وارستگان قلندر شمع‌سان شب‌زنده‌داری میکنم ۲ ـ معنی بیت: چندان در رنجوری فراقت شمع‌سان میگریم که شبانروز خواب بدیدهٔ غم‌پرور من راه نمی‌یابد ۳ ـ مقراض غم: بکسر اول و سکون دوم کارد یا تیغ عشق، تشبیه صریح ـ معنی بیت: بند شکیبائی من بتیغ عشق تو گسیخت و سخت بیقرار شدم و هنوز در آتش محبت تو شمع‌وار میسوزم ۴ ـ کمیت اشک: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم توسن سرشک، تشبیه صریح ـ معنی بیت: اگر توسن سرشک سرخ‌فام من تندپوی نبود و اشک بر رخسارم نمی‌دوید، سر نهان عشق من شمع‌سان بر همه فاش نمی‌گشت ۵ ـ معنی بیت: دل بدحال ناتوان من شمع‌وار سرشک‌ریزان در میان دریای غم و آتش بلا همچنان بتو مشغول است و دمی از یادت فارغ نیست ۶ ـ معنی بیت: در شام جدائی فرمان وصال و رخصت دیداری بفرست وگرنه از آتش غم تو عالمی را چون شمع افروخته خواهم سوخت ۷ ـ معنی بیت: دور از رخسار جهان‌افروز تو روز بر من چون شام تاریکسته با آنکه در عشق‌ورزی بکمال رسیده‌ام، تنم چون شمع در گداختن و کاستن است ۸ ـ کوه صبر: تشبیه صریح

ـ معنی بیت: از آن زمان که در آتش محبت تو شمع‌سان گداختم، کوه شکیبائی من در پنجهٔ نیرومندی عشق تو نرم و فرسوده گشت ۹ ـ با دیدار تو: در صفحهٔ ۳۵۰ جامع نسخ دیوان حافظ «بی‌دیدار تو» آمده که بر متن ترجیح دارد ـ معنی بیت: جدا از روی تو مانند صبح که یک دم است، مرا نیز یکنفس برجای مانده است، رخ عیان کن تا شمع‌سان شعلهٔ حیاتم خاموش شود و چان عاریت تسلیم کنم ۱۰ ـ دیدار: چهره و ملاقات ۱۱ ـ معنی بیت: سوز عشق در سر حافظ افتاد، آتش درون را با اشک نمیتوانم خاموش کرد، چنانکه شمع هم از فرونشاندن آتش دل خود ناتوان است.

غزل ۲۹۵

سحر ببوی گلستان دمی شدم در باغ
که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ[۱]

بجلوهٔ گل سوری[۲] نگاه میکردم
که بود در شب تیره بروشنی چو چراغ

چنان بحسن و جوانی خویشتن مغرور
که داشت از دل بلبل هزارگونه فراغ[۳]

گشاده نرگس رعنا[۴] زحسرت آب از چشم
نهاده لاله زسودا بجان و دل صد داغ

زبان کشیده چو تیغی بسرزنش سوسن
دهان گشاده شقایق چو مردم ایغاغ[۵]

یکی چو باده‌پرستان صراحی اندر دست
یکی چو ساقی مستان بکف گرفته ایاغ[۶]

نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ[۷]

وزن غزل ۲۹۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ دماغ: بکسر اول مغز سر ـ معنی بیت: پگاه بآرزوی دیدار گل یکدم بباغ رفتم تا مانند بلبل عاشق بدرمان دماغ خود بپردازم و بند غم از دل بگشایم ۲ ـ گل سوری: گل سرخ، گل آتشی ۳ ـ معنی مصراع: گل از دل بلبل بهزار بهانه خاطر پرداخته بود و عنایتی بعاشق خود نمیکرد ۴ ـ رعنا: بفتح اول و سکون دوم

در سیاق فارسی بیشتر بمعنی زیبا و موزون، در عربی بمعنی گول، افعل وصفی مؤنث ارعن ــ معنی بیت: نرگس زیبا از اندوه اشک از دیده روان کرده است و لاله از غلبهٔ سوز عشق بر جان و دل صد نشان دارد ۵ ــ ایغاغ: بکسر اول و سکون دوم سخن‌چین این کلمه مغولی یا ترکی است، نگاه کنید بحاشیهٔ صفحه ۲۰۰ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی ۶ ــ ایاغ: بفتح اول پیاله شراب (برهان قاطع) ــ معنی بیت: سوسن چون میگساران تنگ شراب در دست نگاهداشته و شقایق مانند ساقی بزم باده‌نوشان جام بر کف ایستاده است ۷ ــ بلاغ: بفتح اول ابلاغ و رسانیدن ــ معنی بیت: خوشی و عشرت و جوانی و نوبت گل را مغتنم بشمار و سود خویش بدان که ای حافظ بر فرستاده جز رساندن پیام تکلیفی نیست، بر رسولان پیام باشد و بس، مضمون مصراع دوم مقتبس است از آیهٔ ۹۹ سورهٔ مائده (۵) ما عَلَی الرَّسُولِ اِلاَّ اَلْبَلاغُ.

غزل ۲۹۶

طالع اگر مدد دهد، دامنش آورم بکف
گر بکشم زهی طرب[۱] وربکشد زهی شرف

طرفِ کرم زکس نبست[۲] این دلِ پرامیدِ من
گرچه سخن همی برد قصهٔ من بهر طرف

از خمِ ابروی توام هیچ گشایشی نشد
وه[۳] که درین خیالِ کج عمرِ عزیز شد تلف

ابروی دوست کی شود دستکشِ[۴] خیالِ من
کس نزدست ازین کمان تیرِ مراد بر هدف

چند بنازپرورم مهرِ بتانِ سنگدل
یاد پدر نمیکنند این پسرانِ ناخلف[۵]

من بخیالِ زاهدی گوشه‌نشین و طرفه[۶] آنک
مغبچهٔ زهر طرف میزندم بچنگ و دف

بیخبرند زاهدان، نقش بخوان ولاتَقُل[۷]
مستِ ریاست محتسب باده بده ولاتَخَف[۸]

صوفیِ شهر بین که چون لقمهٔ شبهه[۹] میخورد
پاردمش دراز باد آن حیوانِ خوش علف[۱۰]

حافظ اگر قدم زنی در رهِ خاندان بصدق
بدرقهٔ[۱۱] رهت شود همّتِ شحنهٔ نجف[۱۲]

وزن غزل ۲۹۶: مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن (بحر رجز مثمن مطوی مخبون)

۱ ــ زهی طرب: بکسر اول چه شادی؛ زه و زهی برای تعجب است خواه از خوبی چیزی یا بدی آن، در این مورد برای اسم بعدبتأویل صفت میرود ــ معنی بیت: اگر بخت یار شود، دامن یار را بچنگ خواهم آورد، اگر من دامن او را بسوی خود توانم کشید چه شادمانی بزرگی است و اگر یار دامن از دست من بغمزه و ناز بیرون کشد و برود مایهٔ بسی سرافرازی است، چه نشان میدهد که وی را با من بهرحال سروکاری است ۲ ــ طرف... نبست: بفتح اول و سکون دوم بهره‌ای نبرد و سودی نیافت. نیز نگاه کنید بغزل ۱۲ شمارهٔ (۴) ــ معنی بیت: دل امیدوار من بهرهٔ رادی و بخشش از کسی نیافت، اگرچه شمر داستان تنگدستی مرا بهر گوشه‌وکنار رساند ۳ ــ و ه: بفتح اول از اصوات است برای بیان تعجب بمعنی شگفتا یا در شگفتم ــ معنی بیت: از کمان ابروی تو هیچ فتوحی دست نداد و مشکلی نگشود، شگفتا که درین گمان نادرست، عمر گرامی نیست شد ۴ ــ دستکش: دست کشیده و لمس شده، صفت مرکب از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی ــ معنی بیت: خیال من هم دسترسی بابروی یار ندارد هیچکس از خم ابروی وی تیر آرزو بر آماج کام و هدف مقصود نیفکنده است ۵ ــ ناخلف: نااهل و ناشایسته و بدکردار، صفت پسران ــ مصراع دوم بر وجه ارسال مثل و تمثیل آمده است یعنی در سنگدلی و فراموشکاری رفتار بتان مانند پسران ناخلف بیمهر است ۶ ــ طرفه: بضم اول و سکون دوم شگفت و نو و بدیع ــ معنی بیت: من بگمان پارسائی گوشه گرفتم و شگفت آنست که شاهدی سرودخوان از هرسو با نوای چنگ و دف (بفتح اول دایره‌زنگی) رهزن دلم میشود؛ نیز نگاه کنید باین بیت از غزل ۱۷۰ که حافظ فرماید:

مغبچهٔ میگذشت راهزن دین و دل در پی آن آشنا از همه بیگانه شد

۷ ــ لاتقل: بفتح تاء و ضم قاف و سکون لام فعل نهی است از مصدر قول بمعنی مگو ۸ ــ لاتَخَفْ: بفتح تاء و خاء و سکون فاء فعل نهی است از مصدر خوف بمعنی مترس ــ معنی بیت: پارسایان ناآگاهند، ترانه و قولی بخوان و با آنان چیزی مگو، بازدارندهٔ از منکر خود از بادهٔ ریا سرمست گشته است، شراب بما بده و بیم مدار ۹ ــ شبهه: بضم اول و سکون دوم اسم است از اشتباه و آن امر مابین حلال و حرام و حق و باطل باشد یا تردید میان حلال و حرام و خطا و صواب، در اینجا از لقمهٔ شبهه مقصود لقمهٔ حرام است ــ ۱۰ ــ پاردم: بسکون سوم و ضم چهارم زیردمی، رانکی، چرمی باشد پهن که بر پس پالان چاروا دوزند و بر پس ران چاروا اندازند (لغت‌نامهٔ دهخدا) ۱۰ ــ حیوان خوش‌علف: جانور پرخواره و شکمباره، موصوف و صفت ترکیبی، حیوان در اینجا بفتح اول و دوم خوانده میشود ــ معنی بیت: پشمینه‌پوش شهر را بنگر که چگونه از خوردن نوالهٔ حرام باکی ندارد، این جانور پرخواره را رانکی و افسار دراز باد تا هرچه بیشتر در پرورش جنبهٔ حیوانی خود بکوشد و در مرغزار شهوت بچرد و فربه شود ۱۱ ــ بدرقه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم راهنمای

نگاهبان و رهبر ۱۲ ـ شحنهٔ نجف: بکسر اول و سکون دوم حاکم و ضابط و عامل شهر نجف، کنایه از امیرالمومنین علی علیه‌السّلام است ـ معنی بیت: ای حافظ، اگر راه خاندان پیامبر را صادقانه پویی، عنایت و توجه امیر نجف، حضرت علی، نگاهبان تو خواهد شد.

غزل ۲۹۷

زبانِ خامه[1] ندارد سر بیانِ فراق
وگرنه شرح دهم با تو داستانِ فراق

دریغ مدّتِ عمرم که بر امیدِ وصال
بسر رسید و نیامد بسر زمانِ فراق

سری که بر سرِ گردون بفخر می‌سودم
براستان[2] که نهادم بر آستانِ فراق

چگونه باز کنم بال در هوایِ وصال[3]
که ریخت مرغِ دلم پر در آشیانِ فراق

کنون چه‌چاره که در بحرِ غم بگردابی
فتاد زورقِ صبرم[4] زبادبانِ فراق

بسی نماند که کشتیِّ عمر[5] غرقه شود
زموجِ شوقِ تو در بحرِ بیکرانِ فراق

اگر بدستِ من افتد فراق را بکشم
که روز هجر سیه باد و خان‌ومانِ فراق[6]

رفیقِ خیلِ خیالیم و همنشینِ شکیب
قرینِ آتشِ هجران و هم قرانِ[7] فراق

چگونه دعویِ وصلت کنم بجان که شدست
تنم وکیلِ قضا و دلم ضمانِ[8] فراق

زسوزِ شوق دلم شد کباب دور از یار
مدام خونِ جگر میخورم زخوانِ فراق[9]

فلک چو دید سرم را اسیرِ چنبرِ عشق[10]

ببست گردنِ صبرم[11] به ریسمانِ فراق

بپایِ شوق گر این ره بسر شدی حافظ

بدستِ هجر ندادی کسی عنانِ فراق[12]

وزن غزل ۲۹۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ زبان خامه: استعارهٔ مکنیه، اضافهٔ تخصیصی ـ معنی بیت: زبان قلم در این اندیشه و سودا نیست که قصهٔ پرغصه جدائی را شرح دهد و اگر چنین نبود سرگذشت فراق را نیک بیان میکردم ۲ ـ براستان: سوگند برهروان راستین، به حرف اضافه مفید معنی قسم ـ میان براستان و برآستان تجنیس ناقص ـ معنی بیت: آن سر که از بالش و نازش بر آسمان میرسید، سوگند برهروان راستین که آن را بر درگاه فراق و آستان جدائی گذاشتم و سودم ۳ ـ هوای وصال: فضای وصل، تشبیه صریح همچنین است آشیان فراق ۴ ـ زورق صبر: تشبیه صریح همچنین است بادبان فراق ـ معنی بیت: اینک گزیری نیسته چه زورق شکیبائی من که بادبان فراق بر آن افراشته بود، در دریای عشق بغرقابی گرفتار آمده است ۵ ـ کشتی عمر: تشبیه صریح همچنین است موج شوق و بحر فراق ـ معنی بیت: کم مانده است که زورق زندگانی من از هیجان اشتیاقی که بدیدار تو دارم در دریای ناپیدا کران جدائی غرق شود ۶ ـ معنی مصراع: روز جدائی تاریک و خانهٔ فراق خراب باد ۷ ـ قران: بکسر اول مقارنه بمعنی یار و رفیق همدیگر شدن و دو چیز را با هم یار کردن ـ هم‌قران: مقارن و رفیق و یار، صفت مرکب از پیشوند (هم) و اسم (قران) ـ معنی بیت: دوست و دمساز جمع خیال یار در رؤیا گشتیم و هم صحبت صبر و بردباری، همنشین سوز دوری شدیم و با جدائی در یکجا فراهم آمدیم ۸ ـ ضمان: بفتح اول ضمانت و پایندانی و کفالت و در عهده شدن و پذیرفتن ـ معنی بیت: ادعای رسیدن بوصال ترا ببهای جان هم نتوانم کرد، چه تن من گماشته و فرمان‌پذیر تقدیرست و دلم در ضمانت فراق و گروگان جدائی است ۹ ـ خوان فراق: مائده و خوردنی جدائی و هجران، تشبیه صریح ـ معنی بیت: دل من جدا از دوست از آتش اشتیاق و آرزومندی سوخت، پیوسته از مائده جدائی نوالهٔ من خون دل و غصه است ۱۰ ـ چنبر عشق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم حلقهٔ عشق، تشبیه صریح همچنین است ریسمان فراق ۱۱ ـ گردن صبر: استعارهٔ مکنیه ـ معنی بیت: چون گردون‌سر مرا در حلقهٔ عشق گرفتار دید، گردن شکیب مرا با رشتهٔ جدائی استوار بست ۱۲ ـ عنان فراق: زمام توسن هجران، استعارهٔ مکنیه ـ معنی بیت: اگر راه وصال بپای اشتیاق پیموده میشد (بکنایه یعنی اگر آرزومندی و شوق تنها کافی بود) هیچکس زمام ناکامی و محرومی و دوری عاشق را بدست جدائی نمی‌سپرد.

غزل ۲۹۸

مقامِ امن و میِ بیغش و رفیقِ شفیق

گرت مدام میسّر شود زهی توفیق[1]

جهان و کارِ جهان جمله هیچ بر هیچست
هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق[2]

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم
که کیمیایِ سعادت[3] رفیق بود رفیق

بمأمنی[4] رو و فرصت شمر غنیمتِ وقت
که در کمین‌گهِ عمرند قاطعانِ طریق

بیا که توبه زلعل نگار و خندهٔ جام
حکایتیست[5] که عقلش نمیکند تصدیق

اگر چه مویِ میانت بچون منی نرسد
خوشست خاطرم از فکرِ این خیالِ دقیق[6]

حلاوتی[7] که ترا در چهِ زنخدانست
بکنهِ[8] آن نرسد صدهزار فکرِ عمیق

اگر برنگِ عقیقی[9] شد اشکِ من، چه عجب
که مهرِ خاتمِ لعلِ تو هست همچو عقیق

بخنده گفت که حافظ غلامِ طبعِ توام
ببین که تا بچه حدّم همی کند تحمیق[10]

وزن غزل ۲۹۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: اگر جای آسوده و باده صافی و دوست مهربان دلسوز همیشه دست دهد، چه کامیابی بزرگی است ۲ ــ معنی بیت: گیتی و شغل و مقام آن همگی ناچیز و در حکم عدم است، من هزار مرتبه حقیقت این مسأله پیچیده را دریافته‌ام ۳ ــ کیمیای سعادت: اکسیر نیکبختی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: جای بسی افسوس و حسرت است که تا این دم پی نبرده بودم که اکسیر نیکبختی آدمی دوست دمساز و یار موافق است ۴ ــ مأمن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جای امن و آسوده ــ معنی بیت: بجای امن و آسوده‌ای روی آور و وقت را که چون کالائیست که از دست رهزن ایام گرفته‌ای دریاب که غمها و رویدادهای ناگوار بقصد هجوم بر زندگانی تو دزدانه کمین کرده‌اند ۵ ــ حکایتیست: چنانکه در صفحهٔ ۲۰۳ دیوان حافظ تصحیح قزوینی در حاشیه آمده است در برخی نسخ تصوریست بجای حکایتیست آمده که بر متن ترجیح دارد

ـ معنی بیت: بشتاب که توبه کردن از بوسیدن لعل یار و دیدار دهان خندان جام تصوری است که خرد آن را تصدیق نمیکند و درست نمی‌شمارد و نمی‌پسندد ۶ ـ معنی بیت: اگر چه تهیدستی چون من بکمر تو که در باریکی مانند تار موئی است، نخواهد رسید، با این همه دلم از اندیشهٔ این خیال ظریف شادست ۷ ـ حلاوت: بفتح اول شیرینی ۸ ـ کنه: بضم اول و سکون دوم حقیقت و غایت و اصل ۹ ـ رنگ عقیقی: موصوف صفت، عقیق‌فام ـ معنی بیت: اگر سرشک من عقیق‌فام و سرخ‌رنگ گشت، جای شگفتی نباشد، چه نقش انگشتری لب لعل تو که در برابر چشم من نهاده شده عقیق‌گونه سرخ است ۱۰ ـ تحمیق: گول و احمق پنداشتن، مصدر باب تفعیل ـ معنی بیت: یار خندان بمن گفت، ای حافظ، چاکر قریحه شاعرانهٔ توام، بنگر که تا چه اندازه مرا گول می‌پندارد که چنین سخنی را باور کنم.

غزل ۲۹۹

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر خاک
از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک[۱]

برو بهر چه تو داری بخور، دریغ مخور[۲]
که بی‌دریغ زند روزگار تیغ هلاک

بخاک پای تو ای سروِ نازپرورِ من
که روزِ واقعه[۳] پا وامگیرم از سرِ خاک

چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه[۴] پری
بمذهب همه کفرِ طریقتست امساک

مهندسِ فلکی راهِ دیرِ شش جهتی[۵]
چنان ببست که ره نیست زیرِ دیرِ مغاک

فریبِ دخترِ رز[۶] طرفه میزند رهِ عقل
مباد تا بقیامت خراب طارمِ تاک[۷]

براهِ میکده حافظ خوش از جهان رفتی
دعایِ اهلِ دلت باد مونسِ دلِ پاک[۸]

وزن غزل ۲۹۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ).

۱ ـ معنی بیت: اگر باده بنوشی، یک جرعه (آشام) بیاد دوستان در گذشته و یاران سفر کرده بر خاک

بریز که گفته‌اند: اگر گناهی و ستمی بر نفس خود روا داری که سودی از آن بدیگران عاید شود، جای نگرانی نیست. شاعر گوید:

شَرِبْنا وَأهْرَقْنا عَلَی الْأرْضِ جُرْعَةً   وَلِلْأرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرامِ نَصيبُ

که ترجمهٔ آن بفارسی اینست: باده نوشیدیم و بر خاک جرعه‌ای افشاندیم و زمین را از جام شراب کریمان بهره‌ای است ۲ ـ معنی بیت: چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۰۳ دیوان حافظ ذکر کرده‌اند؛ در نسخ چاپی «مخور دریغ و بخور» بجای «بخور دریغ مخور» آمده که معنی آن روشن‌تر است ـ یعنی بر هر چه از آن‌تست و در اختیار داری افسوس مخور و بی‌مضایقه تمتعی از آن برگیر و بهره‌ای ببر، چه ایام شمشیر هلاک بکشتن تو بیمحابا برمیکشد ۳ ـ روز واقعه: روز مرگ ـ معنی بیت: ای سرو قامت بناز و کرشمه خوگرفته، من ترا بغبار قمت سوگند میدهم که روز مرگ بر سر گورم بنشین و قدم از خاک من دریغ مدار ۴ ـ چه... چه: حرف ربط دوگانه برای تسویه بمعنی خواه... خواه ـ معنی بیت: در راه و رسم هر آفریده خواه اهل دوزخ باشد یا مقیم بهشت خواه آدمیزاد یا فرشته زفتی و بخل، پوشیدن و پنهان داشتن آئین و طریقهٔ جوانمردی است ۵ ـ شش جهتی: شش سویه، صفت نسبی، دیر موصوف ـ معنی بیت: معمار آسمانی راه صومعهٔ شش سویه گیتی را چنان مسدود کرد که راهی از زیر این جهان خاکی بیرون نمی‌شناسیم ۶ ـ دختر رز: باستعاره مراد شراب ۷ ـ طارم تاک: بفتح راء داربست رز ـ معنی بیت: باده، دختر رز رهزن خرد، بشیوه‌ای نو و شگفت‌انگیزست، تا رستخیز داربست تاک از آسیب ایمن بماناد تا ما را از بند غم رها دارد ۸ ـ معنی بیت: ای حافظ، از دنیا و گرفتاریهای آن نیک وارستی و بمیخانهٔ معرفت روی آوردی، دعای خیر صاحبدلان همدم دل پاک و روشن تو باد.

غزل ۳۰۰

هزار دشمنم ار میکنند قصدِ هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

مرا امیدِ وصالِ تو زنده میدارد
وگرنه هردمم از هَجرِ تست بیمِ هلاک

نفس نفس[1] اگر از باد نشنوم بویش
زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک

رود بخواب دو چشم از خیالِ تو هیهات[2]
بود صبور دل اندر فراقِ تو حاشاک[3]

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم

وگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک[۴]

بِضَرْبِ سَیْفِکَ قَتْلی حیاتُنا ابداً

لِاَنْ روحِیَ قَدْ طابَ اَنْ یَکُونَ فِداک[۵]

عنان مپیچ که گر میزنی بشمشیرم

سپر کنم سرو دستت ندارم از فتراک[۶]

ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند

بقدرِ دانشِ خود هرکسی کند ادراک[۷]

بچشمِ خلق عزیزِ جهان شود حافظ

که بر درِ تو نهد رویِ مسکنت[۸] بر خاک

وزن غزل ۳۰۰: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ نفس نفس: هردم یا هر نفس، قید زمان و همچنین است زمان زمان ــ معنی بیت: اگر هردم از باد صبا بوی جان‌پرور معشوق را نشنوم، لحظه بلحظه مانند گل گریبان خود را از غم دوری میدرم ۲ ــ هیهات: بفتح اول و سکون دوم بعید و دور است، نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شمارهٔ (۵) ــ معنی مصراع: بعید مینماید که دیدگان من با حضور صورت خیالی تو مجال خواب یابند ۳ ــ حاشاک: مخفف حاشا که بمعنی هرگز و ابداً و مباد که، نیز نگاه کنید بغزل ۷۸ شمارهٔ (۳) ــ معنی مصراع: آیا دل من در جدائی و فراق تو شکیبا می‌ماند، نه هرگز چنین مباد که صبر تواند کرد ۴ ــ تریاک: بفتح اول پادزهر ۵ ــ معنی بیت: کشتن من بزخم شمشیر تو زندگانی جاوید ماست چه روانم خوش است که برخی و فدای تو شود ۶ ــ فتراک: بکسر اول و سکون دوم تسمه‌ای که از پس‌وپیش زین اسب آویزند، نخجیربند ۷ ــ معنی بیت: هر دیده ترا بدانگونه که توئی نمی‌بیند و نمی‌شناسد، آری دریافت هرکس براندازهٔ علم و تجربهٔ اوست ۸ ــ مسکنت: بفتح اول و سکون دوم فقر و حاجت یا درویشی و نیاز.

غزل ۳۰۱

ای دلِ ریشِ مرا با لبِ تو حقّ نمک

حق نگه دار که من میروم اَللهُ مَعَک[۱]

توئی آن گوهرِ پاکیزه که در عالمِ قدس

ذکرِ خیرِ تو بود حاصلِ تسبیحِ ملک[۲]

در خلوصِ منت ار هست شکی، تجربه کن
کس عیارِ زرِ خالص نشناسد چو مِحک[۳]

گفته بودی که شوم مست و دو بوست بدهم
وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک

بگشا پستهٔ خندان و شکر ریزی کن
خلق را از دهنِ خویش مینداز بشک[۴]

چرخ برهم زنم،ار غیرِ مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخِ فلک[۵]

چون برِ حافظِ خویشش نگذاری باری
ای رقیب از برِ او یکدو قدم دور ترک[۶]

وزن غزل ۳۰۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: ای آنکه دل مجروح من با لب تو حق نمکخوارگی و آشنائی دارد و از بوسهٔ شیرین نمک تو بهره‌مند شده است حق مرا محفوظ بدار که من رفتم، خدا با تو باد ۲ ــ معنی بیت: تو آن پاک سرشتی که در جهان پاک ملکوت یاد نیکیهای تو حاصل ذکر و ورد فرشتگان است ۳ ــ معنی بیت: اگر در پاکدلی من مترددی، مرا بیازمای که هیچکس عیار زر پاک را چون سنگ آزمایش در نمی‌یابد ۴ ــ معنی بیت: دهان خود را که مانند پستهٔ خندان است باز کن و شکر سخن بیفشان وگرنه مردم را از تنگی دهان خویش گرفتار شک و تردید میسازی که آیا این دهانست یا نقطهٔ موهوم ۵ ــ معنی بیت: اگر گردون بخلاف ارادهٔ من گردش کند، شوریده و بی سامانش خواهم کرد، آن نه من باشم که از چرخ آسمان عاجز آیم و بخواری تن دردهم ۶ ــ معنی بیت: بهرحال ای نگاهبان، چون یار را رها نمیکنی که در کنار حافظ خود باشد، پس اندکی از حضور دوست دورتر بایست.

غزل ۳۰۲

خوش خبر باشی، ای نسیمِ شمال
که بما میرسد زمانِ وصال[۱]

قِصَّةُ العِشْقِ لاَ انْفِصَامَ لَهَا
فُصِمَتْ هاهُنا لسانُ القال[۲]

مالِسَلْمی وَ مَنْ بِذِی سَلَمٍ
اَیْنَ جیرانُنا وَکَیْفَ اَلْحال[3]

عَفَتِ اَلدّارُ بَعْدَ عافیةٍ
فَاسْأَلُوا حالَها عَنِ اَلأَطلال[4]

فِی جَمالِ الْکَمالِ نِلْتَ مُنیً
صَرَفَ اللهُ عَنْکَ عَیْنَ کَمال[5]

یا بَرِیدَ الْحِمیٰ حَمَاکَ اللهُ
مَرْحَبا مَرْحَبا تَعَالَ تَعَال[6]

عرصهٔ بزمگاه خالی ماند
از حریفان و جامِ مالامال[7]

سایه افکند حالیا شبِ هجر
تا چه بازند شب روانِ خیال[8]

ترکِ ما سوی کس نمی‌نگرد
آه ازین کبریا و جاه و جلال[9]

حافظا عشق و صابری[10] تا چند؟
نالهٔ عاشقان خوشست، بنال

وزن غزل ۳۰۲: فاعلاتن مفاعلن فعلات (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: ای باد نرم و خنک شمال که همواره مژده‌بخش باشی و خبر خوش بیاوری، بیقین نوبت پیوستن ما بدوست نزدیک شده است ۲ ــ معنی بیت: داستان عشق را هیچ گسستنی نیست (این قصه پیوسته برجاست)، در اینجا زبان گفتار بریده ماند، مولانا گوید:

گرچه تفسیر زبان روشنگرست   لیک عشق بی زبان گویاترست

۳ ــ معنی بیت: سلمی معشوق ما را چه رسیده است و در ذی‌سلم منزلگاه یار ما کیست؟ همسایگان ما کجا رفتند و حال چگونه است؟ ۴ ــ معنی بیت: خانه‌ای که درست و آباد بود ویران و ناپدید گردید، حال آن سرای از ویرانه‌های بازمانده بپرسید ۵ ــ معنی بیت: در برخی نسخ چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۰۶ دیوان حافظ ذکر کرده‌اند در برخی نسخ فی کمال الجمال بجای فی جمال الکمال آمده که بر متن ترجیح دارد ــ معنی بیت: با داشتن کمال زیبائی و نکوئی کامروا شدی، ایزد چشم

زخم حسود را از تو دور گرداناد ۶ ـ معنی بیت: ای پیک جایگاه ویژهٔ معشوق، خدا ترا نگاه دارد، خانه بر تو گشاده باد، خوش آمدی بیا و فرود آی ۷ ـ جام مالامال: ساغر سرشار و پر، موصوف و صفت ۸ ـ معنی بیت: اکنون شب جدائی سایه گستر شد و عرصه را فرا گرفت تا بنگریم که خیالهای شب‌پیما چه نقشی بازی میکنند و عاشق را تا کجا میکشند ۹ ـ معنی بیت: شاهد زیبای ما بکسی التفاتی ندارد، دریغ از این گردنکشی و منزلت و بزرگی ۱۰ ـ صابری: صبر ورزیدن.

غزل ۳۰۳

شَمَمْتُ رَوْحَ وِدادٍ وشِمْتُ بـرقَ وِصال
بیا کـه بـویِ تـرا مـیرم ای نسیمِ شمال[۱]

اَحـادِیاً بِـجمالِ اَلْحَبیبِ قِـفْ وَ اَنْـزِلْ
کـه نـیست صبرِ جمیلم ز اشتیاقِ جمال[۲]

حکایـتِ شبِ هجـران فـرو گـذاشته بـه
بشکر آنکه بـرافکند پـرده روزِ وصال[۳]

بیا کـه پـردهٔ گـلریزِ[۴] هفـت خـانهٔ چشم
کشیده‌ایم بـتحریرِ کـارگاهِ خیال

چـو یـار بـر سرِ صلح است و عذر مـیطلبد
توان گـذشت ز جـورِ رقـیب در همه حـال

بـجز خیال دهان تـو نـیست در دلِ تـنگ
که کس مباد چـو مـن در پـیِ خیالِ مـحال[۵]

قـتیلِ عشقِ[۶] تـو شد حـافظِ غریـب ولی
بخاک ما گذری کن کـه خـونِ مـات حـلال

وزن غزل ۳۰۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ معنی بیت: بوی خوش دوستی را شنیدم و روشنی و آذرخش وصل را نگریستم، ای باد نرم و خنک شمال که از کوی جانان برخاسته‌ای، بشتاب که جانم فدای بوی خوشت باد ۲ ـ معنی بیت: ای حادی (ای حداء خوان یا سرود خوان) برای راندن شتران دوست درنگ کن و فرود آی که مرا از آرزومندی دیدار وی شکیب تمام (صبر جمیل) نماند ۳ ـ معنی بیت: بشکر آنکه مهر وصل از حجاب برآمد و آشکار شد. بهتر آنکه داستان شب جدائی را رها کنیم و باز نگوئیم ۴ ـ گلریز: نگارین، صفت پرده ـ معنی بیت: ای یار، بشتاب که

پردهٔ نگارین هفت طبقه چشم یعنی پردهٔ سرشک گلگون را برای نگاشتن نقش چهرهٔ تو بکارگاه خیال آورده‌ایم ۵ ــ معنی بیت: در دل غمگین بتنگ آمده جز صورت خیالی دهان تنگ تو نمی‌گنجد، خدا کند که هیچکس مانند من بدنبال خیال ناممکن نرود ۶ ــ قتیل عشق: مقتول و کشتهٔ عشق؛ قتیل بفتح اول فعیل بمعنی مفعول است ــ معنی بیت: حافظ آواره از وطن کشتهٔ مهر تو گشت، اما لطفی کن و قدمی بر خاک وی بنه که خون ما حلال تو باد چه بشریعت محبت از تو دیه نخواهیم، سعدی گوید:

بخون سعدی اگر تشنهٔ حلالت باد که در شریعت ما حکم نیست بر قاتل

غزل ۳۰۴

دارایِ جهان[۱] نصرتِ دین[۲] خسروِ کامل
یحیی‌بنِ مظفرّ ملکِ عالمِ عادل

ای درگهِ اسلام پناهِ تو گشاده
بر رویِ زمین روزنهٔ جان و درِ دل[۳]

تعظیمِ تو بر جان و خرد واجب و لازم
انعامِ تو[۳] بر کون و مکان فایض[۴] و شامل

روزِ ازل از کلکِ تو یک قطره سیاهی
بر رویِ مه افتاد که شد حلّ مسائل[۵]

خورشید چو آن خالِ سیه دید بدل گفت
ای کاج که من بودمی آن هندویِ مقبل[۶]

شاها فلک از بزمِ تو در رقص و سماعست
دستِ طرب از دامنِ این زمزمه مگسل[۷]

می نوش و جهان بخش که از زلفِ کمندت
شد گردنِ بدخواه گرفتارِ سلاسل[۸]

دورِ فلکی یکسره بر منهجِ عدلست[۹]
خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل

حافظ قلمِ شاه جهان مقسمِ[۱۰] رزقست
از بهرِ معیشت مکن اندیشهٔ باطل[۱۱]

وزن غزل ۳۰۴: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ دارای جهان: مالک و دارندهٔ ملک عالم ۲ ــ نصرت دین: نصرة‌الدین، مقصود یاریگر دین است لقب شاه یحیی ممدوح حافظ فرزند مظفربن امیر مبارزالدین محمد ممدوح حافظ که از جانب امیر تیمور در سال ۷۸۹ هجری قمری بحکومت شیراز منصوب شد. ۲ ــ معنی بیت: ای که آستانت پناهگاه اسلام و حامی دین خداست و بر رخ زمین دریچه‌ای از صفای جان و روح باز کرده است ۳ ــ انعام تو: بکسر اول و سکون دوم نعمت بخشی تو، اضافهٔ شبه فعل (مصدر) بفاعل آن (تو) ۴ ــ فایض: روان و جاری و فیض رسان ۵ ــ معنی بیت: روز نخست از خامهٔ تو، ای معشوق بر چهرهٔ چون ماهت خالی همانند یک قطره سیاهی نهاده شد که راهنمای گشودن دشواریهای عالم عشق گشت ۶ ــ مقبل: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم نیکبخت، اسم فاعل از اقبال، صفت هندو (غلام) ــ معنی بیت: آفتاب چون آن خال مشکین را بر چهرهٔ تو دید، با خود گفت ای کاش که من غلام نیکبخت جمال تو بودم ۷ ــ معنی بیت: شهریارا، گردون از تأثیر محفل شادی تو بپای کوبی و ترانه‌خوانی برخاسته است توهم دست شادی از دامن این آوای نرم کوتاه مساز و همچنان بطرب بپرداز ۸ ــ سلاسل: بفتح اول زنجیرها جمع سلسله ــ معنی بیت: باده بخور و جهان را بانعام بیاین و آن بده که گردن دشمن بداندیش در حلقهٔ کمندت بستهٔ زنجیرها ماند ۹ ــ منهج عدل: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم راه گشاده و روشن داد، تشبیه صریح ــ معنی بیت: گردش چرخ گردون بر طریقه و مدار عدل است، شادبزی که ستمگر ره بسر منزل نبرد و گمراه ماند ۱۰ ــ مقسم: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم جای قسمت کردن ۱۱ ــ معنی مصراع: برای زیستن فکر بیهوده و ناصواب بدل راه مده که روزی بیقین میرسد.

غزل ۳۰۵

بوقتِ گل شدم از توبهٔ شراب خجل

که کس مباد زکردارِ ناصواب خجل[۱]

صلاحِ ما همه دامِ رهست و من زین بحث

نیم ز شاهد و ساقی بهیچ باب خجل[۲]

بود که یار نرنجد ز ما بخلقِ کریم

که از سؤال ملولیم و از جواب خجل[۳]

ز خون که رفت شبِ دوش از سراچهٔ چشم[۴]

شدیم در نظرِ رهروانِ خواب خجل

رواست نرگسِ مست ارفکند سر در پیش

که شد ز شیوهٔ آن چشمِ پر عتاب خجل[۵]

توئی که خوبتری ز آفتاب و شکر خدا
که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل
حجابِ ظلمت از آن بست آبِ خضر که گشت
ز شعرِ حافظ و آن طبعِ همچو آب خجل[۶]

وزن غزل ۳۰۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ معنی بیت: بسبب توبه‌ای که از نوشیدن شراب در فصل گل کردم، شرمنده شدم که خدا نکند کسی از کردار نادرست خود شرمساری برد ۲ ـ معنی بیت: نیکوکاری و تقوای ما جز فریب و دام‌گستری نیست و من ازین باب از یار زیبا و ساقی شرمنده نیستم چه هردو را دوست دارم و بآنان مهر میورزم ۳ ـ معنی بیت: امید است که دوست بخوی پسندیده و بزرگوار خود از ما رنجه خاطر نشود که از بازخواست او تنگدل میشویم و چون پاسخ میخواهد، شرمسار میشویم، چه از جوابگوئی عاجزیم ۴ ـ سراچهٔ چشم: خانهٔ چشم با چشم خانه، تشبیه صریح ـ معنی بیت: بسبب خونابه‌ای که دیشب از چشم خانه ما روان شد در پیش لشکر خواب که چون راه‌پیمایانی از دیدهٔ ما میگذشتند و آرام نمیگرفتند، شرمنده ماندیم، سعدی گوید:

مجال خواب نمی‌باشدم ز دست خیال در سرای نشاید بر آشنایان بست

۵ ـ معنی بیت: اگر نرگس مخمور در برابر دیدهٔ یار از خجلت سر بزیر افکند، سزاوارست چه از فریب وکرشمهٔ چشم یار که ملامتگر وی است، شرمساری میبرد ۶ ـ معنی بیت: چشمهٔ آب حیات که خضر از آن نوشید، بدان سبب در پردهٔ تاریکی پنهان مانده است که از شعر جان‌بخش حافظ و روانی طبع او شرمسارست.

غزل ۳۰۶

اگر بکویِ تو باشد مرا مجالِ وصول
رسد بدولتِ وصل تو کارِ من باصول[۱]
قرار برده زمن آن دو نرگسِ رعنا
فراغ برده زمن آن دو جادویِ مکحول[۲]
چو بر درِ تو منِ بی‌نوایِ بی زروزور
بهیچ باب ندارم رهِ خروج و دخول
کجا روم، چکنم، چاره از کجا جویم؟
که گشته‌ام ز غم و جورِ روزگار ملول

من شکستهٔ بدحال زندگی یابم
در آنزمان که بتیغِ غمت شوم مقتول[۳]

خرابتر ز دلِ من غمِ تو جای نیافت
که ساخت در دلِ تنگم قرارگاهِ نزول[۴]

دل از جواهرِ مهرت چو صیقلی[۵] دارد
بود ز زنگِ حوادث هرآینه مصقول[۶]

چه جرم کرده‌ام، ای جان و دل بحضرتِ تو
که طاعتِ منِ بیدل نمیشود مقبول[۷]

بدردِ عشق بسازو خموش کن حافظ
رموزِ عشق مکن فاش پیشِ اهلِ عقول[۸]

وزن غزل ۳۰۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: اگر فرصت و اجازهٔ رسیدن بکوی ترا بیابم، کاروبارم از نعمت وصال بنیادی استوار می‌یابد ۲ ــ مکحول: سرمه کشیده، اسم مفعول از کحل بفتح اول بمعنی سرمه کشیدن، کحل (بضم اول) سرمه، صفت دوجادو؛ دو جادو در اینجا باستعاره مراد دو چشم سحرانگیز یار؛ همچنین است دو نرگس رعنا که باستعاره مقصود دو دیدهٔ زیبا و خوشنمای یارست ۳ ــ معنی بیت: من فرسودهٔ زار و نزار حیات تازه آن گاه بدست آورم که با شمشیر عشق کشته شوم ۴ ــ معنی بیت: چون گنج عشق تو سرائی ویرانتر از دل تنگ من ندید، آن را اقامتگاه خود ساخت ۵ ــ صیقل: بفتح اول زداینده و روشنگر ۶ ــ مصقول: بفتح اول و سکون دوم صیقلی و زدوده، اسم مفعول از صقل بفتح اول و سکون دوم ــ معنی بیت: چون دلم از فیض گوهر عشق تو روشنگری یافته است، از زنگار رویدادهای بد زدوده خواهد ماند ۷ ــ معنی بیت: ای دل و جان من، در پیشگاه تو چه گناهی کرده‌ام که فرمانبرداری من عاشق پسند تو نیست ۸ ــ عقول: بضم اول عقلها ــ معنی بیت: ای حافظ، با رنج عاشقی سازگار شو و دهان فروبند، رازهای عشق را نزد خردمندان آشکار مکن که درنمی‌یابند.

غزل ۳۰۷

هر نکتهٔ که گفتم در وصفِ آن شمائل[۱]
هر کو شنید، گفتا: لِلّهِ دَرُّ قائل

تحصیلِ عشق ورندی آسان نمود اول

آخر بسوخت جانم در کسبِ این فضائل[۲]

حَلّاج[۳] بر سرِ دار این نکته خوش سراید

از شافعی[۴] نپرسند امثالِ این مسائل

گفتم که کی ببخشی بر جانِ ناتوانم

گفت: آنزمان که نبود جان در میانه حائل[۵]

دل داده‌ام بیاری شوخی کشی نگاری

مرضیّةُ السَّجایا محمودةُ الخصائل[۶]

در عین گوشه‌گیری بودم چو چشمِ مستت

واکنون شدم بمستان چون ابروی تو مائل[۷]

از آب دیده صد ره طوفانِ نوح دیدم

وز لوحِ سینه نقشت هرگز نگشت زائل[۸]

ای دوست، دستِ حافظ تعویذِ[۹] چشم زخمست

یارب ببینم آنرا در گردنت حمائل[۱۰]

وزن غزل ۳۰۷: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ شمائل: بفتح اول در سیاق فارسی بیشتر بمعنی روی زیبا و شکل مطبوع و در عربی جمع شمیله است بمعنی طبع و خوی و خلق ــ معنی بیت: هر مسالهٔ دقیقی که در توصیف آن شکل مطبوع و چهرهٔ زیبا بیان کردم، هرکس سخن مرا شنید گفت: گوینده را از خداوند خیر بسیار باد ۲ ــ معنی بیت: روز نخست عشق‌ورزی و وارستگی دشوار بنظر نمی‌آمد، اما سرانجام جان من در بدست آوردن این کمالات در بوتهٔ محنت گداخت ۳ ــ حلاج: حسین‌بن منصور حلاج از عارفان بزرگ در سال ۳۰۷ هجری بفتوای علمای دین بسختی کشته شد و سرش را بر جسر (پل) بغداد آویختند نیز نگاه کنید بغزل ۱۴۳ شمارهٔ (۷) ۴ ــ شافعی: محمدبن ادریس مطلبی شافعی فقیه نامی پیشوای منهب شافعیه از مذاهب اهل سنت (۱۵۰-۲۰۴) ــ معنی بیت: حلاج بر بالای دار این لطیفهٔ نغز را نیک برخواند که از شافعی فقیه معروف مسائل عاشقانه را نمیتوان پرسید، چه وی از عشق خانمانسوز خبری ندارد ۵ ــ معنی بیت: از یار پرسیدم که چه زمان برجان نزار من رحم خواهی آورد، پاسخ داد آنگاه که هستی تو در میان حجاب نباشد و بفنای مطلق رسیده باشی ۶ ــ معنی بیت: دل بدلبری گستاخ و شیرین حرکات و زیبا سپرده‌ام که پسندیده منش و ستوده خوی است ۷ ــ معنی بیت: در کمال گوشه‌نشینی مانند چشم مست تو بودم که گوشه‌گیرست و زاویه‌نشین و اینک بعاشقان سرمست تمایل

یافتم همانگونه که ابروی تو مایل بچشم مست تست، سعدی گوید:

گوشه گرفتم ز خلق و فایدتی نیست   گوشهٔ چشمت بلای گوشه‌نشین است

۸ ــ معنی بیت: با آنکه از سیل سرشک خود صد بار طوفان نوح روان کردم، نقش جمال تو همچنان بر لوح سینه‌ام پاینده است   ۹ ــ تعویذ: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم حرز، آنچه از آیات قرانی و جز آن نوشته جهت حصول مقصود و دفع بلاها با خود دارند   ۱۰ ــ حمائل: بفتح اول جمع حمیله و حماله بمعنی علاقه و دوال و بند شمشیر و آنچه دربر آویزند و نوار ابریشمی پهن که در ازای خدمت پادشاه بخدمتگزاران میداد که بر پیکر خود میآویختند ــ معنی بیت: ای یار دست حافظ حرزی است برای دفع آسیب چشم بد، خدا کند که دستم برگردن تو حمایل‌وار آویخته شود.

غزل ۳۰۸

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل[1]
سلسبیلت کرده جان و دل سبیل[2]

سبزپوشانِ خطت[3] بر گردِ لب
همچو مورانند گردِ سلسبیل

ناوکِ چشمِ تو در هر گوشهٔ
همچو من افتاده دارد صد قتیل[4]

یارب این آتش که در جانِ منست
سرد کن زانسان که کردی بر خلیل[5]

من نمی‌یابم مجال، ای دوستان
گرچه دارد او جمالی بس جمیل[6]

پایِ مالنگست و منزل بس دراز
دستِ ما کوتاه و خرما بر نخیل[7]

حافظ از سرپنجهٔ عشقِ نگار
همچو مور افتاده[8] شد در پایِ پیل

شاهِ عالم را بقا و عزّ و ناز
باد[9] و هر چیزی که باشد زین قبیل

وزن غزل ۳۰۸: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مسدس مقصور)

۱ ــ سلسبیل: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نام چشمه‌ایست در بهشت ۲ ــ سبیل کرده: وقف کرده و مباح و رایگان ساخته ــ معنی بیت: ای آنکه چهره‌ات چون بهشت جاودان و لب لعل قامت چشمهٔ روح‌فزای مینوست، سلسبیل لب نوشین تو جان و دل عاشقان را برخود وقف و مباح کرده است؛ ابتکار مضمون در این بیت از بیت ادیب صابر ترمذی است که حافظ آن را پسندیده و با تغییر وزن مطلع غزل خود قرار داده است نگاه کنید بصفحهٔ ۵۰۵ دیوان ادیب صابر تصحیح استاد محمدعلی ناصح چاپ تهران: ای روی تو چو خلدو لبانت چو سلسبیل بر خلدو سلسبیل تو جان‌و دلم سبیل ۳ ــ سبزپوشان خط: تشبیهٔ صریح ــ معنی بیت: سبزپوشانی که خط عذار تواند بر پیرامون لبت مانند موران بر چشمهٔ بهشتی صف آراسته‌اند ۴ ــ قتیل: بفتح اول و کسر دوم مقتول یا کشته ۵ ــ معنی بیت: پروردگارا، آتش سوزان عشق را که در جان من افروخته است، سرد و خوش بساز همانگونه که بر ابراهیم خلیل آتش نمرود را گلستان کردی ۶ ــ جمیل: بفتح اول و کسر دوم صفت مشبهه از جمال بمعنی زیبا و نیکو و بکمال ــ معنی بیت: اگر چه زیبائی و حسن خوی او بکمال است، ای یاران، مرا رخصت راه یافتن بکوی او نیست و من از جمال وی بی‌نصیب افتاده‌ام ۷ ــ نخیل: بفتح اول و کسر دوم درخت خرما، نخل ــ معنی بیت: پای ماشل و راه بسر منزل مقصود دورودراز است، دست ما کوتاه و خرما بر بالای نخلی بلندست، این دو مصراع بصورت مثل سائر درآمده و مراد از آن بیان ناتوانی و عجز کسی در انجام دادن کاری است ۸ ــ افتاده: بضم اول عاجز و ناتوان ــ معنی بیت: حافظ از قدرت و غلبهٔ عشق یارگوئی چون موری در زیر پای گران فیل عاجز و ناتوان شد ۹ ــ باد: باشد، فعل دعائی.

غزل ۳۰۹

عشق بازیّ و جوانیّ و شراب لعل فام
مجلس انس و حریف همدم[۱] و شرب مدام[۲]

ساقی شکّر دهان و مطرب شیرین سخن
همنشینی نیک کردار و ندیمی[۳] نیکنام

شاهدی از لطف و پاکی رشک آب زندگی
دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام[۴]

بزمگاهی دلنشان چون قصر فردوس برین
گلشنی پیرامنش چون روضهٔ دارالسّلام[۵]

صف نشینان نیکخواه و پیشکاران با ادب
دوستداران صاحب اسرار و حریفان دوستکام[۶]

بادهٔ گلرنگِ تلخِ تیزِ خوشخوارِ سبک
نقلش[۷] از لعلِ نگار و نقلش[۸] از یاقوتِ خام[۹]

غمزهٔ ساقی بیغمایِ خرد آهخته[۱۰] تیغ
زلفِ جانان از برایِ صیدِ دل گسترده دام

نکته دانی بذله گو، چون حافظِ شیرین سخن
بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام[۱۱]

هر که این عشرت نخواهد خوشدلی بر وی تباه[۱۲]
وانکه این مجلس نجوید، زندگی بر وی حرام

وزن غزل ۳۰۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ حریف همدم: هم پیالهٔ دمساز و رازدار و همنفس ۲ ــ مدام: بضم اول باده و پیوسته ۳ ــ ندیم: بفتح اول حریف شراب و همنشین باده گساری ۴ ــ معنی بیت: زیبائی که بر پاکیزگی و لطافت او چشمهٔ حیات غبطه میخورد، دلستانی که در جمال و نکوئی ماه شب چهارده بر او رشک میبرد ۵ ــ معنی بیت: محفل عیشی که آرامبخش دل بود مانند کاخ بهشت برین و گلزاری در پیرامون آن چون باغ مینو (روضهٔ دارالسّلام) ۶ ــ دوستکام: نقیض دشمن کام، بمعنی اینکه کارهایش برحسب مطلوب و بمراد دل دوستان باشد و بمعنی شرابخواری با دوستان و بیاد ایشان هم هست (برهان قاطع) ــ معنی بیت: آنانکه در محفل رخصت نشستن داشتند، نیک اندیش بودند و خدمتگزاران ادب آموخته و رسمدان و عاشقان رازدار، همپیالگان هم بیاد دوستان ساغر میگرفتند ۷ ــ نقل: بضم اول آنچه بر سر شراب خورند جهت تغییر ذائقه (منتهی الارب) ۸ ــ نقل: بفتح اول انتقال و از جائی بجائی بردن ۹ ــ یاقوت خام: یاقوت خالص ــ معنی بیت: شرابی بسرخی گل تلخ گونه سوزنده خوش طعم آسان گوار که مزهٔ آن لب شیرین یار بود و گوئی یاقوت خالص است که بصورت باده درآمده و بدین حال انتقال یافته است ۱۰ ــ آهیخته بکسر هاء و سکون خاء از نیام برکشیده ۱۱ ــ حاجی قوام: وزیر شاه شیخ ابواسحاق، نگاه کنید بغزل ۱۱ شمارهٔ (۱۲) ۱۲ ــ تباه: نابود و ضایع و تیره و مکدر باد، فعل دعائی باد گاه بقرینهٔ حالی حذف میشود.

غزل ۳۱۰

مرحبا طایرِ فرّخ پیِ فرخنده پیام
خیرِ مقدم، چه خبر، دوست کجا، راه کدام[۱]؟

یا رب این قافله را لطفِ ازل بدرقه باد
که ازو خصم بدام آمد و معشوقه بکام[2]

ماجرایِ من و معشوقِ مرا پایان نیست
هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام[3]

گل ز حد برد تنعّم[4]، نفسی رخ بنما
سرو می‌نازد و خوش نیست خدا را بخرام

زلفِ دلدار چو زنّار[5] همی فرماید
برو، ای شیخ که شد بر تنِ ما خرقه حرام

مرغِ روحم که همی زد ز سرِ سدره[6] صفیر[7]
عاقبت دانهٔ خال تو فکندش در دام

چشمِ بیمارِ مرا خواب نه در خور باشد
مَنْ لَهُ یَقْتُلُ داءٌ دَنَفٌ کَیْفَ یَنام[8]

تو ترحّم نکنی بر منِ مخلص گفتم
ذاکَ دَعْوایَ وها أَنْتَ و تِلْکَ الأَیّام[9]

حافظ، ار میل بابروی تو دارد، شاید
جای در گوشهٔ محراب کنند اهلِ کلام[10]

وزن غزل ۳۱۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: ای پرندهٔ مبارک قدم و خجسته پیغام خانه بر تو گشاده باد و خوش آمدی، خبر چیست، یار کجاست و راه رسیدن باو کدام است ۲ ــ معنی بیت: پروردگارا، لطف دیرینهٔ تو نگاهبان این کاروان باشد، چه از یمن بازگشت این قافله دشمن گرفتار شد و یار بمراد دل عاشق گشت و سازگاری نمود ۳ ــ معنی بیت: سرگذشت عشق من با خدا، محبوب ازلی پایان ناپذیرست، چه هر چیز ازلی باشد، ابدی است، مقصود آنست که حسن و لطف ایزدی بیکران است و آغاز و انجام آن در تصور نمی‌گنجد و عشق سلسلهٔ موجودات نسبت بموجد حقیقی پایانی ندارد ۴ ــ تنعم: نازپروردگی، مصدر باب تفعل ــ معنی بیت: گل نازپروردگی و خودنمائی از اندازه بیش کرد، یکنفس چهره عیان‌نما تا شرمساری برد، سرو می‌بالد و ناز میکند ولی پسند خاطر ما نیست، ترا بخدا بناز روان شو و قامت برافراز ۵ ــ زنار: بضم اول و تشدید دوم کمربند و منطقه، رشته مانندی که ترسایان بر میان بندند (لغت‌نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: چون گیسوی یار بما فرمان

میدهد که زنار کفر بر میان بندیم و از هرچیز بجز عشق چشم بپوشیم؛ پس ای فقیه ما را رها کن که خرقهٔ پیشوائی دین بر پیکر کافر عشق نشاید و راست نیاید ۶ ـ سدره: بکسر اول و سکون دوم درخت کناری است در آسمان هفتم که بآن سدرةالمنتهی گویند نیز نگاه کنید غزل ۳۷ شماره (۸) ۷ ـ صفیر: بفتح اول آواز ـ معنی بیت: طایرجان علوی من که در آسمان هفتم بر بالای شاخهٔ سدرة المنتهی آواز میخواند، سرانجام بهوای دانهٔ خال مشکین تو ای محبوب در بند عشق گرفتار آمد و بدامگاه گیتی پای نهاد. ۸ ـ معنی بیت: خواب و آسایش با دیدهٔ بیمار و خمارآلود من سازگاری ندارد، کسی که وی را دردی کشنده است، چگونه دیده برهم تواند نهاد، سعدی گوید:

شب دراز نخسبم که دوستان گویند — بسرزنش عجباً لِلْمُحِبِّ کیفَ یَنام

۹ ـ معنی بیت: گفتم بر من که عاشق صادقم، بخشایش نمی‌آوری. ادعای من اینست و این توئی که بیمهری و این روزگار من است؛ این نوع غزلها را که مصراعی یا بیتی تازی با ابیات فارسی درآمیزد ملمع گویند ۱۰ ـ معنی بیت: اگر حافظ گرایشی بمحراب ابروی تو دارد، شایسته است، چه اهل کلام (ادیبان و متکلّمان) در زاویه محراب مساجد معتکف شوند و بدرس و بحث پردازند؛ از اینجا روشن میشود که مسجد هم جایگاه عبادت و هم محل تدریس بوده است.



غزل ۳۱۱

عاشقِ رویِ جوانی خوشِ نوخاسته‌ام
وز خدا دولتِ این غم بدعا خواسته‌ام[۱]

عاشق و رند[۲] و نظر بازم[۳] و میگویم فاش
تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام

شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می‌آید[۴]
که برو وصله بصد شعبده پیراسته‌ام

خوش بسوزاز غمش ای شمع که اینک من نیز
هم بدین کار کمربسته و برخاسته‌ام[۵]

با چنین حیرتم از دست بشد صرفهٔ کار
در غم افزوده‌ام، آنچ از دل و جان کاسته‌ام[۶]

همچو حافظ بخرابات روم جامه قبا[۷]
بو که دربرکشد، آن دلبرِ نوخاسته‌ام

وزن غزل ۳۱۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: بر چهرهٔ یاری دلپذیر و جوان و نورسیده در عالم حسن شیفته شده و از خداوند سعادت این عشق را خواستار شده‌ام ۲ ــ رند: بکسر اول وارسته از قید تعلقات دنیا، پیراسته و مجرد ۳ ــ نظرباز: آنکه مشتاق دیدار زیبایان و خوبان است ۴ ــ معنی بیت: از دلق ناپاک خود شرمسارم، چه با صد نیرنگ برآن وصله زهد ریائی‌زده و آنرا برنگ خرقهٔ اهل صلاح آراسته‌ام ۵ ــ معنی بیت: ای شمع از عشق وی نیک بسوز و بگذار که اکنون من نیز برای مهرورزی مهیا شده و بدین کار قیام کرده‌ام ۶ ــ معنی بیت: با حیرت و سرگشتگی که من دارم سررشتهٔ سود و صلاح از دست من برفت و هرچه از دل و جان خویش فرسوده و از نیرو و توان خود کاسته‌ام، صرف افزایش غم عشق کرده‌ام ۷ ــ جامه قبا: گریبان چاک‌زده، حال برای فاعل در جمله ــ معنی بیت: حافظ‌وار از سر شوق گریبان چاک‌زده بمیخانه خواهم رفت، شاید که آن نوباوهٔ بوستان حسن مرا دربر کشد و بنوازد.

غزل ۳۱۲

بُشریٰ اِذِالسَّلامةُ حَلَّتْ بِذی سَلَم

لِلّهِ حَمْدُ مُعْتَرِفٍ غایةَ النِّعَم[1]

آن خوش خبر کجاست که این فتح مژده داد

تا جان فشانمش چو زروسیم در قدم[2]

از بازگشتِ شاه درین طرفه منزلست[3]

آهنگِ خصم او بسراپردهٔ عدم[4]

پیمان شکن هرآینه گردد شکسته حال

اِنَّ العُهودَ عِنْدَ مَلیکِ النُّهیٰ ذِمَم[5]

می‌جست از سحابِ امل رحمتی ولی

جز دیده‌اش معاینه بیرون ندادنم[6]

در نیلِ غم[7] فتاد، سپهرش بطنز[8] گفت

اَلآنَ قَدْ نَدِمْتَ وَ ماینْفَعُ النَّدَم

ساقی چو یار مهرخ و از اهلِ راز بود

حافظ بخورد باده و شیخ و فقیه هم

وزن غزل ۳۱۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: مژده باد آنگاه که تندرستی و عافیت در ذی سلم فرود آمد، خدای راست ستایش آنکه نهایت نعمتهای حق را می‌شناسد، شاید در این غزل حافظ بیکی از فتوحات شاه شیخ ابو اسحاق اینجو اشاره کرده باشد ــ ذی سلم: نام جایگاه یا شهری است و در اینجا شاید کنایه از شهر شیراز باشد ۲ ــ معنی بیت: آن پیک‌نیک مژده که این پیروزی را بشارت داد، کجا رفت تا سر و زر در قدمش نثار کنم ۳ ــ طرفه منزل: بضم اول و سکون دوم منزل نو و بدیع، صفت و موصوف ۴ ــ سراپردهٔ عدم: حجاب نیستی، تشبیه صریح ۵ ــ معنی بیت: عهدشکن یقین بدحال و زار و نزار خواهد شد، همانا پیمانها نزدیک خردمندان ضمانت و امان است؛ مقصود آنکه حفظ پیمان فرض ذمه است و آدمی باید از عهدهٔ عهد برآید ۶ ــ معنی بیت: (خصم) پیمان‌شکن از ابر آرزو فیض رحمت و بخشایشی میخواست، ولی تنها چیزی که آشکارا نمی بیرون داد، چشم وی بود؛ مقصود آنکه چشم عدوی پیمان شکن از حسرت اشک بارید و از فیض رحمت حق بی‌نصیب ماند ۷ ــ نیل غم: تشبیه صریح ۸ ــ طنز بفتح اوّل و سکون دوم ریشخند ــ معنی بیت: پیمان گسل مانند فرعون در نیل غصه و رنج غرقه شد و آسمان آنگاه بریشخند بوی گفت: اینک پشیمان شدی و پشیمانی را سودی نیست؛ مضمون این بیت مقتبس از آیهٔ ۹۰ و ۹۱ سورهٔ یونس (۱۰) است در باب ستم فرعون و ظلم سپاهش بر بنی‌اسرائیل و تعقیب آنان و فرا رسیدن لحظهٔ غرق فرعون در نیل و در آن حال از بیم ایمان آوردنش و خطاب حق بوی که اکنون قصد داری ایمان آوری که عذاب ما را دیدی و پیش از این در تمام ایام زندگی از تباهکاران بودی.

غزل ۳۱۳

بازآی ساقیا که هواخواهِ خدمتم
مشتاقِ بندگیّ و دعاگویِ دولتم[۱]

زانجا که فیضِ جامِ سعادت فروغِ[۲] تست
بیرون شدی[۳] نمای ز ظلماتِ حیرتم

هرچند غرقِ بحرِ گناهم ز صد جهت
تا آشنایِ عشق شدم ز اهلِ رحمتم[۴]

عیبم مکن برندی و بدنامی، ای حکیم
کاین بود سرنوشت ز دیوانِ قسمتم[۵]

می خور که عاشقی نه بکسبست و اختیار
این موهبت رسید ز میراثِ فطرتم[۶]

من کز وطن سفر نگزیدم بعمرِ خویش
در عشقِ دیدنِ تو هواخواهِ غربتم

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف
ای خضرِ پی خجسته مدد کن بهمّتم[7]

دورم بصورت از درِ دولت سرای تو
لیکن بجان و دل ز مقیمانِ حضرتم[8]

حافظ به پیشِ چشم تو خواهد سپرد جان
درین خیال ار بدهد عمر مهلتم

وزن غزل ۳۱۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ـ معنی بیت: ای ساقی، باز گرد که دوستدار خدمتگزاری بآستان تو و آرزومند چاکری و دعاگوی اقبال و نیکبختی توام ۲ ـ سعادت فروغ: صفت ترکیبی، جام موصوف ۳ ـ بیرون شد: اسم مکان، محل خروج یا راه بیرون رفتن ـ معنی بیت: چون جام تو فروغ و پرتو نیکبختی دارد، از تاریکیهای سرگشتگی بمن راه بیرون رفتنی نشان بده ۴ ـ معنی بیت: اگر چه در دریای گناه از صد سو فرو رفته‌ام، آنگاه که شناسای عشق گشتم، شایستهٔ رحمت آمدم و بهشتی شدم ۵ ـ معنی بیت: ای خردمند بر من بسبب پای‌بلد نبودن برسوم ظاهری و رسوائی در عالم عشق خرده مگیر که از دیوان تقدیر سرنوشت مرا چنین رقم زدند ۶ ـ معنی بیت: باده بنوش و خوش باش که عاشق شدن مولود خواهش دل و اکتساب نیست، این بخشش از میراث خلقت و فطرت است و عشق را در گل من سرشته‌اند ۷ ـ معنی بیت: ای خضر مبارک قدم، با عنایت و توجه باطنی خود مرا یاری کن و دستگیر، چه ناتوانی با پای مجروحم و راه از میان کوه و دریا میگذرد ۸ ـ معنی بیت: از درگاه تو که سرای نیکبختی و اقبال است، بتن دورم ولی جان و دلم از ملازمان و عاکفان آن آستان است.

غزل ۳۱۴

دوش بیماریِ چشمِ تو ببرد از دستم
لیکن از لطفِ لبت صورتِ جان می‌بستم[1]

عشقِ من با خطِ مشکینِ تو[2] امروزی نیست
دیرگاهست کزین جامِ هلالی مستم[3]

از ثباتِ خودم این نکته خوش آمد که بجور
در سرِ کوی تو از پایِ طلب ننشستم[۴]

عافیت چشم مدار از منِ میخانه‌نشین
که دم از خدمتِ رندان زده‌ام تا هستم[۵]

در رهِ عشق از آن سویِ فنا صد خطرست
تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد، رستم[۶]

بعد ازینم چه غم از تیرِ کج اندازِ[۷] حسود
چون بمحبوبِ کمان ابرویِ خود پیوستم

بوسه بر درجِ عقیقِ[۸] تو حلالست مرا
که بافسوس و جفا مُهرِ وفا نشکستم

صنمی لشکریم[۹] غارتِ دل کرد و برفت
آه، اگر عاطفتِ شاه نگیرد دستم

رتبت دانشِ حافظ بفلک برشده بود
کرد غمخواریِ شمشادِ بلندت[۱۰] پستم

وزن غزل ۳۱۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: دیشب خمارآلودگی چشم تو مرا واله و شیدا کرد ولی از لطافت و شرینی لب نوشین تو نقش جان در نظرم مصور میشد؛ مقصود آنست که چشمت بکرشمه میکشت و لبت جان تازه می‌بخشید ۲ ــ خط مشکین تو: باستعاره مراد سبزهٔ عذار تو ۳ ــ معنی بیت: مهر من بر سبزهٔ لب تو که مانند خطی از مشک است، از امروز آغاز نشده است، دیرزمانی است که ازین جام دایره‌گون باده می‌نوشم و مستم ۴ ــ معنی بیت: این لطیفه از ثبات قدم خود را خوش داشتم و پسندیدم که با همه ستمهای عشق در راه رسیدن بکوی تو دست از طلب بر نداشتم ۵ ــ معنی بیت: صلاح و تقوی و ایمنی از بلا از من مخواه که تا باشم کمر بخدمتگزاری قلندران میگسار بسته‌ام و خواهم بست ۶ ــ معنی بیت: پس از مرگ که فنای صوری است باز روح در طریق عشق راه می‌سپارد و خطرها و دشواریها همچنان در کمین خواهد بود، زنهار مگو که چون زندگانی من در این جهان پایان یافت، رستگار شده‌ام ۷ ــ کج‌انداز: صفت مرکب از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی یعنی کج‌افکنده، تیر موصوف ــ معنی بیت: پس از این از تیری که حسود از کمان تهمت افکنده و بآماج نخواهد رسید، مرا اندیشه‌ای نخواهد بود، چه بوصال یار کمان ابروی خود رسیده‌ام ۸ ــ درج عقیق: بضم اول و سکون دوم صندوقچهٔ خاص زر و زیور یا پیرایه‌دان باستعاره مراد دهان معشوق ــ معنی بیت: بوسیدن حقهٔ عقیقی دهان تو

بر من رواست، چه بستم و درشتخوئی اغیار پیمان وفا را نشکستم و درج محبت من بهمان مهر و نشان است که بود، حافظ در غزل دیگر فرماید:

گوهر مخزن اسرار همانست که بود　　حقهٔ مهر بدان مهر و نشانست که بود

۹ ــ صنمی لشکری: بفتح اول و دوم بتی سپاهی، موصوف و صفت، باستعاره مراد زیباروئی که در دلبری دلیر بود ــ معنی بیت زیبائی که در دلبری چون سپاهی گستاخ و دلیر بود، دلم را بتاراج برد و رفت، دریغا اگر مهربانی پادشاه مددگار من نشود و داد مرا از وی باز نستاند　۱۰ ــ شمشاد بلند: باستعاره مراد قامت افراشته و موزون یار که در بلندی و اعتدال بشمشاد شباهت دارد ــ شمشاد: بکسر اول و سکون دوم درختی است بلند و چوب آن نهایت محکمی دارد (لغتنامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: مقام علمی حافظ بفلک رسیده بود ولی چون بشمشاد قامت سرافراز تو مهر ورزید، غم عشق قدوی را خمیده و کوتاه کرد.

غزل ۳۱۵

بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم
بیا بگو که ز عشقت چه طرف بربستم[۱]

اگر چه خرمنِ عمرم غمِ تو داد بباد
بخاک پایِ عزیزت که عهد نشکستم[۲]

چو ذرّه گر چه حقیرم، ببین بدولتِ عشق
که در هوایِ رخت چون بمهر پیوستم[۳]

بیار باده که عمریست تا من از سرِ امن
بکنجِ عافیت[۴] از بهرِ عیش ننشستم

اگر ز مردمِ هشیاری، ای نصیحت گو
سخن بخاک میفکن، چرا که من مستم[۵]

چگونه سر ز خجالت برآورم برِ دوست
که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم[۶]

بسوخت حافظ و آن یارِ دلنواز نگفت
که مرهمی بفرستم که خاطرش خستم[۷]

وزن غزل ۳۱۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ طرف بر بستم: بفتح اول و سکون دوم بکنایه یعنی سود یافتن و بهره بردن، برای توضیح بیشتر نگاه کنید بغزل ۱۲ شمارهٔ (۴) ــ معنی بیت: ای دوست بیا و باز گو که من در محبت تو بجز از دست دادن سرمایهٔ دین و دانش چه سودی بردم؛ مقصود آنست که هرگز باندیشه سودجوئی نبوده‌ام ۲ ــ معنی بیت: اگر چه آتش عشق تو خرمن زندگانی مرا نابود کرد، بغبار قدم گرامی تو سوگند میخورم که پیمان محبت را همچنان استوار داشتم، مصراع دوم از بیت معروف سعدی است که حافظ تضمین کرده است، سعدی گوید:

بخاکپای عزیزت که عهد نشکستم ز من بریدی و با دیگران نپیوستم

۳ ــ معنی بیت: اگرچه مانند ذره‌ای خردم، بنگر که باقبال عشق بدوستاری رویت بخورشید پیوستم و بوصل آفتاب چهرهٔ تو رسیدم ۴ ــ کنج عافیت: گوشهٔ سرای ایمنی، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: شراب بده که زمانی بدرازی یک عمر گذشت که من بآسوده دلی بساط عشرت و شادی در گوشهٔ سرای ایمنی نگستردم ۵ ــ معنی بیت: ای اندرزگو، اگر عاقلی گفتهٔ خود را بیقدر مکن و آبروی سخن بر خاک مریز، چه من مستم و نصیحت نمی پذیرم ۶ ــ معنی بیت: نمیدانم از شرمندگی چسان در پیش دوست سربلند کنم که خدمتی شایسته نکرده‌ام ۷ ــ خستم: مجروح کردم.

غزل ۳۱۶

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم[۱]

می مخور با همه‌کس تا نخورم خونِ جگر
سر مکش تا نکشد سر بفلک فریادم[۲]

زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
طرّه[۳] را تاب[۴] مده تا ندهی بربادم[۵]

یارِ بیگانه مشو تا نبری از خویشم
غمِ اغیار مخور تا نکنی ناشادم[۶]

رخ برافروز که فارغ کنی از برگِ گُلم
قد برافراز که از سرو کنی آزادم[۷]

شمعِ هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را
یادِ هر قوم مکن تا نروی از یادم[۸]

شهرهٔ شهر مشو تا ننهم سر در کوه
شورِ شیرین منما تا نکنی فرهادم[۹]

رحم کن بر منِ مسکین و بفریادم رس
تا بخاکِ درِ آصف[۱۰] نرسد فریادم

حافظ از جورِ تو حاشا[۱۰] که بگرداند روی
من از آن روز که دربندِ توام آزادم

وزن غزل ۳۱۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: گیسو بدست باد مسپار، تا از رشگ هستی مرا بباد فنا ندهی، کرشمه و غمزه مکن تا بیخ وجودم را برنیفکنی ۲ ــ معنی بیت: با هرکس ساغر مگیر تا خونین دل نشوم و از من اعراض مکن تا نالهام بآسمان برنشود ۳ ــ طره: بضم اول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشانی ۴ ــ تاب: چین و شکن ۵ ــ معنی بیت: گیسو را حلقه در حلقه مکن تا زندان دل را استوارتر نسازی و بزلف چین و شکن مده و بیش ناز و کرشمه منما تا هستی مرا بر باد ندهی ۶ ــ معنی بیت: با ناآشنایان دوستی مکن تا مرا از خود بیخود نسازی، غمخوار بیگانگان مشو و با آنان غمخواری منما تا غمگین نشوم ۷ ــ معنی بیت: چهرهٔ لطیفتر از گل خود را عیان کن تا از گلبرگ بی‌نیاز شوم و قامت بلند افراشته دار تا مرا از نظارهٔ سرو فارغ سازی ۸ ــ معنی بیت: در هر محفلی چون شمع رخ برمیفروز وگرنه ما را در آتش رشگ خواهی سوخت، تا در یادمنی، از دیگران یاد مکن: منظور آنست که هیچگاه از یاد من نمیروی، پس بدیگران مپرداز ۹ ــ معنی بیت: خود را بزیبائی و دلبری مشهور شهر مکن تا من از رشگ دیوانهوار سر بکوه و بیابان ننهم، شورانگیزی و آتش‌افروزی چون شیرین مکن تا مرا بناکامی فرهاد گرفتار نسازی ۱۰ ــ آصف: بفتح صاد نام وزیر حضرت سلیمان و دراینجا شاید مقصود وزیر عصر خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد ۱۰ ــ حاشا: در سیاق فارسی بمعنی ابداً و هرگز چنین مباد، در سیاق فارسی از اصوات است، نیز نگاه کنید بغزل ۷۸ شمارهٔ (۲) ــ معنی بیت: هرگز مباد که حافظ از بیداد تو روی بگرداند و رنجه شود، من از آنگاه که در کمند عشق گرفتار آمدم از تعلقات دنیوی رها گشتم؛ مصراع دوم از مطلع غزل معروف سعدی است که حافظ در مقطع غزل خود تضمین کرده است:

من از آن روز که در بند توام آزادم   پادشاهم چو بدست تو اسیر افتادم

غزل ۳۱۷

فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم
بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم[۱]

طایرِ گلشنِ قدسم چه دهم شرحِ فراق
که درین دامگهِ حادثه چون افتادم[2]

من ملک[3] بودم و فردوسِ برین[4] جایم بود
آدم آورد درین دیرِ خراب آبادم[5]

سایهٔ طوبی[6] و دلجوئیِ حور و لبِ حوض[7]
بهوایِ سرِ کویِ تو برفت از یادم

نیست بر لوحِ دلم[8] جز الفِ قامتِ[9] دوست
چکنم حرفِ دگر یاد نداد استادم

کوکبِ بختِ مرا هیچ منجّم نشناخت
یارب از مادرِ گیتی بچه طالع[10] زادم[11]

تا شدم حلقه بگوش درِ میخانهٔ عشق
هردم آید غمی از نو بمبارکبادم[12]

میخورد خونِ دلم مردمکِ دیده سزاست[13]
که چرا دل بجگر گوشهٔ مردم دادم

پاک کن چهرهٔ حافظ بسرِ زلف ز اشک
ورنه این سیلِ دمادم ببرد بنیادم[14]

وزن غزل ۳۹۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: آشکارا این سخن را بر زبان میرانم و از گفتن آن خوشدلم: من چاکر آستان محبتم و از قید علائق این جهان و جهان دیگر رها گشته‌ام ۲ ــ معنی بیت: من پرندهٔ گلزار پاک بهشتم، ماجرای جدا افتادن خود را از عالم قدس و گرفتار آمدن در این خاکدان را که رویدادهای ناگوار هر دم در راه من دام میگسترند، چگونه باز گویم ۳ ــ ملک: بفتح اول و دوم فرشته ۴ ــ برین: بفتح اول اعلی و برتر، صفت فردوس ۵ ــ خراب آباد: باستعاره مراد دنیاست که آبادی آن هم عین ویرانی است ــ معنی بیت: من فرشته بودم و جایگاهم بهشت اعلی بود. آدم پدر بشر بسبب آنکه نافرمانی کرد از فردوس برین رانده شد و مرا با خود بدین ویران‌سرای دنیا آورد: در این بیت تلمیح دارد بوسوسهٔ شیطان که بآدم گفت میخواهی ترا بدرخت جاودانگی رهبری کنم و فریفته شدن آدم و حوا و خوردن از آن درخت و نافرمانی کردن و گمراه شدن و از بهشت فرود آمدن، نگاه کنید بقرآن کریم آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ سورهٔ طه (۲۰) ۶ ــ طوبی: بضم اول و الف

مقصوره در آخر نام درختی است در بهشت، مؤنث اطیب؛ در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر الف مقصوره بصورت یاء ساکن درمیآید و حرف یاء مکسور خوانده میشود و طوبی بروزن خوبی بتلفظ درمیآید ۷ـ حوض: بفتح اول و سکون دوم جائی که برای آب در زمین ساخته شود، در اینجا بصورت معرفه مقصود حوض کوثر است که از آن جمیع چشمه‌های بهشت جاری میگردد ـ معنی بیت: سایهٔ طوبی درخت بهشتی و دلبری سیه‌چشمان مینوی و کنار حوض کوثر را بشوق کوی تو بفراموشی سپردم و جز عشق تو ای محبوب ازل و ابد از همه‌چیز گذشتم ۸ـ لوح دل: صفحهٔ خاطر، تشبیه صریح ۹ـ الف قامت: الف قد، تشبیه صریح ـ معنی بیت: بر صفحهٔ دلم غیر از الف قد دوست نقشی نباشد، چه توان کرد که استاد ازل حرفی جز الفبای عشق بمن نیاموخته است؛ مرحوم محمدعلی بامداد در صفحهٔ ۵۸ حافظ‌شناسی آورده‌اند: از آستانهٔ حضرت احدیت در عبارات کنائی حضرات به الف تعبیر میشود که نشانهٔ نداشتن اضافات و بساطت مطلقه و مبده وجود سایر حروف است که از آنها بالاخره کلمات مرکب شده‌اند ۱۰ـ طالع: بر آینده و طلوع کننده، طالع در علم احکام نجوم برجی است که هنگام زادن طفل از مشرق برآینده باشد، در لغت‌نامهٔ دهخدا آمده است: جزوی است از منطقةالبروج که هنگام ولادت یا وقت سؤال چیزی از افق شرقی نمودار بباشد و اثر هر طالع در نحوست و سعادت علیحده است ۱۱ـ زادم: بجهان آمدم و متولد شدم، در اینجا فعل زادن بوجه لازم بکار رفته است ـ معنی بیت: هیچ ستاره‌شناسی اختر طالع مرا رصد نکرد و از آن آگاهی نتوانست داد، پروردگارا، نمیدانم از مادر دهر بکدام طالع من پا بجهان نهادم ۱۲ـ مبارکباد: شاد بباش و تبریک، ازلحاظ علم بیان استعارهٔ عنادیه است یعنی مبارکباد بجای تسلیت بکار رفته ـ معنی بیت: از آن زمان که بندهٔ درگاه میکدهٔ محبت و عرفان شدم، هر نفس محنتی تازه و بلائی نو بمن شادباش میگوید که گفته‌اند اَلْبَلاءُ لِلْوِلاءِ (دوستی و محبت را بلا و محنت است) مقصود آنست که عاشقان حق هردم ببلائی گرفتارند ۱۳ـ سزاست: سزاوار است، قبل از این جمله واو حرف ربط بقرینهٔ حالی حذف شده است ـ معنی بیت: مردم چشم من خون جگر میخورد و رنج و محنت گران میبرد و بدین مصیبت سزاوار است، چرا که دل بمهر فرزند دلبند کسان سپرد و خود را در بلای عشق افکند ۱۴ـ معنی بیت: سرشک از رخ حافظ با سر گیسوی خود بزدای وگرنه این سیل پیاپی اساس هستی مرا ویران کند و بآب دهد؛ سعدی گوید:

اشک حسرت بسر انگشت فرو میگیرم — که گرش راه دهم قافله در گل برود

غزل ۳۱۸

مرا میبینی و هردم زیادت میکنی دردم
ترا میبینم و میلم زیادت میشود هردم

بسامانم[1] نمیپرسی، نمیدانم چه سر داری
بدرمانم نمیکوشی، نمیدانی مگر دردم؟

نه‌راهست این‌که بگذاری‌مرا برخاک‌وبگریزی
گذاری آر و بازم پرس تا خاکِ رهت گردم[۲]

ندارم دستت از دامن بجز در خاک و آندم هم
که بر خاکم روان گردی، بگیرد دامنت گردم[۳]

فرو رفت از غمِ عشقت دمم، دم میدهی تا کی؟
دمار از من برآوردی، نمیگوئی برآوردم[۴]

شبی دل را بتاریکی ز زلفت باز می‌جستم
رخت می‌دیدم و جامی هلالی[۵] باز میخوردم

کشیدم در برت ناگاه و شد در تاب گیسویت
نهادم بر لبت لب را و جان و دل فدا کردم

توخوش‌می‌باش‌باحافظ، بروگوخصم‌جان‌میده
چوگرمی‌ازتومی‌بینم، چه‌باک‌ازخصمِ‌دم‌سردم؟[۶]

وزن غزل ۳۱۸: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ـ بسامانم: در نسخه بدل ز سامانم آمده که بر متن ترجیح دارد. نگاه کنید بصفحهٔ ۴۷۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد ـ معنی بیت: از سر و سامان و وضع و حالم بمهر پرسشی نمیکنی، من از اندیشه‌ای که در سر داری آگاه نیستم، در علاج من جهدی نمیکنی، آیا درد مرا نمی‌شناسی و یقین است که نیک میدانی ۲ ـ معنی بیت: درست نیست که مرا خوار و زار رها کنی و روی برتابی، بر من گذری کن و تفقدی بنما تا خاکسار و فدای تو شوم ۳ ـ معنی بیت: دست از دامنت کوتاه نکنم، جز آنکه بمیرم و در آن نفس هم که بر گورم قدم نهی، غبار پیکرم چنگ در دامان تو زند ۴ ـ معنی بیت: از اندوه عشق تو نفسم بند آمد و برنیامد، تا چند مرا فریب میدهی، هلاکم کردی و نمی‌پذیری که دمار از روزگار من برآوردی ۵ ـ جامی هلالی: ساغری هلال‌وار، موصوف و صفت نسبی ـ معنی بیت: یک شب بجستجوی دل خود در ظلمت گیسویت پرداختم، چشم بر رخسارت دوخته بودم و از ساغری هلال‌وار باده مینوشیدم ۶ ـ دم سرد: بفتح اول آنکه سخنش بی‌اثر باشد. صفت ترکیبی، خصم موصوف ـ معنی بیت: تو با حافظ مهربانی کن و برقیب بگو برو و از رشک جان بسپار. چون محبت و گرم‌خوئی ترا می‌یابم، پروائی از سخن سرد خصم نخواهم داشت چه گفتار او گیرا و اثربخش نیست.

غزل ۳۱۹

سالها پیرویِ مذهبِ رندان کردم
تا بفتویِّ خرد[1] حرص بزندان کردم[2]

من بسر منزلِ عنقا[3] نه بخود بردم راه
قطعِ این مرحله با مرغِ سلیمان کردم

سایهٔ بر دل ریشم فکن، ای گنجِ روان[4]
که من این خانه بسودایِ تو ویران کردم[4]

توبه کردم که نبوسم لبِ ساقیّ و کنون
میگزم لب[5] که چرا گوش بنادان کردم

در خلاف آمدِ[6] عادت بطلب کام که من
کسبِ جمعیّت از آن زلفِ پریشان کردم

نقشِ مستوری و مستی نه بدستِ من و تست
آنچه سلطانِ ازل[7] گفت بکن، آن کردم

دارم از لطفِ ازل جنّتِ فردوس طمع
گرچه دربانیِ میخانه فراوان کردم[8]

این که پیرانه سرم[9] صحبتِ یوسف بنواخت
اجرِ صبریست که در کلبهٔ احزان کردم

صبح خیزیّ و سلامت طلبی چون حافظ
هرچه کردم همه از دولتِ قرآن کردم[10]

گر بدیوانِ غزل[11] صدر نشینم چه عجب
سالها بندگیِ صاحبِ دیوان کردم

وزن غزل ۳۱۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رای فقیه و مفتی یا حکم شرع، دراینجا چون

ضرورت قافیه نیست بهتر است بفتوای خرد نوشت و خواند و ممال کردن الف مقصوره و تشدید آن لزومی ندارد ـ فتوای خرد: رأی قاضی خرد، استعارهٔ مکنیه ۲ ـ معنی بیت: سالیانی درازست که آئین وارستگان از قید علائق را پذیرفته و بدان شیوه رفتار کرده‌ام و بحکم پیروی از این مذهب برأی داور خرد دیو آز و طمع را ببند کشیده‌ام ۳ ـ عنقا، بفتح اول و سکون دوم سیمرغ، دراینجا باستعاره مراد از سرمنزل عنقا پیشگاه سیمرغ حقیقت و مراد از مرغ سلیمان یا هدهد باستعاره پیر دلیل مقصود است ـ معنی بیت: من بآستان سیمرغ حقیقت بیاری خود راه نجستم، این راه دراز را بمدد هدهد پیک راهنمای سلیمان یعنی پیر دلیل پیمودم، درضمن تلمیحی دارد بسرگذشت سلیمان و خبرآوردن هدهد بآن حضرت از بلقیس ملکه سبا، نگاه کنید بقرآن مجید آیات ۱۹ ببعد سورهٔ نمل (۲۷) ۴ ـ گنج روان: گنج جان و روان باستعارهٔ مراد محبوب ازلی ـ معنی بیت: ای گنج جان و روان ای محبوب ازلی سایهٔ لطفی بر دل مجروح من بگستر که من این سرا را بعشق تو ویران کردم تا در آن جای‌گزینی که خود فرمودی أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهم (من در نزد شکسته دلانم) ۵ ـ میگزم لب: بکنایه یعنی پشیمانم و تأسف میخورم ۶ ـ خلاف آمد: بکسر اول ناسازگاری و ناموافق پیش آمدن، مصدر مرخم مرکب است که صورت اسم یافته ـ معنی بیت: مراد خاطر خود در ناسازگاری و ناموافق پیش آمدن امور عادی بجوی، چه من آسودگی دل و خاطر مجموع را از پریشانی گیسوی یار یافتم؛ همانگونه که آدمی با زهد ورزیدن و شکیبائی که برخلاف مشتهیات نفس است بهشتی تواند شد، نیز نگاه کنید بصفحهٔ ۵۰۳ گلستان بکوشش نگارنده ۷ ـ سلطان ازل: کارفرمای جاودان جهان هستی ـ معنی بیت: اختیار زهد و تقوی یا میگساری و رندی بمن و تو داده نشده است، هرچه کارفرمای جهان هستی مقدر فرمود همان بردست من رفت ۸ ـ معنی بیت: از مهر و عنایت بی‌پایان الهی امید رسیدن بفردوس برین دارم، اگرچه سالها خدمتگزار میکدهٔ رندان قلندر بوده‌ام ۹ ـ پیرانه سر: هنگام پیری، قید زمان ـ معنی بیت: پاداش شکیبائی من در خانهٔ تنگ غمهای فراق آن شد که هنگام پیری در مصاحبت یوسف یار عزیز و محبوب خود باشم و از او نوازش ببینم، نیز نگاه کنید بغزل ۲۵۵ شمارهٔ (۳) ۱۰ ـ معنی بیت: سحرخیزی و کامروائی و با خلق خدا در صلح و صفا بودن و هرچه از این دست مانند حافظ بر دست من رفت، یکباره از برکت و سعادت قرآن کلام ایزدی بود؛ چنانکه در این بیت دیده میشود گاه شاعر تخلص خود را بعنوان شخصیت ثانوی فرض میکند ۱۱ ـ دیوان غزل: در اینجا مراد محفل غزلسرائی، تشبیه صریح ـ معنی بیت: اگر در محفل غزلسرائی در پیشگاه جای دارم شگفت نیست، چه سالیان بسیار بچاکری و خدمت صاحبدیوان یا وزیر بزرگ عصر پرداختهام.

غزل ۳۲۰

دیشب بسیلِ اشک رهِ خواب میزدم
نقشی بیاد خطِّ تو[1] بر آب میزدم
ابروی یار در نظر و خرقه سوخته[2]
جامی بیادِ گوشهٔ محراب میزدم

هر مرغِ فکر[3] کز سرِ شاخِ سخن[4] بجست
بازش ز طرّهٔ تو بمضراب[5] میزدم

رویِ نگار در نظرم جلوه می‌نمود
وز دور بوسه بر رخِ مهتاب میزدم[6]

چشمم بروی ساقی و گوشم بقولِ چنگ
فالی بچشم و گوش دریـن باب میزدم[7]

نقشِ خیالِ روی تو تا وقتِ صبحدم
بر کارگاهِ دیدهٔ بیخواب[8] میزدم

ساقی بصوتِ این غزلم کاسه میگرفت[9]
میگفتم این سرود و میِ ناب میزدم

خوش بود وقتِ حافظ و فالِ مراد و کام
بر نامِ عمر و دولتِ احباب[10] میزدم

وزن غزل ۳۲۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ـ خط تو: باستعاره مراد سبزهٔ عذارِ تو ـ معنی بیت: شب دوشین از سیل سرشک خوابم نمیبرد و بیاد سبزهٔ عذار تو نقشی بر آب می‌بستم که نمیگرفت و کاری بیحاصل بود ۲ ـ خرقه سوخته: خرقه سوختن ظاهراً رسمی بوده صوفیانرا که از فرط شوق یا بعلامت شکر خرقه خود را می‌سوزاندند (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ـ معنی بیت: در آن حال که ابروی دوست در برابر چشم من نمایان بود و خرقهٔ تن را از شدت وجد سوخته و ترک خودی و هستی کرده بودم، ساغری بیاد گوشهٔ محراب ابروی یار می‌نوشیدم (ممکن است این معنی نیز مراد باشد جامی بیاد ایام زهد و گوشه‌نشینی در محراب عبادت می‌نوشیدم) ۳ ـ مرغ فکر: طایر اندیشه، تشبیه صریح ۴ ـ شاخ سخن: شاخهٔ درخت سخن، استعارهٔ مکنیه ۵ ـ مضراب: بکسر اول و سکون دوم دام ـ معنی بیت: هر طایر اندیشه که از شاخسار کلام برمیپرید و بقالب لفظ درنمی‌آمد، آن را با دام زلف تو میگرفتم و برشتهٔ سخن میکشیدم ۶ ـ معنی بیت: چهرهٔ زیبای یار در آینه دیده‌ام پیدا بود و از دوردست بر رخسار ماه که همانند چهرهٔ معشوق در چشم من مینمود، بوسه‌ای نثار میکردم ۷ ـ معنی بیت: دیده بر چهرهٔ ساقی دوخته و گوش بترانهٔ چنگ سپرده بودم و با چشم و گوش خود دربارهٔ رسیدن بوصال یار تفألی میزدم و این حال را بشگون میگرفتم ۸ ـ کارگاه دیده، نگارخانهٔ دیده، تشبیه صریح ـ معنی بیت: صورت خیالی چهرهٔ ترا تا برآمدن صبح در نگارخانهٔ چشم بیدار خود مصوّر مینمودم و می‌نگاشتم ۹ ـ کاسه میگرفت: ظاهراً در اینجا مقصود از کاسه میگرفت یعنی پیاله شراب برکف میگرفت و در مجلس میگرداند ـ

معنی بیت: ساقی مجلس بر آوای این چامه پیاله شراب بر کف میگرفت و در مجلس جام را بگردش می‌آورد، من نیز این ترانه را میخواندم و بادهٔ صافی ازدست ساقی مینوشیدم ۱۰ ـ احباب: بفتح اول و سکون دوم دوستان جمع حبیب ـ معنی بیت: روزگار حافظ بخوشی میگذشت و بنام زندگانی دوستان و باقبال نیکشان فالی که متضمن مراد و رسیدن آنان بکام دل باشد میگرفتم.

غزل ۳۲۱

هرچند پیر و خسته‌دل و ناتوان شدم
هر گه که یادِ رویِ تو کردم، جوان شدم

شکرِ خدا که هرچه طلب کردم از خدا
بر منتهای همّتِ[۱] خود کامران شدم[۲]

ای گلبنِ جوان،[۳] برِ دولت بخور که من
در سایهٔ تو بلبلِ باغ جهان شدم

اول ز تحت و فوقِ وجودم خبر نبود
در مکتب غمِ تو چنین نکته‌دان شدم[۴]

قسمت حوالتم بخرابات میکند
هرچند کاینچنین شدم و آنچنان شدم[۵]

آن روز بر دلم درِ معنی گشوده شد
کز ساکنانِ درگهِ پیرِ مغان شدم[۶]

در شاهراهِ دولتِ سرمد بتختِ بخت
با جامِ می بکامِ دلِ دوستان شدم

از آنزمان که فتنهٔ چشمت بمن رسید
ایمن ز شرِّ فتنهٔ آخر زمان شدم[۷]

من پیرِ سال و ماه نیم یار بیوفاست
بر من چو عمر میگذرد پیر از آن شدم[۸]

دوشم نوید داد عنایت که حافظا
بازآ که من بعفوِ گناهت ضمان[۹] شدم

وزن غزل ۳۲۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف)
۱ ــ بر منتهای همت: بنهایت مقصود و کمال مطلوب ۲ ــ کامران شدم: دست یافتم و موفق شدم ۳ ــ گلبن جوان: باستعاره مراد یار جوان جوانبخت ــ معنی بیت: ای نهال گل نوسال میوهٔ نیکبختی و اقبال بچین و بکام دل تمتع و بهره از آن ببر که من در پرتو عنایت و سایهٔ توجه تو هزار آوای خوش‌نوای بوستان گیتی شدم ۴ ــ معنی بیت: در آغاز من باصطلاح عارفان از تحت وجود یعنی قوس نزولی هستی که موالید ثلاث (جماد و نبات و حیوان) باشد آگاهی نداشتم و از قوس صعودی وجود که مقام والای انسانیت است نیز بیخبر بودم ولی از فیض‌بخشی مکتب عشق تو بدینگونه نکته‌سنج و دانا شدم ۵ ــ معنی بیت: تقدیر ازلی مرا بمیکدهٔ رندان قلندر روانه میسازد و بدانجا می‌سپارد، اگرچه روزگاری عابد و زمانی زاهد بودم ۶ ــ معنی دو بیت: روزی که مقیم آستان پیر عارفان شدم و بادهٔ معرفت نوشیدم، بر روی دلم باب حقیقت باز شد و در راه گشاده نیکبختی جاودان بر او رنگ اقبال ساغر بکف دوستکام و کامروا گشتم ۷ ــ معنی بیت: از آنگاه که بلای چشم تو مرا فرا گرفت، از آسیب فتنهٔ آخر زمان در امان ماندم، مقصود آنکه دربرابر غم عشق تو محنتهای روزگار درنظرم ناچیزست، سعدی گوید:

غم عشق آمد و غمهای دگر پاک ببرد سوزنی باید کز پای برآرد خاری

۸ ــ معنی بیت: من نه از گذشت روزگار بلکه از بی‌مهری و پیمان‌شکنی یار فرسوده و پیر شدم، چه وی هم مانند روز عمر یک لحظه نزد من نمی‌پاید و شتابان میگذرد ۹ ــ ضمان: بفتح اول پایندانی و کفالت در اینجا بمعنی ضامن و پایندان است. ازلحاظ دستوری بکار رفتن اسم (مصدر) است بجای صفت ــ معنی بیت: شب دوشین یار بمن مژدهٔ لطف و امید مرحمتی داد که ای حافظ، بازگرد و نومید مباش که من در پیشگاه حق برای بخشایش گناهانت ضامن شده‌ام.

غزل ۳۲۲

خیال نقشِ تو در کارگاهِ دیده کشیدم
بصورتِ تو نگاری ندیدم و نشنیدم[۱]

اگرچه در طلبت همعنانِ بادِ شمالم
بگردِ سروِ خرامانِ قامتت نرسیدم[۲]

امید در شبِ زلفت[۳] بروزِ عمر نبستم
طمع بدورِ دهانت ز کامِ دل ببریدم

بشوقِ چشمهٔ نوشت[۴] چه قطرها که فشاندم
ز لعلِ باده‌فروشت چه عشوها که خریدم

ز غمزه بر دلِ ریشم چه تیرها که گشادی
ز غصّه بر سرِ کویت چه بارها که کشیدم[۵]

ز کویِ یار بیار، ای نسیمِ صبح غباری
که بویِ خونِ دلِ ریش از آن تراب[۶] شنیدم

گناهِ چشمِ سیاهِ تو بود و گردنِ دلخواه
که من چو آهویِ وحشی زآدمی برمیدم[۷]

چو غنچه بر سرم از کویِ او گذشت نسیمی
که پرده بر دلِ خونین ببویِ او بدریدم[۸]

بخاکِ پایِ تو سوگند و نور دیدهٔ حافظ
که بی‌رخِ تو فروغ از چراغِ دیده ندیدم[۹]



وزن غزل ۳۲۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن (بحر مجتث مثمن مخبون)

۱ ــ معنی بیت: صورت خیالی شمایل ترا در نگارخانهٔ چشم تصویر کردم و مانند نقش چهرهٔ تو زیبائی ندیدم و نه باین صفت از کسی شنیدم ۲ ــ معنی بیت: اگرچه در جستجوی تو بهمراه باد سبک‌پوی روانم، با اینهمه گرد سرو قد خوشخرام ترا نیز درنیافتم و بدان دستم نرسید ۳ ــ شب زلف: ظلمت گیسو، تشبیه صریح ــ معنی بیت: در ظلمت گیسوی تو با وجود غم عشق دل از روز روشن زندگانی برداشتم و از حیات گرانمایه نومید شدم و در روزگار فرمانروائی دهان تو رشتهٔ امیدم از رسیدن بمراد دل گسست ۴ ــ چشمهٔ نوش: باستعاره مراد دهان معشوق ــ معنی بیت: در آرزوی چشمهٔ نوشین دهان تو اشکها ریختم و از لعل لب میگسار میفروش تو فریبهای بسیار خوردم ۵ ــ معنی بیت: بسا تیرهای ناز و کرشمه که بر دل مجروح من افکندی و بسی بار غم که در کوی تو بدوش دل کشیدم ۶ ــ تراب: بضم اول خاک ــ معنی بیت: ای باد خوش بامدادی از محلهٔ دوست گردی بیاور، چه از خاک آن سر کوی بوی خون دلهای افگار عاشقان بمشام میرسد ۷ ــ معنی بیت: تقصیر از دیدهٔ سیاهدل تو و گردن زیبای دلپسندت بود که شیفته و مجنونم ساخت تا من از آدمیزاد چون آهوی دشتی گریزان شدم ۸ ــ معنی بیت: باد نرمی از کوی دوست بر من که از فروبستگی و دلتنگی مانند غنچه بودم، گذر کرد و ببوی خوش یار و شوق دیدارش پرده را بر دل خون شده چاک زدم و راز عشقم را آشکار نمودم ۹ ــ معنی بیت: بغبار قدم مبارک تو قسم میخورم و بفروغ چشم حافظ که آنهم خاک پای تست که از فراق روی تو نوری در چراغ چشم من نمانده است.

غزل ۳۲۳

زدستِ کوتهِ خود زیرِبارم
که از بالا بلندان شرمسارم[۱]

مگر زنجیر مویی[۲] گیردم دست
وگرنه سر بشیدائی برآرم

ز چشمِ من بپرس اوضاعِ گردون
که شب تا روز اختر می‌شمارم[۳]

بدین شکرانه[۴] می‌بوسم لبِ جام
که کرد آگه ز رازِ روزگارم

اگر گفتم دعایِ می‌فروشان
چه باشد، حقِّ نعمت می‌گزارم[۵]

من از بازویِ خود دارم بسی شکر
که زورِ مردم آزاری ندارم[۶]

سری دارم چو حافظ مست لیکن
بلطفِ آن سری امّیدوارم[۷]

وزن غزل ۳۲۳: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ معنی بیت: از تهیدستی پشتم در زیر بار غم و اندوه دوتاست و بدین سبب از دلبران سهی قامت شرمنده‌ام، حافظ در غزل دیگر فرماید:

شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه‌ام　　ای فلک این شرمساری تا بکی باید کشید

۲ ــ زنجیر مو: سلسله گیسو، صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) ــ معنی بیت: جز آنکه یاری سلسله گیسو یاریم کند و مرا از آشفتگی حال رهائی بخشد وگرنه دیوانه خواهم شد ۳ ــ معنی بیت: حال و وضع فلک را از دیدهٔ من بجوی، چه هر شام تا بامداد دیده برهم نمی‌نهم و ستاره‌شماری میکنم ۴ ــ شکرانه: نذر و نثار، آنچه نذر کنند یا بفقراء دهند بر سبیل شکرگزاری (لغتنامهٔ دهخدا) اسم مرکب از شکر و انه پسوند نسبت ــ معنی بیت: بر لب ساغر معرفت بپاس آنکه مرا از اسرار دهر باخبر ساخت بوسه میزنم ۵ ــ معنی بیت: اگر بدولت مرشد، پیر میکدهٔ عشق دعا کردم، کاری نکردم جز آنکه حق نعمت معرفت را که بر من ارزانی داشته،

بجا آوردم ۶ ـ معنی بیت: من از دست خود بسیار سپاسگزارم، چه مرا توان آزردن کسان نیست، چنانکه شادروان قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۲۱ دیوان حافظ آورده‌اند مصراع دوم این بیت حافظ از بیت معروف سعدی است در گلستان که حافظ تضمین کرده است:

چگونه شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم

۷ ـ معنی بیت: من حافظ وار سرمستم ولی بعنایت آن سری (آن جهانی) امید بسته‌ام چه خداوند بخشندهٔ بخشاینده است.

غزل ۳۲۴

گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم
همچنان[1] چشمِ گشاد[2] از کرمش میدارم

بطرب حمل مکن سرخیِ رویم که چو جام
خونِ دل عکس بیرون میدهد از رخسارم[3]

پردهٔ[4] مطربم از دست برون خواهد برد
آه اگر زانکه درین پرده نباشد بارم

پاسبانِ حرمِ دل[5] شده‌ام شب همه شب
تا درین پرده جز اندیشهٔ او نگذارم

منم آن شاعرِ ساحر که بافسونِ سخن[6]
از نیِ کلک همه قند و شکر میبارم

دیدهٔ بخت[7] بافسانهٔ او شد در خواب
کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم

چون ترا در گذر[8] ای یار نمی‌یارم دید
با که گویم که بگوید سخنی با یارم

دوش میگفت که حافظ همه رویست و ریا[9]
بجز از خاکِ درش با که بود بازارم؟

وزن غزل ۳۲۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ همچنان: هنوز، قید زمان ۲ ـ گشاد: گشایش و فرج و فتوح، مصدر مرخم است که بصورت اسم

بکار میرود ــ معنی بیت: اگرچه از کمند گیسوی وی (یار) کار من فرو بسته ماند و دشوار گشت، هنوز از بخشش و جوانمردیش امید مشکل‌گشائی دارم ۳ ــ معنی بیت: سرخ‌روئی مرا بشادمانی نسبت مده که رنگ چهرهٔ من مانند ساغر می انعکاسی از دل خونین است ۴ ــ پرده: مجازاً بمعنی آهنگ ــ معنی بیت: آهنگ رامشگر مرا از خود بیخود میکند، جای دریغ و افسوس است اگر بمن اجازه حضور یافتن در این خلوت و سراپرده داده نشود ــ میان پرده و پرده تجنیس تام مراعات شده است ۵ ــ حرم دل: تشبیه صریح ــ معنی بیت: هرشب تا صبح نگاهبان سرای دلم تا در این سراپرده جز خیال وی را بار ندهم ۶ ــ افسون سخن: سحر کلام، تشبیه صریح ۷ ــ دیدهٔ بخت: چشم طالع، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: چشم طالع من با قصهٔ عشق او در خواب شیرین فرو رفت، نسیم نرم لطف و نگرش یار کجاست تا مرا از خواب برانگیزد و آگاهی بخشد. کمال اسمعیل گوید:

از کوی تو گر باد قبولی بوزد ‌ ‌ ‌ ‌ مانندهٔ برگ گل ز شادی بپرم

۸ ــ گذر: گذرگاه و معبر، اسم مکان مشتق از مادهٔ فعل امر ۹ ــ روی و ریا: ریاکاری و ظاهرسازی، اسم مرکب ــ معنی بیت: دیشب مدعی میگفت که حافظ کارش همه خودنمائی و ظاهرآرائی است، چنین نیست، من جز با غبار آستان دوست با کسی سرو سودائی ندارم.

غزل ۳۲۵

گر دست دهد خاکِ کفِ پای نگارم
بر لوحِ بصر خطِّ غباری[۱] بنگارم

بر بویِ کنارِ تو شدم غرق و امیدست
از موجِ سرشکم[۲] که رساند بکنارم[۳]

پروانهٔ[۴] او گر رسدم در طلبِ جان
چون شمع همان دم بدمی جان بسپارم

امروز مکش سر ز وفایِ من و اندیش
زان شب که من از غم بدعا دست برآرم[۵]

زلفین[۶] سیاهِ تو بدلداریِ عشّاق
دادند قراریّ و ببردند قرارم

ای باد، از آن باده نسیمی بمن آور
کان بویِ شفابخش بود دفعِ خمارم[۷]

گر قلبِ دلم[۸] را ننهد دوست عیاری
من نقدِ روان[۹] در دمش از دیده شمارم

دامن مفشان[۱۰] از منِ خاکی که پس از من
زین در نتواند که برد باد غبارم

حافظ لبِ لعلش چو مرا جانِ عزیزست
عمری بود آن لحظه که جان را بلب آرم[۱۱]

وزن غزل ۳۲۵: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ خط غبار: یا قلم غبار یکی از هفت قلم جدید است، خطی یا قلمی سخت ریز (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) در اینجا بایهام مقصود خطی است که با غبار کف پای دوست نوشته شود ــ معنی بیت: اگر گرد قدم یار بدستم افتد، بر صفحهٔ دیده خط غباری نقش میکنم؛ مقصود آنکه خاک پای دوست را چون سرمهٔ در چشم میکشم ۲ ــ موج اشک: تشبیه صریح ۳ ــ کنار: باستعاره ساحل مراد و وصال ــ معنی بیت: بآرزوی آغوش و کنار تو غرقهٔ دریای عشق شدم و از موج سرشک خود چشم دارم که مرا بساحل مراد افکند ۴ ــ پروانه: بفتح اول و سکون دوم دو معنی دارد اول پروانه: حشره‌ای پرنده که عاشق شمع است دوم بمعنی فرمان و رخصت و دستوری در اینجا بایهام معنی دور آن که فرمان باشد مقصود است ــ معنی بیت: اگر فرمان او در خواستن جان من برسد، شمع‌سان بآسانی در همان نفس بنسیمی جان تسلیم میکنم ۵ ــ معنی بیت: از پیمان دوستی من سرپیچی مکن و از شبی که از اندوه دل دستم بدعا بلند شود، بسیم‌دار ۶ ــ زلفین: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم زلف یا گیسو این کلمه از اصل فارسی است ــ معنی بیت: گیسوان مشکین تو برای نگاهداری دلهای عاشقان رسم و آئینی نهادند و مرا از رشک بیتاب ساختند بدان سبب که بدلها همه در خم و تاب خود قراری دادند و دل مرا سرگردان و بی‌قرار ماندند ۷ ــ دفع خمار: دور سازندهٔ خمارآلودگی و دردسر، دفع در اینجا اسم است و بجای صفت دافع بکار رفته است ۸ ــ قلب دل: زر ناسره دل، تشبیه صریح؛ در ضمن صنعت ایهام ترجمه نیز مراعات شده؛ چه قلب عربی بمعنی دل فارسی نیز هست ۹ ــ نقد روان: زر و سیم سره و رائج باستعاره مراد اشک پاک سیمگون ــ معنی بیت: اگر زر ناسرهٔ دل مرا دوست بی‌عیار شمارد، من سیم پاک روان سرشک را بیدرنگ از چشم نثار میکنم و می‌فشانم ۱۰ ــ دامن مفشان: بکنایه یعنی اعراض مکن و بترک وی مگو ــ معنی بیت: از عاشق خاکسار خود روی برمتاب و جدا مشو که پس از مردنم باد هم خاک مرا از آستانت نمیتواند دور سازد ۱۱ ــ ای حافظ، چون لب نوشین لعل فامش جان گرامی منست پس آن دم که جان عزیز یعنی لب او را بر لب خود نهم یک عمر بشمار آید.

غزل ۳۲۶

در نهانخانهٔ عشرت[۱] صنمی خوش دارم
کز سرِ زلف و رخش نعل در آتش دارم[۲]

عاشق و رندم و میخواره بآوازِ بلند
وین همه منصب از آن حورِ پریوش[۳] دارم

گر تو زین دست مرا بیسر و سامان داری
من بآهِ سحرت زلف مشوّش دارم[۴]

گر چنین چهره گشاید خطِ زنگاریِ دوست
من رخِ زرد بخونابه منقّش دارم[۵]

گر بکاشانهٔ رندان قدمی خواهی زد
نقلِ شعرِ شکرین و میِ بیغش دارم[۶]

ناوکِ غمزه[۷] بیار و رسنِ زلف که من
جنگها با دلِ مجروحِ بلاکش دارم

حافظا چون غم و شادیّ جهان درگذرست[۸]
بهتر آنست که من خاطرِ خود خوش دارم

وزن غزل ۳۲۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ نهانخانهٔ عشرت: خلوت‌سرای عیش و خوشدلی، تشبیه صریح ۲ ــ نعل در آتش دارم: بکنایه یعنی پریشان و بیقرارم؛ چه هرگاه خواهند که شخصی را بخود رام کنند نام او را بر نعل اسبی بکنند و آن نعل را در آتش نهند و افسونی چند که مناسب آنست بخوانند و آن شخص مضطرب گردد و رام شود (برهان قاطع) ــ معنی بیت: در خلوت‌سرای خوشدلی و عیش بتی زیبا و دلپذیر مراست که سرگیسو و چهرهٔ وی برای بیقرار کردن من گوئی نعل در آتش نهاده‌اند ۳ ــ حور پری‌وش: سیه‌چشم فرشته مانند. حور بضم اول جمع حوراء است یعنی زنان سیه‌چشم بهشت ولی در سیاق فارسی بعضی جمعهای عربی گاهی مفرد محسوب شده است، نیز نگاه کنید بصفحهٔ ۷۴ گلستان سعدی بکوشش نگارنده ــ معنی بیت: من بیدلی از علائق وارسته‌ام که آشکارا باده میگسارم و این مقام و مرتبه والا از عشق آن سیه‌چشم فرشته‌خوی نصیب من شده است. ۴ ــ معنی بیت: اگر تو بدین روش مرا آشفته حال و نابسامان کنی، من با آهی که سحرگاه برمیآورم گیسوی ترا

پریشان و شوریده خواهم کرد ۵ــ معنی بیت: اگر سبزهٔ عذار یار بدینگونه بجلوه گری رخ نماید، من از شدت شوق چهرهٔ زرد خویش را بخون دل نگار میکنم ۶ــ معنی بیت: اگر بکلبهٔ وارستگان قلندر قدم رنجه خواهی کرد، برای پذیراتی تو نقل شعر شیرین و بادهٔ ناب فراهم دارم ۷ــ ناوک غمزه: تیر کرشمه، تشبیه صریح همچنین است رسن زلف ــ معنی بیت: تیر کرشمه و کمند گیسوی خود را بیاور که من ستیزه‌ها با دل ریش ترک عافیت گفتهٔ خویش دارم تا داد ازو بستانم ۸ــ درگذر: ناپایدار و گذران، صفت مرکب از حرف اضافه در و اسم گذر بمعنی عبور و گذشت.

غزل ۳۲۷

مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم
هواداران کویش[۱] را چو جانِ خویشتن دارم

صفای خلوتِ خاطر از آن شمع چگل[۲] جویم
فروغ چشم و نوردل از آن ماهِ ختن[۳] دارم

بکام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل
چه فکر از خبثِ[۴] بدگویان میانِ انجمن دارم

مرا در خانه سروی[۵] هست کاندر سایهٔ قدش
فراغ از سروِ بستانیّ و شمشادِ چمن دارم

گرم صد لشکر از خوبان بقصدِ دل کمین سازند
بحمدالله وَالْمِنَّة بتی لشکرشکن دارم[۶]

سزد کز خاتمِ لعلش[۷] زنم لافِ سلیمانی
چو اسمِ اعظم باشد، چه باک از اهرمن دارم

الا ای پیرِ فرزانه مکن عیبم ز میخانه
که من در ترکِ پیمانه دلی پیمان‌شکن دارم[۸]

خدا را ای رقیب امشب زمانی دیده بر هم نه
که من با لعلِ خاموشش[۹] نهانی صدسخن دارم

چو در گلزارِ اقبالش خرامانم بحمدالله
نه میلِ لاله و نسرین نه برگِ[۱۰] نسترن دارم

بردی شهره شد حافظ میانِ همدمان لیکن
چه غم دارم که در عالم قوام‌الدّین حسن[۱۱] دارم

وزن غزل ۳۲۷: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ـ هواداران کویش: بفتح اول دوستان و هواخواهان و مهرورزان کوی وی ـ در صفحهٔ ۳۹۲ جامع نسخ دیوان حافظ در چند نسخه هواداری بجای هواداران آمده که بر متن ترجیح دارد، هواداری بمعنی مهرورزی و دوستی و عشق‌ورزی و دوستداری ـ معنی بیت: با یار جانی خود پیمانی بسته‌ام که تا زنده باشم، عشق‌ورزی با کوی و دوستداری خانه‌ای را که در آن سکنی داشته مانند جان خویش گرامی میدارم؛ مجنون هم بحب و دوستداری لیلی بر دیوار خانه‌اش بوسه میزد: امر علی‌الدیار دیار لیلی اقبل ذاالجدار وذالجدارا وماحب الدیار شغفن قلبی ولکن حبُّ مسن سکن الدیارا ۲ ـ چگل: بکسر اول و دوم نام سرزمینی است حسن‌خیز در ترکستان ـ شمع چگل: شمع محفل زیبایان چگل باستعاره محبوب مراد است همچنین است ماه ختن ۳ ـ ختن: بضم اول و فتح دوم شهری است در ترکستان شرقی که مردم آن بزیبائی شهرت داشتند ۴ ـ خبث: بضم اول و سکون دوم پلیدخوئی و بدنفسی ـ معنی بیت: چون بمراد خاطر خلوت‌سرای وصلی فراهم است، اندیشه‌ای از پلیدخوئی و بدنفسی غیبت‌کنندگان درمیان جمع ندارم، سعدی گوید:

روی در روی دوست کن بگذار تا عدو پشت دست میخاید

۵ ـ سرو: باستعاره مراد یار سرو قامت ـ معنی بیت: سرو قامتی در خانه دارم که در سایه بالای موزون وی از سرو بوستانی و شمشاد چمن بی‌نیاز شده‌ام، سعدی گوید:

یکی درخت گل اندر میان خانهٔ ماست که سروهای چمن پیش قامتش پستند

۶ ـ معنی بیت: اگر صد سپاه از زیبایان برای ربودن دل من در نهانگاه مترصد باشند، سپاس و منت خدای را که مرا صنمی است که بحسن خود لشکر خوبان را درهم می‌شکند ۷ ـ خاتم لعل: انگشتری لعل‌فام یا مهر لعل باستعاره مراد لب لعل یار ـ معنی بیت: شایسته است که من با مهر لعل نوشین او ادعای سلطنت سلیمانی کنم و چون نقش لب او در حکم اسم اعظم یا نام مهین خدای نگهدار من تواند بود، پروائی از رقیبان دیوسیرت ندارم ۸ ـ معنی بیت: ای شیخ خردمند بر میکده رفتن من خرده مگیر، چه دلم در کنار گذاشتن ساغر و ننوشیدن می بعهد خود وفادار نمی‌ماند و توبه می‌شکند ۹ ـ لعل خاموش: باستعاره مراد لب لعل فام یار که سخن نمیگوید ـ معنی بیت: ای نگهبان، امشب ترا بخدا یک لحظه چشم فروبند و بپای که من با لعل لب یار که خاموشیش هم عین سخن گفتن است، گفتنی بسیار دارم ۱۰ ـ برگ: بفتح اول و سکون دوم سرو سودا و آرزو، سنائی گوید:

برگ بی‌برگی نداری لاف درویشی مزن رخ چو عیاران میارا جان چو نامردان مکن

۱۱ ـ قوام‌الدین حسن: وزیر محبوب شاه شیخ ابواسحاق، نگاه کنید بغزل ۹۱ شمارهٔ (۱۲) ـ معنی بیت: حافظ بمیگساری و ناپروائی در میان دوستان هم‌نفس نامبردار گشت ولی تشویشی از خرده گیری عیبجویان

ندارم چه قوام‌الدین حسن پایمرد و دستگیر منست؛ صنعت التفات از غایب (شهره شد) بمتکلم (غم دارم) در این بیت مراعات شده است.

غزل ۳۲۸

من که باشم که بر آن خاطرِ عاطر[۱] گذرم؟

لطفها میکنی، ای خاکِ درت تاج سرم

دلبرا، بنده نوازیت که آموخت؟ بگو

که من این ظن برقیبانِ تو هرگز نبرم[۲]

همّتم بدرقهٔ راه کن، ای طایرِ قدس[۳]

که درازست رهِ مقصد و من نوسفرم

ای نسیمِ سحری، بندگیِ من برسان

که فراموش مکن وقتِ دعایِ سحرم[۴]

خرّم آن روز کزین مرحله بربندم بار

وز سرِ کویِ تو پرسند رفیقان خبرم[۵]

حافظا، شاید اگر در طلبِ گوهرِ وصل

دیده دریا کنم از اشک و درو غوطه خورم[۶]

پایهٔ نظم بلندست و جهانگیر، بگو

تا کند پادشهِ بحر دهان پرگهرم[۷]

وزن غزل ۳۲۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ عاطر: بکسر سوم بوی عطر دارنده، بویا و خوشبوی، صفت خاطر ـ معنی بیت: من آن قدر و مقام ندارم که بر آن ضمیر پاکیزهٔ بویا گذاری کنم و یاد من در خاطر وی آید، ای که غبار آستانت دیهیم افتخار بر تارک منست، تو مهربانیها می‌ورزی و از من یاد میکنی ۲ ـ معنی بیت: ای دلستان، چه کسی بتو تعلیم داد که با چاکرت مهربان باشی، چه من هرگز گمان ندارم که مراقبان و نگهبانان تو بنده‌نوازی ترا آموخته باشند ۳ ـ طایر قدس: پرندهٔ بهشتی یا مرغ بهشتی باستعاره مقصود پیر دلیل یا رهنمای روحانی محبوب ـ معنی بیت: ای پرندهٔ بهشتی دعا و عنایت و توجه باطنی خود را بنگاهبانی من بگمار، چه راه تا منزلگه مقصود طولانی است و من رهروی سفر ناکرده و رنج راه نیازموده‌ام ۴ ـ معنی بیت: ای باد نرم سحرگاهی، مراتب چاکری و ارادت

مرا بر رهنمای روحانی عرضه دار و بگو که از این بنده بهنگام دعای سحر یادی بفرما. ۵ ــ معنی بیت: خوشا روزی که ازین منزلگاه کوچ کنم و چون دوستان پرسش حال من آیند از سر کوی تو خبر از من گیرند یعنی چه خوش است آنروز که بکوی وصل رسیده باشم ۶ ــ معنی بیت: ای حافظ، مرا سزد که در جستن مروارید وصال دوست چشم را از باران سرشک دریا سازم و در آن غوطه زنم ۷ ــ معنی بیت: مقام و درجهٔ سخن منظوم من والاست و شهرت آن عالمگیر، بفرمانروای دریا (سلطان البحر) بگو که بعنوان صله دهان مرا از مروارید انباشته سازد.

غزل ۳۲۹

جوزا[۱] سحر نهاد حمایل[۲] برابرم
یعنی غلامِ شاهم و سوگند می‌خورم

ساقی بیا که از مددِ بختِ کارساز
کامی که خواستم ز خدا، شد میسّرم

جامی بده که باز بشادیّ رویِ شاه
پیرانه سر هوایِ جوانیست در سرم

راهم مزن بوصفِ زلالِ خضر که من
از جامِ شاه جرعه‌کشِ حوض کوثرم[۳]

شاها اگر بعرش رسانم سریرِ فضل
مملوکِ[۴] این جنابم[۵] و مسکینِ این درم[۶]

من جرعه نوشِ بزمِ تو بودم هزار سال
کی ترکِ آبخورد[۷] کند، طبعِ خوگرم

ور باورت نمیکند[۸] از بنده این حدیث
از گفتهٔ کمال[۹] دلیلی بیاورم

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم

منصورِ بنِ مظفرِ غازیست[۱۰] حرزِمن[۱۱]
وز این خجسته نام بر اعدا مظفّرم

عهد الستِ[۱۲] من همه با عشقِ شاه بود
وز شاهراهِ عمر بدین عهد بگذرم

گردون چو کرد نظمِ ثریّا[۱۳] بنامِ شاه
مَن نظم دُر چرا نکنم از که کمترم؟

شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دستِ شاه
کی باشد التفات بصیدِ کبوترم[۱۴]

ای شاهِ شیرگیر چه کم گردد،ار شود
در سایهٔ تو ملکِ فراغت[۱۵] میسّرم

شعرم بیمنِ مدحِ تو صد ملکِ دل گشاد
گوئی که تیغِ تست زبانِ سخنورم[۱۶]

بر گلشنی اگر بگذشتم چو بادِ صبح
نی عشق سرو بود و نه[۱۶] شوقِ صنوبرم

بویِ تو میشنیدم و بر یادِ روی تو
دادند ساقیانِ طرب یکدو ساغرم

مستی بآبِ یکدو عنب[۱۷] وضعِ بنده نیست
من سالخورده پیرِ خرابات پرورم

باسیرِ اخترِ فلکم داوری[۱۸] بسیست
انصافِ شاه باد درین قصه یاورم

شکر خدا که باز درین اوجِ بارگاه
طاووسِ عرش[۱۹] میشنود صیتِ شهپرم

نامم ز کارخانهٔ عشّاق محو باد
گر جز محبّتِ تو بود شغلِ دیگرم

شبل الاسد[۲۰] بصیدِ دلم حمله کرد و من
گر لاغرم وگرنه شکارِ غضنفرم[۲۱]

ای عاشقانِ رویِ تو از ذرّه بیشتر
من کی رسم بوصلِ تو کز ذرّه کمترم[۲۲]

بنماً بمن که منکرِ حسنِ رخِ تو کیست
تا دیده‌اش بگزلکِ غیرت[۲۳] برآورم

بر من فتاد سایهٔ خورشیدِ سلطنت[۲۴]
واکنون فراغتست ز خورشیدِ خاورم

مقصود ازین معامله بازار تیزیست[۲۵]
نی جلوه میفروشم و نی عشوه میخرم

وزن غزل ۳۲۹: (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ جوزا: بفتح اول و سکون دوم برج دو پیکر، در عربی جوزاء بالف ممدوده است ۲ ــ حمایل: حمائل، علاقه و بند شمشیر، نیز نگاه کنید بغزل ۳۰۷ شمارهٔ (۱۰) ــ معنی بیت: سحرگاه دو پیکر (برج جوزا که آن را بشکل مردی با حمایل و شمشیر تصویر میکردند و زیباترین صور فلکی بشمار میآید) علاقه و بند شمشیر خود را بنشان فرمانبرداری از شانه گشود و پیش من نهاد که بندهٔ زرخرید پادشاهم و برین چاکری قسم یاد میکنم؛ در قدیم رسم بوده است که چون امیری بنزد شاه میرفته حمایل و شمشیر را از پیکر باحترام شاه میگشود و بنشان تسلیم و اطاعت در پیش وی می‌نهاد ۳ ــ کوثر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نام‌جوئی است در بهشت ــ معنی بیت: با بیان پاکی و صفای چشمه آب حیات که خضر نبی از آن نوشید، رهزن دلم مشو و فریبش مده که من از ساغر باده در بزم شهریار جرعه نوش شراب طهور از حوض کوثرم ۴ ــ مملوک: بندهٔ زرخرید، اسم مفعول از ملک بکسر اول ۵ ــ جناب: بفتح اول آستان ۶ ــ در: درگاه و بارگاه ۷ ــ آبخورد: آبشخور، مشرب، اسم مکان، جائی که از آن آب نوشند ــ معنی بیت: من در مجلس عشرت تو سالیان بسیار باده نوشیده‌ام، سرشت من که چنین خو گرفته است، این آبشخور را رها نمیکند ۸ ــ باورت نمیکند: باورت نمیشود و تصدیق نمیکنی، ت ضمیر مفعولی، این حدیث مسندالیه باورت نمیکند، مسند و رابطه و ضمیر مفعولی با متمم فعل ۹ ــ کمال: مقصود کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی شاعر نامی (در گذشته بسال ۶۳۵) که حافظ با اندکی تغییر در قافیه یعنی «برم» بجای «کنم» بیت معروف قصیدهٔ کمال را تضمین کرده است. ۱۰ ــ غازی: جنگجو یا پیکارگر با دشمن دین، اسم فاعل از غزو بفتح اول و سکون دوم، لقب شاه منصوربن شرف‌الدین مظفر فرزند امیر مبارزالدین محمد از آل مظفر که در سال ۷۹۰ بر شیراز از مسلط شد ۱۱ ــ حرز: بکسر اول و سکون دوم تعویذ ــ معنی بیت: تعویذ و پناه استوار من منصور فرزند مظفر غازی است و بمدد این نام فرخنده بر دشمنان پیروزم ۱۲ ــ عهد الست: پیمان روزالست یا روز ازل یا روز نخست، نیز نگاه کنید بغزل ۲۴ شمارهٔ (۱) ــ معنی بیت: پیمان من از آغاز آفرینش با مهر پادشاه استوار شده است و از راه

گشادهٔ زندگانی بر همین عهد میگذرم و میروم یعنی ارادت و محبت من بشهریار جاودانی است ۱۳ ـ ثریا: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم پروین ـ معنی بیت: چون فلک گردن‌بند پروین یا عقد ثریا را بنام شاه برشته کشید، من چرا مروارید سخن را بنام شهریار منظوم نسازم، چه از دیگر ستایشگران درین مقام کمتر نیستم ۱۴ ـ معنی بیت: من که چون باز شکاری از دست شهریار نوالهٔ احسان خورده‌ام، دیگر نظر بسر شکاری ضعیف چون کبوتر نکنم ۱۵ ـ ملک فراغت: بضم اول کشور آسوده دلی، تشبیه صریح ۱۶ ـ معنی بیت: شعر من بمیمنت و فرخندگی ستایش تو صد کشور دل را مسخر کرد، پنداری که زبان سخندان من شمشیر کشورگشای تست ـ نی... و نه: حرف ربط دوگانه برای عطف در نفی ۱۷ ـ عنب: بکسر اول و فتح دوم انگور ـ معنی بیت: حال من چنان نیست که بآب یک دو دانه انگور مست شوم، من پیری کهنسال و پروردهٔ میکدهٔ عشقم، شاعری گوید:

کفاف کی دهد این باده‌ها بمستی ما خم زمانه تهی شد زمی پرستی ما

۱۸ ـ داوری: شکایت و حکومت ـ معنی بیت: از گردش فلک بسیار شکایت دارم، داد شهریار در این عرض حال مددگار من باد ۱۹ ـ طاوس عرش: مراد طاوس الملائکه است که از القاب جبرئیل است ۲۰ ـ صیت: بکسر اول آوازه ـ معنی بیت: سپاس خدای را که بار دیگر در این آستان که با فلک از عظمت و رفعت پهلو میزند جبرئیل طاوس فرشتگان آسمان آواز شهپر مرا می‌شنود: مقصود اینست که شهرت من در آسمان بگوش جبرئیل نیز رسیده است ۲۰ ـ شبل الاسد: بچه شیر، شبل بکسر اول و سکون دوم و اسد بفتح اول و دوم خوانده شود ۲۱ ـ غضنفر: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم شیر بیشه ۲۲ ـ معنی بیت: ای آنکه شیفتگان جمالت از عدد ذرات افزونترند، من بحضورت نتوانم بار یافت چه از ذرهٔ خرد هم ناچیزترم ۲۳ ـ گزلک غیرت: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم کارد رشگ، تشبیه صریح ـ معنی بیت: بمن نشان بده که زیبائی جمال ترا که تکذیب میکند، تا من چشم او را با کارد حمیت و رشگ از کاسه بیرون کشم ۲۴ ـ خورشید سلطنت: مهر پادشاهی، تشبیه صریح ۲۵ ـ بازار تیزی: بازار رونق دادن و گرم کردن ـ معنی بیت: مراد من از این شیوه رفتار بازار خود را رونق دادن است وگرنه ظاهرسازی و جلوه‌نمائی عرضه نمیکنم و خریدار نیرنگ هم نیستم.

غزل ۳۳۰

تو همچو صبحی و من شمع خلوتِ سحرم
تبسّمی کن و جان بین که چون، همی سپرم[1]
چنین که در دلِ من داغِ زلفِ سرکشِ تست
بنفشه زار شود تربتم، چو در گذرم[2]

بـرآستانِ مـرادت[۳] گشاده‌ام درِ چشم
که یک نـظر فکنی، خـود فکندی از نـظرم
چـه شکر گـویمت، ای خیلِ غم، عَفـاکَ الله[۴]
کـه روزِ بـیکسی آخـر نـمیروی زسرم
غلامِ مـردمِ چشمم کـه بـا سیاه دلی[۵]
هزار قـطره ببارد چـو دردِ دل شمرم
بـهر نـظر بـتِ مـا جلوه مـیکند، لیکن
کس این کـرشمه نـبیند کـه مـن همی نگرم[۶]
بخاکِ حافظ، اگـر یـار بگذرد چـون بـاد
زشوق در دلِ آن تـنگنا[۷] کـفن بـدرم

وزن غزل: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: تو بامداد روشنی و من شمع خلوتگاه یاسرا پرده سحرم که در واپسین دم زنـدگانی است، لبی بخندهٔ نمکین بگشا و بنگر که چه آسان جان تسلیم میکنم ۲ ــ معنی بـیت: ایـنگونه کـه در خـاطرم سوز جانگدازی از درازدستی و سرپیچی گیسوی تو نهان است، پس از مرگ بسبب ایـن داغ از خـاک مـن بـنشان حسرت دل بنفشه میروید ۳ ــ آستان مراد: استعارهٔ مکنیه و همچنین است در چشم ــ معنی بیت: بر درگاه تـو که آستان مقصودست، دیدهٔ امید دوخته‌ام تا یکبار بچشم عنایت در من نگاه کنی ولی تو بمن بی‌اعتنائی کردی و مرا از نظر انداختی ۴ ــ عفاک الله: بفتح عین و کاف، جمله دعائی است خداوند ترا بسلامت دارد ــ معنی بیت: ای لشکر اندوه، خداوند ترا بسلامت داراد، من از عهدهٔ سپاسگزاری از تو بـرنمی‌آیم، چـه در روزگـار تنهائی و فراق یاران از من جدا نمیشوی و همواره در کنار منی ۵ ــ سیاه دلی: بکنایه مراد بـیرحمی ــ معنی بیت: چاکر مردمک دیده‌ام که اگرچه سیاه دل و بیرحم است، آنگاه که من غمهای دل را یکایک بر زبان میآورم، قطره‌های بیشمار سرشک روان میسازد ۶ ــ معنی بیت: زیبای مادر برابر هر چشمی نمایشی از حسن میدهد ولی هیچکس این نازو غمزه را که من از وی می‌بینم نمی‌یابد ۷ ــ تنگنا: بفتح اول و سکون دوم و سوم جـای تنگ، اسم مکان مرکب از صفت (تنگ) و پسوند اسم‌ساز (نا) ــ معنی بیت: اگر محبوب بر گور حـافظ مـانند نسیم سبک سیرگذاری آرد، من از اشتیاق دیدارش در آن جای تنگ جامهٔ مرگ را چاک میزنم.

غزل ۳۳۱

بـتیغم گـر کشد دستش نگیرم
وگـر تـیرم زنـد، مـنّت پـذیرم[۱]

کمانِ ابرویت را گو بزن تیر
که پیشِ دست و بازویت بمیرم[۲]

غمِ گیتی گر از پایم در آرد
بجز ساغر که باشد دستگیرم؟

بر آی ای آفتابِ صبحِ امّید[۳]
که در دستِ شبِ هجران اسیرم

بفریادم رس ای پیرِ خرابات
بیک جرعه جوانم کن که پیرم

بگیسویِ تو خوردم دوش سوگند
که من از پایِ تو سر برنگیرم[۴]

بسوز این خرقهٔ تقوی تو، حافظ[۵]
که گر آتش شوم، دروی نگیرم

وزن غزل ۱۳۱: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ منت‌پذیر: سپاسگزار، صفت مرکب فاعلی، مسند ۲ ــ معنی بیت: فرمان بده تا کمان ابروی تو بر من تیر افکند. خدا کند که پیش مرگ و فدای دست و بازوی تو گردم ۳ ــ صبح امید: تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای چهرهٔ یار که مهر درخشندهٔ بامداد امید منی نمایان شو که در پنجهٔ تاریکی شب فراق گرفتار آمده‌ام ۴ ــ معنی بیت: دیشب بزلف تو قسم یاد کردم که سر بر قدمت نهم، همانگونه که گیسوی تو سر بر پای تو دارد ۵ ــ حافظ: اسم حافظ از لحاظ دستوری عطف بیان «تو» ــ معنی بیت: ای حافظ، تو این دلق پرهیزگاری ریاکارانه را بآتش در افکن و نابود ساز، چه اگر من چون آتش هم گرم نفس شوم، در این خرقه تأثیری نتوانم کرد؛ صنعت التفات از مخاطب بمتکلم در این بیت مراعات شده است.

غزل ۳۳۲

مزن بر دل زنوکِ غمزه تیرم
که پیشِ چشمِ بیمارت بمیرم[۱]

نصابِ حسن[۲] در حدِ کمالست
زکاتم ده که مسکین و فقیرم

چو طفلان تا کی، ای زاهد، فریبی
بسیبِ بوستان و شهد و شیرم[۳]

چنان پر شد فضایِ سینه[۴] از دوست
که فکرِ خویش گم شد از ضمیرم

قدح پر کن که من در دولتِ عشق[۵]
جوانبخت جهانم، گر چه پیرم

قراری بسته‌ام با می فروشان
که روزِ غم بجز ساغر نگیرم

مبادا جز حسابِ مطرب ومی
اگر نقشی کشد کلکِ دبیرم

درین غوغا که کس کس را نپرسد
من از پیرِ مغان منّت پذیرم

خوشا آندم کز استغنای مستی[۷]
فراغت[۸] باشد از شاه و وزیرم

من آن مرغم که هر شام و سحرگاه
زبامِ عرش می‌آید صفیرم[۹]

چو حافظ گنجِ او[۱۰] در سینه دارم
اگر چه مدّعی بیند، حقیرم

وزن غزل ۳۳۲: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ـ معنی بیت: با پیکان تیر کرشمه و ناز دلم را هدف مساز که من خود در برابر چشم خمارآلود تو جان می‌سپارم و نیازی بتیر افکندن نیست ۲ ـ نصاب حسن: بکسر اول اصل و سرمایه زیبائی ـ معنی بیت: سرمایهٔ زیبائی تو بدرجه و حد کامل رسیده است که زکات آن را دادن واجب است پس زکات حسن خود را باین بیدل درماندهٔ تهیدست بپرداز ۳ ـ معنی بیت: ای پارسا دیگر مرا چون کودکان بوعدهٔ نعمتهای بهشتی مانند سیب و عسل و شیر فریب مده که من تنها شهدلب و سیب زنخدان یار را خواهانم ۴ ـ فضای سینه: گشادگی یا پهنهٔ سینه، تشبیه صریح ـ معنی بیت: آنگونه پهنهٔ سینه از هوای دوست پر گشت که اندیشهٔ خودی فراموش شد و ناپدید گشت ۵ ـ دولت عشق: یمن و سعادت و اقبال محبت، تشبیه صریح ـ معنی بیت: ساغر

سرشار بده که من بسعادت عشق یار یکتا نیکبخت جهان گشتم، اگرچه پیر شده‌ام ۶ ـ معنی بیت: اگر خامهٔ دیران محاسب یا کرام الکاتبین در نامهٔ حساب من چیزی مینویسد، امیدوارم که تنها هزینهٔ را مشکر و باده باشد ۷ ـ استغنای مستی: بی‌نیازی سرمستی و رهایش از قید خودی ۸ ـ فراغت: بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی فراغ و آسوده دلی ۹ ـ صفیر: بفتح اول آواز ـ معنی بیت: من آن طایر قدسی‌ام که درین خاکدان اسیرم و هر شب و بامداد پگاه آواز جانهای پاک از فراز تختگاه آسمان مرا بسوی خود میخوانند، حافظ در غزل دیگر فرماید:

ترا ز کنگرهٔ عرش میزنندصفیر ندانمت که درین دامگه چه افتادست

۱۰ ـ گنج او: باستعاره مقصود گنج عشق یار ـ معنی بیت: حافظ وار گنج عشق دوست را در سینه پنهان کرده‌ام، هر چند رقیب مرا بدیدهٔ خواری بنگرد.

غزل ۳۳۳

نمازِ شامِ غریبان چو گریه آغازم
بمویهایِ[۱] غریبانه قصّه پردازم

بیادِ یار و دیار آنچنان بگریم زار
که از جهان ره و رسم سفر براندازم[۲]

من از دیارِ حبیبم نه از بلادِ غریب
مُهیمنا[۳]، برفیقانِ خود رسان بازم

خدایرا مددی، ای رفیقِ ره، تا من
بکویِ میکده دیگر علم برافرازم[۴]

خرد زپیریِ من کی حساب برگیرد
که باز با صنمی طفل[۵] عشق می‌بازم

بجز صبا و شمالم نمی‌شناسد کس
عزیز من، که بجز باد نیست دمسازم[۶]

هوایِ منزلِ یار، آبِ زندگانی[۷] ماست
صبا بیار نسیمی زخاکِ شیرازم

سرشکم آمد و عیبم بگفت روی بروی
شکایت از که کنم؟ خانگیست غمّازم[۸]

زچنگِ زهره[۹] شنیدم که صبحدم میگفت
غلامِ[۱۰] حافظِ خوش لهجهٔ خوش آوازم

وزنِ غزل ۳۳۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ مویها: جمع مویه بمعنی گریه ــ معنی بیت: بهنگام نمازی که در شام غربت و دوری از دیار و یار خوانده میشود، چون گریستن گیرم بازاریهای غریب وار ماجرای خود را باز میگویم ۲ ــ معنی بیت: بیاد دوست و شهریار چنان سوزناک گریه خواهم کرد که از گیتی شیوه و آئین سفر را نابود سازم ۳ ــ مهیمن: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم نگاهبان و ایمن سازنده از ترس و بیم، از صفات خداوندست ــ معنی بیت: من از شهر دوست آمده‌ام نه از کشور بیگانه، ای خداوند نگهبان مرا که آواره شدم بدیار خود بنزد یاران باز گردان ۴ ــ معنی بیت: ای همسفر من برای خشنودی خدا یاری فرما تا بار دیگر در کوی میفروش درفش اقامت افراشته دارم ۵ ــ صنمی طفل: بفتح اول و دوم بتی نوجوان، موصوف و صفت ــ معنی بیت: عقل کهنسال مرا پیر بحساب نمی‌آورد و جوان می‌پندارد، چه می‌بیند که با نگاری نوجوان و زیبا مهر می‌ورزم ۶ ــ دمساز: بفتح اول و سکون دوم همدم و هم نفس و محرم ۷ ــ آب زندگانی: آب حیات ۸ ــ غماز: بفتح اول و تشدید دوم سخن چین ــ معنی بیت: اشکم روان شد و عیب مرا در برابرم فاش کرد (و مرا در عشق‌ورزی رسوا نمود)، از کسی گلمند نتوانم بود، چه سخن چین من یعنی اشک دشمن خانه زاد منست نه بیگانهٔ ناشناس ۹ ــ چنگ زهره: بفتح اول ساز ناهید: زهره را رامشگر فلک میشمردند خداوندگار طرب و موسیقی ۱۰ ــ غلام: بضم اول چاکر زر خرید.

غزل ۳۳۴

گر دست رسد در سرِ زلفینِ تو بازم
چون گوی چه سرها که بچوگانِ تو بازم[۱]

زلفِ تو مرا عمرِ درازست، ولی نیست
در دست سرِ موئی از آن عمرِ درازم[۲]

پروانهٔ[۳] راحت بده ای شمع، که امشب
از آتشِ دل پیشِ تو چون شمع گدازم

آندم که بیک خنده دهم جان چو صراحی[۴]
مستانِ تو خواهم که گزارند نمازم

چون نیست نمازِ منِ آلوده نمازی[5]
در میکده زان کم نشود سوز و گدازم

در مسجد و میخانه خیالت اگر آید
محراب و کمانچه[6] ز دو ابروی تو سازم

گر خلوتِ ما را شبی از رخ بفروزی
چون صبح بر آفاقِ جهان سربفرازم[7]

محمود بود عاقبتِ کار درین راه
گر سر برود در سرِ سودایِ ایازم[8]

حافظ، غمِ دل با که بگویم که درین دور
جز جام نشاید که بود محرمِ رازم

وزن غزل ۳۳۴: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: اگر بار دیگر در گیسوی تو چنگ در زنم، گوی سان سرها در خم چوگان عشقت خواهم باخت یعنی جان بازیها خواهم کرد ۲ ــ معنی بیت: گیسوی تو نزد من در حکم رشتهٔ دراز زندگانی است اما افسوس که یک تار از آن زلف فروهشته که رشتهٔ عمر منست در کفم نیست ۳ ــ پروانه: در اینجا بایهام معنی بعید پروانه که رخصت و اجازه است منظور شده است ــ معنی بیت: ای شمع مجلس افروز، رخصت آسایشی بمن بده تا امشب از سوز درون در بر تو شمع‌سان بسوزم و بسازم ۴ ــ صراحی: بضم اول مینای می ــ معنی بیت: در آن نفس که بیکبار مانند مینای می خنده از گلو برآورم و قالب تهی کنم، میخواهم که سر مستان عشق تو بر جنازهٔ من نماز گزارند و قدر این عاشق دلسوخته را بشناسند. شاعر گوید:

مردم زرشگ چند ببینم که جام می   لب بر لبت گذارد و قالب تهی کند

۵ ــ نمازی: بکنایه یعنی پاکیزه، صفت نسبی از نماز ــ معنی بیت: چون نماز من آلوده دامن پاک و پاکیزه نیست، در میخانهٔ محبت پیوسته در سوختن و گداختنم تا آتش عشق آلایش مرا بزداید و نمازی و پاکم سازد ۶ ــ کمانچه: بفتح اول نام‌سازی است زهی ــ معنی بیت: اگر طلعت تو در مسجد و میکده در آینهٔ خیال من نمایان شود، از دو ابروی تو برای دل خود در مسجد محراب و در میخانه ساز طرب میسازم ۷ ــ معنی بیت: اگر یک شب با آفتاب چهرهٔ خود خلوت سرای ما را روشن کنی، مانند بامداد تابناک بر کران تا کران عالم سر بفخر بلند کنم ۸ ــ معنی بیت: اگر سر در راه عشق ایاز خود (محبوب خود) ببازم یعنی جان فدا و برخی جانان خویش کنم، در طریق عاشقی فرجام کارم پسندیده و محمود (ستوده) خواهد بود؛ در این بیت ضمن تلمیح بداستان عشق محمود و ایاز از کلمهٔ محمود بایهام معنی بعید آن ستوده و پسندیده منظور شده است.

غزل ۳۳۵

در خراباتِ مغان گر گذر افتد بازم
حاصلِ خرقه و سجّاده روان در بازم[1]

حلقهٔ توبه[2] گر امروز چو زهّاد زنم
خازنِ میکده فردا نکند در بازم[2]

ور چو پروانه دهد دست فراغِ بالی[3]
جز بدان عارضِ شمعی[4] نبود پروازم

صحبتِ حور نخواهم که بود عینِ قصور
با خیالِ تو اگر با دگری پردازم[5]

سرِّ سودایِ تو در سینه بماندی پنهان
چشمِ تر دامن[6] اگر فاش نکردی رازم

مرغ سان از قفسِ خاک هوائی گشتم
بهوائی که مگر صید کند شهبازم[7]

همچو چنگ ار بکناری ندهی کامِ دلم
از لبِ خویش چونی یک نفسی بنوازم[8]

ماجرایِ دلِ خون گشته نگویم با کس
زانکه جز تیغِ غمت نیست کسی دمسازم[9]

گر بهر موی سری بر تنِ حافظ باشد
همچو زلفت همه را در قدمت اندازم[10]

وزن غزل ۳۳۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: اگر بار دیگر بمیکدهٔ معرفت (خرابات مغان) راه یابم سرمایهٔ طاعتی را که با دلق زاهدانهٔ و جانماز عابدانه فراهم آورده‌ام، بیدرنگ در قمار محبت خواهم باخت و صرف میگساری خواهم کرد. خواجه حافظ باین غزل شیخ سعدی نظر داشته است:

از تو با مصلحت خویش نمی‌پردازم　　همچو پروانه که میسوزم و در میبازم

۲ ـ حلقهٔ توبه: حلقه در سرای بازگشت، استعارهٔ مکنیه ـ معنی بیت: اگر امروز حلقهٔ در بازگشت و توبه را بکوبم و زاهد شوم و از عشق روی بتابم، فردا نگهبان میخانه در بروی من نخواهد گشود چه میخانه مقام عاشقان است نه جایگاه عاقلان ۳ ـ فراغ بال: بفتح اول آسودگی دل ۴ ـ عارض شمعی: چهرهٔ برافروخته چون شمع، موصوف و صفت نسبی از شمع ـ معنی بیت: اگر پروانه آسا دل آسودگی و فرصتی بدست آید، جز برگرد آن چهرهٔ برافروخته چون شمع تابناک پرواز نکنم ۵ ـ معنی بیت: با وجود چهرهٔ تو در آینهٔ خیال اگر بکس دیگر بنگرم عین کوته فکری است و از این روست که همنشینی با سیه چشمان بهشتی را هم خواستار نیستم، سعدی گوید:

حور فردا که چنین روی بهشتی بیند   گرش انصاف بود معترف آید بقصور

۶ ـ چشم تر دامن: چشم گناهکار و گریان موصوف و صفت ـ معنی بیت: اگر دیدهٔ گریان سر عشق را آشکار نمیکرد، راز شیفتگی من بر جمال تو همچنان در فضای سینه میماند ۷ ـ معنی بیت: از تنگنای قفس خاک پرنده‌وار هواگیر شدم و بپرواز آمدم و از دام تعلق رستم، در این اندیشه و خیال که شاهباز عالم قدس شاید مرا صید کند ۸ ـ معنی بیت: اگر مانند چنگ با یکبار در آغوش گرفتن مرا بمراد دل نمیرسانی، یکدم بنوازش همچون نی لب بر لبم بنه، سعدی گوید:

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش   تو بهر ضرب که خواهی بزن و بنوازم

۹ ـ معنی بیت: سرگذشت دل خونین را با کسی در میان نمی‌نهم، چه خون گشتگی دل من بشمشیر عشق تست و جز تیغ غم مرا یاری همدم نباشد ۱۰ ـ در قدمت اندازم: در پای تو نثار کنم.

غزل ۳۳۶

مژدهٔ وصلِ تو کو کز سرِ جان برخیزم
طایرِ قدسم و از دامِ جهان برخیزم[۱]

بولایِ[۲] تو که گر بندهٔ خویشم خوانی
از سرِ خواجگیِ کون و مکان برخیزم

یارب از ابرِ هدایت[۳] برسان بارانی
پیشتر زانکه چو گردی زمیان برخیزم

بر سرِ تربتِ من با می و مطرب بنشین
تا ببویت زلحد رقص کنان برخیزم[۴]

خیز و بالا[۵] بنما ای بتِ شیرین حرکات
کز سرِ جان و جهان دست فشان برخیزم

گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کش
تا سحرگه ز کنارِ تو جوان برخیزم

روزِ مرگم نفسی مهلتِ دیدار بده
تا چو حافظ زسرِ جان و جهان برخیزم[۶]

وزن غزل ۳۳۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: نوید دیدار و خبر خوش وصال تو کجاست که من جان فدای آن کنم و بترک این نیستی هست نما گویم، من پرندهٔ عرش آشیانم و با بشارت وصل تو از بند جهان خاکی خویشتن را رها خواهم ساخت ۲ ــ ولا: بکسر اول دوستی محفف ولاء مصدر مفاعله (موالات) ــ معنی بیت: بدوستی و مهر تو سوگند میخورم که اگر مرا چاکر خودشماری از فکر سروری یافتن بر جهان آفرینش دست باز میدارم ۳ــ ابر هدایت: ابر راهنمائی و کرم، تشبیه صریح ــ معنی بیت: پروردگارا، پیش از آنکه وجود من همچون غباری از فضای هستی برخیزد و ناپدید گردد، از ابر کرم خود قطرهٔ آب عنایتی بر این ذرهٔ ناچیز بیفشان؛ مقصود آنست که خداوندا پیش از آنکه مرگ فرا رسد، هدایتم فرما و رحمتی آور ۴ ــ معنی بیت: بر خاک من با جام باده و رامشگر گام رنجه کن و فرود آی تا من بآرزوی وصال تو از نهانگاه گور با وجد و شوق برخیزم و در بزم شریک شادی تو شوم ۵ ــ بالا: قد و قامت ــ معنی بیت: ای زیبای خوش رفتار بر پا بایست و با قامت بلند خود جلوه‌گری آغاز کن، تا من پای کوبان و دست افشان از شور و اشتیاق دست از جان و جهان بشویم و بترک هر دو گویم ۶ ــ معنی بیت: هنگام مردن بمن رخصت ملاقات ارزانی دار تا حافظ‌وار بفرخندگی این دیدار جان فدا کنم و دست از جهان بشویم، حافظ در غزل دیگر فرماید:

این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست — روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم

غزل ۳۳۷

چرا نه در پیِ عزمِ دیارِ خود باشم
چرا نه خاکِ سرِ کویِ یارِ خود باشم؟

غمِ غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم
بشهرِ خود روم و شهریارِ خود باشم[۱]

زمحرمانِ سرا پردهٔ وصال شوم
زبندگانِ خداوندگارِ خود باشم[۲]

چو کارِ عمر نـه پـیداست بـاری آن اولی[۳]
که روزِ واقـعه[۴] پـیشِ نگارِ خـود بـاشم

زدستِ بختِ گران خواب[۵] و کارِ بـیسامان
گرم بـود گـلهٔ رازدارِ خـود بـاشم

همیشه پیشهٔ مـن عاشقـی و رنـدی بـود
دگـر[۶] بکوشم و مشغـولِ کـارِ خـود بـاشم

بـود کـه لطفِ ازل رهنمون شود حـافظ
وگـرنه تـا بـابد شرمسارِ خـود بـاشم[۷]

وزن غزل ۳۳۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: چون اندوه آوارگی و دور ماندن از وطن را نمیتوانم تحمل کنم و تاب آورم، بدیار خـود باز میگردم تا پادشاه و صاحب اختیار خویشتن باشم ۲ ــ معنی بیت: در شهر خود از رازداران حرم وصل یار خواهم شد و چاکری از بندگان سرور خود خواهم گشت و سر در پیش بیگانه فرود نـخواهم آورد ۳ ــ اولی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر سزاوارتر، افعل تفضیل یا صفت تـفضیلی ۴ ــ واقـعه: بکسر سوم مرگ ــ معنی بیت: چون حال زندگانی معلوم نیست، خلاصه سزاوارتـر آن بـاشد کـه روز مـرگ و هنگام رحیل در پیش یار خود در وطن جان بسپارم ۵ ــ بخت گران خواب: طالع سنگین خواب، موصوف و صـفت ترکیبی ــ معنی بیت: اگر از ستم طالع خواب آلود و پریشان حال خویش رنجشی داشته باشم، سر بگریبان خود فرو میبرم و راز دل را فاش نمیکنم ۶ ــ دگر: دیگر بمعنی از این پس، قید زمان ۷ ــ معنی بیت: امید اسـت که مهر بی پایان ایزدی برای بازگشت بوطن دستگیر و رهبر من شود؛ اگر چنین نـباشد تـا قـیامت شرمـنده خواهم بود که چرا بترک یار و دیار خویش گفتم.

غزل ۳۳۸

مـن دوستدارِ رویِ خـوش ومـویِ دلکشم
مـدهوشِ[۱] چشمِ مست ومـیِ صافِ بـیغشم[۲]

گـفتی زسرِّ عهـدِ ازل یک سخـن بگو
آنگه بگـویمت کـه دو پـیمانه درکشم[۳]

مـن آدمِ بـهشتیم امّـا دریـن سفـر
حـالی اسیرِ عشقِ جـوانانِ مـهوشم[۴]

در عاشقی گزیر نباشد زسازوسوز
استاده‌ام چو شمع، مترسان زآتشم[5]

شیراز معدنِ لبِ لعلست و کانِ حسن
من جوهریِّ مفلسم، ایرا[6] مشوّشم

از بس که چشمِ مست درین شهر دیده‌ام
حقّا[7] که می نمی‌خورم اکنون و سر خوشم

شهریست پر کرشمهٔ حوران زشش جهت
چیزیم نیست ور نه خریدار هرششم[8]

بخت ارمدد دهد که کشم رخت سویِ دوست
گیسویِ حور گرد فشاند زمفرشم[9]

حافظ عروسِ طبع[10] مرا جلوه آرزوست
آیینهٔ ندارم، از آن آه میکشم

وزن غزل ۳۳۸: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ مدهوش: بیخود و حیران، اسم مفعول از دهش بفتح اول و دوم ۲ ــ بیغش: خالص و سره، صفت می ۳ ــ معنی بیت: گفتی از راز پیمانی که خداوند از آفریدگان بر پروردگاری خود در روز نخست گرفت تا در مقام عشق الهی استوار باشند مطلبی بر زبان آورم، من آن زمان با تو از این در سخن میگویم که دو ساغر باده بنوشم و حالی دست دهد؛ غبار همدانی گوید:

روزی که میگرفتند پیمان زنسل آدم عشق از میان ذرات در جستجوی ما بود

۴ ــ معنی بیت: من انسانی از اهل بهشتم ولیکن درین سیر و سلوک اینک گرفتار عشق ماه رویان زیبا شده‌ام تا بحکم اَلْمَجازُ قَنْطَرَةُ الْحَقیقَةِ (مجاز پل حقیقت است) از عشق مجازی بعشق حقیقی رسم ۵ ــ معنی بیت: در آئین مهرورزی چاره‌ای جز سوختن و ساختن نیست، من شمع سان استوار بپا خاسته‌ام مرا از آتش محنت و بلای محبت بهراس میفکن که مرا بیمی از آن نباشد ۶ ــ ایرا: ازین رو، حرف ربط برای تعلیل ــ معنی بیت: شهر حسن خیز شیراز کان لب لعل فام و مرکز زیبائی است، ولی من گوهرشناسی تهیدستم، از این رو پریشان خاطرم که توان خرید مرا نیست ۷ ــ حقا: بفتح اول و تشدید دوم بمعنی بحقیقت میگویم، قید تأکید جانشین جمله ــ معنی بیت: چندان دیدهٔ مست خمارآلوده در شیراز مشاهده کرده‌ام که براستی میگویم که من شراب هم اکنون نمی‌نوشم ولی از دیدار چشمان مست زیبایان مست شده‌ام ۸ ــ معنی بیت: شیراز از

شش سوی پر از ناز و غمزه سیه چشمان بهشتی روی است، من سرمایه‌ای ندارم و اگر داشتم هر شش جهت شهر را که پر از کرشمه است میخریدم ۹ ــ بکسر اول وسکون دوم و فتح سوم نهالی و تـوشک و شادگـونه ــ معنی بیت: اگر طالع یاری کند که رخت سفر بکوی دوست برم، آنگاه بـمیمنت و فـرخندگی ایـن تـوفیق سیه چشمان بهشتی با گیسوی خود غبار را از نهالی و بسترم خواهند افشاند و خدمتگزار من خـواهند شد ۱۰ ــ عروس طبع: تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای حافظ عروس آراسته قریحهٔ من آرزومند جلوه‌گری و حسن نمائی است ولی معشوقی آینه رو ندارم تا جمال طبع و قریحه خود را بوی بنمایم، اینست که تأسف میخورم و آه بر لب دارم

غزل ۳۳۹

خیالِ رویِ تـو چـون بگذرد بگلشنِ چشم
دل از پـیِ نـظر آیـد بسویِ روزنِ چشم[۱]

سزایِ تکیه‌گـهت مـنظری نـمی‌بـینم
مـنم زعالم و ایـن گـوشهٔ مـعیّن چشم[۲]

بـیا کـه لعـل و گـهر در نثارِ مـقدمِ تـو
زگـنج خـانهٔ دل[۳] مـیکشم بـروزنِ چشم[۴]

سحر سرشکِ روانـم سرِ خـرابی داشت
گرم نـه خـون جگر مـیگرفت دامـنِ چشم[۵]

نـخست روز کـه دیـدم رخِ تـو دل مـیگفت
اگـر رسد خللی خـونِ مـن بگردنِ چشم[۶]

ببوی مـژدهٔ وصلِ تـو تـا سحـر شبِ دوش
بـراه بـاد نـهادم چـراغِ روشنِ چشم[۷]

بـمردمی کـه دلِ دردمـند حـافظ را
مـزن بـناوکِ دلدوزِ مـردم افکنِ چشم[۸]

وزن غزل ۳۳۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: چون صورت خیالی تو بر گلزار دیده گذر کند، دلم بـرای دیـدار خیال روی تـو از سینه بروزنهٔ چشم می‌شتابد ۲ ــ معنی بیت: شایستهٔ مسند خیال تو نظر گاهی نمی‌یابم و از این رو من از همهٔ جهان ملازم زاویهٔ مخصوص چشم گشته‌ام ۳ ــ گنج خانهٔ دل: گـنجینهٔ ضمیر، تشبیه صریـح ۴ ــ روزن چشم: در

صفحهٔ ۴۰۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد مخزن چشم بجای روزن چشم آمده که بر متن ترجیح دارد و علاوه بر آن قافیه هم مکرر نمیشود ــ معنی بیت: بشتاب که لعل و مروارید اشک را برای افشاندن در قدم تو از گنجینه دل بخزانهٔ دیده میآورم ۵ ــ معنی بیت: اگر خون جگر، گوشهٔ چشم را نمی‌گرفت و راه بر اشک نمی‌بست، سحرگاه آب روان دیدهٔ من قصد ویران کردن سرای دل داشت ۶ ــ معنی بیت: روز اول که دل بر چهرهٔ تو نظر کرد، گفت: اگر آسیبی بمن رسد و حالم تباه شود، خون من بر ذمه چشم است که دید و دل را گرفتار بلای عشق کرد، باباطاهر گوید:

زدست دیده و دل هر دو فریاد   که هر چه دیده بیند، دل کند یاد

۷ ــ چراغ چشم: تشبیه صریح ــ معنی بیت: بآرزوی خبر خوش وصال دوست دوشینه تا پگاه چراغ فروزان دیده را بر رهگذار باد نهادم، بکنایه یعنی کاری بیهوده و بی‌نتیجه کردم ۸ ــ معنی بیت: ترا بآدمیت و انسانیت سوگند میدهم که خاطر رنجور حافظ را آماج تیر دلخراش مردم کش دیدهٔ خود مساز.

غزل ۳۴۰

من که از آتشِ دل چون خمِ می در جوشم
مهر بر لب‌زده[1] خون میخورم و خاموشم

قصدِ جانست طمع در لبِ جانان کردن
تو مرا بین که درین کار بجان می‌کوشم[2]

من کی آزاد شوم از غمِ دل چون هردم
هندویِ زلفِ[3] بتی حلقه کند در گوشم

حاش َلله[4] که نیم معتقدِ طاعتِ خویش
این قدر هست که گه‌گه قدحی می نوشم

هست امیدم که علی رغمِ[5] عدو روزِ جزا
فیضِ عفوش ننهد بارِ گنه بر دوشم

پدرم روضهٔ رضوان[6] بدوگندم بفروخت
من چرا ملکِ جهان را بجوی نفروشم

خرقه‌پوشیِ من از غایتِ دین‌داری نیست
پردهٔ بر سر صد عیبِ نهان می‌پوشم[7]

من که خواهم که ننوشم بجز از راوقِ خم[8]
چکنم گر سخنِ پیرِ مغان ننیوشم
گر از این دست زند مطربِ مجلس رهِ عشق
شعرِ حافظ ببرد وقتِ سماع از هوشم[9]

وزن غزل ۳۴۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ مهر بر لب زده: مهر خاموشي بر دهان نهاده، حال یا قید حالت ــ معني بیت: من که از سوز پنهاني عشق مانند خم باده در هیجانم مهر خاموشي بر لب خون دل میخورم و سخن نمیگویم، حافظ در غزل دیگر نیز فرماید:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست   که من خموشم واو در فغان و در غوغاست

۲ ــ معني بیت: امید بوسه از لب یار داشتن آهنگ هلاک خود کردن است، تو مرا بنگر که در کشتن خود از دل و جان سعي میکنم ۳ ــ هندوی زلف: تشبیه صریح، هندو: بکسر اول و سکون دوم مجازاً بمعني سیاه از هر چیز، غلام سیاه، در اصل بمعني هندي. ــ معني بیت: من از بند اندوه خاطر رها نمیشوم، چه هر نفس گیسوی سیاه دلربای یار زیبائي مرا اسیر و حلقه بگوش خود میسازد ۴ ــ حاشَ لله: بفتح سوم دور باد از من، از اصوات است یعني شبه جمله‌ایست که در تحذیر و انکار گویند نیز نگاه کنید بغزل ۲۵۲ شمارهٔ (۳) ــ معني بیت: دور باد از من که اعتقادی بعبادت و طاعت و تقوای خود داشته باشم، این قدر مسلم است که گاهگاه ساغري درمیکشم ۵ ــ علي‌رغم: بر غم یا بر رغم، بنا خواه و بر خلاف میل، مرکب از دو جزء علي (بر) و رغم بفتح اول و سکون دوم ناپسندی، نیز نگاه کنید بغزل ۲۳ شمارهٔ (۲) ــ معني بیت: امیدوارم که بناخواه دشمن در روز رستخیز که هنگام پاداش نیکان و کیفر بدان است، بخشایش بیکران الهي بار گران گناه را از شانهٔ من برگیرد ۶ ــ روضهٔ رضوان: باغ بهشت که فرشتهٔ معروف برضوان نگاهبان آنست ــ معني بیت: حضرت آدم پدر من (ابوالبشر) باغ بهشت را بکیفر نافرماني یعني خوردن دو دانه گندم واگذار کرد و از باغ مینو رانده شد، من فرزند آن پدرم شاید که سلطنت عالم فاني را بیک جو بفروشم و ملک جهان را ناچیز شمارم، تلمیحي دارد بداستان حضرت آدم نگاه کنید بقرآن کریم آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ سورهٔ طه نیز نگاه کنید بغزل ۳۱۷ شمارهٔ (۳) ۷ ــ معني بیت: از کمال دین داری و تقوای من نیست که دلق زاهدانه میپوشم، بلکه این جامه را پرده‌پوش عیبهای بیشمار و پنهان خود کرده‌ام، در غزل دیگر حافظ فرماید:

من این مرقع پشمینه بهر آن دارم   که زیر خرقه کشم مي کس این گمان نبرد

۸ ــ راوق: بضم سوم کاسهٔ شراب صافي و بادهٔ پالوده و پالونه ــ معني بیت: من که خود مایلم که جز از مي صافي در خم آرمیده نخورم، فرمان پیر میکدهٔ معرفت را در نوشیدن باده مي‌پذیرم و جز این کاری نمیکنم ۹ ــ معني بیت: اگر بدین گونه رامشگر بزم باستادی آهنگ عشاق را بنوازد، ترانهٔ حافظ هنگامی که یاران بدست افشاني و پای کوبي برخیزند، هوش از سرم میرباید.

غزل ۳۴۱

گر من از سرزنشِ مدّعیان اندیشم
شیوهٔ مستی و رندی نرود از پیشم[۱]

زهدِ رندانِ نوآموخته[۲] راهی بدهیست
من که بد نامِ جهانم، چه صلاح اندیشم؟

شاهِ شوریده سران خوان منِ بیسامان را
زانکه در کم خردی از همه عالم بیشم[۳]

بر جبین[۴] نقش کن از خونِ دلِ من خالی
تا بدانند که قربانِ تو کافر کیشم

اعتقادی بنما و بگذر بهرِ خدا
تا درین خرقه ندانی که چه نادرویشم[۵]

شعرِ خونبارِ من، ای باد، بدان یار رسان
که ز مژگانِ سیه بر رگِ جان[۶] زد نیشم[۷]

من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس
حافظِ رازِ خود و عارفِ وقتِ خویشم[۸]

وزن غزل ۳۴۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: اگر من از ملامت آنانکه ادعای معرفت دارند، نگران شوم، راه بیخودی و وارستگی از قید تعلقات و رسوم ظاهری را نتوانم پیمود و کاری نتوانم کرد ۲ ــ نوآموخته: آنکه تازه چیزی را فراگرفته باشد، صفت مرکب بمعنی فاعلی، رندان موصوف ــ معنی بیت: پرهیزگاری قلندرانی که تازه بآموزش زهد پرداخته‌اند و بنا نوشیدن باده تظاهر میکنند، وجهی تواند داشت و خالی از سودی برای آنان در فریب دادن دیگران نیست ولی من که رسوای عالمی بشرابخواری شده‌ام در اندیشهٔ زهد و صلاح نیستم ۳ ــ معنی بیت: من خانه بدوش را سرور آشفتگان و شیدایان کوی عشق شمار، چه در نداشتن عقل مصلحت‌اندیش و سودجو از همه جهانیانِ گوی پیشی ربوده‌ام ۴ ــ جبین: بفتح اول پیشانی ــ معنی بیت: از خون دلم بر پیشانی خود نشانی بنگار تا مردم دریابند که من کشتهٔ دست توام که چون کافران رحمی نمی‌آوری؛ در ضمن تلمیحی دارد بپاک و متبرک بودن خون شهید عشق. ۵ ــ معنی بیت: ارادتی و گرایشی نشان بده و برای رضا خدا نزد من

درنگ مکن و بکنجکاوی میرداز که آنگاه پی میبری که تا چه اندازه از عالم درویشی و وارستگی دور و از آن بیخبرم ۶ ــ رگ جان: شریان و آن رگی است که بدل تعلق دارد.

ای گشته دلم بی تو چو آتشگاهی　　و ز هر رگ جان من بـآتش راهی

عطار، بنقل لغت‌نامهٔ دهخدا

۷ ــ نیش: نیشتر، تیزی سر چیز برنده ۸ ــ معنی بیت: من اگر شراب مینوشم یا نمی‌نوشم، بکسی آزاری نمیرسانم من راز میگساری خود را از انظار خلق پنهان میدارم و شناسای قدر وقت خویشم و فرصت مغتنم عیش را از دست نمیدهم.

غزل ۳۴۲

حجابِ چهرهٔ جان[1] میشود، غبارِ تنم[2]
خوشا دمی که از آن چهره پرده بر فکنم
چنین قفس نه سزایِ چو من خوش‌الحانیست[3]
روم بگلشنِ رضوان که مرغِ آن چمنم
عیان نشد که چرا آمدم، کجا رفتم
دریغ و درد که غافل زکار خویشتنم[4]
چگونه طوف کنم[5] در فضایِ عالمِ قدس
که در سراچهٔ ترکیب[6] تخته بندِ[7] تنم
اگر ز خونِ دلم بویِ شوق می‌آید
عجب مدار که هم دردِ نافهٔ ختنم[8]
طرازِ[9] پیرهنِ زر کشم[10] مبین چون شمع
که سوزهاست نهانی درون پیرهنم
بیا و هستیِ حافظ زپیشِ او بردار
که با وجودِ تو کس نشنود زمن که منم[11]

وزن غزل ۳۴۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ چهرهٔ جان: رخسار شاهد جان، استعارهٔ مکنیه ۲ ــ غبارتن: بضم اول گرد تن، تشبیه صریح ــ معنی بیت: گرد تیرهٔ تن پردهٔ رخسار شاهد جان شده است، چه خوش باشد آن نفس که از چهرهٔ جان حجاب

جسم را براندازم و از بند تن آزاد بشوم و بگلشن رضوان بروم ۳ ــ الحان: بفتح اول و سکون دوم آوازها جمع لحن ــ خوش‌الحان: خوش‌آواز، صفت ترکیبی جانشین موصوف (مرغ) ــ معنی بیت: قالب خاکی تن و تنگنای دنیا شایستهٔ پرندهٔ خوش‌نوائی چون من نیست، بباغ بهشت باز میگردم که طایر آن گلزارم؛ مرحوم محمدعلی بامداد گلشن را برضوان من الله‌اکبر یعنی مقام رضا و خشنودی خدا تفسیر کرده‌اند، نیز نگاه کنید بآیهٔ ۷۲ سورهٔ توبه (۹) و صفحهٔ ۱۵۸ حافظ شناسی، تألیف بامداد ۴ ــ معنی بیت: راز آمدن بجهان فرودین (دنیا) و باز گشتنم بر من آشکار نشد. افسوس میخورم و رنج میبرم که از پایان کار خویش ناآگاهم، مولانا جلال‌الدین محمد فرماید:

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم — که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود — بکجا میروم آخر ننمائی وطنم؟

۵ ــ طوف کنم: بفتح اول و سکون دوم و سوم گرد چیزی گردش کنم ۶ ــ سراچهٔ ترکیب: سرای کوچک مرکبات مادی و باستعاره مقصود جهان خاکی یا عالم ماده ۷ ــ تخته‌بند: بفتح اول و سکون دوم بمعنی محبوس و دربند افتاده، صفت مرکب مشتق از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی ــ معنی بیت: در عرصهٔ جهان پاک برین نمیتوانم بگردش و پرواز بپردازم، چه در جهان خاکی گرفتار حبس تنم و پایم در کند و زنجیر تعلقات دنیوی بسته است ۸ ــ معنی بیت: اگر از خون دل من بوی خوش آرزومندی و اشتیاق بدیدار یار بمشام میرسد، جای شگفتی نیست، چه من هم مانند نافهٔ آهوی مشکین ختن سالها رنج و محنت کشیده‌ام ۹ ــ طراز: بفتح اول نقش و نگار جامه یا علم جامه ۱۰ ــ زرکش: زربافت و زرتار، صفت مرکب مشتق از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی، پیراهن موصوف ــ معنی بیت: بنقش و نگار پیراهن زربافتی که شمع‌سان بر تن دارم منگر که آتش پنهانی عشق از درونم افروخته است و زبانه برمیکشد، سعدی گوید:

نه هرکه زمانه کار او در بندد — فریاد و جزع بر آسمان پیوندد
بسیار کسا که اندرونش چو دهل — می‌نالد و چون برق لبش می‌خندد

در ضمن از این بیت غزل حافظ پیداست که برخی شمعها را از موم می‌ساختند که رنگ آن بزردی میزد و در عربی شمع بمعنی موم ضبط است. ۱۱ ــ معنی بیت: ای یار، بشتاب و خودی و انانیت حافظ را از وی دور و جدا بساز تا دیگر با حضور تو بگوش کسی دعوی هستی و خودپرستی من نرسد.

غزل ۳۴۳

چل سال بیش رفت که من لاف میزنم
کز چاکرانِ پیرِ مغان کمترین منم
هرگز بیمنِ عاطفتِ[۱] پیرِ می فروش
ساغر تهی نشد زمیِ صافِ روشنم

از جاهِ عشق و دولتِ رندان پاکباز
پیوسته صدرِ مصطبها[2] بود مسکنم

در شأنِ من بدرد کشی ظنّ بد مبر
کالوده گشت جامه ولی پاک دامنم[3]

شهبازِ دستِ پادشهم[4] این چه حالتست
کز یاد برده‌اند هوایِ نشیمنم؟

حیفست بلبلی چو من اکنون درین قفس
با این لسانِ عذب[5] که خامش چو سوسنم

آب و هوایِ فارس عجب سفله‌پرورست
کوهمرهی که خیمه ازین خاک برکنم[6]

حافظ بزیرِ خرقه قدح تا بکی کشی
در بزمِ خواجه پرده زکارت برافکنم[7]

تورانشهِ خجسته[8] که در من یزیدِ فضل
شد منّتِ مواهبِ او طوقِ گردنم

وزن غزل ۳۴۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ یمن عاطفت: بضم اول و سکون دوم برکت و میمنت مهر و لطف ۲ ــ مصطبه: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکو و تختگاه ــ معنی بیت: از پرتو مقام والای عاشقی و باقبال وارستگان پاک‌باخته که هرچه داشتند، در راه دوست در طبق اخلاص و ایثار نهادند، همواره در پیشگاه سکوهای میخانه‌ها جای داشتم ۳ ــ معنی بیت: بسبب باده‌پیمائی دیرینه درباره من گمان بد مکن، چه جامه‌ام بشراب آغشته شد ولیکن باطنم پاک است و از آلودگیهای اخلاقی منزهم؛ در این بیت خواجه خود را بصراحت از ملامتیان میشمارد ۴ ــ پادشاه: در اینجا باستعاره مراد سلطان عشق است ــ معنی بیت: من باز سپیدم که بر دست سلطان عشق جای دارم، این چه وضع نادلپسندیست که بدام دنیا گرفتار آمده‌ام و تعلقات این جهانی آرزوی آشیانهٔ قدسی را از یادم برده است ۵ ــ لسان عذب: بکسر لام و فتح عین و سکون ذال زبان خوش و شیرین ــ معنی بیت: ستمی بزرگ است که هزار آوائی مانند من اینک در قفسی تنگ با این آوای خوش و زبان شیرین گرفتار بماند و سوسن‌وار خاموشی گزیند ۶ ــ معنی بیت: آب‌وهوای اقلیم فارس سخت بکام دل فرومایگان است و آنها را برمیکشد، رفیقی ندارم تا بیاری او خیمهٔ اقامت از این سرزمین برچینم و کوچ کنم ۷ ــ معنی بیت: ای حافظ، تا چند در زیر دلق ساغر باده با خود میبری در مجلس وزیر، خواجه تورانشاه سر ترا فاش خواهم

کرد ۸ ـ تو را نشه خجسته: تو را نشاه مبارک پی و فرخنده، موصوف و صفت ۹ ـ من یزید: مخفف هل من یزید (آیا کسی هست که زیاده کند؟ جمله‌ایست مؤول باسم که بمعنی حراج و مزایده بکار رفته است) ۱۰ ـ مواهب: بفتح اول بخششها جمع موهبت ـ معنی بیت: خواجه جلال‌الدین مبارک پی وزیر شاه شجاع که در حراج فضل کالای فضیلت را بیش از دیگران خریدارست و اظهار امتنان و شکرگزاری از کرمهایش همچون حلقه‌ای بر گردن من است و خود را مدیون احسانهای وی میدانم.

غزل ۳۴۴

عمریست تا من در طلب هر روز گامی میزنم
دستِ شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم[1]

بی‌ماهِ مهرافروزِ خود تا بگذرانم روزِ خود
دامی براهی می‌نهم، مرغی بدامی میزنم[2]

اورنگ[3] کو، گلچهر کو، نقشِ وفا و مهر کو؟
حالی من اندر عاشقی داوِ[4] تمامی میزنم

تا بو که یابم آگهی از سایهٔ سروِ سهی[5]
گلبانگِ عشق از هر طرف بر خوشخرامی میزنم

هر چند کان آرامِ دل دانم نبخشد کام دل
نقشِ خیالی میکشم، فالِ دوامی میزنم[7]

دانم سرآرد غصّه را، رنگین برآرد قصّه را
این آه خون افشان که من هر صبح و شامی میزنم[8]

با آنکه از وی[9] غایبم وز می چو حافظ تایبم[10]
در مجلسِ روحانیان گه‌گاه جامی میزنم

وزن غزل ۳۴۴: مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن (بحر رجز مثمن سالم)

۱ ـ معنی بیت: عمری گذشت که من همه روز در سیر و سلوک عرفانی قدمی پیش می‌نهم و دست خواهشگری و توسل هر لحظه بسوی آنکه در ارشاد و رهبری حسن شهرت دارد دراز میکنم ۲ ـ معنی بیت: دور از یار ماه چهرهٔ خورشید فروغ خود برای گذران وقت خویشتن را بهر نوعی مشغول میسازم و دام طلب در هر راهی میگسترم و مرغی شکار میکنم باشد که پرندهٔ مراد روزی صید من شود ۳ ـ اورنگ: بفتح اول و

سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم نام شخصی است که عاشق گلچهر نامی بوده (نقل از برهان قاطع) ۴ ــ داو: نوبت بازی شطرنج و نرد و غیر آن ــ معنی بیت: اورنگ عاشق گلچهر کجاست، نشان محبت و پیمان دوستی پدیدار نیست، اینک منم که در قمار عشق دست کاملی بازی میکنم ۵ ــ سهی: بفتح اول و کسر دوم راست، سرو موصوف ــ سرو سهی: باستعاره مراد یار سروقامت ۶ ــ گلبانگ: بضم اول و سکون دوم آواز بلند ــ معنی بیت: تا باشد که از سایهٔ یار سروقامت خوشخرام خود خبری یابم، از هر سو بآواز بلند عاشقی بهر سرو خوشرفتاری ندا درمیدهم ۷ ــ معنی بیت: اگرچه آرامبخش دل من مرا بمراد دل نمیرساند، باز هم من صورت خیالی وی را در آینهٔ ضمیر رسم میکنم و فال میزنم که نظر عنایت او پیوسته و بر دوام باشد ۸ ــ معنی بیت: آه خونباری که من بامداد و شبانگاه از سینه برمیآورم، یقین دارم که اندوه هجران را پایان میدهد و داستان عشق مرا دلپذیر و جالب میسازد ۹ ــ از وی: در صفحهٔ ۴۱۱ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «از خود» بجای «از وی» آمده است که بر متن ترجیح دارد ۱۰ ــ تایب: تائب، بازگشت‌کننده، اسم فاعل از توبه ــ معنی بیت: با آنکه از خود بیخبرم و بترک خودی و هستی گفته‌ام و حافظ‌وار از میگساری توبه کرده‌ام، باز در بزم اهل دل؛ گاه‌وبیگاه قدحی از بادهٔ معرفت مینوشم؛ سعدی گوید:

هرگــز وجــود حــاضرِ غایــب شنیده‌ای ‌‌ ‌‌ ‌‌ مــن در میان جمع و دلم جــای دیگرست

ص ۳۶ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

غزل ۳۴۵

بی‌تـو ای سروِ روان بـا گــل و گــلشن چکنم
زلفِ سنبل چــه کشم، عارضِ سوسن چکنم؟[۱]

آه کــز طعنهٔ بــدخواه نــدیدم رویــت
نـیست چـون آیـنه‌ام روی زآهن چکنم؟[۲]

بـرو ای نـاصح و بــر در دکشان خــرده مگیر
کارفرمایِ قــدر مــیکند ایــن، مــن چکنم؟[۳]

برقِ غیرت چو چنین مـی‌جهـد از مکمنِ غیب[۴]
تـو بــفرما کــه مــنِ سوخته خـرمن چکنم؟

شاهِ ترکان[۵] چـو پسندید و بـچاهم انــداخت
دستگیر ار نشود لطفِ تــهمتن، چکنم؟

مــددی گــر بــچراغی نکند آتشِ طــور[۶]
چـارهٔ تـیره‌شبِ وادیِ ایـمن[۷] چکنم؟

حافظا خلدِ برین خانهٔ موروث منست

اندرین منزلِ ویرانه نشیمن[8] چکنم؟

وزن غزل ۳۴۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ معنی بیت: جدا از تو ای یار سروقامت خوشخرام گل و گلزار مرا بچه کار آید؟ بگیسوی سنبل دست نمیزنم و برخسار سوسن کاری ندارم ۲ ـ دریغا که از زخم زبان و سرزنش دشمن بداندیش چهرهٔ ترا ندیدم، من کمرویم و محروم از دیدار تو و چه توانم کرد که چون آینهٔ آهنین روی سخت‌روئی ندارم؛ آینه را در قدیم از صفحه‌های صیقلی آهن میساختند ۳ ـ معنی بیت: ای نصیحتگو، دور شو و می‌پرستان را عیب مکن. تقدیر الهی که کارفرماست، چنین خواسته است، من کاری نمیتوانم کرد ۴ ـ مکمن غیب: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نهانگاه غیب، تشبیه صریح ـ معنی بیت: چون از نهانگاه غیب و عالم اسرار برق غیرت الهی این‌گونه جستن میکند، بیقین هستی مرا خواهد سوخت و مرا جز تسلیم و رضاگزیری نیست؛ مراد از غیرت الهی حمیت ایزدی است بر پرستیدن حق بتنهائی و کسی را شریک وی در عبادت نساختن، چنانکه در قرآن کریم آمده است، آیهٔ ۲۳ سورهٔ اسراء (۱۷) وقضی ربک الا تعبدوا الا ایّاه.... پروردگارت فرمان داد که جز وی کسی را نپرستند ۵ ـ شاه ترکان: پادشاه ترکستان و در اینجا باستعاره مراد نفس سرکش و مراد از چاه باستعاره تعلقات دنیوی و جسمانی و مراد از تهمتن باستعاره پیر دلیل ـ معنی بیت: چون افراسیاب نفس مرا که بیژن روحم در چاه تعلقات جسمانی افکند اگر لطف و رحمت تهمتن نجات‌بخش یا پیر دلیل دست مرا نگیرد، خود کاری نتوانم کرد و همچنان گرفتار میمانم، اشارتی دارد بداستان بیژن و منیژه و زندانی شدن بیژن در چاه بدستور افراسیاب و نجات یافتن وی بهمت رستم، نگاه کنید بشاهنامه ۶ ـ طور: کوه طور که جایگاه مناجات موسی کلیم‌الله بود ۷ ـ وادی ایمن: بیابانی که در آنجا ندای حق بموسی علیه‌السلام رسید، نیز نگاه کنید بغزل ۱۹ شمارهٔ ۲ و آیهٔ ۲۹ و ۳۰ سورهٔ قصص (۲۸) ـ معنی بیت: اگر فروغ آتش مقدس کوه طور چنانکه راه موسی را روشن کرد بچراغ ما نوری نبخشد و براهنمائی ما نپردازد، نمیتوانم برای تاریکی شب تیرهٔ وادی ایمن چاره‌ای بیندیشم ۸ ـ نشیمن: جا و مقام ـ معنی بیت: ای حافظ، بهشت جاودان عالم بالا سرای میراثی منست که از پدرم آدم ابوالبشر بمن رسیده است، در این خانهٔ خراب دنیا چرا اقامت گزینم؟

غزل ۳۴۶

من نه آن رندم که ترکِ شاهد و ساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم[1]

من که عیبِ توبه‌کاران کرده باشم بارها

توبه از می وقتِ گل دیوانه باشم، گر کنم[2]

عشق دُر دانه‌ست و من غوّاص[3] و دریا میکده
سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم

لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر ما نامِ فسق
داوری دارم بسی یارب کرا داور کنم[4]

باز کش یکدم عنان ای ترکِ شهرآشوب من
تا زاشک و چهره راهت پرزر و گوهر کنم[5]

من که از یاقوت و لعلِ اشک دارم گنجها
کی نظر در فیضِ خورشیدِ بلنداختر کنم[6]

چون صبا مجموعهٔ گل را بآبِ لطف شست
کج دِلم خوان گر نظر بر صفحهٔ دفتر کنم[7]

عهد و پیمانِ فلک را نیست چندان اعتبار
عهد با پیمانه بندم، شرط[8] با ساغر کنم

من که دارم در گدائی گنجِ سلطانی بدست
کی طمع در گردشِ گردونِ دونپرور کنم[9]

گرچه گردآلودِ فقرم، شرم باد از همّتم
گر بآبِ چشمهٔ خورشید[10] دامن تر کنم

عاشقانرا گر در آتش می‌پسندد لطفِ دوست
تنگ چشمم، گر نظر در چشمهٔ کوثر کنم[11]

دوش لعلش عشوهٔ میداد حافظ را ولی
من نه آنم کز وی این افسانها باور کنم[12]

وزن غزل ۳۴۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ معنی بیت: من آن قلندر میگسار نیستم که عشقبازی با زیبایان و باده‌نوشی را کنار بگذارم، محتسب که نهی از منکر میکند، نیک میداند که من این‌گونه کارها یعنی ترک شاهد و ساغر نمی‌گویم ۲ ــ معنی بیت: من که بر توبه‌کنندگان بارها خرده گرفته‌ام، اگر از میگساری در فصل بهار توبه کنم، عاقل نباشم ۳ ــ غواص: بفتح اول و تشدید دوم فرورونده در دریا، صیغهٔ مبالغه از غوص بفتح اول ــ معنی بیت: میخانه دریائیست که من بامید صید مروارید عشق در آن غوطه میزنم و دست از جان میشویم و سر بزیر آب فرو میبرم

و خود ندانم که در کجا سر از آب برخواهم آورد ۴ ـ معنی بیت: لاله باده‌نوش است و نرگس خمارآلود ولی بما نسبت کژرفتاری و ترک فرمان خدای میدهند، پروردگارا، بسیار دادخواهی و تظلم دارم و نمیدانم چه کسی را در این داوری دادرس توانم کرد ۵ ـ معنی بیت: ای زیبای من که بحسن خود در شهر فتنه انگیخته‌ای، یک نفس درنگ کن تا من مروارید اشک و زرچهرهٔ زرد نثار راهت کنم ۶ ـ معنی بیت: من که از پرتو خورشید عشق گنجهای یاقوت و لعل سرشک اندوخته‌ام، دیگر توجهی بفیض‌بخشی و تأثیر خورشید بلند آسمان ندارم، حافظ در غزل دیگر فرماید:

طالب لعل و گهر نیست وگرنه خورشید   همچنان در عمل معدن و کانست که بود

۷ ـ معنی بیت: چون باد بهاری دفتر گل را بآب پاک باران شستشو داد و بر صفای گلزار افزود، اگر من با وجود مجموعهٔ گل چشم بر صفحهٔ کتاب بدوزم و از سیر چمن با زمانم، بی‌ذوق و کج‌سلیقه‌ام ۸ ـ شرط: پیمان ۹ ـ معنی بیت: من که در عالم فقر و قناعت‌گوشی استغنای پادشاهان را دارم، هرگز امیدی و چشمداشتی از دور چرخ سفله‌نواز ندارم ۱۰ ـ چشمهٔ خورشید: تشبیه صریح ـ معنی بیت: اگرچه غبار تهیدستی بر چهرهٔ من نشسته است ولی از همت بلند خود مرا شرمساری باد، اگر بخواهم بآب چشمهٔ خورشید کرم و احسان بزرگان گرد فقر را پاک کنم و دامن همت بمنت کسان بیالایم ۱۱ ـ معنی بیت: اگر عنایت یار سوزوگداز عاشقان را در آتش هجران خوش میدارد، من کوتاه نظرم اگر از این پس بآب گوارای چشمهٔ بهشتی التفات و توجهی داشته باشم ۱۲ ـ معنی بیت: دیشب لعل لبش حافظ را فریب میداد که بوسه خواهم داد ولی من ساده‌دل نیستم که باین حکایت نامعقول معتقد شوم.

غزل ۳۴۷

صنما[۱] با غمِ عشقِ تو چه تدبیر کنم
تا بکی در غمِ تو نالهٔ شبگیر[۲] کنم؟

دلِ دیوانه از آن شد که نصیحت شنود
مگرش هم زسرِ زلفِ تو زنجیر کنم[۳]

آنچه در مدّتِ هجرِ تو کشیدم، هیهات[۴]
در یکی نامه محالست که تحریر کنم

با سرِ زلفِ تو مجموعِ پریشانی خود
کو مجالی که سراسر همه تقریر کنم[۵]

آنزمان کآرزوی دیدنِ جانم باشد
در نظر نقشِ رخِ خوبِ تو تصویر کنم[۶]

گر بدانم که وصالِ تو بدین دست دهد
دین و دل را همه دربازم و توفیر کنم[۷]

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی
من نه آنم که دگر گوش بتزویر[۸] کنم

نیست امّیدِ صلاحی[۹] زفسادِ حافظ
چونکه تقدیر چنین است، چه تدبیر کنم

وزن غزل ۳۴۷: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ صنما: بفتح اول و دوم ای صنم یا ای بت باستعاره مقصود ای یار زیبا ۲ ــ نالهٔ شبگیر: ناله و فریاد در هنگام سحر، نالهٔ سحری ۳ ــ معنی بیت: کار دل شیدا از حد اندرز نیوشیدن گذشت و چاره‌ای نیست جز آنکه این دیوانه را با زنجیر گیسوی تو در بند کشم ۴ ــ هیهات: بفتح اول و سکون دوم دور می‌نماید و بعید است از اصوات یا شبه جمله است برای استبعاد، نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شمارهٔ (۵) ــ معنی بیت: رنجهائی که در ایام جدائی بردم دور مینماید و ناشدنی است که در یک کتاب بنگارش آید ۵ ــ معنی بیت: همهٔ آشفتگی حال خود را با سر گیسوی پریشان تو فرصت نیست که یکبار بر زبان آورم ۶ ــ معنی بیت: آن لحظه که مایل بدیدار جان مجسم باشم، شکل چهرهٔ زیبای ترا بر صفحهٔ دیده مینگارم ۷ ــ توفیر کنم: سود برم، مصدر مرکب ــ توفیر: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم در عربی مصدر باب تفعیل است بمعنی افزودن و بسیار گردانیدن از مجرد وفور بضم اول افزونی و بسیاری ــ معنی بیت: اگر یقین کنم که وصل تو باین حد ازخودگذشتگی حاصل میشود که دین و دل باید داد، من این هردو را در قمار عشق از دست میدهم و میدانم که این باختن براستی سود بردن است ۸ ــ تزویر: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم در سیاق فارسی بمعنی فریب و دروغ و ریو و حیله و دورنگی، مأخوذ از تزویر عربی مصدر باب تفعیل بمعنی دروغ را آراستن ۹ ــ صلاح: بفتح اول پارسائی و نیکی ضد فساد بفتح اول بمعنی تباهی ــ معنی بیت: کار حافظ بتباهی کشیده و امید براه راست آمدن و پارسائی ورزیدن از وی نتوان داشت، چون سرنوشت چنین بود، مرا چاره‌ای دیگر نباشد.

غزل ۳۴۸

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم
واندرین کار دلِ خویش بدریا فکنم[۱]

از دل تنگِ گنه‌کار برآرم آهی
کاتش اندر گنهِ آدم و حوّا فکنم[۲]

مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست
میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

بگشا بندِ قبا، ای مهِ خورشید کلاه[3]
تا چو زلفت سرِ سودازده در پا فکنم

خورده‌ام تیرِ فلک، باده بده تا سرمست
عقده در بندِ کمر ترکشِ[4] جوزا فکنم

جرعهٔ جام برین تختِ روان[5] افشانم
غلغلِ چنگ درین گنبدِ مینا[6] فکنم

حافظا، تکیه بر ایام چو سهوست و خطا
من چرا عشرتِ[7] امروز بفردا فکنم؟

وزن غزل ۳۴۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: از گریهٔ بسیار چشم را دریا میسازم و شکیبائی را بدور می‌افکنم و در کار عشقبازی و مهرورزی از سر جان برمیخیزم و دل بدریا میزنم؛ مراد از این کار بکنایه عشق‌ورزی و شاهدبازی است، سعدی گوید:

چون من بنفس خویشتن این کار میکنم   بر فعل دیگران بچه انکار میکنم؟

۲ ــ معنی بیت: چنان برای توبه کردن از دل غمگین گناه‌آلود آهی سوزناک برکشم که نه تنها گناه خود بلکه گناه نافرمانی حضرت آدم و حوا را از فرمان پروردگار در آتش آه خود بسوزم و بخشایش و عفو الهی را سبب شوم ۳ ــ خورشید کلاه: صفت ترکیبی از دو اسم، مه موصوف ــ معنی بیت: ای ماه رخسار که خورشید بلند تاج تارک تست، کمر قبا را باز کن بکنایه یعنی درنگی بنما تا مانند گیسوی دراز تو که سر بر پای تو دارد، من نیز سر بر قدمت نهم ۴ ــ کمر ترکش: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم و سکون پنجم و فتح ششم، کمربندی است که تیردان یا ترکش را بدان می‌آویختند. اسم مرکب از دو اسم ــ معنی بیت: از کمان سپهر تیر حادثه‌ای بمن خورده است، اینک ساغر بده تا در سرمستی در کمربند جوزا (دو پیکر صورت برج سوم) گرهی اندازم و در کارش عقده‌ای افکنم و از شمشیرزدنش بازدارم، نیز نگاه کنید بغزل ۳۲۹ شمارهٔ (۱) ۵ ــ تخت روان، موصوف و صفت، باستعاره مقصود فلک گردان ۶ ــ گنبد مینا: قبهٔ نیلگون، باستعاره مراد آسمان یا سپهر مینائی ــ معنی بیت: یک جرعه از ساغر خود بشیوهٔ میگساری رادمردان آزاده بر تختگاه گردان فلک میریزم که با همهٔ عظمت و بلندی در مقام عشق حکم زمین را دارد و بانگ و نالهٔ چنگ را بگنبد نیلگون آسمان میرسانم، شیخ‌الرئیس قاجار گوید:

آسمان مستی ما دید وللارض نصیب گفت: نه جرعه‌ای از جام کرامم هوسست

۷ ــ عشرت: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم خوشدلی و کامرانی و خوشگذرانی.

غزل ۳۴۹

دوش سودایِ رخش گفتم زسر بیرون کنم

گفت: کو زنجیر تا تدبیرِ این مجنون کنم؟[۱]

قامتش را سرو گفتم، سرکشید از من بخشم

دوستان، از راست میرنجد نگارم، چون کنم؟[۲]

نکته ناسنجیده گفتم، دلبرا، معذور دار

عشوهٔ فرمای تا من طبع را موزون کنم[۳]

زردروئی میکشم زان طبعِ نازک بیگناه

ساقیا، جامی بده تا چهره را گلگون کنم[۴]

ای نسیمِ منزلِ لیلی، خدا را تا بکی

ربع[۵] را برهم زنم، اطلال[۶] را جیحون کنم

من که ره بردم بگنجِ حسنِ بی‌پایانِ دوست

صد گدایِ همچو خود را بعد ازین قارون[۷] کنم

ای مهِ صاحب قران[۸] از بنده حافظ یاد کن

تا دعایِ دولتِ آن حسنِ روزافزون کنم

وزن غزل ۳۴۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ معنی بیت: دیشب بر زبانم رفت که اندیشهٔ شیفتگی بر جمال وی را از سر بدر کنم، یار گفت که زنجیر کجاست تا این دیوانه عشق را بر پای نهم و او را براه آورم تا بیش خیال محال نکند ۲ ــ معنی بیت: بالای راست وی را بسرو مانند کردم، با خشم بر من اعتراض کرد، یاران، محبوب زیبای من از سخن راست آزرده‌خاطر میشود چه توانم کرد؟ ۳ ــ معنی بیت: ای دلستان، لطیفه‌ای ناسازگار بر زبان آوردم، پوزشم را بپذیر و بکرم ببخش، اینک کرشمه‌ای بنما تا قریحه مرا برانگیزد تا سخن بهنجار و سنجیده بسرایم ۴ ــ معنی بیت: از طبع زودرنج یار بی‌آنکه خطائی کرده باشم شرمنده‌ام؛ ای ساقی ساغری بده تا از تأثیر آن رخساره‌ام سرخ نماید و نگویند که در عشق او زردروئی میکشم و بی‌نصیب از لطف ویم ۵ ــ ربع: بفتح اول

و سکون دوم سرای و محله ۶ ــ اطلال: بفتح اول و سکون دوم آثار سرای و جای ویران شده جمع طلل بفتح اول و و دوم ــ معنی بیت: ای باد نرم کوی لیلی من (محبوب من)، برای خدا مددی کن، تا چند کوی و سرای را آشفته و مشوش سازم و آثار بازماندهٔ خانه معشوق را از آب دیده دریای جیحون کنم؟ چنانکه مرحوم قزوینی یادآوری فرموده‌اند حافظ درین غزل ببیت معروف قصیدهٔ معزی اشارتی دارد:

ربع از دلم پرخون کنم، اطلال را جیحون کنم خاک دمن گلگون کنم، از آب چشم خویشتن

۷ ــ قارون: نام توانگری معروف در زمان حضرت موسی که در توانگری بوی مثل زنند ــ معنی بیت: من که بگنجینهٔ جمال پایان‌ناپذیر دوست دست یافتم، پس از این میتوانم صد درویش مانند خود را استغنای قارون ببخشم، بکنایه شاید مقصود این باشد که خود بمقام ارشاد و رهبری میرسم و بدستگیری سالکان میپردازم ۸ ــ مه صاحب‌قران: ماه رخسار یگانهٔ روزگار، موصوف و صفت، نیز نگاه کنید بغزل ۲۸۶ شمارهٔ (۹) ــ معنی بیت: ای ماه رخسار یگانه و سرآمد روزگار بحسن و کمال، چاکر خود حافظ را بیاد آور و عنایتی فرما تا من برای سلطنت جمال فزایندهٔ تو دعا کنم.

غزل ۳۵۰

بعزمِ توبه سحر گفتم استخاره کنم[۱]
بهارِ توبه شکن میرسد، چه چاره کنم؟[۲]

سخن درست بگویم: نمیتوانم دید
که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم[۳]

چو غنچه با لبِ خندان بیادِ مجلسِ شاه
پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم[۴]

بدورِ لاله دماغِ مرا علاج کنید
گر از میانهٔ بزمِ طرب کناره کنم[۵]

زروي دوست مرا چون گلِ مراد شکفت
حوالهٔ سرِ دشمن بسنگِ خاره کنم[۶]

گدایِ میکده‌ام، لیک وقتِ مستی بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم[۷]

مرا که نیست ره‌ورسم لقمه پرهیزی[۸]
چرا ملامتِ رندِ شرابخواره کنم[۹]

بتختِ گل بنشانم بتی چو سلطانی
زسنبل و سمنش سازِ[10] طوق و یاره کنم
زباده خوردنِ پنهان ملول شد حافظ
ببانگِ بربط و نی رازش آشکاره کنم[11]

وزن غزل ۳۵۰: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ استخاره: بکسر اول و سکون دوم خیر و نیکی خواستن از خدای، مصدر باب استفعال ۲ ــ چه چاره کنم: چاره‌ای نتوانم کرد، استفهام مجازاً مفید نفی ۳ ــ نظاره کنم: بفتح اول تماشا کنم و بنگرم و نگاه کنم، مصدر مرکب ۴ ــ معنی بیت: بیاد بزم خسروانه ساغر بنوشم و غنچه‌سان با دهان خندان از اشتیاق گریبان چاک زنم و شکفته شوم ۵ ــ معنی بیت: اگر من در نوبت لاله و فصل بهار از مجلس عشرت کناره جویم، باید بدرمان بیماری دماغی و خلل روانی من بپردازید ۶ ــ معنی بیت: چون از گلبن آرزوی من بدیدار یار گل مقصود شکفته شد، سر دشمن را بسنگ خارا حواله میدهم، مقصود آنکه سر خصم بسنگ خاره شکسته باد ۷ ــ معنی بیت: من نیازمندی جرعه‌نوش از میخانهٔ عشقم و چون از بادهٔ معرفت سرمست شوم، بمقامی میرسم که بر فلک سرگرانی میکنم و ستاره را زیر فرمان خود میآورم؛ شاید در اینجا اشارتی بکارهای خارق عادت دارد که بر دست اولیای حق میرود ۸ ــ لقمه پرهیزی: خست و امساک، اسم مصدر مرکب از صفت (لقمه پرهیز) و یای مصدری ۹ ــ معنی بیت: من که از شیوهٔ امساک و خست بیزارم بسرزنش قلندران که با کمال تهیدستی هرچه دارند در وجه شراب میدهند، نخواهم پرداخت ۱۰ ــ ساز: سامان و ساختگی کار و تدارک، اسم مشتق از مادهٔ فعل امر از مصدر ساختن ــ معنی بیت: من زیبا صنمی را خسروانه براورنگ پوشیده از گل جای میدهم و از سنبل و یاسمن برای وی گردن‌بند و دست‌بند میسازم ۱۱ ــ معنی بیت: دل حافظ از می نوشیدن نهانی گرفت، من با خروش بربط و نوای نی سر باده خوردن پنهانی وی را فاش خواهم کرد.

غزل ۳۵۱

حاشا[1] که من بموسمِ گل ترکِ می کنم
من لافِ عقل میزنم، این کار کی کنم؟
مطرب کجاست تا همه محصولِ زهد و علم
در کارِ چنگ و بربط و آوازِ نی کنم[2]
از قیل و قالِ[3] مدرسه حالی[4] دلم گرفت
یکچند نیز خدمتِ معشوق و می کنم

کی بود در زمانه وفا؟ جام می بیار
تا من حکایتِ جم و کاووسِ کی کنم

از نامهٔ سیاه نترسم که روزِ حشر[5]
با فیضِ لطفِ او صد ازین نامه طی کنم[6]

کو پیکِ صبح تا گِلِهایِ شبِ فراق
با آن خجسته طالعِ فرخنده پی کنم[7]

این جانِ عاریت[8] که بحافظ سپرد دوست
روزی رخش ببینم و تسلیمِ وی کنم

وزن غزل ۳۵۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ حاشا: در سیاق فارسی از اصوات یا شبه جمله است برای تحذیر و تنزیه بمعنی دور باد و هرگز چنین مباد، نیز نگاه کنید بغزل ۷۸ شمارهٔ (۲) ــ معنی بیت: هرگز چنین مباد که در نوبت بهار من میگساری را رها کنم، چه مرا ادعای خردمندی است و ترک باده‌نوشی نمیکنم ۲ ــ معنی بیت: رامشگر کو تا تمامی حاصل پارسائی و دانش خود را در راه شنیدن نغمهٔ چنگ و بربط و آوای نی صرف کنم ۳ ــ قیل: بکسر اول و سکون دوم گفتن، مصدر عربی است همچنین است قال که مصدریست در عربی بمعنی گفتن، در زبان فارسی قیل‌وقال اسم مرکب است بمعنی مباحثه و گفتگو و داد و فریاد ۴ ــ حالی: اکنون، این زمان، حالیا، قید زمان ۵ ــ حشر: بفتح اول و سکون دوم گردآوردن مردم و روزِ حشر روز قیامت است ۶ ــ معنی بیت: از سیاه‌نامگی و گناهکاری در روز رستاخیز نگران نیستم، چه با بسیاری فضل الهی صد نامه سیاه از این‌گونه را میتوان درپیچید و مشمول بخشایش ایزدی شد ۷ ــ معنی بیت: قاصد بامداد وصال کی فراز میآید تا گله‌ها و رنجشهای شب جدائی را با آن یار فرخنده‌بخت و مبارک پی در میان نهم ۸ ــ جان عاریت: جان مستعار، موصوف و صفت ــ معنی بیت: این جان را که بعاریت از محبوب گرفته‌ام روزی که هنگام جان آهنگ من فرا رسد و چهرهٔ دوست در واپسین دم در نظرم نمایان شود بوی بازخواهم سپرد: اشارتی باین اعتقاد از این بیت پیداست که در هنگام مرگ شبحی زیبا بر نیکوکار و صورتی زشت در برابر بدکار ظاهر میشود و جان از آنان میستاند.

غزل ۳۵۲

روزگاری شد که در میخانه خدمت میکنم
در لباسِ فقر[1] کارِ اهلِ دولت میکنم

تا کی اندر دامِ وصل آرم تذروی[۲] خوش‌خرام
در کمینم و انتظارِ وقتِ فرصت میکنم

واعظِ ما بوی حق نشنید، بشنو کاین سخن
در حضورش نیز میگویم نه غیبت[۳] میکنم

با صبا افتان‌وخیزان[۴] میروم تا کوی دوست
وز رفیقانِ ره استمدادِ[۵] همّت میکنم

خاکِ کویت زحمتِ ما برنتابد بیش ازین
لطفها کردی بِتا،[۶] تخفیفِ زحمت میکنم

زلفِ دلبر دامِ راه و غمزه‌اش تیرِ بلاست
یاددار ایدل که چندینت نصیحت میکنم[۷]

دیدهٔ بدبین بپوشان ای کریمِ عیب‌پوش
زین دلیریها که من در کنجِ خلوت میکنم[۸]

حافظم در مجلسی، دردی کشم[۹] در محفلی
بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت میکنم

وزن غزل ۳۵۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ لباس فقر: جامهٔ درویشی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: سالها گذشت که در میکدهٔ معرفت خدمتگزاری و چاکری میکنم و در جامهٔ درویشی (فقر ذاتی و امکانی) کار مردمان دولتمند و نیک‌بخت را انجام میدهم ۲ ــ تذرو: بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم خروس صحرائی، ترنگ ــ تذروی خوش‌خرام، موصوف و صفت باستعاره مراد یاری زیبا که بناز و سرکشی خوش میرود ــ معنی بیت: نمیدانم چه وقت میسّر میشود که ترنگی خرامان بدام وصال اندازم، هم‌اکنون در کمینگاه نشسته‌ام و چشم براه فرصت مساعدم ۳ ــ غیبت: بکسر اول و سکون دوم زشت یاد و بدگوئی و مذمت در قفای دیگران کردن ــ معنی بیت: این گفتار مرا که اینک میگویم گوش کن: اندرز گوی ما اندک بهره‌ای از حق و راستی نیافته و زبانش با دل یکی نیست و بآنچه میگوید، خود عمل نمیکند و من این سخن در پیش وی نیز بر زبان میآورم تا زبان بزشت یاد نگشوده باشم ۴ ــ افتان و خیزان: آهسته آهسته و نرم‌نرم، قید حالت یا حال ۵ ــ استمداد: مدد و یاری خواستن، مصدر باب استفعال ــ معنی بیت: با نسیم بهاری آهسته آهسته و نرم نرم بکوی یار روی میآورم و از رهروان طریق حقیقت برای وصول بمقصد خواستار توجه باطنی و عنایتم ۶ ــ بتا: بکسر اول مخفف بهل‌تا بمعنی بگذار تا و رخصت بده و اجازه فرما ــ معنی بیت: غوغا و ازدحام ما را سر کوی تو افزون ازین تحمل

نمیکند. مهربانیها نمودی و اینک رخصت فرما تا زحمت کم کنم و دردسر بیش ندهم، خاقانی گوید:

کوی عشق آمد شد ما برنتابد بیش ازین — دامن‌تر بردن آنجا، برنتابد بیش ازین
بر سر کویش ببوسیم آستان و بگذریم — کاستان تنگست، ما را برنتابد بیش ازین

در غزلیات سعدی «بتا» مخفف بهل‌تا دیده میشود:

بتا هلاک شود دوست در محبت دوست — که زندگانی او در هلاک بودن اوست

ص ۵۰ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

۷ ــ چندینت نصیحت میکنم: ترا بسیار اندرز میدهم، چندین قید کمیت. ت ضمیر مفعولی است که بضرورت حفظ وزن شعر بقید پیوسته است ۸ ــ معنی بیت: ای بخشندهٔ خطاپوش، از دیدن معایب من چشم برهم نه و بکرم از گستاخیهای من در گوشهٔ تنهائی اغماض فرما چه میدانم که بی‌پروا فرمان ترا نبردم ۹ ــ دردی کش: دردی آشام ــ دردی بضم اول لای و ته‌نشین شراب و جز آن از مایعات ــ معنی بیت: من در یک مجلس حافظ قرآن و در یک انجمن باده‌نوشم، ببین گستاخی مرا که چگونه در پیش خلق خدا بریاکاری و ظاهرسازی میپردازم.

غزل ۳۵۳

من ترکِ عشقِ شاهد[1] و ساغر نمیکنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم

باغِ بهشت و سایهٔ طوبیٰ[2] و قصر[3] و حور[4]
با خاکِ کوی دوست برابر نمیکنم

تلقین[5] و درسِ اهل نظر یک اشارتست
گفتم کنایتیّ و مکرّر نمیکنم

هرگز نمیشود زسرِ خود خبر مرا
تا در میانِ میکده سر برنمیکنم[6]

ناصح بطعن گفت که رو ترکِ عشق کن
محتاجِ جنگ[7] نیست برادر، نمیکنم

این تقویم[8] تمام که با شاهدانِ شهر
ناز و کرشمه بر سرِ منبر نمیکنم

حافظ جنابِ پیرِ مغان[9] جایِ دولتست[10]
من ترکِ خاکبوسیِ این در نمیکنم

وزن غزل ۳۵۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ عشق شاهد: عشق ورزیدن با یار زیبا ۲ ــ طوبی: بضم اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر نام درختی است در بهشت ۳ ــ قصر: کاخ در اینجا مراد قصرهای بهشتی ۴ ــ حور: بضم اول سیه‌چشمان بهشتی، جمع حوراء ــ معنی بیت: باغ مینو و سایهٔ درخت بهشتی طوبی و کاخ جنت و سیه‌چشمان فردوس برین را با غبار آستان یار عزیز همسنگ نمی‌شمارم (چه عاشق صادق جز یار از یار نخواهد) ۵ ــ تلقین: سخن فرا زبان کسی دادن و آموختن و فهمانیدن، مصدر باب تفعیل ــ معنی بیت: صاحبنظر بیک اشارهٔ اجمالی معرفت می‌آموزد و درس عشق میدهد، من نیز بشیوهٔ اهل دل یک سخن پوشیده گفتم و تکرار نمیکنم ۶ ــ معنی بیت: تا در جمع میگساران سر برنیفراشته و در شمار باده‌نوشان درنیامده‌ام، از راز معرفت آگاهی ندارم و از حال خود بیخبرم ۷ ــ جنگ: ستیزه و جدال ۸ ــ تقوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر پرهیزگاری در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر الف مقصوره بیاء بدل شده است ــ معنی بیت: این پرهیزگاری و پارسائی مرا کفایت میکند که اهل ریا نیستم و بر بالای منبر بازیبایان شهر بغمزه و دلربائی نمیپردازم ۹ ــ جناب پیر مغان: بفتح اول آستان و درگاه رهبر روحانی و پیشوای طریق ۱۰ ــ دولت: نیکبختی و ظفر و پیروزی.

غزل ۳۵۴

بمژگانِ سیه کردی هزاران رخنه در دینم

بیا کز چشمِ بیمارت هزاران درد برچینم [1]

الا [2] ای همنشینِ دل که یارانت برفت از یاد

مرا روزی مباد آندم که بی یادِ تو بنشینم

جهان پیرست و بی‌بنیاد، ازین فرهاد کش فریاد

که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم [3]

زتابِ آتشِ دوری شدم غرق عرقِ چون گل

بیارای بادِ شبگیری، نسیمی زان عرق چینم [4]

جهانِ فانی و باقی، فدای شاهد و ساقی

که سلطانیِّ عالم را طفیلِ [5] عشق می‌بینم [6]

اگر برجایِ من غیری گزیند دوست، حاکم اوست

حرامم باد، اگر من جان بجایِ دوست بگزینم [7]

صَباحُ‌الْخَیْرزد[8] بلبل، کجائی ساقیا، برخیز
که غوغا میکند در سر خیالِ خوابِ دوشینم
شبِ رحلت[9] هم‌ازبستررومدرقصرِحورالعین[10]
اگر در وقتِ جان دادن تو باشی، شمع بالینم
حدیثِ آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد
همانا بی‌غلط باشد که حافظ داد تلقینم[11]

وزن غزل ۳۵۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ معنی بیت: در بنای استوار دین من با تیر مژگان سیاهت هزارها خلل پدید آوردی، بازگرد تا من بلاگردان دیدهٔ بیمار تو شوم و دردها از آن برگیرم ۲ ــ الا: بفتح اول از اصوات است برای تنبیه بمعنی هان ــ معنی بیت: هان ای همدم دل من که دوستان را فراموش کردی، آن نفس که من از یاد تو غافل بمانم نصیب و روزی من نشود (مشواد) ۳ ــ معنی بیت: عالم کهن و سست‌پایه است از ستم آن که عاشقانی پاکباز چون فرهاد را میکشد جای فریادست، چه فریب و تزویرش مرا از جان عزیز بستوه آورد و تنگدل ساخت ۴ ــ عرق چین: بفتح اول و دوم و سکون سوم نوعی کلاه بی‌لبه که قسمتی از فرق سر را بپوشاند ــ معنی بیت: از گرمای آتش هجران مانند گل بهنگام گلاب‌گیری غرقه در عرق شدم. ای باد سحری، بوئی از شب‌کلاه یار که با گیسوی او قرین است بیاور تا مایهٔ تسلی دل من شود ۵ ــ طفیل: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مجازاً بمعنی وابسته و تابع و وسیله و ذریعه ــ طفیل در اصل نام شخصی از بنی‌امیه که در حالت عشرت و تنگدستی بشادیهای مردم بی‌طلب رفتی و او را طفیل‌العرائس گفتندی، طفیلی منسوب بطفیل‌الاعراس یا طفیل‌العرائس یعنی طفیل‌بن زلال کوفی که بمهمانیها ناخوانده رفتی (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ۶ ــ معنی بیت: عالم گذران و جهان پایدار برخی یار زیبا و ساقی گلچهره باد، چه در برابر عشق یار دنیا و آخرت را قدری نباشد و سلطنت گیتی هم بتبع عشق است و خود اصالتی ندارد ۷ ــ معنی بیت: اگر بعوض من یار، عاشقی دیگر انتخاب فرماید، فرمان او راست ولی بر من حرام باد، اگر جان شیرین را بر دوست رجحان دهم؛ سعدی گوید:

تا دل از آن تو شد دیده ازو دوختیم   هرچه پسند شماست، بر همه عالم حرام

۸ ــ صباح‌الخیرزد: بفتح اول صبح بخیر گفت، فعل مرکب، مأخوذ از صَبا حُکُمْ بِالْخَیْرِ عربی که جمله دعائیه است یعنی بامداد شما خوش باد ــ معنی بیت: هزار آوا صبح بخیر گفت، ای ساقی، کجائی از خواب بیدار شو و باده بیاور، چه خیالهای پریشان که در رؤیای شب گذشته دیده‌ام، در من هیجانی سخت و در سرم شوری برانگیخته است ۹ ــ رحلت: بکسر اول و سکون دوم کوچ کردن یا ارتحال ۱۰ ــ حورالعین: زنان سیه‌چشم فراخ چشم بهشتی ــ حور بضم اول و سکون دوم جمع حوراء بمعنی سیاه چشم و عین بکسر اول و سکون دوم جمع عیناء بفتح اول و سکون دوم بمعنی گشاده چشم ــ معنی بیت ــ اگر هنگام جان آهنگ تو شمع‌سان در کنار بالین من ایستاده باشی، بفرخندگی دیدار تو، همانا در شب کوچ از جهان از بستر مرگ بکاخ

سیه چشمان فراخ چشم بهشتی میروم ۱۱ ــ معنی بیت: داستان اشتیاق که دربن دفتر نگاشته شد، بیقین درست است، چه حافظ این حدیث را بمن فرا گفته و آموخته است.

غزل ۳۵۵

حالیا[1] مصلحتِ وقت در آن می‌بینم
که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم

جامِ می گیرم و از اهلِ ریا دور شوم
یعنی از اهلِ جهان پاک دلی بگزینم[2]

جز صراحیّ و کتابم نبود یار و ندیم
تا حریفانِ دغا[3] را بجهان کم بینم

سر بآزادگی از خلق برآرم چون سرو
گر دهد دست که دامن زجهان درچینم[4]

بس که در خرقهٔ آلوده زدم لافِ صلاح
شرمسار از رخِ ساقیّ و میِ رنگینم[5]

سینهٔ تنگِ من و بارِ غمِ او هیهات[6]
مردِ این بارِ گران نیست دلِ مسکینم

من اگر رندِ خراباتم و گر زاهدِ شهر
این متاعم که همی بینی و کمتر زینم[7]

بندهٔ آصفِ عهدم دلم از راه مبر
که اگر دم زنم، از چرخ بخواهد کینم[8]

بر دلم گردِ ستمهاست خدایا[9] مپسند
که مکدّر شود آیینهٔ مهرآیینم

وزن غزل ۳۵۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ حالیا: حالی، اکنون، قید زمان ۲ ــ معنی بیت: ساغر باده نوشم و از مردم دوروی پرهیز کنم، مقصودم آنست که صحبت صافی دلی مانند جام را بر مصاحبت اهل ریا ترجیح دهم ۳ ــ دغا: بفتح اول

ناراست و دغل، حریفان موصوف آن ــ معنی بیت: جز مینای باده و دفتر شعر دوستی و همدمی برنمیگزینم تا همکاران فریبنده و دغل را هیچ دیدار نکنم ۴ ــ معنی بیت: اگر ممکن شود که خویشتن را از بند تعلقات دنیوی برهانم و گوشه‌ای گیرم، از میان مردم براستی و آزادگی سروسان سر برافرازم؛ سعدی گوید:

گرت زدست برآید چو نخل باش کریم   وگر زدست نیاید چو سرو باش آزاد

۵ ــ معنی بیت: از بس که با دلق آغشته بمی ادعای زهد و تقوی کردم، از روی ساقی و شراب سرخ‌فام شرمنده‌ام، چه بمن میگویند تو که اهل عشقبازی و میگساری بودی، چرا لاف زهد زدی ۶ ــ هیهات: بفتح اول و سکون دوم بعید مینماید، شبه جمله یا از اصوات است برای استبعاد نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شمارهٔ (۵) ــ معنی بیت: بعید مینماید که در فضای اندک سینهٔ من بار گران غم عشق او بگنجد، دل ناتوان من توان بردن این بار سنگین را ندارد ۷ ــ معنی بیت: من اگر قلندر میخانه یا پارسای شهر باشم، همین کالایم که می‌نگری و کم‌ارزش‌ترم از آنچه تو گمان میبری ۸ ــ معنی بیت: من چاکر آصف روزگار خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر ملک سلیمان، سرزمین پارسم، مرا گمراه مساز و بیراهه مبر که اگر لب بشکایت بگشایم، انتقام مرا از فلک میگیرد ۹ ــ خدایا: در صفحهٔ ۴۲۲ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو نسخهٔ «خدا را» بجای «خدایا» آمده که برمتن ترجیح دارد ــ معنی بیت: غبارظلمها برآینهٔ دلم نشسته است، برای خدا راضی مشو که آینهٔ دل مهرروش من از ملالت تیره‌وتار گردد؛ ظاهراً در این بیت مخاطب آصف عهد است و با مقایسه بیت پیش صنعت التفات از غایب بمخاطب مراعات شده است.

غزل ۳۵۶

گرم از دست برخیزد که با دلدار بنشینم
زجامِ وصل[۱] می[۲] نوشم، زباغِ عیش گل چینم

شرابِ تلخِ صوفی سوز بنیادم بخواهد برد
لبم بر لب نه ای ساقیّ و بستان جان شیرینم[۳]

مگر دیوانه خواهم شددرین سودا[۴] که شب تا روز
سخن با ماه میگویم، پری در خواب می بینم

لبت شکّر بمستان داد و چشمت می بمیخواران
منم کز غایتِ حرمان نه با آنم نه با اینم[۵]

چو هر خاکی که باد آورد، فیضی برد از انعامت[۶]
ز حالِ بنده یاد آور که خدمتگارِ دیرینم

نه هر کو نقشِ نظمی[7] زد، کلامش دلپذیر افتد
تذروِ[8] طرفه[9] من گیرم که چالاکست شاهینم
اگر باور نمیداری رو از صورتگرِ چین پرس
که مانی نسخه میخواهد ز نوکِ کلکِ مشکینم[10]
وفاداریّ و حق‌گوئی نه کارِ هرکسی باشد
غلامِ آصفِ ثانی جلال الحقّ والدّینم[11]
رموزِ مستی و رندی زمن بشنو نه از واعظ
که با جام و قدح هردم ندیم ماه و پروینم[12]

وزن غزل ۳۵۶: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ـ جام وصل: ساغر وصال، تشبیه صریح همچنین است باغ عیش ۲ ـ می: باستعاره شراب آرزو و همچنین است گل که مقصود گل مراد است ۳ ـ معنی بیت: بادهٔ تلخ مزه خالصی که هستی و خودی صوفی را بسوزاند، شالدهٔ وجود مرا ویران میکند. ای ساقی، این می آنگاه بکام من میرسد که لب بر لبم نهی تا من بیهای آن جان شیرین بتو دهم ۴ ـ سودا: بفتح اول و سکون دوم آشفته‌حالی و غلبهٔ عشق، نیز نگاه کنید بغزل ۳۶ شمارهٔ (۱) ـ معنی بیت: همانا ازین آشفته‌حالی کارم بجنون خواهد کشید، چه هر شام تا بامداد دیوانه‌وار با ماه آسمان گفتگو میکنم و جن‌وپری در رؤیا می‌بینم ۵ ـ معنی بیت: لب تو نقل و شیرینی بسرمستان بادهٔ محبت داد و دیدهٔ تو باده باین میگساران پیمود، تنها منم که از نهایت نومیدی و بی‌بهرگی نه دمساز لب تو و نه قرین چشم تو باشم ۶ ـ انعام: بکسر اول و سکون دوم نعمت‌بخشی و کرم ـ معنی بیت: چون هر گردی که در رهگذار باد بود، از ابر کرم تو نصیبی یافت، از حال این چاکر که خاک راه تست، یادی کن که خدمتگزار قدیمم ۷ ـ نقش نظم: طرح شعر، تشبیه صریح ۸ ـ تذرو: بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم ترنگ یا خروس صحرائی در اینجا باستعاره مراد شعر زیبا و مرغوب؛ از شاهین نیز باستعاره قریحه مقصود است ۹ ـ طرفه: بضم اول و سکون دوم بدیع ونو، صفت تذرو ـ معنی بیت: هر کس طرح شعری افکند، سخنش مقبول و مطبوع اهل ادب نیست، ترنگ زیبا و بدیع نظم را من شکار توانم کرد که شاهین قریحه‌ام تیز پر و سبک‌پوی است ۱۰ ـ معنی بیت: اگر باور نمیداری و معتقد نیستی، از نقاش چیره‌دست چینی سؤال کن تا بدانی که مانی صورتگر مشهور از نوک خامهٔ مشکبار من سرمشق هنر می‌جوید ۱۱ ـ جلال الحق والدین: شاید مقصود جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد که حافظ از وی مکرر نام میبرد ـ معنی بیت: پیمان یاری نگاهداشتن و حق گفتن از هر کسی برنمی‌آید من چاکر زرخرید آصف دوم خواجه جلال الحق والدین تورانشاهم که وفادوست و حق‌پرست است و وفاداران را می‌نوازد ۱۲ ـ معنی بیت: اسرار مستی و قلندری را از من بنیوش نه از واعظ شهر، چه من هر شام تا بامداد پیوسته باد و هم پیاله خود ماه و پروین با جام و قدح

میگساری میکنم، بر وفق نسخهٔ متن در این غزل حافظ از آوردن تخلص خود صرف‌نظر کرده است و این مستبعد نمی‌نماید.

غزل ۳۵۷

در خراباتِ مغان[1] نورِ خدا می‌بینم
این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم[2]

جلوه برمن مفروش ای مَلِک الحاج[3] که تو
خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

خواهم از زلفِ بتان نافه گشائی کردن
فکرِ دورست[4] همانا که خطا می‌بینم[4]

سوزِدل اشکِ روان آهِ سحر نالهٔ شب
این همه از نظرِ لطفِ شما می‌بینم[5]

هر دم از رویِ تو نقشی زندم راه خیال
با که گویم که درین پرده چها می‌بینم؟[6]

کس ندیدست زمشکِ ختن ونافهٔ چین
آنچه من هر سحر از بادِ صبا می‌بینم[7]

دوستان عیبِ نظربازیِ حافظ مکنید
که من او را ز محبّانِ[8] شما می‌بینم[9]

وزن غزل ۳۵۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ خرابات مغان: شرابخانهٔ مجوسان و راهبان باستعاره مراد میکدهٔ معرفت، نیز نگاه کنید بغزل ۷۶ شمارهٔ (۳)   ۲ ــ معنی بیت: فروغ ایزدی را در میکدهٔ عرفان می‌نگرم، در این کار شگفت بنگر که من چه پرتوی از کجا مشاهده میکنم، در غزل دیگر خواجه فرماید:

سرخدا که عارف سالک بکس نگفت   در حیرتم که باده‌فروش از کجا شنید

۲ ــ ملک‌الحاج: بفتح اول و کسر دوم امیر حاجیان، کاروان سالار حجاج ــ معنی بیت: ای امیر حاجیان خودنمائی برمن مکن که تو خانهٔ خدا را می‌نگری و زیارت میکنی ولی من خدا را بچشم دل می‌بینم و تجلی او را شاهدم، مولوی گوید:

حج زیارت کردن خانه بود   حج رب البیت مردانه بود

۳ـ فکر دور: مقصود اندیشه محال و باطل است و دوْر بفتح اول و سکون دوم در اصطلاح فلسفه و اهل معقول عبارت از توقف دوامر است بر یکدیگر که نتیجهٔ آن توقف شیء بر نفس است و توقف شیء بر نفس محال است (نقل باختصار از لغت‌نامهٔ دهخدا) نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۶ شمارهٔ (۸) ۴ـ معنی بیت: آرزو دارم که از گیسوی خوبان بند نافه‌ای بگشایم یعنی گره زلفی باز کنم ولی این اندیشه محال بنظرم میرسد و ناصواب مینماید چه دست من بگیسوی بتان نمیرسد ۵ـ معنی بیت: آتش دل، سرشک جاری، آه سحری، فغان شبانگاهی اینها همه از پرتو لطف و محبتی است که شما را با این عاشق است، مقصود آنکه عاشق قهر معشوق را نیز مانند لطف او خوش دارد و می‌پسندد، مولوی گوید:

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد   بلعجب من عاشق این هر دو ضد

۶ـ معنی بیت: هر نفس از تجلی جمال تو جلوه‌ای رهزن خیال من میشود، با که این سخن را در میان نهم که در پردهٔ عشق چه شگفتیها می‌نگرم ۷ـ معنی بیت: بوی خوشی که من از نسیم صبا که بر کوی دوست میگذرد، می‌شنوم، هیچکس از مشک ختنی و نافهٔ آهوی چینی نیافته است ۸ـ محب: بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم عاشق و دوستدار، اسم فاعل از احباب مصدر باب افعال از مجرد حب ۹ـ معنی بیت: ای یاران بر عشقبازی و مهرورزی حافظ خرده مگیرید که من وی را از عاشقان جمال شما می‌شناسم.

غزل ۳۵۸

غمِ زمانه که هیچش کران نمی‌بینم
دواش جز میِ چون ارغوان نمی‌بینم[۱]

بترکِ خدمتِ پیرمغان[۲] نخواهم گفت
چرا که مصلحتِ خود در آن نمی‌بینم

زآفتابِ قدح[۳] ارتفاعِ عیش[۴] بگیر[۵]
چرا که طالعِ وقت آن چنان نمی‌بینم

نشانِ اهلِ خدا عاشقیست با خود دار
که در مشایخِ شهر[۶] این نشان نمی‌بینم[۷]

بدین دو دیدهٔ حیرانِ من هزار افسوس
که با دو آینه رویش عیان نمی‌بینم[۸]

قدِ تو تا بشد از جویبارِ دیدهٔ من[۹]
بجایِ سرو جز آبِ روان نمی‌بینم

درین خمارکسم جرعهٔ نمی‌بخشد
ببین که اهلِ دلی در میان نمی‌بینم[10]

نشان مویِ میانش که دل درو بستم
زمن مپرس که خود در میان نمی‌بینم[11]

من و سفینهٔ حافظ[12] که جز درین دریا
بضاعتِ سخنِ دُرفشان نمی‌بینم

وزن غزل ۳۵۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ معنی بیت: اندوه روزگار که بی‌پایان بنظر میرسد، برای درمان آن داروئی غیر از بادهٔ سرخ نمی‌شناسم ۲ ـ پیرمغان: پیر میکدهٔ معرفت یا رهبر روحانی و پیر دلیل، نیز نگاه کنید بغزل ۱ شمارهٔ (۶) و غزل ۱۴۳ شمارهٔ (۳) ـ معنی بیت: من خدمتگزاری آستان پیر میکدهٔ معرفت یا رهبر روحانی را رها نخواهم کرد چه ترک این خدمت را بصلاح و خیر خود نمی‌شناسم ۳ ـ آفتاب قدح: خورشید جام، تشبیه صریح ۴ ـ ارتفاع عیش: مراد درجهٔ عشرت و شادخواری ـ ارتفاع: بلندی؛ باصطلاح اهل تنجیم مقدار مسافت بلند شدن کوکب از افق تا سمت الرأس و غایت آن نود درجه است (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ۵ ـ بگیر: در صفحهٔ ۴۲۷ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه «مگیر» آمده که بر متن ترجیح دارد و درست مینماید ـ معنی بیت: از خورشید جام یعنی بادهٔ روشن درجهٔ عشرت و شادخواری را مسنج و اندازه مگیر چه طالع وقت (اختر طلوع کننده در این وقت) مساعد با میگساری نیست؛ مقصود اینکه این ایام مناسب باده‌نوشی نیست و نیز نگاه کنید بغزل ۳۱۷ شمارهٔ (۱۰) ۶ ـ مشایخ شهر: در اینجا مراد فقیهان و عالمان و محدثان و واعظان شهر ـ مشایخ: بفتح اول جمع شیخ بر خلاف قیاس مانند محاسن جمع حسن با آنکه مشایخ جمع مشیخه است و مشیخه جمع شیخ و شیخ در لغت بمعنی پیر و دانشمند و خواجه آمده است ۷ ـ معنی بیت: معرف اهل حق و ارباب طریقت عشق است، پیوسته مهر بورز و از عشق پیوند مگسل چه در واعظان شهر این نشان نتوان یافت و از معرفت حق بیخبر باشند ۸ ـ معنی بیت: بر دو چشم سرگشتهٔ من باید هزار بار دریغ خورد، چه با آنکه مانند دو آینه است آن بخت و سعادت را ندارد که نمایانگر چهرهٔ زیبای یار شود ۹ ـ جویبار دیده: جوی چشم، تشبیه صریح ـ معنی بیت: تا قامت سروآسای تو از کنار جوی دیدهٔ من دور شد، جز سیل روان اشک بجای سرو روان بالای تو چیزی در این گوشه نتوان یافت ۱۰ ـ معنی بیت: کسی در این خمار آلودگی و می‌زدگی بمن یک آشام (جرعه) باده نمی‌دهد، بیندیش و بنگر چه روزگاریست که یک صاحبدل هم در آن نیابی، خواجه در غزل دیگر فرماید:

رندان تشنه لب را آبی نمیدهد کس   گوئی ولی شناسان رفتند ازین ولایت

۱۱ ـ معنی بیت: از میان موی مانند وی که دلباختهٔ آن شدم، از من نشان آن را مجوی، چه من در عشق وی خویشتن را فراموش کرده‌ام؛ یا بایهام مقصود آنست که من خود نیز از دیدن آن بسبب باریکی ناتوان

مانندام ۱۲ ـ سفینهٔ حافظ: بایهام جنگ یا مجموعهٔ اشعار حافظ. نیز نگاه کنید بغزل ۴۵ (شمارهٔ ۱)، سفینه بفتح اول بمعنی کشتی در لغت آمده است ـ معنی بیت: بر منست که پیوسته ملازم جنگ و مجموعهٔ سخن حافظ باشم و از این سفینه جدا نمانم چه تنها در دریای حقایق شعر وی کالای سخن گوهربار را توان یافت.

غزل ۳۵۹

خرّم آن روز کزین منزلِ ویران بروم
راحتِ جان طلبم وزپی جانان بروم[۱]

گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب
من ببویِ سرِآن زلفِ پریشان بروم[۲]

دلم از وحشتِ زندانِ سکندر[۳] بگرفت
رخت بربندم و تا ملکِ سلیمان[۴] بروم

چون صبا باتنِ بیمار و دلِ بی‌طاقت
بهوا داریِ آن سروِ خرامان بروم[۵]

در رهِ او چو قلم گر بسرم باید رفت
با دلِ زخم‌کش و دیدهٔ گریان بروم[۶]

نذر کردم گر ازین غم بدرآیم روزی
تا درِ میکده شادان و غزل خوان بروم

بهواداریِ او ذرّه‌صفت رقص‌کنان
تا لبِ چشمهٔ خورشیدِ درخشان بروم[۷]

تازیان[۸] را غمِ احوالِ گرانباران نیست
پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم

ور چو حافظ زبیابان نبرم ره بیرون
همرهِ کوکبهٔ آصفِ دوران[۹] بروم

وزن غزل ۳۵۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ معنی بیت: خوشا روزی که ازین ویرانه سرای دنیا کوچ کنم، آسایش روان بجویم و بدنبال محبوب

روانه شوم ۲ ـ معنی بیت: اگرچه یقین دارم که آواره جائی را نمی‌شناسد و بمنزلی نتواند رسید ولی من بآرزوی دیدار آن گیسوان آشفته راه می‌سپارم. ۳ ـ زندان اسکندر: گویا باستعاره مراد شهر یزد است و هم‌اکنون در یزد یکی از امکنه تاریخی را زندان سکندر نام داده‌اند ۴ ـ ملک سلیمان: کشور پارس چه جمشید پادشاه باستانی را برخی همان سلیمان پیامبر پنداشته‌اند ـ معنی بیت: از هول و هراس حبسگاه اسکندر شهر یزد خاطرم ملول شد، ساز سفر کنم و خود را بکشور سلیمان ملک پارس برسانم، در این بیت اشارتی است بسفر حافظ بشهر یزد در روزگاری که امرای آل‌مظفر حاکم آن سرزمین بودند. نگاه کنید بتاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا ج ۳ بخش دوم صفحهٔ ۱۰۷۰ ۵ ـ معنی بیت: من نیز مانند نسیم صبا که چون بیماران افتان و خیزان راه می‌سپارد، بدوستی و مهرورزی با آن سرو نازان و خوشخرام روانه میشوم ۶ ـ معنی بیت: اگر در طریق عاشقی خامه‌سان بسر راه باید پوئید، من نیز با دل مجروح و چشم اشکبار قدم در راه می‌نهم ۷ ـ معنی بیت: من بمهرورزی و دوستاری یار ذره‌سان شادی کنان تا کنار چشمه آفتاب رخشندهٔ وجود گرامی یار خود را خواهم رساند، خواجه در غزل دیگر فرماید:

کمتر از ذره نهٔ پست مشو مهربورز تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ‌زنان

۸ ـ تازیان: جمع تازی، صفت فاعلی از تاختن (مثل سپری از سپردن، و شکاری از شکردن) یعنی تازندگان یا آنان که بر اسبان رهوار سوارند و می‌تازند ـ معنی بیت: کسانی که بر اسبان رهوار سوارند و می‌تازند نگران حال آنان که در زیر بار گران حادثه پشتشان خمیده است نمی‌باشند، ای بندگان پارسا و با تقوی همتی و عنایتی در کار من کنید تا بدعای شما بخوشی و آسانی از اینجا رخت بربندم و بیار و دیار خود پیوندم ۹ ـ معنی بیت: و اگر مانند حافظ در بیابان غریبوار راه گم کنم، غم نباشد، چه همراه موکب آصف عصر وزیر ملک سلیمان (شاید مراد خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد) ره می‌سپرم و بسر منزل مقصود میرسم.

غزل ۳۶۰

گر ازین منزلِ ویران بسوی خانه روم
دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

زین سفر گر بسلامت بوطن باز رسم
نذر کردم که هم از راه بمیخانه روم

تا بگویم که چه کشفم شد ازین سیر و سلوک
بدرِ صومعه با بربط و پیمانه روم[۲]

آشنایانِ رهِ عشق گرم خون بخورند
ناکسم گر بشکایت سوی بیگانه روم[۳]

بعد ازین دستِ من و زلفِ چو زنجیرِ نگار
چند و چند از پیِ کامِ دل دیوانه روم؟[۴]

گر ببینم خمِ ابروی چو محرابش باز
سجدهٔ شکر کنم وزپیِ شکرانه روم[۵]

خرّم آندم که چو حافظ بتولاّیِ وزیر
سرخوش از میکده با دوست بکاشانه روم

وزن غزل ۳۶۰: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: اگر ازین ویران‌سرا بخانهٔ خود بازگردم، از این پس که بآنجا رسم دیوانگی نخواهم کرد و دیگر ترک وطن نخواهم گفت ۲ ــ معنی بیت: تا باز گویم که دراین سیر آفاقی و رهروی در طریق عرفان چه رازی از حقیقت برمن آشکار شد. بآستان عبادتگاه زاهد با ساز و ساغر میروم تا وی را باخبر سازم ۳ ــ معنی بیت: اگر یاران طریق محبت خون مرا بریزند، نامردمم اگر باظهار گله و شکوه بنزد ناآشنایان بروم، سعدی گوید:

چو میتوان بصبوری کشید جور عدو چرا صبور نباشم که جورِ یار کشم

۴ ــ معنی بیت: پس ازین دست توسل بسلسلهٔ گیسوی یار برای دربند کردن دل دیوانه میزنم، آخر تا کی و تا چند بدنبال هوی و هوس بشتابم ۵ ــ معنی بیت: اگر طاق ابروی محرابی یا هلال واروی را ببینم برای سپاس سر بسجده نهم و جان را بشکرانه نثار کنم.

غزل ۳۶۱

آنکه پامال جفا کرد چو خاکِ راهم
خاک می‌بوسم و عذرِ قدمش میخواهم[۱]

من نه آنم که زجورِ تو بنالم حاشا[۲]
بندهٔ معتقد و چاکرِ دولتخواهم

بسته‌ام درخمِ گیسویِ تو امّیدِ دراز
آن مبادا که کند دستِ طلب کوتاهم[۳]

ذرّهٔ خاکم و در کویِ توام جای خوشست
ترسم، ای دوست که بادی ببرد ناگاهم[۴]

پیرِ میخانه سحر جامِ جهان بینم داد
واندر آن آینه از حسنِ تو کرد آگاهم[5]

صوفیِ صومعهٔ عالمِ قدسم[6] لیکن
حالیا دیرِ مغانست حوالتگاهم

با منِ راه نشین خیز و سوی میکده آی
تا در آن حلقه ببینی که چه صاحب جاهم[7]

مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود
آه اگر دامنِ حسنِ[8] تو بگیرد آهم

خوشم آمد که سحر خسروِ خاور میگفت
با همه پادشهی بندهٔ توران شاهم

وزن غزل ۳۶۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: آنکه چون غبار راه مرا پای کوب بیمهری و درشتخوئی کرد، برخاک آستانش بوسه میزنم و از قدم مبارکش پوزش می‌طلبم چه وجود من ارزش پایمال شدن راهم ندارد ۲ ــ حاشا: هرگز چنین مباد و دور باد، در سیاق فارسی از اصوات یا شبه‌جمله‌ایست برای تحذیر و تنزیه، نگاه کنید بغزل ۷۸ شمارهٔ (۲) ــ معنی بیت: من آن کس نباشم که از ستم تو فریاد کنم، هرگز چنین مباد که شکایت کنم من بخدمتگزاری بآستان تو پای بند و عقیده‌مندم و خادمی هوادار بخت‌نیک توام ۳ ــ معنی بیت: امید دور و دراز من بحلقهٔ زلف تو بسته است هرگز چنان مباد که گیسوی بلند تو دست طلب مرا کوتاه کند و مرا از رسیدن باین آرزو باز دارد ۴ ــ معنی بیت: غباری ناچیزم و جای من در سر کوی تو دلپذیرست، ای دوست یقین دارم که روزی باد حادثه مرا از این جای خوش دور سازد؛ ترسم چنانکه میدانیم گاه بجای یقین دارم بکار میرود، سعدی گوید:

ترسم نرسی بکعبه‌ای اعرابی کاین ره که تو میروی بترکستانست

نگاه کنید بصفحهٔ ۱۵۲ گلستان بکوشش نگارنده ۵ ــ معنی بیت: پیر میکدهٔ محبت یامر شد دستگیر سحرگاه دل مرا بنور بادهٔ معرفت روشن بین کرد و صفائی بآن داد و در این آینهٔ پاک جمال بی‌مانند ترا بمن نمود ۶ ــ صومعهٔ عالم قدس: دیر جهان پاک، تشبیه صریح ــ معنی بیت: من صوفی صافی دل دیر جهان برینم ولی بحکم تقدیر اکنون مرجع و بازگشتگاه من در مراحل سیر و سلوک صومعهٔ مغان یا میخانه اهل عرفان است ۷ ــ معنی بیت: برخیز و با این خاکسار بمیخانه روی‌آور تا در آن جمع بنگری که مقامی بس والا مراست ۸ ــ دامن حسن: استعارهٔ مکنیه دامن جامهٔ جمال ــ معنی بیت: سرمست و بیخبر برمن گذار کردی و بحافظ خود عنایتی نفرمودی، موجب دریغ و تأسف من خواهد شد، اگر آه شرر بارم در دامن جامهٔ حسن تو افتد و در آن آتش درزند.

غزل ۳۶۲

دیدار شد میسّر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم

زاهد برو که طالع اگر طالعِ منست
جامم بدست باشد و زلفِ نگارهم

ما عیبِ کس بمستی و رندی نمیکنیم
لعلِ بتان خوشست و میِ خوشگوار هم

ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند
وزمی جهان پرست و بتِ میگسارهم[1]

خاطر بدستِ تفرقه دادن نه زیرکیست
مجموعهٔ بخواه و صراحی بیار هم[2]

برخاکیانِ عشق فشان جرعهٔ لبش
تا خاک لعل گون شود و مشکبار هم[3]

آن شد که چشمِ بدنگران بودی از کمین
خصم از میان برفت و سرشک از کنار هم[4]

چون کاینات جمله ببویِ[5] تو زنده‌اند
ای آفتاب سایه ز ما برمدار هم

چون آبِ روی لاله و گل فیضِ حسنِ تست
ای ابرِ لطف برمنِ خاکی ببارهم[6]

حافظ اسیرِ زلفِ تو شد از خدا بترس
وزانتصافِ[7] آصفِ جم اقتدار[8] هم

برهانِ ملک و دین که زدستِ وزارتش
ایّام کان یمین[9] شد و دریا یسار[10] هم

بـر یادِ رأیِ انـورِ[۱۰] او آسمان بصبح
جـان مـیکند فـدا و کـواکب نثارهم

گـویِ زمـین[۱۱] ربـودهٔ چـوگانِ عدل اوست
ویـن بـرکشیده گـنبدِ نـیلی حصارهم[۱۲]

عزمِ سبک عنانِ[۱۳] تـو در جنبش آورد
ایـن پـایدار مـرکزِ عالی‌مـدار هم

تـا از نـتیجهٔ فـلک و طـورِ دورِ اوست
تـبدیلِ مـاه و سال و خـزان و بـهار هم[۱۴]

خـالی مـباد کـاخِ جـلالش زسروران
وزساقـیانِ سروقـدِ گـلعذارهم

وزن غزل ۳۶۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: دلا مژده‌ای بتو بدهم، محتسب که باز دارنده از نواهی شرع و منکر است رفت و مرد و گیتی از باده و ساقی زیبا همچنان پر گشته است ۲ ــ معنی بیت: دل بپریشانی سپردن از هوشیاری نیست، سفینه یا جنگ غزلی بجوی و شیشه مئی فراهم کن ۳ ــ معنی بیت: بر خاکساران طریق محبت یک آشام (جرعه) از بادهٔ لعل یار را نثار کن تا خاک تیره سرخ فام و مشک افشان شود؛ در قدیم رسم بوده است که بیاد یاران رفته هنگام میگساری جرعه‌ای برخاک می افشاندند. مولوی گوید:

یـا بـیاد ایـن فـتادهٔ خـاکیز   چونکه خوردی جرعه‌ای بـرخاک ریز

۴ ــ معنی بیت: آن روزگار گذشت و رفت که بدخواه از کمینگاه بقصد ما چشم دوخته بود، دشمن نابود گشت و آب دیده از کنار ما دور شد ۵ ــ بو: شوق و آرزو ــ معنی بیت: چون همهٔ هستی یافتگان بشوق و آرزوی تو زندگی میکنند، ای مهر هستی بخش جهان سایهٔ لطف از سرما برمگیر ۶ ــ معنی بیت: چون رونق و صفای چهرهٔ لاله و گل بهره‌ای از جمال تست ای ابر کرم برمن خاکسار نیز نمی بیفشان ۷ ــ انتصاف: دادستدن ۸ ــ آصف جم اقتدار: موصوف و صفت؛ چنانکه مرحوم قزوینی در فهرست اسامی رجال دیوان حافظ نوشته‌اند مراد از آصف در این جا برهان الدین ابونصر فتح‌الدین خواجه وزیر امیر مبارزالدین محمد است وزیر سلیمان عصر که آصف ثانی است و باندازه جمشید شاه توانائی دارد ۹ ــ کان یمین: آنکه دست راستش مانند معدن زر و سیم بخشنده باشد، صفت ترکیبی مرکب از دو اسم کان (معدن) و یمین (بفتح اول و کسر دوم دست راست) ۱۰ ــ دریا یسار: آنکه چون دریا توانگرست، صفت ترکیبی ــ یسار بفتح اول توانگری ــ معنی بیت: برهان‌الملک والدین که از فیض مسند (دست) وزیری او روزگار دستی بخشنده مانند کان یافت و بتوانگری و غنای دریا رسید ۱۰ ــ انور: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نورانی و درخشان ــ

معنی بیت: سپهر بیاد تدبیر روشن این وزیر بامدادان جان برخی (قربان) وی میسازد و مرواریدهای ستارگان را در قدمش می‌افشاند ۱۱ ــ گوی زمین: کرهٔ خاک تشبیه صریح ۱۲ ــ گنبد نیلی حصار: گنبد بلند که باروئی نیلگون دارد، استعاره برای آسمان یا سپهر نیلگون ــ معنی بیت: کرهٔ خاک همچون گوی در خم چوگان دادگری وی است و این گنبد بلند آسمان که باروئی نیلگون گرداگرد آن را فرا گرفته است، نیز مسخّر اوست ۱۳ ــ سبک عنان: سبک پوی، صفت ترکیبی، عزم موصوف ــ معنی بیت: توسن ارادهٔ سبک پوی تو زمین را که مرکز ثابت فلک بلند مدار و رفیع است، بحرکت درمی‌آورد ۱۴ ــ معنی دو بیت آخر: تا نوشدن فصلها و جانشین شدن سالی بسال دیگر و ماهی بماه دیگر زادهٔ حرکت آسمان و شیوهٔ گردش فلک است، سرای عظمت وی از بزرگان و ساقیان (نوشگران) سروقامت گل چهره تهی مباد؛ این دو بیت که شریطه و دعاست باصطلاح موقوف المعانی است و بیکدیگر بستگی دارد.

غزل ۳۶۳

در دم از یارست و درمان نیز هم
دل فدایِ او شد و جان نیز هم

این که میگویند آن خوشتر زحسن
یارِ ما این دارد و آن نیز هم[۱]

یاد باد آنکو بقصدِ خونِ ما
عهد را بشکست و پیمان نیز هم

دوستان در پرده میگویم سخن
گفته خواهد شد بدستان[۲] نیز هم

چون سر آمد دولتِ شبهایِ وصل
بگذرد ایّامِ هجران نیز هم

هر دو عالم یک فروغِ رویِ اوست
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم[۳]

اعتمادی نیست برکارِ جهان
بلکه بر گردونِ گردان نیز هم

عاشق از قاضی نترسد می بیار
بلکه ازیرغویِ[۴] دیوان نیز هم

محتسب داند که حافظ عاشقست
واصفِ ملکِ سلیمان[۵] نیز هم

وزن غزل ۳۶۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مسدس محذوف)

۱ــ معنی بیت، این مطلب که مردم اعتقاد دارند که آن یعنی لطیفه‌ای از جمال که دریافته میشود و بوصف در نمی‌آید بهتر از زیبائی ظاهری است محبوب ما این و آن را باهم دارد ۲ــ دستان: بفتح اول و سکون دوم افسانه ــ معنی بیت: یاران سخن پوشیده میگویم و این کلام در سرودها و افسانه‌ها نیز گفته خواهد شد ۳ــ معنی بیت: بتو گفتم که هر دو جهان یک پرتو از تجلیات جمال حق است و نیز هر چه پیدا و محسوس باشد یا معقول و نامحسوس همه از آن خداست ۴ــ یرغو: بفتح اول و سکون دوم کلمهٔ مغولی است بمعنی بازپرسی ــ معنی بیت: بیدل شیدا از داور شرع بیم ندارد، شراب آماده کن و بده که عاشق را از بازپرسی دیوان جزا باکی نیست ۵ــ آصف ملک سلیمان: وزیر کشور فارس که ملک سلیمان یا جم است؛ چنانکه گفته شد آصف بفتح صاد نام وزیر حضرت سلیمان بوده است و حافظ این نام را مکرر بر وزیران باتدبیر اقلیم فارس اطلاق میکند.



غزل ۳۶۴

ما بیغمانِ مستِ دل از دست داده‌ایم
همرازِ عشق و همنفسِ جام باده‌ایم[۱]

برما بسی کمانِ ملامت[۲] کشیده‌اند
تا کارِ خود زابروی جانان گشاده‌ایم

ای گل تو دوش داغِ صبوحی[۳] کشیدهٔ
ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم

پیرِمغان زتوبهٔ ما گر ملول شد
گو باده صاف کن که بعذر ایستاده‌ایم[۴]

کار از تو میرود، مددی ای دلیلِ راه
کانصاف میدهیم و زراه اوفتاده‌ایم[۵]

چون لاله می‌مبین و قدح در میانِ کار
این داغ بین که بردلِ خونین نهاده‌ایم[۶]

گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست
نقشِ غلط مبین که همان لوحِ ساده‌ایم[۷]

وزن غزل ۳۶۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)
۱ ــ معنی بیت: ما آسوده خاطران از غم دنیا و سرمستان دلداده‌ایم، از محرمان بارگاه عشق و همدم ساغر شرابیم ۲ ــ کمان ملامت: کمان سرزنش، تشبیه صریح ــ با کمان طعنه و سرزنش ما را بسیار آماج خود ساخته‌اند تا آنکه پس از تحمل ملامتها گشایشی در کار ما از دیدار ابروی جانان پدید آمد و فتوحی دست داد ۳ ــ صبوحی: بفتح اول نوشیدن شراب بامدادی، اسم مصدر از صبوح بادهٔ بامدادی ــ معنی بیت: ای گل تو دیشب از ننوشیدن باده صبحگاهی داغ ناکامی تحمل کرده‌ای ولی ما آن شقایقیم که از هنگام زادن داغ بردل بوده‌ایم ۴ ــ معنی بیت: اگر پیر میخانهٔ معرفت از توبهٔ ما دل آزرده شد که باده نمی‌نوشیم، بگو می‌پالوده کن که برای پوزش خواهی از گذشته پابرجا و ثابت‌قدمیم ۵ ــ معنی بیت: ای رهبر مرشد یاری فرما که کار بهمت تو پیش میرود و تمشیت می‌یابد، چه ما براستی معترفیم و بحق میگوئیم که گمراه شده‌ایم ۶ ــ معنی بیت: در کار ما آنگونه که بلاله نگاه میکنی و آن را جامی سرشار از باده می‌بینی منگر بلکه بداغی که از عشق بر دل خون شده نهاده‌ایم نیک عنایت کن ۷ ــ معنی بیت: گفتی که ای حافظ، این همه تعلقات گوناگون و تصورات چیست؟ این که تو ما را اسیر رنگ و خیال می‌بینی درست نیست، غلط در بینش تست، چه ما از آلایش و غش برکناریم و لوح ضمیر ما پاک و بی‌نقش است؛ شاید اشاره باین مطلب باشد که هستی یکی بیش نیست ولی مظاهر گوناگون دارد، جامی گوید:

ممکن زتنگنای عدم ناکشیده رخت	واجب بعرصه‌گاه عیان نانهاده گام
در حیرتم که اینهمه نقش بدیع چیست	برلوح صورت آمده مشهود خاص و عام
جامی معاد و مبدأ ما وحدت است و بس	ما در میانه کثرت موهوم وَالسّلام

غزل ۳۶۵

عمریست تا براهِ غمت رو نهاده‌ایم
روی وریایِ[۱] خلق بیکسو نهاده‌ایم[۲]
طاق ورواقِ[۳] مدرسه و قال و قیلِ علم
در راهِ جام و ساقیِ مه رو نهاده‌ایم
هم جان بدان دو نرگسِ جادو[۴] سپرده‌ایم
هم دل بدان دو سنبلِ هندو[۵] نهاده‌ایم

عمری گذشت تا بامیدِ اشارتی
چشمی بدان دو گوشهٔ ابرو[6] نهاده‌ایم

ما ملکِ عافیت نه بلشکر گرفته‌ایم
ما تختِ سلطنت نه ببازو نهاده‌ایم[7]

تا سحرِ چشمِ یار چه بازی کند که باز
بنیاد بر کرشمهٔ جادو نهاده‌ایم[8]؟

بی‌زلفِ سرکشش سرِسودائی از ملال
همچون بنفشه برسرِ زانو نهاده‌ایم[9]

در گوشهٔ امید چو نظّارگانِ ماه
چشمِ طلب برآن خمِ ابرو نهاده‌ایم[10]

گفتی که حافظا دلِ سرگشته‌ات کجاست؟
در حلقه‌هایِ آن خمِ گیسو نهاده‌ایم

وزن غزل ۳۶۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ روی و ریا: تظاهر و خودنمائی ــ روی بمعنی نفاق و دورنگی وبا ریا بصورت اتباع آید بمعنی ریا، ریا عطفی تفسیری است (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا)؛ یا آنکه میتوان گفت روی و ریا اسم مرکب است که از ترکیب عطفی ساخته شده، ریا بکسر اول مخفف ریاء مصدر باب مفاعله عربی است بمعنی خود را بنیکی بخلق نمودن و خلاف اعتقاد خود رانشان دادن ۲ ــ معنی بیت: روزگار درازی است که ما براه عشق تو گام نهاده‌ایم و خودنمائی و ظاهرسازی در برابر مردم را ترک گفته‌ایم ۳ ــ قال‌وقیل: قال و مقال، گفتگو و نزاع لفظی، اسم مرکب ساخته شده از ترکیب عطفی؛ در عربی قال و قیل و قول مصدر است بمعنی گفتن ۳ ــ رواق: بکسر اول پیشخانه یا پیشگاه خانه ــ معنی بیت: محراب و پیشخانهٔ مدرسه و گفتگوی علمی را در راه نوشیدن باده معرفت و دیدار شاهد ما هروی حقیقت از کف نهاده‌ایم ۴ ــ نرگس جادو: باستعاره مقصود دو چشم افسونگر یار ۵ ــ دو سنبل هندو: دو شاخهٔ سنبل مشکین باستعاره زلف سیاه یار، هندو مجازاً بمعنی سیاه بکار میرود صفت سنبل نیز نگاه کنید بغزل شمارهٔ (۲) ۶ ــ گوشهٔ ابرو: گوشهٔ کمان ابرو، استعارهٔ مکنیه ۷ ــ معنی بیت: ما کشور آسودگی و ایمنی را با سپاه مسخر نکرده‌ایم و اورنگ فرمانروائی ما بر دلها بقوت دست نیست، بلکه بآزادگی و رادمردی در عالم عشق سلطنت یافته‌ایم ۸ ــ معنی بیت: نمیدانیم که افسون دیدهٔ دوست چه نقشی خواهد زد و با ما چه خواهد کرد، چه ما بار دیگر اساس کار دل را بر غمزهٔ جادوئی وی نهاده‌ایم ۹ ــ معنی بیت: جدا از گیسوی دراز و بلند وی سر سود از ده و آشفته از عشق را بسبب

دلتنگی بنفشه‌وار بر زانوی غم گذاشته‌ایم ۱۰ ـ معنی بیت: در کنج خانهٔ امید مانند تماشاگران ماه چشم بر طلوع خم ابروی هلالی یار نهاده‌ایم تا دیده بدیدارش روشن شود.

غزل ۳۶۶

ما بدین درنه پیِ حشمت و جاه آمده‌ایم
از بدِ حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم [۱]

رهروِ منزلِ عشقیم وز سر حدِّ عدم [۲]
تا باقلیمِ وجود [۳] این همه راه آمده‌ایم

سبزهٔ خطِ [۴] تو دیدیم وزبستانِ بهشت
بطلب کاریِ این مهر گیاه [۵] آمده‌ایم

با چنین گنج که شد خازنِ او روح امین
بگدائی بدرِ خانهٔ شاه [۶] آمده‌ایم

لنگرِ حلمِ [۷] تو ای کشتیِ توفیق کجاست
که درین بحرِ کرم غرقِ گناه آمده‌ایم

آبِ رو میرود، ای ابرِ خطاپوش ببار
که بدیوانِ عمل نامه سیاه آمده‌ایم [۸]

حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز که ما
از پیِ قافله با آتشِ آه آمده‌ایم [۹]

وزن غزل ۳۶۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ معنی بیت: ما بدین درگاه برای کسب شأن و شکوه و بزرگی و منزلت روی نیاورده‌ایم بلکه از آسیب رویدادهای ناگوار جهان باین آستان پناه آورده‌ایم ۲ ـ سرحد عدم: مرز نیستی، استعارهٔ مکنیه ۳ ـ اقلیم وجود: جهان هستی، تشبیه صریح ـ اقلیم: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم هفت یک بهرهٔ ربع مسکون کرهٔ زمین باعتقاد قدماء ـ معنی بیت: ما سالک طریق محبّتیم و از مرز نیستی و عدم تا جهان هستی و وجود راه پیموده‌ایم تا در این عالم بار امانت الهی یا تکلیف و عشق را بدوش کشیم و بمنزل مقصود برسانیم ۴ ـ سبزهٔ خط: تشبیه صریح ۵ ـ مهر گیاه: گیاهی باشد شبیه بآدمی (برهان قاطع) ـ معنی بیت: سبزهٔ عذار ترا ای محبوب دیدیم و دل باختیم و از سرابستان مینو بجستن این گیاه محبت بجهان خاکی روی

آوردیم؛ بکنایه مقصود آنست که فرود آمدن حضرت آدم از بهشت باین خاکدان برای مبتلا شدن بدام عشق و دست یافتن بگنج محبت بود ۶ــ شاه: باستعاره مقصود فرمانروای مطلق ملک وجود ــ معنی بیت: با داشتن گنج عشق که گنجور آن جبرئیل روح امین است، دست توسل و نیاز بدرگاه فرمانروای جهان هستی برداشته‌ایم ۷ــ لنگر حلم: تشبیه صریح و همچنین است کشتی توفیق و بحر کرم ــ معنی بیت: ای کشتی توفیق حق در دریای بخشایش الهی لنگر انداز و ما غرقگان گرداب نفس را نجات بخش ۸ــ معنی بیت: ای ابر کرم که خطاها و کارهای ناصواب ما گناهکاران از دیده پنهان میداری، آب رحمتی فروبار، چه در دیوان الهی با نامهٔ سیاه که نشان گنهکاریست، حاضر شده‌ایم ۹ــ معنی بیت: ای حافظ این دلق پشمین تن را رها کن که ما پیرو کاروان عشقیم و آهی آتشناک داریم که خرقه‌سوز است پس زودتر خرقهٔ تن را ترک کن و جان مجرد شو.

غزل ۳۶۷

فتویِ[1] پیرمغان دارم و قولیست قدیم
که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم

چاک خواهم زدن این دلقِ ریائی چکنم؟
روح را صحبتِ ناجنس عذابیست الیم[2]

تا مگر جرعه فشاند لبِ جانان برمن
سالها شد که منم بردرِ میخانه مقیم

مگرش خدمتِ دیرینِ من از یاد برفت
ای نسیمِ سحری یاد دهش[3] عهدِ قدیم

بعدِ صد سال اگر بر سرِ خاکم گذری
سر برآرد زگلم رقص‌کنان عظمِ رمیم[4]

دلبر از ما بصد امّید ستد اوّل دل
ظاهراً[5] عهد فرامش نکند خلقِ کریم

غنچه گو تنگ دل از کارِ فروبسته مباش
کز دمِ صبح مدد یابی وانفاسِ[6] نسیم

فکر بهبودِ خود ایدل زدری دیگر کن
دردِ عاشق نشود به بمداوایِ حکیم[7]

گوهرِ معرفت آموز[8] که با خود ببری
که نصیبِ دگرانست نصابِ زر و سیم

دام سختست مگر یار شود لطفِ خدا
ورنه آدم نبرد صرفه زشیطانِ رجیم[9]

حافظ ارسیم وزرت نیست چه شد شاکرباش
چه به از دولتِ لطفِ سخن و طبعِ سلیم[10]

وزن غزل ۳۶۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رای فقیه یا حکم شرع؛ در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر الف مقصوره بیاء بدل میشود ــ معنی بیت: از پیر میکده حکم و اجازه دارم و این رای دیرینهٔ اوست که باده‌نوشی نارواست آنجا که محبوب همدم و هم پیاله نباشد ۲ ــ الیم: بفتح اول دردناک ــ معنی بیت: خرقهٔ ریا را پاره‌پاره خواهم کرد و جز این مرا چاره‌ای نیست، چه مصاحبت روح پاک عاشق با ریاکاری و فریب که با آن متناسبت و سازگاری ندارد شکنجه‌ای دردناک است ۳ ــ یاد دهش: بیاد وی آور ۴ ــ عظم رمیم: استخوان پوسیده، عظم بفتح اول و سکون دوم و رمیم بفتح اول و کسر دوم خوانده میشود ــ معنی بیت: پس از یکصد سال اگر برگور من قدم رنجه فرمائی، استخوان پوسیدهٔ من با وجد و نشاط پای کوبان و دست افشان از بستر خاک سربر میگیرد ۵ ــ ظاهراً: آشکارست، قید وصف و روش ــ معنی بیت: دلستان با صد نوید که برای وصال میداد، دل ما را برد، آشکارست که خوی کریمانه و آزاد منشی یار اقتضا میکند که پیمان خود را از یاد نبرد ۶ ــ انفاس: بفتح اول و سکون دوم جمع نفس بمعنی دم ــ معنی بیت: بغنچه بگو که از فروبستگی کار آزرده خاطر مشو که از نفس بامداد بتو مدد میرسد و دم نسیم بهاری ترا شکفته خواهد ساخت، در غزل دیگر خواجه فرماید:

چو غنچه گرچه فرو بستگیست کار جهان   تو همچو باد بهاری گره گشا میباش

۷ ــ مداوای حکیم: دوا و درمان کردن پزشک دانا ــ مداوا: بضم اول مخفف مداواة مصدر باب مفاعله است، از مصادر باب مفاعله در سیاق فارسی گاه تای آخر حذف میشود مانند مداوا بجای مداواة و محابا بجای محاباة ۸ ــ آموز: در صفحهٔ ۴۳۳ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد اندوز بجای آموز آمده است که برمتن ترجیح دارد ــ معنی بیت: مروارید عرفان و کشف حقیقت را اندوخته ساز تا با خود بجهان دیگر توانی برد ولی زر و سیم از تو باز میماند و چون بحد نصاب رسد، زکات آن را بحکم شرع باید پرداخت ۹ ــ رجیم: بفتح اول رانده شده از درگاه حق، صفت شیطان ــ معنی بیت: بند ابلیس استوار و گسست ناپذیرست، جز آنکه عنایت الهی مدد کار شود و اگر لطف نهانی خداوند یاری نکند، آدم پدر بشر هم بر شیطان رانده از درگاه حق چیره نتواند شد و بوسوسهٔ نفس گرفتار خواهد گشت ۱۰ ــ سلیم: بفتح اول درست و سالم ــ

معنی بیت: ای حافظ، اگر مالدار نباشی، باکی نیست. سپاسگزار یزدان باش که سرمایهٔ سخن شیرین و لطیف و قریحهٔ درست و مستقیم داری.

غزل ۳۶۸

خیز تا از درِ میخانه گشادی[1] طلبیم
بر رهِ دوست نشینیم و مرادی طلبیم

زادِ راهِ حرمِ وصل نداریم مگر[2]
بگدائی ز درِ میکده زادی طلبیم

اشکِ آلودهٔ ما گرچه روانست ولی
برسالت[3] سویِ او پاک نهادی طلبیم

لذّت داغِ غمت بردلِ ما باد حرام
اگر از جورِ غمِ عشقِ تو دادی طلبیم[4]

نقطهٔ خالِ تو بر لوحِ بصر[5] نتوان زد
مگر از مردمکِ دیده مدادی طلبیم

عشوهٔ از لبِ شیرینِ تو دل خواست بجان
بشکر خنده لبت گفت مزادی[6] طلبیم

تا بود نسخهٔ عطری دلِ سودا زده را
از خطِ غالیه سایِ تو سوادی[7] طلبیم

چون غمت را نتوان یافت مگر در دلِ شاد
ما بامیدِ غمت خاطرِ شادی طلبیم[8]

بر درِ مدرسه تا چند نشینی حافظ
خیز تا از درِ میخانه گشادی طلبیم[9]

وزن غزل ۳۶۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ گشاد: بضم اول گشایش و انبساط خاطر و فتوح و فرج ــ معنی بیت: برخیز و بیا تا از آستان

میکده دعای فرج و گشایشی بجوئیم، خاکسار راه یار شویم و حاجتی از دوست طلب کنیم ۲ ــ مگر: همانا، در اینجا قید تأکید است ــ معنی بیت: همانا توشهٔ راه برای رسیدن بحریم وصال ما را نیست، با خواهندگی و دریوزگی از آستان میخانهٔ محبت زاد معرفتی بکف آریم ۳ ــ رسالت: بکسر اول پیام بردن ــ معنی بیت: سرشک ما که آغشتهٔ ریاست بر رخسار ما میدود، اما آن شایستگی را ندارد که از سوی ما بنزد محبوب رود، باید برای این رسالت و پیام رسانی قاصدی پاک سرشت جز اشک بجوئیم ۴ ــ معنی بیت: اگر از ستم عشق تو دادخواهی کنیم، خوشی سوز غم تو بردل ما حرام و ناروا باد، سعدی گوید:

زخم شمشیر غمت را ننهم مرهم کس   طشت زرینم و پیوند نگیرم بسریش

۵ ــ لوح بصر: صفحهٔ دیده، تشبیه صریح ــ معنی بیت: بر صفحهٔ چشم نقطهٔ مشکین خال ترا نقش نتوان زد، جز آنکه از مردم دیده مداد یا سیاهی طلب کنیم؛ مقصود آنکه مرکب شایستهٔ این صورتگری تنها مردمک دیدهٔ ماست ۶ ــ مزاد: بفتح اول زیاد کردن قیمت چیزی، افزون کردگی قیمت چیزی مصدر میمی ــ دل بیهای جان از لب نوشین تو اشاره‌ای خواست لبت با تبسم شیرین پاسخ داد که باید قدری بربها بیفزائی چه جان بتنهائی کفایت نکند ۷ ــ سواد: بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی نسخه و رونوشت نیز بکار میرود ــ معنی بیت: تا آنگاه که در امراض سودائی و جنون برای درمان بیمار عطر تجویز میشود، ما نیز از سبزهٔ عذار تو که مشک افشانست، نسخه و رونوشتی میجوئیم، از این بیت استنباط میشود که باعتقاد پزشکان قدیم عطر در معالجهٔ بیماران سوداوی مؤثر بوده است ۸ ــ معنی بیت: چون عشق تو جز دردلی که فارغ از اندیشهٔ دنیا باشد، نمی‌گنجد، ما نیز بآرزوی یافتن این گنج غم دلی شاد و وارسته از قید تعلق میجوئیم ۹ ــ معنی بیت: ای حافظ، بیش از این بر در مدرسه که جای قیل‌وقال است درنگ مکن که ترا بمطلوب نمیرساند، برخیز و شتاب کن تا از آستان میخانهٔ معرفت فتوحی بجوئیم و شادی دل بیابیم.

غزل ۳۶۹

ما زیاران چشمِ یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم[۱]

تا درختِ دوستی بسر کی دهد؟
حالیا[۲] رفتیم و تخمی کاشتیم

گفت و گو آیینِ درویشی نبود
ورنه با تو ماجراها[۳] داشتیم

شیوهٔ چشمت فریبِ جنگ داشت
ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم[۴]

گلبنِ حسنت[5] نه خود شد دلفروز
ما دمِ همّت برو بگماشتیم

نکتها رفت[6] و شکایت کس نکرد
جانبِ حرمت فرو نگذاشتیم

گفت خود دادی بما دل حافظا
ما محصّل[7] بر کسی نگماشتیم

وزن غزل ۳۶۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مسدس مقصور)

۱ ــ معنی بیت: ما را از دوستان انتظار مدد بود، آن تصور و پندار نیکی که ما از یاری یاران داشتیم، همانا درست نبود ۲ ــ حالیا: حالی، اکنون، قید زمان، مأخوذ از حالیاً عربی با تشدید یاء و تنوین ــ معنی بیت: نمیدانم که نهال محبت چه زمان بارور خواهد شد، اکنون بامیدی گام پیش نهادیم و تخم دوستی افشاندیم ۳ ــ ماجراها: جمع ماجرا بمعنی داوری و گفتگو و عرض حال و دعوی، نیز نگاه کنید بغزل ۱۷ شمارهٔ (۷) و غزل ۲۷۵ شمارهٔ (۷) ــ معنی بیت: جدال و قیل و قال از شیوهٔ درویشی و وارستگی دور است و اگر چنین نبود با تو عرض حالها و داوریها داشتیم ۴ ــ معنی بیت: ناز و کرشمهٔ دیدهٔ تو در نهان با ما بجنگ بود، ما باشتباه افتادیم و این شیوه را آشتی و مصالحه پنداشتیم ۵ ــ گلبن حسن: نهال زیبائی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: نهال زیبائی تو بخود چنین زیبا و دلنواز نبود، بلکه نفس همت و دعای ما نگهبان و حافظ او شد تا بدینگونه دلفروز گشت ۶ ــ نکته: بضم اول در اینجا مراد سخن سربسته و خرده و اعتراض ــ معنی بیت: سخنان سربسته و خردهها و اعتراضها پیش آمد ولی ما زبان شکایت نگشودیم و احترام را رعایت کردیم وجانب ادب را نگاه داشتیم ۷ ــ محصل: حاصل کننده، اسم فاعل از تحصیل مصدر باب تفعیل از مجرد حصول، در اصطلاح دیوانی بمعنی مأموری که خراج (مالیات) یا طلبها را مطالبه کند و بستاند ــ معنی بیت: یار پاسخ داد که ای حافظ، تو خود دل بما سپردی وگر نه ما برای دلستانی پیش تو مأمور و گماشتهای نفرستادیم.

غزل ۳۷۰

صلاح ازما چه میجوئی[1] که مستان را صلا[2] گفتیم؟
بدورِ نرگسِ مستت سلامت را دعا گفتیم

درِ میخانه‌ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود
گرت باور بود ورنه، سخن این بود و ما گفتیم[3]

من از چشمِ تو ای ساقی خراب افتاده‌ام لیکن
بلائی کز حبیب آید، هزارش مرحبا[۴] گفتیم

اگر بر من نبخشائی، پشیمانی خوری آخر
بخاطر دار این معنی که در خدمت کجا گفتیم[۵]

قدت گفتم که شمشادست، پس خجلت ببار آورد
که این نسبت چرا کردیم و این بهتان[۶] چرا گفتیم

جگر چون نافه‌ام خون گشت، کم زینم[۷] نمی‌باید
جزایِ آنکه با زلفت سخن از چین خطا گفتیم[۸]

تو آتش گشتی، ای حافظ، ولی با یار درنگرفت
زبد عهدیِّ گل گوئی حکایت با صبا گفتیم[۹]

وزن غزل ۳۷۰: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان (بحر هزج مثمن سالم مسبغ ضرب)

۱ ـ چه میجوئی: استفهام مجازاً مفید نهی یعنی مجو ۲ ـ صلا: بفتح اول آواز دادن برای طعام خورانیدن یا چیزی دادن بکسی (نقل از لغت‌نامه) ـ معنی بیت: پارسائی و زهد از ما مجوی که میگساران را بباده نوشی خواندیم و در نوبت فریبائی نرگس چشم مست تو با عافیت بدرود کردیم و از سلامت و ایمنی چشم پوشیدیم ۳ ـ معنی بیت: در میکدهٔ رندان پاکباز را بروی من باز کن که از خانقاه صوفی و دکان تصوف فتوحی دست نداد و مشکلی حل نشد، چه باور کنی و چه منکر شوی مطلب همین بود که گفته آمد ۴ ـ مرحبا: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم در سیاق فارسی بمعنی خوش‌آمدی و خیرمقدم و آفرین، از اصوات یا شبه جمله است، مأخوذ از مرحب عربی بمعنی گشادی و فراخی و الف علامت نصب است چون در ترکیب مفعول مطلق بوده است ـ معنی بیت: ساقیا من از دیدار دیدهٔ تو مست شدم و بنای خودپرستی را ویران کردم، آزمون دشواری که از سوی دوست باشد و بلائی که یار بر ما پسندد بآن خوشآمد میگوئیم؛ در اینجا فعل گفتیم بجای میگوئیم بکار رفته است و باصطلاح مستقبل محقق‌الوقوع بصیغهٔ ماضی بیان شده است ۵ ـ معنی بیت: اگر برین دلسوخته رحمی نیاوری، سرانجام بندامت دچار میشوی، این نکته را فراموش مکن که در حضور تو کی و کجا بر زبان آوردیم ۶ ـ بهتان: بضم اول و سکون دوم دروغ بر بافتن ـ معنی بیت: قامت ترا شمشاد خواندم و این سخن مایهٔ بسیار شرمندگی شد که از چه چنین نسبتی ناروا روا داشتیم و دروغی بربافتیم ۷ ـ کم زینم: کمتر از این مرا ۸ ـ معنی بیت: جگرم مانند نافهٔ آهو خون شد و بکمتر از این کیفر مستحق نیستم (این کمترین مجازات من بود)، بعلت آنکه سخن از چین و نافهٔ آهوان چین در برابر گیسوی چین برچین تو گفتن خطا و ناروا بود؛ در اینجا بایهام از چین معنی بعید آن کشور چین اراده شده است و با آوردن خطا با چین صنعت مراعات نظیر بذهن متبادر میشود ۹ ـ معنی بیت: حافظا سخنت از عشق مانند آتش سوزنده گشت،

ولی در دل یار کارگر نیفتاد و اثری نبخشید، پنداری از پیمان‌شکنی و سست مهری گل بباد صبا شکایت بردیم که سودی نداشت.

غزل ۳۷۱

مـا درسِ سحـر در رهِ میخانه نـهادیم
محصولِ دعا در رهِ جانانه نـهادیم[۱]

در خرمنِ صد زاهدِ عاقل زنـد آتش
این داغ که مـا بـر دلِ دیـوانه نـهادیم[۲]

سلطانِ ازل گـنجِ غمِ عشق بـما داد
تـا روی دریـن مـنزل ویـرانه نـهادیم[۳]

در دل نـدهم ره پس از ایـن مـهر بـتان را
مـهرِ لبِ او بـر درِ ایـن خـانه نـهادیم[۴]

در خرقه ازیـن بـیش مـنافق نـتوان بـود
بـنیاد ازیـن شیوهٔ رنـدانه[۵] نـهادیم

چون میرود این کشتیِ سرگشته[۶] کـه آخـر
جـان در سرِ آن گـوهرِ یکدانـه نـهادیم

اَلمِنَّةُ لِلّه کـه چـو مـابی دل و دیـن بـود
آن را کـه لقـب عاقـل و فـرزانه نـهادیم[۷]

قـانع بـخیالی زتـو بـودیم چـو حـافظ
یـا رب چـه گـدا همّت و بـیگانه نـهادیم[۸]

وزن غزل ۳۷۱: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ـــ معنی بیت: ما تدریس و علم آموزی سحرگاهی را در راه وصول بمیکدهٔ عرفان رها کردیم و حاصل ورد و ذکر را که نتیجهٔ عبادت چندین سالهٔ ما بود، در کار عشق جانان از دست دادیم ۲ ـــ معنی بیت: داغ عشقی که ما بر دل آشفته زدیم، در خرمن زهد صد پارسای خردمند آتش برمی‌افروزد و آن را میسوزاند ۳ ـــ معنی بیت: آنگاه که بویران سرای خاک از عالم پاک آمدیم، خداوند فرمانفرمای ازل و ابد گنج غم عشق را

بما بخشید ۴ ــ معنی بیت: ازین پس عشق زیبایان را در خانهٔ دل من راه نیست، چه بر در این سرای نقش و نشان لب یار را نگاشتیم و بنام و نشان وی مهر کردیم ۵ ــ ازین شیوهٔ رندانه: برین راه و رسم رندان پاکباز؛ از حرف اضافه در اینجا بمعنی بر بکار رفته است ــ معنی بیت: در دلق پشمینهٔ صوفیگری بیش ازین نباید دوروئی نمود، ما اساس کار را بر راه و رسم رندان پاکباز استوار کردیم که دیگر منافق نباشیم ۶ ــ این کشتی سرگشته: باستعاره مقصود کشتی حیات است و مراد از گوهر یکدانه باستعاره در یکتای مقصود ــ معنی بیت: کشتی زندگی (حیات) چگونه بسرگشتگی و حیرت بر دریای وجود پیش میرود که ما بفرجام جان گرامی را در راه یافتن گوهر یگانه مراد باختیم و بمقصود نرسیدیم؟ ۷ ــ معنی بیت: کسی را که خردمند و فیلسوف میخواندیم، سپاس خدای را که چون نیک بدیدیم، او هم مانند ما دل و دین باخته بود ۸ ــ معنی بیت: ما حافظوار بخیال عشق تو خوشیم، پروردگارا چه کوتاه همت و ناآشنا با معرفتیم که خواستار وصال که کمال مطلوب عاشقان است نشدیم.

غزل ۳۷۲

بگذار تا زشارعِ[۱] میخانه بگذریم
کز بهر جرعهٔ همه محتاجِ این دریم[۲]

روزِ نخست چون دمِ رندی زدیم و عشق
شرطِ آن بود که جز رهِ آن شیوه نسپریم[۳]

جائی که تخت و مسند جمم میرود بباد
گر غم خوریم، خوش نبود به که می‌خوریم[۴]

تا بو که[۵] دست در کمرِ او توان زدن
در خونِ دل نشسته چو یاقوتِ احمریم[۶]

واعظ مکن نصیحتِ شوریدگان که ما
با خاکِ کویِ دوست بفردوس ننگریم[۷]

چون صوفیان بحالت و رقصند مقتدا[۸]
ما نیز هم بشعبده دستی برآوریم

از جرعهٔ تو خاکِ زمین درّ و لعل یافت
بیچاره ما که پیشِ تو از خاک کمتریم[۹]

حافظ چو ره بکنگرهٔ[۱۰] کاخِ وصل نیست
با خاکِ آستانهٔ این در بسر بریم

وزن غزل ۳۷۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ شارع: بکسر سوم راه راست گشاده، خیابان ۲ ــ معنی بیت: بما رخصت (اجازه) بده تا قدم در راه راست و گشادهٔ میکدهٔ عشق بنهیم، چه همه برای نوشیدن یک آشام (جرعه) از بادهٔ معرفت نیازمند این آستانیم، عبرت نائینی گوید:

ما خمارآلودگان محتاج یک پیمانه‌ایم بهر یک پیمانه می عمریست در میخانه‌ایم

۳ ــ معنی بیت: چون در روز الست که خداوند بر پرستش عاشقانهٔ خود از آفریدگان پیمان میگرفت، ما قلندروار بدعوی محبت کمر بستیم، لازمهٔ پیمان دوستی آنست که بجز طریق عشق براهی نپوئیم. نیز نگاه کنید بغزل ۲۴ شمارهٔ (۱) ۴ ــ معنی بیت: در گذرگاه دنیای فانی که تخت و کرسی جم یا سلیمان پیامبر هم دستخوش نابودی میشود، اگر غصّه خوریم پسندیده نیست، بهتر آنست که باده نوشیم و غم نخوریم ۵ ــ بو که: مخفف بود که بمعنی باشد که، شبه جمله، قید تمنی بمعنی کاش، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲ شماره (۸) ۶ ــ احمر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم سرخ، صفت یاقوت ــ معنی بیت: تا باشد که روزی دست ما بکمر بند یار برسد، مانند یاقوت سرخ غرقه در خون دل شده‌ایم و رنج میکشیم ۷ ــ معنی بیت: ای نصیحتگو بما آشفته سران دل از دست داده اندرز مده که ما با داشتن غبار کوی دوست ببهشت نعیم هم التفاتی نمیکنیم ۸ ــ مقتدا: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پیشوا و قدوه، اسم مفعول از اقتداء ــ معنی بیت: اکنون که مردم در وجد و سماع صوفیان را بپیشوائی خود برگزیده‌اند، ما هم مانند این ریاکاران صوفی‌نما بنیرنگ دستی بسماع از آستین بیرون میآوریم و بازار خود را گرم میکنیم ۹ ــ معنی بیت: از جرعهٔ جام تو خاک لعل فام و مرواریدگون گشت (دانه‌های لعل و مرواریدگونی بدست آورد)، درمانده و محروم مائیم که پیش تو بقدر خاک راه هم ارزش نداریم ۱۰ ــ کنگره: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم، بلندیهای هر چیز را گویند عموماً و آنچه بر سر دیوار حصار و قلعه و دیوارهای دیگر سازند خصوصاً و آن را عربان شرفه خوانند (نقل از برهان قاطع) ــ معنی بیت: ای حافظ، چون راه ببالای قصر وصال بسته است، ناگزیر ما با غبار این درگاه میسازیم و بدان دل خوش کرده‌ایم.

غزل ۳۷۳

خیز تا خرقهٔ صوفی بخرابات بریم
شطح[۱] و طامات[۲] ببازارِ خرافات بریم

سویِ رندانِ قلندر بره آوردِ[۳] سفر
دلقِ بسطامی[۴] و سجّادهٔ طامات بریم

تا همه خلوتیان جامِ صبوحی گیرند
چنگ صبحی[5] بدرِ پیرِ مناجات بریم

با تو آن عهد که در وادیِ أیمَن[6] بستیم
همچو موسی اَرِنی گوی[7] بمیقات[8] بریم

کوسِ ناموسِ[9] تو بر کنگرهٔ عرش زنیم
علمِ عشقِ تو بر بامِ سموات بریم

خاکِ کویِ تو بصحرایِ قیامت فردا
همه بر فرقِ سر از بهرِ مباهات[10] بریم

ور نهد در رهِ ما خارِ ملامت[11] زاهد
از گلستانش بزندانِ مکافات بریم

شرممان باد زپشمینهٔ آلودهٔ خویش
گر بدین فضل و هنر نامِ کرامات بریم[12]

قدرِ وقت ارنشناسد دل و کاری نکند[13]
بس خجالت که ازین حاصلِ اوقات بریم

فتنه می‌بارد ازین سقفِ مقرنس[14] برخیز
تا بمیخانه پناه از همه آفات بریم

در بیابانِ فنا[15] گم شدن آخر تا کی؟
ره بپرسیم مگر پی بمهمّات[16] بریم

حافظ آبِ رخِ خود بر درِ هر سفله[17] مریز
حاجت آن به که بر قاضیِ حاجات بریم

وزن غزل ۳۷۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ شطح: بفتح اول و سکون دوم کلمه‌ایست که بوی خودپسندی دهد... سخنانی که در حال شدت وجد ادا شود مانند اناالحق گفتن منصور حلاج، نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۵ شمارهٔ (۳) ۲ ــ طامات: لاف و گزاف صوفیانه و ادعای کشف (کرامت) نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۵ شمارهٔ (۲) ــ معنی بیت: برخیز و بیا تا دلق پشمینه پوش را بمیکدهٔ معرفت بریم و بآب می پاک بشوئیم و سخنان خلاف شرع و لاف و گزاف صوفیانه را

ببازار یاوه‌گوئی و خرافه‌پرستی بفرستیم ۳ ــ ره‌آورد: راه آورد، ارمغان یا هر چیز که کسی از جایی بیاید و برای کسی بیاورد، صفت جانشین موصوف ۴ ــ دلق بسطامی: خرقهٔ منسوب بیایزید بسطامی عارف نامی: در صفحهٔ ۴۴۳ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو نسخه دلق شطاحی بجای دلق بسطامی آمده که شاید بر متن ترجیح داشته باشد؛ شطاحی بفتح اول و تشدید دوم ادعا کردن و سخنان خودپسندانه خلاف ظاهر شرع گفتن در حال شدت وجد، نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۵ شمارهٔ (۳) ــ معنی بیت: خرقهٔ خودپسندی و ادعا و جانماز کشف و کرامت را که این صوفیان دست مایهٔ فریب خلق خدا کرده‌اند، پس از سیر و سیاحتی که در خانقاهها کردیم بعنوان ارمغان سفر برای وارستگان مجرد بیاوریم. ۵ ــ صبحی: در صبح، بامدادان، قید زمان، مرکب از صبح + ی پسوند توقیت، نظیر سحرگاهی بمعنی در سحرگاه در این عبارت گلستان: شنیدم که سحرگاهی (در سحرگاه) با تنی چند خاصان ببالین قاضی فراز آمد، نگاه کنید بصفحهٔ ۴۰۰ گلستان بکوشش نگارنده ــ معنی بیت: تا خلوت نشینان همه ساغری از بادهٔ صبحگاهی بنوشند بامدادان با چنگ بدر خانهٔ پیر میرویم که همواره در کار ذکر و دعا و راز گفتن با خداست ۶ ــ وادی ایمن: بیابانی که در آن ندای حق بموسی علیه‌السلام رسید، نگاه کنید بغزل ۱۹ شمارهٔ (۲) ۷ ــ ارنی گوی: بفتح اول و کسر دوم و سوم صفت مرکب فاعلی (صفت حالیه)، در حالی که میگوئیم خود را بمن بنما و نشان بده؛ ارنی مرکب است از سه جزء فعل امر از ارائه + ن و قایه + ی ضمیر متکلم مفعولی، این جمله مقتبس است از آیهٔ ۱۴۳ سورهٔ اعراف (۷) وَ لَمّا جاءَ مُوسیٰ لِمیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ اَرِنی اَنْظُرْ اِلَیْکَ: اشارت دارد بآمدن حضرت موسی با هفتاد تن از بزرگان قوم بمیقات(وعده گاه) و سخن گفتن خدا با موسی و آنگاه درخواست موسی باصرار قوم که پروردگارا خود را بمن بنما تا ترا دیدار کنم و پاسخ خداوند که ای موسی مرا بچشم سر هرگز نخواهی دید (لَنْ تَرانی) ۸ ــ میقات: بکسر اول و سکون دوم وعده گاه، وقت کار و جای آن، اسم زمان و مکان ــ معنی بیت: بپیمان مجتبی که ای محبوب با تو در وادی ایمن عشق استوار کردیم مانند موسی ارنی گویان در وعده گاه وفا کنیم و خواهان دیدار شویم ۹ ــ کوس ناموس: طبل شکوه و عظمت، تشبیه صریح ــ معنی بیت: طبل شکوه و آوازهٔ جلال ترا بر بلندیهای تختگاه آسمان بنوا درآریم و درفش محبت ترا بر بام آسمانها برافرازیم ۱۰ ــ مباهات: بضم اول فخر کردن و بالیدن ــ معنی بیت: فردا ما همه غبار کوی عشق ترا بر تارک سر برای کسب فخر در دشت رستاخیز با خود میبریم ۱۱ ــ خار ملامت: تشبیه صریح و همچنین است زندان مکافات ــ معنی بیت: اگر پارسا خار سرزنش در راه ما افکند وی را از گلزار گیتی بحبسگاه کیفر میرانیم ۱۲ ــ معنی بیت: اگر این مقدار دانش و کمال را کرامت اولیاء و کار خارق عادت نام دهیم، جای آنست که از خرقه آلوده دامن خود شرم کنیم و از این ادعا چشم بپوشیم ۱۳ ــ کاری نکند: خدمتی شایسته انجام ندهد ۱۴ ــ مقرنس: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم بر هیأت نردبان ساخته، مجازاً یعنی آراسته و بلند، صفت سقف ــ معنی بیت: بلا از بام سپهر بسیار نقش آراسته فرود میآید، بشتاب و بیا تا از شر این آسیبها پناهگاهی در میکدهٔ معرف بجوئیم ۱۵ ــ بیابان فنا: در نسخه بدل هوا بجای فنا آمده که بر متن ترجیح دارد نگاه کنید بصفحهٔ ۲۸۵ دیوان حافظ تصحیح قزوینی ۱۶ ــ مهمات: بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم کارهای مهم جمع مهمه، صفت جانشین موصوف ــ معنی بیت: در وادی هواهای نفسانی تا چه زمان سرگشته و

گمراه توان بود، بکوشیم و نشان راه را بپرسیم، تا از کارهای مهم که همان عشق و معرفت حق است آگهی یابیم ۱۷ ــ سفله: بکسر اول و سکون دوم فرومایه ــ معنی بیت: ای حافظ آبروی خود را در نزد هر فرومایه مبر، شایسته آنست که نیاز خود را بر خداوند که برآورندهٔ نیازهاست عرضه کنیم.

غزل ۳۷۴

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم [۱]

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم تازیم [۲] و بنیادش براندازیم

شراب ارغوانی [۳] را گلاب اندر قدح ریزیم
نسیم عطر گردانرا شکر درمجمر [۴] اندازیم

چو دردستست رودی خوش [۵] بزن مطرب سرودی خوش
که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم

صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب [۶] انداز
بود کان شاه خوبانرا نظر بر منظر اندازیم

یکی از عقل میلافد یکی طامات میبافد
بیا کاین داوریها را به پیش داور اندازیم [۷]

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما بمیخانه
که از پای خمت روزی [۸] بحوض کوثر اندازیم

سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را بملکی دیگر اندازیم [۹]

وزن غزل ۳۷۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان (بحر هزج مثمن سالم مسبغ ضرب)

۱ ــ معنی بیت: بیا تا گل ریزان کنیم و جشنی بیارائیم و باده در جام بریزیم، سقف سپهر را که بنیادش کج است، بدریم و شالدهٔ نوی پی افکنیم ۲ ــ تازیم: حمله آوریم ــ معنی بیت: اگر غم روزگار لشکر بکشد تا بیدلان را بکشد، من و ساقی با هم بر سپاه غم حمله آوریم و اساسش را واژگون کنیم ۳ ــ را، در اینجا حرف

اضافه است نشان مضاف‌الیه، شراب ارغوانی را... اندر قدح یعنی اندر قدح شراب ارغوانی ۴ ــ مجمر: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم عود سوز یا آتشدان ــ معنی بیت: در جام بادهٔ سرخ برای خوشبو شدن گلاب می‌افزائیم و در مجمر نسیم که عطر گوئی می‌پراگند، شکر می‌افشانیم تا بویاتر شود و رایحه‌اش بیشتر فضای بزم را فرا گیرد؛ نگارنده بیاد دارد که در کرمان سالها پیش برای خوشبو کردن هوا گاه پاره قندی در آتش منقل می‌انداختند ۵ ــ رودی خوش: موصوف و صفت، رودسازی زهی بوده است ــ معنی بیت: ای رامشگر، چون رودی خوش نوا آماده است، سرودی دلپذیر بخوان و بنواز تا ما ترانهٔ عاشقانه‌ای با رقص بسرائیم و در حال پای‌کوبی سر نثار قدم یار کنیم ۶ ــ عالی‌جناب: آستان والا، صفت و موصوف ــ معنی بیت: ای نسیم صبا، غبار پیکر ما را بآن آستان والا برسان تا باشد که چشم ما بر دیدار آن سرور زیبایان افتد ۷ ــ معنی بیت: کسی از خرد خویش ستایش میکند، دیگری از ادعای کشف و کرامات خود پراکنده گوئی میکند، برخیز تا این دعویها را در نزد قاضی عادل جهان هستی طرح کنیم ۸ ــ روزی: در صفحهٔ ۴۴۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه «یکسره» بجای «روزی» آمده که بر متن ترجیح دارد ــ معنی بیت: اگر بهشت جاویدان را خواهانی، همراه ما بمیکدهٔ عشق روی آور تا از کنار خمخانهٔ معرفت ترا یکباره بحوض کوثر، جویبار گوارای بهشت برسانیم ۹ ــ معنی بیت: در سخن‌شناسی و نغزسرائی در شهر شیراز کوششی نمیکنند و قدر هنرمند را نمی‌شناسند، ای حافظ، بشتاب تا رخت بکشور دیگر کشیم.



غزل ۳۷۵

صوفی بیا که خرقهٔ سالوس[1] برکشیم
وین نقشِ زرق را خطِ بطلان بسر کشیم

نذر و فتوحِ[2] صومعه در وجهِ می‌نهیم
دلقِ ریا بآبِ خرابات برکشیم

فردا اگرنه روضهٔ رضوان بمادهند
غلمان[3] زروضه حور زجنّت بدر کشیم

بیرون جهیم سرخوش و از بزمِ صوفیان
غارت کنیم باده و شاهد ببرکشیم[4]

عشرت کنیم ورنه بحسرت کشندمان
روزی که رختِ جان بجهانی دگر کشیم[5]

سرِّ خدا که در تتقِ غیب[۶] منزویست
مستانه‌اش نقاب زرخسار برکشیم

کو جلوهٔ زابروی او تا چو ماهِ نو
گویِ سپهر در خمِ چوگانِ زر کشیم[۷]

حافظ نه حدِّ ماست چنین لافها زدن
پای از گلیمِ خویش چرا بیشتر کشیم[۸]

وزن غزل ۳۷۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ـ خرقهٔ سالوس: دلق ریا، تشبیه صریح، نیز نگاه کنید بغزل ۲ شمارهٔ (۴) ـ معنی بیت: ای صوفی شتاب کن تا دلق ریا را از تن برکنیم و بر این نشان نیرنگ و فریب و ظاهرسازی خط نابودی بکشیم و آن را محو کنیم ۲ ـ فتوح: بضم اول در اصطلاح صوفیه مال و نعمتی که درویش یا پیر را برایگان چون نذر و مانند آن آرند (نقل از لغت نامهٔ دهخدا) ـ معنی بیت: نذر و نیازی که در عبادتگاه فراهم شده است، در راه می صرف کنیم و خرقه ریائی را بآب باده تطهیر کنیم و پاک سازیم ۳ ـ غلمان: بکسر اول و سکون دوم جمع غلام، خدمتگاران بهشتی بصورت پسران ساده‌روی ـ معنی بیت: اگر فردای قیامت باغ رضوان یا بهشت را بما نبخشند، رضوان، دربان بهشت را از باغ مینو و خدمتگاران ساده‌روی بهشتی را از بهشت بیرون میرانیم ۴ ـ معنی بیت: سرمست بیرون میدویم و از عشرتکدهٔ صوفیان شراب بتاراج میبریم و شاهد زیبای بزم را در آغوش میگیریم ۵ ـ معنی بیت: خوش بگذرانیم و اگر عشرت نکنیم، رویدادهای ناگوار جهان ما را با اندوه و تأسف در آن روز که باید سامان و اسباب سفر جان را بآن جهان فراهم کنیم، خواهند کشت ۶ ـ تتق غیب: بضم اول و دوم پردهٔ غیب، تشبیه صریح ـ معنی بیت: شاهد راز الهی را که در پردهٔ غیب نهانست، در شور مستی روی بند از چهره‌اش برمیگیریم، خواجه در غزل دیگر فرماید:

راز درون پرده زرندان مست پرس　　　کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

۷ ـ معنی بیت: جلوه و کرشمه‌ای از ابروی دوست کجاست تا با دیدار آن هلال‌وار گوی فلک را در خم چوگانی زرین بگیریم ۸ ـ معنی بیت: ای حافظ، این گونه گزافه‌گوئی و خودستائی تجاوز از حد خویش است و ما نباید از گلیم خود پا فراتر گذاریم.

غزل ۳۷۶

دوستان وقتِ گل آن به که بعشرت کوشیم
سخنِ اهلِ دلست این و بجان بنیوشیم[۱]

نیست در کس کرم و وقتِ طرب میگذرد
چاره آنست که سجّاده بمی بفروشیم[۲]

خوش هوائیست فرح‌بخش،خدایا بفرست
نازنینی[۳] که برویش میِ گلگون نوشیم

ارغنون سازِ فلک[۵] رهزنِ اهلِ هنرست
چون ازین غصّه ننالیم و چرا نخروشیم؟

گل بجوش آمد و از می نزدیمش آبی
لاجرم[۶] زآتشِ حرمان و هوس می‌جوشیم[۷]

می‌کشیم از قدحِ لاله شرابی موهوم[۸]
چشم بد دور که بی‌مطرب و می مدهوشیم[۹]

حافظ این حالِ عجب[۱۰] با که توان گفت که ما
بلبلانیم که در موسمِ گل خاموشیم

وزن غزل ۳۷۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ـ معنی بیت: ای یاران در فصل گل شایسته است که بخوشی و عیش بپردازیم. این گفتهٔ صاحبدلانست و باید آن را از دل و جان شنید و بکار بست ۲ ـ معنی بیت: آثار بخشندگی و رادی در کسی پدیدار نیست و فرصت شادی سپری میشود، علاج کار آنست که جانماز را بفروشیم و از وجه آن باده بخریم ۳ ـ نازنین: یار نازپرور و عزیز، صفت جانشین موصوف ـ معنی بیت: هوائی دلپذیر و شادی‌آورست، خداوندا، یاری نازپرور و عزیز ببزم ما روانه کن تا بر جمال فرخندهٔ او بادهٔ سرخ درکشیم 5 ـ ارغنون ساز فلک: تشبیه صریح ـ معنی بیت: ارغنون نوازندهٔ سپهر دزدانه هنرمند کش است، باید از این غم نالید و فریاد کرد ۶ ـ لاجرم: ناگزیر و بضرورت، قید تأکید نگاه کنید بغزل ۲۱۳ شمارهٔ (۴) ۷ ـ معنی بیت: گل روئید و شکفت و از آب می بر آتش گل آبی نیفشاندیم و در کنار گل باده ننوشیدیم، ناگزیر از سوز محرومی و داغ خواهش دل، دیگ سینه ما میجوشد و خاطرمان مشوش است ۸ ـ شرابی موهوم: باده‌ای خیالی، موصوف و صفت ۹ ـ معنی بیت: باده‌ای خیالی از جام سرخ لاله می‌نوشیم، چشم حسود دور و کور باد که جدا از رامشگر و باده سرمستیم ۱۰ ـ حال عجب: حال شگفت، موصوف و صفت ـ معنی بیت: ای حافظ، این حال شگفت را با کس باز نمیتوان گفت، چه ما عندلیبانیم که در بهاران بناخواه دل خود مهر سکوت بر لب نهاده‌ایم.

غزل ۳۷۷

ما شبی دست برآریم و دعائی بکنیم
غم هجران ترا چاره زجائی بکنیم[۱]

دلِ بیمار شد از دست[۲] رفیقان مددی[۳]
تا طبیبش بسر آریم و دوائی بکنیم

آنکه بی جرم بسرنجید و بتیغم زد و رفت
بازش آرید خدا را که صفائی بکنیم[۴]

خشک شد بیخِ طرب راهِ خرابات کجاست؟
تا در آن آب و هوا نشو و نمائی بکنیم[۵]

مدد از خاطرِ رندان طلب ایدل ورنه
کار صعبست، مبادا که خطائی بکنیم[۶]

سایهٔ طایرِ کم حوصله کاری نکند
طلب از سایهٔ میمونِ همائی بکنیم[۷]

دلم از پرده بشد حافظِ خوش گوی کجاست
تا بقول[۸] و غزلش سازِ نوائی بکنیم

وزن غزل ۳۷۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: یکشب ما دست دعا بدرگاه خدا بلند میکنیم و اندوه جدائی را بطریقی درمان میجوئیم ۲ ــ شد از دست: از دست رفت ۳ ــ مددی: مددی کنید جمله‌ایست که فعل آن بقرینهٔ حالی محذوف است ۴ ــ معنی بیت: آنکه گناه ناکرده از من آزرده خاطر شد و بتیغ جفا مرا دل بخست و از من جدائی جست، شما را بخدا سوگند میدهم که او را بازگردانید تا بر دست یکدیگر برسم درویشان بنشان تجدید صفا و رفع کدورت بوسه دهیم ۵ ــ معنی بیت: نهال شادی پژمرد، راه میخانهٔ را بما نشان دهید تا در آب و هوای خوش آن پرورش یابیم و ببالیم ۶ ــ معنی بیت: دلا، از توجه باطنی وارستگان یاری بجوی وگرنه کار سخت دشوارست، نباید که براه خطا و طریق ناصواب رویم ۷ ــ معنی بیت: از سایهٔ رهبری پرنده اندک حوصله و کم‌بضاعت (باستعاره مقصود سالک تازه کار و کم تجربه) در راه سلوک کاری ساخته نیست، از عنایت فرخندهٔ همای بلند پرواز آسمان معرفت (پیر دلیل) مدد میجوئیم، خواجه در غزل دیگر فرماید

من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه　　　قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

۸ ــ قول: بفتح اول و سکون دوم ترانه ــ معنی بیت: دل من آشفته و پریشان شد، حافظ نغز گفتار کجاست تا با ترانه و چامهٔ او نوائی خوش ساز کنیم.

غزل ۳۷۸

ما نگوئیم بد و میل بناحق نکنیم

جامهٔ کس سیه و دلق خود ازرق[۱] نکنیم

عیب درویش و توانگر بکم و بیش بدست

کار بد مصلحت آنست که مطلق[۲] نکنیم

رقم مغلطه[۳] بر دفتر دانش نزنیم

سرّ حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

شاه اگر جرعهٔ رندان نه بحرمت نوشد

التفاتش بمی صاف مروّق[۴] نکنیم

خوش برانیم جهان در نظر راهروان

فکر اسب سیه و زین مغرّق[۵] نکنیم

آسمان کشتی ارباب هنر میشکند

تکیه آن به که برین بحر معلّق[۶] نکنیم

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید

گو تو خوش باش که ما گوش باحمق نکنیم[۷]

حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم برو

ور بحق گفت، جدل با سخن حق نکنیم[۸]

وزن غزل ۳۷۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ ازرق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کبود ــ معنی بیت: ما بدگوئی و نکوهش کسی نمی‌پردازیم و گرایشی بباطل و ناصواب نداریم، جامهٔ تقوای هیچکس را برنگ گناه تیره و آلوده نمی‌سازیم و پشمینهٔ خود را کبود رنگ نمی‌کنیم تا خود را در لباس صوفی نمایان بخلق خدا نشان دهیم　۲ ــ مطلق: مطلقاً

و بی‌قید و شرط. قید تأکید ــ معنی بیت: فقیر را بسبب تنگدستی مذمت کردن و غنی را بمالداری نکوهیدن ناپسند است (یا آنکه عیبجوئی از غنی و فقیر چه کم چه بسیار خوش نیست)، صلاح آنست که کار زشت و ناروا مطلقاً از ما سر نزند ۳ ــ مغلطه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کلامی که مردمان بدان در غلط و اشتباه افتند (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ــ رقم مغلطه: تشبیه صریح و همچنین است دفتر دانش و سرحق و ورق شعبده ــ معنی بیت بر کتاب علم نشان غلط بودن نکشیم و سفسطه نکنیم و راز حقیقت را در ورقهای نیرنگ و افسون پنهان نداریم و درهم نیامیزیم ۴ ــ مروق: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح پالوده و مصفا. اسم مفعول از ترویق از مجرد روق بفتح اول بمعنی صفا ــ معنی بیت: اگر پادشاه ته جرعه‌ای از جام قلندران را باحترام نوش نکند، ما هم بیادهٔ روشن پالودهٔ او اعتنا نمی‌کنیم ۵ ــ مغرق: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح بسیم آراسته و نقره‌کوب، صفت زین ــ معنی بیت: در پناه عنایت و حسن نظر سالکان راه حق زندگی جهان را دور از غم میگذرانیم و در اندیشهٔ تجمل نیستیم و اسب گران بها و کمیاب سیاه رنگ و زین بسیم آراسته و نقره کوب نمیخواهیم ۶ ــ معلق: فرو آویخته و سرنگون شده، اسم مفعول از تعلیق مصدر باب تفعیل، صفت بحر ــ این بحر معلق استعاره از آسمان ــ معنی بیت: امواج فلک کشتی وجود هنرمندان را خرد میکند، مصلحت آنست که بر دریای سرنگون سپهر اعتماد نداشته باشیم ۷ ــ معنی بیت: اگر حسودی بر رفیق ما تهمتی زد و خاطرش آزرد، بدوست ما بگو دل خوش دار که رفیقان تو سخن رشکناک نادان را نمی‌پذیرند و بدان گوش فرا نمی‌دهند ۸ ــ معنی بیت: ای حافظ، اگر دشمن غلط گفت و اعتراضی ناروا کرد، وی را مؤاخذه نمیکنیم و اگر راست گفت، چون جاهلان با حقیقت بستیزه و مجادله برنمی‌خیزیم.

غزل ۳۷۹

سرم خوشست و ببانگِ بلند میگویم

که من نسیمِ حیات[۱] از پیاله میجویم

عبوسِ زهد[۲] بوجهِ خمار[۳] ننشیند

مریدِ خرقهٔ دردی کشانِ خوشخویم[۴]

شدم فسانه بسرگشتگیّ و ابروی دوست

کشید در خمِ چوگانِ خویش چون گویم[۵]

گرم نه پیر مغان در بروی بگشاید

کدام در بزنم، چاره از کجا جویم؟[۶]

مکن درین چمنم سرزنش بخودروئی

چنانکه پرورشم میدهند، میرویم[۷]

تو خانقاه و خرابات در میانه مبین
خداگواه[8] که هر جا که هست با اویم

غبارِ راهِ طلب کیمیایِ بهروزیست
غلامِ دولتِ آن خاکِ عنبرینْ بویم[9]

ز شوقِ نرگسِ مستِ بلند بالائی
چو لاله با قدح افتاده بر لبِ جویم[10]

بیار می که بفتوایِ حافظ از دلِ پاک
غبارِ زرق[11] بفیضِ قدح فرو شویم

وزن غزل ۳۷۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ نسیم حیات: دم خوش گلزار زندگی، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: سرمستم و بآوای رسا میگویم که من دم خوش بوستان زندگی را از لب ساغر طلب میکنم ۲ ــ عبوس زهد: بضم اول ترشروئی زهد، تشبیه صریح ۳ ــ وجه خمار: چهرهٔ مستی، تشبیه صریح ۴ ــ معنی بیت: بر چهرهٔ مستی یا چهرهٔ مستان ترشروئی زهد نمایان نمیشود و جای گزین نمیگردد، از این رو من هوادار دلق و شعار میگساران کهنه کار و گشاده رویم ۵ ــ معنی بیت: من بآشفته سری و حیرانی مشهور شدم و ابروی چوگانی و خمیدهٔ یار این سرگشته را مانند گوی در خم خود کشید ۶ ــ معنی بیت: اگر پیر میکده یا رهبر سالکان طریق معرفت در بروی من باز نکند، بدر دیگری جز میخانه روی نمی‌آورم و تدبیری جز این نمیدانم ۷ ــ معنی بیت: بر من خرده مگیر و ملامتم مکن که گلی خودرویم و تهذیب نایافته، چنین مپندار، من بهمان گونه که باغبان آفرینش مرا تربیت کرده است، نشو و نما میکنم، حافظ در غزل دیگر فرماید:

من اگر خارم اگر گل چمن‌آرائی هست   که از آن دست که می‌پروردم میرویم

۸ ــ خداگواه: جمله‌ایست بحذف فعل ربطی (است) بقرینهٔ حالی ــ معنی بیت: باین وسائط و وسائل یعنی خانقاه صوفی و میکدهٔ مغان اعتناء مکن و آنها را در نظر مگیر، خدا شاهد است که هر جا باشم دلم با خداست و از یاد او غافل نیستم ۹ ــ عنبرین‌بو: آنچه چون عنبر بویاست، صفت ترکیبی خاک موصوف ــ معنی بیت: گرد طریق سلوک و طلب معرفت اکسیر نیکبختی است، چاکر بخت نیک آن تربت پاکم که چون عنبر خوشبوست ۱۰ ــ معنی بیت: بآرزوی دیدار نرگس چشم خمارآلود یاری سهی قامت مانند لاله با جام باده بر کنار جوی نشسته‌ام ۱۱ ــ زرق: بفتح اول و سکون دوم نیرنگ و ریا ــ غبار رزق: تشبیه صریح ــ معنی بیت: می بده که برأی شرعی حافظ، بآب روان باده گرد نیرنگ و ریا را از آینهٔ دل پاک خود بزدائیم.

غزل ۳۸۰

بارها گفته‌ام و بارِ دگر می‌گویم
که من دلشده این ره نه بخود می‌پویم[۱]

در پسِ آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم[۲]

من اگر خارم و گر گل چمن‌آرائی[۳] هست
که از آن دست که او می‌کشدم، می‌رویم

دوستان عیبِ منِ بیدلِ حیران مکنید
گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم[۴]

گرچه با دلقِ ملمّع[۵] میِ گلگون عیبست
مکنم عیب کزو رنگِ ریا می‌شویم

خنده و گریهٔ عشّاق زجائی دگرست
می سرایم بشب و وقتِ سحر می‌مویم[۶]

حافظم گفت که خاکِ درِ میخانه مبوی
گو مکن عیب که من مشکِ ختن می‌بویم[۷]

وزن غزل ۳۸۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ معنی بیت: چندین بار بر زبان من رفته است و بار دیگر هم میگویم که من بیدل راه عشق را بنیروی خود نمی‌پیمایم، بلکه کشش و جذبه‌ای از سوی یار در کارست ۲ ـ معنی بیت: مرا مانند طوطی در برابر آینه نگاهداشته‌اند تا سخن بیاموزم و هر چه آموزگار ازل از پس پرده غیب بمن تلقین میکند باز میگویم؛ می‌گویند در قدیم چون میخواستند بطوطی سخن آموزند، آینه‌ای روی پرده می‌آویختند و طوطی را در برابر آن قرار میدادند، آنگاه کسی از پس پرده سخن میگفت. طوطی عکس خود را در آینه میدید و گمان میکرد که طوطی دیگری سخن میگوید او هم بتقلید از عکس خود سخن میآموخت؛ برخی نوشته‌اند که شاید تلمیحی دارد بآیهٔ ۲۰۳ سورهٔ اعراف (۷) قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما يُوحىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبّي که پیامبر گرامی اسلام هر چه بوی وحی میشد بی کم و کاست بیان می‌فرمود ۳ ـ چمن‌آرا: آراینده و زینت‌بخش باغ و چمن، باغبان، صفت مرکب فاعلی ـ معنی بیت: من چه خار بی‌مقدار باشم، چه گل زیبا، در گلزار جهان باغبانی است که بدان شیوه که مرا

می‌پرورد، نشو و نما میکنم ۴ ـ معنی بیت: یاران بخرده گیری بر این عاشق سرگشته زبان مگشائید، چه من گوهر عشقی دارم و بجستجوی صاحبدلی برخاسته‌ام که قدر آن بشناسد. ۵ ـ ملمع: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح رنگین، رنگارنگ، اسم مفعول از تلمیع، صفت دلق ـ معنی بیت: اگر چه با خرقهٔ وصله بر وصلهٔ رنگارنگ نوشیدن بادهٔ سرخ فام زشت و ناپسندست، بر من خرده مگیر چه بآب می آلودگی ریا و ظاهرسازی را از آن میزدایم ۶ ـ معنی بیت: شادی و غم عاشقان از نیک و بد رویدادهای این جهان نیست، بلکه این حالت بسط و شادی و قبض و اندوه از جهان دیگری است که بر دل عاشق بنوبت وارد میشود، این است که شامگاه شادم و سرودخوان و هنگام سحر نالان و گریان ۷ ـ معنی بیت: حافظ بمن گفت که خاک آستانهٔ میکده را بو مکن، بوی بگو بر من عیب مگیر که غبار در میخانهٔ معرفت در نظر من مشک بویای ختن است و این است که ببوئیدنش میپردازم.

غزل ۳۸۱

گرچه ما بندگانِ پادشهیم
پادشاهانِ ملکِ صبح گهیم[1]

گنج در آستین و کیسه تهی
جام گیتی نما و خاکِ رهیم[2]

هوشیارِ حضور و مستِ غرور
بحرِ توحید و غرقهٔ گنهیم[3]

شاهدِ بخت[4] چون کرشمه کند
ماش آیینهٔ رخِ چو مهیم

شاهِ بیدار بخت را هر شب
ما نگهبانِ افسر و کلهیم

گو غنیمت شمار صحبتِ ما
که تو در خواب و ما بدیده گهیم[5]

شاه منصور[6] واقفست که ما
رویِ همّت بهر کجا که نهیم

دشمنانرا زخون کفن سازیم
دوستانرا قبایِ فتح دهیم

رنگِ تــزویر پــیش مــا نــبود
شیرِ سرخیم و افــعیِ[۷] سیهیم
وامِ حــافظ بگو کــه بــاز[۰] دهند
کــردهٔ اعتراف و مــا گــوهیم[۸]

وزن غزل ۳۸۱: فاعلاتن مفاعلن فعلات (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

۱ ـ معنی بیت: اگر چه رعایای شهر یاریم ولی خود شاهان کشور سحرخیزی هستیم که ملک بی زوال عارفان و راز و نیاز کنندگان با خداوندست ۲ ـ معنی بیت: گــنج مــعرفت در آستین داریــم ولی بــظاهر تهیدستیم، دل ما جام جهان نماست و با این حال تحمل و تواضع خاک راه را داریم ۳ ـ معنی بیت: دل آگاه و مراقب در حضور دوستیم و از اینکه بپیشگاه یار راه یافته‌ایم، از جام این غرور و لاف سرمست شده‌ایم، ما دریای یکتاپرستی و یکی گوئی هستیم و در همان حال خود را غوطه‌ور در گناه می‌بینیم، چه ترک اولی کرده‌ایم که برای مقربان درگاه حق گناه است و دیگر آنکه لاف در حضور دوست بودن زده‌ایــم کــه خــود گــناهی دیگرست ۴ ـ شاهد بخت: تشبیه صریح ـ معنی بیت: چون عروس زیبای اقبال ناز و غمزه آغازد، رخسار چون ماهش را ما آینه داریم، مقصود آنست که رخسار شاهد بخت را در آیینهٔ دل ما تــوان دیــد ۵ ـ دیــده‌گه: محل دیده‌بانی و مراقبت ۶ ـ شاه منصور فرزند شرف الدین مظفر از آل مظفر کــه در سال ۷۹۰ بــر شیراز تسلط یافت ـ معنی دو بیت: شاه منصور آگاهست که ما روی عنایت و عزم بــهر سو کــه آوریــم، بــدخواهان راچنان میکشیم که جامهٔ مرگشان خونشان باشد و بدوستان و یاران خلعت پیروزی میدهیم ۷ ـ افعی: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم مار بزرگ سمّی مأخوذاز افعی عربی کــه در آخــر آن الف مــقصوره است و در سیاق فارسی بیاء بدل شده است ـ معنی بیت: نشان دروغ پردازی در ما نیست، در برابر خصم دلیر چون شیر سرخ و گزنده چون مار سیاهیم ۸ ـ گوه: بضم اول و فتح دوم مخفف گواه بمعنی شاهد، در این بیت صنعت حسن طلب مراعات شده است ـ معنی بیت: ای شهریار بفرما تا قرضی را که بحافظ داری بپردازند، چه خود اقرار کرده‌ای و ما بر آن شاهد بوده‌ایم.

غزل ۳۸۲

فــاتحهٔ چــو آمــدی بــر سرِ خستهٔ بــخوان
لب بگشا که مــیدهد لعلِ لبت بــمرده جــان[۱]
آنکه بپرسش آمد و فــاتحه خــواند و مــیرود
گو، نــفسی[۲] کــه روح را میکنم از پــیش روان

ای که طبیب خسته‌ای[3]، روی زبانِ من ببین
کاین دم و دودِ سینه‌ام، بارِ دلست بر زبان

گرچه[4] تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت
همچو تبم نمیرود، آتشِ مهر[5] از استخوان

حال دلم[6] ز خالِ تو هست در آتشش وطن
چشمم از آن دو چشمِ تو خسته شدست و ناتوان

بازنشان حرارتم ز آبِ دو دیده و ببین
نبضِ[7] مرا که میدهد هیچ ز زندگی نشان؟

آنکه مدام شیشه‌ام از پیِ عیش داده است
شیشه‌ام[8] از چه میبرد پیشِ طبیب هر زمان؟

حافظ از آبِ زندگی شعرِ تو داد شربتم
ترکِ طبیب کن، بیا نسخهٔ شربتم بخوان[9]

وزن غزل ۳۸۲: مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلان (بحر رجز مثمن مطوی مخبون مذال)

۱ ــ معنی بیت: چون بر بالین خسته دلی از عشق گذارت افتاد سورهٔ الحمد یا فاتحه الکتاب را از کلام الله برای شفای وی بخوان و سخنی بگو که لعل نوشین لب تو بمرده جان تازه می‌بخشد ۲ ــ نفسی: نفسی درنگ کن، فعل جمله بقرینهٔ حالی محذوف است ــ معنی بیت: بیاری که بتفقد و احوال پرسی ما قدم رنجه کرد والحمدی خواند و آهنگ رفتن دارد، بگو که یک نفس درنگ کن تا در وقت جان دادن من شمع بالینم باشی و اگر بروی روح خود را بر پی تو می‌فرستم ۳ ــ طبیب خسته: پزشک این دلخسته، مضاف و مضاف الیه ــ معنی بیت: ای آنکه پزشک این دلخسته‌ای، بر روی زبانم نگاهی کن، چه آه و نالهٔ سینهٔ من که نشان غم دل است، آثارش بر روی زبان من پدید آمده است ۴ ــ چه: در صفحهٔ ۴۵۲ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «چو» بجای «چه» در چند نسخه آمده که بر متن ترجیح دارد ۵ ــ آتش مهر: تشبیه صریح ــ معنی بیت: هر چند معشوق با گرمی عشق مانند تب استخوان مرا گرم کرد و سپس از من جدا شد، همانگونه که حرارت ملازم تب است، آتش عشق هم از استخوان من بیرون نمیرود ۶ ــ حال دلم: در صفحهٔ ۴۵۲ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «جان ودلم» بجای «حال دلم» آمده که بر متن ترجیح دارد و در مصراع دوم در چند نسخه بدل «جسمم» بجای «چشمم» آمده که بر متن ترجیح دارد یا مناسبترست ــ معنی بیت: دل و جان من مانند خال سیاه تو که بر آتش رخسار نهاده است، در آتش عشق میسوزد و تن من از تیر نگاه دیدگان تو مجروح و نزار شده است ۷ ــ نبض: بفتح اول و سکون دوم رگ جنبنده‌در بالای مچ دست که بحال بیمار از

ضربان آن پی توان برد ــ معنی بیت: با نثار اشک خود گرمی تب مرا بکاه و بنبض من بنگر که آیا حرکتی دارد و اثری از حیات ظاهر میسازد؟ ۸ ــ شیشه: مینای شراب و قارورهٔ بیمار که بنزد پزشک برای تشخیص مرض میبردند، در اینجا در مصراع دوم بایهام معنی دوم که بعید است اراده شده ــ معنی بیت: کسی که همیشه شیشهٔ شراب برای خوشی زندگی بمن داده است، چرا هر لحظه قاروره مرا بنزد حکیم میبرد مگر نمیداند که این کار سودی ندارد و «درد عاشق نشود[*] بمداوای طبیب» ۹ ــ معنی بیت: حافظ، کلام منظوم تو آب حیات بمن نوشاند، پزشک را رها کن و بیا نسخهٔ داروی شفابخش مرا که شربت برخوان.

غزل ۳۸۳

چندانکه گفتم غم با طبیبان
درمان نکردند مسکین غریبان[۱]

آن گل که هر دم در دستِ بادیست[۲]
گو شرم بادش از عندلیبان

یارب امان ده تا باز بیند
چشمِ محبّان[۳] رویِ حبیبان[۴]

دُرجِ محبّت[۵] بر مُهرِ خود نیست
یارب مبادا کامِ رقیبان

ای منعم آخر بر خوانِ جودت[۷]
تا چند باشیم از بی نصیبان

حافظ نگشتی شیدایِ[۸] گیتی
گر میشنیدی[۹] پندِ ادیبان

وزن غزل ۳۸۳: فعلن فعولن فعلن فعولن (بحر متقارب مثمن اثلم) بصورت مستفعلن فع مستفعلن فاع نیز میتوان تقطیع کرد (بحر مجتث مثمن مجحوف مسبغ)

۱ ــ معنی بیت: هر قدر اندوه خاطر خود را با پزشکان در میان نهادم، این بیچارگان بیگانه از عالم عشق درد مرا علاج نتوانستند کرد (یا آنکه مصراع دوم باین معنی باشد که پزشکان، آوارگان درماندهٔ عشق را درمان نتوانند کرد) ۲ ــ بادی: در صفحهٔ ۴۵۴ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «خاری» بجای «بادی» آمده که بر متن ترجیح دارد و مراد از خار باستعاره عاشق هوس‌بازست ــ معنی بیت: بگلی زیبا که هر

نفس در دست عاشق هوس‌بازی است بگو: از عاشقان حقیقی که چون بلبلان شیفتهٔ جمال او باشند، حیا کند ۳ ــ محب: بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم دوستار و عاشق ۴ ــ حبیب: بفتح اول محبوب و معشوق ۵ ــ درج محبت: حقه یا صندوقچهٔ مهر. تشبیه صریح ــ معنی بیت: مهر حقهٔ مهر شکسته است و بر نام و نشانی که بود نیست، پروردگارا مبادا که رقیبان سفله بمراد خود رسیده و دستبردی باین درج زده باشند ۶ ــ منعم: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم توانگر و صاحب نعمت ۷ ــ خوان جود: سفرهٔ کرم، تشبیه صریح ۸ ــ شیدا: بفتح اول دیوانه ۹ ــ گر می‌شنیدی: اگر می‌نیوشید و می‌پذیرفت، یای آخر می‌شنیدی یای وجه شرطی است.

غزل ۳۸۴

می‌سوزم از فراقت روی از جفا بگردان
هجرانِ بلایِ ما شد، یارب بلا بگردان[1]

مه جلوه می‌نماید بر سبز خنگِ گردون[2]
تا او بسر درآید، بر رخش پابگردان

مرغول[3] را برافشان یعنی برغم سنبل[4]
گردِ چمن بخوری همچون صبا بگردان

یغمایِ عقل و دین را بیرون خرام سرمست
در سر کلاه بشکن، در بر قبابگردان[5]

ای نورِ چشمِ مستان در عینِ انتظارم
چنگِ حزین و جامی بنواز یا[6] بگردان[7]

دوران همی نویسد بر عارضش خطی خوش
یارب نوشتهٔ بد از یارِ ما بگردان[8]

حافظ ز خوبرویان بختت جز این قدر نیست
گر نیستت رضائی حکمِ قضا بگردان[9]

وزن غزل ۳۸۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ معنی بیت: در آتش جدائی میسوزم، از درشتی و ستم اعراض کن: فراق آسیب سخت جان ماست، پروردگارا این سختی و اندوه را از ما دور کن ۲ ــ سبز خنگ گردون: تشبیه صریح ــ خنگ بکسر اول و

سکون دوم اسب ــ معنی بیت: ماه بر اسب سبز فلک خودنمائی میکند، ای محبوب زیبا بر سمند حسن سوار شو و جلوه‌ای بنما تا ماه گردون از شرمساری سرنگون شود ۳ ــ مرغول: بفتح اول و سکون دوم زلف و گیسوی پیچان ۴ ــ رغم: بفتح اول و سکون دوم ناخواه و خلاف میل ــ معنی بیت: گیسوی پیچان را پریشان کن مقصود آنست که بناخواه سنبل، تو بر پیرامون گلزار چهرهٔ خود مانند نسیم صبا با پریشان ساختن زلف مشک افشانی کن ۵ ــ معنی بیت: برای تاراج خرد و دین مستانه بناز روان شو و گوشهٔ کلاه را برزن تا چهره‌ات بیشتر نمایان شود و جامه را دگرگون ساز ۶ ــ یا: حرف ربط در اینجا بمعنی واو عطف است ۷ ــ معنی بیت: ای فروغ دیدهٔ عاشقان سرمست من سخت چشم براه مانده‌ام، چنگی بآواز حزین و سوزناک بساز و ساغری باده بگردش آور؛ در این بیت میان چشم و عین مراعات صنعت ایهام الترجمه شده است ۸ ــ معنی بیت: گردش روزگار سبزهٔ عذار را که مانند خطی زیباست، بر چهرهٔ یار می‌نگارد، پروردگارا سرنوشت بد را از محبوب ما دور بدار ۹ ــ معنی بیت: ای حافظ از زیبایان جز بی نصیبی ترا بهره‌ای نیست، اگر باین قسمت خشنود نیستی، برو فرمان قضا را دگرگون ساز.

غزل ۳۸۵

یارب آن آهوی مشکین[۱] بختن بازرسان
وآن سهی سروِ خرامان بچمن بازرسان

دل آزردهٔ ما را بنسیمی بنواز
یعنی آن جانِ زتن رفته بتن بازرسان[۲]

ماه و خورشید بمنزل چو بامرِ تو رسند
یارِ مهرویِ مرا نیز بمن بازرسان[۳]

دیدها در طلبِ لعلِ یمانی[۴] خون شد
یارب آن کوکبِ رخشان بیمن بازرسان

برو ای طایرِ میمونِ[۵] همایون آثار[۶]
پیشِ عنقا[۷] سخنِ زاغ و زغن بازرسان

سخن اینست که ما بی تو نخواهیم حیات
بشنو ای پیکِ خبرگیر و سخن بازرسان[۸]

آنکه بودی وطنش دیدهٔ حافظ یارب
بمرادش ز غریبی[۹] بوطن بازرسان

وزن غزل ۳۸۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ آهوی مشکین: باستعاره مراد یار آهووش مشکین گیسو، همچنین است سهی سرو خرامان ـ معنی بیت: پروردگارا، یار آهووش مشکین گیسوی مرا بختن موطن خود بازگردان و آن سرو بلند نازان را بچمن، زادگاهش بازآور ۲ ـ معنی بیت: خاطر ملول ما رابنسیم عنایتی نوازش کن، مرادم آنست که محبوب را که در حکم روان رفتهٔ من است بکالبد من بازگردان ۳ ـ معنی بیت: خدایا، همانگونه که مهروماه بفرمان تو در منازل آسمان سیر میکنند و بمقصد میرسند، یار ماه رخسار مرا هم بنزد من بازآور ۴ ـ لعل یمانی: موصوف و صفت نسبی از یمن که بداشتن لعل معروفست باستعاره مراد گوهر و جود یار ـ معنی بیت: چشمها در فراق و جستجوی آن لعل یمانی که معشوق منست، از گریه بسیار خونین گشت، پروردگارا آن اختر فروزان یعنی سهیل یمانی را بوطنش بازگردان ۵ ـ میمون: بفتح اول مبارک و فرخنده، صفت طایر، اسم مفعول از یمن ۶ ـ همایون آثار: خجسته اثر و فرخنده نشان، صفت ترکیبی ۷ ـ عنقا: بفتح اول و سکون دوم سیمرغ ـ معنی بیت: ای پرندهٔ فرخنده که چون هما خجسته اثری بدرگاه شهریار مرغان سیمرغ روی‌آور و سخن و ادعای دشمنان زاغ صفت و مدعیان زغن سیرت فرومایه طبع را بازگو: شاید مراد از عنقا باستعاره شاه شیخ ابواسحاق اینجو و مقصود از زاغ و زغن دشمنان وی باشد ۸ ـ معنی بیت: مطلب اینست که ما جدا از تو از زندگانی سیریم، ای قاصد، این خبر را از ما بگیر و ببر و پاسخ یار را بما بازگردان ۹ ـ غریبی: غربت و آوارگی و دوری از وطن.

غزل ۳۸۶

خدا را کم نشین با خرقه‌پوشان

رخ از رندانِ بی سامان میوشان[۱]

درین خرقه بسی آلودگی هست

خوشا وقتِ قبایِ می‌فروشان[۲]

درین صوفی‌وشان دردی ندیدم

که صافی باد عیشِ دردنوشان[۳]

تو نازک طبعی و طاقت نیاری

گرانیهایِ مشتی دلق پوشان[۴]

چو مستم کردهٔ مستور[۵] منشین

چو نوشم دادهٔ زهرم منوشان

بیا وز غبنِ این سالوسیان[6] بین
صراحی خون دل و بربط خروشان
ز دل گرمیِّ حافظ برحذر باش
که دارد سینهٔ چون دیگ جوشان[7]

وزن غزل ۳۸۶: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ ــ معنی بیت: ترا بخدا سوگند با مدعیان تصوف و پشمینه پوشان هرگز معاشرت مکن و از عاشقان وارسته و بی سروسامان روی نهان مساز؛ در مصراع اول «که» قید است و مفید نفی مطلق است نه تقلیل، نیز نگاه کنید بغزل ۳۱ شمارهٔ (۳) ۲ ــ معنی بیت: در دلق صوفی نمایان ناپاکی بسیارست، حال و وقت قبای میگساران می‌فروش چه خوش است، بکنایه یعنی حال می‌فروشان خوش باد ۳ ــ معنی بیت: درین گروه صوفی نمایان سوز و نیازی و حمیتی نیافتم، خدا کند که مجلس انس باده نوشان کهن همواره خوش و از آلودگی پاک ماند ۴ ــ معنی بیت: تو سبک طبع و لطیف خوئی و در برابر گرانجانی و خشونت طبع گروهی خرقه پوش تاب نتوانی آورد ۵ ــ مستور: پوشیده و پنهان اسم مفعول از ستر بفتح اول و سکون دوم ــ معنی بیت: اکنون که مرا سرمست ساختی، روی در پردهٔ نهان مکن و چون بادهٔ نوشین بمن داده‌ای، بر پی آن شرنگ جدائی در کامم مریز ۶ ــ سالوسی: ریاکار، صفت نسبی از سالوس بمعنی فریب و خدعه و ریا ــ معنی بیت: بشتاب و زیان رسانی این ریاکاران را بنگر که از آسیب و زیان رسانی این گروه مینای می خونین دلست و بربط بفریاد و فغان ۷ ــ معنی بیت: از سوز دل حافظ بپرهیز که در فراق تو سینه‌ای دارد که چون دیگ از غصه میجوشد، سعدی گوید:

دل سنگینت آگاهی ندارد که من چون دیگ روئین میزنم جوش

غزل ۳۸۷

شاهِ شمشاد قدان خسروِ شیرین دهنان
که بمژگان شکند قلبِ همه صف شکنان[1]
مست بگذشت و نظر بر منِ درویش انداخت
گفت: ای چشم و چراغِ همه شیرین سخنان[2]
تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود
بندهٔ من شو و بر خور ز همه سیم‌تنان

کمتر از ذره نه‌ای، پست مشو، مهر بورز
تا بخلوتگهِ خورشید رسی چرخ‌زنان[3]

بر جهان تکیه مکن ور قدحی می داری
شادی زهره جبینان خور و نازک بدنان[4]

پیرِ پیمانه کشِ من که روانش خوش باد
گفت: پرهیز کن از صحبتِ پیمان شکنان[5]

دامنِ دوست بدست آر و ز دشمن بگسل
مردِ یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان[6]

با صبا در چمنِ لاله سحر میگفتم
که شهیدانِ که‌اند این همه خونین کفنان؟[7]

گفت: حافظ من و تو محرمِ این راز نه‌ایم
از میِ لعل حکایت کن و شیرین دهنان

وزن غزل ۳۸۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ـ معنی بیت: فرمانفرمای سهی قامتان، شهر یارنوشین لبان ملک زیبائی که با تیر مژگان خود دل همهٔ آنان را که دلیران صف درند می‌شکند و عاجزشان میسازد ۲ ـ معنی دو بیت: معشوق سرمست بر من گذار کرد و بعنایت باین فقیر نگاهی افکند و گفت: ای فروغ دیده وروشنی بزم شاعران شیرین زبان تا چند تهیدست مانی برخیز و بندهٔ عشق من باش و بامن عشق بورز که گوئی از همه سیم‌بران بهره برده‌ای(که گفته‌اند چونکه صد آمد نودهم پیش ماست) ۳ ـ معنی بیت: کم از ذره نیستی، از مقام خود تنزل مکن و عشق بورز تا سیرکنان و گردش کنان بسرا پردهٔ آفتاب تابان رسی و بخورشید پیوندی ۴ ـ معنی بیت: بر دنیا اعتماد مکن و اگر ساغری باده داری، بشادی و سلامت آنان بنوش که لطیف اندامند و فروغ زیبائی مانند پرتو ناهید از چهره‌شان می‌درخشد ۵ ـ معنی بیت: مرشد و راهنمای من پیر میخانهٔ معرفت که روان وی شاد باد. گفت: از مصاحبت عهدشکنان دوری کنید، یا آنکه مقصود دوری کردن از صحبت کسانی است که پیمان روز الست را شکستند و جز خدا را پرستیدند ۶ ـ معنی بیت: دست توسل بدامن دوست بزن و از بدخواه پیوند ببر، مرد طریق حق باش و آسوده دل از گزند دیو خویان و شیطانان براه کمال بپوی ۷ ـ معنی دو بیت: سحرگاه بباد صبا در باغ لاله میگفتم که این گلهای سرخ کفن‌های کدام شهیدان‌اند؟ صبا پاسخ داد، ای حافظ من و تو آگاهی از این راز نداریم پس از این سخن درگذر و از می سرخ فام و از نوشین لبان بازگوی.

غزل ۳۸۸

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن
بشادیِ رخِ گل بیخِ غم زدل برکن[1]

رسید بادِصبا غنچه در هواداری
ز خود برون شد و بر خود درید پیراهن[2]

طریقِ صدق[3] بیاموز از آبِ صافیِ دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن

ز دست بردِ[4] صبا گردِ گل کلاله[5] نگر
شکنجِ گیسویِ سنبل ببین بروی سمن

عروسِ غنچه رسید از حرم بطالعِ سعد
بعینه[7] دل و دین میبرد بوجهِ حسن[8]

صفیرِ بلبل شوریده و نفیرِ[9] هزار
برای وصلِ گل آمد برون ز بیتِ حزن[10]

حدیثِ صحبتِ خوبان و جامِ باده بگو
بقولِ حافظ و فتویِ پیرِ[11] صاحب فن

وزن غزل ۳۸۸: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: بهار و گل شادی افزا شد و توبه‌ای را که مستان برای ننوشیدن باده کرده بودند شکست، تو هم بشادکامی چهرهٔ گل غم را از دل ریشه برکن ۲ ــ معنی بیت: نسیم بهاری وزید و غنچه بهوا خواهی و شوق واله و از خود بیخود گشت و جامه بر خویشتن چاک زد و شکفت، شوریدهٔ شیرازی گوید:

جز گل بهره ندیدیم یک چاک پیرهن آنهم ز شوق بود، اگر جامه میدرید

۳ ــ طریق صدق: روش و شیوهٔ راستی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: از آب پاکدل روشن راستی و صفا را فراگیر و از سرو چمن بحقیقت آزادگی و وارستگی را بجوی که با تهیدستی آزاده است و همیشه سبز و خرم باشد. حافظ در غزل دیگر فرماید:

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان غلام همت سروم که این قدم دارد

۴ ــ دست برد: هنرنمائی، اسم مرکب ۵ ــ کلاله: بضم اول موی پیچیده ــ معنی بیت: از هنرنمائی و

شیرینکاری نسیم صبا بر روی گلبن، زلف افشان گل را ببین و چین وشکن موی سنبل را بـر رخسار یـاسمن تماشا کن ۶ ــ عروس غنچه: تشبیه صریح ۷ ــ بعینه: بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم و پنجم با اشباع کسره بمعنی «درست مانند او» مرکب از سه جزء باء حرف جر عین اسم و هاء ضمیر متصل مفرد مغایب ــ در صفحهٔ ۴۶۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو نسخه معاینه بجای بعینه آمده که بر متن ترجیح دارد ۸ ــ وجه حسن: بفتح اول و سکون دوم طریق نیکو، موصوف و صفت ــ معنی بیت: غنچه عروس‌وار از سراپرده با اختر مسعود و بخت نیک بدر آمد و آشکارا دل ودین ما را با چهرهٔ زیبا بطریقی نیکو میرباید ۹ ــ نفیر: بفتح اول و کسر دوم خروش ۱۰ ــ بیت حزن: بیت الحزن بفتح حاء و زاء بمعنی سرای اندوه ــ معنی بیت: آوای بلبل واله و آشفته و خروش هزار آوا برای رسیدن بوصال گل از اندوه سرای زمستانی برخاست ۱۱ ــ فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصور در آخر رأی فقیه، در اینجا چون ضرورت وزن و قافیه ایجاب نمیکند بهترست بصورت فتوای پیر نوشته و خوانده شود و ممال کردن الف مقصوره و تشدید آن ضرورتی ندارد.

غزل ۳۸۹

چو گل هردم ببویت جامه در تن
کنم چاک از گریبان تا بدامن[۱]

تنت را دید گل گوئی، که در باغ
چو مستان جامه را بدرید بر تن[۲]

من از دستِ غمت مشکل[۳] برم جان
ولی دل را تو آسان بردی از من

بقولِ دشمنان برگشتی از دوست
نگردد هیچکس با دوست دشمن[۴]

تنت در جامه چون در جام باده
دلت در سینه چون در سیم آهن[۵]

ببار ای شمع اشک از چشمِ خونین
که شد سوزِ دلت بر خلق روشن[۶]

مکن کز سینه‌ام آهِ جگرسوز
برآید همچو دود از راهِ روزن[۷]

دلم را مشکن و در پا مینداز
که دارد در سرِ زلفِ تو مسکن[8]
چو دل در زلفِ تو بستست حافظ
بدینسان کارِ او در پا میفکن[9]

وزن غزل ۳۸۹: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ معنی بیت: هر نفس مانند گل بشوق دیدار تو جامه را از گریبان تا دامن بر پیکر خود برمیدرم ۲ ــ معنی بیت: پنداری گل پیکر ترا در باغ دیدار کرد که از رشک مانند مردم مست جامه بر تن چاک زد ۳ ــ مشکل: باشکال، قید وصف و روش همچنین است. آسان در مصراع دوم؛ از نظر صناعات ادبی میان مشکل و آسان مراعات صنعت تضاد شده است ۴ ــ معنی بیت: بسخن باطل بدخواه از دوستدار خود روی برتافتی، خدا کند که کسی با دوست خود دشمن نشود یا باین معنی است که هیچکس بدخواه دوست خود نمیشود ۵ ــ معنی بیت: پیکر سیمین تو از ورای جامه مانند می در ساغر هویداست و دل سنگین تو در سینه گوئی پاره‌ای آهن است که در میان توده‌ای از سیم نهاده باشد؛ جمال الدین عبدالرزاق گوید:

در سینه دلش ز نازکی بتوان دید مانندهٔ سنگ خاره در آب زلال

۶ ــ معنی بیت: ای شمع از دیدهٔ خونبار سرشک بیفشان، چه داغ دل تو بر مردم آشکار شد مقصود آنست که چون نتوانستی راز عشق خود را نهان داری جای آنست که بر حال خود اشک بریزی ۷ ــ روزن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم منفذ و روزنه ۸ ــ معنی بیت: دل مرا بجفا میازار و پایمال مکن که که از مقیمان خم گیسوی تست و درشکن زلف تو قرار دارد ۹ ــ کار او در پا میفکن: کار وی را خوار مشمار و نادیده مگیر.

غزل ۳۹۰

افسرِ سلطانِ گل[1] پیدا شد از طرفِ چمن
مقدمش یارب مبارک باد بر سرو وسمن
خوش بجایِ خویشتن بوداین نشستِ[2] خسروی
تا نشیند هر کسی اکنون بجایِ خویشتن
خاتمِ جم را بشارت ده بحسنِ خاتمت
کاسمِ اعظم[3] کرد ازو کوتاه دستِ اهرمن
تا ابد معمور[4] باد این خانه کز خاکِ درش
هر نفس با بویِ رحمن میوزد بادِ یمن

شوکت پورِ پشنگ[5] و تیغِ عالمگیرِ او
در همه شهنامه‌ها شد داستانِ انجمن

خنگِ چوگانیِّ چرخت[6] رام شد در زیرِ زین
شهسوارا چون بمیدان آمدی گوئی بزن

جویبارِ ملک[7] را آبِ روان شمشیرِ تست
تو درختِ عدل بنشان بیخِ بدخواهان[8] بکن

بعد ازین نشگفت اگر با نکهتِ[9] خلقِ خوشت
خیزد از صحرایِ ایذج[10] نافهٔ مشک ختن

گوشه گیران انتظار جلوهٔ خوش میکنند
برشکن طرفِ کلاه و برقع[11] از رخ برفکن

مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
ساقیا، می ده بقولِ مستشارِ مؤتمن[12]

ای صبا بر ساقیِ بزمِ اتابک[13] عرضه دار
تا از آن جامِ زرافشان[14] جرعهٔ بخشد بمن

وزن غزل ۳۹۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ سلطان گل: تشبیه صریح ــ معنی بیت: تاج شهریار گل از گوشهٔ چمن باغ نمایان شد، پروردگارا فراز آمدن گل بر سرو و یاسمن فرخنده باد ۲ ــ نشست: جلوس، اسم (مصدر مرخم) ــ معنی بیت: این جلوس شاهانه بسیار بجا و سزاوار بود تا هرکس حد خود بشناسد و پای از گلیم خویش فراتر ننهد و داعیهٔ محال در سر نپرورد ۳ ــ اسم اعظم: بزرگتر نام خداوند یا نام مهین خدای، موصوف و صفت ــ معنی بیت: بنگین سلیمانی یا انگشتری جم مژده برسان که نیک فرجام شدی، چه نام مهین خدای از تو دست دیو را دور ساخت و دوباره بدست حضرت سلیمان رسیدی؛ چنانکه میدانیم حضرت سلیمان که وی را با جسم یکی شمرده‌اند، انگشتری داشت که اسم اعظم خداوند بر آن نقش بود و بمدد آن بر جن و انس حکم میراند آنگاه بسبب غفلتی که پیش آمد بدست دیو افتاد و خود را سلیمان خواند سرانجام آن حضرت پس از کوشش بسیار انگشتری خود را باز بدست آورد و بر مسند فرمانروائی نشست، نگاه کنید بصفحهٔ ۵۸۱ تاریخ بلعمی تصحیح بهار ۴ ــ معمور: آبادان، اسم مفعول عمران ــ معنی بیت: این سرای تا پایان روزگار آبادان باد که هر دم باد یمن از غبار آستانه‌اش بوی لطف و کرم رحمن را با خود میآورد؛ تلمیحی دارد بخبر نبوی که اویس قرنی پیامبر اسلام را ندیده ایمان آورد و آن حضرت دربارهٔ اویس فرمود ندانی أَشَمُّ رائِحَةُ الرَّحْمٰنِ مِنْ قِبَلِ الْیَمَنِ (از

سوی یمن بوی رحمن را می‌شنوم) ۵ ـ پورپشنگ: پسر پشنگ، پشنگ بفتح اول و دوم و سکون سوم پدر افراسیاب پادشاه توران ـ معنی بیت: شکوه وجلال افراسیاب پسرپشنگ و سرگذشت شمشیر جهانگیر او در شاهنامه‌ها افسانهٔ مشهور محفل گشت؛ شاید در اینجا اشارتی بخانوادهٔ شاه شیخ ابواسحاق یعنی آل اینجو دارد که گویا ترک نژاد بودند ۶ ـ خنگ چوگانی چرخ: توسن تندپوی فلک، تشبیه صریح ـ معنی بیت: توسن تندپوی فلک در زیر زین تو آمد و فرمانبردار تو گشت، ای سوار یگانه اینک که پا در میدان نهادی، گوئی بمراد دل بزن ۷ ـ جویبار ملک: جوی بزرگ مملکت یا ملکداری، تشبیه صریح همچنین است درخت عدل ۸ ـ بیخ بدخواهان: ریشهٔ دشمنان، استعاره مکنیه ـ معنی بیت: تیغ رخشندهٔ چون آب تو در حکم آب جاری جوی بزرگ مملکت است، در کنار این آب روان درخت داد بکار و ریشهٔ دشمنان بداندیش را برکن ۹ ـ نکهت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش و بوی دهان ۱۰ ـ ایذج: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم نام یکی از شهرهای اهوازست (نقل از لغت‌نامه) ـ معنی بیت: پس ازین جای شگفتی نیست اگر با وجود بوی خوش خوی تو از صحرای ایذج بوی نافه مشک ختن بمشام برسد ۱۱ ـ برقع: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم روپوش یا روی بند ـ معنی بیت: گوشه نشینان دعاگوی تو چشم براهند که خرامیدن و نمایان شدن دلپذیر ترا بنگرند پس گوشهٔ کلاه را خم‌ده و برزن و روپوش از چهره برگیر ۱۲ ـ مستشار موتمن: رای زن امین، موصوف و صفت؛ مستشار اسم مفعول از استشاره است بمعنی رای و مشورت خواستن از کسی ـ مؤتمن: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم امین گرفته یا امین شمرده، اسم مفعول از ائتمان مصدر باب افتعال، مقتبس است از حدیث معروف اَلْمُسْتَشارُ مُؤْتَمَنٌ ـ معنی بیت: با خرد رای زدم پاسخ داد که ای حافظ باده بنوش پس ای ساقی بفتوای رای زن امین می بده تا بنوشم ۱۳ ـ اتابک: بفتح اول و چهارم و اتابیک بمعنی پدر بزرگ، این لقب برحسب معمول از طرف پادشاهان سلجوقی بغلامان ترک نژادی داده میشد که در دربار بواسطهٔ ابراز لیاقت و کفایت بمرتبهٔ حاجبی رسیده بودند مرحوم قزوینی در فهرست اسامی رجال حافظ نوشته‌اند شاید مقصود پیر احمدبن اتابک پشنگ از اتابکان لر بزرگ باشد ۱۴ ـ زرافشان: زرفشان مجازاً بمعنی زرین و زرگون و تابان، صفت مرکب فاعلی، جام موصوف ـ معنی بیت: ای باد بهاری بساقی بزم اتابک این پیام را برسان تا از آن ساغر زرین جرعه‌ای بمن دهد.

غزل ۳۹۱

خوشتر از فکرِ می و جام چه خواهد بودن؟
تا ببینم که سرانجام[1] چه خواهد بودن؟
غمِ دل چند توان خورد که ایّام نماند
گو نه دل باش و نه ایّام چه خواهد بودن[2]؟

مرغِ کم حوصله[۳] را گو غمِ خود خور که برو
رحم آنکس که نهد دام چه خواهد بودن[۳]؟

باده خور غم مخور و پندِ مقلّد[۴] منیوش
اعتبارِ سخنِ عام چه خواهد بودن؟

دست رنجِ تو همان به که شود صرف بکام
دانی آخر که بناکام چه خواهد بودن[۵]؟

پیرِ میخانه همی خواند معمائی دوش
از خطِ جام[۶] که فرجام چه خواهد بودن؟

بردم از ره دلِ حافظ بدف و چنگ و غزل
تا جزایِ منِ بدنام چه خواهد بودن[۷]؟

وزن غزل ۳۹۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ سرانجام: فرجام و عاقبت کار ۲ ــ معنی بیت: اندوه خاطر تا کی توان داشت چه عمر سپری شد، بگذار دلی نباشد و روزگار هم نماند، باکی نیست؛ استفهام مجازاً مفید نفی ۳ ــ حوصله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم چینه‌دان یا ژاغر مرغان و بکنایه بمعنی تاب و شکیب و تحمل ــ معنی بیت: بمرغ تنگ حوصله بگو که بفکر خود باش و از دام حادثه بگریز و خود را در بند تعلقات دنیوی که مانند صیادی است میفکن چه آنکه دام میگسترد بر شکار خود رحمی نمی‌آورد ۴ ــ مقلد: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مکسور تقلید کننده و کار در عهدهٔ دیگری گذارنده، اسم فاعل از تقلید ــ معنی بیت: باده بنوش و اندوه مبر و پاندرز آنکه خود از دیگری تقلید میکند و استقلال فکر ندارد، گوش فرا مده و مپذیر، چه گفتار عامه را اهمیت واعتباری نیست: استفهام مجازاً مفید نفی ۵ ــ معنی بیت: مزد تو که حاصل کوشش تست بهتر آنست که بمراد و آرزوی تو مصرف شود، میدانی که بناخواه باید بفرجام هر چه داری بگذاری و بگذری ۶ ــ خط جام: یا هفت خط بمعنی خطوط جام جم است که آن خط جور و خط بغداد و خط بصره و خط ازرق و خط اشک و خط کاسه‌گر و خط فرودینه باشد (نقل از برهان قاطع) ــ معنی بیت: دیشب پیر میکده یا پیر مغان از هفت خط جام معمائی کشف کرد و سخنی پوشیده را آشکار نمود و گفت که پایان کار آدمی بناخواه وی چه خواهد بود ۷ ــ معنی بیت: دل حافظ را با نوای دف وچنگ وچامه عاشقانه از راه بدر بردم و بدنام کردم و خود نمیدانم که کیفر من گمراه رسوا چه خواهد بود؛ در هر دو مصراع فاعل حافظ است و چنانکه دیدیم گاه شاعر برای خود شخصیتی ثانوی فرض میکند و از زبان او سخن میگوید.

غزل ۳۹۲

دانی کـه چیست دولت دیـدارِ یـار دیـدن
در کـویِ او گـدائی بـر خسروی گـزیدن[۱]

از جـان طمع بـریدن آسان بـود ولیکن
از دوستانِ جـانی[۲] مشکل تـوان بـریدن

خواهم شدن ببستان چـون غنچـه بـا دلِ تـنگ
و آنجا بـه نـیک نـامی پـیراهنی دریـدن[۳]

گـه چـون نسیم بـا گـل رازِ نـهفته گـفتن
گـه سرِّ عشقبازی از بـلبلان شنیدن[۴]

بـوسیدنِ لبِ یـار اوّل ز دست مگذار
کاخر مـلول[۵] گـردی از دست و لب گـزیدن

فـرصت شمار صحبت کـز ایـن دو راهه مـنزل
چـون بگذریـم دیگر نـتوان بـهم رسیدن[۶]

گـوئی بـرفت حـافظ از یـادِ شاه یـحیی[۷]
یـارب بـیادش آور درویش پـروریدن

وزن غزل ۳۹۲: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ معنی بیت: آیا میدانی که بخت نیک چه باشد؟ بخت نیک دیدار چهرهٔ دوست است و در محلت محبوب گدائی کردن را بر شاهی در دیگر جاها ترجیح دادن ۲ ــ دوستان جانی: یارانی که پیوند با جان آدمی دارند، موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: از حیات رشتهٔ امید گسستن سهل است ولی از یاران یکدل و یکجهت که با جان ما پیوند دارند، بریدن سخت دشوارست ۳ ــ معنی بیت: بر آن سرم که غنچه‌سان با دلتنگی و انقباض خاطر بباغ روم تا در آنجا انبساط خاطر و گشایش دلی دست دهد و من در عین شور مستی که موجب نیک نامی است، پیراهنی از شوق چاک بزنم ۴ ــ معنی بیت: گاهی نسیم آسا سر نهان عشق بر گوش گل خوانم و گاه راز مهرورزی و دلدادگی را از بلبلان عاشق بنیوشم ۵ ــ ملول: بستوه آمده و آزرده مشتق از ملال بفتح اول ۶ ــ معنی بیت: مصاحبت با دوست را غنیمت شمار و این فرصت گرامی را از دست مده که چون از منزلگاه دنیا که مرز وجود و عدم است، رهسپار شویم، از این پس یکدیگر را نتوان دید و دیدار محال

است (یا باین معنی است که دیگر بار باین عالم باز نمیگردیم تا عشق بورزیم) ۷ ــ شاه یحیی: از نوادههای امیر مبارزالدین محمدبن امیر شرف الدین از آل مظفر... در سال ۷۸۹ امیر تیمور فرمانداری شیراز را بشاه یحیی واگذاشت حافظ شیرازی در زمان سلطنت شاه یحیی در شیراز چهار غزل در مدح او سروده است (نقل باختصار از لغت‌نامه دهخدا)

غزل ۳۹۳

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام ببد دیدن[۱]

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقتِ ما کافریست رنجیدن[۲]

به پیرِ میکده گفتم که چیست راهِ نجات
بخواست جامِ می و گفت عیب پوشیدن[۳]

مرادِ دل ز تماشایِ باغِ عالم چیست؟
بدستِ مردمِ چشم[۴] از رخِ تو گل چیدن

بمی پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
که تا خراب کنم نقشِ خود پرستیدن[۵]

برحمتِ سرِ زلفِ تو واثقم[۶] ورنه
کشش چو نبود از آنسو چه سود کوشیدن؟

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس
که وعظِ بی‌عملان واجبست نشنیدن[۷]

ز خطِ یار[۸] بیاموز مهر با رخِ خوب
که گرد عارضِ خوبان خوشست گردیدن

مبوس جز لبِ ساقیّ و جامِ می، حافظ
که دستِ زهد فروشان[۹] خطاست بوسیدن

وزن غزل۳۹۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: این من باشم که بمهرورزی در شهر بلند آوازه‌ام و این من باشم که چشم را بناپاکی

آغشته نکرده‌ام و عشق من از سر شهوت و هوای نفس نیست ۲ ــ معنی بیت: پیمان محبت را بسر بریم و تحمل سرزنش کنیم و با این همه شاد باشیم، چه در آئین ما از دوست رنجیدن و آزرده خاطر شدن کفر و ناسپاسی است ۳ ــ معنی بیت: از پیر دلیل، مرشد روشن ضمیر پرسیدم راه رستگاری کدام است، پیر ساغری باده طلب کرد و گفت: رستگاری چشم از عیب بینی فرو بستن است؛ پوریای ولی گوید:

با قوت پیل مور می‌باید بود　　با ملک دو کون عور می‌باید بود
این طرفه نگر که عیب هر آدمئی　　می‌باید دید و کور می‌باید بود

۴ ــ بدست مردم چشم: با دست مردمک دیده، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: مقصود دل از دیدار و نظارهٔ بوستان گیتی چیست، مراد دل آنست که با دست مردمک دیده از گلزار چهرهٔ تو گل وفائی بچیند و بهره‌ای از وصل یابد ۵ ــ معنی بیت: نقش هستی خود را (بشیوهٔ ملامتیان) با باده نوشی بر آب زدم تا با خدمت مخلصانه در میخانهٔ معرفت اساس خودپرستی و انانیت را ویران کنم (درضمن اشارتی دارد باین مطلب که نقش بر آب زدن یعنی چیزی را محو کردن و از میان بردن) ۶ ــ واثق: معتمد و امیدوار، اسم فاعل از وثوق ــ معنی بیت: بعنایت گیسوی تو امیدی استوار دارم وگرنه چون جاذبه‌ای از جانب معشوق نباشد، کوشش عاشق بیچاره برای رسیدن بوصال سودی ندهد، شاعر گوید:

تا که از جانب معشوق نباشد نظری　　کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

۷ ــ معنی بیت: از مجلس وعظ روی برمی‌تابیم و بمیخانه میرویم چه اندرز این واعظان را که بدیگران پند میدهند و خود بدانچه میگویند عمل نمیکنند، نباید شنید ۸ ــ خط یار: باستعاره مراد سبزهٔ عذار محبوب ــ معنی بیت: عاشق شدن بر چهرهٔ زیبا را از سبزهٔ عذار یار فراگیر، بدانگونه که این خط سبز بر گرد رخسار نیکوان دور میزند و یکدم جدا نمیشود ۹ ــ زهدفروش: زاهد نما و ریاکار، صفت مرکب فاعلی جانشین اسم.

غزل ۳۹۴

ای رویِ ماه منظرِ تو نوبهارِ حسن
خال و خطِ تو مرکزِ حسن و مدارِ حسن [۱]
در چشمِ پرخمارِ تو پنهان فسونِ سحر
در زلفِ بیقرارِ تو پیدا قرارِ حسن [۲]
ماهی نتافت همچو تو از برجِ نیکوئی [۳]
سروی نخاست [۴] چون قدت از جویبارِ حسن [۵]
خرم شد از ملاحتِ [۶] تو عهدِ دلبری
فرّخ شد از لطافتِ تو روزگارِ حسن

از دامِ زلف و دانهٔ خالِ تو در جهان
یک مرغ دل نماند نگشته شکارِ حسن[7]
دایم بلطف دایهٔ طبع[8] از میانِ جان
می‌پرورد بنازِ ترا در کنارِ حسن
گردِ لبت بنفشه[9] از آن تازه و ترست
کآبِ حیات میخورد از جویبارِ حسن
حافظ طمع برید که بیند نظیرِ تو
دیّار[10] نیست جز رخت اندر دیارِ حسن[11]

وزن غزل ۳۹۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ ــ معنی بیت: ای که چهرهٔ تو منظرهٔ زیبای ماه را دارد و بهار آراستهٔ جهان زیبائی است، خال سیاه رخسار تو مرکز دایرهٔ جمال و سبزهٔ عذار تو محیط و مدار این دایره است ۲ ــ معنی بیت: در دیدهٔ نیم مست تو معجزهٔ جادوگری نهان است و در گیسوی پریشان تو قرارگاه زیبائی است ۳ ــ برج نیکوئی: برج آسمان جمال: استعارهٔ مکنیه ــ برج: بضم اول و سکون دوم یکی از دوازده بخش فلک ۴ ــ نخاست: سر بر نیفراشت و قیام نکرد ۵ ــ جویبار حسن: جوی بوستان زیبائی، استعارهٔ مکنیه ۶ ــ ملاحت: بفتح اول نمک داشتن یا شیرین نمکی ــ معنی بیت: از شیرین نمکی یا نمک حسن داشتن تو روزگار دلستانی طراوت و تازگی یافت و از نازک‌اندامی تو ایام زیبائی فرخنده و مبارک گشت ۷ ــ معنی بیت: هر طایردلی که در عالم بود از بند گیسو و دانهٔ خال تو نرست و صید شاهین جمال تو گشت ۸ ــ دایهٔ طبع: تشبیه صریح ــ معنی بیت: دایهٔ طبیعت پیوسته با مهربانی از صمیم جان ترا در آغوش زیبائی خداداد پرورش میدهد ۹ ــ بنفشه: باستعاره مقصود خط عذار و لب ــ معنی بیت: بر پیرامون لب تو بنفشهٔ خط سبزت بدان جهت خسرم و با طراوتست که آب نوشین بقا از جویبار بستان حسن تو مینوشد ۱۰ ــ دیار: بفتح اول و تشدید ثانی باشنده و کس و ساکن دیر ۱۱ ــ دیار: بکسر اول جمع دار بمعنی خانه و سرای و در سیاق فارسی بمعنی شهر و کشور نیز بکار میرود میان دیار و دیار مراعات تجنیس ناقص شده است ــ معنی بیت: حافظ امید ندارد که دیگری بجمال تو بیابد، جز طلعت دلگشای تو در ملک زیبائی چهره‌ای نیست.

غزل ۳۹۵

گلبرگ[1] راز سنبلِ مشکین نقاب کن
یعنی که رخ بپوش و جهانی خراب کن[2]

بفشان عرق زچهره و اطرافِ باغ را
چون شیشه‌هایِ دیدهٔ ما پرگلاب کن[۳]

ایّامِ گل چو عمر برفتن شتاب کرد
ساقی بدورِ بادهٔ گلگون شتاب کن[۴]

بگشا بشیوه[۵] نرگسِ پرخوابِ مست[۶] را
وز رشک چشمِ نرگسِ رعنا بخواب کن[۷]

بویِ بنفشه بشنو و زلفِ نگار گیر
بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن

زانجا که رسم و عادتِ عاشق‌کشیِ تست
با دشمنان قدح کش و با ما عتاب[۸] کن

همچون حباب دیده برویِ قدح گشای
وین خانه[۹] را قیاسِ اساس از حباب کن

حافظ وصال می‌طلبد از رهِ دعا
یارب دعایِ خسته‌دلان مستجاب[۱۰] کن

وزن غزل ۳۹۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ گلبرگ: برگ گل باستعاره چهرهٔ یار و همچنین است سنبل مشکین که مراد گیسوی محبوب است ۲ ــ معنی بیت: از سنبل مشکبوی گیسو بر برگ گل چهرهٔ خود روپوشی بیفکن یعنی روی در حجاب زلف نهان کن و یک جهان دل را از دیدار نومید ساز و در آتش اشتیاق بسوز و نابود کن ۳ ــ معنی بیت: عرق (خوی) از گل رخسار قطره‌قطره بریز و پیرامون بوستان را مانند شیشه‌های چشم ما که پر از گلاب سرشک است از گلاب چهره پر بساز ۴ ــ معنی بیت: روزهای بهار و عمر گل مانند زندگی ما زودگذر است، پس ای ساقی (نوشگر) بشتاب و می گلفام را بگردش آور و بنوشان ۵ ــ شیوه: ناز و کرشمه ۶ ــ نرگس پرخواب: باستعاره چشم مخمور ۷ ــ معنی بیت: بناز و کرشمه نرگس دیدهٔ خواب‌آلود مخمور را باز کن و از حسد چشم نرگس خود نمای باغ را فرو بند (چه نرگس از رشک تاب دیدن نرگس چشم ترا ندارد) ۸ ــ عتاب: بکسر اول خشم گرفتن و درشتی کردن و گله نمودن، مصدر باب مفاعله ــ معنی بیت: چون شیوه و خویِ تو کشتن بیدلان است، بناخواه ما با دشمنان باده بپیما و با ما درشتی و گله آغاز کن ۹ ــ خانه: باستعاره مراد سرای فانی یا دنیا ــ معنی بیت: حباب‌وار چشم بر قدح بدوز (مانند حباب که بر روی باده

دیده دوخته است، تو هم چشم بر قدح بدوز) و اساس این خانهٔ دنیا را مانند حباب (غوزهٔ آب) سست و بی‌دوام بدان ۱۰ ــ مستجاب: پذیرفته و جواب‌گفته، اسم مفعول از استجابت.

غزل ۳۹۶

صبحست ساقیا قدحی پرشراب کن
دورِ فلک درنگ ندارد، شتاب کن[۱]
زان پیشتر که عالمِ فانی شود خراب
ما را زجامِ بادهٔ گلگون خراب کن[۲]
خورشیدِمی[۳] زمشرقِ ساغر طلوع کرد
گر برگِ عیش می‌طلبی، ترکِ خواب کن
روزی که چرخ از گلِ ما کوزها کند
زنهار[۴] کاسهٔ سرِ ما پرشراب کن
ما مردِ زهد و توبه و طامات نیستیم
با ما بجامِ بادهٔ صافی خطاب کن[۵]
کارِ صواب باده‌پرستیست حافظا
برخیز و عزم جزم بکارِ صواب کن

وزن غزل ۳۹۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: ای ساقی بامداد است، ساغری از باده سرشار کن. گردش گردون ثبات و آرام ندارد و فرصت عیش را زود سپری میسازد، پس در فراهم آوردن اسباب خوشدلی بشتاب ۲ ــ معنی بیت: پیش از آنکه این جهان زودگذر ویران شود، با ساغر بادهٔ گلفام بنای خودپرستی ما را ویران کن و ما را از قید این نیستی هست نما وارهان ۳ ــ خورشیدمی: آفتاب باده، تشبیه صریح همچنین است مشرق ساغر ــ معنی بیت: آفتاب باده از مشرق جام برآمد، اگر ساز و سامان خوشدلی و شادی میجوئی خواب را رها کن و برخیز ۴ ــ زنهار: از اصوات یا شبه‌جمله است برای تأکید و تنبیه ــ معنی بیت: آن روز که فلک از خاک پیکر فرسودهٔ ما سبو سازد، هان کاسهٔ سر ما را از باده سرشار کن ۵ ــ معنی بیت: ما اهل پارسائی و توبه کردن از نوشیدن می و ادعای کرامت و خودنمائی نیستیم، آنگاه که با ما آهنگ گفتگو داری نخست می بیار و پس از آن با ما سخن ساز کن.

غزل ۳۹۷

زدر درآ و شبستانِ[۱] ما منوّر کن
هوایِ مجلسِ روحانیان معطّر کن

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز
پیالهٔ بدهش، گو دماغ را تر کن[۲]

بچشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و جان
بیا بیا و تماشایِ طاق و منظر کن[۳]

ستارهٔ شبِ هجران نمی‌فشاند نور
ببامِ قصر برآ و چراغِ مه برکن[۴]

بگو بخازنِ جنّت[۵] که خاکِ این مجلس
بتحفه بر سویِ فردوس و عودِ مجمر کن

ازین مزوّجه[۶] و خرقه نیک در تنگم
بیک کرشمهٔ صوفی و شم[۷] قلندر کن

چو شاهدانِ چمن زیر دستِ حسنِ تواند
کرشمه بر سمن و جلوه بر صنوبر کن[۸]

فضولِ نفس[۹] حکایت بسی کند ساقی
تو کارِ خود مده از دست و می بساغر کن

حجابِ دیدهٔ ادراک شد شعاعِ جمال
بیا و خرگهِ خورشید را منوّر کن[۱۰]

طمع بقندِ وصالِ[۱۱] تو حدِّ ما نبود
حوالتم بلبِ لعل همچو شکّر کن

لبِ پیاله ببوس آنگهی بمستان ده
بدین دقیقه[۱۲] دماغِ معاشران تر کن

پس از ملازمتِ عیش و عشقِ مهرویان
زکارها که کنی شعرِ حافظ از بر کن

وزن غزل ۳۹۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعِلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ شبستان: بفتح اول و دوم و سکون سوم اقامتگاه شبانه ــ معنی بیت: از در سرای بدرون خرام و اقامتگاه شبانه یا شب خانهٔ ما را که تاریک است، بنور جمال خود روشن کن و هوای محفل اهل معنی را بقدوم خود بویا ساز ۲ ــ معنی بیت: اگر دانای دین اندرز دهد که از عشق‌ورزی دست بدار، جامی بوی بده و بگو بنوش تا تردماغ شوی و از خشکی برهی ۳ ــ معنی بیت: دل و جان بچشم و ابروی یار دادم، بشتاب و بیا تا طاق و نظرگاهی زیبا نظاره کنی ۴ ــ معنی بیت: ستارهٔ شبانگاه جدائی فروغ ندارد، تو بر بام کاخ برشو و چراغ ماه رخسار خود را برافروز و ظلمت تابناکت را بنما ۵ ــ خازن جنت: نگاهبان بهشت یا رضوان ــ معنی بیت: برضوان نگاهبان بهشت بگو که غبار این محفل را بارمغان با خود بباغ فردوس بر و این خاک معطر را عود مجمر بهشت ساز ۶ ــ مزوجه: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح، اسم مفعول از تزویج و کلاهی است که میان آن پنبه می‌آگنند (نقل از حاشیهٔ صفحهٔ ۲۷۴ دیوان حافظ باهتمام شادروان محمد قزوینی) ۷ ــ صوفی‌وش: صوفی مانند، صفت کرشمه ــ معنی بیت: از این کلاه پنبه‌ای و دلق پشمینهٔ صوفی نمایان مزور سخت بتنگ آمده‌ام، ای محبوب، با کرشمهٔ عنایت و نگاه مهری که از آن صوفیان با صفاست مرا وارسته‌ای پاکباز بساز و از زهدفروشی و خودنمائی وارهان ۸ ــ معنی بیت: چون زیبایان گلزار در جمال فرودست تواند، پس با چهرهٔ زیبای خود بر یاسمن ناز بنما و با قامت بلند در پیش صنوبر خودنمائی کن ۹ ــ فضول نفس: بضم اول در اینجا بمعنی هرزه درآئی نفس ــ معنی بیت: هرزه‌درائی و بیهوده گوئی نفس داستانها میسراید ولی تو ای ساقی بکار خود بپرداز و می در جام کن تا دل ما را از غم دنیا آزاد کنی ۱۰ ــ معنی بیت: در پرتو زیبائی تو چشم خرد خیره شد، برخیز و سراپردهٔ آفتاب را بفروغ جمال خود نورانی کن ۱۱ ــ قند وصال: شهد وصل، تشبیه صریح ــ معنی بیت: امید رسیدن بشهد وصال تو از اندازهٔ توان ما بیرون است، کار ما را بلب لعل شکرین واگذار تا مگر ببوسه‌ای دل ما را خوش سازد ۱۲ ــ دقیقه: بفتح اول لطیفه و شیرین‌کاری ــ معنی بیت: ای محبوب، بر لب جام برای تبرک بوسه‌ای بزن و آنگاه بدست مستان بده و با این لطیفه و شیرین‌کاری مصاحبان را تردماغ و سرخوش بساز.

غزل ۳۹۸

ای نور چشمِ من سخنی هست گوش کن
چون ساغرت پرست، بنوشان و نوش کن [1]

در راهِ عشق وسوسهٔ اهرمن بسیست
پیش آی و گوشِ دل به پیامِ سروش کن [2]

برگِ نوا تبه شد و سازِ طرب نماند
ای چنگ ناله برکش و ای دف خروش کن [3]

تسبیح و خـرقه لذّتِ مستی نـبخشدت
همّت درین عمل، طلب از می‌فروش کـن[۴]

پیران سخـن زتـجربه گـویند، گـفتمت
هان ای پسر که پیر شوی[۵] پـند گـوش کـن

بـر هوشمند سلسله نـنهاد دستِ عشق
خواهی که زلفِ یـار کشی، تـرکِ هوش کـن[۶]

بـا دوستان مضایـقه در عمر و مـال نـیست
صد جان فدایِ یـارِ نصیحـت نـیوش کـن[۷]

ساقی که جامت از مـیِ صافـی تـهی مـباد
چشمِ عنایـتی بـمنِ دردنـوش[۸] کـن

سرمست در قـبایِ زرافشان چـو بگذری
یک بوسه نـذرِ حـافظِ پشمینه‌پـوش کـن[۹]

وزن غزل ۳۹۸: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: ای نوردیدهٔ من سخنی دارم که باید بنیوشی. اکنون که جـام عیش تـو سرشارست خـود بنوش و بدیگران هم پیاله‌ای بده بکنایه یعنی خود از جهان کام بگیر و بدیگران هم مـددی بـرسان ۲ ــ معنی بیت: در طریق عشق الهی فریب ابلیس نفس بسیارست و گاه امر بر آدمی مشتبه میشود، مردانه گام پیش نه و از شر وسوسهٔ نفس بدفرمای خود را برهان و پیغام هاتف غیبی را بگوش جان بـنیوش ۳ ــ مـعنی بـیت: ساز و برگ عیش و خوشی نابود شد و سامان شادی بر جای نماند و بر باد رفت. ای چنگ از فـقدان اسباب خـوشی ناله بلند کن و ای دف بانگ برآور ۴ ــ معنی بیت: سبحه و دلق اهل ریا خـوشی سرمستی از جـام مـعرفت و بادهٔ معنی را بتو نمیدهد، در این کار باید عنایت و توجه باطنی از پیر میکده یـا مُـرشد صاحبدل خـواست تـا بشادی راستین توان رسید ۵ ــ پیر شوی: عمر دراز یابی و کامیاب باشی ۶ ــ مـعنی بـیت: پـنجهٔ نـیرومند عشق بر پای کسی که فرمانبر عقل مصلحت‌اندیش و سودجوست، زنجیر نمی‌نهد. اگر بر آن سری که دست در گیسوی یار زنی، هوش و خرد را رها کن و عشق بورز ۷ ــ نصیحت نیوش: اندرزپذیر، صفت مرکب فـاعلی ــ معنی بیت: با یاران راستین در عمر و مال تنگ گرفتن و دریغ کردن روا نیست، باید نـه یک جـان بـلکه صد جان قربان دوستی کرد که اندرزپذیرست، سعدی گوید:

زر چـه بـاشد کـه نثار قـدم دوست کـنم
سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست

۸ ــ دردنوش: بضم اول و سکون دوم و سوم آنکه دردی شراب نوشد بکنایه مقصود کهنه‌شرابخوار یـا

دردآشام ۹ ـ معنی بیت: چون شاد و سرخوش قبای زرکش پوشیده رهسپار شوی، شکرانه را یک بوسه بحافظ درویش برسم نیاز بده.

غزل ۳۹۹

کرشمهٔ کن و بازارِ ساحری بشکن
بغمزه رونق و ناموسِ سامری[۱] بشکن

بباد ده سرو دستارِ[۲] عالمی یعنی
کلاه گوشه بآیینِ سروری بشکن

بزلف گوی که آیینِ دلبری بگذار
بغمزه گوی که قلبِ ستمگری بشکن[۳]

برون خرام و ببر گوی خوبی از همه کس
سزای حور بده رونقِ پری بشکن[۴]

بآهوانِ نظر شیرِ آفتاب[۵] بگیر
بابروانِ دوتا قوسِ مشتری بشکن

چو عطرسای شود زلفِ سنبل از دمِ باد
تو قیمتش بسرِ زلفِ عنبری[۶] بشکن

چو عندلیب فصاحت فرو شد، ای حافظ
تو قدرِ او بسخن گفتنِ دری بشکن[۷]

وزن غزل ۳۹۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ سامری: بکسر میم آن که پرستش گوساله کرد (نقل از منتهی‌الارب) نام ساحر معروف عصر حضرت موسی که در غیاب آن حضرت از زر و زیورها گوساله‌ای ساخت و قوم موسی را فریفت و گفت معبود شما و موسی همین گوساله است. نگاه کنید بآیات ۸۵ ببعد سورهٔ طه (۲۰) ـ معنی بیت: جلوهٔ حسنی بنما و با افسون نگاه خود بازار جادوگری را از رونق بیانداز و با ناز و کرشمه رونق کار و شهرت و آوازهٔ سامری را از میان ببر ۲ ـ دستار: بفتح اول سربند و عمامه ـ معنی بیت: گوشهٔ کلاه خود را بشیوهٔ سروری و تاجداری در جهان خوبان خم بده و بر زن و بر دلبری بیفزا تا سرو سربند یک عالم یا عالمیان را بباد دهی ۳ ـ معنی بیت: بگیسوی پریشان خود بگو که دست از روش دل ربودن بردارد و بناز و کرشمه خود بفرما که قلب سیاه ستم را

بشکند و بیش با تیر نگاه و کمان ابرو عاشقان را دل‌خسته نسازد ۴ ــ معنی بیت: بناز و کرشمه جلوه‌ای بنما و گوی حسن از میدان خوبان بربای و حور بهشتی را که ادعای برابری با تو در زیبائی دارد بسزای خود برسان و بازار جمال پریان را بی‌رونق بساز ۵ ــ شیر آفتاب: شیر خورشید، تشبیه صریح، همچنین است آهوان نظر ــ معنی بیت: شیر خورشید را گرفتار آهوان چشم خود کن و با ابروان خمیده کمان مشتری را خرد کن ۶ ــ زلف عنبری: گیسوی عنبربوی، موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: چون گیسوی سنبل با دم نسیم عطرافشانی آغازد، تو با پریشان کردن زلف عنبربوی بهای عطر سنبل را بکاه و بی‌قدر و قیمتش بساز ۷ ــ معنی بیت: چون بلبل در بازار سخن شیوائی عرضه کند تو قدر و مقام او را با سخن‌سرائی بزبان فارسی دری کاسته ساز و بازارش را از رونق بینداز.

غزل ۴۰۰

بالابلندِ[۱] عشوه‌گرِ نقش بازِ من
کوتاه کرد قصّهٔ زهدِ درازِ من

دیدی دلا که آخر پیری و زهد و علم
با من چه کرد دیدهٔ معشوقه‌بازِ[۲] من

می‌ترسم از خرابیِ ایمان که می‌برد
محرابِ ابرویِ[۳] تو حضورِ نمازِ من

گفتم بدلقِ زرق[۴] بپوشم نشانِ عشق
غمّاز[۵] بود اشک و عیان کرد رازِ من

مستست یار و یادِ حریفان نمیکند
ذکرش بخیر ساقیِ مسکین‌نوازِ من[۶]

یارب کی آن صبا بوزد کز نسیم آن
گردد شمامهٔ کرمش[۷] کارسازِ من

نقشی بر آب میزنم از گریه حالیا[۸]
تا کی شود قرینِ حقیقت مجازِ من

بر خود چو شمع خنده زنان گریه میکنم
تا با تو سنگدل چه کند سوز و سازِ من[۹]

زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود
هم مستیِ شبانه و راز و نیازِ من[۱۰]

حافظ زگریه سوخت بگو حالش، ای صبا
با شاهِ دوست پرورِ دشمن گدازِ[۱۱] من

وزن غزل ۴۰۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ بالابلند: دلبر بلند قامت، صفت جانشین موصوف ــ معنی بیت: دلبر بلندقامت فریبا و نیرنگ‌باز من داستان پارسائی دیرینهٔ مرا کوتاه کرد، بکنایه یعنی پیرانه سر عاشقی پیشه کردم و ترک زهد گفتم ۲ ــ معشوقه‌باز: شاهد باز و زیباپرست، صفت مرکب فاعلی، دیده موصوف ۳ ــ محراب ابرو: طاق ابرو، تشبیه صریح ــ معنی بیت: از ویران شدن بنای ایمان خود نگرانم، چه طاق ابروی تو جمعیت خاطر و حضور قلب مرا در هنگام عقد نماز سلب میکند، که گفته‌اند لاصلوة الا بحضور القلب (هیچ نمازی جز بشرط حصول حضور قلب درست نباشد) ۴ ــ زرق: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بمعنی ریا و تزویر و سالوس ــ دلق زرق: تشبیه صریح ۵ ــ غماز: بفتح اول و تشدید دوم پرده‌در و سخن‌چین ــ معنی بیت: با خود گفتم با خرقهٔ نیرنگ و زهدنمائی آثار عاشقی خود را پنهان سازم، در این میان آب دیدهٔ من پرده‌دری کرد و راز عشق مرا هویدا ساخت ۶ ــ معنی بیت: یار اینک از باده سرخوش است و یادی از مصاحبان خود نمیکند، یاد ساقی مهربان ما خوش و نکو باد که بعاشقان درویش ناتوان لطفی داشت (مراد از ساقی باز همان یار است که پیش ازین عنایتی بحریفان داشت) ۷ ــ شمامه: بفتح اول بوی خوش، مأخوذ از شمامه عربی بتشدید میم ــ معنی بیت: پروردگارا، آن باد بهاری چه زمانی وزیدن خواهد گرفت که بوی خوش نسیم کرمش چاره‌ساز من بیدل شود ۸ ــ حالیا: اکنون، قید زمان مأخوذ از حالیاً عربی بتشدید یاء و تنوین ــ معنی بیت: اکنون گریهٔ من از سر ریا و تزویرست و مانند نقش بر آب زدن است که کاری بیهوده است. نمیدانم چه زمان ازین گریهٔ مجازی دست باز خواهم داشت و از سوز دل گریهٔ حقیقی خواهم کرد ۹ ــ معنی بیت: بر حال تباه خود شمع‌سان خنده‌ام میگیرد و اشکم روان میشود، نمیدانم که این سوز و ساز در دل سخت تو چه تأثیری خواهد کرد ۱۰ ــ معنی بیت: ای پارسا، چون از نماز تو کاری ساخته نیست و گرهی نمیگشاید، همانا مستی شبانه و ذکر عاشقانه من بر آن برتری دارد ۱۱ ــ دشمن‌گداز: دشمن‌سوز، صفت مرکب فاعلی.

غزل ۴۰۱

چون شوم خاکِ رهش، دامن بیفشاند زمن[۱]
ور بگویم دل بگردان، رو بگرداند زمن

رویِ رنگین[۲] را بهر کس می‌نماید همچو گل
ور بگویم بازپوشان[۳]، باز پوشاند زمن

چشمِ خود را گفتم، آخر یک نظر سیرش ببین
گفت: میخواهی مگر تا جویِ خون راند زمن[۴]

او بخونم تشنه و من بر لبش تا چون شود
کام بستانم ازو یا داد بستاند زمن[۵]

گر چو فرهادم بتلخی جان برآید، باک نیست
بس حکایتهایِ شیرین باز میماند زمن[۶]

گر چو شمعش پیش میرم، بر غمم خندان شود
ور برنجم، خاطرِ نازک برنجاند زمن[۷]

دوستان جان داده‌ام بهرِ دهانش بنگرید
کو بچیزی مختصر[۸] چون باز میماند زمن؟

صبر کن حافظ که گر زین دست باشد درسِ غم
عشق در هر گوشهٔ افسانهٔ خواند زمن[۹]

وزن غزل ۴۰۱: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ دامن بیفشاند زمن: بکنایه یعنی خود را از من دور سازد و مرا ترک گوید و اعراض نماید ــ معنی بیت: چون غبار راه وی گردم، دامن از گرد وجود من پاک میکند و خود را از من دور میسازد و اگر بگویم دل از جفا بگردان و مهربان شو، روی از من می‌تابد و اعراض میکند ۲ ــ روی رنگین: چهرهٔ نگارین زیبا ۳ ــ بازپوشان: سخت نهان‌ساز ۴ ــ معنی بیت: بچشم خود سفارش کردم که باری در یک دیدار وی را نیک بنگر. چشم پاسخ داد آیا از این کار قصد تو آنست که یار از من رود خون روانه سازد ۵ ــ معنی بیت: یار مشتاق بریختن خون منست و من آرزومند بوسیدن لب اویم، نمیدانم چه پیش آید، یا من مراد دل ازو میگیرم و یا وی مرا بستم میکشد و بر این جفا نام داد می‌نهد ۶ ــ معنی بیت: اگر فرهادوار بناکامی جانم بلب رسد، پروائی نیست، چه بسیار داستانهای عاشقانهٔ خوش از من بیادگار برجای میماند یا مقصود اینست که داستانهای بسیار دلپسند از عشق من بر یار که شیرین روزگارست، بر جای خواهد ماند؛ سعدی گوید:

چو فرهاد از جهان سعدی بتلخی میرود اما ولیکن شور شیرینش بماند تا جهان باشد

۷ ــ معنی بیت: اگر شمع‌سان در پیشگاه او جان بسپارم، بر اندوه من خنده میزند و اگر آزرده‌دل شوم، خاطر لطیف نازپرورده را یکبار از من ملول میسازد و میرنجد که چرا از وی رنجیده‌ام ۸ ــ چیزی مختصر:

چیزی اندک باستعاره مراد دهان تنگ‌یار ــ معنی بیت: ای یاران، برای گرفتن کام از دهان وی جانفشانی کرده‌ام. اینک بنگرید که یار دهان‌تنگ و خرد خویش را از من دریغ میدارد و مرا با یک بوسه بکام نمیرساند ۹ ــ معنی بیت: ای حافظ شکیبا باش که اگر درس اندوه هجران بدینگونه باشد، عشق خانمانسوز در هر جا از ناکامی من داستانها خواهد گفت.

غزل ۴۰۲

نکتهٔ دلکش بگویم، خالِ آن مهر و ببین
عقل و جان را بستهٔ زنجیرِ آن گیسو ببین[۱]

عیب‌دل کردم که‌وحشی‌وضع[۲] وهرجائی‌مباش
گفت چشمِ شیر گیر و غنجِ[۳] آن آهو ببین

حلقهٔ زلفش تماشاخانهٔ بادِ صباست
جان صد صاحبدل آنجا بستهٔ یک مو ببین[۴]

عابدانِ آفتاب از دلبرِ ما غافلند
ای ملامت‌گو خدا را رو مبین آن رو ببین[۵]

زلفِ دل‌دزدش[۶] صبا را بند بر گردن نهاد
با هواداران رهرو حیلهٔ هندو[۷] ببین

این که‌من‌درجست‌وجویِ‌اوزخودفارغ‌شدم
کس ندیدست و نبیند مثلش، از هرسو ببین

حافظ ار در گوشهٔ محراب می‌نالد رواست
ای نصیحت‌گو خدا را آن خمِ ابرو ببین[۸]

از مرادِ شاه منصور[۹] ای فلک سر برمتاب
تیزیِ شمشیر بنگر، قوّتِ بازو ببین

وزن غزل ۴۰۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ــ معنی بیت: لطیفه‌ای دلپذیر میگویم، بنقطهٔ خال مشکین‌آن ماه رخسار زیبا نگاه کن و جان و خرد را دربند سلسلهٔ زلف وی بنگر ۲ ــ وحشی وضع: انس‌ناپذیر و رمنده و سرگشته، صفت ترکیبی ۳ ــ غنج: بفتح اول دلال و کرشمه و حرکت چشم و ابرو ــ معنی بیت: بر دل خرده گرفتم که انس‌ناپذیر و سرگشته

مباش، پاسخ داد که بچشم شیر شکار و کرشمهٔ آن یار آهووش نگاهی کن تا موجب این حال را بدانی ۴ ـ معنی بیت: در چنبر گیسوی او (یار) نسیم بهاری بسیر و تفریح میرود و در آن حلقهٔ زلف جان بسیاری از اهل دل را بیک تار مو آویخته بنگر ۵ ـ رومبین: مرحوم قزوینی در حواشی صفحهٔ ۲۷۸ دیوان حافظ نوشته‌اند: روی دیدن کنایه از جانب داری کردن و طرف‌گیری باشد، امیر خسرو گوید:

جور رویش بهر که میگویم روی آن دلربای می‌بیند...

بنابراین نظر معنی بیت چنین است که ای ملامت‌گو از بهر خدا جانب‌داری مکن یعنی جانب‌داری آفتاب را منما و آن‌رو ببین یعنی روی دلبر ما را ببین تا بدانی که هزار مرتبه از آفتاب بهترست و در صفحهٔ ۴۷۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه روببین و روببین آمده است و در این صورت معنی بیت چنین تواند بود: پرستندگان مهر از زیبائی چهرهٔ یار ما بیخبرند که بر شیفتگی ما بر جمال یار خرده میگیرند، ای ملامتگر تنها روی یار ما را بنگر و چه روداری و بیشرمی که در برابر چهرهٔ او سخن از روئی دیگر میگوئی ۶ ـ دل‌دزد: رهزن دل، صفت ترکیبی، زلف موصوف ۷ ـ هندو: باستعاره مراد هندوی زلف یا گیسوی سیاه ـ معنی بیت: گیسوی او که رهزن دلهاست، گردن باد بهاری را در کمندآورد و از وزیدن بازداشت تا بر حلقه‌هایش نگذرد، حیله و نیرنگ زلف سیاه وی را با صبا که از رهروان دوستار اوست بنگر ۸ ـ معنی بیت: اگر حافظ در کنج محراب عشق ناله میکند سزاوارست ای اندرزگو، ترا بخدا آن محراب ابرو را بنگر تا دریابی چرا ناله میکنم ۹ ـ شاه منصور: فرزند شرف‌الدین مظفربن امیر مبارزالدین محمد از آل مظفر که در سال ۷۹۰ بر شیراز تسلط یافت.

غزل ۴۰۳

شرابِ لعل‌کش و رویِ مه‌جبینان[1] بین

خلافِ مذهب آنان جمالِ اینان بین[2]

بزیر دلقِ ملمّع[3] کمندها دارند

درازدستیِ این کوته آستینان بین

بخرمنِ دو جهان سر فرو نمی‌آرند

دماغ[4] و کبرِ گدایان و خوشه‌چینان بین

بهایِ نیم کرشمه هزار جان طلبند

نیازِ اهل دل و ناز نازنینان بین[5]

حقوقِ صحبتِ ما را بباد داد و برفت

وفایِ صحبتِ یاران و همنشینان بین[6]

اسیرِ عشق شدن چارهٔ خلاصِ منست
ضمیرِ عاقبت اندیشِ پیش بنیان بین[۷]

کدورت از دلِ حافظ ببرد صحبتِ دوست
صفایِ همّتِ پاکان و پاک‌دینان بین[۸]

وزن غزل ۴۰۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)
۱ ـ مه‌جبین: بفتح میم و جیم ماه‌پیشانی و مقصود ماه‌رخسار و زیبا، صفت ترکیبی جانشین موصوف ۲ ـ معنی بیت: بادهٔ لعل‌فام بنوش و بر رخسار ماه‌چهرگان نگاه کن و برغم شیوهٔ زهدنمایان و ریاکاران زیبائی نیکوان را بنگر ۳ ـ ملمع: رنگارنگ، اسم مفعول از تلمیع، صفت دلق ـ معنی بیت: در زیر خرقهٔ رنگارنگ ریا بندهای نیرنگ پنهان کرده‌اند. تجاوز و درازدستی این بظاهر دست از دنیاشستگان را بنگر که زاهدانه جامهٔ آستین کوتاه پوشیده‌اند ۴ ـ دماغ: بکسر اول مجازاً بمعنی سرکشی و غرور و تفرعن ـ معنی بیت: سرکشی و بزرگ‌منشی فقیران کوی عشق و خوشه‌چینان خرمن معرفت را مشاهده کن که بحاصل این جهان و آن جهان التفاتی ندارند ۵ ـ معنی بیت: خوبان هزار جان گرامی از هواداران در بهای اندک ناز و غمزه خود میجویند. خواهندگی و فروتنی صاحبدلان عاشق و فخر و عزت دلبران نازپرور را بنگر ۶ ـ معنی بیت: پاس دوستی و مصاحبت ما را نداشت و از ما جدائی گزید. بنگر که ما یاران راستین و همنشینان دیرین پیمان وفا را همچنان استوار میداریم و دست از دامن یار برنمی‌داریم ۷ ـ معنی بیت: گرفتار عشق گشتن علاج رهائی از وسوسه‌های نفس است. باندیشهٔ ژرف نهان ما عنایت کن که پایان کار را از پیش می‌نگریم و میدانیم که گرفتاری در دام محبت عین رهایش و خلاص است ۸ ـ معنی بیت: مصاحبت دوست غبار تیرگی از آینهٔ دل حافظ زدود. پاکی نیت و اثر روشن دعا و توجه پاکیزه‌دامنان و نیک‌اعتقادان را ببین که چگونه صفابخش است.

غزل ۴۰۴

می‌فکن بر صفِ رندان نظری بهتر ازین
بر درِ میکده میکن گذری بهتر ازین[۱]

در حقِ من لبت این لطف که می‌فرماید
سخت خوبست و لیکن قدری[۲] بهتر ازین

آنکه فکرش گره از کارِ جهان بگشاید
گو درین کار بفرما نظری بهتر ازین[۳]

ناصحم گفت کـه جـز غـم چـه هنر دارد عشق؟

برو، ای خـواجهٔ عاقـل، هنری بـهتر ازیـن[۴]؟

دل بـدان رودِگـرامی[۵] چکنم، گـر نـدهم؟

مـادرِ دهر نـدارد پسری بـهتر ازیـن

من چو گویم که قدح نـوش و لبِ ساقـی بـوس

بشنو از من که نگویـد دگـری بـهتر ازیـن

کلکِ حافظ شکریـن مـیوه[۶] نـباتیست بـچین

که دریـن بـاغ نـبینی ثـمری بـهتر ازیـن[۷]

وزن غزل ۴۰۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

۱ ــ معنی بیت: بر رسته و جمع وارستگان آزاده نگاهی بلطف بیش ازین بفرما و با آنان به از این باش و بر میخانهٔ رندان با عنایت بیشتری بگذر و توجهی شاملتر بنما ۲ ــ قدر: بفتح اول و دوم اندازه و قدر ــ معنی بیت: لب تو دربارهٔ من این سخن لطیف و دلپذیر که میگوید بسیار خوش و مطبوع است، ولی شاید که مقداری بیشتر لطف و مهربانی نماید ۳ ــ معنی بیت: بمرشد دانا که بقدرت اندیشه گره‌گشای مشکلات عالم است بگو که در کار ما عنایتی بیش ازین فرماید ۴ ــ معنی بیت: نصیحتگو بخرده‌گیری گفت: عشق جز اندوه و نگرانی چه لطفی دارد؟ ای سرور که دم از عقل میزنی، چه کمالی در عشق برتر از دل شکسته میجوئی: خداوند بر زبان پیامبر فرمود انا عند المنکسرة قلوبهم (من در دل شکسته‌دلان جای دارم) ۵ ــ رود: بضم اول فرزند، گرامی صفت رود ــ معنی بیت: اگر دل بدان فرزند عزیز نسپارم، چه توانم کرد؟ مادر روزگار فرزندی به از وی نپرورده است، در اینجا از «رود» شاید باستعاره محبوب مقصود باشد ۶ ــ شکرین میوه: صفت ترکیبی ــ نبات: بفتح اول رستنی و گیاه موصوف آن ۷ ــ معنی بیت: خامهٔ حافظ نهالی است که بر سخن شیرین دارد، این میوه را بچین که در بوستان ادب به از آن نخواهی یافت.

غزل ۴۰۵

بـجانِ پـیر خـرابات[۱] و حـقِ صحبت او

که نـیست در سرِ مـن جز هوایِ خـدمتِ[۲] او

بهشت اگر چه[۳] نـه جـایِ گـناه کـارانست

بیار بـاده کـه مستظهـرم[۴] بـهمّتِ او

چــراغِ صاعقــهٔ[5] آن سحــاب روشن بــاد
کــه زد بــخرمنِ مــا آتشِ مــحبّتِ او

بـر آستانــهٔ مــیخانه گــر سری بــینی
مـزن بپای کــه مـعلوم نــیست نــیّتِ او[6]

بـیا کــه دوش بــمستی سروشِ عالمِ غیب
نـوید داد کـه عامست فــیضِ رحمتِ او[7]

مکن بـچشمِ حقـارت نگاه در مــنِ مست
کــه نــیست مــعصیت و زهد بـی‌مشیّتِ او[8]

نمی‌کــند دلِ مــن مــیلِ زهد و تــوبه ولی
بـنامِ خـواجه بکوشیم و فــرِّ دولتِ[9] او

مـدام خــرقهٔ حــافظ بــباده در گــروست
مگر زخــاکِ خــرابات بــود فــطرتِ[10] او

وزن غزل ۴۰۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)
۱ــ پیر خرابات: پیرمغان یا پیر میکده معرفت و رهبر روحـانی ۲ــ هوای خـدمت: آرزوی چـاکری ۳ــ اگرچه: حرف ربط مرکب برای استدراک یعنی رفع تـوهم ۴ــ مستظهـر: پشت‌گـرم، اسم فـاعل از استظهار مصدر باب استفعال از مجرد ظهارة بفتح اول قوی پشت‌شدن ــ معنی بیت: اگـر چـه بـاغ فـردوس اقامتگاه بزهکاران نیست، می بده که بعنایت و لطف پیر خرابات و مرشد رندان پشت‌گرمم که از ایـن گـنهکار شفاعت خواهد کرد ۵ــ چراغ صاعقه: تشبیه صریح ــ معنی بیت: چراغ برق (آذرخش) آن ابـر رحمت کـه در خرمن هستی ما آتش عشق برافروخت، هرگز خاموش مباد ۶ــ معنی بیت: اگر سری را بر درگـاه مـیخانه نهاده دیدی، پایمال مکن و بخواری منگر که از قصدش آگاه نیستی چه هنوز نمیدانی کـه «از مـیکده هم بسوی حق راهی هست» ۷ــ معنی بیت: برخیز و بیا که دیشب در حال سرخوشی جبرئیل پیام‌آور جهان نهان مـعنی، مژده‌ای آورد که فیض بخشایش ایزدی فراگیر همگان است ۸ــ معنی بیت: بچشم خواری در من باده‌پـرست منگر، چه گناهکاری و پارسائی بندگان بخواست و علم ایزدی بـاز بسته است؛ در یک ربـاعی مـنسوب بـخیام آمده است:

من می خورم و هر کــه چـو مــن اهل بــود	مــی خــوردن او بــنزد حــق سهــل بــود
می خــوردن مــن حــق ز ازل مــیدانست	گــر مــی نــخورم علم خــدا جهــل بــود

و بابا افضل کاشانی در یک بیت باین رباعی پاسخ داده است کــه بـعقیدهٔ حکیم علم ازلی علت عصیان

آدمی نیست:

علم ازلی علت عصیان بودن — در نزد حکیم غایت جهل بود

۹ ــ فرّدولت: بفتح اول و تشدید دوم شکوه بخت و اقبال، اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: دل من گرایشی بپارسائی ورزیدن و توبه کردن از باده‌نوشی ندارد، لیکن بفرخندگی نام آن سرور بزرگ و شکوه‌بخت او کوششی میکنم تا توفیق توبه دست دهد ۱۰ ــ فطرت: بکسر اول آفرینش و نهاد ــ معنی بیت: پیوسته دلق حافظ بگروگان در نزد می‌فروش است، گوئی وی را از خاک میکدهٔ عشق آفریده‌اند که چنین گرایشی بمیخانه دارد که گفته‌اند کل شیءٍ یرجع الی اصله (هر چیز باصل خود باز گردد)

غزل ۴۰۶

گفتا برون شدی بتماشای ماه نو
از ماه ابروان[1] منت شرم باد، رو

عمریست تا دلت زاسیران زلف ماست
غافل زحفظ جانب یاران خود مشو[2]

مفروش عطر عقل[3] بهندوی زلف ما
کانجا هزار نافهٔ مشکین به نیم جو

تخم وفا و مهر[4] درین کهنه کشته‌زار[5]
آنگه عیان شود که بود موسم درو

ساقی بیار باده که رمزی بگویمت
از سرّ اختران کهن سیر و ماه نو[6]

شکل هلال هر سرمه میدهد نشان
از افسر سیامک و ترک کلاه‌زو[7]

حافظ جناب پیر مغان مأمن وفاست[8]
درس حدیث عشق برو خوان وزو شنو

وزن غزل ۴۰۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ ماه ابروان: تشبیه صریح ــ معنی بیت: یار باعتراض گفت: برای نظاره و دیدار هلال بیرون آمدی، از هلال ابروان من شرم کن و پی کار خود برو و از بر من دور باش ۲ ــ معنی بیت: یکعمر گذشت که دل تو در چین گیسوی ما گرفتارست، تو هم از رعایت جانب یاران دیرینه کوتاهی مکن و از ما جدا مشو ۳ ــ عطر

عقل: تشبیه صریح و همچنین است هندوی زلف ـ معنی بیت: از بوی خوش خرد با گیسوی سیاه ما مگو و تظاهر بداشتن عقل مکن، چه در پیش موی مشکین هزار نافهٔ مشک به نیم‌جو می‌ارزد ۴ ـ تخم وفا و مهر: تشبیه صریح ۵ ـ کهنه کشتمزار: باستعاره مزرع گیتی مرادست ـ معنی بیت: بذر پیمان دوستی و محبت در مزرع کهنسال گیتی آنگاه حاصلش نمایان میشود که هنگام درو یعنی وقت کوچ و رحلت ازین جهان فرا رسد که گفته‌اند الدنیا مزرعة‌الآخرة (دنیا کشتزار آخرت است) ۶ ـ معنی بیت: ای ساقی، می بده تا رازی از اسرار ستارگان دیرینه سیر و هلال ماه نو با تو در میان نهم که این روشنان فلکی شاهد چه حوادثی در جهان بوده‌اند ۷ ـ زو: بفتح اول و سکون ثانی نام پسر طهماسب است که در ایران پنج سال پادشاهی کرد ـ معنی بیت: نقش ماه نو در آغاز هر ماه نمودار تاج ماه‌نشان سیامک فرزند کیومرث و بخششهای کلاه‌زو فرزند طهماسب است ۸ ـ مأمن وفا: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم پناهگاه مهر و وفا، استعارهٔ مکنیه ـ معنی بیت: ای حافظ، آستان پیر میکدهٔ معرفت پناهگاه مهر و وفاست، درس داستان عشق را نزد پیر بخوان و سخن وی را بگوش جان بنیوش.

غزل ۴۰۷

مزرعِ سبز فلک[1] دیدم و داسِ مه نو
یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگامِ درو[2]

گفتم: ای بخت بخفتیدی[3] و خورشید دمید
گفت: با این همه از سابقه نومید مشو[4]

گر روی پاک و مجرّد چو مسیحا[5] بفلک
از چراغِ تو بخورشید رسد صد پرتو

تکیه بر اخترِ شب دزد[6] مکن کاین عیّار
تاجِ کاووس ببرد و کمرِ کیخسرو

گوشوارِ زر و لعل ارچه گران دارد گوش
دورِ خوبی گذرانست، نصیحت بشنو[7]

چشم بد دور زخالِ تو که در عرصهٔ حسن
بیدقی[8] راند که برد از مه و خورشید گرو

آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق
خرمنِ مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو[8]

آتشِ زهد و ریا[۹] خرمنِ دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

وزن غزل ۴۰۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ مزرع سبز فلک: تشبیه صریح همچنین است داس مه نو ۲ ـ معنی بیت: بکشتزار سبز و خرم گردون و داس هلال نظر افکندم، از کشتهٔ خود در مزرع دنیا و فرارسیدن هنگام درو آن که وقت رحیل و رخت بر بستن بجهان دیگرست یاد کردم ۳ ـ بخفتیدی: بخسبیدی یا بخواب فرو رفتی مصدر آن خفتیدن و فعل امر آن بخفت و فعل نهی آن مخفت است، سعدی گوید:

نگه کرد شوریده از خواب و گفت   مرا فتنه خوانی و گوئی مخفت

۴ ـ معنی بیت: با بخت خود گفتم بخواب غفلت فرو رفتی و پگاه برنخاستی تا آفتاب برآمد و کاروان رفت. بخت پاسخ داد: با همهٔ این احوال از لطف پیشین خداوند مأیوس مباش که فرمود سبقت رحمتی غضبی (بخشایش من بر خشمم پیشی گرفت) ۵ ـ مسیحا: بفتح اول نام یا لقب حضرت عیسی، نیز نگاه کنید بغزل ۴ شمارهٔ (۱۳) ـ معنی بیت: اگر پاکدل و وارسته از علائق عیسی‌وار بآسمان بر شوی، مهر رخشنده از چراغ ضمیر تابناک تو فروغها کسب خواهد کرد ۶ ـ شب دزد: آنکه شب بدزدی پردازد، صفت ترکیبی اختر موصوف ـ معنی بیت: بر ستارهٔ طالع که شبانگاه رهزنی میکند، اعتماد مکن که این دزد چابکدست دیهیم کاوس و کمربند شاهی کیخسرو را ربود و بساط پادشاهی آنان را برچید؛ در صفحهٔ ۴۸۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه شبگرد بجای شب دزد آمده که ظاهراً ترجیح دارد و شبگرد بمعنی پاسبان و دزد و آنکه در شب گردش کند در فرهنگها ضبط است ۷ ـ معنی بیت: اگر چه گوشوارهٔ زرین لعل نشان گوش را از شنیدن پند سنگین میسازد و از اندرزپذیری باز میدارد، با اینهمه بدان که دوران حسن و روزگار ناز و نعمت پایدار نمی‌ماند، پس بنصیحت ما گوش فرا ده و لطفی کن ۸ ـ بیدق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم پیاده در عربی بذال معجمه است ـ معنی بیت: از خال مشکین تو چشم ناپاک حسود دور باد که در عرصهٔ شطرنج زیبائی پیاده‌ای پیش آورد که در این مسابقه بر ماه و مهر که شهسواران عرصهٔ آسمانند پیشی گرفت و شرط را برد ۸ ـ معنی بیت: بگو بآسمان که اینهمه بزرگی مفروش و خودنمائی مکن که در میزان عشق و جهان محبت هالهٔ ماه بقدر یک جو وزن و ارزش دارد و عقدتر یا باندازه دو جو (دو جو بحساب ابجد معادل هیچ است یعنی هیچ ارزش و وزنی ندارد) ۹ ـ زهد و ریا: در صفحهٔ ۴۸۹ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در یک نسخه زهد ریا آمده و در چند غزل حافظ از جملهٔ غزل ۱۳۰ و ۱۳۳ و ۱۷۵ و ۲۳۰ چنانکه مرحوم قزوینی نوشته‌اند زهد ریا آمده که بر متن ترجیح دارد ـ معنی بیت: آتش زهدی که عین ریاست یا زهد ریاکارانه خرمن دین را میسوزد و نابود میکند. ای حافظ این دلق پشمین را که آلوده ریاست از دوش بیفکن و سبکبار و مجرد براه معرفت بپوی.

غزل ۴۰۸

ای آفتاب آینه‌دارِ جمالِ تو
مشکِ سیاه مجمره گردانِ[۱] خالِ تو

صحن سرای دیده[۲] بشستم ولی چه سود
کاین گوشه نیست در خور خیل خیال تو

در اوجِ ناز و نعمتی ای پادشاهِ حسن
یارب مباد تا بقیامت زوالِ تو

مطبوع‌تر ز نقشِ تو صورت نبست باز
طغرانویسِ[۳] ابروی مشکین مثال تو

در چینِ زلفش ای دل مسکین چگونه‌ئی
کاشفته گفت باد صبا شرح حالِ تو[۴]

برخاست بویِ گل ز در آشتی درآی
ای نوبهارِ مارخِ فرخنده فال تو[۵]

تا آسمان زحلقه بگوشانِ ما شود
کو عشوهٔ زابروی همچون هلالِ تو[۶]؟

تا پیشِ بخت باز روم تهنیت کنان[۷]
کو مژدهٔ زمقدمِ[۸] عید وصالِ[۹] تو؟

این نقطهٔ سیاه که آمد مدارِ نور
عکسیست در حدیقهٔ بینش ز خالِ تو

در پیشِ شاه عرضِ کدامین جفا کنم؟
شرحِ نیازمندیِ خود یا ملالِ تو

حافظ درین کمند[۱۱] سرِ سرکشان بسیست
سودایِ کج مپز که نباشد مجالِ تو

وزن غزل ۴۰۸: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ مجمره گردان: عود سوز گرداننده یا سپند سوز بگردش آورنده، صفت مرکب فاعلی ــ مجمره: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم مجمر یا عودسوز یا آتشدان ــ معنی بیت: ای که فروغ آفتاب انعکاسی از نور خورشید جمال تست یعنی مهر جهانتاب آینه‌دار چهرهٔ تست و مشک مجمره گردان خال مشکین تست یعنی مشک سپندسوزی میکند تا چشم بد را از خال روی تو دور سازد ۲ ــ سرای دیده: خانهٔ چشم، تشبیه صریح ــ معنی بیت: ساحت خانهٔ چشم را با اشک پاک ساختم، اما این کار فایده‌ای ندارد، چه کنج دیدهٔ مرا آن شایستگی نیست که سپاه خیال تو در آن جای گزیند ۳ ــ طغرا: بضم اول و سکون دوم نشانی که بر فرمانها و سکه‌ها نقش میکردند ــ طغرانویس صفت مرکب فاعلی ــ ابروی مشکین مثال صفت و موصوف و مجموعاً متمم مفعولی طغرانویس ــ معنی بیت: آنکه نشان ابروی مشکین صفت ترا نگاشت، خوشتر از نگار روی تو نقشی نیافرید، مقصود آنکه قلم صنع زیباتر از روی تو چهره‌ای نقش نبست ۴ ــ معنی بیت: ای دل بیچاره در شکن گیسوی او حالت چونست، چه باد بهاری حال ترا پریشان وصف کرد ۵ ــ معنی بیت: عطر گلهای بهاری بهمه‌جا رسید، ای آنکه چهرهٔ مبارک و صاحب شگون تو بهار تازهٔ عاشقان است، با ما سازگاری و مهربانی بنما ۶ ــ معنی بیت: کرشمه‌ای از ابروی هلال‌وار تو کجاست که نصیب ما شود تا بسبب این عنایت آسمان چاکر زر خرید ما گردد ۷ ــ تهنیت‌کنان: شادباش گویان، قید حالت یا حال ۸ ــ مقدم: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم قدوم مصدر میمی بمعنی فراز آمدن ۹ ــ عید وصال: اضافهٔ بیانی ۱۰ ــ حدیقه بینش: بفتح اول باغ بینائی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: نقطهٔ سیاه مردمک دیده که مرکز گردش نور است در باغ بینائی گوئی پرتو و تصویری از خال مشکین تست ۱۱ ــ این کمند: باستعاره کمند عشق مقصود است ــ معنی بیت: ای حافظ، سرهای بسی گردن فرازان در کمند عشق گرفتارست، خیال خام در سر مپرور که ترا این جا جای نباشد.

غزل ۴۰۹

ای خونبهایِ[1] نافهٔ چین خاک راه تو

خورشید سایه‌پرورِ[2] طرف کلاهِ تو[3]

نرگس کرشمه می‌برد از حد، برون خرام

ای من فدایِ شیوهٔ چشمِ سیاهِ تو[4]

خونم بخور که هیچ ملک[5] با چنان جمال

از دل نیایدش که نویسد گناهِ تو

آرام و خواب خلق جهان را سبب توئی

زان شد کنارِ دیده و دل تکیه‌گاهِ تو[6]

بـا هر ستارهٔ سروکـارست هر شبم
از حسرتِ فـروغِ رخِ همچـو مـاهِ تـو[7]

یـارانِ همنشین همه از هم جـدا شدنـد
مـائیم[8] و آستانـهٔ دولت پـناهِ[9] تـو

حـافظ طمع مـبر ز عنایـت کـه عاقـبت
آتش زنـد بـخرمنِ غم[10] دودِ آهِ تـو

وزن غزل ۴۰۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ خونبها: بهای خون یادیه، اسم مرکب ساخته شده از ترکیب اضافی مقلوب ۲ ــ سایه‌پرور: صفت مرکب از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی، سایه‌پرورده و تربیت شده ۳ ــ طرف کلاه تو: بفتح اول و سکون دوم گوشهٔ تاج تو ــ طرف بفتح اول و دوم است ولی در سیاق فارسی بضرورت حفظ وزن حرف دوم آنگاه ساکن میشود ــ معنی بیت: ای که خاک قدمگاه تو با خونبهای نافهٔ آهوی چینی برابری میکند یعنی خاک قدم تو بدل و عوض نافهٔ مشک تواند بود و مهر درخشنده در سایهٔ گوشهٔ تاج جمال تو پرورده و ترتیب شده است.

۴ ــ معنی بیت: ای من برخی (قربان) کرشمهٔ چشم سیاه تو، نرگس ناز و غمزه بیش از اندازه مینماید، تو بناز برون آی تا نرگس شرمسار شود و حد خود بشناسد ۵ ــ ملک: بفتح اول و دوم فرشته ــ معنی بیت: مرا بکش که هیچ فرشته‌ای با چنین حسنی که تو داری، راضی نمیشود که گناهی بر تو بنویسد ۶ ــ معنی بیت: چون وجود تو مایهٔ آرامش و غنودن مردم جهان است، از این نظر گوشهٔ دیده و کنج دل من مسند تست ۷ ــ معنی بیت: هر شامگاه از دریغ و اندوه بر محروم ماندن از پرتو ماه رخسار تو با اختران آسمان بداوری و گفتگو میپردازم ۸ ــ و: حرف اضافه است در اینجا مفید معنی ملازمت، نیز نگاه کنید بغزل ۵۶ شمارهٔ (۳) ۹ ــ دولت پناه: آنکه بخت و پیروزی و ظفر و اقبال در پناه و حمایتش باشد، صفت آستانه ۱۰ ــ خرمن غم: تودهٔ اندوه، تشبیه صریح همچنین است دود آه ــ معنی بیت: ای حافظ، رشتهٔ امید از لطف سرمدی خداوند مگسل، چه سرانجام دود آهی که از سر صدق برمیآید، خرمن اندوه را میسوزاند (و شادی وصال را پس از غم هجران بارمغان می‌آورد)

غزل ۴۱۰

ای قـبایِ پـادشاهی راست بـر بـالایِ تـو
زیـنتِ تـاج و نگین از گـوهرِ والایِ تـو[1]

آفـتابِ فـتح[2] را هر دم طلوعی مـیدهد
از کـلاهِ خسروی، رخسارِ مه سیمایِ تـو

جلوه‌گاهِ طایرِ اقبال باشد هر کجا
سایه اندازد همایِ چترِ[3] گردون سای تو

از رسومِ شرع و حکمت با هزاران اختلاف
نکتهٔ هرگز نشد فوت از دلِ دانایِ تو[4]

آبِ حیوانش[5] زمنقارِ بلاغت[6] میچکد
طوطیِ خوش لهجه یعنی کلکِ شکّرخایِ تو

گرچه خورشیدِ فلک چشم و چراغِ عالمست
روشنائی بخشِ چشمِ اوست، خاکِ پایِ تو

آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار
جرعهٔ بود از زلالِ جامِ جان افزایِ تو[7]

عرضِ حاجت در حریمِ حضرتت محتاج نیست
رازِ کس مخفی نماند با فروغِ رای تو[8]

خسروا[9]، پیرانه‌سر[10] حافظ جوانی میکند
بر امیدِ عفوِ جان بخشِ گنه فرسایِ[11] تو

وزن غزل ۴۱۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ معنی بیت: ای آنکه جامهٔ سلطنت نیک برازنده بر قامت تست، ای که گوهر سرشت عالی تو زیور دیهیم و انگشتری سلطنت است نه تاج و نگین زینت بخش تو ۲ ــ آفتاب فتح: تشبیه صریح ــ معنی بیت: چهرهٔ ماه منظر تو از زیر تاج شاهی هر نفس خورشید پیروزی و ظفر را بطلوع کردن و جلوه نمودن برمی‌انگیزد ۳ ــ همای چتر: تشبیه صریح، گردون سای صفت آن مخفف گردون ساینده ــ معنی بیت: چتر همایون تو که بفلک از فخر میساید، هرجا سایه گسترد پرندهٔ نیکبختی در آن جایگاه بجلوه‌گری بال گشاید ۴ ــ معنی بیت: از آئینهای دین و طریقه‌های فلسفی با آنکه با یکدیگر هزارگونه اختلاف دارند، هیچگاه یک مسألهٔ دقیق از دیدهٔ خاطر آگاه تو پوشیده نماند ۵ ــ آب حیوان: باستعاره مراد سخن حیات‌بخش ۶ ــ منقار بلاغت: نوک بلاغت یا زبان سخندانی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: خامهٔ شکرافشان تو طوطی شیرین زبانی است که آب حیات سخن از منقار بلاغت یا سخندانیش روان است ۷ ــ معنی بیت: آب حیات را که اسکندر میجست ولی روزگار وی را از رسیدن بآن بازداشت، یک شربت از بادهٔ صافی ساغر روان‌بخش تو بود ۸ ــ معنی بیت: نیازی نیست که در پیرامون درگاه تو حاجت خویش را عرضه دارند، چه در پرتو رای روشن تو سر

هیچکس پنهان نمی‌ماند ۹ ــ خسروا: ای شهریار، شاید این غزل در وصف شاه شجاع باشد که میگویند از ادب بهره‌ای داشته است ۱۰ ــ پیرانه‌سر: هنگام پیری، قید زمان ۱۱ ــ گنه‌فرسا: گناه زداینده و خطابخش و جرم‌پوش، صفت عفو.

غزل ۴۱۱

تابِ بنفشه میدهد طرّهٔ مشک سایِ تو
پردهٔ غنچه میدرد خندهٔ دلگشایِ تو[1]

ای گلِ خوش نسیمِ[2] من بلبلِ خویش را مسوز
کز سرِ صدق میکند شب همه شب دعای تو

من که ملول گشتمی از نفسِ فرشتگان
قال و مقال[3] عالمی می‌کشم از برایِ تو

دولتِ عشق[4] بین که چون از سرِ فقر و افتخار
گوشهٔ تاجِ سلطنت می‌شکند گدایِ تو

خرقهٔ زهد و جامِ می گرچه نه در خورِ همند
این همه نقش میزنم از جهتِ رضایِ تو[5]

شورِ شرابِ عشقِ[6] تو آن نفسم رود زسر
کاین سرِ پر هوس شود خاکِ در سرایِ تو

شاه نشینِ چشمِ من تکیه گهِ خیالِ تست
جایِ دعاست شاهِ من، بی‌تو مباد جایِ تو

خوش‌چمنیست عارضت خاصه که در بهارِ حسن
حافظِ خوش کلام شد مرغِ سخن سرایِ تو[8]

وزن غزل ۴۱۱: مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن (بحر رجز مثمن مطوی مخبون)

۱ ــ معنی بیت: زلف مشک بیز تو بنفشه را خشمگین میسازد و رنجه میدارد و لبخند شادی بخش دهان تنگ تو غنچه را رسوا میکند ۲ ــ خوش نسیم: صفت ترکیبی، گل موصوف ــ معنی بیت: ای گل خوشبوی من بلبل نغمه‌ساز خود را در آتش جفا مگذار که هر شب تا بامداد صادقانه برای تو دست بدعا برمیدارد ۳ ــ

قال و مقال: قیل و قال، اسم مرکب ــ معنی بیت: من که از نازک‌دلی از دم فرشتگان هم آزرده میشدم، اینک در راه وصل تو خرده‌گیری و گفتگوی جهانی را تحمل میکنم ۴ ــ دولت عشق: تشبیه صریح ــ معنی بیت: سلطنت و شکوه عشق را بنگر که چگونه گدای این آستان در عالم فقر با فخر و مباهات لبهٔ کلاه سلطانی خود را بآئین سروری خم میدهد، در غزل دیگر خواجه فرماید:

بـباد ده سرودستار عالمی یـعنی کلاه گوشه بـآئین سروری بشکن

۵ ــ معنی بیت: هر چند دلق زاهدانه و ساغر باده باهم سازگاری ندارد، با اینهمه برای خشنودی تو ای محبوب من آنچه در تصور آید خواهم کرد یعنی گاه ساکن میخانه میشوم و گاه مقیم دیر ۶ ــ شراب عشق: بادهٔ محبت، تشبیه صریح ــ معنی بیت: آن زمان که جان سپرده باشم و سر پرآرزوی من خاک درگاه تو شود، شور و هیجان بادهٔ محبت تو آن دم از سرم بیرون میرود ۷ ــ شاه‌نشین چشم: غرفهٔ والای چشم، تشبیه صریح ــ معنی بیت: خیال تو در غرفهٔ والای دیدهٔ من جای گزیده است، اینک جای دعا کردن است و میگویم: جای تو هرگز از وجود گرامی تو تهی مباد، مقصود آنکه همیشه تندرست بمانی

۸ ــ معنی بیت: چهرهٔ تو گلزاری باصفاست، بویژه که در این بهارستان جمال، حافظ نغز گفتار بلبل خوش نغمهٔ تو گشت.



غزل ۴۱۲

مرا چشمیست خون‌افشان زدستِ آن کمان ابرو
جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو [1]

غلام چشمِ آن ترکم [2] که در خوابِ خوشِ مستی
نگارین گلشنش رویست و مشکین سایبان ابرو

هلالی [3] شد تنم زین غم که با طغرایِ ابرویش [4]
که باشد مه که بنماید زطـاقِ آسمان ابـرو؟

رقیبان غافل و مـا را از آن چشم و جبین هر دم
هزاران گونه پیغامست و حاجب [5] در میان ابـرو

روانِ گوشه گیران را جبینش [6] طرفه گلزاریست
که بر طرفِ سمن زارش همی گردد چمان ابرو

دگر حور و پری را کس نگوید بـا چنین حسنی
که این را این چنین چشمست و آن را آنچنان ابـرو [7]

تو کافر دل نمی‌بندی نقاب زلف[۸] و می‌ترسم
که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو

اگرچه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری
بتیر غمزه[۹] صیدش کرد چشم آن کمان ابرو

وزن غزل ۴۱۲: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ معنی بیت: از قوت پنجهٔ عشق آن یار خمیده ابرو از دیدهٔ من خون میچکد، عالم از افسون چشم و ابروی وی گرفتار عذابها و آزمودهٔ محنتها خواهد شد ۲ ــ ترک: بضم اول و سکون دوم کنایه از یار و شاهد زیبا ــ معنی بیت: بندهٔ چشم آن شاهد زیبایم که در مستی چون بخواب ناز رود، چهره‌اش گلزاری پر نقش و نگارست و ابروی وی در آن گلستان سایبانی مشکفام ۳ ــ هلالی: هلال گونه، صفت نسبی ۴ ــ طغرای ابرو: بضم اول و سکون دوم نقش کمانی ابرو، تشبیه صریح ــ معنی بیت: پیکرم از این اندوه مانند ماه یکشبه لاغر و نزار گشت، چه با جلوهٔ نقش ابروی یار ماه آسمان را نرسد که از سقف فلک ابرو نماید و دعوی همسری کند ۵ ــ حاجب: پرده‌دار، اسم فاعل از حجاب ــ معنی بیت: نگهبانان بیخبرند و هر نفس از چشم و پیشانی یار محبوب هزارها پیام میرسد و در این میانه پرده‌دار و پیام‌رسان ابروی اوست ۶ ــ جبین: پیشانی ــ معنی بیت: پیشانی یار برای جان گوشه‌نشینان کوی محبت گلستانی تازه و نیکوست که بر کنار یاسمن‌زار رخسارش ابروان بناز در حرکتند ۷ ــ معنی بیت: کس با جمال آنچنانی یار از آن پس نخواهد گفت که حور و پری (زنان سیه چشم بهشتی و فرشته و پری) را چشم و ابرو زیباست ۸ ــ نقاب زلف: بکسر اول روی پوش گیسو، تشبیه صریح ــ معنی بیت: تو که چون کافران رحمی بدل نداری، روی پوش گیسو بر چهرهٔ نمی‌آویزی و ابرو مینمائی، من یقین دارم که محراب ابروی دلجوی تو قبلهٔ مرا تغییر میدهد و سبب میشود که بسوی آن نماز بگزارم ۹ ــ تیر غمزه: ناوک ناز و کرشمه، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگرچه حافظ مرغ هوشیاری بود ولی چشم یار هلال ابرو با ناوک ناز و کرشمه بدوستداری و هواخواهی وی را شکار خود ساخت.

غزل ۴۱۳

خطّ عذار[۱] یار که بگرفت ماه[۲] ازو
خوش حلقه‌ایست لیک بدر نیست راه ازو

ابروی دوست گوشهٔ محراب دولتست[۳]
آنجا بمال چهره و حاجت بخواه ازو

ای جرعه نوش مجلس جم، سینه پاک‌دار
کاینه‌ایست جام جهان بین که آه ازو[۴]

کردار اهل صومعه‌ام کرد می پرست
این دود بین که نامهٔ من شد سیاه ازو[۵]

سلطان غم[۶] هر آنچه تواند، بگو بکن
من برده‌ام بباده فروشان پناه ازو

ساقی چراغ می[۷] بره آفتاب‌دار
گو برفروز مشعلهٔ[۸] صبحگاه ازو

آبی بروز نامهٔ اعمال[۹] ما فشان
باشد توان سترد حروف گناه ازو

حافظ که ساز مطرب عشّاق ساز کرد
خالی مباد عرصهٔ این بزمگاه ازو[۱۰]

آیا درین خیال که دارد گدای شهر
روزی بود که یاد کند پادشاه ازو[۱۱]؟

وزن غزل ۴۱۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ خط عذار: باستعاره مراد سبزهٔ عذار و رخسار ۲ ــ ماه: باستعاره رخسار زیبای دوست ــ معنی بیت: ماه رخسار یار از دمیدن خط سبز عذار تیره‌گون گشت (یا آنکه معنی چنین است که خط عذار یار چنان زیباست که ماه با دیدن آن از رشک دچار خسوف و گرفتگی شد)، این خط دایره‌ای (حلقه) نیکوست ولی راه بیرون شدن از آن نمیتوان یافت ۳ ــ محراب دولت: تشبیه صریح ــ معنی بیت: ابروی یار کنج محراب نیکبختی است، آنجا بعجز چهره بر خاک بسای و نیاز خود را عرضه کن ۴ ــ معنی بیت: ای آنکه در محفل جم یا سلیمان ملک معنی، شراب معرفت و بادهٔ عشق می نوشی، سینه از زنگار هوی و هوس پاک ساز، چه جام جهان‌نما یعنی ضمیر مرشد آگاه دل آیینه‌ای تابناک است که همه چیز را می‌بیند و شگفتا از این روشن‌بینی که وصف آن بگفت در نمی‌آید ۵ ــ معنی بیت: عمل و رفتار اهل زهد ریا که ظاهر آراسته و باطن کاسته دارند، مرا بخلاف آنان بمیگساری برانگیخت؛ این دود سیاه درون تاریک آنان را بنگر که مرا بمی خوردن واداشت تا نامهٔ عملم چون شمار نامهٔ گناهکاران سیاه گشت ۶ ــ سلطان غم: بایهام مراد شدت و تسلط و قدرت اندوه، در صفحهٔ ۴۸۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد شیطان بجای سلطان آمده که بر متن ترجیح دارد بهرحال بهر دو صورت قابل توجیه مینماید ــ معنی بیت: شیطان اندوه (اهریمن غم) هرچه در توان دارد بگو

بجای آورد، من از شروی بمیکده پناه آورده‌ام که در آنجا نشانی از غم نباشد ۷ ــ چراغ می: تشبیه صریح ۸ ــ مشعله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم قندیل و چراغدان بزرگ ــ معنی بیت: ای ساقی چراغ باده را فرا راه خورشید بگذار و بگو که قندیل بامدادی یا شمع صبح را با نور باده برافروزد ۹ ــ روزنامهٔ اعمال: تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای ساقی، برنامهٔ سیاه کردارهای ناروای ما آب باده بپاش که بیگمان میتوان نقش گناه را با آن زدود ــ «باشد» در اینجا برای تحقیق و تأکید است نه برای احتمال ۱۰ ــ معنی بیت: حافظ که ساز رامشگر عاشقان را کوک کرد و بنوا درآورد، هرگز ساحت این محفل شادی از وی تهی مباد ۱۱ ــ در این بیت از لحاظ بدیعی صنعت حسن‌طلب مراعات شده است.

غزل ۴۱۴

گلبن عیش[1] میدمد ساقی گلعذار کو
باد بهار می‌وزد، بادهٔ خوشگوار کو

هر گل نوز گلرخی یاد همی کند ولی
گوش سخن شنو کجا، دیدهٔ اعتبار[2] کو

مجلس بزم عیش را غالیهٔ مراد[3] نیست
ای دم صبح خوش نفس نافهٔ زلف یار کو

حسن فروشی گلم نیست تحمّل، ای صبا
دست زدم بخون دل، بهر خدا نگار کو[4]

شمع سحر گهی[5] اگر لاف زعارض تو زد
خصم، زبان دراز شد، خنجر آبدار کو

گفت مگر زلعل من[6] بوسه نداری آرزو
مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو

حافظ اگرچه در سخن خازن گنج حکمتست
از غم روزگار دون طبع سخن‌گزار[7] کو

وزن غزل ۴۱۴: مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن (بحر رجز مثمن مطوی مخبون)

۱ ــ گلبن عیش: تشبیه صریح ــ معنی بیت: گل خوشدلی میروید، ساقی گلچهره کجاست، نسیم بهاری بجنبش درمیآید، می مطبوع نوشین کجا توان یافت؟ ۲ ــ دیدهٔ اعتبار: استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: هر نو گلی

تازه که میروید، یاد گلچهره‌ای را که در خاک خفته است، زنده میکند. گوشی که بپذیرد و چشمی که عبرت و پند گیرد، نتوان یافت، بابا فغانی گوید:

هر شاخ گل ز کج کُلهی میدهد خبر یاران رفته را بجهان نام تازه شد

۳ــ غالیهٔ مراد: تشبیه صریح ــ غالیه: بوی خوشی است مرکب از مشک و عنبر و جز آن (فرهنگ معین) ــ معنی بیت: در مجلس جشن خوشدلی و میگساری بوی خوش مقصود بمشام نمیرسد. ای نفس صبح که دمی بویا داری، بر گو نافهٔ گیسوی یار کجاست تا بزم را عطر آگین سازی ۴ــ معنی بیت: ای باد بهاری، تاب نمی‌آورم که گل زیبائی بفروشد و جلوه گری نماید. من از دوری یار دستم بخون دل آغشته شد برای خدا مددی کنید و بگوئید یار زیبای من کجاست ۵ــ شمع سحرگهی: باستعاره مراد مهر تابان ــ معنی بیت: اگر چراغ صبحگاهی یا خورشید درخشان بگوید که من نشان از چهرهٔ تو دارم، این مدعی گستاخی و زبان‌درازی کرد، تیغ آبگون کجاست تا زبانش را ببرم ۶ــ لعل: باستعاره مراد لب یار ــ معنی بیت: یار گفت: آیا از لب لعل من تمنّای بوسه نداری؟ پاسخ دادم بلی در این آرزو جان دادم اما مرا توان و رخصت وصال نیست ۷ــ سخن‌گزار: سخن‌پرور، صفت مرکب فاعلی، طبع موصوف ــ معنی بیت: اگر چه حافظ گنجور خزانه دانش و معرفت است، از هجوم اندوه زمانهٔ پست خو قریحهٔ سخن پرورش از سرودن بازمانده است.

غزل ۴۱۵

ای پیک راستان[۱] خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستان سرا بگو

ما محرمان خلوت[۲] انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو[۳]

بر هم چو میزد آن سر زلفین مشکبار
با ما سر چه داشت؟ ز بهر خدا بگو[۳]

هرکس که گفت خاک در دوست توتیاست
گو این سخن معاینه[۴] در چشم ما بگو

آنکس که منع ما ز خرابات میکند
گو در حضور پیر من این ماجرا بگو[۵]

گر دیگرت بر آن در دولت گذر بود
بعد از ادای خدمت[۶] و عرض دعا بگو

هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر
شاهانه ماجرای گناه گدا بگو

بر این فقیر نامهٔ آن محتشم بخوان
با این گدا حکایت آن پادشا بگو

جانها زدام زلف چو بر خاک می‌فشانند
بر آن غریب ما چه گذشت؟ ای صبا بگو[7]

جان‌پرورست، قصهٔ ارباب معرفت
رمزی برو بپرس، حدیثی بیا بگو[8]

حافظ گرت بمجلس او راه میدهند
می نوش و ترک زرق[9] زبهر خدا بگو

وزن غزل ۴۱۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ راستان صفت جانشین موصوف ــ معنی بیت: ای قاصد عاشقان راستین و پاکباز خبری از یار برای ما بیاور و از حال گل (محبوب) با بلبل عاشق نغمه‌ساز سخنی بر زبان‌آور ۲ ــ معنی بیت: ما اهل رازیم و همنشینان خلوت الفت و آشنائی، از ما اندیشه مکن، با دوست محرم سخن از یار آشنا یا سخن از عشق ساز کن ۳ ــ معنی بیت: ای پیک، برای خدا بازگو: آنگاه که یار گیسوی مشکین را پریشان میکرد، آیا با ما که دلدادهٔ اوئیم، بر سر لطف بود یا نظر قهر داشت؟ ۴ ــ معاینه: آشکارا، در اینجا قید وصف و روش است ــ معنی بیت: بآن کس که گفت غبار آستان دوست توتیای شفابخش چشم است، بگو که این گفتار شادی‌بخش را آشکارا در برابر دیدهٔ ما باز گوید: برای توضیح کلمهٔ توتیا نگاه کنید بغزل ۶۲ شمارهٔ (۶) ۵ ــ معنی بیت: بکسی که از رفتن بمیخانهٔ معرفت ما را باز میدارد، بگو که این گله و قصه را در پیشگاه پیر مرشد بازگو تا بهدایت وی دست از انکار ما باز داری ۶ ــ ادای خدمت: رساندن سلام و بندگی ــ معنی دو بیت: ای پیک اگر بار دیگر بر آن درگاه نیکبختی بگذری، پس از سلام رساندن و تقدیم دعا بگو: اگر چه ما خطا کاریم، تو ما را بدان گناه مؤاخذه مکن، ای قاصد قصه گناه ما را آنگونه که بعرض شهریاران میرسانند بر یار باز گو ۷ ــ معنی بیت: ای نسیم صبا، آنگاه که یار جانهای عاشقان را از بند گیسو بر خاک می‌پراکند، بر دل آوارهٔ ما که در حلقهٔ زلف وی قرار داشت، چه رفت و حالش چونست؟ ۸ ــ معنی بیت: داستان عارفان روح‌پرور و دل‌نواز است، برو نکته‌ای از آن بیاموز و سخنی بیا با ما بازگو ۹ ــ زرق: بفتح اول و سکون دوم نفاق و ریا ــ معنی بیت: ای حافظ، اگر ترا بمحفل وی رخصت آمدن میدهند، میگساری کن و برای رضای خدا ریاکاری و نفاق را کنار بگذار.

غزل ۴۱۶

خنک نسیم معنبر شمامهٔ[1] دلخـواه
که در هوای تـو بـرخاست بـامداد پگاه

دلیل راه شو، ای طـایر خجسته لقـا[2]
که دیـده آب شد از شوق خـاک آن درگـاه

بـیاد شخص نـزارم[3] کـه غرق خـون دلست
هلال را ز کـنار افق کـنید نگاه

منم که بـی‌تـو نـفس مـیکشم زهی خجلت[4]
مگر تو عفـو کـنی ورنـه چیست عذر گـناه؟

زدوستان تـو آمـوخت در طـریقت مـهر
سپیده دم که صبا چاک زد شعـار سیاه[5]

بعشق روی تـو روزی کـه از جهـان بـروم
ز تـربتم بـدمد سرخ گـل بـجای گـیاه

مده بـخاطر نـازک مـلالت از مـن زود
که، حافظ تو خـود ایـن لحظه گـفت بِسْمِ‌اللّٰه[6]

وزن غزل ۴۱۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ ــ معنبر شمامه: عنبرین بوی، صفت ترکیبی نسیم موصوف ــ معنبر: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم عنبراگین ــ شمامه: بفتح اول دستنبو مخفف شمامه بتشدید میم اول ــ معنی بیت: خوشا نسیم عنبرین بوی دلپذیر که صبح زود بهواداری و دوستداری تو وزیدن گرفت ۲ ــ خجسته لقـا: فرخنده دیدار، صفت ترکیبی، طایر موصوف ــ معنی بیت: ای پرندهٔ فرخنده دیدار راهنمای من بدرگاه یار شو که چشم در آرزوی دیدار غبار آن آستان غرق سرشک شد ۳ ــ نـزار: بکسر اول لاغر و ضعیف، صفت شخص ــ معنی بیت: بیاد پیکر لاغرم که در خون دل غوطه‌ورست، ماه یکشبه را که نموداری از تن ضعیف منست، در کران آسمان بنگرید ۴ ــ زهی خجلت: چه شرمساری، صفت و موصوف، برای توضیح نگاه کنید بغزل ۲۹۶ شمارهٔ (۱) ــ معنی بیت: چه مایه شرمساری است که من جدا از تو دم برمی‌آورم، جز آنکه تو بر ما ببخشائی و گرنه پوزشی در برابر گناه خود ندارم ۵ ــ شعار سیاه: بکسر اول پردهٔ تاریک ــ معنی بیت:

بدان‌گونه که یاران تو در طریق عشق حجاب تاریک نفس را بر دربدند و دل را بنور حق روشن کردند، صباهم از آنان آموخت که با نور سپیدهٔ صبح پردهٔ سیاه شب را بشکافد ۶ ــ بسم‌الله: بنام خدا، در سیاق فارسی در این مورد از اصوات یا شبه جمله است برای آغاز کردن کاری ــ معنی بیت: باین شتاب از من دلتنگی بخاطر لطیف راه مده و رنجه مشو که حافظ هواخواه‌تو همین دم دیدار ترا آغاز کرد (پس اندکی درنگ بنما)

غزل ۴۱۷

عیشم مدامست از لعل دلخواه[۱]
کارم بکامست اَلْحَمْدُلِلّه

ای بخت سرکش تنگش ببرکش
گه جام زرکش گه لعل دلخواه[۲]

ما را برندی افسانه کردند
پیران جاهل شیخان گمراه[۳]

از دست زاهد کردیم توبه
وز فعل عابد اَسْتَغْفِرُالله[۴]

جانا چه گویم شرح فراقت
چشمیّ وصدنم، جانیّ وصد آه[۵]

کافر مبیناد[۶] این غم که دیدست
از قامتت سرو، از عارضت ماه

شوق لبت برد از یاد حافظ
درس شبانه، ورد سحرگاه

وزن غزل ۴۱۷: فعلن فعولن فعلن فعولن (بحر متقارب مثمن اثلم)
باین صورت نیز تقطیع میشود: مستفعلن فاع مستفعلن فاع (بحر مجتث مثمن مجحوف مسبغ)

۱ ــ دلخواه: دلپذیر یا مطلوب دل، صفت مرکب از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی، لعل موصوف ــ معنی بیت: خوشدلی و زندگی خوش من از لعل نوشین دلپذیر یار همیشگی است، سپاس خدای را که کارم موافق آرزوست (یا سروکارم با کام و دهان یارست) ۲ ــ معنی بیت: ای بخت سر فراز من یار را سخت در آغوش گیر گاه پیالهٔ زرین باده را بنوش و گاه جام لب یار را در کش یعنی ببوس؛ در جامع نسخ دیوان حافظ تألیف

مسعود فرزاد در صفحهٔ ۴۹۰ مصراع دوم بیت در نسخه بدل چنین آمده است، گه جام می کش گه زلف دلخواه، یعنی گاه ساغر می بنوش و گاه چنگ در گیسوی یار بزن که بنظر میرسد بر متن ترجیح داشته باشد ۳ــ معنی بیت: پیران صوفی‌نما و شیخان راه حق نشناخته ما را بقلندری و بی اعتنائی بظواهر شرع شهرهٔ شهر ساختند تا از صوفیگری و زهد ریا روی گردان شدیم ۴ــ معنی بیت: از درازدستی زاهدان توبه کردیم که دیگر گرد زهد نگردیم و از کردار زشت عاید نمایان از خداطلب آمرزش کردیم که مگر از گناهشان درگذرد ۵ــ معنی بیت: جان من، داستان جدائی ترا نمیتوانم بشرح باز گویم، دیدهٔ من در فراق با صد اشک و جان من با صد آه سوزان قرین و ملازمست

۶ــ مبیناد: فعل دعائی منفی، مبادا که بیند ــ معنی بیت: این اندوه که بدل سرو بلند از رشک قامت موزون تو و بماه از رخسار زیبایت رسیده است، مبادا که کافر ببیند (خدا کند که نبیند) تا چه رسد بدیگران.

غزل ۴۱۸

گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم، اَلْحُکْمُ لِلّٰه[1]

آیین تقوی ما نیز دانیم
لیکن چه چاره با بخت گمراه[2]؟

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم
یا جام باده یا قصّهٔ کوتاه[3]

من رند و عاشق در موسم گل
آنگاه توبه، اَسْتَغْفِرُ اللّٰه[4]

مهر تو عکسی بر ما نیفکند
آیینه رویا، آه از دلت آه[5]

اَلصَّبْرُ مُرٌّ وَ الْعُمْرُ فانٍ
یا لَیْتَ شِعْرِی حَتّامَ اَلْقاه[6]

حافظ چه نالی؟ گر وصل خواهی
خون بایدت خورد درگاه و بیگاه

وزن غزل ۴۱۸: فع لن فعولن فعلن فعولن (بحر متقارب مثمن اثلم) و باین صورت نیز تقطیع میشود:

مستفعلن فع مستفعلن فاع (بحر مجتث مثمن مجحوف مسبغ)

۱ ـ معنی بیت: اگر شمشیر در کوی آن ماه رخسار ببارد، ما گردن تسلیم تیغ وی کردیم و بقضا راضی شدیم، فرمان خدای‌راست؛ در اینجا گردن نهادیم بجای گردن می‌نهیم آمده است یعنی مستقبل محقق‌الوقوع را بصیغهٔ ماضی آورده است ۲ ـ معنی بیت: رسم و راه پرهیزگاری را ما نیک می‌شناسیم اما با بخت گمراه که نمیگذارد پارسائی پیشه کنیم، چه توان کرد؟ ۳ ـ معنی بیت: ما با شیخ ریا و زاهد مردم فریب آشنائی نداریم یا ساغر شراب بما بده تا بنوشیم یا سخن از زاهد و شیخ مگو و داستان را کوتاه کن ۴ ـ معنی بیت: استغفار میکنم که من با رندی و عاشقی در فصل بهار از باده‌نوشی توبه کنم، مقصود آنکه توبه از باده‌نوشی را در این ایام گناه می‌شمارم ۵ ـ معنی بیت: محبت تو بر ما پرتو لطفی نینداخت، ای زیبای آینه روی که رخسار تابان دارای پناه بر خدا از دل بی‌مهر تو، پناه بر خدا ۶ ـ حتام‌القاه: چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۸۹ دیوان حافظ توضیح داده‌اند باید کلام را بتقدیر نفی گرفت یعنی یالیت شعری حتام‌لاالقاه (کاش میدانستم که تاکی او را دیدار نمیکنم) نظیر توجیه بعضی از مفسرین در آیهٔ شریفه یبین‌الله لکم ان تضلوا یعنی لئلاتضلوا آیهٔ ۱۷۶ سورهٔ نساء (۴) خدا برای شما حکمها را بیان میکند که گمراه نشوید ـ معنی بیت: صبر تلخ است و زندگانی سپری و نیستی‌پذیر، کاش میدانستم تا کی او را دیدار نمیکنم.



غزل ۴۱۹

وصال او زعمر جاودان به

خداوندا مرا آن ده که آن به[1]

بشمشیرم زد و با کس نگفتم

که راز دوست از دشمن نهان به[2]

بداغ بندگی مردن برین در

بجان[3] او که از ملک جهان به

خدا را از طبیب من بپرسید

که آخر کی شود این ناتوان به

گلی کان پایمال سرو ما گشت

بود خاکش زخون ارغوان به[4]

بخلدم[5] دعوت ای زاهد، مفرما

که این سیب زنخ زان بوستان به

دلا دایم گدای کوی او باش
بحکم آنکه[۶] دولت[۷] جاودان به

جوانا سر متاب از پند پیران
که رای پیر از بخت جوان[۸] به

شبی میگفت: چشم کس ندیدست
ز مروارید گوشم در جهان به

اگر چه زنده[۹] رود آب حیاتست
ولی شیراز ما از اصفهان به

سخن اندر دهان دوست شکّر
ولیکن گفتهٔ حافظ از آن به

وزن غزل ۴۱۹: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ معنی بیت: وصل وی از زندگانی ابدی بهترست، ای خدا بمن آن ببخش که نکوتر باشد ۲ ــ معنی بیت: بتیغ جفا مرا خسته کرد ولی از این ستم سخنی بر زبان نراندم، چه سرّ یار از دشمن پنهان داشتن نیک است ۳ ــ بجان او: سوگند بجان وی میخورم ۴ ــ معنی بیت: گل و خاکی که محبوب سرو قامت ما بر آن قدم نهاد، غبارش بر خون ارغوان برتری دارد ۵ ــ خلد: بضم اول و سکون دوم بهشت جاودان ــ معنی بیت: ای پارسا مرا به بهشت جاوید مخوان که بچشم من سیب چانهٔ یار از باغ رضوان هم بهترست ۶ ــ بحکم آنکه: شبه حرف ربط برای تعلیل معادل چه ۷ ــ دولت: بخت نیک، کامگاری، سعادت ۸ ــ بخت جوان: موصوف و صفت ــ معنی بیت: ای جوان، از نیوشیدن اندرز پیران سرپیچی مکن که اندیشه و نظر پیر از اقبال مساعد و سازگار برترست ۹ ــ زنده رود: بکسر اول زاینده رود امروزی که رودخانهٔ معروف اصفهان است ۱۰ ــ معنی بیت: گفتاری که از لب و دهان و دوست شنیده میشود شیرین است، اما سخن حافظ از کلام نوشین یار شیرین‌تر مینماید.

غزل ۴۲۰

ناگهان پرده برانداختهٔ، یعنی چه؟
مست از خانه برون تاختهٔ، یعنی چه[۱]؟

زلف در دست صبا، گوش بفرمان رقیب
اینچنین با همه در ساختهٔ، یعنی چه؟

شاه خوبانی و منظور گدایان شدهٔ
قدر این مرتبه نشناختهٔ، یعنی چه[۲]؟

نه سر زلف خود اوّل تو بدستم دادی
بازم از پای در انداختهٔ، یعنی چه؟

سخنت رمز دهان گفت و کمر سرّ میان
وز میان تیغ بما آختهٔ، یعنی چه[۳]؟

هرکس از مهرهٔ[۴] مهر تو بنقشی مشغول
عاقبت با همه کج باختهٔ، یعنی چه؟

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار
خانه از غیر نپرداختهٔ، یعنی چه[۵]؟

وزن غزل ۴۲۰: فاعلاتن.فعلاتن فعِلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: ناگاه حجاب از رخسار برگرفته‌ای، از این کار چه قصد داری؟ سر مست از خانه بیرون شتافته‌ای، مقصودت چه باشد؟ ۲ ــ معنی بیت: تو سرور زیبایان جهان و محبوب گدایان کوی عشقی، چرا قدر سلطنت بر دلها را نشناختی و بدلداری نپرداختی؟ ۳ ــ معنی بیت: سخن گفتن تو فاش کرد که دهانی داری و کمربند تو را ز باریکی میان ترا آشکار نمود و از میان همه تیغ جفا بر ما کشیده‌ای، مقصودت چیست؟، سعدی گوید:

حجت آنست که گه گه سخنی میگوید | ورنه معلوم نگشتی که دهانی دارد

۴ ــ مهرهٔ مهر: بضم اول و سکون دوم طاس محبت، تشبیه صریح ــ معنی بیت: هرکسی بنقشی از طاس محبت یا کعبتین عشق تو دل پرداخته است، سرانجام تو با همه عاشقان کج قماری کرده‌ای، مرادت چیست؟ ۵ ــ معنی بیت: ای حافظ، اکنون که یار در دل غمگین تو جای گزیده است، چرا سرای دل را از هر اندیشه جز اندیشهٔ یار تهی نکردی، ندانم چه قصد داری؟

غزل ۴۲۱

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلائی بشیخ و شاب[۱] زده

سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر
ولی زترک کله چتر بر سحاب[۲] زده

شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده
عذار مغبچگان[۳] راه آفتاب زده[۴]

عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
شکسته کسمه[۵] و بر برگ گل گلاب زده[۶]

گرفته ساغر عشرت فرشتهٔ رحمت
زجرعه بر رخ حور و پری گلاب زده[۷]

زشور و عربدهٔ شاهدان شیرین کار
شکر شکسته، سمن ریخته، رباب[۸] زده

سلام کردم و با من بروی خندان گفت
که ای خمارکش مفلس شراب زده[۹]

که این کند که تو کردی بضعف همت و رای؟
زگنج خانه شده، خیمه بر خراب زده

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفتهٔ تو در آغوش بخت خواب زده

بیا بمیکده حافظ که بر تو عرضه کنم
هزار صف زدعاهای مستجاب زده[۱۰]

فلک جنیبه‌کش[۱۱] شاه نصرة‌الدّینست
بیا ببین ملکش[۱۲] دست در رکاب زده

خرد که ملهم[۱۳] غیبست بهر کسب شرف
زبام عرش صدش بوسه بر جناب زده

وزن غزل ۴۲۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ شاب: جوان ـ معنی بیت: پیشگاه خانهٔ پیر میفروشان آب پاشیده و پاکیزه بود و مرشد کهنسال بر صدر مجلس نشسته و بدعوت پیر و جوان پرداخته بود ۲ ـ سحاب: بفتح اول ابر ـ معنی بیت: همه باده‌نوشان با آنکه از نظر قدر و منزلت کلاهشان سایه بر ابر می‌افکند، بچاکری پیر میان بسته بودند ۳ ـ مغبچه: باستعاره مقصود شاهد و ساقی و خادم میخانه، نیز نگاه کنید بغزل ۱۷۰ شمارهٔ (۴) و نیز نگاه کنید بغزل

۹ شمارهٔ (۵) ۴ ــ معنی بیت: در بزم پیر مغان پرتو ساغر و جام گوئی فروغ ماه بر اطراف میپراگند و رخسار شاهدان زیبا رهزن دل مهر جهان‌افروز بود ۵ ــ کسمه: بفتح اول چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۹۱ دیوان حافظ نوشته‌اند موئی باشد از زلف که سر آن را مقراض کنند و خم داده بر رخسار گذارند و آنرا پیچه نیز گویند ــ شکسته کسمه: صفت مرکب مفعولی، نعت سببی ۶ ــ معنی بیت: عروس طالع نیک یا شاهد بخت در آن خانهٔ آراسته، زلف پیچان بر رخسار نهاده و بر چهرهٔ چون گل سرخ گلاب افشانده و با هزار ناز نشسته بود ۷ ــ معنی بیت: ساقی فرشتهٔ مهر و بخشایش جام خوشدلی و عیش بر دست نهاده و از اثر جرعه‌ای که بزیبایان سیه‌چشم بهشتی و پریان نوشانده است، گوئی بر چهره‌هاشان گلاب خوی (عرق) افشانده بود ۸ ــ رباب: بفتح اول سازی است زهی مانند طنبور ــ معنی بیت: از غوغا و ستیزه‌جوئی زیبایان شیرین حرکات در بزم شاخ نباتها خرد شده و گلها پراگنده گشته و رباب گوشمالی سخت دیده بود ۹ ــ معنی سه بیت: من بر پیر مغان سلام کردم، وی با چهره‌ای گشاده بطنز بمن فرمود، ای خمارآلوده تهی‌دست و بد حال از میگساری بسیار، کدام عاقل است که آن کار که تو کرده‌ای بکند یعنی از گنج خانهٔ دنیا و زر و سیم و جاه و مقام چشم بپوشد و بخرابات مغان و ویران سرای عشق روی آورد، می‌ترسم که بوصال دولت بیدار مراد نرسی، چه ترا در کنار بخت خواب‌آلوده غافل‌وار خفته می‌بینم ۱۰ ــ زده: بفتح اول صفت مفعولی بمعنی بسته و آراسته و مرتب، صف موصوف آن، ولی بضرورت حفظ وزن و قافیه گاه در شعر متمم یا مضاف‌الیه را پیش از صفت آورند، سعدی گوید

پسران وزیر ناقص عقل بگدائی بروستا رفتند

ــ معنی بیت: ای حافظ، بمیخانهٔ معرفت بشتاب تا هزار صف آراسته از دعاهای باجابت رسیدهٔ رندان را بر تو نمایان سازم ۱۱ ــ جنیبه‌کش: بفتح اول و کسر دوم آنکه جنیبه یا اسب کتل (یدک) را در رکاب بزرگی ببرد، میرآخور (لغت‌نامهٔ دهخدا) ۱۲ ــ شاه نصرةالدین: چنانکه مرحوم قزوینی در اعلام دیوان حافظ نوشته‌اند مقصود از نصرةالدین شاه یحیی است که در سال ۷۹۸ بفرمان تیمور حاکم شیراز شد، نیز نگاه کنید بغزل ۲۱۲ شمارهٔ (۱۱) ۱۲ ــ ملک: بفتح اول و دوم فرشته ۱۳ ــ ملهم: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم آموخته و در دل افکنده ، اسم مفعول از الهام ــ معنی بیت: عقل که امور غیبی باو الهام و آموخته میشود، برای یافتن بزرگی و آبرو از فراز تختگاه آسمان آستان بوس درگاه اوست.

غزل ۴۲۲

ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمدهٔ
فرصتت باد که دیوانه‌نواز آمدهٔ[1]

ساعتی ناز مفرما[2] و بگردان عادت
چون بپرسیدن[3] ارباب نیاز آمدهٔ

پیش بالای تو میرم چه بصلح و چه بجنگ

چون بهرحال برازندهٔ ناز آمدهٔ[۴]

آب و آتش بهم آمیختهٔ از لب لعل

چشم بد دور که بس شعبده‌باز آمدهٔ[۵]

آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب

کشتهٔ غمزهٔ خود را بنماز آمدهٔ[۶]

زهد من با تو چه سنجد[۷] که بیغمای دلم

مست و آشفته بخلوتگه راز آمدهٔ

گفت[۸]: حافظ دگرت خرقه شراب‌آلوده‌ست

مگر از مذهب این طایفه باز آمدهٔ

وزن غزل ۴۲۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: ای که با زنجیر گیسوان بلند پیش آمده‌ای، مجال و فرصتت پیوسته و بردوام باد که بنوازش آشفته حالی سرگشته روی آورده‌ای ۲ ــ ناز مفرما: ناز مکن، برای رعایت احترام گاه فرمودن بجای برخی افعال دیگر بکار میرود ۳ ــ پرسیدن: تفقد و دلجوئی و احوال برگرفتن ۴ ــ معنی بیت: خواه بآشتی آمده باشی یا بقهر و ستیز، جانم فدای قد تو باد، چه بهرگونه که باشد جامهٔ ناز بر قامت تو زیباست ۵ ــ معنی بیت: لب لعل فام تو سرخی آتش و جان بخشی و صفای آب را با هم گرد آورده است، نظر ناپاک از جمال تو دور باد که در شعبده‌بازی و چشم‌بندی بسیار مهارت داری ۶ ــ معنی بیت: دل مهربان تو سزای آفرین و شایستهٔ تحسین است، چه برای یافتن مزد و پاداش از خداوند بر جنازه من که کشتهٔ تیغ ناز توام، بنماز ایستاده‌ای ۷ ــ چه سنجد: چگونه پهلو زند یعنی برابری نتواند، چه قید استفهام و استفهام مجازاً مفید نفی ــ معنی بیت: پارسائی و تقوای من در برابر قوت عشق تو وزنی ندارد و پهلو نتواند زد، چه تو سرمست و خشمگین بخلوت سرای راز و نیاز من برای تاراج دل آمده‌ای ۸ ــ گفت: کسی گفت، گاه فاعل گفت را در کلام نمی‌آورند و گوینده ناشناخته است و این روش معهود است ــ معنی بیت: کسی گفت: ای حافظ، اکنون دلق ترا آغشته بمی می‌بینم، گوئی از راه و رسم ریاکاران اعراض کرده‌ای و بجمع رندان میگسار پیوسته‌ای.

غزل ۴۲۳

دوش رفتم بدر میکده خواب‌آلوده

خرقه تر دامن و سجّاده شراب‌آلوده[۱]

آمد افسوس‌کنان[2] مغبچهٔ بادهٔ‌فروش
گفت: بیدار شو، ای رهروِ خواب‌آلوده

شست‌وشوئی کن و آنگه بخرابات خرام
تا نگردد زتو این دیرِ خراب‌آلوده

بهوای لب شیرین پسران چند کنی؟
جوهر روح[3] بیاقوت مذاب[4] آلوده

بطهارت گذران منزل پیریّ و مکن
خلعت شیب[5] چو تشریف[6] شباب‌آلوده

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی
که صفائی ندهد آبِ تراب‌آلوده[7]

گفتم: ای جان جهان، دفتر گل[8] عیبی نیست
که شود فصل بهار از می ناب‌آلوده

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند بآب‌آلوده[9]

گفت: حافظ، لغز و نکته بیاران مفروش
آه ازین لطفِ بانواع عتاب‌آلوده[10]

وزن غزل ۴۲۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: دیشب خوابناک بدر میخانه معرفت روی آوردم، دلق من آلوده دامن بود و جانمازم آغشته بمی ۲ ــ افسوس‌کنان: قید حالت یا حال ــ معنی دو بیت: خادم میکده بظریف‌طبعی ولاغ و استهزا گفت که ای رهگذر غافل آگاه شو، نخست خود را از آلایش دنیا پاک ساز، آنگاه بخرابات عشق گام بنه تا از آلودگی تو این صومعه که مقام محو و فناست آلوده نگردد ۳ ــ جوهر روح: گوهر روان، تشبیه صریح ۴ ــ یاقوت مذاب: یاقوت گداخته باستعاره مراد شراب سرخ‌فام ۵ ــ شیب: بفتح اول و سکون دوم پیری ــ خلعت شیب: تشبیه صریح ۶ ــ تشریف: خلعت ۷ ــ تراب‌آلوده: بضم اول خاک‌آلود ــ معنی سه بیت: خدمتگزار میخانهٔ معرفت بمن گفت: بهواخواهی شاهدان نوشین لب تا کی گوهر روان را بیاقوت گداخته باده آغشته میسازی و بعشق مجازی میپردازی؟ مرحلهٔ پیری را بپاکدامنی سپری کن و جامهٔ کهنسالی را چون خلعت جوانی بهوای نفس آلوده مساز، از آلایشها پاک و پاکیزه شو و از چاه ظلمانی تعلقات دنیوی بیرون آی، چه

پیداست که آب گل‌آلوده را روشنی و صفا نباشد ۸ ــ دفتر گل: تشبیه صریح ۹ ــ معنی دو بیت: پاسخ دادم که ای جان اهل عالم، اگر در هنگام بهار که نوبت شادی و طرب است، ورق گل بآب باده آغشته شود (بکنایه یعنی اگر ما در کنار گل باده گساری کنیم) خرده نباید گرفت. آنان که در طریق عشق آگاهانه رهسپارند، در این دریای ژرف غرقه شدند ولی دامنشان بتعلقات جهان مادی نیالود و از عشق مجازی قصد وصول بعشق حقیقی داشتند ۱۰ ــ معنی بیت: یار گفت: ای حافظ، نزد دوستان فضل‌نمائی مکن و نکته‌سنجی خود را برخ ما مکش که تو هنوز بکمال معنی پی نبرده‌ای، خاموش باش. دریغا از اینهمه مهربانی و عنایت محبوب که آمیخته با ملامت و سرزنش بود.

غزل ۴۲۴

از من جدا مشو که توام نور دیدهٔ
آرام جان و مونس قلب رمیدهٔ
از دامن تو دست ندارند عاشقان
پیراهن صبوری[۱] ایشان دریدهٔ
از چشم بخت[۲] خویش مبادت گزند از آنک
در دلبری بغایت خوبی رسیدهٔ
منعم مکن زعشق وی، ای مفتی[۳] زمان
معذور دارمت که تو او را ندیدهٔ
آن سرزنش که کرد ترا دوست، حافظا
بیش از گلیم خویش مگر[۴] پا کشیدهٔ؟

وزن غزل ۴۲۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ پیراهن صبوری: جامهٔ شکیب، تشبیه صریح ۲ ــ چشم بخت: دیدهٔ طالع، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: آرزومندم که از نظر بخت و دیدهٔ طالع خویش آسیبی نبینی، چه در دلستانی و زیبائی چنان بنهایت کمال دست یافته‌ای که بخت تو نیز بر تو رشک میبرد ۳ ــ مفتی: بضم اول و سکون دوم قاضی شرع و فتوی‌دهنده اسم فاعل از افتاء مصدر باب افعال ــ معنی بیت: ای قاضی شرع مرا از مهرورزی با وی باز مدار، من عذر ترا می‌پذیرم، چه معشوق مرا ندیده‌ای وگرنه از عشق منعم نمیکردی ۴ ــ مگر: قید استفهام ــ معنی بیت: ای حافظ، آیا تو پای از حد خویش فراتر نهادی که بملامت یار گرفتار آمدی؟

غزل ۴۲۵

دامن‌کشان همی شد در شربِ زر کشیده[1]
صد ماه رو زرشکش جیبِ قصب[2] دریده
از تابِ آتشِ می بر گردِ عارضش خوی[3]
چون قطره‌هایِ شبنم بر برگِ گل چکیده[4]
لفظی فصیحِ شیرین، قدّی بلندِ چابک[5]
روئی لطیفِ زیبا، چشمی خوشِ کشیده
یاقوتِ جان‌فزایش[7] از آبِ لطف زاده
شمشادِ خوش خرامش در ناز پروریده
آن لعلِ دلکشش بین وان خندهٔ دل‌آشوب[8]
وان رفتنِ خوشش بین وان گامِ آرمیده[9]
آن آهویِ سیه‌چشم[10] از دامِ ما برون شد
یاران چه چاره سازم با این دلِ رمیده[11]؟
زنهار تا توانی اهلِ نظر میازار
دنیا وفا ندارد، ای نورِ هر دو دیده
تا کی کشم عتیبت[12] از چشمِ دلفریبت
روزی کرشمهٔ کن ای یارِ برگزیده[13]
گر خاطرِ شریفت رنجیده شد زحافظ
بازآ که توبه کردیم از گفته و شنیده[14]
بس شکر باز گویم در بندگیِ خواجه
گر اوفتد بدستم آن میوهٔ رسیده[15]

وزن غزل ۴۲۵: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ شرب زر کشیده: بفتح اول و سکون دوم کتان نازک زربفت، موصوف و صفت مفعولی مرکب ۲ ــ جیب قصب: بفتح اول و سکون دوم گریبان جامهٔ حریر ــ قصب بفتح اول و دوم جامهٔ ابریشمین یا کتان

نازک ـ معنی بیت: یار در جامهٔ کتان نازک زربفت بناز خرامان میرفت و از رشک جمال او صد زیبای ماه رخسار گریبان جامهٔ حریر خود را چاک زدند ۳ ـ خوی: با ثانی معدوله بر وزن می، عرق انسان و حیوانات دیگر باشد (نقل از برهان قاطع) ۴ ـ معنی بیت: از گرمی آتش باده بر پیرامون رخسارش، خوی مانند ژاله که بر ورق گل افتاده باشد، نمایان بود ۵ ـ چابک: بضم سوم در اینجا بمعنی رعنا و ظریف ۶ ـ چشمی خوش کشیده: دیده‌ای زیبا و گشاده ۷ ـ یاقوت جان‌فزا: باستعاره مراد لب یاقوت رنگ و شمشاد خوش خرام نیز باستعاره قامت بلند ـ معنی بیت: یاقوت لب روح‌پرورش از آب چشمه‌سار لطافت پدید آمده و قامت بلند خوش‌رفتارش بناز تربیت یافته است ۸ ـ دل‌آشوب: آشفته‌ساز و شورانگیز، صفت مرکب فاعلی، خنده موصوف ۹ ـ آرمیده: آرام و آهسته، صفت گام مشتق از مادهٔ ماضی از مصدر لازم آرمیدن ـ معنی بیت: لعل دلپذیر وی را بنگر و آن تبسمی که شورانگیزست و دل را آشفتهٔ عشق میکند، آن رفتار دلپسند وی را ببین و گام نهادن آرام و آهسته‌اش را بنگر ۱۰ ـ آهوی سیه‌چشم: غزال سیاه چشم باستعاره مراد محبوب زیبا ۱۱ ـ دل‌رمیده: دل سرکش که از بر من گریخته است، موصوف و صفت از ماده فعل ماضی بمعنی فاعلی (گریزان) ۱۲ ـ عتیب: بکسر اول ممال عتاب بمعنی خشم و ملامت؛ برای قرینه‌سازی با فریب ممال شده است ۱۳ ـ یار برگزیده: محبوب منتخب و یگانه، موصوف و صفت مفعولی ـ معنی بیت: تا چند از چشم فریبای تو خشم و ملامت تحمل کنم، ای دوست یگانه و نخبه یک روز هم بناز و غمزه نگاهی جانب ما کن ۱۴ ـ معنی بیت: اگر دل بزرگوار تو از حافظ آزرده شد بازگرد که از هر چه دیگران دربارهٔ ما گفته‌اند و تو شنیده‌ای یا هر چه باشد خواه درست یا نادرست توبه کردیم و پوزش میخواهیم ۱۵ ـ معنی بیت: در خدمت آن سرور نیک سپاس میگزارم، اگر دست من بدامن آن میوهٔ نوباوهٔ بکمال رسیدهٔ بوستان صحبت برسد؛ چنانکه گفته شد در بسیاری موارد مراد از خواجه همان خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع است.

غزل ۴۲۶

از خونِ دل نوشتم نزدیکِ[1] دوست نامه

إنّی رَأَیتُ دَهراً مِنْ هَجْرِکِ القِیامة

دارم من از فراقش در دیده صد علامت

لَیْسَتْ دُموعُ عَیْنی هذا لَنَا العَلامة[2]

هر چند کازمودم، از وی نبود سودم

مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدامة[3]

پرسیدم از طبیبی احوالِ دوست، گفتا:

فی بُعْدِها عذابٌ فی قُرْبِهَا السَّلامة[4]

گفتم ملامت آید، گر گردِ دوست گردم
وَاللهِ ما رَأَیْنا حُبّاً بِلا مَلامة[۵]

حافظ چو طالب آمد جامی بجان شیرین
حَتّیٰ یذوقَ مِنهُ کَأساً مِنَ الکَرامة[۶]

وزن غزل ۴۲۶: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ نزدیک: شبه حرف اضافه معادل «به» ــ معنی بیت: از غصه و اندوه درون بدوست نامه نگاشتم که همانا سختی روزگار را در هجران تو چون روز رستاخیز دیدم ۲ ــ معنی بیت: من از جدائی وی در چشم صد نشان دارم، آیا این اشکهای دیدهٔ من بر مهجوری ما نشان نیست؛ در صفحهٔ ۵۰۳ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در یک نسخه هذی بجای هذا آمده که مطابق قواعد نحو صحیح مینماید ۳ ــ معنی بیت: چندانکه آزمایش کردم از وی بهرهٔ وصالی بمن نرسید که گفته‌اند: هر که آزموده را دوباره بیازماید، باو پشیمانی رسد ۴ ــ معنی بیت: از پزشک دل آگاهی حال عشق دوست را سؤال کردم. پاسخ داد در دوری معشوق شکنجه و عذابی نهفته است و در نزدیکی و دیدار وی ایمنی و خوشی ۵ ــ معنی بیت: با خود گفتم، اگر پیرامون یار برآیم، مرا سرزنش کنند و بخدا سوگند ما عشقی را بدون سرزنش ندیدیم یعنی در عشق بیقین ملامت نیز هست. مصراع دوم بهمین صورت بدون نقص است و مقول قول عاشق برای تاکید معنی مصراع اول است ۶ ــ معنی بیت: حافظ هوادار و خواستار شد که جان شیرین خود را در بهای جامی بدهد، تا با دادن جان ساغری از کرامت عشق بچشد؛ ظاهراً ضمیر در «منه» بمفهوم جملهٔ سابق یعنی مصراع اول مربوط است.

غزل ۴۲۷

چراغِ رویِ ترا شمع گشت پروانه
مرا زحالِ تو با حالِ خویش پروانه[۱]

خرد که قیدِ مجانینِ[۲] عشق می‌فرمود
ببویِ سنبلِ زلفِ تو گشت دیوانه

ببویِ زلفِ تو گر جان بباد رفت چه شد؟
هزار جانِ گرامی فدایِ جانانه

منِ رمیده[۳]، زغیرت زپا فتادم دوش
نگارِ خویش چو دیدم بدستِ بیگانه

چه نقشها که برانگیختیم و سود نداشت
فسونِ ما برِ او گشته است افسانه[۴]
بر آتشِ رخ[۵] زیبایِ او بجایِ سپند
بغیرِ خالِ سیاهش که دید به دانه[۶]
بمژده جان بصبا داد شمع در نفسی
زشمعِ رویِ تواش چون رسید پروانه[۷]
مرا بدَورِ لبِ دوست هست پیمانی
که بر زبان نبرم جز حدیثِ پیمانه[۸]
حدیثِ مدرسه و خانقه مگوی که باز
فتاد در سرِ حافظ هوایِ میخانه

وزن غزل ۴۲۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ پروا: توجه و التفات؛ میان پروانه در مصراع اول و پروانه در مصراع دوم تجنیس مرکب مراعات شده است ــ معنی بیت: هر شمع جهان‌افروزی بر گرد چراغ روی تو پروانه‌وار بگردش درآمد تا از مهر رخسار تو کسب نور کند، من چنان بتو پرداخته‌ام که از خود بیخبرم و بحال خویشتن التفاتی نکنم ۲ ــ مجانین: بفتح اول دیوانگان جمع مجنون ــ معنی بیت: عقل که فرمان میداد دیوانگان عشق را در بند کشند، خود بهوای سنبل گیسوی تو دیوانه گشت ۳ ــ رمیده: گریزان، صفت مشتق از مادهٔ ماضی بمعنی فاعلی، من موصوف ــ معنی بیت: دیشب من که گریزان از مردمم، چون یار زیبای خود را در کنار غیر یافتم، از رشک و حمیت از پا درآمدم و سخت ناتوان شدم ۴ ــ معنی بیت: نیرنگها و حیله‌ها کردیم و فایده‌ای نداد، حیله و چارهٔ ما پیش او افسانه گشت و باطل و بی‌اثر شد ۵ ــ آتش رخ: تشبیه صریح ــ بهدانه: دانهٔ نکو و زیباتر ــ معنی بیت: کیست که بجای سپند بر آتش چهرهٔ او بجز خال سیاهش دانهٔ نکوتری بشناسد ۷ ــ پروانه: بفتح اول و سکون دوم در اینجا بایهام معنی بعید پروانه یعنی رخصت و فرمان مقصودست ــ معنی بیت: چون شمع از شمع رخسار تو فرمان و رخصت دیدار یافت در یک نفس جان بمژدگانی بنسیم صبا میبرد ۸ ــ معنی بیت: من در ایام کامروائی و دولت لب یار شرط کرده‌ام که سخن جز از ساغر و پیمانه نگویم.

غزل ۴۲۸

سحرگاهان که مخمورِ شبانه
گرفتم باده با چنگ و چغانه[۱]

نهادم عقل را ره توشه[2] از می
زشهرِ هستیش کردم روانه

نگارِ میفروشم عشوهٔ داد
که ایمن گشتم از مکر زمانه[3]

زساقیِ کمان ابرو[4] شنیدم
که ای تیرِ ملامت را نشانه

نبندی[5] زان میان طرفی کمروار
اگر خود را ببینی در میانه[6]

برو این دام بر مرغی دگر نه
که عنقا[7] را بلندست آشیانه

که بندد طرفِ[8] وصل از حسنِ شاهی
که با خود عشق بازد جاودانه؟

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
خیالِ آب و گل در ره بهانه[9]

بده کشتیِ می تا خوش برانیم[10]
ازین دریایِ ناپیدا کرانه

وجودِ ما معمّائیست حافظ
که تحقیقش فسونست و فسانه[11]

وزن غزل ۴۲۸: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ چغانه: بفتح اول قانون، نیز نگاه کنید بغزل ۲۴۱ شمارهٔ (۳) ــ معنی بیت: هنگام سحر که هنوز نیم مست از باده‌گساری دوشین بودم، باز بآهنگ چنگ و قانون ساغر گرفتم ۲ ــ ره توشه: زاد، توشهٔ راه، اضافه مقلوب، اسم مرکب ــ معنی بیت: برای خرد زاد راه از باده ساختم و از کشور وجود خود او را بیرون راندم ۳ ــ معنی بیت: معشوق زیبای باده‌فروش من کرشمه‌ای کرد که با آن از دست نیرنگ و حیلهٔ روزگار درامان ماندم ۴ ــ کمان ابرو: صفت ترکیبی از دو اسم، ساقی موصوف ۵ ــ در نسخه بدل در صفحهٔ ۲۹۷ دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی ببندی بجای نبندی و در مصراع دوم نبینی بجای ببینی آمده که بر متن ترجیح دارد ۶ ــ معنی دو بیت: این سخن از ساقی (نوشگر) هلال ابرو بگوشم آمد، ای آنکه در عشق آماج

تیر سرزنشی، اگر از خودپرستی تو نشانی بر جای نباشد و هستی خود را فراموش کنی مانند کمربند که از میان معشوق برخوردارست، تو هم از عشق بهره و نصیبی خواهی یافت؛ برای توضیح معنی طرف نگاه کنید بغزل ۱۲ شمارهٔ (۴) ۷ ــ عنقا: بفتح اول و سکون دوم سیمرغ ــ معنی بیت: این دام را برای صید پرنده‌ای دیگر بگستر، چه سیمرغ بلند آشیانست و بدام افتادنی نباشد ۸ ــ بندد طرف: بهره برد و کامیاب شود، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲ شمارهٔ (۴) ــ معنی بیت: هیچکس از عشق بر جمال الهی بهره‌یاب و کامروا نخواهد شد، چه فرمانفرمای مطلق جهان هستی بر خود همواره عشق میورزد و چنانکه گفته‌اند خدا هم عاشق خویش است و هم معشوق، پس بر چنین معشوقی که میتواند عشق بورزد و بکام رسد؟ ۹ ــ معنی بیت: همنشین بزم و رامشگر و ساقی همه خداوندست یا بعبارت دیگر عشق و عاشق و معشوق همه اوست و کس جز او نیستی هست‌نما باشد و خیال هستی و عشق‌ورزی این گرفتاران عالم مادی چیزی جز یک بهانه و دست‌آویز نیست و اصالت و بنیادی ندارد ۱۰ ــ برانیم: در صفحهٔ ۵۰۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد بسرآئیم بجای برانیم آمده که بر متن ترجیح دارد ــ معنی بیت: ای ساقی، سفینهٔ می را بما بسپار تا از دریای بیکران غم بسلامت بکناری رسیم و آسوده دل شویم ۱۱ ــ معنی بیت: ای حافظ هستی ما در این جهان سخنی پوشیده و رازی سربسته است که پژوهشهای ما دربارهٔ آن چون گفتار افسون‌گران و ساحران و عزایم‌خوانان و داستان‌گویانست و راهی بمقصود نمیبرد.

غزل ۴۲۹

ساقی بیا که شد قدحِ لاله پُر ز می

طامات[۱] تا بچند و خرافات[۲] تا بکی؟

بگذر زکبر و ناز که دیدست روزگار

چینِ قبایِ قیصر و طرفِ کلاه کی

هشیار شو که مرغِ چمن مست گشت هان[۳]

بیدار شو که خوابِ عدم در پیست هی

خوش نازکانه[۴] می‌چمی[۵]، ای شاخِ نوبهار

کاشفتگی مبادت از آشوبِ بادِ دی

بر مهرِ چرخ و شیوهٔ او اعتماد نیست

ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکرِ وی

فردا شرابِ کوثر[۶] و حور از برایِ ماست

و امروز نیز ساقیِ مهروی و جامِ می

بادِ صبا ز عهدِ صبی[۷] یاد میدهد
جان داروئی که غم ببرد در ده‌ای صُبَی[۸]

حشمت مبین و سلطنتِ گل که بسپرد
فراشِ باد هر ورقش را بزیرِ پسی[۹]

در ده بیاد حاتمِ طی[۱۰] جامِ یک منی
تا نامهٔ سیاهِ بخیلان کنیم طی

زان می که داد حسن و لطافت بارغوان
بیرون فکند لطفِ مزاج از رخش بخوی[۱۱]

مسند بباغ بر که بخدمت چو بندگان
استاده است سرو و کمر بسته است نی

حافظ حدیثِ سحر فریبِ[۱۲] خوشت رسید
تا حدِّ مصر و چین و باطرافِ روم دری

وزن غزل ۴۲۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ طامات: خودنمائی و لاف و گزاف صوفیانه نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۲ شماره (۲) ۲ ــ خرافات: بضم اول داستانهای شب و سخنان نمکین و دروغ بی‌پایه و مایه جمع خرافه و «خرافه نام مردی پری‌زاده از قبیلهٔ عذره و او آنچه از پریان میدید نقل میکرد و مردم او را بدروغ میداشتند و هر سخن او را باور نداشتند و گفتندی هذا حدیث خرافة و هی حدیث مستملح کذب و حکایتهای شب «نقل از منتهی‌الارب» ــ معنی بیت: ساقی بشتاب که بهار آمد و ساغر لاله از بادهٔ سرخ سرشار شد، لاف و گزاف صوفیانه بس است تا چند سخن دروغ و باطل توان شنید . ۳ ــ هان: بفتح اول از اصوات است برای تنبیه و همچنین است هی بفتح اول ــ معنی بیت: هان باخبر باش که بلبل باغ سرمست شد تو نیز از خواب غفلت سر برگیر که خواب دراز نیستی و مرگ بدنبال زندگانی کوتاه ماست ۴ ــ نازکانه: قید وصف و روش‌بتازگی و خوشی ۵ ــ می‌چمی: بفتح سوم خرامان میروی و جنبشی میکنی ــ معنی بیت: ای شاخهٔ نورس بهاری با ناز و خوشی جنبشی می‌کنی از خدا میخواهم که حال تو از غوغا و تشویش تندباد زمستانی پریشان نشود و همواره سرسبز و خرم بمانی ۶ ــ کوثر: بفتح اول و سکون دوم نام‌جوئی در بهشت ۷ ــ صبی: بکسر اول و الف مقصوره در آخر جوانی و عشق‌بازی و میل بلهو؛ میان صبی در مصراع اول و صبی در مصراع دوم جناس شبه اشتقاق است ۸ ــ صبی: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم کودک خردسال مصغر صبی بفتح اول و کسر دوم نقل باختصار از حواشی دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی، در نسخ چاپی بنیّ آمده مصغر ابن بمعنی پسرک که بنظر میرسد

بر متن ترجیح داشته باشد ۹ ــ معنی بیت: بشکوه و فرمانروائی سلطان گل التفات مکن که بزودی فراش باد هر برگش را در زیر پا لگدکوب خواهد کرد ۱۰ ــ حاتم طی: بکسر سوم حاتم‌ابن عبدالله ابن سعد طائی مکنی به ابوسفانه مردی سخی و جوانمرد و از قبیلهٔ طی که عرب بسخا و کرم وی مثل زنند (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ــ معنی بیت: بیاد رادمرد روزگار حاتم طائی جامی که یک من باده در آن گنجد بده تا بنوشیم و نامهٔ عمل ممسکان و زفتان را که مانند نامهٔ گنهکاران سیاهست در هم بپیچیم و نامی از آنها دیگر نبریم ۱۱ ــ خوی: بر وزن می بمعنی عرق ــ معنی بیت: ای ساقی بما از آن باده بده که بر حسن و لطف چهرهٔ ارغوان می‌افزاید و چون دلبر جرعه‌ای از آن بنوشد، تأثیر شراب لطافت چهرهٔ وی را از عرقی که بر چهره‌اش می‌نشیند نمودار میسازد. ۱۲ ــ حدیث سحر فریب: سخنی که مانند جادو آدمی را مسحور کند، موصوف و صفت ترکیبی از دو اسم.

غزل ۴۳۰

بصوتِ بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت؟ آخِرُالدَّواءِ الْکَیّ[۱]

ذخیرهٔ بنه از رنگ و بویِ فصلِ بهار
که میرسند زپی رهزنانِ بهمن و دی[۲]

چو گل نقاب برافکند و مرغ زد هوهو
منه زدست پیاله چه میکنی؟ هی، هی[۳]

شکوهِ سلطنت و حسن کی ثباتی داد؟
زتختِ جم سخنی مانده است و افسرِ کی[۴]

خزینه داریِ میراث‌خوارگان کفرست
بقولِ مطرب و ساقی بفتویِ[۵] دف و نی

زمانه، هیچ نبخشد که بازنستاند
مجوز سفله مروّت که شَیْئُهُ لا شَیْ[۶]

نوشته‌اند بر ایوانِ جَنَّةُالمَأوی[۷]
که هر که عشوهٔ دنیی[۸] خرید وای بوی

سخا نماند، سخن طی کنم، شراب کجاست؟
بده بشادیِ روح و روانِ حاتمِ طی[۹]

بخیل بوی خدا نشنود، بیا حافظ
پیاله گیر و کرم ورز وَالضّمانُ عَلَیّ

وزن غزل ۴۳۰: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)
۱ ــ قمری: بضم اول و سکون دوم فاخته ــ معنی بیت: اگر در بهار بآوای خوش هزاردستان و فاخته باده نخواهی، ترا از بیماری غم روزگار هرگز درمان نتوانم کرد که گفته‌اند واپسین دارو داغ کردن است (در قدیم زخمهائی را که بهیچ مرهم بهبود نمی‌یافت، با داغ آهنین میسوزاندند) مقصود آنست که تنها راه درمان تو همان داغ کردن خواهد بود که آخرین دواست ۲ ــ رهزنان بهمن و دی: تشبیه صریح ــ معنی بیت: از لطف و صفا و آب رنگ بهاران اندوختهٔ شادی فراهم ساز که غارتگران زمستانی از این پس فرا میرسند و دست بتاراج باغ و بوستان میبرند ۳ ــ هی: بفتح اول از اصوات است برای تنبیه بمعنی آگاه شو و برای تأکید لفظی دو بار تکرار شده است ــ معنی بیت: آنگاه که گل روبند یکسوتها دو پرنده نغمه‌خوانی آغاز کرد، ساغر از کف منه، هان و هان جز باده‌گساری بکاری مپرداز ۴ ــ کی: بفتح اول پادشاه پادشاهان... در قدیم این چهار پادشاه را که کیکاوس و کیخسرو و کیقباد و کی لهراسب باشد کی میگفته‌اند (نقل از برهان قاطع) ۵ ــ فتوی: فتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر فرمان فقیه و مفتی، ولی در اینجا ضرورت حفظ وزن را الف مقصوره ممال میشود ــ معنی بیت: باعتقاد رامشگر و ساقی و بفرمان مفتی دف و نی، گنجوری و نگاهبانی خواسته برای وارثان کفران نعمت و ناسپاسی است ۶ ــ معنی بیت: روزگار هر چه دهد باز میگیرد، از فرومایه جوانمردی مخواه که چیزی که زمانه میدهد (جاه و مال) ناچیزست ۷ ــ جنةالمأوی: بفتح اول و تشدید دوم بهشت که مسکن پرهیزگاران است، این ترکیب مقتبس است از آیهٔ ۱۵ سورهٔ نجم (۵۳) عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی ۸ ــ دنیی: بضم اول دنیا، در اینجا بهتر است چنانکه در صفحهٔ ۵۲۳ جامع نسخ حافظ تألیف مسعود فرزاد آمده است دنیا خوانده و نوشته شود و ممال کردن آن ضرورتی ندارد ۹ ــ معنی بیت: از بخشندگی نشانی برجای نیست، طومار سخن را درنوردم باده کو، ای ساقی بشادی و آرامش جان و روان حاتم طائی در ساغر بریز و بما بده ۱۰ ــ معنی بیت: ممسک و زفت بوئی از رحمت خدا نشنیده است، ای حافظ بشتاب و جام گیر و بزرگواری و رادی کن، ضمانت آن بر من که گناهی نخواهی کرد.

غزل ۴۳۱

لبش می‌بوسم و درمی‌کشم می
بآب زندگانی برده‌ام پی[۱]
نه رازش میتوانم گفت باکس
نه کس را میتوانم دید با وی

لبش می‌بوسد و خون میخورد جام
رخش می‌بیند و گل میکند خوی[۲]

بده جامِ می و از جم مکن یاد
که میداند که جم کی بود و کی، کی[۳]؟

بزن در پرده چنگ، ای ماهِ مطرب[۴]
رگش[۵] بخراش تا بخروشم از وی

گل از خلوت[۶] بباغ آورد مسند
بساطِ زهد همچون غنچه کن طی

چو چشمش مست را مخمور مگذار
بیادِ لعلش ای ساقی، بده می[۷]

نجوید جان از آن قالب جدائی
که باشد خونِ جامش در رگ و پی[۸]

زبانت درکش، ای حافظ، زمانی
حدیثِ بی‌زبانان بشنو از نی[۹]

وزن غزل ۴۳۱: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ــ معنی بیت: بر لب یار بوسه می‌زنم و بادهٔ نوشین محبت می‌نوشم، آری بـآب حیات کـه زنـدگانی جاودانی بخشد دست یافته‌ام ۲ــ خوی: عرق، بر وزن می تلفظ میشود ــ معنی بیت: جام بر لب یار بوسه میدهد ولی از رشک بر آن چشمهٔ نوش خونین دل است و گل چهرهٔ آن گلچهره را می‌نگرد و از شرم عرق بر رخسارش می‌نشیند ۳ــ کی: چه وقت، قید استفهام ــ معنی بیت: ساغر بده و از جمشید سخن مگو، کسی نمیداند که جمشید چه زمان میزیست یا کیکاوس چه وقت زندگی میکرد ۴ــ ماه مطرب: تشبیه صریح ۵ــ رگ: باستعاره مقصود تارهای چنگ است ــ معنی بیت: ای رامشگر ماه‌سیما چنگ را بـآهنگ بنواز و تارهایش را با زخمه خارش و لرزشی بده تا بر موافقت آن خروش برآوریم ۶ــ خلوت: باستعاره مقصود نهانگاه عدم ــ معنی بیت: گل از نهانگاه عدم کرسی در چمن باغ نهاد و بجلوه‌گری پرداخت، تو هم غنچه‌سان فرش پارسائی و زهدفروشی را درهم بپیچ ۷ــ معنی بیت: ای ساقی، عاشق سرمست را چون چشم خمارآلودهٔ یار نیم‌مست رها مکن، بر یاد لعل لبش بما باده بنوشان ۸ــ معنی بیت: جان از کالبدی که در رگ و عصب آن بادهٔ سرخ یعنی خون ساغر روان باشد، هرگز جدا نمیشود ۹ــ معنی بیت: ای حافظ، یکدم خاموشی گزین و از آوای نی بی‌واسطه زبان و دهان سخنی بینوش

غزل ۴۳۲

مخمورِ جامِ عشقم، ساقی، بده شرابی
پرکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی[1]

وصفِ رخِ چو ماهش در پرده راست ناید
مطرب بزن نوائی، ساقی بده شرابی

شد حلقه قامتِ من تا بعد ازین رقیبت
زین در دگر نراند ما را بهیچ بابی[3]

در انتظارِ رویت ما و[4] امیدواری
در عشوهٔ وصالت ما و خیال و خوابی

مخمورِ آن دو چشمم آیا کجاست جامی؟
بیمارِ آن دو لعلم آخر کم از جوابی؟[5]

حافظ چه می‌نهی دل تو در خیالِ خوبان؟
کی تشنه سیر گردد از لمعهٔ سرابی؟[6]

وزن غزل ۴۳۲: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ آب: بایهام معنی بعید آب که رونق و روشنی است در اینجا مقصود میباشد ــ معنی بیت: ای ساقی، از ساغر محبت نیم‌مستم، باز باده بده و جام را سرشار کن که محفل بی‌وجود می رونق و روشنی ندارد ۲ ــ معنی بیت: صفت چهرهٔ چون ماه وی در پردهٔ سخن نمی‌گنجد. پس، ای رامشگر آهنگی بنواز و ای نوشگر باده بده تا از پردهٔ ساز وصف رخسار او را بشنوم ۳ ــ باب: در ــ معنی بیت: قد من بر درگاه تو حلقه‌وار خمید تا از این پس نگهبان آستان تو مرا از این در بدر دیگر روانه نسازد ۴ ــ و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی ملازمت ــ معنی بیت: ما در چشم براه ماندن برای دیدار تو ملازم امید می‌باشیم یعنی همیشه امیدواریم و در عشوه و فریبی که وصل تو بما میدهد همراه خیل خیالیم و روی ترا در رؤیا می‌بینیم ۵ ــ معنی بیت: ساغری از بادهٔ نگاه تو کجاست که مرا از خمارآلودگی رها سازد، من جدا از لب نوشین تو بیمارم، باری دست کم (کمینه) پاسخی بده تا مرا شفا بخشی ۶ ــ لمعهٔ سراب: بفتح اول و سکون دوم درخشش کور آب یا زمین شوره در صحرا که از دور بآب ماند ــ معنی بیت: ای حافظ، چرا دل بخیال دیدار زیبایان سپرده‌ای، مگر نمیدانی که تشنه‌کام از برق سراب سیر نمیشود و همچنان سوخته‌جگر میماند.

غزل ۴۳۳

ای که بر ماه[1] از خطِ مشکین نقاب انداختی
لطف کردی سایهٔ بر آفتاب انداختی[2]

تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگِ عارضت؟
حالیا[3] نیرنگِ نقشی خوش بر آب انداختی

گویِ خوبی بردی از خوبانِ خلّخ[4] شاد باش
جامِ کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی

هر کسی با شمعِ رخسارت بوجهی عشق باخت
زان میان پروانه را در اضطراب انداختی[5]

گنجِ عشقِ[6] خود نهادی در دلِ ویرانِ ما
سایهٔ دولت بر این کنجِ خراب انداختی

زینهار از آبِ[7] آن عارض که شیران را از آن
تشنه لب کردیّ و گردان را در آب انداختی

خوابِ بیداران ببستی و آنگه از نقشِ خیال
تهمتی بر شبروانِ[8] خیلِ خواب انداختی

پرده از رخ برفکندی یک نظر در جلوه‌گاه
وز حیا حور و پری را در حجاب انداختی[9]

باده‌نوش‌ازجامِ‌عالم‌بین[10] که‌بر‌اورنگِ[11] جم
شاهدِ مقصود را از رخ نقاب انداختی

از فریبِ نرگسِ مخمور[12] و لعلِ می‌پرست
حافظِ خلوت‌نشین را در شراب انداختی

وز برای صیدِ دل در گردنم زنجیرِ زلف
چون کمندِ خسروِ مالک رقاب[13] انداختی

داورِ داراشکوه، ای آنکه تاجِ آفتاب
از سرِ تعظیم بر خاکِ جناب[14] انداختی

نصرةالدّین شاه یحیی[۱۵] آنکه خصم ملک را
از دم شمشیرِ چون آتش[۱۶] در آب انداختی

وزن غزل ۴۳۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ـ ماه: باستعاره رخسار زیبا و همچنین است آفتاب، خط مشکین و سایه باستعاره سبزهٔ عذار ۲ ـ معنی بیت: ای زیبائی که بر ماه رخسار از خط سبز عذار حجابی افکندی، کاری شیرین و دلپذیر کردی که بر خورشید چهرهٔ خود سایبانی گستردی ۳ ـ حالیا: اکنون، قید زمان ـ معنی بیت: پس از این نمیدانم که آب و رنگ رخسار تو با ما چه خواهد کرد، اکنون طرح نقشی دلپذیر از خط مشکین عذار بر چهرهٔ چون آب روشن خود انداختی و بر ملاحت خویش افزودی ۴ ـ خلخ: بفتح اول و تشدید دوم مضموم نام شهری حسن‌خیز در ترکستان ـ معنی بیت: شاد بمان که در مسابقهٔ زیبائی بر نکویان شهر حسن خیز خلخ پیشی گرفتی اکنون که افراسیاب، پادشاه کشور ترکان را مغلوب کردی مانند کیخسرو جام شادی بنوش، در ضمن تلمیحی دارد بداستان جنگ کیخسرو و افراسیاب چنانکه در شاهنامهٔ فردوسی آمده است ۵ ـ معنی بیت: هر کس بر شمع چهرهٔ تو بگونه‌ای عشق ورزید، از این میانه پروانه (باستعاره مراد حافظ دل سوخته) را بر گرد شمع رخسار خود پریشان و مضطرب ساختی ۶ ـ گنج عشق: تشبیه صریح ـ معنی بیت: دل شکستهٔ ما را گنجینهٔ گوهر عشق خود ساختی و سایهٔ اقبال و سعادت بر این گوشه ویران افکندی، تلمیحی دارد بخبر نبوی اَنَا عِنْدَالْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ (من در دل شکسته‌دلانم) نیز نگاه کنید بغزل ۲۸ شمارهٔ (۴) ۷ ـ آب: بایهام معنی بعید آن یعنی روشنی و لطافت مقصود است ـ معنی بیت: از روشنی و لطافت رخسار تو باید پرهیز کرد چه شیردلان روزگار را تشنهٔ آب عارض خود کردی و دلیران را غرقهٔ دریای عشق ساختی ۸ ـ شبروان: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کنایه از شب‌بیداران و سالکان باشد و کنایه از عسس و دزد و عیار هم هست (برهان قاطع) ـ معنی بیت: راه خواب را بر شب‌زنده‌داران عاشق مسدود کردی و آنگه صورت خیال خود را بر شبگردان سیاه خواب نمایان داشتی و بتهمت و گمان گفتی شما خیال مرا بخواب دیده‌اید ۹ ـ معنی بیت: باندازه یک نگاه در عرصه‌گاه حسن حجاب از چهره برگرفتی و حور بهشتی و فرشته و پری را از شرم جمال خود از نظرها پوشیده داشتی ۱۰ ـ عالم‌بین: جهان‌نما، جهان‌بین، صفت جام ۱۱ ـ اورنگ: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم تخت ـ معنی بیت: از جام جهان‌نما باده درکش که بر تخت جمشید نشستی و چهرهٔ زیبای مقصود را بی‌نقاب و روپوش دیدی ۱۲ ـ نرگس مخمور: باستعاره چشم خمارآلود و لعل می‌پرست باستعاره لب ـ معنی بیت: حافظ گوشه‌گیر را با عشوهٔ نرگس نیم‌مست و لعل باده نوش خود بمیگساری واداشتی ۱۳ ـ مالک رقاب: آنکه حکم وی بر جان و مال دیگران روان باشد، کنایه از حاکم و پادشاه و نیز بمعنی صاحب ده ـ رقاب: بکسر اول جمع رقبه بمعنی گردن و مال غیر منقول و مجازاً بمعنی بندهٔ زرخرید ۱۴ ـ جناب: بفتح اول آستان و درگاه ـ معنی بیت: ای شهریار عادل و شکوهمند چون دارا که دیهیم زرین خورشید را از بزرگی خود بر خاک درگاه افکندی ۱۵ ـ نصرةالدین شاه یحیی: فرزند شرف‌الدین مظفربن امیر مبارزالدین از آل مظفر که در سال ۷۹۸ بفرمان تیمور حاکم شیراز شد و در چند غزل

حافظ وی را مدح کرده است ۱۶ ــ شمشیر چون آتش: شمشیر آتشین، موصوف و صفت ــ معنی بیت: شاه یحیی نصرةالدین آن کس است که با لبهٔ تیغ آتشین خود دشمن را در آب فنا غرقه کرد.

غزل ۴۳۴

ای دل مباش یکدم خالی زعشق و مستی
وانگه برو که رستی[۱] از نیستیّ و هستی

گر[۲] جان بتن ببینی، مشغولِ کارِ او شو
هر قبلهٔ که بینی بهتر زخودپرستی

با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
بیماری اندرین ره بهتر زتن‌درستی[۳]

در مذهبِ طریقت خامی نشانِ کفرست
آری طریقِ دولت چالاکیست و چستی[۴]

تا فضل و عقل بینی، بی‌معرفت نشینی
یک نکته‌ات بگویم، خود را مبین که رستی[۵]

در آستانِ جانان از آسمان میندیش
کز اوجِ سربلندی افتی بخاکِ پستی[۶]

خار ارچه جان بکاهد، گل عذر آن بخواهد
سهلست تلخیِ می، در جنبِ ذوقِ مستی[۷]

صوفی پیاله پیما، حافظ قرابه پرهیز[۸]
ای کوته آستینان، تا کی دراز دستی؟

وزن غزل ۴۳۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ رستی: بیقین میرهی یا خواهی رست، مستقبل محقق‌الوقوع است که بصورت فعل ماضی گاه از آن تعبیر کنند ــ معنی بیت: دلا یک نفس بی‌عشق مباش و از بیخودی و مستی خود را فارغ مساز و آنگه براه معرفت حق بپوی که از بند هست و نیست و تعلقات بیقین رهائی خواهی یافت ۲ ــ گر مخفف اگر: حرف ربط است مفید معنی جزم و تحقیق، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲۴ شمارهٔ (۸) ــ معنی بیت: همانا تا جان در پیکر

ست بکار معشوق بپرداز و مهر بورز، چه روی بهر جانب که آری و هر چه را بپرستی از خودپرستی نکوترست، زیرا ترا از خود میرهاند ۳ ـ معنی بیت: در پیمودن طریق عشق با وجود سستی و اندکی توان غمگین مباش، چه در این راه نسیم آسا بیمار و افتان و خیزان بودن به از تن پروردن است ۴ ـ معنی بیت: در آئین درویشی ناپختگی و سست کوشی علامت کافری و ناسپاسی است، بلی راه رسیدن بسعادت ابدی در طلب کوشیدن و جلد و چالاک بودن است ۵ ـ رسنی: نگاه کنید بشمارهٔ (۱) در همین غزل ـ معنی بیت: چندانکه بدانش و خرد خود بدیدهٔ تحسین بنگری، از معرفت حق دورمانی. یک سخن لطیف و سنجیده با تو در میان می‌نهم از خودبینی دست بدار تا رستگار شوی ۶ ـ معنی بیت: در پیشگاه والای معشوق بعظمت مقام خود اگر ببلندی آسمان هم باشد، التفاتی مکن، چه با این اندیشه تواند بود که از اوج سرافرازی بخاک خواری و ذلت افتی ۷ ـ معنی بیت: اگر چه نیش خار جانکاه است، رنگ و بوی گل عذر درشتی خار را خواهد خواست و بلطافت تلافی خواهد کرد، آری تحمل مزهٔ تلخ باده در قیاس با خوشی که از مستی آن پدید می‌آید، دشوار نیست ۸ ـ قرابه پرهیز: بفتح اول صفت مرکب فاعلی ـ قرابه: شیشهٔ بزرگ شراب ـ معنی بیت: صوفیان ریاکار زاهدنما باده می‌نوشند و حافظ از شیشه می‌پرهیز میکند، ای پشمینه‌پوشانی که برای طهارت ظاهر جامهٔ آستین کوتاه می‌پوشید تا کی از حدود شرع تجاوز میکنید و بمیگساری میپردازید، در غزل دیگر حافظ فرماید:

بزیر دلق ملمع کمندها دارند　　درازدستی این کوته آستینان بین

غزل ۴۳۵

با مدّعی مگوئید اسرارِ عشق و مستی
تا بیخبر بمیرد در دردِ خودپرستی[۱]

عاشق شو، ارنه روزی کارِ جهان سرآید
ناخوانده نقشِ مقصود[۲] از کارگاهِ هستی

دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلسِ مغانم
با کافران چه کارت، گر بت نمی‌پرستی؟[۳]

سلطانِ من،[۴] خدا را زلفت شکست ما را
تا کی کند سیاهی[۵] چندین دراز دستی؟[۶]

در گوشهٔ سلامت مستور چون توان بود؟
تا نرگسِ تو با ما گوید رموزِ مستی[۷]

آن روز دیده بودم این فتنها که برخاست
کز سرکشی[۸] زمانی[۹] با ما نمی‌نشستی
عشقت[۱۰] بدستِ طوفان خواهد سپرده حافظ[۱۱]
چون برق از این کشاکش پنداشتی که جستی

وزن غزل ۴۳۵: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ معنی بیت: رازهای مهرورزیدن و سرمست شدن از باده محبت و از قید خودی رها گشتن را با لاابالی که ادعای معرفت دارد، در میان مگذارید تا غافل‌وار در بیماری خودخواهی و خودبینی جان سپارد ۲ ــ ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی: حال یا قید حالت ــ معنی بیت: عشق بورز و گرنه یک روز کار و فرصت تو در گیتی بپایان میرسد در حالی که در کارخانهٔ خلقت بنقشی که از آفرینش تو منظور بوده است و همانا مهرورزیدن باشد پی نبردی و تکلیف و وظیفه خویش را نیک ندانستی ۳ ــ معنی بیت: آن بت زیبا که معشوق منست در بزم آتش پرستان سخنی بسیار دلپذیر بمن گفت که اگر صنم پرست نیستی ترا با کافران کار نباشد؛ مقصود آنکه چون کافری، برای بت‌پرستی آمده‌ای، شاید مراد از بت در اینجا مظاهر الهی در عالم وجود باشد، شیخ شبستری می‌گوید:

اگر کافر بدانستی که بت‌چیست   بدانستی که دین در بت‌پرستیست

۴ ــ سلطان من: ای پادشاه کشور دل من، منادی بحذف حرف ندا ۵ ــ سیاه: مشکفام باستعاره مراد زلف مشکین ۶ ــ دراز دستی کند: کنایه از ستم وجور و تطاول نماید، چندین قید کمیت بمعنی بسیار ۷ ــ معنی بیت: تا آنگاه که نرگس چشم تو اسرار عشق و مستی را با نگاه بما تلقین کند، در کنج سرای ایمنی پنهان نتوان ماند و از عشقبازی پرهیز میسّر نباشد ۸ ــ سرکشی: تکبر و ناز ۹ ــ زمانی: یک زمان در اینجا بمعنی یک لحظه ۱۰ ــ عشقت: عشق ترا، ت ضمیر مفعولی ۱۱ ــ حافظ: حافظا، منادی بحذف حرف ندا.

غزل ۴۳۶

آن غالیه خط[۱] گر سوی ما نامه نوشتی
گردون ورقِ هستی[۲] ما در ننوشتی
هر چند که هجران ثمرِ وصل برآرد
دهقان جهان[۳] کاش که این تخم نکشتی
آمرزشِ نقدست کسی را که در اینجا
یاریست چو حوری و سرائی چو بهشتی

در مصطبهٔ عشق[۴] تنعّم نتوان کرد
چون بالشِ زر نیست، بسازیم بخشتی

مغروش بباغِ ارم[۵] و نخوتِ شدّاد[۶]
یک شیشه می و نوش لبی[۷] و لبِ کشتی[۸]

تا کی غمِ دنیایِ دنی،[۹] ای دلِ دانا
حیفست زخوبی که شود عاشقِ زشتی

آلودگیِ خرقه خرابیِّ جهانست
کو راهروی اهلِ دلی، پاک سرشتی[۱۰]

از دست چرا هشت[۱۱] سر زلفِ تو حافظ؟
تقدیر چنین بود، چه کردی که[۱۲] نهشتی؟

وزن غزل ۴۳۶: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ غالیه خط: صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) ۲ ــ ورق هستی: طومار وجود، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگر آن یار که خط عذارش مشکین است بما نامه‌ای می‌نگاشت و دل‌جوئی میکرد، فلک طومار وجود ما را در هم نمی‌پیچید ۳ ــ دهقان جهان: باغبان عالم، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگر چه از نهال فراق میوهٔ وصال بدست میآید، آرزویم این بود که باغبان عالم، چنین بذری در کشتزار جهان نمی‌افشاند ۴ ــ مصطبهٔ عشق: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکوی میخانه محبت، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: بر سکوی میخانهٔ محبت بناز و نعمت و فراخی و آسانی تکیه نتوان زد اینجا متکای زربفت نمیتوان یافت و باید سر بر سر خشت نهاد و با دشواریها ساخت، حافظ در غزل دیگر فرماید:

نازپرورد تنعم نبرد راه بدوست   عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد

۵ ــ ارم: بکسر اول و فتح دوم باغ عاد یا نام شهری که شدّاد (بفتح اول و تشدید دوم) پسر عاد بنا کرد (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ۶ ــ نخوت: بفتح اول ناز و تکبر ۷ ــ نوش لب: یار نوشین لب و شیرین دهان صفت ترکیبی جانشین موصوف ۸ ــ کشت: بکسر اول کشتزار ۹ ــ دنی: بفتح اول و کسر دوم پست و فرومایه، صفت دنیا، مخفف دنیء صفت مشبهه از دنائت ــ معنی بیت: ای دل آگاه اندوه دنیای فرومایهٔ پست را مخور، دریغست که زیبائی هوادار و خواستار زشت بدکاری شود ۱۰ ــ معنی بیت: اینان که در کسوت دانش و دین داری اند آلودگی دامنشان سبب تباهی عالم شده است (که گفته‌اند اِذا فَسَدَ العالِمُ فَسَدَ العالَمُ چون عالم تباه شود جهان تباه گردد)، کجاست سالکی صاحبدل پاکیزه سرشت که ما را رهبری کند ۱۱ ــ هشت: بکسر اول و سکون دوم فروگذاشت و رها کرد ۱۲ ــ که: حرف ربط در اینجا بمعنی اگر ــ معنی بیت: حافظ سر

گیسوی ترا بوصل نارسیده چرا رها کرد، فرمان سرنوشت بدینگونه بود واگر فرو نمیگذاشت چه میتوانست کرد؟ استفهام مجازاً مفید نفی است یعنی کاری نمیتوانست کردن.

غزل ۴۳۷

ای قصّهٔ بهشت زکویت حکایتی
شرحِ جمالِ حور زرویت روایتی[۱]

انفاسِ عیسیِ[۲] از لبِ لعلت لطیفهٔ
آبِ خِضِر[۳] زنوشِ لبانت کنایتی

هر پاره از دل من و[۴] از غصّه قصّهٔ
هر سطری از خصالِ تو وز رحمت آیتی[۵]

کی عطرسایِ مجلسِ روحانیان شدی
گل را اگر نه بویِ تو کردی رعایتی[۶]

در آرزویِ خاکِ درِ یار سوختیم
یادآور ای صبا که نکردی حمایتی[۷]

ایدلِ بهرزه دانش و عمرت بباد رفت
صد مایه داشتیّ و نکردی کفایتی[۸]

بویِ دلِ کبابِ[۹] من آفاق را گرفت
این آتشِ درون بکند هم سرایتی

در آتش ازخیالِ رخش دست میدهد
ساقی بیا که نیست زدوزخ شکایتی[۱۰]

دانی مرادِ حافظ ازین درد و غصّه چیست؟
از تو کرشمهٔ و زخسرو عنایتی

وزن غزل ۴۳۷: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ـ معنی بیت: ای آنکه داستان دلکش مینو حکایتی از کوی دلفریب تست و تفصیل زیبائی سیه چشمان بهشتی یک سخن از حسن بی‌پایان تو باشد ۲ ـ عیسی: حضرت عیسی مسیح که از معجزاتش زنده

کردن مردگان بوده است باذن خداوند، نگاه کنید بآیهٔ ۴۹ سورهٔ آل عمران (۲)، بضرورت حفظ وزن شعر الف مقصوره آخر کلمهٔ عیسی ممال میشود ۳ ــ خضر: بکسر اول و سکون دوم نام پیغمبر معروف (ارمیا) نقل از فرهنگ آنندراج، در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر حرف دوم مکسور خوانده میشود ــ معنی بیت: نفسهای جانبخش عیسی یک نکتهٔ بسیار دلپذیر از سخن جان‌پرور لبان لعل فام تست و از آب حیات که خضر پیامبر با نوشیدن آن زندگی جاودان یافت بکنایه لب نوشین و حیات‌بخش تو مقصود است ۴ ــ و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی ملازمت، نیز نگاه کنید بغزل ۵۶ شمارهٔ (۳) ۵ ــ معنی بیت: هر جزوی از دلم ملازم با داستانی از اندوه است و هر خطی از دفتر خصلتها و دهشهای نیک تو همراه نشانه‌ای از بخشایش ایزدی است ۶ ــ معنی بیت: اگر بوی خوش تو پاس خاطر گل را نمیداشت، هیچگاه گل این رتبه نمی‌یافت که در محفل اهل دل عطرافشانی کند ۷ ــ معنی بیت: ای صبا، در اشتیاق غباری از آستان جانان سوختیم، بیاد داشته باش که برعایت حال ما نپرداختی و گردی از آن بارگاه نیاوردی ۸ ــ معنی بیت: دلا، علم و زندگانی را بیهوده تباه کردی، چه سرمایهٔ فراوانی از این دو داشتی ولی از خود کاردانی و هنری نشان ندادی ۹ ــ دل کباب: دل سوخته، موصوف و صفت ــ معنی بیت: بوی دل سوختهٔ من کران تا کران جهان را فرا گرفت، آتش‌سوزان ضمیر من نیز از سینه زبانه میکشد و از من درمیگذرد و بدیگران میرسد ۱۰ ــ معنی بیت: اگر در آتش سوزنده هم نقش روی او را بتوانم دید، ای ساقی، بیا تا بگویم که باین امید از آتش دوزخ هم شکوه‌ای نخواهم داشت.

غزل ۴۳۸

سَبَتْ سَلْمیٰ بِصُدْغَیْها فُؤادی
وَرُوحی کُلَّ یَوْمٍ لی یُنادیٰ

نگارا بر منِ بیدل ببخشای
وَواصِلْنی عَلیٰ رَغْمِ الاعادی

حبیبا، در غمِ سودای عشقت
تَوَکَّلْنا عَلیٰ رَبِّ العِبادِ[۲]

اَمَنْ اَنْکَرْتَنی عَنْ عِشقِ سَلْمیٰ
تز اوّل آن روی نهکو بوادی[۳]

که همچون مُت بِبوتن دل وای ره
غریقُ العشقِ فی بَحرِ الوِدادِ[۴]

بپی ماچانِ[۵] غرامت بسپریمن
غرت یک وی روشتی از امادی

غم ایسن دل بواتت خورد ناچار
و غرنه اوبنی آنچت نشادی[۶]

دل حافظ شد اندر چین زلفت
بَلیلٍ مُظلِمٍ وَاللهُ هادی[۷]

وزن غزل ۴۳۸: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ معنی دو بیت: سلمی بگیسوی فرو هشته بر دو سوی رخساز خود (یا بدورخ) دلم را ربود و روان من هر روز بمن آواز میدهد که ای یار زیبا، بر این عاشق دل از دست رفته رحمتی آور و بناخواه دشمنان مرا بوصال برسان ۲ ــ معنی بیت: ای دوست در اندوه جنون عاشقی بر پروردگار بندگان توکل کردیم و کار خود را بخدا واگذاردیم ۳ ــ معنی بیت: چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۰۴ دیوان حافظ نوشته‌اند، درین غزل بعضی ابیات یا مصاریع بلهجه شیرازی قدیم است و «بوادی» یعنی بباید دیدن یعنی «ای کسی که بر من انکار کردی از عشق سلمی، تو از اول آن روی نیکو را بایستی دیده باشی» ۴ ــ معنی بیت: مُت بضم میم بمعنی «من ترا» است و بیوتن = بیودن و «وای رە» بفتح واو و کسر الف و فتح راء بمعنی یکباره و یکبارگی است... و مضمون این بیت متمم بیت سابق است... تا همچون من ترا دل یکبارگی غریق دریای دوستی شود ۵ ــ پی ما چان: مخفف پای ماچان و پای ماچان باصطلاح صوفیان و درویشان صف نعال باشد که کفش‌کن است و رسم آن جماعت چنانست که اگر یکی از ایشان گناهی و تقصیری کند او را در صف نعال که مقام غرامت است بیک پای بازدارند و او هر دو گوش خود را چپ و راست بر دست گیرد یعنی گوش چپ را بدست راست و گوش راست را بدست چپ گرفته چندان بر یک پای بایستد که پیر و مرشد او را بپذیرد و از گناهش بگذرد... خاقانی گوید:

هوا میخواست تا در صف شهوت برتری جوید　　گرفتم دست و افکندم بصف پای ما چانش

و بسپریمن = بسپاریم و غرت = اگر تو و «وی روشتی» یعنی بی‌روشی یعنی گناه و تقصیری و حرکتی برخلاف آیین و رسوم و اما = ما، ودی = دیدی و بینی، یعنی «به پای ماچان غرامت خواهیم سپرد، اگر تو یک گناه یا تقصیری از ما دیدی. نقل از حواشی صفحهٔ ۳۰۵ دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی ۶ ــ معنی بیت: بواتت: بباید ترا، وغرنه = وگرنه، اوبنی... = ببینی، آنچت = آنچه ترا نشادی = نشاید و شایسته نباشد یعنی ترا ناچار غم این دل بباید خورد وگرنه خواهی دید آنچه ترا نشاید، نقل از حاشیهٔ صفحهٔ ۳۰۵ دیوان حافظ تصحیح قزوینی ۷ ــ معنی بیت: دل حافظ در شکن گیسوی تو در دل شبی تاریک نهان شد، در حالی که خداوند رهنماست.

غزل ۴۳۹

دیدم بخوابِ دوش که ماهی برآمدی[1]
کز عکسِ رویِ او شبِ هجران سرآمدی

تعبیر رفت، یار سفر کرده میرسد
ای کاج[2] هر چه زودتر از در درآمدی

ذکرش بخیر، ساقیِ فرخنده فالِ من
کز در مدام با قدح و ساغر آمدی[3]

خوش بودی ار بخواب بدیدی دیارِ خویش
تا یادِ صحبتش سویِ ما رهبر آمدی[4]

فیضِ ازل بزور و زر ارآمدی بدست
آبِ خضر نصیبهٔ[5] اسکندر آمدی[6]

آن عهد یاد باد که از بام و در مرا
هر دم پیامِ یار و خطِ دلبر آمدی

کی یافتی رقیبِ تو چندین مجالِ ظلم
مظلومی ارشبی بدرِ داور آمدی[7]

خامانِ ره نرفته[8] چه دانند[9] ذوقِ عشق؟
دریا دلی بجوی، دلیری سرآمدی

آنکو ترا بسنگدلی کرد رهنمون
ای کاشکی که پاش بسنگی برآمدی[10]

گر دیگری بشیوهٔ حافظ زدی رقم
مقبولِ طبعِ شاهِ هنرپرور آمدی[11]

وزن غزل ۴۳۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ برآمدی: طلوع کرد. در افعالی که برای بیان رؤیا آورده میشود گاه بشیوهٔ قدیمتر یائی بر آخر فعل می‌افزودند. فردوسی گوید:

چنین دید گوینده یک شب بخواب که یک جام می‌داشتی چون گلاب

معنی بیت: شب گذشته در رؤیا دیدم که ماهی طلوع کرد که از پرتو انعکاس جلوهٔ رخسار او عهد تاریک فراق پایان گرفت ۲ ــ ای کاج: کاشکی، کلمهٔ تمنی است که آرزو باشد (نقل از برهان قاطع)، از لحاظ دستوری قید تمنی است ــ معنی بیت: رؤیای من تعبیر و گزارش یافت، محبوب از سفر بازمیگردد کاشکی که هر چه زودتر از در فراز می‌آمد، یای آخر «درآمدی» یائی است که در سبک قدیم بآخر افعال انشائی (تمنی) افزوده میشد سعدی گوید:

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق تا دمی چند که مانده است غنیمت شمرند

۳ ــ معنی بیت: ساقی نکوفال و خوشبخت من یادش نیک باد که همواره جام و ساغر بر کف می‌آمد یای آخر آمدی در این مورد یای استمراری است ۴ ــ معنی بیت: اگر ساقی نکوفال من خانه و شهر خود را بخواب میدید، چه خوب بود تا خاطرهٔ همنشینی دیرینه‌اش او را بسوی ما رهنمائی میکرد ۵ ــ نصیبه: بفتح اول و کسر دوم در سیاق فارسی بمعنی نصیب و قسمت، گاه در آخر بعضی کلمات مأخوذ از عربی در فارسی حرفی افزوده میشود که در معنی کلمه تغییری نمیدهد چنانکه زیادتی بجای زیادت، حافظ فرماید:

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن صراحی می لعل و بتی چو مساهت بس

۶ ــ معنی بیت: اگر لطف و انعام جاودانی خداوند بقوت بازو و داشتن سیم و زر میسر میگشت، آب حیات که خضر نبی نوشید و زندگی جاوید یافت، قسمت اسکندر هم میشد؛ چنانکه میدانیم اسکندر در طلب آب حیات رفت و پس از گذشت از ظلمات بنزدیکی چشمهٔ بقا رسید ولی ناگاه چشمه از چشم وی نهان گشت و وی از نوشیدن آب زندگی محروم ماند ۷ ــ معنی بیت: اگر عاشقی ستمدیده یکشب بدادخواهی بدرگاه خداوند عادل دست دعا برمیداشت، پاسبان و موکل تو فرصت اینهمه ستم نمی‌یافت ۸ ــ خامان ره نرفته، موصوف و صفت ۹ ــ چه دانند: ندانند، استفهام مجازاً مفید نفی ــ معنی بیت: ناپختگان وادی طلب ناپیموده از لطف عشق آگاهی ندارند، این نکته را از عاشق پرحوصله و با گذشت و شجاع و کامل توان پرسید ۱۰ ــ معنی بیت: آنکه ترا بسنگین دلی و بیرحمی راه نمود، کاش خود پایش بسنگ میخورد یعنی گرفتار محنتهای عشق میشد، سعدی گوید:

ای عاقل اگر پای بسنگیت برآید فرهاد بدانی که چرا سنگ بریده است

۱۱ ــ معنی بیت: اگر شاعر دیگری بطرز حافظ سخن میسرود، گفتارش پسند قریحهٔ شهریار هنردوست می‌افتاد.

غزل ۴۴۰

سحر با باد میگفتم حدیثِ آرزومندی

خطاب آمد که واثق[۱] شو بالطافِ خداوندی

دعایِ صبح و آهِ شب کلیدِ گنجِ مقصودست[۲]
بدین راه و روش میرو که با دلدار پیوندی

قلم را آن زبان نبود که سرِّ عشق گوید باز
ورایِ حدِّ[۳] تقریرست شرحِ آرزومندی

الا[۴] ای یوسفِ مصری که کردت سلطنت مغرور
پدر را بازپرس آخر، کجا شد مهر فرزندی؟

جهانِ پیرِ رعنا[۵] را ترحّم در جبلّت نیست
زمهرِ او چه میپرسی درو همّت چه می‌بندی؟

همائی چون تو عالی قدر حرصِ استخوان تاکی
دریغ آن سایهٔ همّت که بر نااهل افکندی[۶]

درین بازار اگر[۷] سودیست بادرویشِ خرسندست
خدایا منعمم گردان بدرویشیّ و خرسندی

بشعرِ حافظِ شیراز می‌رقصند و می‌نازند
سیه چشمانِ کشمیریّ و ترکانِ سمرقندی[۸]

وزن غزل ۴۴۰: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ واثق: اعتمادکننده، اسم فاعل از وثوق ۲ ــ گنج مقصود: گنجینهٔ مراد، تشبیه صریح ــ معنی دو بیت: سحرگاهان با باد صبا که پیک عاشقانست داستان اشتیاق خود را بدیدار یار باز میگفتم، باد مرا مخاطب ساخت و گفت: که ای بیدل مشتاق بر لطفهای نهانی خداوند اعتماد کن، دعای صبحگاهی و آه شبانه در گنج مراد را بروی تو میگشاید، برین طریقه و شیوه مداومت کن که بوصال دلدار خواهی رسید ۳ ــ ورای حد: بفتح اول فراتر از حد، آنسوی حد و مرز ــ معنی بیت: خامه را آن اندازه توان گفتار نیست که راز عشق را نیک بگوید، چه بیان اشتیاق از حد تحقیق و اثبات فراترست ۴ ــ الا: بفتح اول هان از اصوات است برای تنبیه و آگاهی ــ معنی بیت: هان ای یوسف که بفرمانروائی کشور مصر فریفته شدی، از حال یعقوب پدر پیر مهجور خود بتفقد پرسشی کن آخر محبت فرزندی تو کجا رفته است؟ ۵ ــ رعنا: بفتح اول و سکون دوم مخفف رعناء مؤنث ارعن صفت اینجا بمعنی فریفته بخود یا فریبا، نیز نگاه کنید بغزل ۹۲ شمارهٔ (۲) ــ معنی بیت: عالم کهنسال فریبا را رحم و مهر در سرشت نیست، از محبت او با خود مپرس و عنایت و توجه خود را بجهان معطوف مدار ۶ ــ معنی بیت: همائی مانند تو والارتبه تا چند حریص بر استخوان است بکنایه یعنی تا کی بفرومایگان ناکس امید بسته‌ای، جای بسی افسوس است که بناشایستگان عنایت کردی که قابلیت

ندارند ۷ ـ اگر: حرف ربط در اینجا مفید معنی جزم و تحقیق ـ در بازار جهان بیقین سودی توان برد و این بهره نصیب درویش قانع است. پروردگارا، بنعمت فقر و قناعت مرا توانگر ساز و از دیگران بی‌نیاز کن ۸ ـ ترکان سمرقندی: بایهام مقصود معشوقان زیبای سمرقند، موصوف و صفت نسبی ـ مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحه ۳۰۷ دیوان حافظ در باره این بیت نوشته‌اند: چنین است بیت مقطع این غزل در اکثر نسخ دیوان که بدست است. نخ (= نسخهٔ نخجوانی) ور (= نسخهٔ اسمعیل مرات) بجای این بیت بیت ذیل را دارند:
بخوبان دل مده حافظ، ببین آن بیوفائیها — که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی
و گویا در حقیقت خواجه بیت مقطع را ابتدا بهمین نحو فرموده و بعدها ببیت متن تبدیل کرده است، چه مورخ مشهور قریب العصر حافظ عبدالرزاق سمرقندی در کتاب مطلع السعدین و مجمع‌البحرین در ذیل حوادث سنهٔ ۷۸۱ تصریح کرده که خواجه این غزل را با همین مقطع یعنی بخوبان دل مده الخ در اشاره بفتح خوارزم بدست امیر تیمور در اواسط سنهٔ هفتصدوهشتاد و یک و نهب و تخریب آن بلده که در آن عصر مشهور آفاق و موطن صنا دید عالم و مسکن نحاریر بنی‌آدم بود، فرموده است....

غزل ۴۴۱

چه بودی ار دلِ آن ماه مهربان بودی؟
که حال ما نه چنین بودی، ار چنان بودی[۱]

بگفتمی که چه ارزد نسیمِ طرّهٔ[۲] دوست
گرم بهر سرِ موئی هزار جان بودی

براتِ خوشدلی[۳] ما چه کم شدی یارب؟
گرش نشانِ امان از بدِ زمان بودی

گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
سریرِ عزّتم[۴] آن خاکِ آستان بودی

زپرده کاش برون آمدی چو قطرهٔ اشک
که بر دو دیدهٔ ما حکمِ او روان بودی[۵]

اگر نه دایرهٔ عشق راه بربستی
چو نقطه حافظِ سرگشته در میان بودی[۶]

وزن غزل ۴۴۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ معنی بیت: اگر دل آن ماه رخسار با ما سر مهر داشت، خوب میشد و اگر مهربانی میکرد حال ما زار

نبود ۲ ــ طره: بضم اول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشانی ــ معنی بیت: اگر در برابر هر تار موی خود هزار جان گرامی داشتم، میگفتم که بوی خوش زلف یار چه بهائی دارد؛ مقصود آنکه قیمت نسیم گیسوی دوست از اندازهٔ شمار بیرون است ۳ ــ برات خوشدلی: بفتح اول حوالهٔ شادی و آسوده دلی، تشبیه صریح همچنین است نشان امان ــ معنی بیت: پروردگارا، اگر حوالهٔ آسوده دلی و سعادت ما نشان ایمنی جاودان از بد حادثه داشت، از خزانهٔ بی‌پایان لطف و انعام تو چیزی نمی‌کاست ۴ ــ سریر عزت: تخت ارجمندی و احترام، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگر روزگار مرا گرامی میداشت، تختگاه ارجمندی و عزت من زمین آستانهٔ دوست بود ۵ ــ معنی بیت: کاشکی محبوب از حجاب بدانگونه که قطرهٔ سرشک از پردهٔ چشم بیرون می‌آید رخ مینمود، تا فرمانش را بر دیده می‌نهادم و بی‌چون و چرا بتسلیم و رضا دل خوش میداشتم ۶ ــ معنی بیت: در نسخه بدل دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحه ۳۰۸ مصراع دوم باین صورت آمده که بر متن ترجیح دارد؛ چو نقطه حافظ بیدل نه در میان بودی ــ در این صورت معنی بیت چنین تواند بود: اگر عشق دایره وار راه را مسدود نمی‌کرد، حافظ دل از دست داده مانند نقطه در میان حلقهٔ محبت گرفتار نبود و آزاد و آسوده میزیست.

غزل ۴۴۲

بجانِ او که گرم دست رس بجان بودی
کمینه[1] پیشکشِ بندگانش آن بودی

بگفتمی که بها چیست خاکِ پایش را
اگر حیاتِ گرانمایه جاودان بودی[2]

به بندگیِّ قدش سرو معترف[3] گشتی
گرش چو سوسنِ آزاده ده زبان بودی

بخواب نیز نمی‌بینمش، چه جایِ وصال؟
چو این نبود و ندیدیم، باری آن بودی[4]

اگر دلم نشدی پای بندِ طرّهٔ او
کیش قرار درین تیره خاکدان بودی[5]

برخ چو مهرِ فلک بی‌نظیرِ آفاقست
بدل دریغ که یک ذرّه مهربان بودی

درآمدی زدرم کاشکی چو لمعهٔ نور[6]
که بر دو دیدهٔ ما حکمِ او روان بودی

زپرده نالهٔ حافظ برون کی افتادی؟
اگر نه همدمِ مرغانِ صبح خوان بودی[۷]

وزن غزل ۴۴۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ کمینه: بفتح اول کمترین، صفت پیشکش ـ معنی بیت: سوگند بجان عزیزش میخورم که اگر اختیار جان در دست من بود، آن را کمترین هدیه‌ای میشمردم که بچاکران درگاهش تقدیم کنم ۲ ـ معنی بیت: اگر زندگانی عزیز ابدی بود، آنگاه بتو میگفتم که عمر جاوید بقدر غبار قدم وی ارزش دارد ۳ ـ معترف: مقر یا اقرارکننده اسم فاعل از اعتراف، مصدر باب افتعال ـ معنی بیت: اگر مانند سوسن آزاد سرو هم ده زبان داشت، اقرار میکرد که با همه راستی بندهٔ قامت موزون یار ماست ۴ ـ معنی بیت: وی را در خواب هم نمی‌بینم تا چه رسد که بوصلش توانم رسید، اکنون که وصال میسر نیست، بهرحال کاش خیالش را در رؤیا می‌دیدم ۵ ـ معنی بیت: اگر دل من گرفتار شکن گیسوی یار نمیشد، در جهان تاریک خاکی نمی‌ماند و بعالم پاک برمیشد و از بند تعلق میرست ۶ ـ لمعهٔ نور: بفتح اول و سکون دوم یک درخش نور ـ کاش یار مانند درخش نور بنزد من بازمیآمد، چه فرمان وی بر سر و چشم ما جاری و نافذ بود ۷ ـ معنی بیت: اگر حافظ با پرندگانی که هر بامداد نواخوانی میکنند هم آوا نمیشد، ناله‌اش از پرده برون نمی‌افتاد و فاش نمیگشت.

غزل ۴۴۳

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری
خورد زغیرتِ روی تو هر گلی خاری[۱]

زکفرِ زلف[۲] تو هر حلقهٔ و[۳] آشوبی
زسحرِ چشم تو هر گوشهٔ و بیماری

مرو چو بختِ من ای چشم مستِ یار بخواب
که در پیست زهر سویت آهِ بیداری[۴]

نثارِ خاکِ رهت نقدِ جانِ من، هر چند
که نیست نقدِ روان را برِ تو مقداری[۵]

دلا همیشه مزن لافِ زلفِ دلبندان
چو تیره رای شوی، کی گشایدت کاری؟[۶]

سرم برفت و زمانی بسر نرفت این کار
دلم گرفت و نبودت غمِ گرفتاری[۷]

چو نقطه گفتمش اندر میان دایره آی
بخنده گفت که ای حافظ این چه پرگاری؟[۸]

وزن غزل ۴۴۳: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: اگر یک نفس سروآسا بگلستان بناز قدم نهی، از رشک جمال تو هر گل زیبائی تحمل مشقت کند و سختی کشد بکنایه یعنی نیکوان بر جمال تو رشک برند ۲ ــ کفر زلف: تشبیه صریح، پرده یا ستر و پوشش گیسوی سیاه ــ کفر: بضم اول پوشیدن و انکار کردن و ناگرویدن، در اینجا مراد از کفر زلف بایهام مقصود زلف کافر کیش و عاشق کش یار. نیز نگاه کنید بغزل ۲۱۱ شمارهٔ (۵) ۳ ــ و: در این جا حرف اضافه است مفید معنی ملازمت، همچنین است «و» در مصراع دوم ــ معنی بیت: هر شکن از گیسوی کافر کیش و عاشقکش تو با فتنه‌ای ملازم و همراه است و از افسون چشم فریبای تو در هر کنجی رنجور عشقی است ۴ ــ معنی بیت: ای دیدهٔ مخمور یار چون طالع من بخفتن شتاب مکن که آه سوزناک عاشقی شب زنده دار از هر جانب بدنبال تست و ترا میجوید ۵ ــ معنی بیت: اگر چه گوهر پاک جان پیش تو بهائی ندارد، با اینهمه نقد جان را بخاکپای تو می‌افشانم ۶ ــ معنی بیت: از عشق‌ورزی با گیسوی دلبران ملاف و خودستائی و خودنمائی مکن که چون از این لاف و غرور تدبیرت تباه شود، کارت دشوار میگردد یا حمل بر معنی عرفانی شود و چنین معنی توان کرد که ای دل در پی تعلقات مادی و تعینات این جهانی مباش که چون در طلب این کثرتها برخاستی از وحدت جدامانی و تاریک دل میشوی و دیگر بوحدت نتوانی رسید ۷ ــ معنی بیت: سر باختم ولی یک لحظه کار عشق من سامانی نیافت. دلم ملول شد ولی ترا پروائی از اندوه این اسیر عشق نبود ۸ ــ پرگار: بفتح اول و سکون دوم سامان و حیله و چاره ــ معنی بیت: بیار گفتم نقطه‌سان بمیان دایرهٔ عشق بخرام با تبسم گفت: حافظا، این دیگر چه حیله و افسونی است! نیز نگاه کنید بغزل ۲۵۲ شمارهٔ (۴) و حاشیهٔ صفحهٔ ۳۰۹ دیوان حافظ تصحیح قزوینی.

گر مساعد شودم دایرهٔ چرخ کبود　　　هم بدست آورمش باز بپرگار دگر

غزل ۴۴۴

شهریست پرظریفان وزهر طرف نگاری
یاران صلای عشقست گر[۱] میکنید کاری

چشم فلک نبیند زین طرفه‌تر[۲] جوانی
در دست کس نیفتد زین خوبتر نگاری[۳]

هرگز که دیده باشد جسمی زجان مرکب
بر دامنش مبادا زین خاکیان غباری[۴]

چون من شکسته[5] را از پیش خود چه رانی؟

کم غایتِ توقّع بوسیست یا کناری

می بیغش[6] است دریاب[7]، وقتی خوشست بشتاب

سالِ دگر که دارد امّیدِ نوبهاری

در بوستان حریفان مانند لاله و گل

هر یک گرفته جامی بر یادِ رویِ یاری

چون این گره گشایم وین راز چون نمایم؟

دردیّ و[8] سخت دردی کاریّ و صعب کاری

هر تارِ مویِ حافظ در دستِ زلفِ شوخی

مشکل توان نشستن در اینچنین دیاری[9]

وزن غزل ۴۴۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ گر: مخفف اگر، حرف ربط در اینجا مفید معنی یادآوری و تذکار ــ معنی بیت: شهر پر از لطیف طبعان زیرک است و از هر سو زیبائی خرامان. ای دوستان بدانید که اگر آهنگ عشقبازی دارید، اکنون وقت آنست که صلا در داده‌اند و شما را بمهرورزی میخوانند ۲ ــ طرفه‌تر: بضم اول و سکون دوم بدیعتر و شیرین نمک‌تر، صفت جوان ۳ ــ نگار: بکسر اول باستعاره مراد یار زیبا ۴ ــ معنی بیت: تنهاوی جان مصورست و بیقین هیچگاه کس تنی که تنها از روح ترکیب شده باشد، ندیده است؛ از خدا میخواهم که بر دامن پاک وی از ساکنان خاک غباری ننشیند و آزرده خاطر نشود ۵ ــ شکستهٔ: صفت مفعولی جانشین موصوف (عاشق) ــ معنی بیت: عاشق کوفتهٔ محنت و غمزده‌ای مانند مرا از برخورد دور مساز که مرا نهایت چشم داشت یک بوسه است یا یک هم آغوشی ۶ ــ بیغش: پاک و خالص و بی‌بار، صفت و مسند، می‌مسندالیه ۷ ــ دریاب: بدست آور و بگیر ۸ ــ و: حرف ربط در اینجا برای استدراک است یعنی رفع توهم معادل لیکن واما ــ معنی بیت: این مشکل را چگونه حل کنم و راز عشق را چسان فاش سازم، دردی است لیکن دردی جانکاه و مشکلی است اما بسیار گران و سخت ۹ ــ معنی بیت: هر رشتهٔ موی حافظ در پنجهٔ گیسوی زیبائی بی‌باک و ناپروا گرفتارست در چنین شهری که از هر سو نیکوان بدلبری پرداخته‌اند قرار و آرام محال باشد.

غزل ۴۴۵

ترا که هر چه مرادست در جهان داری

چه غم زحالِ ضعیفانِ ناتوان داری؟[1]

بخواه جان و دل از بنده و روان[۲] بستان
که حکم بر سرِ آزادگان روان داری

میان نداری و دارم عجب که هر ساعت
میانِ مجمعِ خوبان کنی میان داری[۳]

بیاضِ[۴] روی ترا نیست نقش در خور از آنک
سوادی از خطِ مشکین[۵] بر ارغوان داری

بنوش می که سبک روحی و لطیف مدام
علی‌الخصوص در آندم که سرگران داری[۶]

مکن عتاب ازین بیش و جور بر دلِ ما
مکن[۷] هر آنچه توانی که جایِ آن داری

باختیارت اگر صد هزار تیرِ جفاست
بقصدِ جانِ منِ خسته در کمان داری

بکش جفایِ رقیبان مدام و جورِ حسود
که سهل باشد اگر یارِ مهربان داری[۸]

بوصلِ دوست گرت دست میدهد یکدم
برو که هر چه مرادست در جهان داری[۹]

چو گل بدامن ازین باغ می بری حافظ
چه غم ز ناله و فریادِ باغبان داری؟[۱۰]

وزن غزل ۴۴۵: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: ترا که هر کام و آرزو در عالم میسر ست، اندوهی از حال بیدلان زار و نزار نباشد ۲ ــ روان: بیدرنگ، قید زمان ــ معنی بیت: از من جان و دل بطلب و بیدرنگ بگیر، چه فرمان تو بر کشتن بیدلان آزاده نافذ و جاری است؛ میان روان در مصراع اول و روان در مصراع دوم صنعت تجنیس تام مراعات شده است ۳ ــ معنی بیت: چندان ظریفی که ترا گوئی میان و کمر نباشد ولی من در شگفتم که پیوسته در جمع خوبان میان دار و سروری ۴ ــ بیاض: بفتح اول سپیدی ۵ ــ خط مشکین: خط مشکفام؛ باستعاره مقصود سبزهٔ عذار و همچنین است ارغوان که باستعاره چهرهٔ یار مرادست ــ معنی بیت: سپیدی چهرهٔ تو بنفش ونگار نیازی ندارد یعنی رخسار تو خودبخود زیباست و نیازی بآرایش ندارد، چه از سبزهٔ مشکفام بر عذار چون برگ

ارغوان خط سیاه زیبائی کشیده‌ای ۶ ـ معنی بیت: باده بخور که پیوسته ظریف طبع و چون گل لطیفی، بویژه در آن نفس که از نوشیدن می سرت سنگینی کند و بگریبان متمایل شود ۷ ـ مکن: در صفحهٔ ۵۴۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه بکن بجای مکن آمده که بر متن ترجیح دارد ـ معنی بیت: ملامت و ستم افزون از این بر دل ما روا مدار، هر چه در توان تست بجای آر که این اختیار و مقام تراست ۸ ـ معنی بیت: درشتی نگهبانان و ستم حاسدان را پیوسته تحمل کن، چه اگر دوست مهربان باشد، کشیدن جور و جفا آسان است ۹ ـ معنی بیت: اگر یک نفس وصال دوست ترا میسر شود بشتاب که با وصل یار، آنچه مقصود تو باشد، حاصل آمده است ۱۰ ـ معنی بیت: ای حافظ چون دامن دامن گل از این گلستان می‌چینی، ترا پروائی از افغان و خروش باغبان که مراقب و نگهبان باغ است نباشد؛ مقصود آنکه بشکایت رقیب اعتنائی نمیکنی و پروائی او آن نداری.

غزل ۴۴۶

صبا تو نکهتِ[۱] آن زلفِ مشکبو داری
بیادگار بمانی که بویِ او داری

دلم که گوهرِ اسرارِ حسن و عشق دروست
توان بدستِ تو دادن، گرش نکوداری[۲]

در آن شمایلِ مطبوع[۳] هیچ نتوان گفت
جز این قدر که رقیبانِ تندخو داری

نوایِ بلبلت، ای گل، کجا پسند افتد؟
که گوش و هوش بمرغانِ هرزه‌گو داری[۴]

بجرعهٔ تو سرم مست گشت، نوشت باد
خود از کدام خمست اینکه در سبو داری

بسرکشیِّ خود، ای سروِ جویبار مناز
که گر بدورسی، از شرم سرفرو داری[۵]

دم از ممالکِ خوبی[۶] چو آفتاب زدن
ترا رسد که غلامانِ ماهرو داری

قبایِ حسن فروشی[۷] ترا برازد و بس
که همچو گل همه آیینِ رنگ و بو داری[۸]

زکنجِ صومعه حافظ مجوی گوهرِ عشق
قدم برون نه، اگر میلِ جست و جو داری[۹]

وزن غزل ۴۴۶: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ نکهت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش ــ معنی بیت: ای باد بهاری، تو بوی خوش آن گیسوی مشکین را بهمراه آورده‌ای و نزد ما ارمغانی از دوست بناشی چه بوی جان‌بخش وی را با خودداری ۲ ــ معنی بیت: دل خود را که گنجینهٔ رازهای زیبائی و محبت تست، بدست تو توانم سپرد، بشرط آنکه از آن نیک نگهداری کنی ۳ ــ شمایل مطبوع: بفتح اول روی زیبا و دلپذیر، برای توضیح در بارهٔ شمایل نگاه کنید بغزل ۳۰۷ شماره (۱) ــ معنی بیت: در بارهٔ روی خوش و خوی دلپذیر تو هیچ جای سخن نیست، جز آنکه باید گفت که نگهبانان و مراقبانت درشتخو و جفاکارند ۴ ــ معنی بیت: ای گل، اگر گوش دل بخروش پرندگان یاوه سراکنی، ذوق لطیف تو تباه میشودو آنگاه آوای خوش هزار دستان را خوش نمیداری و پسند خاطرات نمی‌افتد. در صفحهٔ ۵۴۷ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف فرزاد گوش‌هوش بجای گوش و هوش آمده که صحیح بنظر میرسد ۵ ــ معنی بیت: ای سرو کنار جوی بسرافرازی خود فخر مفروش که اگر وی (یار) را ببینی، از خجالت سر بزیر خواهی افکند ۶ ــ ممالک خوبی: بفتح اول فر و شکوه فرمانروائی در عالم حسن ــ ممالک جمع مملکت بمعنی فر و دبدبهٔ شاهی ــ معنی بیت: ادعای فر و شکوه فرمانروائی در عالم حسن خورشیدوار زیبندهٔ تست، چه علاوه بر آنکه خود زیبائی چاکران ماه جبین نیز داری ۷ ــ قبای حسن فروشی: تشبیه صریح ۸ ــ معنی بیت: تنها جامهٔ عرضهٔ زیبائی و جمال بر قامت تو برازنده و شایسته است، چه مانند گل سرتا پا آراسته‌ای و رنگ و بوی تو دلپذیر است ۹ ــ معنی بیت: ای حافظ، در زاویهٔ دیر زاهد گوهر عشق الهی یافت نمیشود، اگر رغبت طلب تراست از صومعه گام برون بگذار و روی برتاب.

غزل ۴۴۷

بیا با ما مورز این کینه داری
که حقِّ صحبتِ دیرینه داری[۱]

نصیحت گوش کن کاین[۲] دُر بسی به
ازآن گوهر که در گنجینه داری

ولیکن کی نمائی رخ برندان؟
تو کز خورشید و مه آیینه داری[۳]

بدِ رندان مگو ای شیخ وهش‌دار
که با حکمِ خدائی کینه داری[۴]

نمی‌ترسی ز آهِ آتشینم؟
تو دانی خرقهٔ پشمینه داری[5]

بفریادِ خمارِ مفلسان رس
خدا را گر میِ دوشینه داری[6]

ندیدم خوشتر از شعرِ تو، حافظ
بقرآنی که اندر سینه داری[7]

وزن غزل ۴۴۷: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ معنی بیت: ای یار، بیا و با ما این گونه دشمنی مورز و کین توزی مکن، چه ما را با تو حق دوستی و مصاحبت دیرین است ۲ ــ در: بضم اول مروارید ۳ ــ معنی بیت: اما تو بعاشقان آزاده و از بند تعلق رسته رو نشان نمیدهی، چه ماه و مهر چاکر آیینه گردان چهرهٔ تواند و حسن خود را در آنها می‌نگری و بما التفاتی نداری ۴ ــ معنی بیت: شیخا، زبان بید گوئی وارستگان آزاده مگشای و بدان که بد گفتن تو با قضای الهی دشمنی ورزیدن است که تقدیر چنان بود که تو شیخ صومعه‌نشین شوی و من رند خراباتی ۵ ــ معنی بیت: ای شیخ، با آنکه میدانی دلق تو پشمین است و آتشگیر، آیا از آه سوزندهٔ من بیم نداری و حال آنکه باید ترس داشته باشی؟ ۶ ــ معنی بیت: ترا بخدا سوگند، اگر از بادهٔ دیشب (دوشین) هنوز در شیشه باقی است، فریاد رس این خمارآلودگان تهی دست شو و ما را از دردسر وارهان ۷ ــ معنی بیت: ای حافظ سوگند بآن قرآن که از برداری، دلپذیرتر از سخن منظوم تو شعری نیافتم.

غزل ۴۴۸

ای که در کویِ خرابات مقامی داری
جمِ وقتِ خودی، ار دست بجامی داری[1]

ای که با زلف و رخِ یار گذاری شب و روز
فرصتت باد که خوش صبحی و شامی داری[2]

ای صبا سوختگان بر سرِ ره منتظرند
گر از آن یارِ سفر کرده پیامی داری[3]

خالِ سرسبزِ تو خوش‌دانهٔ عیشیست ولی
بر کنارِ چمنش وه که چه دامی داری[4]

بوی جان از لبِ خندان قدح می‌شنوم
بشنو، ای خواجه، اگر زانکه مشامی داری[5]

چون بهنگامِ وفا هیچ ثباتیت نبود
می‌کنم شکر که بر جور دوامی داری[6]

نام نیک ار طلبد از تو غریبی، چه شود؟
توئی امروز درین شهر که نامی داری[7]

پس دعایِ سحرت مونسِ جان خواهد بود
تو که چون حافظِ شبخیز[8] غلامی داری

وزن غزل غزل ۴۴۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: ای آنکه در کوی میکدهٔ معرفت صاحب رتبه و جاهی و از قید خودپرستی رسته‌ای چون جام می معرفت بکف داری، جمشید عصر خویش یا فرمانروای روزگار خود میباشی ۲ ــ معنی بیت: ای آنکه با گیسو و چهرهٔ یار شب و روز را بپایان میبری، وقت تو خوش باد که صبح رخساری دلپذیر و شام زلفی خوش داری ۳ ــ معنی بیت: ای نسیم صبا، اگر از محبوب سفر کرده پیغامی آورده‌ای، بشتاب که عاشقان دلسوخته چشم براهند ۴ ــ معنی بیت: خال دلپذیر و نیکبخت تو دانهٔ خوشدلی است، اما پیرامون چمنش (مقصود بر کنار چهره‌ات) شگفتا چه دام زلفی گسترده‌ای که دلها را گرفتار میکند ۵ ــ اگر زانکه: شبه حرف ربط برای شرط بمعنی اگر ــ معنی بیت: ای جناب (خواجه) اگر ترا نیروی بویائی است، از لب گشادهٔ ساغر بوی حیات بشنو، آنچنانکه من درمی‌یابم ۶ ــ معنی بیت: در وفاداری و پیمان بسر بردن ثبات قدم نداشتی، سپاس خدای را که در جفا و ستم استواری؛ در این بیت از لحاظ علم بدیع صفت «الذّم بمایشبه المدح» بکار رفته است ۷ ــ معنی بیت: اگر آواره‌ای بخواهد بدرگاه تو آید و بدولت دیدارت نیکنام شود، ترا چه زیان دارد، چه یگانه ناموردر این شهر توئی و از تو کسب شهرت و بزرگی توان کرد ۸ ــ شب‌خیز: شب‌زنده‌دار، صفت مرکب فاعلی مشتق از مادهٔ امر ــ معنی بیت: تو که چاکری زرخرید و شب‌زنده‌دار مانند حافظ داری، دعاهای سحری وی همدم و یاور جان گرامی تو خواهد شد.

غزل ۴۴۹

ای که مهجوریِ[1] عشّاق روا میداری
عاشقانرا ز برِ خویش جدا میداری

تشنهٔ بادیه راهم بزلالی دریاب
بامیدی که درین ره بخدا میداری[۲]

دل ببردیّ و بحل کردمت[۳]، ای جان لیکن
به از این دار نگاهش که مرا میداری

ساغرِ ما که حریفانِ دگر می‌نوشند
ما تحمّل نکنیم، ارتو روا میداری[۴]

ای مگس، حضرتِ سیمرغ نه جولانگه تست
عرضِ خود میبری و زحمتِ ما میداری[۵]

تو بتقصیرِ خود افتادی ازین در محروم
از که می‌نالی و فریاد چرا میداری[۶]؟

حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند
سعی نابرده چه امیدِ عطا میداری[۷]؟

وزن غزل غزل ۴۴۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ مهجوری: جدائی و دوری و مبتلاشدن بفراق، اسم مصدر مرکب از مهجور بمعنی جدا مانده، اسم مفعول از هجر و هجران و یای مصدری ۲ ـ معنی دو بیت: ای آنکه جایز میشماری که عاشقان بهجران مبتلا باشند و آنان را از نزد خود دور میسازی، تشنه کام صحرای عشق را بآب مهری و شربت لطفی دستگیر باش چه تو هم از خداوند امید عنایت داری ۳ ـ بحل کردمت: ترا حلال کردم مصدر مرکب ساخته شده از بای حرف اضافه و حل بکسر اول بمعنی حلال و فعل کردن ـ معنی بیت: جانا، دلم را ربودی و حلالت کردم، اما بهتر از آنگونه که با من رفتار میکنی، برعایت حال دل بپرداز ۴ ـ معنی بیت: اگر تو جایز میشماری ما نمی‌پذیریم و شکیبا نتوانیم بود که از جامی که با تو می نوشیده‌ایم، رقیبان نیز باده بنوشند ۵ ـ معنی بیت: ای مگس، درگاه والای سیمرغ جای پرواز و گردش تو نیست، آبروی خود را میریزی و ما را رنجه میسازی (چه این کار شاهبازان بلند پرواز و رهروان گرم پوی است نه ناتوانی سست عنصر مانند تو) ۶ ـ معنی مصراع: از دست کس گله و ناله مکن و خاموش باش، استفهام مجازاً مفید نهی ۷ ـ معنی بیت: ای حافظ، با حسن خدمت از فرمانروایان مقام و رتبه میجویند، کوشش ناکرده امید بخشش و انعام مدار؛ سعی نابرده از لحاظ دستوری حال است.

غزل ۴۵۰

روزگاریست که ما را نگران میداری
مخلصانرا نه بوضعِ دگران میداری[۱]

گوشهٔ چشمِ رضائی[۲] بمنت باز نشد
اینچنین عزّتِ صاحب‌نظران میداری؟

ساعد[۳] آن به که بپوشی تو، چو از بهرِ نگار
دست در خونِ دلِ پر هنران میداری

نه گل از دستِ غمت رست و نه[۳] بلبل در باغ
همه را نعره‌زنان، جامه دران میداری

ای که در دلقِ ملمّع‌طلبی نقدِ حضور[۴]
چشمِ سرّی عجب از بیخبران میداری

چونِ توئی نرگسِ باغ نظر[۵]، ای چشم و چراغ
سر چرا بر منِ دلخسته گران میداری؟

گوهرِ جامِ جم از کانِ جهانی دگرست
تو تمنّا زگلِ کوزه‌گران میداری[۶]

پدرِ تجربه ایدل توئی آخر زچه روی
طمع مهر و وفا زین پسران میداری[۷]؟

کیسهٔ سیم و زرت پاک بباید پرداخت[۸]
این طمعها که تو از سیمبران[۹] میداری

گر چه رندیّ و خرابی گنهِ‌ماست، ولی
عاشقی گفت که تو بنده بر آن میداری[۱۰]

مگذران روزِ سلامت بملامت حافظ
چه توقّع زجهانِ گذران میداری[۱۱]؟

وزن غزل ۴۵۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: دیر زما نیست که ما را پریشان و مشوش میسازی و با بیدلان پاک ورز چون دیگران بـر سر لطف نیستی ۲ ــ چشم رضا: دیدهٔ خشنودی، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت دیدهٔ خشنودی و مرحمت تو بـر من گشاده نشد، آیا شیوهٔ گرامی داشت تو نسبت بصاحبدلان عاشق ایـن است؟ ۳ ــ ساعد: بکسر سوم پیش بازو یا ارش، قسمت مابین کف دست و آرنج ــ معنی بیت: اکنون که برای خضاب پنجه در خون عاشقان با هنر و صاحب کمال فرو برده‌ای، بهتر آن است که ساعد را پوشیده داری تا ندانند که تو عاشق کشی ۳ ــ نـه... و نه: حرف ربط دو گانه برای عطف در نفی ــ معنی بیت: بلبل و گل از دست غم عشق تو آسوده نـماندند، بـلبل را بفریاد کردن و گل را بجامه چاک‌زدن وا داشتی ۴ ــ نقد حضور: تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای آنکه در خرقهٔ رنگارنگ صوفیان ریاکار سرمایهٔ حضور دل و جمعیت خاطر میجوئی، شگفتا که انتظاری داری رازی از حضور قلب را ازین غافلان دریابی؛ در حاشیهٔ ۳۱۴ دیوان حافظ تصحیح مـرحوم قـزوینی آمـده است کـه در برخی نسخ چشم خیری بجای چشم سری آمده است و درین صورت معنی مصراع دوم چنین تواند بود: شگفتا که امید خیری ازین غافلان داری ۵ ــ باغ نظر: تشبیه صریح ــ معنی بیت: ای دیـدهٔ روشن و ای فـروغ دل، چون تو نرگس شکفتهٔ باغ تماشا و بوستان حسنی، چرا با من دل ریش سرگرانی و التفاتی نمیکنی ۶ ــ معنی بیت: جوهر بجام جهان بین جم یعنی سرشت دل عارف مرشد از معدن جهان مادّه نـیست بـلکه از جـهان مـعنی است، تو از دلهای گلین مدعیان ارشاد و صوفیان دام گستر که خود در بند تـعلق گـرفتارند، نـمیتوانی امـید روشن‌بینی داشته باشی ۷ ــ معنی بیت: دلا، تو خود چندان آزموده شدی که ترا پدر و مربی هر آزمـون تـوان دانست، باری از چیست که از جوانان کم‌تجربه امید مهربانی و وفا در سر میپروری ۸ ــ بباید پرداخت: بـاید تهی کرد ۹ ــ سیمبران: زیبایان سیم‌تن، صفت جانشین مـوصوف ۱۰ ــ معنی بـیت: هر چند وارستگی و مستی و ترک خودپرستی را جرم ماتوان شمرد، اما بیدلی میگفت که گـرفتاران عشق را بـر ایـن گـناه تـو برمیانگیزی ۱۱ ــ معنی بیت: ای حافظ، روز خوشی و تندرستی را با سرزنش سپری مساز و کاری مکن کـه درخور ملامت باشد، یاری از این جهان فانی و برگذر انتظار مدار که با تو وفاداری کند.

غزل ۴۵۱

خـوش کـرد یـاوری فـلکت روز داوری

تا شکر چـون کـنیّ و چـه شکرانـه آوری[۱]؟

آنکس کـه اوفـتاد، خـدایش گـرفت دست

گـو بـر تـو بـاد تـا غمِ افـتادگان خـوری[۲]

در کـویِ عشق شوکـتِ شاهی نـمی‌خـرند

اقـرارِ بـندگی کـن و اظهـارِ چـاکری[۳]

ساقی بمژدگانیِ عیش از درم درآی
تا یکدم از دلم غمِ دنیا بدر بری[۴]

در شاهراهِ جاه و بزرگی خطر بسیست
آن به کزین گریوه سبکبار بگذری[۵]

سلطان و فکرِ لشکر و سودایِ تاج و گنج
درویش و[۶] امنِ خاطر و کنجِ قلندری

یک حرفِ صوفیانه[۷] بگویم، اجازتست
ای نوردیده، صلح به از جنگ و داوری

نیلِ مراد[۸] بر حسبِ فکر و همّتست
از شاه نذرِ خیر و ز توفیق یاوری

حافظ، غبارِ فقر[۹] و قناعت زرخ مشوی
کاین خاک بهتر از عملِ کیمیاگری

وزن غزل ۴۵۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: گردون روز خصومت و پیگار با خصم نیک بتو مدد کرد تا بنگریم که سپاس چگونه میگزاری و بشکر این پیروزی چه نیازی بدرویشان خواهی داد؟ ۲ ــ معنی بیت: کسی که از پای اوفتاد، خداوند دستگیر وی شد، پس اکنون ای افتاده که خدا دست ترا گرفت، بر تست که بر ضعیفان رحم آوری ۳ ــ معنی بیت: در کوی محبت شکوه سلطنت را پشیزی نمی‌خرند، در اینجا بعجز و عبودیت اعتراف کن و خدمتی بنما تا باشد که سعادتی ببری ۴ ــ معنی بیت: ای ساقی، مژدهٔ خوشدلی برسان و برای گرفتن مژدگانی از در فراز آی تا یک لحظه ازدل من اندوه دنیا را دور سازی ۵ ــ معنی بیت: در راه گشادهٔ رسیدن بمقام و دست یافتن بشکوه و جلال، دشواری و مهلکه فراوان است؛ همان بهتر که از این گردنه مجرد و سبکبار بگذری و بار گران ستمگری بر دوش نکشی تا گرفتار خطر نشوی ۶ ــ و: حرف اضافه است در اینجا مفید معنی ملازمت ــ معنی بیت: خاطر پادشاه با نگرانی از سپاه خود و با اندیشهٔ ربودن دیهیم و خزانه دیگر شاهان همواره ملازم و مشغول است ولی فقیر با آسوده دلی و زاویهٔ وارستگی قرین است ۷ ــ حرف صوفیانه: موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: اگر رخصت است یک سخن بی ریا و درویشانه بگویم: ای فروغ دیدهٔ من، آشتی از ستیزه و خصومت بهتر است که گفته‌اند الصلح خیر ۸ ــ نیل مراد، بفتح اول و سکون دوم نائل شدن و رسیدن بمقصود ــ معنی بیت: نائل شدن بمقصود بتوجه و اراده و دعای مرشد درویشان بستگی دارد، بر پادشاهست که نیازی پسندیده بفقیران بدهد و بر خداست که در فراهم آوردن اسباب کار نیک بوی مدد

کند ۹ ــ غبار فقر: گرد فقر، تشبیه صریح ــ ای حافظ، گردد روشی و خرسندی را از چهره پاک مکن که این غبار اکسیری است که بر صنعت کیمیا فضیلت و برتری دارد.

غزل ۴۵۲

طفیلِ[1] هستیِ عشقند آدمیّ و پری
ارادتی بنما تا سعادتی ببری

بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش
که بنده را نخرد کس بعیبِ بی‌هنری[2]

میِ صبوح و شکرِ خوابِ صبحدم تا چند؟
بعذرِ نیم شبی[3] کوش و گریهٔ سحری[4]

تو خود چه لعبتی، ای شهسوارِ شیرین کار
که در برابرِ چشمیّ و غایب از نظری[5]

هزار جانِ مقدّس بسوخت زین غیرت
که هر صباح و مسا؟ شمعِ مجلسِ دگری

زمن بحضرتِ آصف که می برد پیغام؟
که یاد گیر دو مصرع زمن بنظمِ دری[7]

بیا که وضعِ جهان را چنانکه من دیدم
گر امتحان بکنی می‌خوریّ و غم نخوری[8]

کلاهِ سروریت[9] کج مباد بر سرِ حسن
که زیبِ بخت و سزاوارِ ملک و تاجِ سری

ببویِ زلف و رخت میروند و می‌آیند
صبا بغالیه سائیّ و گل بجلوه‌گری[10]

چو مستعدِ نظر نیستی وصال مجوی
که جامِ جم نکند سود وقتِ بی‌بصری[11]

دعایِ گوشه‌نشینان بلا بگرداند
چرا بگوشهٔ چشمی بما نمی‌نگری[۱۲]

بیاو سلطنت از ما بخر بمایهٔ حسن
وزین معامله غافل شو که حیف خوری[۱۳]

طریقِ عشق طریقی عجب خطرناک است
نَعوذُ بِاللَّه، اگر ره بمقصدی نبری[۱۴]

بیمن همّتِ حافظ امید، هست که باز
أَرَی أُسامِرُ لَیْلایَ لَیْلَةَ ٱلْقَمَرِ[۱۵]

وزن غزل ۴۵۲: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ طفیل: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مجازاً بمعنی وابسته و تابع و تبع، نیز نگاه کنید بغزل ۳۵۴ شمارهٔ (۵) ــ معنی بیت: آفرینش آدمیزاد او و فرشته بتبع وجود عشق است، پس تو هم در مهرورزی اخلاصی نشان بده تا نیکبخت شوی ۲ ــ معنی بیت: ای سرور جهد کن و از هنر عشق بهره‌ای بدست آور تا مقبول درگاه محبوب شوی، چه بردهٔ عیبناک را کس خریدار نباشد ۳ ــ عذر نیم شبی: موصوف و صفت نسبی ۴ ــ معنی بیت: بادهٔ بامدادی نوشیدن و خواب خوش صبحگاهی بس است، برخیز و بعذر خواهی شبانه و گریستن سحرگاهی همت گمار ۵ ــ معنی بیت: ای سوار یگانه خوش حرکات در عرصهٔ عشق زیباروئی شگفت کار و افسونگری، چه از دیدهٔ سر پنهان ولی در چشم دل پیدائی ۶ ــ مسا: بفتح اول شام ــ معنی بیت: از رشک آنکه هر بامداد و شامگاه محفل افروز بزم اغیاری، جانهای پاک بیدلان در آتش حسرت گداخت ۷ ــ نظم دری: موصوف و صفت، شعر پارسی دری یعنی منسوب بدربار یا باصطلاح امروز زبان رسمی یا زبان معیار ۸ ــ معنی دو بیت: کیست که از من پیامی بدرگاه آصف زمان وزیر عصر برساند که این دو مصراع از سخن مرا بشعر پارسی دری بخاطر بسپار: نهاد و حال عالم را آنگونه که من شناختم و آزمودم، اگر تو هم آزمون کنی، باده مینوشی و غصه خوردن را رها میکنی ۹ ــ کلاه سروری: تشبیه صریح ــ سر حسن: تارک جمال، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: بر فرق جمال تو تاج بزرگی همواره راست و استوار بماناد، چه تو آرایش طالع و شایستهٔ فرمانروائی و دیهیم فخر بر تارک مائی ۱۰ ــ معنی بیت: بآرزوی دیدار گیسو و چهرهٔ تو نسیم بهار بمشک افشانی میپردازد و ماه در آسمان نمایان میشود ۱۱ ــ بی‌بصری: کوری و نابینایی، اسم مصدر مرکب از صفت و یای مصدری ــ معنی بیت: چون آمادگی و شایستگی آن نداری که دیده بدیدار معشوق روشن کنی، آهنگ وصال مکن که بجام جهان نمای جم با دیدهٔ بینا نظر توان کرد ۱۲ ــ معنی بیت: دعای خیر گوشه‌گیران کوی محبت بلاگردان تست، پس چرا بدیدهٔ عنایتی بعاشقان خود نگاهی نمیکنی ۱۳ ــ معنی بیت: بیا و با سرمایهٔ زیبائی فرمانروائی بر دلهای ما را بدست آور و این دادوستد را فراموش مکن که دریغ

خواهی خورد ۱۴ ــ معنی بیت: راه عاشقی راهی بسیار دشوار و پر از مهلکه است، پناه بر خدا، اگر راه بحضور مرشدی دل آگاه نیابی تا ترا دستگیر شود و بسر منزل مقصود برساند و از گمراهی برهاند ۱۵ ــ معنی بیت: بفرخندگی و میمنت دعای حافظ امید میرود که بار دیگر ببینم که با لیلای خود (محبوب خود) در شب مهتابی افسانه میگویم.

غزل ۴۵۳

ای که دایم بخویش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری[۱]

گردِ دیوانگان عشق مگرد
که بعقلِ عقیله[۲] مشهوری

مستیِ عشق نیست در سرِ تو
رو که تو مستِ آب انگوری[۳]

رویِ زردست و آهِ دردآلود
عاشقانرا دوای رنجوری[۴]

بگذر از نام و ننگِ[۵] خود حافظ
ساغرِ می طلب که مخموری

وزن غزل ۴۵۳: فاعلاتن مفاعلن فعِلن (بحر خفیف مسدس مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: ای آنکه پیوستهٔ فریفتهٔ خویشی، اگر از عشق بیخبری، عذرت خواسته است، چه مغرور از عشق بوئی نتواند برد، سعدی گوید:

تو در کمند نیفتاده‌ای و معذوری　　از آن بقوت بازوی خویش مغروری

۲ ــ عقیله: بفتح اول و کسر دوم گرامی از هر چیزی، صفت عقل ــ معنی بیت: پیرامون آنانکه از تأثیر عشق مجنون شده‌اند مرو، چه تو بداشتن خرد گرامی و عقل رسا شهرت داری که مصلت جوی است نه عافیت سوز ۳ ــ معنی بیت: تو مست بادهٔ محبت نیستی، برو که این سر مستی تو از شراب انگورست، سعدی گوید:

از شراب عشق جانان مست شو　　کانچه عقلت میبرد و شَر است و آب

۴ ــ معنی بیت: داروی بیماری عشق چهرهٔ زرد و آه دردناک است که سرانجام عاشقان را بوصال میرساند و دردشان را درمان میکند؛ در صفحهٔ ۵۵۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه گواه رنجوری بجای دوای رنجوری آمده که بر متن ترجیح دارد که معنی بیت چنین میشود: شاهد بیماری

عشاق چهرهٔ زرد و آه‌کشیدن از سر دردست ۵ ـ نام و ننگ: شهرت و نامجوئی ـ معنی بیت: ای حافظ، از شهرت و نامجوئی اعراض کن و بادهٔ معرفت بجوی تا خمار جاه‌طلبی را از سر تو دور کند.

غزل ۴۵۴

زکوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی
ازین باد ار مدد خواهی، چراغ دل[۱] برافروزی

چو گل گر خرده[۲] داری، خدا را صرف عشرت کن
که قارون را غلطها داد سودای زراندوزی

زجام گل[۳] دگر بلبل چنان مست می لعلست
که زد بر چرخ فیروزه صفیر تخت فیروزی[۴]

بصحرا رو که از دامن غبار غم[۵] بیفشانی
بگلزار آی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی

چو امکان خلود،[۶] ایدل، درین فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان بفیروزیّ و بهروزی

طریق کام‌بخشی چیست ترک کام خود کردن
کلاه سروری آنست کز این ترک[۷] بردوزی

سخن در پرده میگویم، چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی[۸]

ندانم نوحهٔ قمری[۹] بطرف جویباران چیست
مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی؟[۱۰]

مئی دارم چو جان صافیّ و صوفی میکند عیبش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بدروزی[۱۱]

جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین، ای شمع
که حکم آسمان اینست، اگر سازی و گر سوزی[۱۲]

بعجب علم[۱۳] نتوان شد زاسباب طرب محروم
بیا ساقی که جاهل را هنی‌تر[۱۵] میرسد روزی[۱۶]

می‌اندر مجلسِ آصف بنوروزِ جلالی[۱۷] نوش
که بخشد جرعهٔ جامت جهان را سازِ نوروزی
نه حافظ میکند تنها دعای خواجه تورانشاه
زمدحِ آصفی[۱۸] خواهدجهان‌عیدی[۱۹] ونوروزی[۲۰]
جنابش پارسایانراست محرابِ دل و دیده
جبینش[۲۱] صبح‌خیزانراست‌روزِفتح وفیروزی

وزن غزل ۴۵۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ چراغ دل: تشبیه صریح ــ معنی بیت: از کوی دوست دم باد بهاری میرسد، از این نسیم اگر یاری بجوئی شمع دلت افروخته شود ۲ ــ خرده: ریزهٔ هر چیز، در اینجا مراد اندکی زر و سیم ــ معنی بیت: ترا بخدا سوگند اگر اندکی زر و سیم داری مانند گل در راه خوشدلی صرف کن که اندیشهٔ باطل زر اندوختن قارون را دچار خطاها کرد ۳ ــ جام گل تشبیه صریح ۴ ــ تخت فیروزی: در لغت‌نامه دهخدا دیده نشد ظاهراً آهنگی در موسیقی بوده است ــ معنی بیت: بلبل از ساغر گل آنگونه سرمست بادهٔ لعل فام است که بر آسمان یا فلک نیلگون نوای معروف تخت فیروزی را طنین‌انداز کرد ۵ ــ غبار غم: تشبیه صریح ــ معنی بیت: بدشت سبز و خرم روی آور تاگردانده از دامن خاطر بزدائی و بگلستان روان شو تا از هزار دستان سرود عاشقانه فرا گیری ۶ ــ خلود: بضم اول جاودانه ماندن ــ معنی بیت: دلا چون میسر نیست که در زیر طاق نیلگون آسمان جاودانه ماند، فرصت خوشدلی را بپیروزی و سعادت غنیمت شمار و قدر وقت را بشناس ۷ ــ ترک: بفتح اول و سکون دوم هر یک از بخشهای کلاه و خیمه ــ معنی بیت: اگر میخواهی که مراد ترا بدهند، خواهشهای نفس را ترک کن، تاج بزرگی و ریاست تو آنست که از این ترکها (بخشها) دوخته شود، بکنایه مقصود آنست که هر یک از ترکهای کلاه تو باید نمودار ترک‌کردن خواهشی نفسانی باشد ۸ ــ میر نوروزی: مخفف امیر نوروزی یا فرمانروای روزهای آغاز سال نو، موصوف و صفت. در قدیم رسم بوده است که برای دفع چشم‌زخم از سلطنت پادشاه چند روز پیش از نوروز یکی از چاکران درباری را ظاهراً شاه می‌خواندند و فرمان وی را تنها پنج شش روز اطاعت می‌کردند و پس از آن باز شاه بکار سلطنت میپرداخت ــ معنی بیت: مطلبی سربسته با تو در میان می‌نهم: مانند گل از حجاب غنچه چهره بنما و جلوه‌گری آغاز کن که فرصت عیش تو نیز مانند حکمفرمائی امیرنوروزی موقت است وافزونتر از پنج شش روز نباشد ۹ ــ قمری: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم، پرنده‌ایست از راسته کبوتران... و بقدر و اندازهٔ یک‌کبوترمتوسط است (نقل از فرهنگ معین) ۱۰ ــ شبانروزی: شبانه‌روزی، صفت نسبی، غم موصوف ۱۱ ــ معنی بیت: باده‌ای بپاکی جان مراست و صوفی بر آن عیب میگیرد، الهی هیچکس گرفتار طالع ناسازگار نشود و بکنایه مقصود آنست که با صوفی نادان قرین نگردد ۱۲ ــ معنی بیت: ای شمع مومین، عسل یار دلپذیرت از تو جدا گشت و اکنون سرنوشت تو تنها ماندن است، چه بتسلیم و رضا بکوشی و چه بناله و افغان در آتش غم بگذاری، این

قضای آسمانی است و تغییر نمی‌پذیرد ۱۴ ــ عجب علم: بضم اول و سکون دوم غرور دانش ۱۵ ــ هنی‌تر: بفتح اول و کسر دوم آسانتر و بی‌رنج‌تر ــ هنی مخفف هنیء صفت مشبهه است یعنی آنچه بی‌دست‌رنج بکسی برسد و خوردنی و نوشیدنی گوارا، مشتق از مصدر هناءة بفتح اول گوارنده گردیدن ۱۶ ــ روزی: رزق ــ معنی بیت: بغرور دانش از موجبات خوشدلی و شادی نباید خود را بی‌بهره داشت. ای نوشگر (ساقی) بیاو باده بده، چه نادان برزق آسانتر و بی‌مشقت‌تر دست می‌یابد ۱۷ ــ نوروز جلالی: جشن نوروز که در زمان جلال‌الدین ملکشاه طبق تقویم جلالی در آغاز برج حمل تثبیت شد (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) ولی در این بیت چنانکه مرحوم علامهٔ قزوینی در حاشیهٔ صفحه ۳۱۸ دیوان حافظ نوشته‌اند «ایهام است بین تاریخ جلالی معروف و لقب ممدوح خواجه درین غزل جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع ــ معنی بیت: بر وفق تاریخ جلالی می در بزم آصف روزگار خواجه جلال‌الدین تورانشاه بنوش، چه یک جرعه و آشام از ساغر تو بعالم ساز و برگ آراستهٔ بهاری را اعطا میکند ۱۸ ــ مدح آصفی: موصوف و صفت نسبی از آصف ۱۹ ــ عیدی: بکسر اول آنچه در روز عید بزرگتران بکوچکتر دهند ۲۰ ــ نوروزی: صفت جانشین موصوف، مرکب از نوروز و یای نسبت، هدیه‌ای که در جشن نوروز بکسی داده شود ۲۱ ــ جبین: بفتح اول و کسر دوم پیشانی ــ معنی بیت: درگاه خواجه جلال‌الدین تورانشاه محراب دل و چشم پرهیزگاران است و پیشانی مبارکش برای سحرخیزان و شب‌زنده‌داران مایهٔ گشایش کار و غلبه بر دشمنان.

غزل ۴۵۵

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی[1]
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی[2]

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده‌اند
شاهبازانِ طریقت بمقامِ مگسی؟[3]

دوش در خیلِ غلامان درش میرفتم
گفت: ای عاشقِ بیچاره تو باری چه کسی[4]؟

با دلِ خون شده چون نافه خوشش باید بود
هر که مشهورِ جهان گشت بمشکین نفسی[5]

لَمَعَ الْبَرْقُ مِنَ الطُّورِ و آنَسْتُ بِهِ
فَلَعَلّي لَکَ آتٍ بِشِهابٍ قَبَسٍ[6]

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
وه[7] که بس بیخبر از غلغلِ[8] چندین جرسی[9]

بال بگشا و صفیر از شجرِ طوبی[۱۰] زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیرِ قفسی

تا چو مجمر[۱۱] نفسی دامنِ جانان گیرم

جان نهادیم بر آتش زپیِ خوش نفسی

چند پوید بهوایِ تو زهر سو حافظ؟

یَسَّرَاللهُ طَرِیقاً بِکَ یا مُلتَمِسِی[۱۲]

وزن غزل ۴۵۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ بوالهوسی: هوسرانی، املای صحیح این کلمه در سیاق فارسی بلهوسی است چه این ترکیبی است از پیشوند بل فارسی بمعنی پرو بسیار و هوس و یای مصدری نظیر این پیشوند در کلمه بلکامه و بلکارزار دیده میشود ۲ ــ معنی بیت: زندگانی بهوسرانی بی‌نتیجه سپری شد، ای فرزند، ساغر باده بیاور و بما بده که از خداوند میخواهم که زنده بمانی و پیر شوی ۳ ــ معنی بیت: در صفحهٔ ۵۵۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در یک نسخه به شکار مگسی بجای بمقام مگسی آمده که بر متن ترجیح دارد. اینک معنی بیت بهر دو وجه: نمیدانم درین شهر چه جلوه‌های فریبنده و خوشی است که سالکان شاهین پرواز طریق معرفت را از سیر در جهان برین باز داشته و بصید یک مگس قانع ساخته است (یا بمقام یک مگس خرسند داشته است) ۴ ــ معنی بیت: دیشب در جمع چاکران درگاه وی راه می‌سپردم، یار گفت: ای بیدل ناتوان تو بهر حال کسی نیستی که غلامی درگاه ما را شایسته باشی ۵ ــ معنی بیت: آنکه بصاحب نفسی و دم خوش شهرهٔ آفاق گشت، باید مانند نافه با دل خونین بسازد و خوش نفس و شیرین سخن باشد ۶ ــ معنی بیت: برق از کوه طور درخشید و من آن را دیدم، پس شاید برای تو پاره‌ای آتش افروخته بیاورم ــ مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۱۸ دیوان حافظ نوشته‌اند» اشارهٔ بآیهٔ شریفهٔ فلماقضی موسی الاجل و سار باهله آنس من جانب الطور ناراً الخ و نیز ابآی آیه: اذ قال موسی لاهله‌انی آنست ناراً سآتیکم منها بخبراً او آتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون، و آنس از باب افعال چنانکه در دو آیهٔ شریفه ملاحظه شد همیشه متعدی بنفس است و متعدی بباء استعمال نشده بنابراین «آنست به» در بیت خواجه از ضرورت شعر و باء زائده خواهد بود» چنانکه مشهود است تلمیحی دارد بداستان حضرت موسی در آنگاه که پیمان خدمت کردن برای حضرت شعیب را بپایان رساند و با اهل بیت خویش از حضور آنحضرت بخانه و دیار خود باز میگشت ناگهان آتشی از سوی کوه طور دید، با اهل بیت خود گفت در اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور می‌بینم، اینک میروم تا شاید از آن خبری آوردم یا برای گرم شدن شما پاره‌ای از آن برگیرم، چون موسی بنزدیکی آتش رسید، از جانب وادی ایمن در آن بقعه مبارک از درخت مقدس ندائی شنید که ای موسی آگاه باش که من خدای یکتا پروردگار جهانیانم ۷ ــ وه: بفتح اول از اصوات یا شبه جمله است برای بیان تعجب و افسوس یعنی درشگفتیم و افسوس میخوریم ۸ ــ غلغل: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم بانگ و آواز ۹ ــ جرس: بفتح اول و دوم زنگ و درای ــ چندین جرس:

زنگهای بسیار، صفت موصوف ۱۰ ــ طوبی: بضم اول و الف مقصوره در آخر نام درختی است در بهشت ــ معنی بیت: پرواز کن و از سرشاخسار درخت بهشتی طوبی آواز در ده، دریغم آید که تو، پرندهٔ خوش آوا گرفتار تنگنای قفس باشی ۱۱ ــ مجمر: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم عود سوز ــ معنی بیت: تا مانند عود سوز یک نفس دستم بدامن یار برسد جان عزیز را برای دم خوش یافتن بر آتش غم نهادیم بااین امید که یاری بر ما گذاری آرد ۱۲ ــ معنی بیت: حافظ تا کی بدوستاری تو بهر سو دوان رود، ای مطلوب من، خداوند راه رسیدن مرا بسوی تو آسان سازد.

غزل ۴۵۶

نو بهارست در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد بازو تو در گل باشی[۱]

من نگویم که کنون باکه نشین و چه بنوش
که تو خود دانی، اگر زیرک و عاقل باشی

چنگ در پرده همین میدهدت پند ولی
وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی[۲]

در چمن هر ورقی دفترِ حالی دگرست
حیف باشد که زکارِ همه غافل باشی[۳]

نقدِ عمرت[۴] ببرد غصهٔ دنیا بگزاف
گر شب و روز درین قصهٔ مشکل باشی

گر چه راهیست پر از بیم زما تابرِ دوست
رفتن آسان بود، ار واقفِ منزل باشی[۵]

حافظا گر مدد از بختِ بلندت باشد
صیدِ آن شاهدِ مطبوع شمایل[۶] باشی

وزن غزل ۴۵۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: بهاری تازه و خرم است، در کار خوشدلی و عیش جهد کن که گلهای بسیار باز خواهد روئید و در آن حال تو در زیر خاک خواهی بود؛ میان گل بضم اول و گِل بکسر اول مراعات تجنیس ناقص شده است ۲ ــ معنی بیت: چنگ با نغمهٔ خود بتو اندرز میدهد، اما نصیحت آن زمان سودمند میافتد که تو

پذیرای موعظه باشی ۳ ــ معنی بیت: هر برگی در چمن باغ دفتر و جد و سروری جداگانه است، دریغ باشد که تو از حال همه آثار صنع الهی بیخبر بمانی ۴ ــ نقد عمر: سرمایهٔ زندگانی، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگر پیوسته گرفتار قصهٔ دشوار غصه‌خوردن باشی، اندوه این جهان سرمایه زندگانی ترا بباطل و بیهوده میرباید ۵ ــ معنی بیت: هر چند راه ما تا بیشگاه یار بیمناکست، اگر منزل‌شناس باشی، سیر و سلوک بر تو دشوار نیاید ۶ ــ مطبوع شمایل: نکوچهره و خوش‌اندام، صفت‌ترکیبی، شاهد موصوف، سعدی گوید:
شمایلی که در اوصاف حسن ترکیبش مجال نطق نباشد زبان گویا را

غزل ۴۵۷

هزار جهد بکردم[1] که یارِ من باشی
مرادبخشِ[2] دلِ بیقرارِ من باشی
چراغ دیدهٔ شب زنده‌دارِ من گردی
انیسِ خاطرِ امّیدوارِ من باشی[3]
چو خسروانِ ملاحت به‌بندگان نازند
تو در میانه خداوندگارِ من باشی[4]
از آن عقیق[5] که خونین دلم زعشوهٔ او
اگر کنم گلهٔ، غمگسارِ من باشی
در آن چمن که بتان[6] دستِ عاشقان گیرند
گرت زدست برآید، نگارِ من باشی
شبی بکلبهٔ احزانِ[7] عاشقان آئی
دمی انیسِ[8] دلِ سوکوارِ من[9] باشی
شود غزاله خورشید[10] صید لاغر من
گر آهوئی چو تو یکدم شکار من باشی
سه بوسه کز دو لبت کردهٔ وظیفهٔ من[11]
اگر ادا نکنی[12]، قرض‌دارِ من باشی
من این مراد ببینم بخود که نیم‌شبی
بجایِ اشکِ روان در کنارِ من باشی[13]؟

من ار چه حافظِ شهرم، جوی نمی‌ارزم
مگر تو از کرمِ خویش یارِ من باشی[۱۴]

وزن غزل ۴۵۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعِلن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)
۱ ــ هزار جهد بکردم: کوشش بسیار ورزیدم، از هزار مبالغه در جهد و کوشش مقصود است نه عدد معین ۲ ــ مراد بخش: کام‌بخش یا برآورندهٔ کام، صفت مرکب فاعلی ۳ ــ معنی بیت: (کوششها کردم) که فروغ چشم من شوی که در فراق تو هر شب بیدار است و همدم و مونس دل مشتاق من گردی ۴ ــ معنی بیت: چون شهریاران کشور حسن و شیرین نمکی بچاکران خود ببالند، تو در آن میان سرور و مولای من باشی ۵ ــ آن عقیق: باستعارهٔ مقصود لب یار ــ معنی بیت: اگر از عقیق لب تو که من از فریبش دلم غرق خونست، شکایتی کنم، امید است که تو غم کار مرا بخوری و اندوه از خاطر من بلطف ببری ۶ ــ بستان: باستعاره شاهدان و محبوبان زیبا ۷ ــ احزان: بفتح اول و سکون دوم غمها جمع حزن ــ کلبهٔ احزان: خانهٔ غمها، تشبیه صریح ۸ ــ انیس: بفتح اول و کسر دوم مونس و همدم و دل‌آرام ۹ ــ سوکوار: ماتم‌زده و گرفتار مصیبت، صفت مرکب از سوک (اسم) + وار پسوند اتصاف و دارندگی، دل موصوف، من مضاف‌الیه ۱۰ ــ غزالهٔ خورشید: بفتح اول آهوی مهر فروزان، تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگر غزالی خوشخرام مانند تو یک نفس صید من گردد، در این حال آهوی مهر فروزنده شکاری نزار و ناچیز پیش من خواهد بود ۱۱ ــ وظیفه: مقرری و وجه معاش و مستمری ۱۲ ــ ادا نکنی: بفتح اول نپردازی، ادا مخفف اداء بمعنی پرداختن و گزاردن ۱۳ ــ معنی بیت: آیا من باین آرزو خواهم رسید که یک نیمشب تو بجای سرشک جاری در بر من بمانی ۱۴ ــ معنی بیت: اگر چه من در این شهر حافظ قرآنم و آن را از بر میخوانم، یک جو ارزش ندارم جز آنکه تو با بزرگواری و عنایت خود پایمرد و دستگیر من شوی.

غزل ۴۵۸

ایدل آندم که خراب از میِ گلگون باشی
بی‌زر و گنج بصد حشمتِ قارون باشی[۱]

در مقامی که صدارت[۲] بفقیران بخشند
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی

در رهِ منزلِ لیلی که خطرهاست در آن
شرطِ اوّل قدم آنست که مجنون باشی[۳]

نقطهٔ عشق[۴] نمودم بتو هان سهو مکن
ورنه چون بنگری، از دایره بیرون باشی[۴]

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی، ره زکه پرسی، چکنی، چون باشی[۵]؟

تاجِ شاهی‌طلبی، گوهرِ ذاتی بنمای
ور خود از تخمهٔ جمشید[۶] و فریدون باشی

ساغری نوش‌کن و جرعه بر افلاک فشان
چند و چند از غمِ ایام جگرخون باشی[۷]؟

حافظ از فقر مکن ناله که گر شعر اینست
هیچ خوشدل نپسندد که تو محزون باشی[۸]

وزن غزل ۴۵۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: دلا، در آن نفس که سرمست از بادهٔ معرفت شوی و خودی و خودپرستی را بفراموشی سپاری، آنگاه بی‌داشتن زر و سیم صد برابر جلال و شکوه قارون توانگری و غنای دل خواهی داشت ۲ ــ صدارت: بفتح اول صدرنشینی، بالانشینی ــ معنی بیت: آنجا که بدرویشان نیازمند درگاه الهی صدرنشینی دیوان قرب را میدهند، امید دارم که مقام تو از همه برتر باشد ۳ ــ معنی بیت: در طریق وصول بکوی معشوقی که لیلای تست، دشواریها و مهلکه‌هاست، لازمهٔ گام نخستین آنست که مجنون‌وار در طریق عاشقی دیوانه و سرگشته باشی ۴ ــ نقطه عشق: مرکز دایرهٔ عشق، استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: مرکز دایرهٔ عشق را بتو نشان دادم، زنهار فراموشت نشود وگرنه چون بخود آئی، خویش را از حریم عشق خارج یابی ۵ ــ معنی بیت: مصراع اول این بیت در غزل ۴۵۵ بهمین صورت دیده میشود

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش ‌‌ ‌ وه که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی

۶ ــ تخمهٔ جمشید: بضم اول و سکون دوم نژاد جم پادشاه باستانی ایران ــ معنی بیت: اگر افسر شهریاری میجوئی، جوهر فطری و استعداد ذاتی خود را نشان بده. اگر چه از نژاد جمشید و فریدون باشی، مقصود آنست که شرف و بزرگی پدران برای تو سودی نخواهد داشت ۷ ــ معنی بیت: جامی بنوش و جرعه‌ای از ساغر خود بر گردون بپاش، تا کی و تا چند از اندوه روزگار غمگین بودن و جگری پر از خون داشتن، مقصود آنکه از غم خوردن بس کن و بشادی کوش ۸ ــ معنی بیت: ای حافظ، از تنگدستی و درویشی منال که اگر سخن منظوم تو چنین ارزنده باشد، در جهان معنی دولتمندی و هیچ نیکدل خوش ندارد که اندوهگین بمانی.

غزل ۴۵۹

زین خوش رقم که بر گل رخسار[1] میکشی
خط بر صحیفهٔ گل و گلزار میکشی

اشکِ حرم‌نشینِ نهانخانهٔ مرا
زآنسوی هفت پرده ببازار میکشی[2]

کاهل روی[3] چو باد صبا را ببوی زلف
هر دم بقید سلسله در کار میکشی

هر دم بیاد آن لب میگون و چشم مست
از خلوتم بخانهٔ خمّار[4] میکشی

گفتی: سر تو بستهٔ فتراک[5] ماشود
سهلست، اگر تو زحمت این بار میکشی

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم؟
وه زین کمان که بر من بیمار میکشی[6]

باز آکه چشم بدزرخت دفع می‌کند
ای تازه گل[7] که دامن ازین خار میکشی

حافظ دگر چه می‌طلبی از نعیم دهر[8]؟
می میخوری و طرّهٔ دلدار[8] میکشی

وزن غزل ۴۵۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ گل رخسار: تشبیه صریح ــ معنی بیت: از طرح دلپذیری که با زلف خود بر رخسار رسم میکنی، قلم محو بردفتر گل و گلستان میکشی ۲ ــ معنی بیت: سرشکم را که در نهانخانهٔ چشم من خلوت‌نشین است، از پس هفت پردهٔ دیده بیرون میکشی و آشکار میسازی ۳ ــ کاهل‌رو: صفت مرکب فاعلی یعنی سست پو ــ معنی بیت: سست پوئی افتان و خیزان مانند باد صبا را بهوای بوش خوش گیسوی خویش هر نفس پای در زنجیر بحرکت و جنبش وامیداری؛ مقصود آنکه عاشق ناتوان را بر عشق ورزی سخت بسرمی‌انگیزی ۴ ــ خمار: بفتح اول و تشدید دوم می‌فروش ــ معنی بیت: هر نفس مرا بیاد لب لعل فام و چشم مخمور خود از خلوت خانه بسرای می فروش میبری تا مگر با نوشیدن باده از بند غم رها شوم ۵ ــ فتراک: بکسر اول و

سکون دوم ترک بند یاد والی باریک که در زین اسب آویزند ــ معنی بیت: ای محبوب، گفتی که سر عاشق باید بر فتراک معشوق آویخته شود، اگر تو رنج و زحمت این کار را تحمل کنی، از نظر ما دشوار نیست و بجان و دل می‌پذیریم ۶ ــ معنی بیت: با وجود افسون چشم و ابروی تو نمیتوانم چاره‌ای برای دل شیدای خود کنم، شگفتا از این کمان جفا که برمن میکشی و قصد جانم میکنی ۷ ــ تازه گل: باستعاره یار گلندام مقصود است ــ معنی بیت: ای گل تازه و با طراوات که ازین خار ناچیز (باستعاره مراد عاشق خاکسار) اعراض میکنی باز گرد که خار وجود من بلا گردان چشم بد از جمال تست ۸ ــ نعیم دهر: بفتح اول و کسر دوم نعمت و اسباب شادکامی روزگار، اضافهٔ تخصیصی ۱۰ ــ میکشی: بسوی خود میآوری و چنگ در میزنی،

غزل ۴۶۰

سُلَیمیٰ مُنْذُ حَلَّتْ بِالْعِراق
أُلاقی مِنْ نَواها مَا أُلاقی[1]

الا ای ساروان[۱] منزل دوست
الی رُکْبانِکم طالَ اشْتِیاقی[3]

خرد در زنده رود انداز و می‌نوش
بگلبانگِ جوانان عراقی[4]

رَبیعُ الْعُمْرِ فی مَرْعی حِماکُمْ
حَمَاکَ اللهُ یا عَهْدَ التَّلاقی[5]

بیا ساقی بده رطل گرانم[6]
سَقاکَ اللهُ مِنْ کَأْسٍ دِهاقِ

جوانی باز می‌آرد بیادم
سماع چنگ[7] و دست افشان ساقی[8]

می باقی بده تا مست وخوشدل
بیاران برفشانم عمر باقی[9]

درونم خون شد از نادیدن دوست
اَلا تعساً لِاَیّامِ الْفِراقِ[10]

دُموعی بَعدَکم لاتَحقِروها
فَکَمْ بَحرٍ عَمیقٍ مِنْ سَواقی [۱۱]

دمی با نیک خواهان متّفق باش
غنیمت دان امور اتّفاقی [۱۲]

بساز ای مطرب خوش خوان خوش گو
بشعر فارسی صوت عراقی [۱۳]

عروسی بس خوشی، ای دختر رز
ولی گه گه سزاوار طلاقی [۱۴]

مسیحای مجرّد [۱۵] را برازد
که با خورشید سازد هم وثاقی

وصال دوستان روزیّ ما نیست
بخوان حافظ غزلهای فراقی [۱۶]

وزن غزل ۴۶۰: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ معنی بیت: سلیمی (مراد معشوق من) از آنگاه که در عراق فرود آمد (و رحل اقامت افکند)، می‌بینم از درویش، آنچه می‌بینم (مقصود آنست که سخت گرفتار رنج و عذاب هجرانم) ۲ ــ ساروان: ساربان، شتربان، اسم مرکب از سار بمعنی سر و وان پسوند نگهبانی و محافظت ۳ ــ معنی بیت: هان ای شتربان که بمنزل یار میروی و کجاوهٔ دوست را میبری، آرزومندی من بسوار شدگان این کجاوه‌ها افزونست ۴ ــ معنی بیت: خرد را در رودخانه زنده رود (زاینده رود) بیفکن و بآواز هزار دستان مانند و دلپذیر جوانان عراقی باده بخور ۵ ــ معنی بیت: بهار زندگی در چراگاه ویژهٔ شماست، ای روزگار دیدار خداوند ترا نگهداری و حمایت کند ۶ ــ رطل گران: بفتح اول و سکون دوم پیمانهٔ بزرگ و گرانسنگ: موصوف و صفت ــ معنی بیت: ای ساقی، بشتاب و بمن پیمانهٔ بزرگ باده بده، خدا ترا از جامی سرشار سیراب کند ۷ ــ سماع چنگ: بفتح اول شنیدن آواز چنگ ۸ ــ دست افشان: دست افشانی و رقص، اسم مصدر ۹ ــ معنی بیت: باقیماندهٔ باده را نیز در جام بریز و بما بده تا سرمست و شاد زندگانی جاوید را نثار یاران کنم ۱۰ ــ معنی بیت: دلم از دیدار ناکردن دوست غرق خونست؛ هان روزگار فراق نابود باد (خداوند نابود سازد ایام فراق را) ۱۱ ــ معنی بیت: اشکهای مرا که پس از شما و دور از شما میریزد، خوار و حقیر مشمارید، چه بسیار دریای ژرفی که از جویها پدید آید ۱۲ ــ امور اتفاقی: موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: یک نفس با ما یاران نیک اندیش و مشفق سازگار و دمساز باش و کارهائی را که گاهی اتفاق می‌افتد از قبیل مصاحبت دوستان باید بسود

خود شمرد؛ یا مقصود این است که کارهای را که از روی اتفاق و یگانگی دست دهد باید غنیمت دانست ۱۳ — معنی بیت: ای رامشگر خوش آواز که ترانه‌های دلپذیر میخوانی در کالبد سخن منظوم پارسی با آهنگ عراقی یا در پردهٔ عراق سرودی بساز ۱۴ — معنی بیت: ای دختر تاک ای باده، عروسی بسیار دلپذیری، اما گاه گاه شایستهٔ آنی که از تو جدائی جویند؛ بکنایه مقصود آنکه همیشه نباید باده نوشی کرد ۱۵ — مسیحای مجرد: موصوف و صفت — معنی بیت: شایستهٔ حضرت مسیح که از قید علائق دنیوی رسته بود، آنست که از نظر رفعت مقام بآسمان برود و با مهر جهانتاب در فلک چهارم همخانه شود. مولوی گوید:

جانهای چو عیسی بسوی چرخ برآید   غم نیست اگر ره نبود لاشه خری را

۱۶ — غزلهای فراقی: موصوف و صفت نسبی — معنی بیت: وصل یاران قسمت ما نیست، ای حافظ چامهٔ هجران را بساز و برخوان.

غزل ۴۶۱

كَتَبْتُ قِصَّةَ شَوْقِي وَمِدْمَعِي باكي
بیا که بی‌تو بجان آمدم زغمناکی[1]

بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیدهٔ خود
ایا منازِلَ سَلْمیٰ فَأَیْنَ سَلْماکِ[2]

عجیب واقعهٔ[3] و غریب حادثهٔ
أَنَا اصْطَبَرْتُ قَتِیلاً وَقاتِلی شاکی

کرا رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی

زخاک پاک تو داد آب روی لاله و گل
چو کلک صنع رقم زد بآبی و خاکی[4]

صبا عبیرفشان گشت، ساقیا، برخیز
وَهاتِ شَمْسَةَ کَرْمٍ مُطَیَّبٍ زاکی[5]

دَعِ التَّکاسُلَ تَغْنَمْ فَقَدْ جَرَیٰ مَثَلٌ
که زادراهروان چستی است و چالاکی[6]

اثر نماند زمن بی‌شمایلت آری
أَرَیٰ مَآثِرَ مَحْیایَ مِنْ مُحَیّاکِ[7]

زوصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند
که همچو صنع خدائی ورای ادراکی

وزن غزل ۴۶۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: داستان اشتیاق بدیدار دوست را نوشتم و چشم من گریان است؛ بشتاب که جدا از تو از غمگینی جانم بلب رسید ــ یادآوری: برطبق قواعد صرف عربی باکی، شاکی، زاکی را که تنوین دارد و در قافیه باید باکِ شاکِ زاکِ نوشت و کسره را باشباع خواند ۲ ــ معنی بیت: از اشتیاق بدیدار تو بارها باد و چشم خود چنین گفته‌ام: ای منزلگاه سلمی (مقصود معشوق من) سلمی تو (سلمای تو) کجاست ۳ ــ عجیب واقعهٔ: پیش آمدی شگفت، صفت و موصوف و همچنین است غریب حادثهٔ ــ معنی بیت: پیش آمدی شگفت و رویداری کم نظیرست: من که کشتهٔ عشقم، شکیبائی ورزیدم ولی کشندهٔ من (معشوق) دادخواه و شاکی است ۴ ــ آبی و خاکی: آفریدگان بحری و بری، صفت جانشین موصوف ــ معنی بیت: آنگاه که خامهٔ آفرینش نقش آفریدگان بحری و بری را میزد، رونق و تازگی بلاله و گل از غبار قدم تو بخشید ۵ ــ معنی بیت: باد بهاری عطر میپراگند، ای ساقی، برخیز و خورشید تاک (بادهٔ ناب) را که خوشبوست و پاکیزه است، بیار و بده ۶ ــ معنی بیت: تن آسانی و سست کوشی را رها کن تا سود بری؛ همانا مثلی سایرست که توشهٔ پویندگان راه عشق چابکی و جلدی است ۷ ــ معنی بیت: جدا از چهرهٔ نکو و اندام زیبا و خوی نیک تو از من نشانی نماند آثار نیک و نمایان زندگی خود را از پرتو رخسار تو می‌بینم و می‌شناسم ۸ ــ معنی بیت: حافظ نمیتواند در وصف زیبائی تو سخن گوید، چه مانند کارهای خدائی برتر از حد دریافت و شناخت میباشی.

غزل ۴۶۲

یا مَبْسِماً یُحاکی دُرْجاً مِنَ اللَآلی
یارب، چه در خورد آمد گردش خطِ هلالی[۱]

حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبم
تا خود چه نقش بازد این صورت خیالی؟[۲]

می ده که گرچه گشتم نامه سیاه[۳] عالم
نومیدکی توان بود از لطفِ لایزالی؟[۴]

ساقی بیار جامی وزخلوتم برون کش
تا دربدر بگردم قلاّش[۵] ولاابالی[۶]

از چارچیز مگذر، گر عاقلیّ و زیرک
امن و شراب بیغش معشوق و جای خالی[۷]

چون نیست نقش دوران در هیچ حال ثابت
حافظ مکن شکایت تا میخوریم حالی[۸]

صافیست جام خاطر در دور آصف عهد
قُمْ فَاسْقِنی رَحِیقاً اَصْفی مِنَ الزُّلالِ

اَلْمُلْکُ قَدْتَباهیٰ مِنْ جَدِّهِ وجِدِّه
یارب که جاودان باد این قدر و این معالی

مسند فروز دولت کان شکوه و شوکت
برهان ملک و دولت بونصر بوالمعالی

وزن غزل ۴۶۲: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ معنی بیت: ای دهانی که شباهت دارد بصندوقچه‌ای از مرواریدها، شگفتا، خط هلال وار سبزهٔ عذار بر پیرامون آن دهان چه برازنده و متناسب است ۲ ــ معنی بیت: اینک صورت خیالی وصال تو مرا نیک فریب میدهد، نمیدانم که با من این پندار تو چه خواهد کرد ۳ ــ نامه سیاه: سیه نامه یا گناهکار ۴ ــ لطف لایزالی: مهربانی و کرم جاودانی ــ لایزال و لایزالی بفتح یاء بمعنی جاویدان و سرمد، مأخوذ از فعل مضارع مفرد مغایب یزال از مصدر زوال ۵ ــ قلاش: بفتح اول و تشدید دوم باده پرست و خراباتی و بی‌نام و ننگ ۶ ــ لاابالی: بضم سوم بی‌پروا و بی‌باک. در سیاق فارسی صفت است مأخوذ از فعل مضارع متکلم وحده از مصدر مبالاة بمعنی پرواداشتن ــ معنی بیت: ای ساقی، ساغر باده بده و از خلوت سرای تنهائی مرا بیرون ببر تا بی‌پروا و رندانه از این میخانه بآن میخانه بروم ۷ ــ جای خالی: موصوف و صفت. جای خلوت و فارغ از اغیار ۸ ــ معنی بیت: چون صورت حوادث روزگار بهیچ وجه بریک قرار نمی‌ماند، ای حافظ، شکوه را رها کن تا اکنون باده بنوشیم.

غزل ۴۶۳

سَلامُ اللّهِ مَا کَرَّ اللَّیالی
وَجاوَبَتِ الْمَثانی وَالْمَثالیٰ

عَلَی وادِی اْلأَراکِ وَمَنْ عَلَیْها
وَدارٍ بِاللِّویٰ فَوْقَ الرِّمالِ

دعاگوی غریبان جهانم
وَأَدْعُو بِالتَّواتُرِ وَالتَّوالی[2]

بهرمنزل که رو آرد خدا را
نگه دارش بلطفِ لایزالی[3]

منال ایدل که در زنجیر زلفش
همه جمعیّتست آشفته حالی[4]

زخطّت[5] صدجمال دیگر افزود
که عمرت باد صدسال جلالی

تو می‌باید که باشی[6] ورنه سهلست
زیان مایهٔ جاهیّ و مالی

برآن نقّاش قدرت آفرین باد
که گِردِمه کشد خطّ هلالی[7]

فحُبُّکَ راحتی فی کُلِّ حینٍ
وَذِکْرُکَ مُونسی فی کُلِّ حالِ[8]

سویدای[9] دل من تا قیامت
مباد از شوق و سودای تو خالی

کجا یابم وصال چون تو شاهی
من بدنام رند لاابالی

خدا داند که حافظ را غرض چیست
وَعِلْمُ اللهِ حَسْبی مِنْ سؤالِ[10]

وزن غزل ۴۶۳: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف) باین صورت نیز تقطیع میشود:
مفاعلتن مفاعیلن فعولن (بحر وافرمسدس معصوب مقطوف)

۱ ــ معنی دو بیت: تا شبها آید و باز آید و تا سیم دوم عود با سیم سوم آن هماهنگ گردد، درود خدا باد بروادی اراک و کسانی که در آن وادیند و بر خانه‌ای که در لوی بربالای تپه‌های ریگ است ۲ ــ معنی بیت: برآوارگان گیتی دعا میکنم و بنوبت و پیاپی دعا میخوانم ۳ ــ لطف لایزالی: مهربانی و کرم جاودانی،

موصوف و صفت ۴ ـ معنی بیت: دلا، در سلسلهٔ گیسوی او ناله و فریاد مکن که این پریشان حالی تو عین آسودگی خاطر و فراغ دل است، چه بازلف یار قرینی ۵ ـ خطت: باستعاره مراد خط عذارتو ـ معنی بیت: صدحسن دیگر برجمال تو با روئیدن سبزهٔ عذارت افزوده گشت، از خدا خواهانم که زندگانی تو بصدسال شمسی جلالی برسد؛ نگاه کنید بغزل ۴۵۴ شمارهٔ (۱۷) ۶ ـ می‌باید که باشی: از افعال دوگانه نایب از فعل امر مؤکد حاضر معادل همانا باش ـ معنی بیت: تو همانا باش و تندرست بمان و اگر تو نباشی، تحمل خسارت حاصل از سرمایهٔ و مقام آسان است؛ مقصود آنکه ما بی‌تو بهیچ چیز التفاتی نداریم ۷ ـ معنی بیت: بر آن صورتگر توانای صنع آفرین باید گفت که پیرامون ماه رخسار تو خط منحنی سبزه عذار را ترسیم کرد ۸ ـ معنی بیت: هر زمان محبت تو مایهٔ آسودگی دل منست و یادت در هرحال همدم ۹ ـ سویدا: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم محفف سویداء ومصغر سوداء بمعنی مرکز دل نیز نگاه کنید بغزل ۱۵۷ شمارهٔ (۲) ـ معنی بیت: مرکز یا میان دل من تا رستخیز از اشتیاق و غلبهٔ عشق تو تهی مباد ۱۰ ـ معنی بیت: خدا آگاهست که حافظ چه مقصودی دارد و علم خداوند برای دانستن خواسته و مطلوب من کفایت میکند.

غزل ۴۶۴

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی

خوش باش زانکه نبود این هردو را زوالی[۱]

دروهم می‌نگنجد کاندر تصورِ عقل

آید بهیچ معنی زین خوبتر مثالی[۲]

شد حظّ[۳] عمر حاصل گرزانکه با تو مارا

هرگز بعمر روزی، روزی شود وصالی

آندم که با تو باشم یک سال هست روزی

واندم که بی‌تو باشم یک لحظه هست سالی

چون من خیال رویت، جانا، بخواب بینم؟

کز خواب می‌نبیند چشمم بجز خیالی[۴]

رحم‌آر بر دلِ من کز مهر روی خوبت

شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی[۵]

حافظ مکن شکایت گروصل دوست خواهی

زین بیشتر بباید بسرهجرت احتمالی[۶]

وزن غزل ۴۶۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)
۱ ــ معنی بیت: کار زیبائی تو مانند مهرورزی من بحد کمال رسید، شاد باش، چه این هر دو را نابودی نباشد ۲ ــ معنی بیت: با خیال و پندار هم راست نمی‌آید که خرد بتواند بهرحال بهتر از این نمونهٔ حسنی تصور کند ۳ ــ حظ: بفتح اول بهره ــ معنی بیت: اگر در همهٔ عمر یک روز هم وصل تو قسمت ما شود بهرهٔ ما از زندگانی بدست آمده است ۴ ــ معنی بیت: من صورت خیالی چهرهٔ ترا در رؤیا نتوانم دید، چه دیدهٔ من از خفتن جز خیال چیزی نمی‌بیند ۵ ــ معنی بیت: بردل من مهری آور که بسبب عشق‌ورزی برچهرهٔ نیکوی تو پیکرم زار و نزار مانند ماه یکشبه است ۶ ــ معنی بیت: ای حافظ، اگر خواهان پیوستن بسیاری، شکوه مکن، تو باید بیش از این برکشیدن بار فراق بردباری‌نمائی.

غزل ۴۶۵

رفتم بباغ صبحدمی تا چنم گلی
آمد بگوش ناگهم آواز بلبلی[۱]

مسکین چومن بعشق گلی گشته مبتلا
واندر چمن فکنده زفریاد غلغلی

میگشتم اندر آن چمن و باغ دمبدم
میکردم اندر آن گل و بلبل تأمّلی

گل یار[۲] حسن گشته و بلبل قرین عشق
آنرا تفضّلی[۳] نه و این را تبدّلی[۴]

چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب
گشتم، چنانکه هیچ نماندم تحمّلی[۵]

بس گل شکفته می‌شود این باغ را ولی
کس بی‌بلای خارنچیدست ازوگلی[۶]

حافظ مدار امید فرج[۷] از مدار چرخ
دارد هزار عیب و ندارد تفضّلی

وزن غزل ۴۶۵: مفعول فاعلاتُ مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی دو بیت: بامداد پگاه بباغ روی آوردم تا گلی بچینم، ناگهان آوای هزار دستانی بگوشم رسید؛ بلبل بیچاره مانند من ببلای عشق گلی گرفتار آمده و در چمن از بانگ خود غلغله و شوری بپا کرده بود ۲ ــ یار: دمساز و قرین ۳ ــ تفضل: نیکوئی کردن، مصدر باب تفعل ۴ ــ تبدل: دگرگون شدن، بدل گشتن، مصدر باب تفعل ــ معنی بیت: گل با زیبائی دمساز و هزار دستان یار عشق بود؛ گل کرم و لطفی ببلبل نمیکرد و بلبل را هم حال دگرگون نمیشد تا از عاشقی دست کشد ۵ ــ معنی بیت: آوای هزاردستان در دل من تأثیر کرد و حالم آن گونه شد که مرا شکیبایی و خودداری دیگر برجای نماند ۶ ــ معنی بیت: گلهای بسیار در گلزار گیتی می‌شکفد. اما کسی بی‌آزار و سرزنش خار گلی از گلستان جهان نچیده است؛ مقصود آنکه نوش دنیا با نیش همراه است ۷ ــ فرج: بفتح اول و دوم گشایش کار.

غزل ۴۶۶

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی

وین دفتر بی‌معنی غرق می ناب اولی[1]

چون عمر تبه کردم، چندانکه نگه کردم

در کنج خراباتی افتاده خراب اولی[2]

چون مصلحت اندیشی دورست زدرویشی

هم سینه پر از آتش هم دیده پر آب اولی[3]

من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت

این قصّه اگر گویم، با چنگ و رباب اولی[4]

تا بی‌سرو پا[5] باشد اوضاع فلک زین دست

در سر هوس ساقی در دست شراب اولی

از همچو تو دلداری دل برنکنم آری

چون تاب کشم[6]، باری زان زلف بتاب[7] اولی

چون پیر شدی حافظ، از میکده بیرون آی

رندیّ و هوسناکی در عهد شباب اولی[8]

وزن غزل ۴۶۶: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (بحر هزج مثمن اخرب)

۱ ــ اولی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر سزاوارتر، افعل تفضیل ــ معنی بیت: این

دلقی که من برتن پوشیده دارم، سزاوارتر آنست که برای خرید باده بگرو گذاشته شود و دفتر دانش ما را که حقیقتی در آن نیست، بآب می‌خالص شستن سزاوارتر است ۲ ــ معنی بیت: چون زندگانی خود را ضایع کردم، هرچند نگریستم، دریافتم سزاوارتر آنست که در گوشهٔ میکدهٔ رندان مست و خراب بمانم ۳ ــ معنی بیت: چون باندیشهٔ سود و صلاح خود بودن از آئین درویشی و فقر که تسلیم و رضاست دور است، پس چه بهتر که عاشق صادق همواره در سوز و گداز باشد و اشک وی روان ۴ ــ معنی بیت: وضع و حال پارسای ریاکار را با مردم نخواهم گفت و اگر بازگویم سزاوارتر آنست که سرگذشت وی آشکارا با نوای چنگ و رباب بگویم (تا پیش دیگران را نفریبد) ۵ ــ بیسر و پا: مجازاً بمعنی پریشان و نابسامان، صفت مرکب، مسند ــ معنی بیت: تا حال گردون بدینگونه پریشان و نابسامان باشد، سزاوارتر آنست که در دست ساغر گیری و در سر هوای دیدار ساقی داشته باشی ۶ ــ تاب: خشم و آزار ۷ ــ بتاب: تا بدار، صفت مرکب از پیشوند به + تاب (اسم)، زلف موصوف ــ معنی بیت: از دلبری چون تو دل برنمیگیرم و چون مقرر شده است که خشم و آزار تحمل کنم، بهرحال سزاوارتر آنست که این محنت از آن گیسوی تا بدار بمن برسد ۸ ــ معنی بیت: چون کهنسال و ناتوان شدی از میخانه بیرون شو، سزاوارتر آنست که در روزگار جوانی بی‌قیدی و هوسبازی کنند نه هنگام پیری و ناتوانی.

غزل ۴۶۷

زان مــی عشق کــز و پــخته شود هر خــامی
گــرچه مــاه رمضانست، بــیاور جــامی[۱]

روزها رفـت کـه دست مــن مسکین نگرفـت
زلف شمشاد قـدی، ساعد سیم انـدامی[۲]

روزه هرچند کـه مــهمان عزیـزست، ایـدل
صحبتش مـوهبتی دان و شدن انــعامی[۳]

مـرغ زیــرک[۴] بـدر خــانقه اکـنون نپرد
کـه نــهادست بــهرمجلس وعظی دامــی

گـله از زاهد بـدخو نکنم، رسم ایـنست
که چو صبحی بـدمد، در پیش افـتد شامــی[۵]

یــارمن چــون بــخرامد بــتماشای چمن
بــرسانش زمــن ای پــیک صبا پــیغامی

آن حریفی کـه شب و روز مـی صاف کشد
بـود آیـا کـه کـنـد یـاد ز درد آشامـی؟[۶]

حـافظا، گـر ندهد دادِ دلت آصف عهـد
کـام دشوار بـدست آوری از خـود کـامی[۷]



وزن غزل ۴۶۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ معنی بیت: از آن بادهٔ محبت که هر خام طبع و نادان را آزموده و مجرب میسازد، اگرچه مـاه رمضان است، ساغری بیاور و بما بنوشان ۲ ــ معنی بیت: مدتها سپری شد که دستم بگیسوی شمشاد قامتی و ببازوی سیم تنی نرسید یا باین معنی باشد که مدتها گذشت که گیسوی شمشاد قامتی و بازوی سیم تـنی دستگیر مـن در کار عشق نشد ۳ ــ معنی بیت: دلا، اگرچه روزه مهمانی گرامی است، مصاحبتش را عطیه‌ای بدان و رفـتنش را نعمت بخشی الهی بشمار ۴ ــ مرغ زیرک: باستعاره مرد آگاه دل ــ مرد آگاه دل و هوشیار در این روزگـار بدر خانقاه نمیرود، چه در هر محفل اندرزگوئی و موعظه دام فریبی گسترده است ۵ ــ معنی بیت: از پارسای تندخو جای گله نیست، آئین جهان چنین است که صبح و شام و نیک و بد هر دو در گیتی باشد و از پی یکدیگر آید ۶ ــ معنی بیت: پیغامم اینست که آیا یار پیاله نوشی که شبانه روز باده صافی مـینوشد، تـواند بـود کـه از باده‌گساری کهنه کار مانند من یادی کند ۷ ــ معنی بیت: ای حافظ، اگر بداد دل تو آصف روزگار وزیر عصر نرسد، ازیار خودکامه حاصل تو ناکامی خواهد بود، شاید مراد از آصف عهد خـواجه جـلال الدیـن تـورانشاه وزیر شاه شجاع باشد.

غزل ۴۶۸

که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی
که بکوی می فروشان دوهزار جم بجامی؟[۱]

شده‌ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم
که بهمّت عزیزان برسم به نیک نامی[۲]

تو که کیمیا فروشی، نظری بقلب ما کن
که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی[۳]

عجب از وفای جانان که عنایتی نفرمود
نه بنامهٔ پیامی نه بخامهٔ سلامی[۴]

اگر این شراب خامست، اگر آن حریف پخته
بهزار بار بهتر زهزار پخته خامی[۵]

زرهم میفکن ای شیخ، بدانهای تسبیح
که چو مرغ زیرک افتد، نفتد بهیچ دامی[۶]

سرخدمت تو دارم، بخرم بلطف و مفروش
که چوبنده کمتر افتد، بمبارکی غلامی[۷]

بکجا برم شکایت، بکه گویم این حکایت؟
که لبت حیات ما بود و نداشتی دوامی[۸]

بگشای تیر مژگان و بریز خون حافظ
که چنان کشندهٔ را نکند کس انتقامی[۹]

وزن غزل ۴۶۸: فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن (بحر رمل مثمن مشکول)

۱ ـ معنی بیت: کیست که ازین درویش تهیدست بپادشاهان پیغامی برساند که در کوی عشق و معرفت دو هزار جمشید را با همه تجمل و شکوه پادشاهی بیک ساغر باده نمیخرند، حافظ در غزل دیگر فرماید:

در کوی عشق شوکت شاهی نمیخرند   دعوی بندگی کن واقرار چاکری

۲ ـ معنی بیت: من خراباتی و رسوا گشته‌ام ولی هنوز امید آن دارم که بعنایت و توجه گرامیان و مقربان

درگاه خدا نامی نیک بیابم با بمرشدی نیک برسم ۳ ــ معنی بیت: ای اکسیر فروش کیمیاگر، توجه و عنایتی بزر ناسرهٔ ما بکن که کالائی و سرمایه‌ای نداریم و دام طمع گسترده‌ایم تا مگر بلطف شما قلب ما زر شود ۴ ــ معنی بیت: از وفاداری یار در شگفتم که التفاتی نکرد نه با نامه پیغامی فرستاد و نه با گردش قلمی سلامی ۵ ــ معنی بیت: اگر این باده هنوز پرورده و رسیده نیست و اگر آن همنشین بزم پرورده و خردمند است. باز هم هزار بار این شراب خام برآن مدعی عقل رجحان دارد؛ در ضمن از لحاظ علم بدیع صنعت تضاد میان دو کلمه پخته و خام مراعات شده است ۶ ــ معنی بیت: ای شیخ ریا بادانه‌های تسبیح مرا از راه راست منحرف مکن که چون مرغ هوشیار باشد، بهیچ دامی گرفتار نمیشود، سعدی گوید:

در سر کار تو کردم دل و دین با همه دانش　　　مرغ زیرک بحقیقت منم امروز و تو دامی

۷ ــ معنی بیت: اندیشهٔ بندگی ترا در سر دارم، مرا بمهر و مدارا بخر و باز مفروش، چه مانند این بنده کمتر چاکری تواند بود که مبارک پی و فرخنده روی باشد ۸ ــ معنی بیت: بنزد چه کس شکوه برم و این قصه باز گویم که لب نوشینت مایهٔ زندگی ما بود ولی تو در صحبت و یاری ما استمرار و پایداری نداشتی ۹ ــ معنی بیت: تیرنگاه از کمان مژگان رها کن و حافظ را بکش که از قاتلی چون تو زیبا هیچکس کین‌توزی نخواهد کرد.



غزل ۴۶۹

أَتَتْ رَوائِحُ رَنْدِالْحِمیٰ وَزادَغَرامی
فدای خاک در دوست باد جان گرامی [1]

پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت
مَنِ الْمُبَلِّغُ عَنّی اِلیٰ سُعادَ سَلامی [2]

بیا بشام غریبان و آب دیدهٔ من بین
بسان بادهٔ صافی در آبگینهٔ شامی [3]

إذا تَغَرَّدَ عَنْ ذِی الأراکِ طائِرُ خَیرٍ
فَلاتَفَرَّدَ عَنْ رَوْضِها اَنِینُ حَمامی [4]

بسی نماند که روز فراق یار سرآید
رَأَیتُ مِنْ هَضَباتِ الْحِمیٰ قِبابَ خِیامِ [5]

خوشا دمی که در آئیّ و گویمت بسلامت
قَدِمْتَ خَیْرَ قُدومٍ نَزَلْتَ خَیْرَ مَقامِ [6]

بَعِدتُ مِنکَ وَقَدْ صِرْتُ ذائِباً کَهِلال
اگر چه روی چو ماهت ندیده‌ام بتمامی[۷]

وَاِنْ دُعیتُ بِخُلْدٍ وَصِرْتُ ناقِضَ عَهْدٍ
فَمَاتَطَیَّبَ نَفْسی وَمَا اسْتَطابَ مَنامی[۸]

امید هست که زودت ببخت نیک ببینم
تو شاد گشته بفرماندهی[۱۰] و من بغلامی

چو سلک[۹] دُرّ خوشابست شعر نغر تو حافظ
که گاه لطف سبق میبرد ز نظم نظامی

وزن غزل ۴۶۹: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن (بحر مجتث مثمن مخبون)

۱ ــ معنی بیت: بوی خوش عود اقامتگاه معشوق فراز آمد و بر شیفتگی من افزود، جان عزیز بسرخی و فدای غبار آستان دوست باد ۲ ــ معنی بیت: پیغام یار شنودن نیکبختی و ایمنی است، کیست که از من بسعاد (معشوق من) سلام برساند ۳ ــ معنی بیت: در محفل شبانهٔ آوارگان دور از وطن گام بنه و سیل اشک مرا ببین که مانند شراب پالوده در شیشهٔ شفاف شامی است: شام (سوریه) بویژه شهر حلب از قدیم در ساختن شیشه معروف بوده است. نگاه کنید بصفحهٔ ۲۷۲ گلستان بکوشش نگارنده ۴ ــ معنی بیت: چون مرغ سعادت ازذی الاراک نغمه سراید از باغ و مرغزار ذی الاراک (محلی است در یمامه) نالهٔ کبوتر دل من جدا مباد (مقصود آنکه خدا کند که کبوتر دلم با آن پرندگان هم آواز شود) ۵ ــ معنی بیت: بزودی ایام جدائی از دوست بپایان میرسد، چه از کوهها و پشته‌های جایگاه ویژهٔ معشوق قبه‌های خیمه‌ها را دیدم ۶ ــ معنی بیت: بسیار دلپذیر است آن نفس که از در درآئی و من در حالی که تندرست آمده‌ای، بگویم: در آمدی بهترین در آمدن و فرود آمدی در بهتر جایگاهی ۷ ــ از تو دور شدم و همانا چون ماه یکشبه گداختم، اگرچه چهرهٔ چون ماه ترا بکمال ندیده‌ام ۸ ــ معنی بیت: و اگر خوانده شوم ببهشت جاودان و در همان حال پیمان دوستی را بشکنم، جان من خوش نمیشود و خوابم گوارا نمیگردد که گفته‌اند: یارا بهشت صحبت یاران همدم است ۹ ــ سلک: بکسر اول و سکون دوم رشته ــ معنی بیت: کلام منظوم تو، ای حافظ، چون رشتهٔ مروارید است که در مقام باریک اندیشی و شیرینی برشعر حکیم نظامی گنجوی پیشی میجوید.

غزل ۴۷۰

سینه مالامال[۱] دردست، ای دریغا مرهمی
دل ز تنهائی بجان آمد خدا را همدمی

چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی بمن ده تا بیاسایم دمی[۲]

زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت
صعب روزی[۳] بوالعجب کاری، پریشان عالمی

سوختم در چاه صبر از بهرآن شمع چگل[۴]
شاه ترکان[۵] فارغست‌ازحال‌ما،کورستمی؟[۶]

در طریق عشقبازی امن و آسایش بلاست
ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی[۷]

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
رهروی باید جهان سوزی نه خامی بیغمی[۸]

آدمی[۹] در عالم خاکی نمی‌آید بدست
عالمی دیگر بباید ساخت و زنو آدمی[۱۰]

خیز تاخاطر[۱۱] بدان ترک سمرقندی[۱۲] دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان[۱۳] آید همی

گریهٔ حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق؟
کاندرین دریا نماید هفت دریا شبنمی[۱۴]

وزن غزل ۴۷۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

۱ ــ مالامال: پرــ معنی بیت: سینه پر از درد و غم است، افسوس که مرهمی باید و دریغ میخورم که مرهمی نیست؛ دلم از تنهائی بجان رسید یعنی جانم بلب آمد، برای خدا بگوئید، هم نفسی کجاست ۲ ــ تیزرو: شتابنده، صفت مرکب فاعلی ــ معنی بیت: کس از گردون شتابنده امید آرامش و راحت ندارد. ای ساقی، ساغری باده بمن بنوشان تا یکنفس آسایش یابم و غم را فراموش کنم ۳ ــ صعب روزی: روزی سخت، صفت و موصوف همچنین است بوالعجب کاری ــ معنی بیت: بهوشیاری گفتم: این اوضاع را بنگر. خنده‌ای زد و پاسخ داد: روزگاری سخت دشوار و کاری بس شگفت و جهانی آشفته و نابسامان است ۴ ــ چگل: بکسر اول و دوم ناحیه‌ای که از طرف مشرق و جنوب به خلخ و از مغرب به تخس و از شمال بناحیهٔ قرقیز محدود است شهرهای آن ترک‌نشین و اهالی آن شجاع و زیبا روی‌اند (نقل از فرهنگ معین) ــ شمع چگل: چشم و چراغ نکویان چگل باستعاره مراد معشوق زیبا ۵ ــ شاه ترکان: باستعاره مراد خسرو خوبان یا

محبوب ۶ ــ رستم: باستعاره مراد نجات‌بخش و دستگیر ــ معنی بیت: در چاه شکیبائی از بهر وصال چشم و چراغ زیبایان شهر حسن‌خیز چگل گداختم، شاه ترکان یا خسرو خوبان از حال ما خبری نمیگیرد و تفقدی نمیکند نجات‌بخشی چون رستم کجاست که ما را از بند برهاند؛ در ضمن تلمیحی دارد بسرگذشت بیژن پهلوان ایرانی پسر گیو و عاشق شدن او بر منیژه دختر افراسیاب و آگاهی یافتن افراسیاب از این کار و زندانی کردن بیژن در چاه و سرانجام نجات وی بدست رستم که داستان آن بتفصیل در شاهنامه آمده است ۷ ــ معنی بیت: در آئین عاشقی ایمنی و آسودگی بلاکشیدن و مصیبت دیدن است، دلی که با بیماری عشق مرهم بجوید، همواره مجروح و افگار باد و بدرمان مرساد ۸ ــ معنی بیت: کامجویان و نازپروردگان را بکوی وارستگان عشق راه نمیدهند، در این راه سالکی باید که مانند آتش هستی سوز باشد نه بی‌دردی ناپخته و خام ۹ ــ آدمی: انسان، آدمیزاد، مرکب از آدم (حضرت آدم پدر بشر) و یای نسبت ۱۰ ــ آدم: نخستین انسان، ابوالبشر؛ آدمی مرکب از آدم و یای وحدت ــ معنی بیت: چون انسان کامل درین خاکدان نمیتوان یافت، باید جهانی دیگر بنیاد کرد و از نوگل آدم را سرشت ۱۱ ــ خاطر: دل ۱۲ ــ ترک سمرقندی: موصوف و صفت، شاهد زیبای شهر سمرقند ۱۳ ــ مولیان: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم تلفظ عامیانه موالیان و موالیان جمع موالی است و موالی جمع مولی بمعنی بنده، جوی مولیان اضافهٔ تخصیصی است و نام رودخانه ایست در نزدیک بخارا که دیه‌های پیرامون آن از گردشگاههای بخارا بود امیر اسمعیل سامانی ضیاع جوی مولیان را خرید و در آنجا سرایها و بوستانها ساخت و برموالیان خود وقف کرد، هنوز هم گویا جوئی باین نام در بیرون شهر بخارا هست؛ چنانکه میدانیم حافظ بقطعهٔ معروف رودکی اشارتی کرده است که مطلع آن اینست:

بوی جوی مولیان آید همی　　بوی یار مهربان آید همی

ــ معنی بیت: برخیز تا دل بزیبای سمرقندی بسپاریم که از باد ملایم سر کویش بوی خوش گردشگاه جوی مولیان بمشام میرسد ۱۴ ــ معنی بیت: در بر بی‌نیازی عشق و معشوق، گریهٔ حافظ وزنی ندارد چه در جنب دریای محبت دریاهای هفتگانه عالم چون یک قطره ژاله بنظر میرسد.

غزل ۴۷۱

زدلبرم که رساند نوازشِ قلمی؟
کجاست پیکِ صبا، گر همی کند کرمی؟[۱]
قیاس کردم و تدبیرِ عقل در رهِ عشق
چو شبنمی است که بر بحر میکشد رقمی[۲]
بیا که خرقهٔ من گرچه رهنِ میکده‌هاست
زمالِ وقف نبینی بنامِ من درمی[۳]

حدیثِ چون و چرا دردِ سر دهد، ای دل
پیاله گیر و بیاسا زعمرِ خویش دمی[۴]

طبیبِ راه‌نشین[۵] دردِ عشق نشناسد
برو بدست کن ای مرده دل، مسیح دمی

دلم گرفت زسالوس[۶] و طبلِ زیرِ گلیم[۷]
به آنکه بردرِ میخانه برکشم علمی[۸]

بیا که وقت‌شناسان دو کون[۹] بفروشند
بیک پیاله میِ صاف و صحبتِ صنمی

دوامِ عیش و تنعّم نه شیوهٔ عشقست
اگر معاشرِ مائی، بنوش نیشِ غمی[۱۰]

نمیکنم گلهٔ لیک ابرِ رحمتِ[۱۱] دوست
بکشته‌زارِ جگر تشنگان نداد نمی

چرا بیک نیِ قندش[۱۲] نمی‌خرند، آنکس
که کرد صد شکر افشانی از نیِ قلمی

سزایِ قدرِ تو شاها بدستِ حافظ نیست
جزاز دعایِ شبیّ و نیازِ صبحدمی[۱۳]

وزن غزل ۴۷۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: کیست که از یار نامه‌ای که در آن مرا با زبان قلم نواخته باشد، برساند؟ قاصد باد بهاری کجاست؟ اگر لطفی کند و پیامی آورد بجاست ۲ ــ معنی بیت: سنجیدم و دانستم که چاره‌گری عقل در کار عشق بی‌اثرست و بدان ماند که قطرهٔ شبنمی بر دریا نقشی زند که بیدرنگ محو میشود ۳ ــ معنی بیت: بیا تا بدانی که اگرچه از تنگدستی دلق من در میخانه بگرو مانده است، یک درم از مال وقف باسم من نیست ۴ ــ معنی بیت: دلا جستن چون و چرا دربارهٔ اوضاع و احوال روزگار سخنی ملال‌آورست، ساغر بگیر و یک نفس از زندگانی را بآسودگی و آرامش سپری کن ۵ ــ راه‌نشین، صفت مرکب فاعلی، آنکه در کنار راه نشیند، صفت طبیب؛ در قدیم برخی طبیبان در گذرگاهها می‌نشستند و بمداوای بیماران میپرداختند و بآنان حکیم راه‌نشین نیز گفته میشد ــ معنی بیت: حکیمان رهگذر از بیماری عشق علم و آگاهی ندارند، ای افسرده دل، برو و پزشکی روحانی و عیسوی نفس بجوی که ترا حیات تازه‌بخشد ۶ ــ سالوس: فریب و تملق و چرب‌زبانی ۷ ــ طبل زیر گلیم: کنایه از پنهان کاری؛ پنهان داشتن امری است که آن ظاهر و هویدا بود و

شهرت یافته باشد (نقل از برهان قاطع) ۸ ــ علم: بفتح اول و دوم درفش ــ معنی بیت: از ظاهر نمائی و فریبندگی و پنهان‌کاری ملول شدم، بهتر آنست که درفش میگساری را بردر میکده بر افرازم و آشکار را می بنوشم، مسعود سعد گوید:

گاه طبلی زنم بزیر گلیم گاه تیغی کشم بزیر سپر

۹ ــ کون: بفتح اول و سکون ثانی هستی یا جهان هستی ــ معنی بیت: بیا و بنگر که آنانکه قدر وقت را می‌شناسند و قیمت انفاس را میدانند دو جهان را بیک ساغر بادهٔ روشن معرفت و مصاحبت شاهدی دل آگاه معامله میکنند ۱۰ ــ معنی بیت: راه و رسم عشق آن نیست که عاشق را در ناز و نعمت و خوشی پرورد، اگر همنشین ما عاشقانی، زهرغم را چون شربت شادی نوش کن ۱۱ ــ ابر رحمت: تشبیه صریح ــ معنی بیت: شکوه‌ای ندارم، اما ابر مهر و لطف جانان برمزرع دل جگر سوختگان عشق آبی نیفشاند ۱۲ ــ نی قند: نی‌شکر ــ معنی بیت: آن را که صدبار از یک نی خامه سخنان شیرین نثار میکرد سبب چیست که اکنون گفتهٔ وی را بیک نی‌شکر نمی‌خرند و ارج نمی‌نهند؟ ۱۳ ــ نیاز صبحدم: راز و نیاز صبحانه.

غزل ۴۷۲

أَحْمَدُاللهَ عَلَی مَعْدِلَةِ السُّلْطانِ
احمدِ شیخ اویسِ حسنِ ایلخانی[۱]

خانِ بن خان و شهنشاهِ شهنشاه نژاد
آنکه می‌زیبد، اگر جانِ جهانش خوانی[۲]

دیده نادیده[۳] بـا قبالِ تو ایمان آورد
مرحبا ای بچنین لطفِ خدا ارزانی

ماه اگر بی تو برآید بدونیمش بزنند
دولتِ احمدی و معجزهٔ سبحانی[۴]

جلوهٔ بخت تو دل میبرد از شاه و گدا
چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی[۵]

برشکن کاکلِ ترکانه[۶] که در طالعِ تست
بخشش و کوششِ خاقانی و چنگزخانی

گرچه دوریم بیادِ تو قدح می‌گیریم
بُعدِ منزل[۷] نبود در سفرِ روحانی

از گـلِ پـارسیم[۸] غنچـهٔ عیشی نشکفت
حبّذا[۹] دجلهٔ بغداد و می ریحانی
سرِ عاشق که نـه خـاکِ درِ معشوق بـود
کی خلاصش بـود از محنتِ سرگـردانی[۱۰]
ای نسیمِ سحری، خـاکِ درِ یـار بیار
که کـند حـافظ ازو دیدهٔ دل نـورانی[۱۱]

وزن غزل ۴۷۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ احمد شیخ اویس حسن ایلخانی (ایلکانی): مراد سلطان احمدبن شیخ اویس از آل جلایر که از ۷۴۰ تا ۸۳۶ در عراق فرمانروائی داشتند و برخی از فرمانروایان این سلسله بر آذربایجان و موصل و دیار بکر نیز حکم میراندند ــ معنی بیت: خـدای را بـر دادگـری سلطان احمد شیخ اویس حسن ایـلخانی سپاس میگزارم ۲ ــ معنی بیت: پادشاه فـرزند پـادشاه و شاه شاهان از نسل شاه شاهان کـه اگـر او را روح عالم بخوانی سزاوار است ۳ ــ نادیده: دیدار ناکرده، حال یا قید حالت ــ معنی بیت: چشم من تـرا دیـدار نـاکرده بیخت بلند تو گروید، خوش آمدی و خانه بر تـو گشاده بـاد، ای آنکه شایستهٔ ایـنگونه بـخشایش و عنایـت خدائی ۴ ــ معنی بیت: اگر ماه بی تو طالع شود و از تو رخصت برآمدن نخواهد، شکوه اقبال احمدی (اشاره بنام حضرت پیامبر اسلام و ممدوح احمد شیخ اویس) و معجزهٔ خداوند سبحان (پـاک و منزه) او را دونـیم خواهد کرد: تلمیحی دارد بشق القمر معجز پیامبر گرامی اسلام ۵ ــ معنی بیت: فـروغ اقبال تـو از خـرد و بزرگ دلربائی میکند، چشم ناپاک حسود دورباد که تو هم جان پاکی و هم محبوب جانها ۶ ــ کـاکل تـرکانه: موصوف و صفت ــ کاکل: بضمّ سوم موی میان سر ــ ترکانه صفت نسبی یـعنی بشیوهٔ تـرکان ــ معنی بـیت: کاکل ترکانه را دوتا کن و تاب بده و فخر کن که در طلوع اخترِبخت تـو بـخشندگی خـاقان پـادشاه چین و جهانگیری و جنگ‌آوری چنگیزخان را طالع شناسان برای تو پیش‌بینی کرده‌اند ۷ ــ بـعد منزل: بضم اول و سکون دوم دوری مکانی ــ معنی بیت: هر چند از تو جدائیم، با خاطرهٔ تو ساغر می‌نوشیم، دوری مکانی در سفر جان نیست؛ مقصود آنکه چون علاقهٔ ما بتو پیوستگی جان با جان است، بعد مسافت را اینجا اثری نباشد ۸ ــ گل پارسی: موصوف و صفت نسبی ــ م در پارسیم ضمیر متصل مفعولی ۹ ــ حبذا: بفتح اول و تشدید دوم مفتوح در سیاق فارسی بمعنی نیکا و خوشا و در عربی فعل مدح است ــ معنی بیت: از بوتهٔ گل سرخ سرزمین پارس غنچهٔ خوشدلی برای من شکوفا نشد، خوشا رودخانهٔ دجله در کنار شهر بغداد و بادهٔ خوش بوی ریحانی آن سرزمین (که وطن ممدوح من احمد شیخ اویس است) ۱۰ ــ معنی بیت: سر آن بیدل کـه خـاکسار آستان محبوب نباشد، هرگز از رنج حیرت و سرگشتگی رهائی نخواهد یافت ۱۱ ــ معنی بیت: ای بادِ نرم بـامدادی غباری از درگاه دوست بیاور تا با این سرمه چشم دل را روشن بسازم.

غزل ۴۷۳

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
حاصل از حیات، ای جان، این دمست تا دانی [۱]

کام بخشیِ گردون عمر در عوض دارد
جهد کن که از دولت دادِ عیش بستانی [۲]

باغبان، چو من زینجا بگذرم، حرامت باد
گر بجایِ من سروی غیرِ دوست بنشانی [۳]

زاهد پشیمان را ذوقِ باده خواهد کشت
عاقلا، مکن کاری کاورد پشیمانی [۴]

محتسب [۵] نمیداند این قدر که صوفی را
جنسِ خانگی باشد، همچو لعلِ رمّانی

با دعایِ شبخیزان، ای شکردهان، مستیز
در پناهِ یک اسمست خاتمِ سلیمانی [۶]

پندِ عاشقان بشنو وز درِ طرب باز آ
کاین همه نمی‌ارزد شغلِ عالمِ فانی [۷]

یوسفِ عزیزم رفت، ای برادران، رحمی
کز غمش عجب بینم حالِ پیرِ کنعانی [۸]

پیشِ زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت
با طبیبِ نامحرم حالِ دردِ پنهانی [۹]

میروی و مژگانت خونِ خلق میریزد
تیز [۱۰] میروی، جانا، ترسمت فرومانی

دل زناوکِ چشمت گوش داشتم لیکن
ابروِیِ کماندارت میبرد به پیشانی [۱۱]

جمع کن باحسانی حافظِ پریشان را
ای شکنجِ گیسویت مجمعِ پریشانی [۱۲]

گـر تـو فـارغی از مـا ای نگارِ سنگین دل
حالِ خود بـخواهم گـفت پیشِ آصفِ ثـانی [۱۳]

وزن غزل ۴۷۳: فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن (بحر مقتضب مثمن مطوی مقطوع)

۱ ــ معنی بیت: وقت عزیز و عمر گرانمایه را چندانکه توانی مغتنم بشمار و آنرا بسود خـود بـدان، محصول زندگی تو همین یک نفس حاضر و نقدست که در دسترس تست ۲ ــ معنی بیت: اگر فلک تـرا بکام برساند، بدل این کام بخشی نقد عمر ترا میرباید، پس بکوش از بخت مساعد حق خـوشدلی و شادمـانی را بگیری ۳ ــ معنی بیت: ای باغبان، چون من از اینجا کوچ کنم، اگر در جای من سرو قامتی جز یار جای دهی، بر تو حلال و روا مباد ۴ ــ معنی بیت: زهدفروشی را که پس از یک عمر ریاکاری پشیمان شده است که چرا باده ننوشیده، اکنون شوق و لذت باده گساری وی را هلاک میکند: ای عاقل تو بعیش و بـاده نـوشی بپرداز تـا پیشمان نشوی ۵ ــ محتسب: بازدارنده از منکرات ــ معنی بیت: محتسب این مقدار آگاهی ندارد کـه پشمینه پوش کالائی خانگی (بکنایه شراب خانگی) دارد که از سرخی بلعل اناری میماند ۶ ــ معنی بیت: ای نوشین دهان، از دعای سحرخیزان خشمگین مشو و خصومت مورز، چنانکه انگشتری سلیمان یـعنی خـاتم سلطنت عالمگیرش در پناه اسم اعظم (نام مهین خدای) است، دعای عاشقان شب زنده‌دار هم برای حفظ مهر سلطنت حسن تو در حکم اسم اعظم است ۷ ــ معنی بیت: باندرز بیدلان گوش فراده و بشادی و طرب بپرداز که جـاه و مقام این جهان زودگذر چندان ارزشی ندارد ۸ ــ معنی بیت: یوسف گرامیم از بر من رفت، ای برادران بـر من مهر آورید که در اندوه جدائی و گم گشتگی یوسف حال یعقوب پیر کنعان را سخـت زار مـی‌یـابم؛ مـقصود آنکه حال من در فراق محبوب نیک بدست ۹ ــ معنی بیت: در نـزد پـارسا از وارستگی و مـیگساری سخـن مگوی، چه با پزشکی که رازدار نباشد، درد پنهانی نشاید بـازگفتن ۱۰ ــ تـیز: شتابـان، قید وصف و روش برای میروی ــ معنی بیت: از ما جدا میشوی و روی برمی‌تابی و تیر مژگانت خون مـردم را بـر خـاک میریزد، سخت شتابان میروی، جان من، یقین دارم که بزودی خسته میشوی و از رفتن بـازمیمانی ۱۱ ــ بـه پیشانی: بگستاخی، متمم قیدی ــ معنی بیت: دل را از تیر نگاه تو حفظ کردم ولی ابروی کمانکش تو سخت روئی میکند و دلم را بگستاخی میبرد؛ مرحوم قزوینی برای گوش داشتن بمعنی نگاه داشتن در حـاشیهٔ صفحهٔ ۳۳۵ دیـوان حافظ این بیت خواجه را باستشهاد آورده‌اند:

ای ملک‌العرش مـرادش بـده   وزخطر چشم بـدش دار گـوش

و برای پیشانی بمعنی بیشرمی و سخت‌روئی این بیت سعدی را ذکر کرده‌اند:

چـو آهن تـاب آتش مـی نـیارد   چرا بـاید کـه پـیشانی کـند مـوم

۱۲ ــ معنی بیت: ای یاری که چین زلف تو جای گرد آمدن پریشانی دلها یـا مـجمع دلهـای پـریشان عاشقان است، با کاری نیک بحافظ آشفته حال جمعیّت خاطر و فراغ دل بـبخش ۱۳ ــ آصف ثانی: آصف دوم وزیر سلیمان عصر و شاید مقصود خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد.

غزل ۴۷۴

هواخواهِ توام جانا و میدانم که میدانی
که هم نادیده می‌بینّی و هم ننوشته میخوانی[۱]

ملامت گو چه دریابد میانِ عاشق و معشوق؟
نبیند چشمِ نابینا خصوص[۲] اسرارِ پنهانی

بیفشان زلف و صوفی را بپا بازیّ و رقص‌آور
که از هر رقعهٔ دلقش[۳] هزاران بت بیفشانی

گشادِ کارِ مشتاقان در آن ابروی دلبندست
خدا را یک نفس بنشین، گره بگشاز پیشانی[۴]

ملک در سجدهٔ آدم زمین بوسِ[۵] تو نیّت کرد
که در حسنِ تو لطفی دید بیش از حدِّ انسانی

چراغ افروزِ چشمِ ما نسیمِ زلف جانانست
مباد این جمع را یارب غم از بادِ پریشانی[۶]

دریغا عیشِ شبگیری که درخوابِ سحر بگذشت
ندانی قدرِ وقت، ایدل مگر وقتی که درمانی[۷]

ملول از همرهان بودن طریقِ کاردانی نیست
بکش دشواریِ منزل بیادِ عهدِ آسانی[۸]

خیالِ چنبرِ زلفش فریبت میدهد، حافظ
نگر تا حلقهٔ اقبالِ ناممکن نجنبانی[۹]

وزن غزل ۴۷۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ ــ معنی بیت: ای جان عزیز من، دوستدار توام و آگاهم که تو از هواخواهی من با خبری، چه ناپدید و نامرئی را بچشم بصیرت درمی‌یابی و عرض حال نانوشته را خود پی میبری، حافظ در غزل دیگر فرماید:

جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجتست؟

۲ ــ خصوص: بویژه و مخصوصاً، قید ــ معنی بیت: سرزنش کننده از آنچه در میان عاشق و معشوق

میگذرد، آگاهی ندارد، چه آنکه دیدهٔ دلش کورست، بویژه اسرار نهان دل را در نتواند یافت ۳ ـ رقعهٔ دلقش: بضم اول و سکون دوم پارهٔ خرقهٔ وی ـ معنی بیت: گیسو پریشان کن و صوفی را بدست افشانی و پای‌کوبی برانگیز تا از هر پارهٔ خرقهٔ وی هزار بت پندار و خودبینی فروریزی و معلوم شود که صوفی هنوز در بند شرک گرفتارست ۴ ـ معنی بیت: گشایش مشکل آرزومندان در آن ابروست که دلها را بدام عشق گرفتار میکند، ترا بخدا سوگند یک دم قرار گیر و گره از جبین بگشا و لبخندی بزن ۵ ـ زمین بوس: زمین بوسی، اسم مصدر ـ معنی بیت: فرشتگان در هنگام سجده برآدم قصدشان بوسیدن خاک درگاه تو بود، چه در جمال تو لطیفهٔ حسنی فراتر از حد آمیزادگان دیدند؛ در ضمن تلمیحی دارد بآفرینش آدم و سجده کردن فرشتگان بروی بدستور خداوند، نگاه کنید بقرآن کریم آیهٔ ۳۴ سورهٔ بقره (۲) و چند آیهٔ دیگر ۶ ـ معنی بیت: نسیم گیسوی یار بخلاف دیگر بادها روشنی‌بخش چراغ دیدهٔ ماست، پروردگارا، زلف جانان را که مجمع دلهای عاشقانست، از تندباد تفرقه و جدائی تشویشی مرساد ۷ ـ معنی بیت: افسوس که بخواب سحری فرو رفتیم و فرصت خوشدلی و شادی پگاه را از دست دادیم. دلا، بارزش وقت آن گاه پی میبری که درمانده و مضطر شوی و نتوانی بباز یافت آنچه از دست رفت، بپردازی. ۸ ـ معنی بیت: تنگدل و رنجه خاطر از همسفران بودن آئین معرفت و کارشناسی نیست؛ سختی پیمودن مراحل دشوار را بیاد روزگاری که با یاران بخوشی و شادی گذراندی تحمل کن ۹ ـ معنی بیت: ای حافظ، صورت خیالی حلقهٔ گیسوی وی (محبوب) دلفریب است، بهوش باش تا حلقهٔ در سرای امر محال را نکوبی (بکنایه یعنی در پی کوبیدن آهن سرد نباشی) که دسترسی بگیسوی او میسر نیست؛ مصراع دوم چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحه ۳۳۶ دیوان حافظ آورده‌اند از بیت معروف انوری تضمین شده است:

نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنبانی　　　سلیما، ابلها، لابلکه مرحوما و مسکینا

غزل ۴۷۵

گفتند خلایق[۱] که توئی یوسفِ ثانی[۲]
چون نیک بدیدم، بحقیقت به از آنی

شیرین‌تر از آنی بشکر خنده که گویم
ای خسروِ خوبان که تو شیرینِ زمانی[۳]

تشبیهِ دهانت نتوان کرد بغنچه
هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی

صد بار بگفتی که دهم زان دهنت کام
چون سوسنِ آزاده چرا جمله زبانی؟[۴]

گوئی بدهم کامت و جانت بستانم

ترسم ندهی کامم و جانم بستانی[5]

چشمِ تو خدنگ از سپرِجان گذراند

بیمار که دیدست بدین سخت کمانی؟[6]

چون اشک بیندازیش از دیدهٔ مردم

آنرا که دمی از نظرِ خویش برانی[7]

وزن غزل ۴۷۵: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ خلایق: بفتح اول آفریدگان خدای جمع خلیقه بفتح اول ۲ ــ یوسف ثانی: یوسف دوم، موصوف و صفت ــ معنی بیت: مردم گفتند که تو در جمال یوسف دومی، چون درست نگریستم براستی بهتر از آنی که گفته‌اند ۳ ــ معنی بیت: با خندهٔ نوشین از آن خوشتر و دلپذیرتری که ای شاه نکویان بتو بگویم که شیرین عصر و روزگار خود میباشی ۴ ــ معنی بیت: بارها گفتی که مرا از زبان خود بکام میرسانی و بوسه میدهی، سبب چیست که مانند سوسن همه گفتار بی کرداری ۵ ــ معنی بیت: میگوئی که مرا بمراد دل میرسانی و آنگاه جانم را میگیری، یقین دارم که کام نایافته جان مرا می‌ستانی ۶ ــ سخت کمان: بکنایه یعنی نیرومند، صفت مرکب ــ معنی بیت: تیر نگاه دیدهٔ تو از سپرِ جان گذر میکند، چشم بیماری بدین نیرومندی کس ندیده است ۷ ــ معنی بیت: عاشقی را که یک نفس بچشم عنایت ننگری، چون قطرهٔ سرشک از دیدهٔ مردم برخاک اندازی و بی‌اعتبارش کنی؛ این غزل بیت تخلص ندارد و چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۳۷ دیوان حافظ آورده‌اند در نسخ جدیده بعد از این بیت یک بیت دیگر که ظاهراً الحاقی است و خواسته‌اند که بیت تخلصی که کلمهٔ حافظ در آن داشته باشد از آن بسازند.....:

از پیش مران حافظ غمدیدهٔ خود را کز عشق رخت داد دل و دین و جوانی

غزل ۴۷۶

نسیمِ صبحِ سعادت بدان نشان که تو دانی

گذر بکویِ فلان[1] کن، در آن زمان که تو دانی

تو پیکِ خلوتِ رازیّ و دیده بر سرِ راهت

بمردمی نه بفرمان چنان بران که تو دانی

بگو که جانِ عزیزم زدست رفت، خدا را

زلعلِ روح فزایش ببخش آن که تو دانی[2]

من این حروف نوشتم، چنانکه غیر[۳] ندانست
تو هم زروی کرامت چنان بخوان که تو دانی

خیالِ تیغِ تو با ما حدیثِ تشنه و آبست
اسیرِ خویش گرفتی، بکش چنانکه تو دانی[۴]

امید در کمرِ زرکشت[۵] چگونه ببندم؟
دقیقه‌ایست، نگارا، در آن میان که تو دانی

یکیست ترکی و تازی درین معامله حافظ
حدیثِ عشق بیان کن، بدان زبان که تو دانی[۶]

وزن غزل: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن (بحر مجتث مثمن مخبون)

۱ ـ فلان: بضم اول بیشتر ضمیری است که جانشین اسم میشود خواه اسم معرفه باشد یا نکره ـ معنی دو بیت: ای باد نرم بامداد نیکبختی بآن نام و نشانی که خود می‌شناسی در زمانی که متناسب میدانی، بکوی فلان بگذر. ای نسیم تو قاصد خلوتگاه رازی و چشم عشاق براه تو دوخته است، از روی مردمی و بزرگواری نه بحکم اجبار آنگونه برو که خود میدانی ۲ ـ ای نسیم، بفلان بگو که جان گرامی من برباد رفت، ترا بخدا سوگند، از لعل لب روان‌پرور خود، آنچه مصلحت میدانی، بکرم بجان من برسان ۳ ـ غیر: بیگانه و رقیب ـ معنی بیت: ای نسیم این نامه را آنگونه حرف بحرف نوشتم که دیگری از آن آگاهی نیافت، تو نیز کریمانه آنگونه بروی بخوان که خود میدانی ۴ ـ معنی بیت: تصور ما دربارهٔ شمشیر تو داستان شوق تشنه بآبست (یعنی ما تشنهٔ آب تیغ توایم)، پس گرفتار عشق خویش را بتیغ هلاک بسپار، آنگونه که دلخواه تست ۵ ـ کمر زرکشت: کمر زربافت تو، موصوف و صفت، ت مضاف‌الیه ـ زرکش: صفت مرکب از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی بمعنی زرکشیده ـ معنی بیت: نمیتوانم امیدوار باشم که دست من بکمر بند زربافت تو برسد. ای یار زیبا، نکتهٔ باریکی در اینجاست که خود بهتر میدانی ۶ ـ معنی بیت: در مسأله عشق زبان ترکی و زبان تازی یکسان است، تو هم سخن عشق را بهر زبان که نکو میدانی بازگو.

غزل ۴۷۷

دویارِ زیرک و از بادهٔ کهن دومنی
فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی[۱]

من این مقام بدنیا و آخرت ندهم
اگرچه در پیم افتند هر دم انجمنی

هر آنکه کنجِ قناعت[2] بگنجِ دنیا داد
فروخت یوسفِ مصری بکمترین ثمنی[3]

بیا که رونقِ این کارخانه کم نشود
بزهدِ همچو توئی یا بفسقِ همچو منی[4]

زتندبادِ حوادث[5] نمیتوان دیدن
درین چمن که گلی بوده است یاسمنی

ببین در آینهٔ جام[6] نقش‌بندیِ غیب
که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی[7]

ازین سَموم[8] که برطرفِ بوستان بگذشت
عجب که بویِ گلی هست و رنگِ نسترنی

بصبر کوش تو، ایدل که حق رها نکند
چنین عزیز نگینی بدستِ اهرمنی[9]

مزاجِ دهر تبه شد درین بلا حافظ
کجاست فکرِ حکیمیّ ورایِ برهمنی؟[10]

وزن غزل ۴۷۷: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی دو بیت: با دو دوست هوشیار و دومن شراب کهنه و آسوده دلی و دفتری شعر در کنار چمن باغی نشستن بنظر من مقامی و مرتبه‌ایست که آن را باین جهان و آن جهان مبادله نخواهم کرد، اگرچه گروهی هرنفس باستهزا و تکفیر من برخیزند ۲ ــ کنج قناعت: استعارهٔ مکنیه، گوشهٔ سرای خرسندی ۳ ــ ثمن: بفتح اول و دوم بها ــ معنی بیت: هر کس گوشهٔ سرای خرسندی و آسوده دلی را با زر و خواستهٔ دنیا مبادله کرده، گوئی یوسف را که عزیز مصر شد با همه حسن و جمال بکمترین بهائی فروخته است ۴ ــ معنی بیت: ای زاهد بیا و از ما اعراض مکن که رونق و جمال کارخانهٔ هستی و شکوه دستگاه وجود بسبب پارسائی کسی مانند تو یابد کاری یکی همچون من نمی‌کاهد ۵ ــ تندباد حوادث: تشبیه صریح ــ معنی بیت: بسبب وزش صرصر رویدادهای ناگوار نمیتوان نشانی از گل و یاسمن دراین باغ یافت؛ مقصود آنکه تندباد حادثه همه چیز را از میان برده است ۶ ــ آینهٔ جام: تشبیه صریح ۷ ــ زمن: بفتح اول و دوم مخفف زمان ــ معنی بیت: در آینهٔ جام جهان‌بین دل خود صورتگری دست قدرت غیبی را بچشم باطن بنگر که پیش ازین هیچکس روزگاری چنین شگفت‌انگیز بخاطر ندارد ۸ ــ سموم: بفتح اول باد گرم مرگ‌آور ــ معنی بیت: از این باد گرم مرگ‌آور که بسوی باغ وزید، جای شگفتی است که هنوز بوی گلی بمشام میرسد یا رنگ گل نسترنی پیداست، شاید

دراین بیت اشارتی بحمله امیر تیمور بفارس کرده باشد ۹ ــ معنی بیت: دلا در شکیبائی سخت کوشش کن و پای دار که خداوند نمیگذارد که نگین پربهای شاهی بدست دیوپست خوئی افتد (همانگونه که انگشتری نیز از دست دیو بازگرفته شد و بسلیمان رسید) ۱۰ ــ برهمن: بفتح اول و دوم وسکون سوم و فتح چهارم پیشوای دینی آئین برهمائی در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر حرف دوم نیز ساکن خوانده میشود ــ معنی بیت: دراین آزمون سخت و محنت گران سرشت و نهاد روزگار فاسد شد و اوضاع گیتی آشفتهٔ و مشوش گشت. اندیشهٔ استوار فیلسوفی و دانائی دینی کجاست تا چاره‌ای بیندیشد.

غزل ۴۷۸

نوش کن جامِ شرابِ یک منی
تا بدان بیخِ غم از دل برکنی

دل گشاده‌دار چون جامِ شراب
سرگرفته چند چون خمِّ دنی[۱]

چون زجامِ بیخودی[۲] رطلی[۳] کشی
کم‌زنی از خویشتن لافِ منی

سنگ‌سان شو در قدم نی همچو آب
جمله رنگ آمیزی و تردامنی[۴]

دل بمی دربند تا مردانه‌وار
گردنِ سالوس و تقوی بشکنی[۵]

خیز و جهدی کن چو حافظ تا مگر
خویشتن در پایِ معشوق افکنی[۶]

وزن غزل ۴۷۸: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مسدس محذوف)

۱ ــ دن: بفتح اول مخفف دن بتشدید دوم خم قیراندود ــ خم دن: اضافهٔ بیانی (توضیحی) ــ معنی بیت: مانند ساغر باده گشاده‌دل باش و هر چه در درون داری نمایان ساز و ریا مکن و سرپوشیده مانند خم بزرگ قیراندوده شراب مباش که باطن تو ناپیدا باشد ۲ ــ جام بیخودی: تشبیه صریح ۳ ــ رطل: بفتح اول و سکون دوم واحدی است برای وزن و آن برابر دوازده اوقیه و مساوی ۸۴ مثقال است (نقل از فرهنگ معین) نیز نگاه کنید بغزل ۸۷ شمارهٔ (۹) ــ معنی بیت: چون از ساغر رستن از قید خودی و گذشتن از خودپرستی

پیمانه‌ای بنوشی، هرگز ادعای خودپرستی و انانیت و هستی نخواهی کرد ۴ ـ معنی بیت: درمقام پایداری و استقامت مثل سنگ پابرجا باش و مانند آب ریاکاری مکن که برنگهای گوناگون درآئی و بهر چیزی آلوده شوی؛ نظامی گوید:

رهائی خواهی از سیلاب اندوه   قدم برجای باید بود چون کوه

۵ ـ معنی بیت: بباده تعلق خاطر و دلبستگی داشته باش تا چون مردان راه گردن اهریمن فریب و ظاهرنمائی و پارسائی آمیخته با ریاکاری را خرد کنی و خویش را آزاد سازی ۶ ـ معنی بیت: برخیز و حافظ‌وار بکوش تا شاید خود را در قدم محبوب اندازی و بوصال برسی.

غزل ۴۷۹

صبحست و ژاله میچکد از ابرِ بهمنی
برگِ صبوح ساز و بده جامِ یک منی [۱]

در بحرِ مائی و منی افتاده‌ام بیار
می تا خلاص بخشدم از مائی و منی [۲]

خون پیاله خور که حلالست خونِ او
در کارِ یار باش که کاریست کردنی [۳]

ساقی بدست باش [۴] که غم در کمینِ ماست
مطرب نگاه‌دار همین ره که میزنی

می ده که سربگوشِ من آورد چنگ و گفت
خوش بگذران و بشنو ازین پیرِ منحنی [۵]

ساقی به بی‌نیازیِ رندان که می‌بده
تا بشنوی زصوتِ مغنّی هُوَ ٱلْغَنِي [۶]

وزن غزل ۴۷۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ـ معنی بیت: ساقیا، بامداد است و از ابر بهمن ماه قطره‌های شبنم میبارد، ساز و برگ بزم باده‌نوشی صبحگاهی را آماده کن و ساغری سرشار که یک من باده گنجایش داشته باشد، برای ما بیاور ۲ ـ معنی بیت: من در دریای خودپرستی و لاف مستی زدن غرقه شده‌ام، بادهٔ معرفت بده تا مرا از قید خودی و خودپرستی برهاند ۳ ـ کردنی: شایسته انجام دادن، یای آخر کردنی یای لیاقت و لزوم است، صفت کار ـ

معنی بیت: خون جام را بنوش که خون پیاله نوشیدن رواست، بعشق دوست بپرداز که مهرورزی کاری شایسته انجام دادن است؛ سعدی گوید

می حلالست کسی را که بود خانه بهشت   خاصه از دست حریفی که برضوان ماند

۴ ــ بدست باش: آگاه باش ــ معنی بیت: ساقیا، آگاه باش که اندوه دنیا از نهانگاه قصد حمله دارد و ای خنیاگر همین آهنگ که مینوازی بنواز و همین پرده را نگاهدار و باز بزن ۵ ــ پیر منحنی: پیر خمیده قامت، باستعاره مراد چنگ ــ معنی بیت: باده بریز و بده که چنگ آهسته در گوش من چنین گفت: زندگی را بخوشی سپری ساز و پند چنگ این پیر خمیده قامت را بنیوش ۶ ــ ای ساقی ترا بغنای دل وارستگان قلندر سوگند میدهم که باده چندان بما بنوشان تا از آوای سرود خوان بزم بانگ هوالغنی (خدا بی‌نیازست) بگوش برسد، در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۴۰ دیوان حافظ تصحیح قزوینی در برخی نسخ بی‌نیازی یزدان بجای بی‌نیازی رندان آمده که بر متن ترجیح دارد.

غزل ۴۸۰

ای که در کشتنِ ما هیچ مدارا[1] نکنی
سود و سرمایه بسوزیّ و محابا[2] نکنی

دردمندانِ بلا زهرِ هلاهل[3] دارند
قصدِ این قوم خطا باشد هان تا نکنی

رنجِ ما را که توان برد بیک گوشهٔ چشم
شرطِ انصاف نباشد که مداوا نکنی[4]

دیدهٔ ما چو بامّیدِ تو دریاست، چرا
بتفرّج گذری بر لبِ دریا نکنی[5]؟

نقلِ هر جور که از خلقِ کریمت کردند
قولِ صاحب غرضانست تو آنها نکنی[6]

بر تو گر جلوه کند شاهدِ ما، ای زاهد
از خدا جز می و معشوق تمنّا نکنی[7]

حافظا سجده بابروی چو محرابش بر
که دعائی زسرِ صدق جز آنجا نکنی[8]

وزن غزل: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ـ مدارا: بضم اول نرمی کردن، مخفف مداراة مصدر باب مفاعله ۲ ـ محابا: بضم اول فرو گذاشت کردن مخفف محاباة مصدر باب مفاعله، در سیاق فارسی بمعنی پروا و باک و ترس بکار میرود ـ معنی بیت: ای آنکه در هلاک کردن ما عاشقان نرمی نمیکنی، سرمایه و سود ما را بآتش میکشی و پروا نداری ۳ ـ هلاهل: بفتح اول و کسر چهارم: اول گیاهی از تیرهٔ آلالهها.... دارای مقادیر زیادی آلکالوئیدهای سمّی و خطرناک. دوم خزندهای موهوم و خیالی که معتقد بودند سم خطرناکی دارد (نقل از فرهنگ معین باختصار) ـ معنی بیت: مصیبتزدگان با خود سم خطرناک هلاهل دارند. آگاه باش که بقصد جان این گروه برنخیزی که کاری ناصوابست و کوشیدن در هلاک آنان سعی در هلاک خویشتن باشد ۴ ـ معنی بیت: درد ما را که بگوشهٔ چشم عنایتی میتوان از میان برد، خلاف داد و انصاف باشد که بدرمانش نکوشی ۵ ـ معنی بیت: چشم ما که بامید بازگشت تو دریائی از اشک شده است، سبب چیست که برای گشایش دل و دور کردن اندوه خاطر ما برکنار این دریا نمیگذری؟ ۶ ـ معنی بیت: هر ستمی که از خوی شریف تو باز گفتند منقولات و گفتار نادرست غرض ورزانست، تو این کارها را نمیکنی ۷ ـ معنی بیت: ای پارسا، اگر محبوب زیبای ما بر تو خود را نمایان سازد، از آن پس از خداوند جز باده و شاهد چیزی نخواهی ۸ ـ معنی بیت: ای حافظ، در برابر ابروی محرابوار و هلالی وی سجده کن که دعائی از صدق دل جز آنجا نتوانی کرد.

غزل ۴۸۱

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری، گر طلب روزیِ ننهاده کنی[1]

آخرالامر گلِ کوزهگران خواهی شد
حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی[2]

گر از آن آدمیانی که بهشتت هوسست
عیش با آدمیّ چند پریزاده کنی[3]

تکیه بر جایِ بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسبابِ بزرگی همه آماده کنی[4]

اجرها باشدت ای خسروِ شیرین دهنان
گر نگاهی سویِ فرهادِ دل افتاده کنی[5]

خاطرت کی رقمِ فیض پذیرد هیهات[6]
مگر از نقشِ پراگنده ورق ساده کنی[7]

کارِ خود گر بکرم بازگذاری حافظ
ای بسا عیش که با بختِ خداداده[8] کنی

ای صبا بندگیِ خواجه جلال‌الدّین[9] کن
که جهان پرسمن و سوسنِ آزاده کنی

وزن غزل ۴۸۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

۱ ــ معنی بیت: این لطیفه را گوش کن تا خویشتن را از بند اندوه برهانی: اگر بجستن رزقی که از دیوان قسمت برای تو مقرر نشده است، برخیزی، بدست تو نمیرسد و دلخون و غمگین میشوی ۲ ــ معنی بیت: آخر کار و سرانجام پیکر خاک شدهٔ تو گل کوزه‌گران خواهد گشت، اکنون در فکر یافتن کوزه‌ای باش تا از می پر کنی و بنوشی ۳ ــ معنی بیت: اگر از آن آدمیزادگانی که آرزوی بهشت داری با چند آدمیزادهٔ فرشته نژاد بعیش و نوش بپرداز ۴ ــ معنی بیت: بر مسند بزرگان بخودستائی و لاف و گزاف تکیه زدن میسر نیست، جز آنکه همهٔ اسباب بزرگی از فضل و علم و خوی نیک را فراهم سازی ۵ ــ معنی بیت: ای شهریار نوشین لبان، اگر عنایتی بفرهاد دل از دست دادهٔ عاشق خود بکنی، ثواب بسیار خواهی یافت ۶ ــ هیهات: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است برای بیان تحسر و تأسف و استبعاد، نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شمارهٔ (۵) ۷ ــ معنی بیت: نشان موهبت و فیض جمعیت خاطر دور است که بر لوح دل تو نگاشته شود (بعید است که بآرامش دل برسی)، جز آنکه از نقش افکار پریشان صفحهٔ دل را پاک سازی ۸ ــ بخت خداداده: قسمت و بخش خداداد، موصوف و صفت مفعولی ــ معنی بیت: ای حافظ، اگر کار خود را ببخشش و لطف الهی تفویض کنی، با قسمت و بخش خداداد شادیها و خوشیها خواهی کرد ۹ ــ خواجه جلال‌الدین: وزیر شاه شجاع که نام او تورانشاه بوده است و حافظ در چند غزل وی را ستوده است.

غزل ۴۸۲

ایدل، بکویِ عشق گذاری نمیکنی
اسباب جمع داری و کاری نمیکنی

چوگانِ حکم[1] در کف و گوئی نمیزنی
بازِ ظفر بدست و شکاری نمیکنی

این خون که موج میزند اندر جگر ترا
در کارِ رنگ و بویِ نگاری نمیکنی[2]

مشکین از آن نشد دمِ خلقت[۴] که چون صبا

بر خاکِ کویِ دوست گذاری نمیکنی

ترسم کزین چمن نبری آستینِ گل[۵]

کز گلشنش تحمّلِ خاری نمیکنی

در آستینِ جانِ[۶] تو صد نافه مدرجست[۷]

وان را فدایِ طرّهٔ یاری نمیکنی

ساغر لطیف و دلکش و می‌افکنی بخاک

و اندیشه از بلایِ خماری[۸] نمیکنی

حافظ برو که بندگیِ پادشاهِ وقت[۹]

گر جمله میکنند، تو باری نمیکنی

وزن غزل ۴۸۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: دلا، بدیار عشق روی نمی‌آوری، اسباب جمعیت خاطر فراهم داری ولی هنری از خود نشان نمیدهی ۲ ــ چوگان حکم: چوگان فرمانروائی، تشبیه صریح و همچنین است باز ظفر ــ معنی بیت: چوگان فرمانروائی در پنجهٔ تست و در عرصهٔ عشق گوی سعادتی نمیزنی و نمیربائی، شاهین پیروزی بر دست تو نشسته است ولی برای صید آن را بپرواز درنمی‌آوری ۳ ــ معنی بیت: دلا، این خون که در جگرت میجوشد، در کار عشق یاری زیبا صرف نمیکنی ۴ ــ دم خلقت: نسیم خوی تو، اضافهٔ تخصیصی ــ معنی بیت: ای دل، نفس خوی تو بدان سبب مشکین نشد (یعنی از آن جهت مشکین نفس نشدی) که همچون صبا که بر کوی دوست میگذرد تو بر دیار محبوب نمیگذری ۵ ــ آستین گل: آستین پر از گل، مضاف و مضاف‌الیه، اضافه مفید تضمن و ظرفیت ــ معنی بیت: یقین دارم که تو از گلزار گیتی یک آستین پر از گل نصیب نمی‌یابی، چه از این گلستان آمادهٔ تحمل نیش خاری نیستی ۶ ــ آستین جان: آستین جامهٔ جان، استعارهٔ مکنیه ۷ ــ مدرج: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پیچیده، درج شده و در نوردیده، اسم مفعول از ادراج مصدر باب افعال ــ معنی بیت: نافه‌ها در آستین جامهٔ جان خود پیچیده داری ولی آنها را فدای زلف پیچان محبوبی نمیکنی ۸ ــ بلای خمار: تشبیه صریح ــ معنی بیت: جام سرشار از لطافت می و مطلوب دل است ولی تو آن را بر خاک می‌اندازی و نگران محنت خمارآلودگی نیستی ۹ ــ پادشاه وقت: پادشاه عهد، در صفحهٔ ۵۹۲ جامع نسخ دیوان حافظ در متن «بارگاه دوست» بجای «پادشاه وقت آمده» است که ترجیح دارد ــ معنی بیت: ای حافظ از خیل عاشقان دور شو و کناره‌گیر، چه همه عشقبازان ببندگی آستان محبوب سر می‌نهند ولی تو بهرحال بخدمت این درگاه نپرداخته‌ای.

غزل ۴۸۳

سحرگه رهروی در سرزمینی
همی گفت این معمّا[۱] با قرینی[۲]

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف
که در شیشه برآرد اربعینی[۳]

خدا زان خرقه بیزارست صدبار
که صد بت[۴] باشدش در آستینی

مروّت گر چه نامی بی‌نشانست
نیازی عرضه کن بر نازنینی[۵]

ثوابت باشد ای دارایِ خرمن[۶]
اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی

نمی‌بینم نشاطِ عیش در کس
نه درمانِ دلی نه دردِ دینی[۷]

درونها تیره شد باشد که از غیب
چراغی برکُند خلوت‌نشینی

گر انگشتِ سلیمانی نباشد
چه خاصیّت دهد نقشِ نگینی[۹]؟

اگرچه رسمِ خوبان تندخوئیست
چه باشد، گر بسازد با غمینی؟[۱۰]

رهِ میخانه بنما تا بپرسم
مآلِ خویش را از پیش‌بینی[۱۱]

نه حافظ را حضورِ درسِ خلوت
نه دانشمند را علم‌الیقینی[۱۲]

وزن غزل ۴۸۳: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ ــ معما: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم سخن پیچیده و مرموز، اسم مفعول از تعمیه ۲ ــ قرین: بفتح اول یار و همنشین و مصاحب ۳ ــ اربعین: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و کسر چهارم چله یا مدت چهل روز ــ معنی دو بیت: هنگام سحر سالکی در محلی این سخن سرپوشیده و مرموز را با یار خود میگفت که بادهٔ عشق در شیشهٔ دل آنگاه صاف میشود که یک چله در آن بماند؛ در ضمن تلمیحی دارد به چلهٔ صوفیان که مدت چهل روز برای ریاضت در گوشه‌ای معتکف میشدند ۴ ــ بت: بضم اول صنم در اینجا باستعارهٔ مراد پندار باطل و آثار شرک ــ معنی بیت: خداوند از دلق ملمع آن صوفی که در آستینش صد بت پندار باطل و شرک‌آمیز پنهان است، نفرت دارد ۵ ــ معنی بیت: اگرچه امروز از جوانمردی تنها رسمی برجای مانده است نه اثری و علامتی، با این حال حاجت خود را پیش عزیزی بازگو، باشد که مردانگی نماید ۶ ــ دارای خرمن: دارنده و صاحب خرمن ــ دارا صفت مشبهه از مادهٔ فعل امر نظیر بینا و توانا ــ معنی بیت: ای صاحب خرمن اگر بر درویش خوشه‌چین مهرآوری، خداوند بتو مزد خواهد داد ۷ ــ معنی بیت: خوشی زندگی در کسی دیده نمیشود، آنکه بتواند دلی را بدرمان رساند با غیرت و حمیتی برای حفظ دین بنماید، نمی‌یابم ۸ ــ چراغی برکند: چراغی برافروزد، کند از مصدر کردن است ــ معنی بیت: دلها مکدر و تاریک شده است، کاش که از عالم غیب (جهان نهان) صوفی پاکدلی خلوت گزین چراغ معرفتی برافروزد و جانها را روشن کند ۹ ــ معنی بیت: انگشت حضرت سلیمان باید باشد تا نگین انگشتری که اسم اعظم بر آن نقش شده است، اثر و فایده‌ای نشان دهد و مردم را بفرمان آورد و دیو را مسخر سازد ۱۰ ــ معنی بیت: هر چند آئین زیبایان بدخوئی است، اگر معشوق با عاشق غمگین بسازد، چه میشود ۱۱ ــ معنی بیت: راه میکدهٔ معرفت را بمن نشان بده، تا پایان کار خود را از پیری مرشد که پیش‌بین است و جام جم دارد، سؤال کنم ۱۲ ــ معنی بیت: حافظ جمعیت خاطر و حضور قلبی برای تدریس در خلوت خانهٔ خود ندارد و فقیه هنوز بعلم یقین دست نیافته و گرفتار شک است.

غزل ۴۸۴

تو مگر بر لبِ آبی بهوس بنشینی
ورنه، هر فتنه که بینی همه از خود بینی[1]

بخدائی که توئی بندهٔ بگزیدهٔ او
که برین چاکرِ دیرینه کسی نگزینی[2]

گر امانت بسلامت ببرم، باکی نیست
بی‌دلی سهل بود، گر نبود بی‌دینی[3]

ادب و شرم ترا خسروِ مهرویان کرد
آفرین بر تو که شایستهٔ صد چندینی[4]

عجب از لطفِ تو ای گل که نشستی با خار
ظاهراً مصلحتِ وقت در آن می‌بینی[5]

صبر بر جورِ رقیبت چکنم گر نکنم؟
عاشقانرا نبود چاره بجز مسکینی[6]

بادِ صبحی[7] بهوایت زگلستان برخاست
که تو خوشتر زگل و تازه‌تر از نسرینی

شیشه‌بازیِ[8] سرشکم نگری از چپ و راست
گر برین منظرِ بینش نفسی بنشینی

سخنی بی‌غرض از بندهٔ مخلص بشنو
ای که منظورِ بزرگانِ حقیقت‌بینی[9]

نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد
بهتر آنست که با مردمِ بد ننشینی

سیلِ این اشکِ روان صبر و دل حافظ برد
بَلَغَ الطّاقَةُ یَامُقْلَةَ عَیْنِي بِینِي[10]

تو بدین نازکی[11] و سرکشی[12] ای شمع چگل[13]
لایقِ بندگیِ خواجه جلال‌الدّینی[14]

وزن غزل ۴۸۴: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ـ معنی بیت: مرحوم علامهٔ قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۴۳ دیوان حافظ در توضیح «بنشینی» نوشته‌اند «چنین است باثبات فعل در جمیع نسخ خطی که نزد اینجانب موجود است از قدیم و جدید بدون استثناء بعضی نسخ چاپی ننشینی (با نون) و آن تحریف است ظاهراً و مقصود شعر واضح است یعنی اگر خواهی که فتنهٔ که در جهان از برخاستن خود برپا کردهٔ بنشیند، باید لحظهٔ برلب آبی بهوس بنشینی ورنه یعنی اگر برخیزی هر فتنهٔ که بینی همه از خود بینی، و این مضمونی است بسیار شایع نزد شعرا، سعدی گوید:

بنشین یک نفس ای فتنه که برخاست قیامت فتنه نادر بنشیند چو تو در حال قیامی...

در صفحهٔ ۵۹۷ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف فرزاد در متن، «ننشینی» بجای «بنشینی» آمده که در آن صورت معنی چنین تواند بود: تو جز آنکه بخواهش دل خود بر کنار آینهٔ آبی ننشینی تا مفتون جمال خودشوی و اگر بنشینی برشمایل زیبای خود عاشق میشوی آنگاه هر محنت که بینی از شیفتگی بر خود دیده باشی، سعدی گوید:

جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش گر در آئینه ببینی برود دل ز برت

۲ ــ معنی بیت: بآن خداوند که تو پرستندهٔ برگزیدهٔ وی میباشی، ترا سوگند میدهم که بر خدمتگزار قدیم خود دیگری را ترجیح ندهی و اختیار نکنی ۳ ــ معنی بیت: اگر امانت الهی یعنی عشق را ایمن از دستبرد هوی و هوس نگاه دارم، از چیزی دیگر مرا بیمی نیست، اگر دین من که همان پیمان عهد ازل است، استوار بماند و خلافی از من سر نزند، عاشقی آسان مینماید ۴ ــ معنی بیت: خوی نیک و حیا ترا در میان مه‌جبینان سروری بخشید، ترا تحسین باد که سزاوار بس آفرینی ۵ ــ معنی بیت: ای گل از نرمی و لطافت تو شگفت می‌آید که با رقیب خار صفت همنشین باشی، آشکارست که تو بحکم صلاح حال چنین کرده‌ای ۶ ــ معنی بیت: اگر برستم نگهبان و مراقب تو شکیبائی نکنم، چه توانم کرد، بیدلان را گزیری از ضعف و ناتوانی در محنت عشق نباشد ۷ ــ باد صبحی: نسیم بامدادی، موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: نسیم بامدادی بهواداری تو گلزار را ترک کرد، زیرا تو از گل مطبو عتر و بیش از نسرین با طراوتی ۸ ــ شیشه‌بازی: شعبده‌بازی و حیله‌گری ــ معنی بیت: اگر بر روزن بینائی یا چشم من قدم نهی، شعبده‌بازی و رقص قطره‌های سرشک مرا از این سو و آن سو توانی دید ۹ ــ معنی دو بیت: ای آنکه بزرگان اهل معنی بتو عنایت دارند، یک سخن نیالوده بغرض از چاکر پاک اعتقاد خود گوش کن: ناز پروردی مانند تو پاکدل و پاک سرشت باید که با بدان هم صحبتی نکند ۱۰ ــ معنی بیت: این سرشک که مانند سیل جاری است، شکیبائی و دل حافظ را با خود برد، تاب و طاقتم بپایان رسید، ای مردمک دیده از من جدائی بجوی تا بیش نگریم ۱۱ ــ نازکی: فربهی معتدل و ظرافت ۱۲ ــ سرکشی: گردن فرازی ۱۳ ــ شمع چگل: چشم و چراغ خوبان شهر حسن خیز چگل (بکسر اول و دوم) در ترکستان باستعاره مراد یار زیبا ۱۴ ــ خواجه جلال الدین: مراد خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع و ممدوح حافظ.

غزل ۴۸۵

ساقیا، سایهٔ ابرست و بهار و لبِ جوی
من نگویم چه کن، ار اهل دلی، خود تو بگوی [۱]

بوی یکرنگی از این نقش نمی‌آید، خیز
دلق آلودهٔ صوفی بمیِ ناب بشوی [۲]

سفله طبعست جهان، بر کرمش تکیه مکن
ای جهاندیده ثباتِ قدم از سفله مجوی [۳]

دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از درِ عیش درآو بره عیب مپوی [۴]

شکرِ آنرا که دگر باز رسیدی بـبهار
بیخِ نیکی[5] بنشان و رهِ تحقیق بجوی

رویِ جانان طلبی، آینه را قابل ساز
ورنه هرگز گل و نسرین ندمد زآهن و روی[6]

گوش بگشای که بلبل بفغان میگوید
خواجه تقصیر مفرما،[7] گلِ توفیق[8] ببوی

گفتی از حافظ ما بویِ ریا می‌آید
آفرین برنفست باد که خوش بردی بوی[9]

وزن غزل ۴۸۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ ـ معنی بیت: ای ساقی، ایام بهار است و سایبان ابر برکنار جویبار افراشته: من بتو نمی‌گویم که چه باید کرد، اگر تو صاحبدلی و کشف ضمیر میکنی، خودباز گو ۲ ـ معنی بیت: نشان اخلاص و یکجهتی از دلق رنگارنگ صوفی پدیدار نیست، برخیز و خرقهٔ ناپاک صوفی را بمی پاک ساز تا شاید یک رنگ شود ۳ ـ سفله طبع: بکسر اول پست‌خو، صفت ترکیبی ـ معنی بیت: دنیا پست خوست، بردهش و بخشندگی او اعتماد مکن. ای آنکه دنیا را شناخته و آزموده‌ای، از فرومایه پایداری مخواه ۴ ـ معنی بیت: دو اندرز به تو میدهم، بپذیر و صد گنج گوهر سود کن، بخوشدلی روزگار را سپری ساز و عیبجو مباش ۵ ـ بیخ نیکی: بیخ درخت نیکی، استعارهٔ مکینه ـ معنی بیت: بشکرانهٔ آنکه بار دیگر بهار عیش و کامیابی تو فراز آمد و فرصت خوشدلی یافتی، درخت احسان و کردار نیک در کشتزار گیتی بکار و براه حقیقت‌جوئی برو ۶ ـ معنی بیت: آینهٔ دل را از زنگار هوی پاک کن تا پذیرای نور حق شود و اگر این قابلیت و شایسنگی را فراهم نسازی، مانند آنست که از آهن و روی امید محال روئیدن گل و نسرین داشته باشی ۷ ـ مفرما: مکن، فعل نهی از فرمودن که برای رعایتِ احترام بجای کردن بکار میرود ۸ ـ گل توفیق: تشبیه صریح معنی بیت: گوش بده که هزار دستان بآوای بلند میگوید: ای بزرگ کوتاهی مکن و برآن باش که گل کامیابی را ببوئی ۹ ـ معنی بیت: گفتی که از زهد حافظ بوی ریاکاری و خودنمائی بمشام میرسد؛ بردم گرم تو آفرین و تحسین باد که خوب پی‌بردی.

غزل ۴۸۶

بلبل زشاخِ سرو بگلبانگِ پهلوی
میخواند دوش درسِ مقاماتِ معنوی

یعنی بیا که آتشِ موسی نمود گل
تا از درخت نکتهٔ توحید[2] بشنوی

مرغانِ باغ قافیه سنجند و بذله گوی
تا خواجه می خورد بغزلهایِ پهلوی[3]

جمشید جز حکایتِ جام از جهان نبرد
زنهار دل مبند براسبابِ دنیوی[4]

این قصّه عجب شنو از بختِ واژگون
ما را بکشت یار بانفاسِ عیسوی[5]

خوش وقتِ بوریا و گدائیّ و خوابِ امن
کاین عیش نیست در خورِ او رنگِ خسروی[6]

چشمت بغمزه خانهٔ مردم خراب کرد
مخموریت[7] مباد که خوش مست میروی

دهقانِ سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نورچشمِ من بجزاز کشته[8] ندروی[9]

ساقی مگر وظیفهٔ حافظ[10] زیاده داد
کاشفته گشت طرّهٔ دستارِ مولوی[11]

وزن غزل ۴۸۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مخذوف)

۱ ــ گلبانگ: بضم اول و سکون دوم آوای بلند و رسا و بانگ بلبل ــ گلبانگ پهلوی: موصوف و صفت نسبی ۲ ــ نکته توحید: لطیفهٔ یگانگی خداوند، تشبیه صریح ــ معنی دو بیت: دیشب هزار دستان از شاخسار سرو با آوای بلند رسا بآهنگ و لحن پهلوی یا پارسی شیوا درس مجالس و مقامات عرفانی و معنوی میداد باین معنی که میگفت بشتاب تا بنگری که گل آتشی را که برموسی در وادی ایمن آشکار شد نمایان ساخت تا تو هم مانند حضرت موسی که از درخت لطیفهٔ یگانگی خدا را شنیده است، از آتش افروخته گل همان نکته را بشنوی: شیخ شبستری می‌گوید:

روا باشد انا الحق از درختی　　چرا نبود روا از نیکبختی

سعدی گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار　　هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

نیز نگاه کنید بقرآن کریم آیهٔ ۲۹ و ۳۰ سورهٔ قصص ۲۸ و غزل ۱۹ شمارهٔ (۲) ــ مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۴۵ دیوان حافظ نوشته‌اند: یعنی گل نمودار آتش موسی شد یعنی آتشی که در وادی ایمن بر درخت علیق برآن حضرت ظاهر گردید و آوازی از آن برآمد که یا موسی انی انا الله رب العالمین (موسی همانا من پروردگار جهانیانم) ۳ ــ معنی بیت: پرندگان بوستان ترانه‌سازی و لطیفه گوئی میکنند تا آن بزرگ با چامه‌های عاشقانهٔ پارسی شیوا یا چامه‌هائی که بلحن فهلویات سروده شده می بنوشد: فهلویات جمع فهلویه «فهلویه معرب پهلوی... کلمه یا جمله‌ای که بزبان پهلوی باشد، شعری که بیکی از زبانهای محلی ایران بوزنی از اوزان عروضی یا هجائی سروده شده و بخشی از آنها دو بیتی است (نقل باختصار از فرهنگ معین) ۴ ــ معنی بیت: جم تنها افسانهٔ جام را با خود بجهان دیگر برد، آگاه باش که بمال و جاه این جهانی تعلق خاطر نداشته باشی ۵ ــ انفاس عیسوی: موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: این داستان شگفت‌انگیز را گوش کن که دوست که عیسی‌وار بادم جانبخش خود مرده را زنده میکرد، ما را از طالع وارون با نفس زندگی‌بخش خود بقتل رساند ۶ ــ او رنگ خسروی: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم تخت شاهی، موصوف و صفت ــ معنی بیت: خوشا آنکه با فقر میسازد و خوابی آسوده برحصیر میکند، مسلم است که این خوشدلی و آسودگی با تخت شاهی سازگاری ندارد و برای فرمانروایان فراهم نمیشود ۷ ــ مخموری: خمارآلودگی، اسم مصدر مرکب از صفت (مخمور) + ی مصدری ــ معنی بیت: چشم تو بیک کرشمه خانهٔ عاشقان را ویران کرد، تو بخوشدلی سرمست از بادهٔ حسن گشته‌ای، امید است که هرگز برنج خمار آلودگی گرفتار نشوی ۸ ــ کشته: بکسر اول و سکون دوم کاشته یا مزروع ۹ ــ ندوری: بفتح اول و سکون دوم درو نمیکنی ۱۰ ــ وظیفهٔ حافظ: مقرری و مستمری حافظ ۱۱ ــ مولوی: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عنوان خاص مشایخ صوفیه و رهبران روحانی، صفت نسبی از مولی ــ معنی بیت: همانا ساقی بحافظ بیش از اندازهٔ مقرر باده پیمود، چنانکه طره (کناره و شکن و پیچ) عمامهٔ مولوی (بکنایه مراد حافظ) درهم و پریشان گشت.

غزل ۴۸۷

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی

تا راهرو نباشی کی راهبر شوی[۱]

در مکتبِ حقایق[۲] پیش ادیبِ عشق

هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی

دست از مسِ وجود[۳] چو مردانِ ره بشوی

تا کیمیایِ عشق بیابیّ و زر شوی

خواب و خورت زمرتبهٔ خویش دور کرد
آنگه رسی بخویش که بی‌خواب و خور شوی[۴]

گر نورِ عشقِ حق[۵] بدل وجانت اوفتد
بالله کز آفتابِ فلک خوبتر شوی

یکدم غریقِ بحرِ خدا شو گمان مبر
کز آبِ هفت بحر[۶] بیک موی تر شوی[۷]

از پای تا سرت همه نورِ خدا شود
در راهِ ذوالجلال[۸] چو بی‌پا و سر[۹] شوی

وجهِ خدا[۱۰] اگر شودت منظرِ نظر
زین پس شکی[۱۱] نماند که صاحب نظر شوی

بنیادِ هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی[۱۲]

گر در سرت هوایِ وصالست حافظا
باید که خاکِ درگه اهلِ هنر شوی[۱۳]

وزن غزل ۴۸۷: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: ای ناآگاه از مراتب معرفت، جهدی کن تا دل آگاه شوی و بدان که اگر سالک طریق حق نباشی، هیچگاه بمقام ارشاد و دستگیری نخواهی رسید ۲ ــ مکتب حقایق: تشبیه صریح همچنین است ادیب عشق ــ معنی بیت: ای فرزند بکوش تا در دبیرستان حقیقت نزد آموزگار محبت درس آموزی تا تو هم روزی بمقام پدری و ولایت برسی ۳ ــ مس وجود: تشبیه صریح و همچنین است کیمیای عشق ــ معنی بیت: از مس ناقص وجود و نیستی هست نمای خود مانند رهروان طریقت مردانه چشم بپوش و در پیراستن خود از صفات بهیمی بکوش تا اکسیر عشق بدست آوری و بمدد آن مس وجودت را زر پاک سازی ۴ ــ معنی بیت: پرداختن بکارهای حیوانی مانند خفتن و خوردن‌ترا از مرتبهٔ والای انسانیت جدا ساخت، آنگاه بکرامت انسانی تأمل میشوی که از لذات مادی اعراض کنی؛ ناصرخسرو گوید

کسی که قصد زعالم بخواب و خور دارد اگرچه چهرش خوبست، طبع خردارد

۵ ــ نور عشق حق: تشبیه صریح ــ معنی بیت: اگر پرتو عشق الهی دل و جان ترا روشن کند بخدا سوگند که از مهر سپهر نورورتر و با شکوه‌تر خواهی شد ۶ ــ هفت بحر: هفت دریا که عبارت بود از بحر اخضر، دریای عمان، دریای احمر، دریای بربر، دریای اقیانوس، بحرالروم، دریای اسود (نقل باختصار از

فرهنگ معین) ۷ ـ معنی بیت: اگر یکنفس غرقهٔ دریای حق شوی و بمقام فناء فی الله رسی مرتبهٔ بقاء بالله را خواهی یافت و هفت دریا هم یک موی ترا نتواند کرد و آسیبی بتو نخواهد رساند ۸ ـ ذوالجلال: بضم اول صاحب عظمت و بزرگی مطلق که خداوند است ۹ ـ بی‌پا و سر: خاکسار و آنکه سر از پا نشناسد ـ معنی بیت: سرتاسر وجودت فروغ ایزدی خواهد گشت، آنگاه که در طریق معرفت حق سر از پا نشناسی و بفنای مطلق برسی و از قید خودپرستی یکباره برهی ۱۰ ـ وجه خدا: بفتح اول و سکون دوم ذات حق ۱۱ ـ نماند: نمی‌ماند، مستقبل محقق الوقوع است که بصیغهٔ ماضی از آن تعبیر شده است ـ معنی بیت: اگر تنها ذات حق نظرگاه دیدهٔ تو شود و از هرچیز جز خدا چشم بپوشی، بیگمان بینادل و روشن روان خواهی گشت ۱۲ ـ معنی بیت: اگر بنیان خودپرستی و انانیت تو واژگون شود، از این زیر و زبر شدن غم مدار چه کمال استقامت حال تو این است که از قید این نیستی هست نما برهی و باقی ببقای حق شوی ۱۳ ـ معنی بیت: اگر آرزوی دیدار و پیوستن بمحبوب ازلی در اندیشهٔ تست، باید کمر خدمت صاحبان کمال و معرفت را برمیان بندی.

غزل ۴۸۸

سحرم هاتفِ میخانه بدولتخواهی
گفت: باز آی که دیرینهٔ[1] این درگاهی

همچو جم جرعهٔ ماکش که زسرّ دو جهان
پرتو جامِ جهان بین دهدت آگاهی

بر درِ میکده رندانِ قلندر[2] باشند
که ستانند و دهند افسرِ شاهنشاهی

خشت زیرِ سر و برتارکِ هفت اختر پای
دستِ قدرت نگر و منصبِ صاحب جاهی[3]

سرِ ما و درِ میخانه که طرفِ بامش
بفلک برشد و[4] دیوار بدین کوتاهی

قطعِ این مرحله بی‌همرهیِ خضر مکن
ظلماتست بترس از خطرِ گمراهی[5]

اگرت سلطنتِ فقر ببخشند، ایدل
کمترین ملکِ تو از ماه بود تا ماهی[6]

تو دمِ فقر ندانی زدن از دست مده

مسندِ خواجگی و مجلسِ تورانشاهی[۷]

حافظِ خام طمع شرمی ازین قصّه بدار

عملت چیست که فردوسِ برین میخواهی؟[۸]

وزن غزل ۴۸۸: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ دیرینه: قدیم و کهن، صفت جانشین موصوف (بنده و چاکر) ــ معنی دو بیت: سحرگاه هاتف (سروش یا فرشتهٔ ندا دهندهٔ) میکده معرفت که خیر و نیکبختی مرا میخواست ندا در داد که بمیخانه بازگرد که تو چاکر قدیم این آستانی و حق خدمت دیرین داری، همچون جمشید که یک آشام (جرعه) از جام ما نوشید تو هم جرعه‌ای بنوش تا ضمیر مرشد که جام جهان نماست از رازهای دو جهان ترا با خبر سازد ۲ ــ قلندر: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم درویش از قید تکلفات رسته، نگاه کنید بغزل ۷۷ شمارهٔ (۶) ــ قلندریه فرقهٔ از صوفیه‌اند که از جهت افکار و عقاید با ملامتیه نزدیک‌اند و مقید باخفای حال و عمل نیستند ورندی پیشه کنند پیروان این فرقه عادات و مقررات ثابتی ندارند و کاملاً از دستورهای مذهبی و عادات اجتماعی دور هستند... (نقل باختصار از فرهنگ معین جلد ۶) ۳ ــ معنی دو بیت: برآستان میخانه وارستگان مجرد باشند که میتوانند تاج شاهی از کسی بازگیرند و بکس دیگر ببخشند، بفروتنی و خاکساری سربربالش خشت می‌نهند و حال آنکه قدم آنان از نظر بلندی مقام برفرق هفت سیاره است، نیروی توانائی و درجهٔ بلند پایگی آنان را نیک ببین ۴ ــ و: حرف ربط، و او حالیه است ــ معنی بیت: سرما ملازم آستان میکدهٔ معرفت باد که گوشهٔ بامش بگردون رسیده است و حال آنکه دیوارش در دیدهٔ ظاهر بین سخت کوتاه مینماید ۵ ــ معنی بیت: در پیمودن منازل سلوک بایداز پیر دلیل یعنی خضر راه مدد جست، چه در این طریق خم اندر خم و دراز حجابها و تاریکیهاست، مبادا که در مهلکهٔ راه گم کردگی بیفتی ۶ ــ معنی بیت: دلا، اگر تاج فرمانروائی ملک درویشی و خرسندی را بتو دهند، آنگاه کوچکترین قلمرو حکمرانی تو از ماه آسمان تا ماهی که زمین را برپشت نگاه داشته خواهد بود؛ قدماء معتقدند بودند که کرهٔ خاک برشاخ گاوی نهاده است و آن گاو برپشت ماهی است در دریائی، و از ماه تا ماهی کنایه از نهایت دوری و پهناوری است، رودکی گوید

سرش رسیده بماه بر بسبلندی و آن معادی بزیر ماهی پنهان

۷ ــ معنی بیت: تو اهل درویشی و خرسندی نیستی ولاف انقطاع و تجرد نتوانی زد، پس کرسی وزارت و محفل خود را تو که خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاعی همچنان حفظ کن و بکار خود بپرداز ۸ ــ معنی بیت: ای حافظ که آرزوهای بیهوده و باطل در سر میپروری از این سخن حیا کن، کردار نیک تو چیست که بپاداش آن خواهان بهشت شده‌ای؟

غزل ۴۸۹

ای در رخِ تو پیدا انوارِ پادشاهی
در فکرتِ تو پنهان صد حکمتِ الهی[1]

کلکِ تو بارَکَ‌الله بر ملک و دین گشاده
صد چشمه آبِ حیوان از قطرهٔ سیاهی[2]

بر اهرمن نتابد انوارِ اسمِ اعظم[3]
ملک آنِ تست و خاتم، فرمای هر چه خواهی

در حکمتِ سلیمان هر کس که شک نماید
بر عقل و دانشِ او خندند مرغ و ماهی[4]

بازارچه گاه‌گاهی بر سر نهد کلاهی
مرغانِ قاف دانند آیینِ پادشاهی[5]

تیغی که آسمانش از فیضِ خود دهد آب
تنها جهان بگیرد بی‌منّتِ سپاهی[6]

کلکِ تو خوش نویسد در شأنِ یار و اغیار
تعویذِ[7] جان‌فزائی افسونِ عمر کاهی

ای عنصرِ تو مخلوق از کیمیایِ عزّت[8]
وی دولتِ تو ایمن از وصمتِ تباهی[9]

ساقی بیار آبی از چشمهٔ خرابات
تا خرقها بشوئیم از عجبِ خانقاهی[10]

عمریست پادشاها کز می تهیست جامم
اینک زبنده دعوی[11] وز محتسب[12] گواهی

گر پرتوی زتیغت بر کان و معدن افتد
یاقوتِ سرخ‌رو را بخشند رنگِ کاهی[13]

دانم دلت ببخشد بر عجز شب‌نشینان
گر حالِ بنده پرسی از بادِ صبحگاهی[14]

جائی که برقِ عصیان[۱۵] بر آدمِ صفی[۱۶] زد
ما را چگونه زیبد دعویِّ بیگناهی؟
حافظ چو پادشاهت گه‌گاه می‌برد نام
رنجش زبخت منما، بازآ بعذرخواهی[۱۷]

وزن غزل ۴۸۹: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب)

۱ ــ حکمت الهي: دانش یزداني، موصوف و صفت نسبي ــ معني بیت: ای آنکه در چهرهٔ تو فروغ شاهي نمایان است و در اندیشهٔ تو صدگونه حکمت و دانش یزداني نهان ۲ ــ سیاهي: دوده یا مرکب ــ معني بیت: خانهٔ تو که خداوند بر کتش دهاد، صد منبع آب حیات از یک چکه دوده (یک قطره مرکب) بر پادشاهي و شریعت روان ساخته است؛ بکنایه مقصود آنست که خانهٔ تو دین و شاهي را حیاتي تازه بخشیده است ۳ ــ اسم اعظم: نام مهین خدای یا اسم بزرگتر خداوند ــ معني بیت: پرتوهای نام مهین خداوند بدشمن ابلیس خوی تو روشني نخواهد بخشید، پادشاهي و انگشتری فرمانروائي تراست، هر چه مصلحت میداني امر فرمای، در ضمن تلمیحي دارد بسرگذشت حضرت سلیمان و افتادن انگشتری فرمانروائي وی بدست دیوان و پس از مدتي باز بدست آن حضرت رسیدن و سلطنت خود را بر جن و انس باز یافتن، نیز نگاه کنید بغزل ۱۶۰ شمارهٔ (۲) ۴ ــ معني بیت: هر که در دانش و استقامت رای حضرت سلیمان بگمان افتد، مرغ و ماهي هم با همه بیخردی بر خرد و علم او خنده خواهند زد تا چه رسد بآدمیزادگان ۵ ــ معني بیت: اگر چه باز پرندهٔ شکاری برخي اوقات کلاهي بر سر دارد ولي تنها پرندگان کوه قاف یا سیمرغانند که از رسوم شاهي و فرمانروائي بر دیگر مرغان آگاهي دارند؛ چنانکه میدانیم برای تربیت باز کلاهکي بر سرش میگذاشتند ۶ ــ سپاهي: لشکری و سرباز ــ معني بیت: آن شمشیر را که آسمان از عطا و بخشش خود آبدار سازد بي‌مدد لشکری جهان را تسخیر میکند ۷ ــ تعویذ: حرز، مصدر باب تفعیل ــ معني بیت: قلم تو در کار دوستان دعایا حرز جان‌بخش مینویسد و دربارهٔ بیگانگان سحری مینگارد که زندگي آنان را کوتاه کند ۸ ــ کیمیای عزت: اکسیر بزرگي، تشبیه صریح ۹ ــ وصمت تباهي: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عیب فساد، تشبیه صریح ــ معني بیت: ای که اصل وجود تو آفریده از اکسیر بزرگي است و ای آنکه بخت و پادشاهي تو در امان از عیب و فساد نابودي است ۱۰ ــ عجب خانقاهي: بضم اول و سکون دوم خودبیني خانقاه‌نشین، موصوف و صفت ــ معني بیت: ای ساقي، آبي از منبع میکدهٔ معرفت بیار تا دلقها را از خودبیني و خودپسندی صوفیان خانقاه‌نشین پاک سازیم ۱۱ ــ دعوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر ادعا کردن و بخود بستن، باین معاني در سیاق فارسي بیشتر الف آخر آن ممال میشود ۱۲ ــ محتسب: بازدارنده از منکرات، اسم فاعل از احتساب مصدر باب افتعال ۱۳ ــ رنگ کاهي: موصوف و صفت یعني رنگ زرد ــ معني بیت: اگر شعاعي از شمشیر تو بر معادن افتد، یاقوت سرخ‌فام از بیم تیغ تو از ترس زردروی خواهد شد ۱۴ ــ معني بیت: اگر حال زار مرا از نسیم بامدادي جویا شوی، یقین دارم که دل تو بر ناتواني و ضعف حال شب‌زنده‌داران عاشق رحمت

خواهد آورد ۱۵ ــ عصیان: بکسر اول و سکون دوم نافرمانی و گناهکاری ۱۶ ــ صفی: بفتح اول و کسر دوم برگزیده، صفت آدم ــ معنی بیت: آنجا که آذرخش گناهکاری بحضرت آدم برگزیدهٔ خدا آسیب زد و وی را بگناه خوردن گندم گرفتار کرد تا از بهشت رانده شد ما که فرزندان آن پدریم و از طاعت و تقوای آن حضرت چندان بهره‌ای نداریم، چگونه میتوانیم ادعا کنیم که گناه نکرده‌ایم ۱۷ ــ معنی بیت: ای حافظ، چون شهریار گاهگاهی از تو نامی بر زبان می‌آورد، از طالع خویش گله مکن و عذر تقصیر خدمت را بخواه.

غزل ۴۹۰

در همه دیرِ مغان[1] نیست چو من شیدائی

خرقه جائی گروِ باده و دفتر جائی

دل که آیینهٔ شاهیست، غباری دارد

از خدا می‌طلبم صحبتِ روشن‌رائی[2]

کرده‌ام توبه بدستِ صنمِ باده‌فروش

که دگر می نخورم بی‌رخِ بزم‌آرائی

نرگس ار لاف زد از شیوهٔ چشمِ تو، مرنج

نروند اهلِ نظر از پیِ نابینائی[3]

شرح این قصّه مگر شمع برآرد بزبان

ورنه پروانه ندارد بسخن پروائی[4]

جویها بسته‌ام از دیده بدامان که مگر

در کنارم بنشانند سهی بالائی[5]

کشتیِ باده بیاور که مرا بی‌رخِ دوست

گشت هر گوشهٔ چشم از غمِ دل دریائی[6]

سخنِ غیر مگو با منِ معشوقه‌پرست

کز وی و جامِ میم نیست بکس پروائی[7]

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت

بر درِ میکدهٔ با دف و نی ترسائی

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه، اگر از پی امروز بود فردائی[۸]

وزن غزل ۴۹۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ دیر مغان: کنایه از محفل عارفان و اولیای حق یا میکدهٔ معرفت ــ دیر: بفتح اول و سکون دوم صومعه و عبادتگاه ــ مغان: بضم اول جمع مغ بمعنی موبد و زردشتی ــ معنی بیت: دیوانه عشقی چون من در میکدهٔ معرفت نتوان یافت، دلقم یکجا بگرو باده رفته است و دفتر شعرم جای دیگر ۲ ــ معنی بیت: دل من که آینهٔ جمال سلطان عشق است و فروغ ایزدی بر آن پرتوافکن، گردآلوده شده است، از خداوند میخواهم که مرا بهمنشینی مرشدی روشن‌بین برساند تا غبار تعلق را از آینهٔ دلم بزداید ۳ ــ معنی بیت: اگر گل نرگس بخودستائی ادعا کرد که ناز و کرشمه چشم ترا دارد رنجه‌خاطر مشو که صاحبنظران دیدهٔ بینای ترا رها نمیکنند و بدنبال چشم نابینای نرگس نخواهند رفت ۴ ــ معنی بیت: داستان جانسوز عشق را شاید شمع با زبان آتشین بازگوید وگرنه پروانهٔ جان سوخته را برگ و سامان و طاقت سخن گفتن نباشد. ۵ ــ سهی بالا: بفتح اول و کسر دوم راست قامت و بلند بالا، صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) ــ معنی بیت: از چشم جویهای سرشک بسوی دامن روان کرده‌ام تا شاید همانگونه که سرو را در کنار جوی می‌نشانند سرو قامتی بلند بالا را در بر من جای دهند ۶ ــ کشتی باده: پیاله‌ای که بشکل کشتی میساختند ــ معنی بیت: پیالهٔ کشتی شکل شراب را بیاور و بمن بده که در فراق روی محبوب هر کرانهٔ چشم من از اندوه دل و سیل سرشک دریائی گشته است ۷ ــ معنی بیت: با من که یار را بجان دوست دارم، از دیگری سخن مگو، چه مرا رغبت و التفات بچیزی و کسی جز معشوق و باده نباشد ۸ ــ معنی دو بیت: این سخن مرا دلپذیر افتاد که هنگام سحر راهب ترسائی بر در میخانه بسرزنش میگفت: اگر آئین اسلام از این گونه است که حافظ اظهار میکند، افسوس افسوس ندانم، اگر فردای قیامتی باشد، پاسخ باده‌گساری امروز را چه خواهد داد؟

غزل ۴۹۱

بچشم کرده‌ام ابروی ماه‌سیمائی
خیالِ سبزخطی[۱] نقش بسته‌ام جائی

امید هست که منشورِ عشقبازی[۲] من
از آن کمانچهٔ ابرو رسد بطغرائی[۳]

سرم زدست بشد، چشم از انتظار بسوخت
در آرزوی سر و چشمِ مجلس‌آرائی[۴]

مکدّرست دل، آتش بخرقه خواهم زد
بیا ببین که کرا میکند تماشائی؟[۵]

بروزِ واقعه تابوتِ ما زسرو کنید
که میرویم بداغِ بلندبالائی[۶]

زمامِ دل بکسی داده‌ام منِ درویش
که نیستش بکس از تاج و تخت پروائی[۷]

در آن مقام که خوبان زغمزه تیغ زنند
عجب مدار سری اوفتاده در پائی[۸]

مرا که از رخِ او ماه در شبستانست[۹]
کجا بود بفروغِ ستاره پروائی؟[۹]

فراق و وصل چه باشد؟ رضایِ دوست طلب
که حیف باشد ازو غیرِ او تمنّائی[۱۰]

دُرِرَز شوق برآرند ماهیان به نثار
اگر سفینهٔ حافظ[۱۱] رسد بدریائی

وزن غزل ۴۹۱: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع‌لن (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

۱ ــ سبزخط: صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) ــ معنی بیت: ابروی ماه‌رخساری را نشان کرده و در نظر گرفته‌ام و صورت خیالی یاری را که خط سبز بر عذار دارد در جایگاهی (بکنایه یعنی دل خود) نگاشته‌ام ۲ ــ منشور عشقبازی: بفتح اول و سکون دوم فرمان مهرورزی ۳ ــ طغرا: بضم اول و سکون دوم نشانی که بر فرمان و سکه پادشاه نقش میشد. نیز نگاه کنید بغزل ۷۱ شمارهٔ (۶) ــ معنی بیت: امیدوارم که فرمان مهرورزی از ابروی کمانی یار بامضائی آراسته شود یعنی او عشق مرا بپذیرد ۴ ــ معنی بیت: اختیار سرم از دست رفت و بامید دیدار سر و چشم یاری که آرایندهٔ محفل است، دیدهٔ من از گریهٔ انتظار گوئی در آتش افتاده است ۵ ــ کرا میکند: بکسر اول می‌ارزد ــ معنی بیت: دلم گرفته است، دلق ریائی را خواهم سوخت، بیا بنگر که آیا بیک بار نظاره و تماشا می‌ارزد یا نه؟ ۶ ــ معنی بیت: روز مرگ تابوت مرا از چوب سرو بسازید، چه از این جهان بسوز فراق سروقامتی سهی بالا درمیگذرم ۷ ــ معنی بیت: من تنگدست اختیار دل خود را بیاری سپرده‌ام که در ملک حسن از غرور سلطنت بهیچکس التفاتی ندارد ۸ ــ معنی بیت: آنجا که نیکوان تیغ ناز و کرشمه را آهیخته دارند، شگفت نیست که سر بیدلی پی سپر معشوقی شود ۹ ــ شبستان: شب‌خانه و حرم‌سرا و خانه‌ای که درویشان شب در آن بسر برند، اسم مرکب از شب + ستان پسوند

مکان و زمان ــ معنی بیت: گوئی در خانهٔ شب من از پرتو چهرهٔ او ماهی تابان شده است و بفروغ اختران با ماه‌رخسار وی دیگر مرا التفاتی نیست ۱۰ ــ معنی بیت: هجران و وصال در برابر خشنودی یار اعتباری ندارد، چه دریغ است که از دوست جز دوست چیزی خواست ۱۱ ــ سفینهٔ حافظ: جنگ یا دفتر و مجموعهٔ شعر حافظ ــ معنی بیت: اگر جنگ غزل حافظ بدریائی گذر کند، ماهیان از شوق و شادی مرواریدها بر آن خواهند افشاند.

غزل ۴۹۲

سلامی چو بوی خوش آشنائی
بدان مردم دیدهٔ روشنائی[1]
درودی چو نور دل[2] پارسایان
بدان شمع[3] خلوتگه پارسائی[4]
نمی‌بینم از همدمان هیچ بر جای
دلم خون شد از غصّه، ساقی کجائی[5]؟
زکوی مغان رخ مگردان که آنجا
فروشند مفتاح مشکل‌گشائی[6]
عروس جهان[7] گر چه در حدّ حسنست
زحد میبرد شیوهٔ بیوفائی
دل خستهٔ من گرش همّتی هست
نخواهد زسنگین دلان مومیائی[8]
می صوفی افکن کجا میفروشند
که در تابم از دست زهد ریائی[9]
رفیقان چنان عهد صحبت شکستند
که گوئی نبودست خود آشنائی
مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع
بسی پادشائی کنم در گدائی[10]

بیاموزمت کیمیای سعادت[۱۱]

ز همصحبتِ بد جدائی جدائی[۱۲]

مکن حافظ از جورِ دوران شکایت

چه دانی تو ای بنده، کارِ خدائی[۱۳]؟

وزن غزل ۴۹۲: فعولن فعولن فعولن فعولن (بحر متقارب مثمن سالم)

۱ ــ مردم دیدهٔ روشنائی: مردمک چشم روشنی، دیدهٔ روشنائی،استعارهٔ مکنیه ــ معنی بیت: درودی مانند عطر دلپذیر محبت بر آن یار عزیز باد که گوئی مردمک چشم روشنائی است یعنی نور نور است ۲ ــ نور دل: فروغ مهر خاطر، استعارهٔ مکنیه ۳ ــ شمع: باستعاره مقصود یار است که فروغ‌بخش محفل اهل دل بشمار میآید ۴ ــ خلوتگه پارسائی: خلوت‌سرای تقوی، تشبیه صریح ۵ ــ معنی بیت: از یاران موافق کسی نماند و همگان رخت بربستند، دلم از اندوه جدائی سخت آزرده شد، ای ساقی کجائی، مددی کن ۶ ــ مفتاح مشکل‌گشائی: بکسر اول و سکون دوم کلید قفل دشواریها و مشکلات ــ معنی بیت: از خرابات مغان (بکنایه محفل عارفان) روی برمتاب که در آنجا کلید حل مشکلات را بتو میفروشند و دل را با شراب معرفت از بند غم رهائی می‌بخشند ۷ ــ عروس جهان: تشبیه صریح ــ معنی بیت: هر چند عروس گیتی بنهایت زیبا و دلرباست، رسم پیمان‌شکنی را از اندازه فراتر میبرد ۸ ــ مومیائی: بضم اول مومیا، مادهٔ قهوه‌ای یا سیاه رنگ که در نتیجهٔ اکسیده شدن هیدروکربورهای نفتی در شکافها و شکستهای طبقات که در مجاورت ذخایر نفتی زیرزمینی هستند پیدا میشود... ضماد آن را جهت شکستگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضله در طب قدیم تجویز میکردند (نقل باختصار از فرهنگ معین) ــ معنی بیت: اگر دل شکسته و مجروح مرا خلوص نیت و توجهی بحق باشد، برای درست شدن شکستگی و نکوحال شدنش از سخت‌دلان بیرحم مومیائی طلب نمیکند ۹ ــ معنی بیت: باده‌ای که خودپرستی و انانیّت صوفی را از میان برد کجا توانم خرید، چه از غلبهٔ زهد آلوده با ریا و خودنمائی بتنگ آمدم و بر خود می‌پیچم ۱۰ ــ معنی بیت: ای نفس آزمند، اگر رها کنی با وجود تنگدستی بر هواهای خود حاکم و چیره خواهم شد. ناصر خسرو گوید:

چو من پادشاه تن خویش گشتم اگر چند لشکر ندارم، امیرم

۱۱ ــ کیمیای سعادت: اکسیر نیکبختی، تشبیه صریح ۱۲ ــ جدائی جدائی: دوری و دوری، تأکید لفظی ــ معنی بیت: اکسیر نیکبختی را بتو می‌شناسانم: از مصاحب ناجنس و یار بدخوی دوری بجوی و دور بمان ۱۳ ــ معنی بیت: ای حافظ، از ستم روزگار شکوه مکن، ای بندهٔ ناتوان تو از کارهای ایزدی و آنچه خداوند مصلحت میداند آگاه نیستی.

غزل ۴۹۳

ای پادشهِ خوبان داد[۱] از غمِ تنهائی
دل بی‌تو بجان آمد، وقتست که باز آئی

دایم گلِ این بستان شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفانرا در وقتِ توانائی[۲]

دیشب گلهٔ زلفش با باد همی کردم
گفتا: غلطی، بگذر زین فکرتِ سودائی[۳]

صد بادِ صبا اینجا با سلسله می‌رقصند
اینست حریف ای دل، تا باد نپیمائی

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایابِ شکیبائی

یارب بکه شاید گفت این نکته که در عالم
رخساره بکس ننمود آن شاهدِ هرجائی[۴]

ساقی چمنِ گل را بی رویِ تو رنگی نیست
شمشاد[۵] خرامان کن تا باغ بیارائی[۶]

ای دردِ توام درمان در بسترِ ناکامی
وی یادِ توام مونس در گوشهٔ تنهائی

در دایرهٔ قسمت[۷] ما نقطهٔ تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمائی

فکرِ خود و رایِ خود در عالمِ رندی نیست
کفرست درین مذهب، خودبینی و خودرائی[۸]

زین دایرهٔ مینا[۹] خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغرِ مینائی

حافظ شبِ هجران شد، بویِ خوشِ وصل آمد
شادیت مبارک باد، ای عاشقِ شیدائی[۱۰]

وزن غزل۴۹۳: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (بحر هزج مثمن اخرب)

۱ ــ داد: فریاد و فغان ــ معنی بیت: ای خسرو نکویان از اندوه جدائی جای فریاد و فغان است، کار دل بجان کندن کشید، گاه آن رسید که باز گردی ۲ ــ معنی بیت: همواره گل بوستان زندگی تروتازه نخواهد بود. بکنایه یعنی توانائی و دسترس و قدرت همیشگی نیست، پس اکنون که توانائی داری، درماندگان را یاری کن، سعدی گوید:

ای که دستت میرسد، کاری بکن　　　پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

۳ ــ معنی دو بیت: دوش بنسیم شکوه بر دم که گیسوی یار در دست من نیست، باد پاسخ داد: تو در اشتباه ماندی، از این اندیشهٔ باطل در گذر، چه وی صد نسیم بهاری را اینجا زنجیر بر پای نهاده و برقص کردن واداشته است، همکار تو در عشق چنین نیرومند است، زنهار تا سودای خام وصال در سر نپروری و کاری بیهوده نکنی ۴ ــ شاهد هر جائی: موصوف و صفت نسبی ــ معنی بیت: پروردگارا با کسی این مسأله دقیق را در میان نمیتوان نهاد که تجلی جمالی ذات مطلق یا هستی مطلق که همه جا هست، حقیقت خود را بر کس چنانکه باید آشکار ننمود ۵ ــ شمشاد: بکسر اول و سکون دوم باستعاره مقصود قامت بلند شمشادگون ــ شمشاد: (۱) درختی است از راستهٔ دو لپه‌یهای جدا گلبرگ که تیرهٔ خاصی بنام شمشادها را بوجود میآورد... درخت مذکور در همه جنگلهای شمالی ایران فراوان است و بعنوان زینت هم در باغها و باغچه‌ها کشت میشود... این شمشادست که شاعران قد معشوق را بدان تشبیه کنند (۲) مرزنگوش: همین شمشادست که شاعران زلف و طره را بدان تشبیه کنند. (نقل باختصار از فرهنگ معین) ۶ ــ معنی بیت: ای ساقی، گلزار را بی گل چهرهٔ تو رونقی نیست، بالای شمشادگون را برفتار آور تا چمن باغ را آرایش دهی ۷ ــ دایرهٔ قسمت: تشبیه صریح و همچنین است نقطهٔ تسلیم ــ معنی بیت: در دایرهٔ تقدیر و سرنوشت ما مرکز تسلیم و نقطهٔ رضا بقضاءِتوایم، پس آنچه تو دربارهٔ ما فکر کنی، مهر و عنایت است و آنچه فرمان دهی حکمت و مصلحت ۸ ــ معنی بیت: اندیشهٔ خودپرستی و خودکامگی در جهان وارستگی نباشد، در این مسلک خویشتن‌بینی و خودخواهی کافری و حق‌ناشناسی است ۹ ــ دایرهٔ مینا: دایرهٔ کبودرنگ باستعاره مقصود سپهر نیلگون ــ معنی بیت: دایرهٔ کبودرنگ سپهر نیلگون جگرم را از غصه خون کرد، باده بده تا گره این مشکل را در نوشیدن جام مینارنگ بگشایم ــ مینا: ترکیبی است از لاجورد و طلا و غیره که در کوره میبرند و شفاف مثل شیشهٔ کبودرنگ بیرون میآید (نقل از فرهنگ معین) ۱۰ ــ عاشق شیدائی: بیدل شیفته یا شیدا و مجنون، موصوف و صفت نسبی.

غزل ۴۹۴

ای دل گر از آن چاه زنخدان بدر آئی
هر جا که روی زود پشیمان بدر آئی [۱]

هش‌دار که گر وسوسهٔ عقل کنی گوش
آدم صفت از روضهٔ رضوان بدر آئی[2]

شاید که بآبی فلکت دست نگیرد
گر تشنه لب از چشمهٔ حیوان بدر آئی[3]

جان میدهم از حسرتِ دیدارِ تو چون صبح
باشد که چو خورشیدِ درخشان بدرآئی[4]

چندان چو صبا بر تو گمارم دم همّت
کز غنچه چو گل خرّم و خندان بدر آئی[5]

در تیره شبِ هجر تو جانم بلب آمد
وقتست که همچون مهِ تابان بدر آئی

بر رهگذرت بسته‌ام از دیده دوصد جوی
تا بو که تو چون سروِ خرامان بدر آئی[6]

حافظ مکن اندیشه که آن یوسفِ مهرو
باز آید و از کلبهٔ احزان بدر آئی

وزن غزل ۴۹۴: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ ــ معنی بیت: دلا، اگر از چاه ذقن یار بیرون شوی، بهر جا که روی آوری، پشیمان خواهی شد ۲ ــ معنی بیت: دلا، بهوش باش که اگر بید اندیشی خردگوش فرا دهی مانند پدر خود حضرت آدم که عقل وی بوسوسهٔ شیطان گرفتار آمد، از باغ رضوان یا بهشت جاودان رانده میشوی ۳ ــ معنی بیت: اگر بچشمهٔ آب حیات رسیدی و سیر ننوشیدی، کفران نعمت کرده‌ای و سزاوار آنی که گردون از آن پس ترا باندک آبی مدد نکند ۴ ــ معنی بیت: مانند صبح که چون خورشید برآید، سپری میشود، من هم در اندوه ندیدن رخسار تو همچون صبح جان می‌سپارم باین بامید که چون مهر تابان طلوع کنی و رخ بنمائی ۵ ــ معنی بیت: مانند نسیم بهاری آنقدر نفس خود را که همراه با دعا و توجه باطنی است بنگهبانی تو وامیدارم تا مانند گل از حجاب غنچه تازه‌روی و شکوفان بیرون آئی ۶ ــ معنی بیت: بر گذرگاه تو از دیدگان جویهای بسیار روان کرده‌ام، بامید آنکه تو مانند سرو در کنار جوی بناز روان شوی ۷ ــ آن یوسف مهرو: آن یوسف جمال ماه جبین باستعاره مراد محبوب ماه رخسار ــ معنی بیت: ای حافظ، نگران مباش که آن یوسف جمال ماه رخسار باز گردد و تو از خانهٔ غمها مانند حضرت یعقوب بیرون خواهی آمد و بدیدار یار شادمان خواهی شد.

غزل ۴۹۵

می خواه و گل افشان[۱] کن از دهر چه میجوئی؟
این گفت سحر گه گل، بلبل تو چه میگوئی؟

مسند[۲] بگلستان بر تا شاهد و ساقی را
لب گیری و رخ بوسی، می نوشی و گل بوئی

شمشاد[۳] خرامان کن و آهنگِ گلستان کن
تا سرو بیاموزد از قدِّ تو دلجوئی[۴]

تا غنچهٔ خندانت[۵] دولت بکه خواهد داد
ای شاخِ گلِ رعنا[۶]، از بهرِ که میروئی؟

امروز که بازارت پرجوشِ[۷] خریدارست
دریاب و بنه گنجی از مایهٔ نیکوئی

چون شمعِ نکوروئی[۸] در رهگذر باد است
طرفِ هنری بر بند از شمعِ نکوروئی

آن طرّه که هر جعدش صد نافهٔ چین ارزد
خوش بودی، اگر بودی بوئیش زخوشخوئی[۹]

هر مرغ بدستانی[۱] در گلشنِ شاه آمد
بلبل بنوا سازی، حافظ بغزل گوئی

وزن غزل ۴۹۵: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (بحر هزج مثمن اخرب)

۱ ــ گل افشان: گل ریزان و نثار گل، اسم مصدر مرکب از مادهٔ فعل امر ــ معنی بیت: باده بجوی و جشن گل‌ریزان بپا کن، بیش از این از روزگار چه میخواهی، این سخنی است که هنگام سحر گل گفت، ای بلبل تو چه میگوئی و نظرت چیست؟ ۲ ــ مسند: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم آنچه بر آن نشینند یا تکیه کنند، در اینجا مقصود بساط عیش ۳ ــ شمشاد: باستعاره مراد قامت بلند رعنا ۴ ــ دلجوئی: پسندیدگی و مطلوب دل بودن یا دلخواه شدن ۵ ــ غنچهٔ خندان: باستعاره مراد لب و دهان یار ۶ ــ گل رعنا: موصوف و صفت، رعنا بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر بمعنی زیبا و دلفریب، نیز نگاه کنید بغزل ۴ شمارهٔ

(۱) ــ معنی بیت: نمیدانم غنچهٔ شکفته لب تو سعادت بوسیدن را قسمت کدام کس خواهد کرد.ای شاخهٔ گل دلفریب برای چه کسی سبز میشوی و آرایش محفل که خواهی شد؟ ۷ ــ جوش: ازدحام و گرمی ــ معنی بیت: امروز که بازار حسن تو از خریداران پر ازدحام و غلغله است، غنیمت‌شمار و ذخیره‌ای از سرمایهٔ نیکوکاری فراهم کن، ناصرخسرو گوید:

تا صورتت نکو بود افعال زشت کردی   پس فعل را نکو کن، اکنون که زشت گشتی

۸ ــ شمع نکوروئی: شمع جمال، تشبیه صریح ــ معنی بیت: چون شمع جمال در مسیر باد فناست و زیبائی و جوانی نمی‌پاید، از فروغ شمع حسن خود بهرهٔ فضیلتی فراهم آور و دلی بجوی ۹ ــ معنی بیت: آن زلف آراسته که هر چین و شکن آن هم بهای صد نافهٔ بویای آهوان چین است، اگر از نیکخوئی اندک بهره‌ای داشت، خوب بود ۱۰ ــ دستان: بفتح اول و سکون دوم نوا و لحن و نغمه.

پایان



فهرستهای ضمیمه

پیوست

در صفحهٔ ۶۳۰ معنی دو بیت ۳ و ۴ در چاپ افتاده است که دراین جا آورده میشود :
ساغر دل در روزگار آصف عصر (مقصود برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله بن خواجه کمال‌الدین ابوالمعالی وزیر امیر مبارزالدین محمد) از غبار اندوه پاکست ، برخیز شرابی بمن بده که ازآب روشن پاکیزه‌تر باشد . کشور ببخت وکوشش وی می‌نازد ، پروردگارا ازتو میخواهم که این بزرگی و بلندی پیوسته برقرار بماند .

فهرست آیات واحادیث و اخبار

آیهٔ ۱۴۷ سورهٔ اعراف (۷)	صفحه ۱۷۴
آیهٔ ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۵ سورهٔ طه (۲۰)	« ۱۷۴
آیهٔ ۲۲ سورهٔ طه (۲۰)	« ۱۷۴
آیهٔ ۴ سورهٔ حدید (۵۷)	« ۱۹۴
آیهٔ ۳۱ سورهٔ قصص (۲۸) انی انا الله	« ۱۹۴
آیهٔ ۲۲ سورهٔ نمل (۲۷)	« ۱۹۸
آیهٔ ۱۶ سورهٔ اعراف (۷)	« ۲۰۶
آیهٔ ۱۷ ، ۱۸ سورهٔ نمل (۲۷)	« ۲۳۱
اللهم زدنی فیك تحیراً	« ۲۳۲
ستفرق امتی علی ثلثة وسبعین...	« ۲۴۹
آیهٔ ۲۸ سورهٔ نساء (۴)	« ۲۵۱
نعم العبد صهیب ...	« ۲۵۴
آیهٔ ۹۳ سورهٔ یوسف (۱۲)	« ۲۶۷
آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ بقره (۲)	« ۲۶۹
آیهٔ ۴۴ سورهٔ بقره (۲)	« ۲۷۱
آیهٔ ۱۰ سورهٔ یوسف (۱۲)	« ۳۲۷
آیهٔ ۵۱ سورهٔ قلم (۶۸)	« ۳۳۰
آیهٔ ۵ سورهٔ قدر (۹۷)	« ۳۴۰
آیهٔ ۱۸ سورهٔ حجر (۱۵)	« ۳۵۶
آیهٔ ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ سورهٔ نمل (۲۷)	« ۳۷۷
آیهٔ ۹۹ سورهٔ مائده (۵)	« ۴۰۰
آیهٔ ۹۰ ، ۹۱ سورهٔ یونس (۱۰)	« ۴۲۲
آیهٔ ۱۲۰ تا ۱۲۳ سورهٔ طه (۲۰)	۴۲۸ ، ۴۶۲
آیهٔ ۱۹ ببعد سورهٔ نمل (۲۷)	« ۴۳۲
المجاز قنطرة الحقیقة	« ۴۵۹
آیهٔ ۷۲ سورهٔ توبه (۹)	«۴۶۵
آیهٔ ۲۹ ، ۳۰ سورهٔ قصص (۲۸)	۴۶۹ ، ۶۶۴
آیهٔ ۱۴۳ سورهٔ اعراف (۷)	« ۵۰۹



امثال و حکم

ابیات در هر قافیه جداگانه و بترتیب الفبائی از سوی راست منظم است

شمارهٔ ذیل هر بیت نمودار ترتیب غزلهاست نه صفحات

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
۵

باده در ده چند ازین باد غرور
خاک بر سر نفس نافرجام را
۸

بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را
۴

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب
کان سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را
۸

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها
۱

ترسم که صرفهٔ نبرد روز بازخواست
نان حلال شیخ زآب حرام ما
۱۱

حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را
۳

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا
۵

عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کانجا همیشه باد بدستست دام را
۷

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما
۱۱

همه کارم زخود کامی ببدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها
۱

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
کاین کیمیای هستی قارون کند گدارا
۵

آن شد که بار منت ملاح بردمی
گوهر چو دست داد بدریاچه حاجتست
۳۳

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند
نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست
۱۹

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تمنا چه حاجتست
۲۳

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
۲۲

از زبان سوسن آزاده‌ام آمد بگوش
کاندرین دیر کهن کار سبکباران خوشست
۴۳

از کران تا بکران لشکر ظلمست ولی
از ازل تا بابد فرصت درویشانست
۴۹

از ننگ چه گوئی که مرا نام ز ننگست
وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نامست
۴۶

اشک غماز من ارسرخ برآمد چه عجب
خجل از کردهٔ خود پرده دری نیست که نیست
۷۳

اگر چه دوست بچیزی نمیخرد ما را
بعالمی نفروشیم موئی از سر دوست
۶۱

اندر آن ساعت که بر پشت صبا بندند زین
با سلیمان چون برانم من که مورم مرکبست
۳۱

ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست
احباب حاضرند با عدا چه حاجتست
۳۳

این چه عیبست کز آن عیب خلل خواهد بود
وربود نیز چه شد مردم بی‌عیب کجاست
۲۰

باده نوشی که درو روی وریائی نبود
بهتر از زهد فروشی که درو روی و ریاست
۲۰

باز آی که باز آید عمر شدهٔ حافظ
هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست
۲۷

ببال و پر مرو از ره که تیر پرتابی
هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست
۲۵

ببر زخلق و چو عنقا قیاس کار بگیر
که صیت گوشه نشینان زقاف تا قافست
۴۴

بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد
زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست
۲۴

بچشم عقل درین رهگذار پرآشوب
جهان و کار جهان بی‌ثبات و بی‌محلست
۴۵

بدرد و صاف ترا نیست حکم خوش درکش
که هر چه ساقی ما کرد عین الطافست
۴۴

بر آستان تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلک سروری بدشوارست
۶۶

بر برگ گل بخون شقایق نوشته‌اند
کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت
۸۷

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود
خودفروشان را بکوی می‌فروشان راه نیست
۷۱

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
که از دروغ سیه‌روی گشت صبح نخست
۲۸

بعد ازینم نبود شایبه در جوهر فرد
که دهان تو درین نکته خوش استدلالیست
۶۸

بمهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو
ترا که گفت که این زال ترک دستان گفت
۸۸

بمی عمارت دل کن که این جهان خراب
بر آن سرست که از خاک ما بسازد خشت
۷۹

بندهٔ پیر خراباتم که لطفش دائمست
ورنه لطف شیخ و زاهدگاه هست و گاه نیست
۷۱

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست
بیار باده که بنیاد عمر بر بادست
۳۷

بی‌مزد بود و منّت هر خدمتی که کردم
یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت
۹۴

پنج روزی که درین مرحله مهلت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
۷۴

پیوند عمر بسته بموئیست هوش‌دار
غمخوار خویش باش غم روزگار چیست
۶۵

تا در ره پیری بچه آئین روی ایدل
باری بغلط صرف شد ایام شبابت
۱۵

تو پنداری که بدگو رفت و جان برد
حسابش با کرام الکاتبینست
۵۵

تو و طوبی و ما و قامت یار
فکر هر کس بقدر همّت اوست
۵۶

جریده رو که گذرگاه عافیت تنگست
پیاله گیر که عمر عزیز بی بدلست
۴۵

چگونه شاد شود اندرون غمگینم
باختیار که از اختیار بیرونست
۵۴

چمن حکایت اردی بهشت میگوید
نه عاقلست که نسیه خرید و نقد بهشت
۷۹

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نهٔ جان من خطا اینجاست
۲۲

چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه
تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست
۳۹

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم
بیداد لطیفان همه لطفست و کرامت
۸۹

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج
فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست
۱۹

حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری
کاتش از خرقهٔ سالوس و کرامت برخاست
۲۱

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
با مدّعی نزاع و محاکا چه حاجتست
۳۳

حافظ چه شد ار عاشق و رندست و نظر باز
بس طَوْرِ عجب لازم ایام شبابست
۲۹

حافظ ز غم از گریه نپرداخت بخنده
ماتم زده را داعیهٔ سور نماندست
۳۸

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست
احرام طوف کعبهٔ دل بی‌وضو ببست
۳۰

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلیست
تا نپنداری که احوال جهانداران خوشست
۴۲

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت
آری باتفاق جهان میتوان گرفت
۸۷

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
۲۲

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست
می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت
۹۰

در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفائی رفت رفت
۸۳

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست
در صراط مستقیم ایدل کسی گمراه نیست
۷۱

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست
هر جا که هست پرتو روی حبیب هست
۶۳

در نمیگیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست
خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
۷۷

درین چمن گل بیخار کس نچید آری
چراغ مصطفوی با شرار بولهبیست
۶۴

دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست
چو لاف عشق زدی سر بباز چابک و چست
۲۸

دور است سرآب ازین بادیه هشدار
تا غول بیابان نفریبد بسرابت
۱۵

دور مجنون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پنج روز نوبت اوست

دولت آنست که بی‌خون دل آید بکنار
ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
۷۴

دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار
کین کرامت سبب حشمت و تمکین منست
۵۲

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشادست
۳۷

رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست
۳۴

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست
۶۵

زین آتش نهفته که در سینهٔ منست
خورشید شعله‌ایست که در آسمان گرفت
۸۷

ساقی و مطرب و می جمله مهیّاست ولی
عیش بی‌یار مهیا نشود یار کجاست
۱۹

سبزست در و دشت بیا تا نگذاریم
دست از سرآبی که جهان جمله سرابست
۲۹

سرارادت ما و آستان حضرت دوست
که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست
۵۸

سر زمستی برنگیرد تا بصبح روز حشر
هرکه چون‌من درازل یک‌جرعه خورداز جام‌دوست
۶۲

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار
در گردشند بر حسب اختیار دوست
۶۰

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت
۸۸

صبرست مرا چارهٔ هجران تو لیکن
چون صبر توان کرد که مقدور نماندست
۳۸

عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت
با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست
۶۹

عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد؟
ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
۶۳

عشق بازی را تحمل باید ای دل پای دار
گر ملالی بود بود و گر خطائی رفت رفت
۸۳

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود
زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست
۳۷

غم کهن بمی سالخورده دفع کنید
که تخم خوشدلی اینست پیر دهقان گفت
۸۸

فرض ایزد بگذاریم و بکس بد نکنیم
و آنچه گویند روا نیست نگوئیم رواست
۲۰

قدرمجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست
۴۸

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست
۶۶

کس نیست که افتادهٔ آن زلف دوتا نیست
در رهگذر کیست که دامی زبلا نیست
۶۹

کمر کوه کمست از کمر مور اینجا
ناامید از در رحمت مشو ای باده‌پرست
۲۴

کنون بآب می لعل خرقه میشویم
نصیبهٔ ازل از خود نمی‌توان انداخت
۱۶

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست
اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست
۳۵

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست
۶۹

ترسم کزین چمن نبری آستین گل
کز گلشنش تحمل خاری نمیکنی
۴۸۲

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
تسبیح شیخ و خرقهٔ رند شراب خوار
۲۴۶

ترسم که صرفهٔ نبرد روز بازخواست
نان حلال شیخ زآب حرام ما
۱۱

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست
راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش
۲۷۶

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
۴۸۱

تلقین و درس اهل نظر یک اشارتست
گفتم کنایتیّ و مکرر نمیکنم
۳۵۳

تنش درست و دلش شاد باد و خاطر خوش
که دست دادش و یاری ناتوانی داد
۱۱۳

تنها نه ز راز دل من پرده برافتاد
تا بود فلک شیوهٔ او پرده دری بود
۲۱۶

توانگرا دل درویش خود بدست آور
که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند
۱۷۹

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدّعی، خدا بکند
۱۸۷

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن
که دوست خود روش بنده پروری داند
۱۷۷

تو پنداری که بدگو رفت و جان برد
حسابش با کرام الکاتبینست
۵۵

تو می باید که باشی ورنه سهلست
زیان مایهٔ جاهی و مالی
۴۶۳

تو و طوبی و ما و قامت یار
فکر هر کس بقدر همّت اوست
۵۶

ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی
۴۸۳

جام مینائی می سدّ ره تنگ دلیست
منه از دست که سیل غمت از جا ببرد
۱۲۸

جام می و خون دل هر یک بکسی دادند
در دایرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد
۱۶۱

جای آنست که خون موج زند در دل لعل
زین تغابن که خزف میشکند بازارش
۲۷۷

جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد
ما را چگونه زیبد دعوی بیگناهی
۴۸۹

جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع
که حکم آسمان اینست اگر سازی و گر سوزی
۴۵۴

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
غبار خاطری از رهگذار ما نرسد
۱۵۶

چنان پر شد فضای سینه از دوست
که فکر خویش گم شد از ضمیرم
۳۳۲

چنگ خمیده قامت میخواندت بعشرت
بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد
۱۲۶

چو امکان خلود ایدل درین فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان بفیروزی و بهروزی
۴۵۴

چو بر روی زمین باشی توانائی غنیمت دان
که دوران ناتوانیها بسی زیر زمین دارد
۱۲۱

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نهٔ جان من خطا اینجاست
۲۲

چو حافظ در قناعت کوش و ز دنیّی دون بگذر
که یک جو منت دونان دو صدمن زر نمی‌ارزد
۱۵۱

چو ذره گر چه حقیرم ببین بدولت عشق
که در هوای رخت چون بمهر پیوستم
۳۱۵

چو ذکر خیر طلب میکنی سخن اینست
که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار
۲۴۷

چو غنچه گر چه فرو بستگیست کار جهان
تو همچو باد بهاری گره‌گشا می باش
۲۷۴

چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند
گر اندکی نه بوفق رضاست خرده مگیر
۲۵۶

چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت
ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد
۱۲۲

چو گل گر خردهٔ داری خدا را صرف عشرت کن
که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی
۴۵۴

چو مستم کردهٔ مستور منشین
چو نوشم دادهٔ زهرم منوشان
۳۸۶

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی
رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی
۴۶۶

چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست
آن به که کار خود بعنایت رها کنند
۱۹۶

چون سر آمد دولت شبهای وصل
بگذرد ایام هجران نیز هم
۳۶۳

چون شمع نکوروئی در رهگذر بادست
طرف هنری بر بند از شمع نکوروئی
۴۹۵

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود
۲۰۸

چون مصلحت اندیشی دورست ز درویشی
هم سینه پر از آتش هم دیده پرآب اولی
۴۶۶

دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش
۲۷۷

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم
۳۵۹

دلنشان شد سخنم تا تو قبولش کردی
آری آری سخن عشق نشانی دارد
۱۲۵

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
۱۵۱

دمی با نیک خواهان متفق باش
غنیمت دان امور اتفاقی
۴۶۰

دوام عیش و تنعم نه شیوهٔ عشقست
اگر معاشر مائی بنوش نیش غمی
۴۷۱

دور است سرآب ازین بادیه هشدار
تا غول بیابان نفریبد بسرابت
۱۵

دور فلکی یکسره بر منهج عدلست
خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل
۳۰۴

دور مجنون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پنج روز نوبت اوست
۵۶

دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باش
بخت گو پشت مکن روی زمین لشکر گیر
۲۵۷

دولت آنست که بی‌خون دل آید بکنار
ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
۷۴

دولت پیر مغان باد که باقی سهلست
دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
۲۵۰

دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار
کین کرامت سبب حشمت و تمکین منست
۵۲

دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درآ و بره عیب مپوی
۴۸۵

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا
۵

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
۴۸۶

دی پیر می‌فروش که ذکرش بخیر باد
گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد
۱۰۰

دیگران قرعهٔ قسمت همه بر عیش زدند
دل غمدیدهٔ ما بود که هم بر غم زد
۱۵۲

ذرّه را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمهٔ خورشید درخشان نشود
۲۲۷

راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
۲۰۷

چه شکر گویمت ای خیل غم عفاک الله
که روز بیکسی آخر نمیروی ز سرم
۳۳۰

حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم
۳۷۸

حافظ غم دل با که بگویم که درین دور
جز جام نشاید که بود محرم رازم
۳۳۴

حافظ نه حدّ ماست چنین لافها زدن
پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم
۳۷۵

حافظا تکیه بر ایام چو سهوست و خطا
من چرا عشرت امروز بفردا فکنم
۳۴۸

حافظا چون غم و شادی جهان در گذرست
بهتر آنست که من خاطر خود خوش دارم
۳۲۶

خرقه پوشی من از غایت دین‌داری نیست
پردهٔ بر سر صد عیب نهان میپوشم
۳۴۰

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
۳۵۹

خواهم از زلف بتان نافه گشائی کردن
فکر دورست همانا که خطا می‌بینم
۳۵۷

دام سختست مگر یار شود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم
۳۶۷

دارم از لطف ازل جنّت فردوس طمع
گرچه دربانی میخانه فراوان کردم
۳۱۹

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
۳۱۹

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطرست
تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد رستم
۳۱۴

در شأن من بدرد کشی ظنّ بد مبر
کالوده گشت جامه ولی پاک دامنم
۳۴۳

در میخانه‌ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود
گرت باور بود ورنه سخن این بود و ما گفتیم
۳۷۰

در نیل غم فتاد سپهرش بطنز گفت
الان قد ندمت و ماینفع الندم
۳۱۲

درین غوغا که کس‌کس را نپرسد
من از پیر مغان منّت پذیرم
۳۳۲

دلبر از ما بصد امید ستد اول دل
ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم
۳۶۷

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم
۳۵۹

رنگ تزویر پیش ما نبود
شیر سرخیم و افعی سیهیم
۳۸۱

عیب درویش و توانگر بکم و بیش بدست
کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم
۳۷۸

عیبم مکن برندی و بدنامی ای حکیم
کاین بود سرنوشت زدیوان قسمتم
۳۱۳

غبار راه طلب کیمیای بهروزیست
غلام دولت آن خاک عنبرین بویم
۳۷۹

غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم
بشهر خود روم و شهریار خود باشم
۳۳۷

غم گیتی گر از پایم در آرد
بجز ساغر که باشد دستگیرم؟
۳۳۱

فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم
بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم
۳۱۷

فتنه می‌بارد ازین سقف مقرنس برخیز
تا بمیخانه پناه از همه آفات بریم
۳۷۳

فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم
که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم
۳۶۷

فکر بهبود خود ایدل ز دری دیگر کن
درد عاشق نشود به بمداوای حکیم
۳۶۷

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم
۳۷۳

کی بود در زمانه وفا جام می بیار
تا من حکایت جم و کاووس کی کنم
۳۵۱

گر بدی گفت حسودیّ و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش که ما گوش باحمق نکنیم
۳۷۸

گر تو زین دست مرا بی‌سر و سامان داری
من بآه سحرت زلف مشوّش دارم
۳۲۶

گر چه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کش
تا سحر گه زکنار تو جوان برخیزم
۳۳۶

گر چه گردآلود فقرم شرم باد از همّتم
گر بآب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم
۳۴۶

گر قلب دلم را ننهد دوست عیاری
من نقد روان در دمش از دیده شمارم
۳۲۵

گفت و گو آیین درویشی نبود
ورنه با تو ماجراها داشتیم
۳۶۹

گوهر معرفت آموز که با خود ببری
که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم
۳۶۷

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست
که درین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم
۳۶۶

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم
۳۶۶

نیست در کس کرم و وقت طرب میگذرد
چاره آنست که سجاده بمی بفروشیم
۳۷۶

واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین سخن
در حضورش نیز میگویم نه غیبت میکنم
۳۵۲

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما
با خاک کوی دوست بفردوس ننگریم
۳۷۲

وفاداری و حق‌گوئی نه کار هر کسی باشد
غلام آصف ثانی جلال الحق والدینم
۳۵۶

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
هر گه که یاد روی‌تو کردم جوان شدم
۳۲۱

هر چند غرق بحر گناهم زصد جهت
تا آشنای عشق شدم زاهل رحمتم
۳۱۳

همتم بدرقهٔ راه کن ای طایر قدس
که درازست ره مقصد و من نوسفرم
۳۲۸

یارب از ابر هدایت برسان بارانی
پیشتر زانکه چو گردی زمیان برخیزم
۳۳۶

یکی از عقل می‌لافد یکی طامات می‌بافد
بیا کاین داوریها را به پیش داور اندازیم
۳۷۴

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن
۳۹۲

با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست
صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن
۳۹۸

باده خور غم مخور و پند مقلد منیوش
اعتبار سخن عام چه خواهد بودن
۳۹۱

بزیر دلق ملمّع کمندها دارند
درازدستی این کوته آستینان بین
۴۰۳

بمی‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
که تا خراب کنم نقش خودپرستیدن
۳۹۳

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
۳۹۴

پیران سخن ز تجربه گویند گفتمت
هان ای پسر که پیر شوی، پند گوش کن
۳۹۸

چو مستم کردهٔ مستور منشین
چو نوشم دادهٔ زهرم منوشان
۳۸۶

حافظ ز خوبرویان بختت جز این قدر نیست
گر نیستت رضائی حکم قضا بگردان
۳۸۴

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش می‌طلبی ترک خواب کن
۳۹۶

خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی
تا نشیند هرکسی اکنون بجای خویشتن
۳۹۰

در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسیست
پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
۳۹۸

صبحست ساقیا قدحی پر شراب کن
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
۳۹۶

طریق صدق بیاموز ز آب صافی دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن
۳۸۸

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس
که وعظ بی‌عملان واجبست نشنیدن
۳۹۳

فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن
۳۹۲

کمتر از ذره نهٔ پست مشو مهر بورز
تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان
۳۸۷

گر چو فرهادم بتلخی جان برآید باک نیست
بس حکایتهای شیرین باز می‌ماند زمن
۴۰۱

مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن
۳۹۳

مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
ساقیا می ده بقول مستشار مؤتمن
۳۹۰

ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق
برو ای خواجهٔ عاقل هنری بهتر ازین
۴۰۲

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن
۳۹۳

همچون حباب دیده بروی قدح گشای
وین خانه را قیاس اساس از حباب کن
۳۹۵

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و برو
۴۰۷

بر آستانهٔ میخانه گر سری بینی
مزن بپای که معلوم نیست نیّت او
۴۰۵

بیا که دوش بمستی سروش عالم غیب
نوید داد که عامست فیض رحمت او
۴۰۵

گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو
۴۰۷

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو
۴۱۵

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو
۴۰۷

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست
که نیست معصیت و زهد بی مشیّت او
۴۰۵

هر گل نو زگلرخی یاد همی کند ولی
گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو
۴۱۴

آن سرزنش که کرد ترا دوست حافظا
بیش از گلیم خویش مگر پا کشیدهٔ
۴۲۴

الصبر مر و العمر فان
یا لیت شعری حتّام القاء
۴۱۸

ببوی زلف تو گر جان بباد رفت چه شد
هزار جان گرامی فدای جانانه
۴۲۷

برو این دام بر مرغی دگر نه
که عنقارا بلندست آشیانه
۴۲۸

بشمشیرم زد و با کس نگفتم
که راز دوست از دشمن نهان به
۴۱۹

بطهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
۴۲۳

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی
که صفائی ندهد آب تراب آلوده
۴۲۳

جوانا سر متاب از پند پیران
که رای پیر از بخت جوان به
۴۱۹

زنهار تا توانی اهل نظر میازار
دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده
۴۲۵

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم
والله مارأینا حبا بلا ملامه
۴۲۶

وجود ما معمائیست حافظ
که تحقیقش فسونست و فسانه
۴۲۸

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفتهٔ تو در آغوش بخت خواب زده
۴۲۱

هر چند کازمودم از وی نبود سودم
من جرب المجرب حلّت به الندامه
۴۲۶

آخرالامر گل کوزه‌گران خواهی شد
حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی
۴۸۱

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست
عالمی دیگر بباید ساخت وزنو آدمی
۴۷۰

آلودگی خرقه خرابی جهانست
کو راهروی اهل دلی پاک سرشتی
۴۳۶

آمرزش نقدست کسی را که در اینجا
یاریست چو حوری و سرائی چو بهشتی
۴۳۶

ازین سموم که برطرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
۴۷۷

اگر این شراب خامست اگر آن حریف پخته
بهزار بار بهتر زهزار پخته خامی
۴۶۸

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
رهروی باید جهان سوزی نه خامی بیغمی
۴۷۰

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راهرو نباشی کی راهبر شوی
۴۸۷

ایدل بهرزه دانش و عمرت بباد رفت
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی
۴۳۷

ای دل مباش یکدم خالی زعشق و مستی
وآنگه برو که رستی از نیستیّ و هستی
۴۳۴

ای که دایم بخویش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری
۴۵۳

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری
۴۴۹

بخواه جان و دل از بنده و روان بستان
که حکم بر سر آزادگان روان داری
۴۴۵

بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ
پیاله گیر و کرم ورز و الضمان علی
۴۳۰

بد رندان مگو ای شیخ و هش‌دار
که با حکم خدائی کینه داری
۴۴۷

بده جام می و از جم مکن یاد
که میداند که جم کی بود و کی‌کی؟
۴۳۱

بر مهر چرخ و شیوهٔ او اعتماد نیست
ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکروی
۴۲۹

بس گل شکفته می‌شود این باغ را ولی
کس بی‌بلای خارنچیدست ازو گلی
۴۶۵

بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
۴۸۱

بصبر کوش تو ایدل که حق رها نکند
چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی
۴۷۷

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت، آخرالدواء الکیّ
۴۳۰

بعجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم
بیا ساقی که جاهل را هنی تر میرسد روزی
۴۵۴

بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش
که بنده را نخرد کس بعیب بی‌هنری
۴۵۲

بگذر ز کبر و ناز که دیدست روزگار
چین قبای قیصر و طرف کلاه کی
۴۲۹

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل مدار هیچ که زیروزبر شوی
۴۸۷

بوصل دوست گرت دست میدهد یکدم
برو که هر چه مرا دست در جهان داری
۴۴۵

بیا که رونق این کارخانه کم نشود
بزهد همچو توئی یا بفسق همچو منی
۴۷۷

بیا که وقت‌شناسان دوکون بفروشند
بیک پیاله می صاف و صحبت صنمی
۴۷۱

بیاموزمت کیمیای سعادت
ز همصحبت بد جدائی جدائی
۴۹۲

پند عاشقان بشنو وز در طرب بازآ
کاین همه نمی‌ارزد شغل عالم فانی
۴۷۳

پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت
من‌المبلغ عنی الی سعاد سلامی
۴۶۹

پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت
با طبیب نامحرم حال درد پنهانی
۴۷۳

تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت نشینی
یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی
۴۳۴

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا
حیفست ز خوبی که شود عاشق زشتی
۴۳۶

تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای
ورخود از تخمهٔ جمشید و فریدون باشی
۴۵۸

ترسم کزین چمن نبری آستین گل
کز گلشنش تحمل خاری نمیکنی
۴۸۲

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
۴۸۱

تو می باید که باشی ورنه سهلست
زیان مایهٔ جاهی و مالی
۴۶۳

ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی
۴۸۳

جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد
ما را چگونه زیبد دعوی بیگناهی
۴۸۹

جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع
که حکم آسمان اینست اگر سازی و گر سوزی
۴۵۴

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی
۴۸۶

چو امکان خلود ای دل درین فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان بفیروزی و بهروزی
۴۵۴

چو گل گر خردهٔ داری خدا را صرف عشرت کن
که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی
۴۵۴

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی
رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی
۴۶۶

چون شمع نکوروئی در رهگذر بادست
طرف هنری بر بند از شمع نکوروئی
۴۹۵

چون مصلحت اندیشی دورست ز درویشی
هم سینه پر از آتش هم دیده پرآب اولی
۴۶۶

دوام عیش و تنعم نه شیوهٔ عشقست
اگر معاشر مائی بنوش نیش غمی
۴۷۱

دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درآ و بسره عیب مپوی
۴۸۵

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
۴۸۶

روی جانان‌طلبی آینه را قابل ساز
ورنه هرگز گل و نسرین ندمد ز آهن وروی
۴۸۵

زان می عشق کزو پخته شود هر خامی
گر چه ماه رمضانست بیاور جامی
۴۶۷

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت
عاقلا مکن کاری کاورد پشیمانی
۴۷۳

ز تند باد حوادث نمی‌توان دیدن
درین چمن که گلی بوده است یا سمنی
۴۷۷

زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند
مجو ز سفله مروت که شیئه لاشی
۴۳۰

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک فشان
چند و چند از غم ایام جگر خون باشی
۴۵۸

سخن در پرده میگویم، چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
۴۵۴

سر عاشق که نه خاک در معشوق بود
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی
۴۷۲

سفله طبعست جهان بر کرمش تکیه مکن
ای جهاندیده ثبات قدم از سفله مجوی
۴۸۵

سنگ سان شو در قدم نی همچو آب
جمله رنگ‌آمیزی و تردامنی
۴۷۸

شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد
ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی
۴۳۰

صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرهیز
ای کوته آستینان تا کی درازدستی؟
۴۳۴

طبیب راه‌نشین درد عشق نشناسد
برو بدست کن ای مرده دل مسیح دمی
۴۷۱

طریق کام بخشی چیست ترک کام خود کردن
کلاه سروری آنست کز این ترک بردوزی
۴۵۴

طفیل هستی عشقند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادتی ببری
۴۵۲

عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
۴۳۵

عجب از لطف تو ای گل که نشستی با خار
ظاهراً مصلحت وقت در آن می‌بینی
۴۸۴

عروس جهان گرچه در حد حسنست
ز حد میبرد شیوهٔ بیوفائی
۴۹۲

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی
۴۵۵

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد ازو غیر او تمنائی
۴۹۱

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفرست درین مذهب خودبینی و خودرائی
۴۹۳

فیض ازل بزور و زرارآمدی بدست
آب خضر نصیبهٔ اسکندر آمدی
۴۳۹

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن
ظلماتست بترس از خطر گمراهی
۴۸۸

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق
چو شبنمی است که بر بحر میکشد رقمی
۴۷۱

کار خود گر بکرم بازگذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی
۴۸۱

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی، ره زکه پرسی، چکنی، چون باشی
۴۵۸

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
وه که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی
۴۵۵

کام‌بخشی گردون عمر در عوض دارد
جهد کن که از دولت داد عیش بستانی
۴۷۳

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف
که در شیشه بماند اربعینی
۴۸۳

گر امانت بسلامت ببرم باکی نیست
بی‌دلی سهل بود گر نبود بی‌دینی
۴۸۴

گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیّت دهد نقش نگینی
۴۸۳

گر جان بتن ببینی مشغول کار او شو
هر قبلهٔ که بینی بهتر زخود پرستی
۴۳۴

گرچه دوریم بیاد تو قدح میگیریم
بعد منزل نبود در سفر روحانی
۴۷۲

گر چه راهیست پر از بیم زما تا بر دوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی
۴۵۶

گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردائی
۴۹۰

گر نور عشق حق بدل و جانت اوفتد
بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی
۴۸۷

مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نپرد
که نهادست بهر مجلس وعظی دامی
۴۶۷

مروّت گر چه نامی بی‌نشانست
نیازی عرضه کن، بر نازنینی
۴۸۴

مستی عشق نیست در سر تو
رو که تو مست آب انگوری
۴۵۳

مفروش بباغ ارم و نخوت شداد
یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی
۴۳۶

مکن حافظ از جور دوران شکایت
چه دانی تو ای بنده کار خدائی
۴۹۲

مگذران روز سلامت بملامت حافظ
چه توقع زجهان گذران میداری
۴۵۰

ملول از همرهان بودن طریق کاردانی نیست
بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی
۴۷۴

می بیغش است دریاب وقتی خوشست بشتاب
سال دگر که دارد امید نوبهاری
۴۴۴

می ده که سر بگوش من آورد چنگ و گفت
خوش بگذران و بشنو ازین پیر منحنی
۴۷۹

می صوفی افکن کجا می فروشند
که در تابم از دست زهد ریائی
۴۹۲

مئی دارم چو جان صافی و صوفی میکند عیبش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بدروزی
۴۵۴

نقد عمرت ببرد غصّهٔ دنیا بگزاف
گر شب و روز درین قصّهٔ مشکل باشی
۴۵۶

نقطه عشق نمودم بتو هان سهو مکن
ورنه چون بنگری، از دایره بیرون باشی
۴۵۸

نمی‌بینم نشاط عیش در کس
نه درمان دلی نه درد دینی
۴۸۳

نوبهارست در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
۴۵۶

نوشته‌اند بر ایوان جنت المأوی
که هر که عشوهٔ دنیی خرید و ای بوی
۴۳۰

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان این دمست تا دانی
۴۷۳

هر آنکه کنج قناعت بگنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی
۴۷۷

هش‌دار که گر وسوسهٔ عقل کنی گوش
آدم صفت از روضهٔ رضوان بدرآئی
۴۹۴

هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان
بیدار شو که خواب عدم در پیست هی
۴۲۹

یارب بکه شاید گفت این نکته که در عالم
رخساره بکس ننمود آن شاهد هرجائی
۴۹۳

یک حـرف صوفـیانه بگویـم اجـازتست
ای نـور دیـده صلح بـه از جنگ و داوری
۴۵۱

یکدم غریق بـحر خـدا شو گـمان مـبر
کز آب هفت بـحر بـیک مـوی تـر شوی
۴۸۷

یکیست تـرکی و تـازی دریـن مـعامله حـافظ
حدیث عشق بیان کن بدان زبـان کـه تـو دانـی
۴۷۶



فهرست برخی از قاعده های دستوری

بخش اول ـ اسم

الف ـ اسمهای مشتق ازمادهٔ فعل امر

۱ـ اسم مصدر : گذر ۷/۱۹۲ * گداز ۴/۲۶۰ ساز ۱۰/۳۵۰ زمین بوس ۵/۴۷۴ گل ریزان ۱/۴۹۵

۲ ـ اسم مکان : گذر ۸/۳۲۴ گذار ۵/۲۸۷ راهگذار ۸/۱۲۲ رهگذر ۴/۱۱۰

۳ـ اسم زمان : شبگیر ۶/۲۶ ، ۶/۲۶۷ ، ۲/۳۴۷

۴ـ اسم : ساز ۱۰/۳۵۰

ب ـ اسمهای مشتق ازمادهٔ فعل ماضی

۱ـ اسم مصدر : نشست ۲/۳۹۰

۲ـ اسم مکان : بیرون شد ۳/۴۱۳ آبخورد ۷/۳۲۹

۳ـ اسم: خلاف‌آمد ۶/۳۱۹ گشاد ۲/۳۲۴

ج ـ اسم مرکب

۱ـ از دو اسم : کمرترکش ۴/۴۴۸

۲ـ از دو فعل با واو عطف: هست ونیست ۹/۲۵

۳ـ ازترکیب اضافی مقلوب: خونبها ۱/۴۰۹ ره توشه ۲/۴۲۸

۴ـ اسم مکان از صفت وپسوند اسم ساز(نا): تنگنا ۷/۲۲۶

۵ـ از اسم ویای مصدری : صبوحی ۳/۴۶۴

۶ـ از دو مصدر مرخم با واو عطف :گفت وشنفت ۵/۸۱

۷ـ ازاسم+واوعطف+اسم: روی وریا ۶/۲۰، ۹/۳۲۴ قال‌ومقال ۳/۴۱۱ قال وقیل ۳/۳۶۵

۸ـ از اسم+پسوند نسبت : شکرانه ۴/۳۲۳

۹ـ ازصفت+ی مصدری : لقمه پرهیزی ۸/۳۵۰ بلهوسی ۱/۴۵۵

۱۰ـ از اسم+پسوند نگهبانی : ساروان ۲/۲۶۰

---

* رقم سمت راست نمودارشمارهٔ غزل ورقم‌سمت چپ شمارهٔ قاعدهٔ دستوری است .

د ـ جمله مؤول باسم

من یزید ۵/۱۹۶ ، ۹/۳۴۳

ﻫ ـ اسم بصورت عطف بیان

امام خواجه ۵/۱۳۲ توحافظ ۵/۳۳۱

و ـ اقسام اضافه

۱ـ مفید تضمن وظرفیت : بادهٔ شبگیر ۶/۲۶ آستین گل ۵/۴۸۲

۲ـ مفید تبیین جنس : شط شراب ۱/۲۶۲

۳ـ مفید عطف بیان : گفتهٔ سخن ۱۵/۲۵

۴ـ مفید تخصیص: بلبل‌صبا ۳/۳۴

۵ـ اضافهٔ شبه فعل بفاعل یا بمفعول : انعام تو۳/۳۰۴ دعای دولت ۷/۲۸

۶ـ اضافهٔ بیانی (توضیحی) گلشن فردوس۶/۳۶

۷ـ گاه میان‌مضاف ومضاف‌الیه یك مضاف‌الیه جدائی می‌افکند:

حوز سینهٔ شبگیر ۵/۱۰

ز ـ چند یادآوری

۱ـ گاه درآخر بعضی کلمات مأخوذ ازعربی درفارسی‌حرفی افزوده میشودکه درمعنی تغییری نمیدهد : نصیبه ۵/۴۲۹

۲ـ گاه فصحای زبان‌فارسی دربرخی ازمصادرعربی تغییری‌لفظی وگاه‌معنوی داده‌اند : تمنا ۱/۳۳ محاکا ۱۲/۳۴

۳ـ گاه برخی جمعهای عربی درسیاق فارسی مفرد محسوب شده‌است : حور ۳/۴۲۶

بخش دوم ـ صفت

الف ـ صفتهای مشتق ازمادهٔ فعل‌امر : شکاری ۱/۲۹۰

تازی ۸/۲۵۴ حال‌گردان ۱۶/۲۵۵

خوشباش ۹/۲۸۸ تخته بند ۷/۴۴۲ زرکش ۵/۴۷۶

ب ـ صفتهای مشتق ازمادهٔ فعل ماضی: خانه پرورد ۲/۱۴ گم‌گشته ۱/۲۵۵

شوریده ۳/۲۵۵ ترس محتسب خورده ۵/۲۸۳

ج ـ صفتهای پیشوندی وپسوندی :

به بنیاد (بنیاد) ۴/۱۷۳ درگذر ۸/۴۲۶

بتاب ۷/۴۶۶ چون‌آتش ۱۶/۴۳۳

هم‌قران ۷/۲۹۷ کردنی ۳/۴۷۹

صبحی ۱۷/۴۸۴ شبانروزی ۱۰/۴۵۴

یکساعته ۷/۱۹۰ مهوش ۶/۱۴ سوکوار ۹/۴۵۷

د ـ صفتهای مرکب از دو اسم :

کان یمین ۹/۳۶۲ کمان ابرو ۴/۴۲۸

ه ـ نعت سببی : شکسته‌کسمه ۵/۴۲۱

و ـ طرز بکار بردن صفت

۱ـ اسم بجای صفت

رندان ریا ۷/۲۰ وقت وقت ۷/۱۳۷ جام عدل ۲/۱۸۶ ضمان‌شدم ۹/۳۲۱

دفع خمار ۷/۳۲۵

۲ـ صفت مقدم بحالت اضافه

جعدگیسو ۱/۹۵ محض صواب ۱۲/۲۴۳

۳ـ چه ، چنین ، چندین ، زهی گاه بصورت صفت :

چه مژده ها ۷/۳۷ چنین موسمی ۷/۱۳ چندین جرس ۹/۴۵۵ زهی طرب ۱/۲۹۶

۴ـ صفت جانشین موصوف :

سیاه ۹/۱۲۷

۵ـ گاه میان موصوف و صفت یک مضاف‌الیه جدائی میافکند :

خاتم جمشید همایون‌آثار ۶/۲۲۸

۶ـ جمع‌آمدن صفت برای تأکید :

طلسمات عجایب ۳/۴۹ رندان صبوحی‌زدگان ۱/۲۰۲

۷ـ حذف موصوف بقرینه :

بهین اوضاع ۷/۲۹۳

بخش سوم ـ فعل

الف ـ ماضی مطلق

۱ـ متضمن هرسه زمان : نبود ۳/۲۰۹

۲ـ بجای مستقبل محقق‌الوقوع: شد ۱/۲۷۷ گفتیم ۴/۳۷۰ نهادیم ۱/۴۱۸ رستی ۱/۴۴۴
۳ـ فاعل «گفت» گاه در کلام آورده نمیشود: گفت ۷/۱۴۳، ۸/۲۲۲
ب ـ ماضی بعید معلوم بجای ماضی بعید مجهول: دوخته بود ۲/۲۱۱
ج ـ فعل امر و نهی
۱ـ افعال دوگانه نایب از فعل امر: می‌باید که باشی ۶/۴۶۳
۲ـ فعل امر «فرما» جانشین افعال دیگر برعایت احترام: فرما (= ده) ۷/۲۱۲
۳ـ فعل دعائی منفی: مکناد ۷/۱۵، ۱/۲۷۱ مرواد ۲/۱۸
د ـ فعل مرکب
۱ـ شکفته شد (= شکفت) ۱/۲۵ یاوه کرد ۷/۲۸
۲ـ اضافه جزء غیرصرفی فعل مرکب بمفعول: تعلیم سخن کرد ۸/۲۱۷
هـ ـ چند یادآوری
۱ـ حذف فعل بقرینهٔ حالی: نفسی (درنگ کن) ۲/۳۸۲ که (دیدی) ۲/۱۴۰ خدا را (انصاف دهید) ۱/۱۳۷ رحمی (کن) ۶/۲۶۶
۲ـ «در» پیشوند فعل برای تأکید: درده ۱/۸۰
۳ـ «ترسم» بمعنی یقین دارم: ۸/۹
۴ـ «هوس میکندش» ۵/۲۷۲ اورا هوس پدید میآید
۵ـ حذف فعل دعائی «باد» ۴/۳۸
۶ـ جملهٔ حالیه بحذف «بود» ۴/۲۶
۷ـ حذف «است» بقرینهٔ حالی ۸/۳۷۹
۸ـ افزودن یاء درآخر افعالی که دربیان رؤیا و تمنی است: برآمدی ۲/۱/۴۳۹

بخش چهارم ـ ضمیر

اقسام ضمیر:
۱ـ «خود» ضمیر مشترک برای تأکید ضمیرمنفصل: توخود ۹/۳۴
۲ـ عود ضمیر برمتأخر یا اضمار قبل‌از ذکر مرجع: هشیارش ۶/۴۵ گرش ۵/۱۲۳ کنمش ۵/۱۴۰
۳ـ «ت» ضمیر متصل مضاف‌الیه درانتظارمت ۵/۹۱

۴- «فلان ، فلانی» ضمیرمبهم که جانشین اسم میشود خواه اسم معرفه باشد یانکره : ۱/۱۱۳ ، ۲/۲۴۸ ، ۱/۴۷۶

بخش پنجم ـ قید

اقسام قید

۱- قید استفهام : کجا ۸/۱ مگر ۴/۴۲۴

۲- قید تأکید وایجاب : لاجرم ۶/۳۷۶ مطلق ۲/۳۷۸ مگر ۴/۴ ، ۶/۱۲ ، ۸/۱۶ ، هم ۸/۶۳

۳- قید زمان : حالیا ۱/۳۵۵ ، ۸/۴۰۰ دگر ۵/۱۳ ، ۶/۳۳۷ روان ۲/۴۴۵ روانی ۶/۲۴۸ سحرگهی ۳/۹۱ صبحی ۵/۳۷۳ مقیم ۱۲/۳۶ ، ۴/۲۳۵ همه ۵/۴۶ همچنان ۱/۳۲۴

۴ قید شک : مگر ۷/۱۸۹

۵- قید شمار: دگر ۱/۹ هزاران ۲/۱۰۳

۶- قیدکمیت : چندین ۷/۳۵۲

۷- قید نفی : دیگر ۷/۸ ، ۵/۱۳۰ ، ۹/۲۲۷ کم ۳/۳۱ ، ۱۰/۶۶ ، ۹/۸۱ کمتر ۲۱/۳ ، ۴/۲۳۱

۸- قید وصف وروش: بعمدا ۷/۱۱ دانسته ۹/۱۲۸ ظاهراً ۵/۳۶۷ مشکل ۳/۲۸۹ معاینه ۴/۴۱۵

۹- قید تأکید و ایجاب : خصوص ۲/۴۷۴ باشد ۹/۵۶۳ «حقا» قید تأکید جانشین جمله ۴/۱۸۶ ، ۷/۳۳۸ بی گفتگوی متمم قیدی ۶/۵۹

۱۰- قید حالت یاحال: افتان وخیزان۲/۳۵۲ ناخوانده نقش‌مقصود ۲/۴۲۵ ناچیده ۳/۴۷۴ ناگشوده ۴/۴۳ سعی‌نابرده ۷/۴۴۹

قدحی دردست ۱/۲۷

۱۱- قید تعلیل: ای کاج ۲/۴۳۹ ای کاشکی ۱۰/۴۳۹ بو که۸/۱۲ ، ۵/۳۷۲

۱۲- قید برای قید وصفت : چه‌آسان ۴/۸۸ ، ۵/۱۵۱ چنین‌هائل ۷/۱

بخش ششم ـ حروف اضافه

۱- «و» برای معادله وبرابری: جان من‌وجان شما ۹/۱۲ مروحشت، ۳/۸

۲- «و» مفید ملازمت : مرادات ما وآمتان ۱/۵۸ من‌وشراب ۱/۷۹

ما ومی ۵/۱۱۸ زاهد وعجب ۳/۱۵۸ درویش وامن ۶/۴۵۱

۳ـ «را» برای سوگند: خدا را ۷/۱۸۰ خدای را ۱۱/۲۳۰، ۵/۲۷۳

۴ـ «را» بمعنی برای : خدا را ۱۵/۱۲ ، ۴/۳۳ ، ۲/۲۵۲

۵ـ «را» حرف اضافه پس‌ازمضاف‌الیه : آینه... جام را ۱/۷ ترا... کشتی‌بان ۱۲/۲۵۵ شراب ارغوانی‌را... اندر قدح ۳/۳۷۴

۶ـ «با» مفید ظرفیت : با باد ۲/۱۷۳ باپای خم ۲/۲۸۵

۷ـ «از» بمعنی بر: ازاین‌شیوه ۵/۳۷۱

۸ـ حذف حرف اضافه : خیروسلامت (بخیروبسلامت) ۶/۸۹ غلطی خواجه (برغلطی‌خواجه) ۶/۶۹ ۱۰/ این‌شهر (دراین‌شهر) ۲/۲۱۶

۹ـ شبه حرف اضافه : ازواسطه ۲/۱۷ بجای ۶/۵ نزدیک ۱/۴۲۶

بخش هفتم ـ حرف ربط

الف ـ اگر

۱ـ مفید جزم وتحقیق ۱۲۴ (۸) ، ۴۴۴(۲) ، ۴۴۰(۷)

۲ـ برای یادآوری وتذکار ۴۴۴(۱)

۳ـ اگر... اگر برای تسویه ۹/۳ ، ۶/۱۴۶

۴ـ «اگرچه» حرف ربط مرکب برای استدراک : ۳/۴۰۵

۵ـ «اگرزانکه» شبه حرف ربط بمعنی‌اگر ۵/۴۴۸

ب ـ «اما» برای تعلیل ۶/۳۳۸

ج ـ که

۱ـ بمعنی‌اگر : ۶/۱۱۱ ، ۱۲/۴۳۶

۲ـ برای توضیح وتفسیر ۱/۱۳۰

۳ـ بمعنی‌آنگاه‌که ۲/۱۶ ، ۸/۲۴۸

۴ـ «بحکم‌آنکه» شبه حرف ربط برای تعلیل ۶/۴۱۹

د ـ «نی... ونه» برای عطف درنفی: ۱۶/۳۲۹

هـ ـ و

۱ـ برای استدراك : ۱/۹۱ ، ۵/۱۰۹ ، ۸/۴۴۴

۲ـ بمعنی «با» : ۱۴/۳

۳ـ برای استبعاد : ۱/۱۵۸ ، ۵/۲۶۸

۴- برای تعجب : ۵/۶۱
۵- واوحالیه : ۲/۲۷ ، ۴/۴۸۸
۶- «و» زائده ۴/۱۲۷
۷- حذف «و» بقرینهٔ حالی ۱۳/۳۱۷
و - «هم» حرف ربط برای تأکید ۱/۱۷۹
ز - «یا»
۱- مفید اباحه ۱۰/۱۸۹
۲- بمعنی «واو» عطف ۶/۳۸۴

بخش هشتم - اصوات

۱- برای آغازکار : بسم‌الله ۶/۴۱۶
۲- برای آفرین : مرحبا ۱/۶۲
۳- برای استبعاد وتأسف وتعجب : هیهات ۵/۳۸ ، ۳/۲۹۰ ، ۴/۳۴۷ ، ۶/۴۸۱
۴- برای استعاذه : آه ۵/۴۱۸ بنام ایزد ۹/۳۱ زنهار ۶/۹۴
۵- برای تحسین و شگفتی : زهی ۹/۶۶ ، ۱/۲۳۵ ، ۱/۲۹۶ لوحش‌الله ۲/۲۷۹
۶- تحذیر وانکار : حاشا ۲/۷۸ ، ۹/۸۹ حاش‌لله ۳/۲۵۲ ، ۴/۳۴۰
۷- شگفتی : الله‌الله ۶/۲۱۱ بنامیزد ۹/۳۱ ، ۸/۲۸۸ تبارک‌الله ۳/۲۲ ، ۳/۲۸۰ وه ۷/۶۸ ، ۳/۲۹۶ ، ۷/۴۵۵
۸- تنبیه وتأکید
الا ۲/۳۵۴ ، ۴/۴۴۰ زنهار ۴/۳۹۶ هان ۳/۴۲۹ هی ۳/۴۳۰

پیوست

۱- استعارهٔ عنادیه : مدد ۷/۲۰۵ ، مبارکباد ۱۲/۳۱۷
۲- تسمیه شیء باسم‌آلت : بند ۱۴/۲۴۳
۳- مجازمرسل بعلاقه جزء وکل : بام ۵/۱۱۴
۴- تأکید لفظی ۸/۱۷۱ ، ۱۲/۴۹۲
۵- گاه شاعرتخلص‌خودرا شخصیت ثانوی فرض میکند ۶/۱۰
۶- قاعدهٔ تسهیل (تبدیل همزه بیاء) : هایل ۷/۱

فهرست اسامی رجال متن

ارقام هندسی حواله است بشمارهٔ غزلها نه صفحات.

فهرست اسامی رجال و امکنه و قبایل و کتب در این مجموعه اقتباسی است از دیوان حافظ تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی.

فهرست اسامی امکنه و قبایل متن

ارقام هندسی حواله است بشمارهٔ غزلها

فهرست اسامی کتب متن

ارقام هندسی حواله است بشمارهٔ غزلها

فهرست برخی از مأخذها

آنندراج، تألیف محمد پادشاه، بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، سال ۱۳۳۶

المعجم فی معاییر اشعار العجم، تألیف شمس‌الدین محمدبن قیس رازی، تصحیح مدرس رضوی، چاپ تهران، سال ۱۳۳۵

برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی، تصحیح دکتر معین، چاپ تهران، سال ۱۳۴۲

بوستان سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ تهران، سال ۱۳۱۶

تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، بکوشش محمد پروین گنابادی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۱

ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، بقلم حاج سید علینقی فیض‌الاسلام، چاپ تهران، سال ۱۳۶۵

تفسیر ابوالفتوح رازی، تصحیح شعرانی، چاپ تهران سال ۱۳۸۲-۱۳۸۷ هجری قمری

جامع نسخ حافظ، تألیف مسعود فرزاد، شیراز سال ۱۳۴۷

چهارمقاله، تألیف احمدبن عمربن علی نظامی عروضی، با تصحیح مجدد دکتر معین چاپ تهران، سال ۱۳۴۱

حافظ‌شناسی یا الهامات خواجه، نگارش محمدعلی بامداد، چاپ تهران، سال...

دیوان اشعار حکیم ابومعین حمیدالدین ناصربن خسرو قبادیانی، تصحیح حاجی سید نصرالله تقوی، چاپ تهران، سال ۱۳۳۹

دیوان انوری، جلد اول قصاید، باهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ طهران، سال ۱۳۳۷

دیوان انوری، جلد دوم، باهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۰

دیوان حکیم افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، باباافضل، از انتشارات ادارهٔ فرهنگ وهنر کاشان، سال...

خسرو و شیرین نظامی، تصحیح وحید دستگردی، چاپ تهران، سال...

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ طهران سال ۱۳۲۰ شمسی

دیوان خواجه حافظ شیرازی، باهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۵

دیوان... سنائی غزنوی، بسعی و اهتمام مدرس رضوی چاپ تهران، سال ۱۳۴۱

دیوان ظهیر فاریابی، باهتمام هاشم رضی، از انتشارات کاوه، چاپ تهران، سال...

دیوان کمال الدین اسمعیل اصفهانی، باهتمام حسین بحرالعلومی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۸

رباعیات خیام، از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، چاپ تهران سال ۱۳۳۲

رودکی، بکوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ تهران، سال ۱۳۴۳

شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده چاپ دوم تهران، سال ۱۳۴۷

غزلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ تهران، سال، ۱۳۱۸

فرهنگ مصطلحات عرفاء و متصوفه، تألیف سیدجعفر سجادی، چاپ تهران سال ۱۳۳۹

قرآن کریم، با ترجمهٔ فارسی آقای مهدی الهی قمشه‌ای، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، سال...

قرآن مجید بخط طاهر خوشنویس، باهتمام شعرانی، چاپ تهران، سال ۱۳۶۸ هجری قمری

کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ تهران ۱۳۴۶-۱۳۳۶

کلیله‌ودمنه از منشآت ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح مینوی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۳

گلستان سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، بکوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ تهران، سال ۱۳۴۸

لطیفهٔ غیبی، تألیف محمدابن محمد الدارابی از انتشارات کتابفروشی احمدی شیراز

لغت‌نامه، تألیف علی‌اکبر دهخدا، چاپ تهران ۱۳۵۸-۱۳۲۵

مثنوی معنوی، تصنیف جلال‌الدین محمدبن الحسین البلخی، از روی چاپ نیکلسون، چاپ تهران، سال ۱۳۱۴

منتهی‌الارب فی لغةالعرب، تألیف علامه عبدالرحیم‌بن عبدالکریم صفی‌پور، چاپ تهران، سال ۱۳۴۷

خواهشمندست این موارد را اصلاح فرمایید.

الف ـ در متن

ص ۲۲	بیت ۲	رخِ رنگین
ص ۷۹	بیت ۱	آیینه‌دار
ص ۸۴	بیت ۴	بختِ کارساز
ص ۱۸۰	بیت ۵	زانچه
ص ۲۶۹	بیت ۷	هفت آسمان
ص ۳۷۱	بیت ۵	می‌باش
ص ۴۲۳	بیت ۴	در این خیالم
ص ۴۹۸	بیت ۷	بینداز
ص ۵۹۹	بیت ۲	ورایِ حدِّ
ص ۶۳۰	بیت ۵	ملک و ملّت

ب ـ در حاشیه

ص ۵۲	سطر ۹	جز تو از تو
ص ۵۹	سطر ۸	حافظ گوید:
ص ۱۰۸	سطر ۴	نمایش حسن و فروغ
ص ۱۴۲	سطر ۷	کام و دهان
ص ۱۵۲	سطر ۴	فرهاد
ص ۲۶۸	سطر ۱۵	محرمانِ راز
ص ۳۹۱	سطر ۶	خوش معاشرت
ص ۴۰۰	سطر ۳	بفتح اول
ص ۴۶۵	سطر ۴	بامداد روضهٔ (گلشن) رضوان را برضوان
ص ۴۶۹	سطر ۱۱	نپرستید
ص ۵۱۲	سطر ۸	ساده‌روی و سیه‌چشمانِ بهشتی
ص ۶۲۷	سطر ۳	درویش
ص ۶۳۰	معنی بیت ۳ و ۴	در صفحهٔ ۶۸۰ آمده است
ص ۶۴۹	سطر ۵	از دهان خود
ص ۶۵۹	سطر ۷	تنها اسمی
ص ۶۶۶	سطر ۲	ترا تر نتواند کرد